شهرهای ایران

در روزگار پارتیان و ساسانیان

تألیف

ن. پیگولوسکایا

ترجمهٔ

عنایت‌الله رضا

شرکت انتشارات علمی و فرهنگی

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

فَبَشِّرْ عِبادِالَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ اَحْسَنَه
اُوْلٰئِكَ الَّذِينَ هَدٰيهُمُ اللهُ وَ اُوْلٰئِكَ هُمْ اُوْلُوْا الْاَلْبَابْ.

پس بشارت ده بندگان مرا، آنان که سخن را می شنوند و بهترینش را پیروی می کنند، آنان کسانی هستند که خدای هدایتشان کرده و خردمندان هم آنانند.

شهرهای ایران
در روزگار پارتیان و ساسانیان

تألیف
ن. پیگولوسکایا

ترجمه
عنایت‌الله رضا

شرکت انتشارات علمی و فرهنگی
۱۹۲

پیگولوسکایا، نیناویکتوروونا، ۱۸۹۴ -
Pigulevskaia, Nina Viktorovna.
شهرهای ایران در روزگار پارتیان و ساسانیان / ترجمه عنایت‌الله رضا

عنوان اصلی:
ГОРОДА ИРАНА В РАННЕМ СРЕДНЕВЕКОВЬЕ
کتابنامه: ص [۵۰۳]-۵۱۳، و همچنین بصورت زیرنویس
۱- شهرها و شهرستانها - ایران. ۲ ایران - اوضاع اجتماعی. الف، رضا، عنایت‌الله مترجم. ب عنوان.
۳۰۷/۷۶۰۹۵۵ HT ۱۲۷



شرکت انتشارات علمی و فرهنگی
وابسته به
وزارت فرهنگ و آموزش عالی

شهرهای ایران در روزگار پارتیان و ساسانیان

چاپ اوّل: ۱۳۶۷، چاپ دوم: ۱۳۷۲
تعداد: ۳۰۰۰ جلد
چاپ: چاپخانهٔ شرکت انتشارات علمی و فرهنگی

فهرست مندرجات

پیشگفتار مترجم

کتابی که اینک از نظر خواننده می‌گذرد از برجسته‌ترین آثاری است که توسط محققان ایرانشناس شوروی تاکنون پیرامون وضع شهرهای غرب ایران بویژه میان رودان که اعراب نام بین‌النهرین بر آن نهادند نگاشته شده‌است. یکی از بررسیهای عمدهٔ مؤلف، پیرامون شهرهای ایرانی میان رودان است که طی سده‌های دراز همواره بخشی از سرزمین وکشور ایران به شمار می‌رفت وتختگاه دو سلسلهٔ مشهور پارتیان وساسانیان در یکی از شهرهای آن به نام کتسفون (تیسفون) نهاده شده بود. از عمده‌ترین پژوهشهای نگارندهٔ کتاب مقایسه مجموعه‌های حقوقی موجود از جمله قانون‌نامهٔ پهلوی «ماتیکان هزارداتستان» با مجوعهٔ حقوقی بختیشوع است. نگارنده با احاطه به زبانهای پهلوی و سریانی مجموعهٔ بختیشوع را بتقریب ترجمه‌ای از «ماتیکان هزارداتستان» دانسته ومشابهت میان بندها ومواد این دو مجموعه را یادآور شده است. دیگر از پژوهشهای برجستهٔ مؤلف اشاره به شیوهٔ زندگی، آداب وسنتهای ساکنان غرب ایران و پیوند آن با آداب وسنن دیگر نواحی میهن ما از جمله خراسان و ورارود (ماوراء النهر) است. کتاب حاضر اسناد و مدارك بسیار ارزنده‌ای را برای مطالعه و پژوهش در اختیار خوانندگان واهل تحقیق قرار می‌دهد ودر واقع مرجع و مأخذی است ارزشمند.

گرچه هدف اصلی نگارنده بررسی جهات و جوانب متنوع تاریخ وفرهنگ ایران طی

سده‌های سوم ـ پنجم میلادی بود، با این وصف به منظور روشن کردن جهات مذکور وی ناگزیر به شرح وضع شهرهای ایران در روزگار سلوکیان و پارتیان بازگشته به قیاس جهات وجوانب اقتصادی و اجتماعی آن روزگار با عصر مورد نظر پرداخته است. این تحقیق از دیدگاه بررسی شهرهای ایران ومقایسهٔ اوضاع اقتصادی واجتماعی عصر ملوك الطوایفی پارتیان با دوران وحدت ایران در روزگار ساسانیان وظهور شهرهای نوبنیاد حایز اهمیتی بسزا است. کتاب همچنین حاوی مطالبی پیرامون تقسیمات ارضی و دولتی ایران است. مؤلف ضمن بررسی مجموعه‌های حقوقی ودیگر اسناد ومدارك، وضع خانواده در ایران را مورد پژوهش قرار داده است. کتاب حاوی مطالب بسیار ارزنده‌ای پیرامون دستکرتها وپیشرفت صنعت وبازرگانی وچگونگی معاملات ومبادلات در ایران عهد ساسانی است. مؤلف به جنبش مزدکیان ومقایسهٔ آن با نهضت مانویان ونیز به وضع مسیحیان ساکن ایرانشهر، جنبشهای مذهبی سدهٔ سوم میلادی واعیاد دینی ایرانیان اشارتی دارد که درخور توجه وتعمق بسیار است.

کتاب با همهٔ ارزش واعتبار دارای نقیصه‌ای نیز هست. مشابه این نقیصه را در اغلب آثار ونوشته‌های محققان ومورحان شوروی پیرامون مسایل اجتماعی می توان یافت. این نقیصه از آنجا سرچشمه می گیرد که می کوشند جامعهٔ بشری را بی در نظر گرفتن شرایط اقلیمی ومشخصات قومی به صورتی تغییرناپذیر از مراحل نام گذاری شدهٔ معینی عبور دهند. متأسفانه مؤلف دانشمند که از این نقیصه برکنار نمانده، به نتیجه‌گیریها ونظریه‌پردازیهایی پرداخته است که با ویژگیهای اقلیمی، اجتماعی واقتصادی سرزمین ما سازگار بنظر نمی رسند. مؤلف می کوشد نظام اجتماعی ایران در روزگار سلوکیان و پارتیان را نظام برده‌داری ونظام اجتماعی عهد ساسانی را نظام فئودالی معرفی کند. حال آن‌که این ادعا منطبق بر واقعیات نیست ونمی‌توان اوضاع سرزمینهای غربی سوریا وبین‌النهرین را که در ازمنهٔ بسیار دور جایگاه دولتهای برده‌داری آشور وبابل بودند، به سراسر ایران تعمیم داد. در ایران به‌سبب کم آبی و دور بودن روستاها از یکدیگر، تولید بردگان سودمند نمی افتاد. ازاین‌رو شرایط خشك اقلیمی خود شیوهٔ دیگری را در تولید عرضه کرد. زیرا استفاده از نیروی کار به شیوهٔ برده‌داری مستلزم صرف هزینه‌های فراوانی می شد که پاسخگوی سود ودرآمد حاصله از کار بردگان نبود. گذشته از آن مناسبات برده‌داری در آن بخش از اراضی بابل و آشور که تابع دولت ایران بودند از سده‌های دراز پایان گرفته بود. هیچ دولتمداری نمی تواند نماینده نظام اجتماعی واقتصادی کشور خود نباشد. هرگاه ما جامعهٔ برده‌داری می داشتیم، چگونه با سقوط بابل بردگان آزاد شدند؟ آیا گویاتر از الواح تخت جمشید مدرکی می توان ارائه کردکه در آن کارگران از دستمزد نقدی وجنسی برخوردار بودند؟ مگر بردگان مزد می گرفتند؟ هرگاه شخص دربرابر کار انجام شده چه نقدی وچه به صورت جنسی مزد کار خود را دریافت کند، دیگر برده نیست، بلکه فروشندهٔ نیروی کار خویش است. چنین شخصی را می توان مزدور نامید ولی نام برده بر آن نمی توان نهاد. بی گمان در روزگاران گذشته تولیدکنندگان سرزمین ما تحت ستم معینی قرار داشتند، ولی برده نبودند. متأسفانه مؤلف به سبب گرایشهای فکری معین نتوانست خود را از چارچوب بعضی آموخته‌ها رها سازد ومیان بندگان خانگی و بردگان تولیدکنندهٔ نعم مادی تفاوتی قایل شود. همین آموخته‌ها مانع از درك صحیح واژهٔ بندگ (بنده) گردید. حال آن که بندگان چنان

که از نامشان پید است گونه‌ای وابستگان بودند که نخست در خدمت قبیله و پس آنگاه در خدمت سالاران قرار داشتند. می توان واژهٔ بندگ را تا اندازه‌ای با واژهٔ لاتینی واسال Vassal و واژه عربی موالی نزدیك دانست. نقص یاد شده موجب گشت که مؤلف جماعات روستایی درون قبایل ورعایای وابسته به جماعات قبیله‌ای را گونه‌ای برده به شمار آورد. با این وصف تحقیق نگارندهٔ کتاب پیرامون جماعات روستایی صرفنظر از نقیصهٔ یاد شده دارای اهمیتی بسزا است.

مؤلف چنان که باید میان دو واژهٔ «بندگ» و «ان شهریگ» یا بیگانهٔ غیر متعلق به کشور چندان تفاوتی قایل نشد. حال آن که «ان شهریگان» یا اسیران جنگی وضعی مغایر با بندگان داشتند. ان شهریگان به جبران ویرانی وجنگ موظف بودند به کاری برده‌وار دست زنند. ولی بندگان این چنین محروم نبودند. با این وصف ان شهریگان از امتیازهایی برخوردار می شدند که با خصوصیات جوامع ونظامهای برده‌داری مغایرت داشت.

در ایران باستان بندگان عامل مستقیم تولید به شمار نمی رفتند. زیرا بخش عمدهٔ تولید نعم مادی برکار فاقد دستمزد مبتنی ومتکی نبود. بندگان به عنوان عضوی وابسته (بندشده) به خانواده محسوب می شدند که خود از بقایای دوران پدرسالاری ونظام عشیره‌ای است. عدم توجه به این نکتهٔ بسیار مهم مؤلف را به ذکر مطالبی وا داشت که در واقع منطبق بر ویژگیهای اقتصادی واجتماعی ایران در روزگار باستان نیست. با این وصف نگارنده ضمن شرح جزئیات زندگی جامعه مطالبی را عنوان کرد که با آموخته‌هایش سازگاری نداشت. مؤلف که وجود برده‌داری در پی نظام پدرسالاری را امری ناگزیر وقطعی دانسته است، ضمن بررسی اوضاع ایران با مشکلاتی مواجه گردید وناچار از اعتراف شد که «این نظر در همهٔ جوامع و ادوار نمی تواند صادق باشد». وی درجای دیگر اشاره می کند که «بعضی پدیده‌های موجود در ایران وبین النهرین با پدیده‌های رایج در سرزمینهای غربی که از روزگاران بسیار کهن هلنیستی رواج یافته بودند، بتقریب مشابهتی ندارند».

مؤلف خود اشاره دارد که «برده می توانست از حق مالکیت برخوردار باشد واموال ودارایی خود را تصاحب کند». آیا چنین کسی را می توان برده نامید؟ برده به مفهوم مارکسیستی کلمه فاقد هرگونه مالکیت است. او حتی مالك جان خود نیست، چه رسد به اموال و دارایی. مؤلف در جای دیگر کتاب چنین اشاره می کند «برده‌ای که در این اراضی به کار می پرداخت قطعه زمینی ویژهٔ خود داشت». نگارنده برای بردگان حق بازخرید قایل بود. این نکته‌ای است درخور تعمق که نمی تواند با دریافت مارکسیستی قابل انطباق باشد. جالبتر آن که این حق شامل حال اسیران جنگی وبه دیگر سخن ان شهریگان بود نه بندگان. گذشته از آن ان شهریگان نیز پس از مدتی آزاد می شدند وحق داشتند در شهرهایی که برای اقامت آنان تعیین می شد آزادانه زندگی کنند. نمونهٔ روشن این مدعا شرح زندگی اسیرزاده‌ای به نام پوسی یا پوسای کروگبد است که مؤلف خود با تفصیل بدان اشاره کرده است. وی می نویسد «اسیران رومی مقیم ایران در وضع وشرایط رضایتبخشی بسر می بردند». در دنبالهٔ سخن آمده است که پوسی در شهر شاپور اقامت گزید و «از همان شهر همسری ایرانی اختیار کرد واو را به دین مسیح درآورد».

آری این اسیرزادهٔ ان شهریگ که از وضع رضایتبخشی برخوردار بوده، حق داشته است

همسر ایرانی (زرتشتی) اختیار کند و حتی او را به دین مسیح در آورد.

این وضع اسیران واسیرزادگان یا انشهریگان بود. بی‌گمان بندگان از امتیازهای بیشتری نسبت به انشهریگان برخوردار بودند. مطالعه وضع بندگان سبب شد که مؤلف به تفاوت شرایط زندگی این گروه توجه وچنین اشاره کند که وجود برده‌های خانگی از ویژگیهای شرق است که تا مدتی دراز ادامه داشت.

بحث پیرامون این نکته که نظام تولیدی برده‌داری ویا فئودالی به گونهٔ مغرب زمین در ایران باستان وجود داشته است یا نه از حوصلهٔ این مقدمهٔ کوتاه خارج است. توجه خوانندگان را به شرحی که مترجم در کتاب «آب وفن آبیاری در ایران باستان» ارائه کرده است جلب می نماید.

کتاب حاضر توسط مؤسسهٔ تحقیقاتی دانشگاه سوربون فرانسه زیر نظر استاد کلود کاهن Claude Cahen از متن روسی به زبان فرانسوی ترجمه شد. از این رو مترجم با مقابل قرار دادن دو متن روسی و فرانسوی کتاب به ترجمهٔ آن مبادرت ورزید. در متن فرانسوی بعضی جمله‌های متن روسی را نمی توان یافت. لذا مترجم متن اصلی را اساس کار قرار داد. گاه در مطالب ونامها تفاوتهایی در متون فرانسوی وروسی کتاب دیده شد که مترجم در جای خود بدانها اشاره کرده است. تنها نکتهٔ مهمی که ذکر آن ضرور می نماید وجود یك بخش در متن فرانسوی کتاب است که در متن روسی وجود ندارد. بخش مذکور زیر عنوان «شورش خوزستان در زمان خسرو انوشیروان» آمده است. دریغم آمد که این بخش ترجمه نشود واز دیدهٔ اهل تحقیق دور ماند. ازاین رو به ترجمهٔ متن فرانسوی این بخش مبادرت شد. برخود فرض می دانم از محقق محترم آقای احمد سمیعی که مترجم را در تدارك این بخش یاری کرده‌اند سپاسگزار باشم.

تذکرات واشارات مترجم در متن میان دو هلال با افزودن حرف ـ م و در پایین صفحات با ستاره آمده است.

عنایت‌الله ـ رضا
تهران ـ ابان ۱۳۶۵

پیشگفتار نگارندهٔ کتاب

نگارنده در آثار و نوشته‌های پیشین خود از نقش بسیار ارزندهٔ بین النهرین وایران در امر مبادلهٔ کالا و بازرگانی میان کشورهای حوضهٔ دریای مدیترانه، خاورمیانه وخاور دور در اوایل عصر فئودالیسم مطالبی ارائه کرده است. ایران تنها عامل ترانزیت در کار بازرگانی نبود. کالاهایی که از سوی صنعتگران وپیشه‌وران ایرانی تولید می شد در اراضی وسیعی از آسیا، آفریقا واروپا شهرتی بسزا داشت. حرفه‌ها وپیشه‌ها ونیز امر بازرگانی در شهرها بسط وتوسعه یافت. ازاین‌رو بررسی ومطالعهٔ شهرها که توجه بسیاری را به خود معطوف داشته در این اثر مورد تحقیق وبررسی قرار گرفته است.

شهر که خود از پدیده‌های اجتماعی است در این کتاب از سوی نگارنده به صورتی منجز و بر پایه اسناد تاریخی، همراه با دیگر پدیده‌های اجتماعی بررسی شده است. ویژگی شهرها ونیز نقش وسهم آنها در اقتصاد عمومی ونظام سیاسی کشور به صورتی پویا در جریان پیشرفت نظام یاد شده مورد مطالعه وتحقیق قرار گرفته است. بررسی وپژوهش در زمینهٔ نقش شهرها در حیات اجتماعی ـ اقتصادی در اوایل عصر فئودالیسم یعنی سده‌های سوم تا پنجم میلادی ایجاب می کرد که ویژگیهای این دوره ونیز ادوار پیش از آن بررسی ومقایسه شوند. مسئلهٔ شهرهای کهن میان رودان (بین النهرین) وایران در روزگار اسکندر مقدونی و سرداران و جانشینان وی موضوع اصلی

این کتاب نیست. ولی مقایسهٔ برخی جهات وجوانب نظام اجتماعی ایران در سده‌های سوم تا پنجم میلادی، از جمله مقایسهٔ وضع خاص شهرهای این دوره با ادوار گذشته ایجاب می کرد که وضع شهرهای این منطقه در روزگار فرمانروایی پارتیان نیز مورد مطالعه وبررسی قرار گیرد. در این کتاب از منابع شرقی بهرهٔ فراوان گرفته شد. این منابع درگذشته یا بندرت مورد استفاده قرار می گرفتند ویا این که محققان بدانها توجهی مبذول نمی داشتند. در این کتاب مدارك مأخوذ از منابع شرقی پایه واساس تحقیق نگارنده را تشکیل داده است.

داشتن تصوری بالنسبه روشن پیرامون شهرها ونظام اجتماعی سرزمینهای خاور نزدیك در دوره‌های معین، تنها از طریق بررسی حوادث تاریخی، از جمله بررسی سیاست خارجی امکان‌پذیر است. بدون توجه به سیاست خارجی، درك سیاست داخلی نیز بسی دشوار وگاه نامیسر است. به عنوان نمونه باید یادآور شد برای داشتن نظری روشن پیرامون شهرها، بررسی پیکار میان دولتهای پارت وروم امری است بسیار ضروری. این کار ما را در امر شناختن مبارزه‌های درونی که از ریشه‌های اجتماعی عمیقی برخوردار بوده‌اند، یاری می کند. تنها در این شرایط است که می‌توان به علل الغاء خودمختاری بعضی از شهرها وبرکناری فرمانروایان برخی دیگر ونیز ضعف وزوال گروهی از شهرها پی برد. یکی از علل عمدهٔ لشکرکشی شاهنشاهان ایران در سده‌های سوم وچهارم میلادی، نیاز به نیروی کارگران وکوشش بخاطر استفاده از نیروی کار اسیران جنگی بود که به گونه‌ای برده بدل می شدند. زیرا بحران عمومی سیستم استثمار برده‌داری حوضهٔ دریای مدیترانه و خاور نزدیك، در بین‌النهرین وغرب ایران نیز مؤثر افتاد.

در این مورد، وضع نصیبین به عنوان یکی از مراکز مهم سوق‌الجیشی و اقتصادی قابل توجه است. پیکارهای لشکریان پارت وروم که اغلب پیرامون نصیبین روی می داد، موجب آگاهی بیشتری دربارهٔ تاریخ روابط اجتماعی ـ اقتصادی وسیاسی می گردد.

به هنگام بررسی نظام اجتماعی ووضع شهرها در حوضهٔ رود دجله در عصر ظهور مناسبات فئودالی، بیان مطلب پیرامون پدیده‌هایی که در ظهور این مناسبات سخت مؤثر افتادند، ضرور می نمود. وظیفهٔ تحقیق ایجاب می کرد که سرچشمهٔ صور مالکیت فئودالی وچگونگی ونحوهٔ بهره‌کشی آن مورد توجه وبررسی قرار گیرد. این امر نیز سبب شد که ویژگیهای نظام برده‌داری پیشین در منطقهٔ خاورنزدیك بررسی گردد. با این که امر کشت وزرع در برخی از کشتزارها، توسط بردگان متعلق به برده‌داران بزرگ صورت می گرفت، معهذا بخش بزرگی از مزارع همچنان در تصرف جماعات بود. جماعت روستایی که روستاییان در پناه آن زندگی می کردند، مالیاتها را به صورت جمعی وکلیّ می پرداخت وپرداخت مالیات را با ضمانت خود تأمین وتضمین می کرد. در روزگار پارتیان نابرابری اقتصادی در جماعات وسقوط وانحطاط آنها مشهود گردید. دلیل این امر آن بود که به جماعات اجازه داده شد کشتزارهای خود را به فروش رسانند. یکی از ویژگیهای سده‌های سوم تا پنجم میلادی فروش واجارهٔ اراضی خصوصی به ملاکان در مقیاسهای گونه‌گون بود.

ظهور اشکال مالکیت مشروط بر زمین، اجاره‌های درازمدت، وابستگی تولیدکننده به زمین، شکلهای دورهٔ گذر از برده‌داری، واگذاری برخی آزادیها به بردگان و دیگر ویژگیها، همه

نمونه‌هایی از پدید آمدن فئودالیسم در بین‌النهرین و ایران بودند. در روزگار شکل گرفتن مناسبات جدید فئودالی، شهرها فزونی گرفتند وگسترش یافتند. ظهور این پدیده در شرایط فئودالیسم شرقی امری بدیهی بوده است. زیرا در شرق، گسترش مناسبات فئودالی با ضعف وانحطاط حرفه‌ها، بازرگانی وسقوط وزوال شهرها همراه نبوده است. در شرق رشد مناسبات فئودالی با بقای شهرها وحفظ مقام و اهمیت آنها توأم بود. بخشی از اقتصاد جنبهٔ کالایی داشت. از این‌رو حرفه‌ها وبازرگانی نه تنها راه زوال نپیمودند، بلکه از اهمیت خاصی نیز برخوردار گشتند.

از سدهٔ سوم میلادی عناصری از فئودالی شدن جامعه ومناسبات فئودالی به چشم می‌خورد. ظهور این پدیده متعلق به سده‌های پیشین بود. مدارك و شواهدی وجود دارند که مؤید این نکته‌اند. شدت گرفتن واوج جریان فئودالی شدن جامعهٔ ایران پس از سدهٔ پنجم میلادی روی داده است. این سده، عصر جنبش مزدکیان است که در درجهٔ نخست با تابعیت فئودالی جماعات روستایی به مخالفت برخاست.

در تاریخ شناسی شوروی ودیگر کشورهای جهان، هنوز اثری پدید نیامده است که مسئلهٔ ظهور مناسبات فئودالی در خاورنزدیك را مورد بررسی قرار داده باشد. این اثر به توضیح نقش واهمیت شهرها در اوایل دوران فئودالیسم اختصاص یافته است. مآخذ مکتوب به زبانهای شرقی امکان داده‌اند تا وضع شهرهای ایران وبین‌النهرین (میان رودان) که بخشی از کشور ایران بوده است، در طول چند سده مورد بررسی ومقایسه قرار گیرد.

بخش نخست

شهرهای میان‌رودان (بین‌النهرین) و ایران

در روزگار سلوکیان و پارتیان

۱

شهرهای میان رودان (بین‌النهرین) وایران در عصر هلنیسم

هجوم یونانیان ومقدونیان در سدهٔ چهارم پیش از میلاد به اراضی آسیا، توجه وعکس العمل بسیاری از معاصران این رویداد را سبب گردید. شرح زندگانی اسکندر مقدونی ولشکرکشیهای او با افسانه درآمیخت. تأثیری که این لشکرکشیها برجای نهاد، بسیار عمیق بود. زیرا پس از لشکرکشیها، مستعمره کردن سرزمینهای آسیا ادامه یافت (یونانیان ومقدونیان در سرزمینهای اشغال شده باقی ماندند). از این‌رو منابع و مآخذ آن روزگار تنها به شرح لشکرکشیها وتاریخ نظامی محدود نشدند. از مآخذ آن دوره، آگاهیهای دیگری را نیز می توان بیرون کشید.

در طول بیست وچهار قرن از این اشغالگر ولشکرکشیهای افسانه‌ای او، قهرمانی جهانی ساخته وپرداخته شد وآثار ونوشته‌های زیادی پدید آمد. آلتهایم که یکی از پژوهندگان این آثار و نوشته‌ها است، بدرستی اردوی اسکندر را «لژیون» نامید. ولی به موازات داستانهای قهرمانی، آثاری پژوهشی پدید آمدند که بیشتر جنبهٔ تاریخی دارند. تاریخ این نوشته‌ها متعلق به دوران پس از لشکرکشی یونانیان و مقدونیان به آسیای مقدم ومیانه است.

بررسی مجموعهٔ کتابشناسی آثار ونوشته‌های مربوط به تاریخ هلنیسم واستانهای روم از وظیفهٔ این پژوهش خارج است. در این کتاب تنها بخشی از مسایل مربوط به تاریخ شناسی عنوان شده است. سبب ذکر منابع ومآخذ مورد نظر نیز آن است که مسایل طرح شده دراین پژوهش ونیز دیگر مسایل مربوط به آن در آثار پیشین نگارنده عنوان نشده بود.

کتاب تاریخ هلنیسم نوشته درویزن[1] گشایندهٔ مرحلهٔ جدیدی در کار پژوهش این دوره بوده است. این اثر بسیار ارزنده سرآغازی جهت پژوهش بخش بسیار جالبی از تاریخ بود. از رهگذر این پژوهش بسیاری از محققان توانستند مطالب متعددی را مورد بررسی قرار دهند. در نوشته‌های مربوط به هلنیسم مسأله شهرها به عنوان مراکز فرمانروایی یونانیان ومقدونیان از اهمیتی بسزا برخوردار است. دولت‌شهر یکی از پدیده‌ها وشکلهای بسیار رایج اتحاد سیاسی در نظام برده‌داری به شمار می‌رفت. پژوهش پیرامون این مسئله در دوجهت صورت گرفت: نخست فهرست شهرهای عمده واصلی که نام آنها از سوی یونانیان تغییر داده شده بود، تهیه وتنظیم گردید. محل این شهرها که به مهاجرنشین (کلنی) وزیستگاه یونانیان بدل گشته بود، مشخص شد. جهت دوم، مسئلهٔ بنا واحداث شهرها وموقعیت آنها بود که همانند پولیسهای Polis یونان به صورتی مستقل اداره نمی‌شدند ویا این که با محدودیتهایی همراه بودند.

باید یادآور شد که پژوهش در این زمینه بتقریب تمام وکمال با استفاده از منابع یونانی و لاتینی، بویژه منابع ومآخذ مربوط به آسیای صغیر صورت گرفته است. بهره‌گیری از منابع یهودی نیز سبب شد اطلاعاتی پیرامون وضع شهرهای ساحلی سوریه وفینیقیه بدست آید. ولی مآخذ بدست آمده تنها بررسی تاریخ سیاسی سرزمینهای شرقی را ممکن ساخته بودند.

کتاب حاضر حاوی بررسی مآخذ مربوط به اراضی حوضهٔ رود دجله است. در مآخذ مذکور اطلاعات مربوط به عصر سلوکیان بسیار اندك است. اطلاعات مذکور تنها از مآخذ بسیار کهن یونانی بدست آمده است. استفاده از منابع ومآخذ موجود به زبانهای شرقی امکان داده‌اند تاریخ این نواحی به صورتی وسیعتر وعمیقتر مورد بررسی قرار گیرند وتنها به ذکر حوادث وداستانهای جنگی محدود نشوند.

1- J. G. Droysen, Geschicht des Hellenismus, 1-3, Gotha, 1843

تاریخ سیاسی سلوکیان زمینه را برای پژوهشهای خاصی فراهم آورد که تحقیق پیرامون اراضی حوضهٔ رود فرات از آن جمله است[۲]. در ضمن توجه خاصی به وضع شهرهای یونانی مبذول گردید. از جمله گفته شده که این شهرها به فرمان اسکندر مقدونی از پرداخت مالیات به «بربرها» (که مقصود ایرانیان است) معاف شدند. ولی آنتیوخوس (آنتیوکوس) اول (یا دوم) خواست که اهالی اریتره مالیات بپردازند[۳]. این آگهیها که از منابع متعلق به آسیای صغیر بدست آمد، حاوی نوشته‌هایی از روزگار سلوکیان بود.

بررسی نکته به نکته ودقیقتر آثار باستانی سبب پدید آمدن پژوهشهای ارزنده‌تری شد[۴] که مقامات مندرج در دایرة‌المعارف عهد باستان[۵] از آن جمله‌اند.

در کتاب تاریخ سرزمینهای زیر سلطهٔ سلوکیان مطالب ارزنده‌ای ارائه شده است. در پیرامون مرز ساتراپ‌نشینهای پنجم ونهم و به دیگر سخن سوریه وبابل مطالعات دقیقی صورت گرفته است. بررسی واژهٔ کلسیریا Coelesyrie که بسیار رایج شده بود، مورد توجه خاص واقع گردید[۶]. نوشته دوسوچه از این دیدگاه وچه از نظر تاریخچهٔ راهها بسیار ارزنده وقابل توجه است. این اثر، ارزش واهمیت فراوان خود را تا امروز نیز حفظ کرده است. در این کتاب بخشها وفصلهایی به روزگار سلوکیان ودر پی آن به دوران فرمانروایی رومیان اختصاص یافته و حاوی مطالب بسیار ارزنده ومفصلی است. نقشه‌های تاریخی ـ جغرافیایی وطرح راهها به این اثر جلوه ودرخشش خاصی بخشیده است[۷].

بررسی و پژوهش پیرامون تاریخ استانهای شرقی امپراتوری روم پس از انتشار شرح ارزنده ودرخشان مومزن Mommsen در جلد پنجم کتاب تاریخ روم همچنان رو به پیشرفت وکمال داشت. تحقیق پیرامون استانهای «عربی» و«سوریایی» سبب پدید آمدن مدارك ارزشمند تازه‌ای شد[۸]. در این زمینه باید از

2- E R. Bevan. *The House of Seleucus*. I. London, 1902. p. 221-222.

3- A. Bouché-Leclerq. *Histoire des Seleucides (323-64 avant J.C.)*. Paris. 1913.pp 460. 462.

4- R. Schubert. *Die Quellen zur Geschicht der Diadochenzeit*. Leipzig. 1914

5- Pauly-Wissowa. **Realencyclopädie für Altertumswissenschaft**, Hbd. 33, 1936.

6- U. Kahrstedt **Syrisch Territorien in hellenistischen Zeit**. Abhandl. der Gottingischen Geselschaft, Phil-hist.Klasse Berlin. 1926. N.F., XIX, 2, s. 1.6, 14-34.

7- R. Dussaud. **Topographie historique de la syrie antique et medievale**. Paris. 1927

8- E. Brünnow und A. Domaszewski. *Die Provincia Arabia*. Strasburg. I, 1904; II, 1905; III, 1909-E.S. Bouchier. *Syria as a Roman Province*. Oxford, 1916-Dobiaš. *Histoire de la province*

پژوهش پوآدبار یاد کرد که عکسهای هوایی از مرزهای روم در صحرای سوریه فراهم آورد ودر این نواحی ویرانه‌هایی از یکرشته دژها، پایگاهها وچاههایی که رومیان در طول این مرز ساختند، کشف کرد[۹].

با حفاریهای بسیار ارزشمند در ناحیه دورا-اروپوس Doura-Europos صحایف تازه‌ای بر تاریخ خاورنزدیك افزوده شد. قصبهٔ کوچك دورا در کنار فرات که از سوی مقدونیان پدید آمده بود، بعدها توسط رومیان احیا شدوبه یکی از دژهای مرزی بدل گردید. آثار بدست آمده از فرهنگ مادّی در این اراضی، تصورات جدیدی را پیرامون عوامل پدید آورندهٔ این آثار سبب گشت. نفوذ وتأثیر یونانیان، پارتیان ورومیان در آثار معماری وهنری نواحی بین النهرین بسیار بوده است. نه تنها نقشها ومجسمه‌ها، بلکه نوشته‌های متنوع بسیاری که در نتیجهٔ حفاریها بدست آمد، توجه پژوهندگان را به خود معطوف داشت. افسوس که نوشته‌ها ناقص بودند. ولی درنتیجهٔ حفاریهای مذکور نه تنها سیمای خارجی، بلکه وضع داخلی شهرهای خاورنزدیك در روزگار هلنیسم وعصر رومیان معلوم ومشخص گردید. ضمن کشف پرستشگاههای بت‌پرستان که خدایان گونه‌گونی را ستایش می کردند، کنیسه‌های یهودان وکلیساهای مسیحیان نیز کشف گردید.

ضمن پژوهش معلوم شد که اسناد ونوشته‌های بدست آمده به زبانهای مختلف اند. در نخستین دورهٔ حفاریها از دژهای رومیان، نه تنها نوشته‌های یونانی ومقدونی، بلکه نوشته‌های پارتی نیز بدست آمد. نامهای آرامی وتازی مردم سرزمین بین النهرین وسوریه نه تنها در نوشته‌های یونانی، بلکه در نوشته‌های آرامی نیز خوانده شد. ضمن حفاریهایی که در بهار سال ۱۹۲۸ صورت گرفت، نخستین نوشته‌ها به خط آرامی کشف گردید[۱۰]. متعاقب آن نوشته‌هایی بر روی چرم[۱۱] و سرانجام نوشته‌هایی بر دیوار بدست آمد که به خط سامی نزدیك به استرانگلو Estranghélo است[۱۲]. بر روی ظرف نقره‌ای که از دورا بدست آمد نوشته‌ای ناقص

romaine de Syrie. Praha, 1924.

9- Poidebard. **La trace de Rome dans le desert de Syrie, I-II**. Paris, 1934.

10- *The Excavations at Dura-Europos*, ed. by P.V.C. Baur and M.J. Rostovtzeff. Spring 1928. New Haven. Yale University Press, 1929.

11- *The Excavations at Dura-Europos*, ed. by P.V.C. Baur and M.J. Rostovtzeff. October 1928-April 1929. New Haven, Yale University Press, 1931.

12- *The Excavations at Dura-Europos*, ed. by P.V.C. Baur, M.J. Rostovtzeff, A.R. Bellinger.

ومعیوب به خط استرانگلو مشاهده شده است که از نظر کتیبه‌شناسی مشابهت خاصی با دست‌نوشتهٔ متعلق به سال ۴۱۱ موجود در موزهٔ بریتانیا دارد. با این تفاوت که نوشتهٔ ظرف نقره‌ای مذکور قدیمیتر است وگمان می‌رود متعلق به سدهٔ سوم میلادی باشد[۱۳]. همراه با نوشته‌های یونانی که از خانه‌ها وکاخهای فرمانروایان بدست آمد[۱۴]، دست‌نوشته‌ها وکتیبه‌هایی نیز ضمن حفاری در کنیسه‌های یهودان کشف گردید[۱۵]. اکتشافهای بعدی امکان داد که به اسناد آرامی، بویژه جغرافیایی ونامهای خاص مندرج در نوشته‌های مذکور توجه فراوانی مبذول گردد[۱۶]. حفاری در بازارها ومیدانها موجب احیای منظرهٔ شهر شد[۱۷]. ضمن حفاری در گورستان، اطلاعات غیرمنتظره‌ای بدست آمد وگورهایی با تابوتهای سفالین کشف گردید. این تابوتها ونحوهٔ خاك سپاری، همانند تابوت ویادآور خاك‌سپاری ایرانیان بود[۱۸].

اشیاء بدست آمده از دورا-اروپوس موجب شد که به آثار وکتیبه‌هایی از این عصر که گمان می‌رفت به زبانهای شرقی نوشته شده باشند، توجه وافر مبذول گردد. ولی اغلب اسناد ونوشته‌ها به زبان یونانی بودند.

نوشته‌های بدست آمده از آسیای صغیر، آگاهیهای قابل‌ملاحظه‌ای از روزگار هلنیسم بدست داد. بررسی این آثار مدتها پیش از حفاریهای دورا صورت گرفت. ولی اشیاء بدست آمده از دورا موجب پدید آمدن نقطه‌نظرهای تازه‌ای پیرامون اطلاعات حاصل شده از کتیبه‌های آسیای صغیر دربارهٔ وضع شهرها گردید.

کتاب دو جلدی کومون اطلاعات ارزشمند وجامعی از حفاریهای دورا-اروپوس در سالهای ۱۹۲۳ - ۱۹۲۲ ارائه کرد. در مقدمهٔ این کتاب

November 1929-March 1930. New Haven, Yale University Press, 1932, P. 69 and etc.

13- *The Excavations at Dura-Europos*, ed. by P.V.C. Baur, M.J. Rostovtzeff, A.R. Bellinger. October 1930-March 1931. New Haven, Yale University Press, 1933, P. 178-180, 181.

14- *The Excavations at Dura-Europos*, ed. by. M.J. Rostovtzeff. October 1931-March 1932. New Haven. Yale University Press, 1934.

15- *The Excavations at Dura-Europos*. ed. by M.J. Rostovtzeff, A.R. Bellinger etc. october 1932-March 1933. New Haven, Yale University Press, 1936, p. 502.

16- *The Excavations at Dura-Europos*. 1933-1934 and 1934-1935. New Haven, Yale University Press, 1939, p. 438-441.

17- *The Excavation at Dura-Europos*. 1935-1936. Part I. The agora and bazar. New Haven, yale University Press, 1944.

18- *The Excavation at Dura-Europos*. 1935-1936. Part II. The necropolis. New Haven, Yale University Press, 1946.

نتیجه‌گیریهای جالب توجهی پیرامون زمان احداث شهر وتاریخچهٔ بناهای آن ارائه شده است. مقدمه با اطلاعاتی از مورخان باستان دربارهٔ شهر دورا همراه گشت وتکمیل شد[۱۹].

تحقیق پیرامون شهرهایی که بر سر راههای کاروان‌رو قرار گرفته بودند، بتقریب رنگ دیگری داشت. از میان شهرهای مذکور شهر پالمیر (تدمر) مقام نخست را احراز نمود. در این زمینه بویژه نوشته‌های مؤلفان قدیم در پیرامون سرزمین اوسروئن (خسرون) وتختگاه آن ادسا-ادس Edesse (الرّها) جالب توجه است. تاریخ دودمان ابگار که فرمانروایی خویش را از اواخر سدهٔ پیش از میلاد آغاز کرده بودند، از سوی روستوفتسف مورد تحقیق وبررسی قرار گرفت. وی ابگارها را «دودمان فرمانروای نیمه ایرانی» وفرهنگ آن سرزمین را «فرهنگ نیمه ایرانی» نامید[۲۰]. این دانشمند معتقد بود که راه وروش ادینت [اذینه = اذنات] Odiönath پالمیری (تدمری) که خود را «خلف وجانشین ارشکیان - اشکانیان» می‌نامید از سنتهای پارتی منشاء گرفته است[۲۱].

در اثری بزرگ که پیرامون شهرهای نواحی روم شرقی (بیزانس) نوشته شد، توجه فراوان به سرزمینهای بین النهرین معطوف گشته است. مسأله هلنی شدن این سرزمینها ونفوذ یونانیان ومقدونیان در شهرهای بین‌النهرین ووضع شهرهای مرزی در روزگار فرمانروایی رومیان در اثر مذکور مقام خاصی را دارا است[۲۲]. در کتابی که به دریای مدیترانه در روزگار باستان اختصاص دارد، بخشهایی پیرامون تاریخ پارتیان ارائه شده است. در این کتاب بویژه نقشهٔ راههای بازرگانی در عصر پارتیان جالب توجه است[۲۳]. ولی در همهٔ موارد تاریخ شرق بر پایهٔ اطلاعات بدست آمده از منابع یونانی ورومی نگاشته شده است.

پژوهشهایی که ویژه ادارهٔ امور داخلی دولت سلوکیان به سال ۱۹۳۸ انتشار یافت، متکی بر اسناد جدیدی بود که در نتیجهٔ حفاریهای ناحیه دورا-اروپوس بدست آمد. در این پژوهشها نیز مانند برخی تحقیقات پیشین نسبت به وضع

19- F. Cumont. *Fouilles de Doura-Europos* (1922-1923). T. II. Paris. 1926. P. I-LXIV-LXVIII.
20- M.J. Rostovtzeff. *Caravan Cities*. Oxford, 1932, p. 99

۲۱- همانجا، ص ۱۱۷.

22- A.H. Jones. *The Cities of the Eastern Roman Provinces*. Oxford. 1937, p. 216-226
23- E.M. Sanford. *The Mediterranean World in Ancient times*. New York. 1938, p. 510 etc.

شهرهای مهاجرنشین (کلنی) توجه خاصی مبذول گردید. این شهرهای مهاجرنشین به دستور شاهان در مناطق زیر فرمان پدید می آمد و به قطعه زمینهایی به نام کلروس Kléros تقسیم می شد. این قطعه زمینها و به دیگر سخن کلروسها بدون اجبار در اجرای خدمات سپاهی به اشخاص واگذار می‌گردید. ولی در نواحی مرزی کلروسها بر حسب ضرورتهای نظامی ودفاعی بخش می شدند. در این پژوهشها به وضع مهاجران سپاهی یونانی ومقدونی که کاتویکوی Katoikoi یا کاتویکیای Katoikiai نام داشتند، توجه خاصی مبذول گشته است. در روزگار سلوکیان پرداخت مالیات امری اجباری بود که به صورت جمعی از شهرها، روستاها وگروههای مختلف مردم اخذ می شد. بسیاری از محققان بارها به وضع کلروسها وکاتویکویها به عنوان مسایل بسیار مهم، بذل توجه نمودند[۲۴].

پژوهش مستند ومتکی به مدارك هیهلهیم Heihelheim در این زمینه مقام عمده‌ای را دارا است. وی با استناد به مدارك متعدد، زندگی اجتماعی در روزگار باستان را مورد مطالعه قرار داد. در پژوهشهای هیهلهیم فصلهای مربوط به دوران هلنیسم وفرمانروایی رومیان درخور توجه فراوانی است. جلد دوم این اثر پژوهشی مبسوط به تحقیق وبررسی پیرامون مآخذ ومنابع اختصاص یافته است[۲۵].

پژوهشهای روستوفتسف پیرامون تاریخ اقتصادی هلنیسم دارای اهمیتی بسزاست[۲۶]. ولی در این پژوهش نیز همانند نوشتهٔ هیهلهیم بطور اخص از تحقیق پیرامون مدارك موجود به زبانهای کلاسیك باستان کمتر سخن رفته است. حال آن که اهمیت هلنی شدن ومتعاقب آن بسط نفوذ دولت روم را باید در همین نکته جستجو کرد. به اسناد ومدارك نوشته شده بر روی پاپیروسها که از مصر بدست آمده‌اند، توجه خاصی معطوف گردیده است. ولی برای پژوهش پیرامون اراضی آسیا، به زحمت می توان تنها به مدارك مصری تکیه کرد. چه بسا ممکن است اسناد مذکور با واقعیت منطبق نباشند در تحقیقات روستوفتسف به اسناد ومدارك آسیایی کمتر توجه شده است. از این رو این اثر وی را باید پژوهشی در زمینهٔ «اساطیر

24- Bikerman. *Institutions des Seleucides*. Paris, 1938, p. 87-88, 103, 106-109-Pauly-Wissowa. *Realencyclopädie*, XI, 1, Hbd.21, 1921-F. Altheim *Weltgeschichte Asiens im griechischen Zeitalter*, 1. Halle, 1947. S 307-E.R. Bevan. *The House of Seleucus*, 1, p. 276.

25- Heihelheim. *Wirtschaftsgeschichte des Altertums*. Bd. 1, 2. Leiden, 1938.

26- M.J Rostovtzeff. *The Social and Economic History of the Hellenistic World*, 1-3. Oxford, 1941.

هلنیستی» غربی نامید. با این وصف در پژوهش مذکور صحایفی بسیار جالب وجود دارند که از آن جمله‌اند صفحات مربوط به استفاده از منابع طبیعی. مؤلف ضمن اشاره‌هایی بسیار مختصر وناچیز به امور کشاورزی، از رساله‌های رومی در این زمینه بهره جست. حال آن که رساله‌های مذکور در ایتالیا به رشتهٔ تحریر درآمدند وبیشتر دربارهٔ چگونگی کشت وزرع در مصر مصداق دارند[۲۷]. مؤلف ضمن بحث پیرامون «امپراتوری سلوکیان» همچنان به نقطه‌نظرهای خود وفادار ماند ومقام نخست را در این تحقیق به امر هلنیزاسیون واگذارد. هیهلهیم می‌نویسد که تغییر نام شهرهای مهاجرنشین مقدونی در بسیاری موارد حایز اهمیت نبوده‌اند. بلکه بدل شدن شهرهای خاوری به شهرهای یونانی پولیس (Polies) از اهمیت فراوان برخوردار بود. در این شهرها قوانین اساسی وشیوهٔ زندگی یونانی، جانشین قوانین وشیوه‌های زندگی شرقی گردید[۲۸].

بایدکتاب فرانك دربارهٔ امپراتوری روم را نیز به آثارمؤلفان یاد شده‌افزود. این کتاب هم تمام وکمال متکی به منابع ومآخذ غربی است. ولی در این زمینه حق با مؤلف است. زیرا وی کتاب خود را پیرامون امپراتوری روم نوشته است[۲۹].

جا دارد دو کتاب تاریخ پارت نیز به آثار یاد شده افزوده شود. در کتاب نخست بطور عمده از نوشته‌های مربوط به تاریخ ایران سخن رفته است[۳۰]. درکتاب دیگر بطورکلی تاریخ سیاسی ونظامی پارت مورد بررسی قرار گرفته است ودر نگارش آن بیشتر از منابع ومآخذ مشهور کلاسیك استفاده شده است[۳۱]. مؤلف کتاب از منابع ومآخذ ارمنی کمتر بهره گرفته. حال آن که مآخذ ارمنی حاوی مطالب بسیار جالبی از این دوره هستند. در مورد استفاده از مآخذ ارمنی خدمت محققان شوروی بسیار ارزنده است. در کتاب حاضر از حاصل پژوهش محققان شوروی استفاده

۲۷ـ همانجا، جلد دوم، ص. ۱۱۸۰، ۱۱۸۶. ۱۱۹۷.

28- Heihelheim. *Wirtschaftsgeschichte des Altertums*, Bd. 2, p. 695-705, 703.

29- Tenney Frank. *An Economic survey of Ancient Rome*, 1-4. Baltimore, 1933-1938.

30- A. Gutschmid. *Geschichte Irans und seiner Nachbarländer von Alexander dem Grossen bis zum Untergang der Arsakiden*. Tübingen, 1888.

این کتاب تحت عنوان تاریخ ایران و ممالك همجوار از زمان اسکندر تا انقراض اشکانیان، به ترجمه کیکاوس جهانداری (تهران،) به فارسی منتشر شده است.م.

31- N.C. Debevoise. *A Political History of parthia*. Chicago, 1938.

شده است[۳۲]. ضمن کاوشهای باستانشناسان در نسا آثار جدیدی از دورهٔ پارتیان بدست آمد که متعلق به آسیای میانه است. بیشتر آثار هنری بدست آمده از حفاری نسا مظاهری از فرهنگ مادّی این سرزمین اند[۳۳]. سفالینه‌هایی بدست آمد که بر روی آنها نوشته‌هایی جلب نظر می کنند. جز از چند نمونه هنوز مجموعهٔ نوشته‌های مذکور منتشر نشده‌اند[۳۴]. به کاوشهایی که در شوش صورت می گیرد می توان نظر دوخت. زیرا آثار بدست آمده از شوش امکان می دهند که وضع زندگی مردم در پایتخت باستانی ایران معلوم ومشخص گردد[۳۵]. کاوشهای مذکور که مکمل فعالیتهای هرتسفلد، زاره ودیگران در زمینهٔ تاریخ فرهنگ مادّی غرب است، همچنان ادامه دارد.

در کتاب حاضر که از نظر خوانندگان می گذرد، آثار مورخان شوروی پیرامون تاریخ هلنیسم ولشکرکشی رومیان به آسیا مورد استفاده قرار گرفته ودر متن ارائه شده است. از مجموعهٔ آثار مورخان شوروی، نوشته‌های آ. ب. رانوویچ A.B.Ranovich دربارهٔ هلنیسم، نوشتهٔ و. ف. گاویدوکویچ V. F. Gaydukevich ومقاله‌های برخی از مورخان در «مجموعهٔ تاریخ قدیم» حایز اهمیت‌اند. مؤلفان شوروی اهمیت هلنیسم را زیاده از اندازه بزرگ جلوه نداده‌اند. در آثار مورخان شوروی تکیه اساسی به منابع ومآخذ یونانی ورومی نشده است. در این آثار به عناصر محلی اقوام آسیایی که دارای زبان، خط، فرهنگ وسنتهای خاص خود بودند، توجه بیشتری مبذول گردیده است. بدین جهت اسناد بدست آمده از بابل جدید، حایز اهمیت فراوان بوده است.

چنان که پیشتر اشاره شد نگارنده کتاب قصد ندارد فهرست کاملی از اسناد ومدارک مربوط به این دوره را ارائه کند. زیرا این وظیفه از حوصلهٔ کتاب حاضر خارج است. در کتاب تنها موارد ومراحلی از جهات وجوانب تاریخی مورد توجه قرار گرفته‌اند. هدف از این مختصر آن است که نشان داده شود در آثار ونوشته‌های

32- Akad. Ia. A. Manandian. 1) *Tigran vtoroi i Rim*. Erevan, 1943; 2) *O torgovle i gorodakh Armenii v sviaz c mirovoi torgovlei drevnikh vremen*. Izd. 2-e, Erevan, 1954.

33- *Materialy Iuzhno-Turkmenistanckoy arkheologicheckoy komplekcnoy ekcpeditsii*, red. M.E. massona, Ashkhabad.

34- I.M. Diakonov, M.M. Diakonov i V.A. Livshits. *Dokumenty iz drevney Nisy*. Leningrad, 1951.

35- R. Girshman. *Un village achemenide*. Paris, 1953.

بسیار که تاکنون ارائه شده‌اند، به منابع ومآخذ شرقی چنان که باید توجه نشده است. گرچه به آثار فرهنگی کشف شده توجه فراوان مبذول گردید، مع هذا نوشته‌هایی که به زبانهای شرقی واقوام آسیای مقدم وجود دارند، از نظر دور مانده‌اند وبتقریب ذکری از این نوشته‌ها به میان نیامده است.

نویسندهٔ سطور وظیفهٔ محقری را برابر خود نهاد وآن ارائه مآخذ شرقی در زمینهٔ حل برخی مسایل تاریخی دوران گذر از نظام برده‌داری به نظام فئودالی است. نگارنده می کوشد تا چگونگی دگرگونی وسازمان شهرها ونیز وضع دولت وحکومت را در این روزگار از نظر خوانندگان بگذراند. مؤلف که موضوع پژوهش را به برخی از شهرهای حوضهٔ رود دجله در رابطه با تاریخ ایران در سده‌های سوم تا پنجم میلادی محدود کرده است، ناگزیر طرح وبیان جنبه‌های نسبی اوضاع واحوال شهرهای موردنظر واهمیت آنها در گذشته‌های دورتر را از دیده دور نداشته است.



کسانی بنابر معمول عصر اشغالگریهای یونانیان ومقدونیان را عصر دگرگونی وبازگشت در تاریخ خاورنزدیك دانسته‌اند. حال آن که تأثیر توسعه‌طلبی یونانیان بر اوضاع واحوال اجتماعی واقتصادی بین‌النهرین وغرب ایران بمراتب ضعیفتر از تأثیرشان بر آسیای صغیر بوده است. زیرا در آسیای صغیر جریان هلنی وکلنی کردن این سرزمین صدها سال پیش از بین‌النهرین وغرب ایران آغاز شده بود. این نظر در مورد تاریخچهٔ شهرها نیز صادق است. اسکندر مقدونی وجانشینانش، از جمله سلوکیان به عنوان بنیادگزاران شهرهای جدید شهرت یافتند. آنان در حوضهٔ رود دجله شهرهای اندکی پدید آوردند ودر بیشتر موارد تنها به احیا، مرمت وتحکیم شهرها ومراکز کهن پرداختند. چون در این شهرها ساکنان یونانی ومقدونی قابل ملاحظه نبود، لذا تعداد کمی از شهرهای مذکور به صورت پولیس اداره می شدند. در مآخذ ومنابع موجود خودمختاری شهرهایی چون سلوکیه وشوش تصریح شده است.

زندگی مردم سوریه وایران دستخوش دگرگونیهای عمیق نشد. زبان و آداب ورسوم اهالی در شهرهای این دو سرزمین همچنان محفوظ ماند. تنها دگرگونیهایی اقتصادی در شهرهای مذکور پدید آمد.

زندگی در شهرهای مختلف سرنوشتهایی متفاوت یافت. برخی از مراکز

قدیمی به خاموشی گراییدند وبعضی دیگر برای حفظ موجودیت اصول تازه‌ای برگزیدند. از گروه نخستین می‌توان شهر بابل را نام برد که در واقع شهر معابد وپرستشگاهها بود. شهر بابل به مجرد از دست دادن اهمیت سیاسی خویش، توان اقتصادی خود را نیز از دست داد. در این دوره، همهٔ امتیازها نصیب شهر نوبنیاد سلوکیه شد. ولی کرکوك وبدیگر سخن شهر قدیمی کرخ بیت سلوق (سلوك) که از سوی سلوکوس احیا شده بود، توسعه یافت ودو دیوار محکم گرد آن کشیده شد. در ضمن افراد تازه‌ای در این شهر سکنی گزیدند. زندگی این شهر در شرایط جدید همچنان رو به پیشرفت نهاد.

شهر مرزی نصیبین از امتیاز وبرتریهای اقتصادی تازه‌ای برخوردار گردید. ولی در ضمن به خطرهای نظامی نیز گرفتار آمد. طی سده‌های دراز شهر مذکور ونواحی اطراف آن دستخوش نزاع وکشمکش میان دولتهای ایران، ارمنستان وامپراتوری روم قرار گرفت. هریك از دولتهای نامبرده می کوشیدند تا مرزهای خود را به کرانهٔ دجله برسانند وگسترش دهند. شهر نصیبین ناگزیر به عرصهٔ کارزار بدل می شد. غالباً در مآخذ غربی چنین آمده است که شهر مذکور گاه به‌صورت فعال وگاه به صورت غیر فعال عرصه کشمکش وکارزار بود. تاریخچهٔ این شهرها خود بمنزلهٔ نمونه‌هایی از وضع شهرهای ایران در آن روزگار بوده است.

در نوشته‌های مورخان شوروی به اهمیت شهرهای مذکور در طول برقراری نظامهای اجتماعی واقتصادی مختلف تاکنون توجه کافی مبذول نشده است. این مسأله با تحلیل اقتصادی جوامعی که شهرهای مذکور را پدید آوردند ودر آن بسر بردند، پیوندی نزدیك دارد. در تاریخچهٔ مبتنی بر تحلیل اجتماعی ـ اقتصادی شهرهای مذکور، باید عوامل ظهور، ویژگیها ورابطهٔ آنها با مراحل مختلف پیشرفت، مورد بررسی ومطالعه قرار گیرد. به عنوان نمونه می توان گفت که به هنگام رشد نظام برده‌داری در شرق، شهرها بنابر معمول گرد پرستشگاهها پدید می آمدند وبا اراضی ووضع اقتصادی حاکم بر پرستشگاههای مذکور پیوند داشتند. مرحلهٔ دیگر پیشرفت مناسبات برده‌داری با ظهور وپیدایش دولت شهرها و پولیسها مربوط است که می توان یونان را پیشرفته‌ترین آنها دانست. سرانجام باید از پدید آمدن شهرهای شاهی در اراضی شاهی به هنگام ظهور مناسبات فئودالی یاد کرد. به این پدیده تاکنون توجه کافی مبذول نشده وچنان که باید روشن نگردیده است. مسئلهٔ

«اراضی شاهی» که شهرهای شاهی در آنها بنا گردید، در این کتاب از مقام عمده‌ای برخوردار است. زیرا از یک‌سو با مالکیت اراضی وازسوی دیگر با ظهور مناسبات فئودالی پیوندی بس عمیق دارد.

پس از عصر حاکمیت قبیله‌ها در شرق، معابد وپرستشگاهها را باید یکی از قدیمترین مراکز اقتصادی به شمار آورد. پرستشگاهها، اراضی وسیعی را در تملک خود داشتند. مالکیت بر زمین از اهمیت زیادی برخوردار بود. به سبب همین تملک پرستشگاهها ومعابد بهره‌کشی از کار بردگان را آغاز کردند. درآن روزگار مالکیت بر بردگان از سوی معابد و پرستشگاهها تحقق پذیرفت. حال آن که در محدودهٔ بیرون از مالکیت پرستشگاهها هنوز مالکیت قبیله‌ای حکمفرما بود. پرستشگاهها جز از مالکیت بر زمین، ابزار ووسایل تولید را نیز در اختیار خود داشتند.

متصرفه‌های متعلق به پرستشگاهها در مراحل معینی موجبات رشد نیروهای مولّد را فراهم آورد ومقدار قابل ملاحظه‌ای محصول اضافی تولید نمود واز این رهگذر گونه‌ای تجمع کالا را سبب گردید. محصول اضافی که از طریق بهره‌کشی از کار بردگان در متصرفه‌های متعلق به پرستشگاهها میسر گشت وحاصل مالکیت پرستشگاهها بر زمین بود، خود موجباتی را برای رشد وافزایش تولید فراهم آورد. ولی به‌هنگام لشکرکشی یونانیان ومقدونیان رشد نیروهای مولّد در خاورنزدیک با موانعی مواجه گردید. قوای تولیدکننده به سبب موانع مذکور رو به ضعف نهادند وموجبات خرابی اوضاع واحوال سیاسی را نیز فراهم آوردند. همین عامل، پیشرفت توسعه‌طلبی یونانیان ومقدونیان را سبب گردید.

متصرفه‌های متعلق به پرستشگاههای بابل که به صورت عاملی اقتصادی گسترش یافته بودند، دیگر قادر به ارضای خواستها ونیازها نبودند. درنتیجه شهر که با معابد پیوندی نزدیک داشت، نتوانست در دیگر جهات وجوانب اقتصادی خاص شهرها گسترش لازم را حاصل کند. لذا بررسی اسناد ومدارک متعلق به تاریخچهٔ کهن برخی شهرها از این دیدگاه امری است ضروری.

هنگامی که پژوهنده وضع شهرهای جداگانه را مورد بررسی قرار می‌دهد، با جهات وجوانب متنوع وگونه‌گون مواجه می‌گردد. آن چه رویداد نامه‌ها پیرامون شهر بابل در سدهٔ سوم پیش از میلاد عرضه داشتند، دربارهٔ کرخ بیت سلوق (کرکوک) ومقابله با وضع شهرهایی چون نصیبین وسلوکیه نیز صادق است.

بررسی همهٔ انواع جهات خاص وجوانب مختلف شهرهای روزگار کهن به سبب عدم کفایت مآخذ کاری است بس دشوار. ولی با این همه اسناد ومدارکی نیز جهت مطالعه وپژ وهش وجود دارند. شهرهایی چون بابل در روزگاران بسیار کهن پدید آمدند. نصیبین نیز از سابقهٔ درازی برخوردار بود. مآخذ مربوط به بابل در روزگار باستان فراوان است. ولی از نصیبین در آن روزگار بتقریب نوشته وآگاهی دردست نیست. می توان به منابعی پیرامون اشغال بابل از سوی یونانیان ومقدونیان دست یافت. حال آن که دربارهٔ نصیبین چنین نوشته‌هایی بدست نیامده است. سرنوشت شهر بابل با نقش فزایندهٔ معابد پیوند داشت. بابل در واقع شهر پرستشگاهها بود. از این رو همانند دیگر شهرهای مرکزی بین النهرین به هنگام فرمانروایی سرداران اسکندر مقدونی وبدیگر سخن دیادوکها Diadoques جهت ادارهٔ امور مناسب نمی نمود. نقش پایتخت را شهر سلوکیه که در کنار بابل بنیان یافته بود، عهده‌دار گردید. نصیبین نیز به عنوان شهر پا برجا ماند وویران نشد وبعدها در سراسر خاورنزدیك اهمیت فراوان کسب کرد.

تاریخچهٔ نصیبین بویژه در دوران لشکرکشیهای رومیان بسیار جالب توجه است. در مآخذ لاتینی مطالب بسیار ارزنده‌ای پیرامون وضع این شهر در دوران مورد نظر می توان یافت. پس از روزگار فرمانروایی پارتیان وبر سر کار آمدن دودمان جدید ساسانی، نصیبین همچنان از اهمیتی وافر برخوردار بود ونقشهای مؤثری ایفا نمود. در منابع سریانی سده‌های سوم تا ششم میلادی ونیز در مآخذ بیزانسی همواره از این شهر سخن رفته است. نصیبین شهری مرزی بود که بارها تابعیتش تغییر کرد. این نیز در وضع بین المللی شهر مذکور ویژگیهایی را سبب گردید.

سرنوشت شهر شوش به گونه‌ای دیگر بود. این مرکز کهن وباستانی ایران، توسعه‌طلبیهای یونانیان ومقدونیان را از سر گذراند. این شهر با کلّیهٔ توابع خود برای بدل شدن به پولیس مناسب می نمود. در روزگار پارتیان نیز شوش همچنان به صورت پولیس باقی ماند. در این زمینه اسناد ومدارك متعددی وجود دارند. ولی در روزگار ساسانیان شهر مذکور اهمیت واعتبار پیشین را از دست داد.

پژ وهندگان امکان پیگیری تاریخچهٔ هریك از شهرها را طی سده‌های دراز ندارند. زیرا مآخذ ومنابع متواتر در این زمینه موجود نیست. ولی از طریق مطالعهٔ وضع شهرهای متعددی که‌مشابه یکدیگر اند، تا اندازه‌ای می توان وضع هریك از آنها

را نیز دریافت.

ظهور توسعهٔ شهرها، همواره با مراحل تازه‌ای از تقسیم کار در رابطه است. جدایی حرفه‌های دستی وبازرگانی ار کشاورزی در جامعهٔ برده‌داری خاورنزدیك در عصر هلنیسم با ظهور وپیدایش دوگونه حرفه وکاردستی توأم بوده است. یکی شیوهٔ کاردستی خانگی که با کار کشاورزان ارتباط داشت و می‌توان ساختن ظروف سفالین، اشیاء چوبی وبافتن پارچه‌های خشن را از زمرهٔ این گونه کارها دانست. دیگری نوع کار محترفه یا پیشه‌وران در شهرها بود. این گونه کارها که در خدمت اشراف، بزرگان وبرده‌داران قرار داشت، از سوی استادکاران در کارگاههای شهرها تهیه وتولید می شد. کارگاههای متعلق به شاهان در دورهٔ گذر سده‌های میانه حایز مقام خاصی بودند. این کارگاهها نه تنها در خدمت شاهان قرار داشتند، بلکه در واقع به صورت مؤسسات انحصاری شاهی درآمده بودند.

به هنگام دقت در وضع شهرها به عنوان مراکز اجتماعی ـ اقتصادی، مسئله دیگری نیز جلب توجه می کند وآن روابط کالایی وپولی در شهرها است. در این زمینه نه تنها نوشته‌ها، بلکه کاوشهای باستانشناسی نیز، پژوهندگان را یاری می‌کنند. نه تنها از اسناد، مدارك و اشیاء، بلکه از وجود سکّه‌ها نیز می توان به آگاهیهایی در زمینهٔ بسط و یا کاهش جریان مبادله دست یافت.

در این زمینه می توان از طریق دگرگونی در ضرب سکه‌ها، تبدیل سکه‌های برنز به سکه‌های نقره، سکه‌های معادل وتعداد سکه‌ها، آگاهیهای لازم را کسب کرد. وجود سکه‌ها مظاهری از افزایش یا کاهش مبادلهٔ پول، یا کاستی بهای مسکوکات ودیگر پدیده‌هایی از این گونه‌اند.

هنگامی که می بینیم سدهٔ سوم پیش از میلاد در مسیر بین النهرین مسکوکات رایج نقره، جای‌خود را به سکه‌های برنز ومس واگذارد، می توانیم دریابیم که نیروی اقتصاد بابل رو به خاموشی نهاد ووضع اقتصادی در این ناحیهٔ خاور نزدیك دچار رکود شد. وجود سکه‌هایی از فلزات کم بها مطالب مندرج در مآخذ ومنابع را که از کاهش مبادلات بازرگانی در آن سرزمین یاد کرده‌اند، مورد تأیید قرار می دهد. نمونهٔ دیگر وجود سکه‌های رایج در سلوکیه طی دو سدهٔ نخست میلادی است. سکه‌های مذکور نشانه‌ای پر اهمیت از وضع اقتصادی این شهر بزرگ اند.

طبق مآخذ ومنابع دگرگونیهایی که در این شهر پدید آمد، خود نشانهٔ آن

است که وضع شهر با تولید کشاورزی وامر زراعت پیوندی نزدیك داشت. با درك دگرگونیهای مذکور می توان به چگونگی طی مراحل رشد ورکود اقتصادی در این شهر پی برد.

نظام برده‌داری را که طی سده‌های متمادی به درازا کشید، نمی توان نظامی ثابت وبی تغییر دانست. به خلاف، طی این سده‌ها دگرگونیهای متعددی در خصایل وویژگیهای مالکیت بردگان پدید آمد که خود حاصل تغییر در شکل مالکیت بر زمین وابزار ووسایل تولید بود. این دگرگونیها را باید حاصل تغییر در ابزار تولید دانست. هنگامی که گاوآهن جای خیشهای پیشین را گرفت، قبیله نیز جای خود را به طایفه وخانواده واگذار می کرد. جماعت قبیله‌ای که در شرق گسترش فراوان داشت، امکان نمی داد مالکیت خصوصی بر زمین برتری حاصل کند. در ضمن باید یادآور شد که در شرق، بخشی از اراضی که در مالکیت قبیله نبود، از سوی بردگان مورد کشت وزرع قرار می گرفت. وجود برده‌های خانگی از ویژگیهای شرق است که تا مدتی دراز ادامه داشت. ولی بردگی مذکور نیز در مرحلهٔ جدید پیشرفت خصلتهای تازه‌ای کسب کرد. این، مرحلهٔ گذر به نظام اجتماعی نو نبود. بلکه در واقع مرحله‌ای تازه در همان نظام اقتصادی موجود به شمار می رفت. در این مرحله نوع بردگی خانگی متعلق به دوران پدرسالاری، جنبهٔ پدرسالارانهٔ خود را از دست داد وکیفیتهایی را شامل گردید که متعلق به نظام برده‌داری است.

این، مسأله‌ای است بسیار بغرنج ودشوار. زیرا دگرگونیهای یاد شده در خاورنزدیك به هنگام فرمانروایی یونانیان ومقدونیان تحقق پذیرفت. اکثر محققان به موضوع اخیر بیش از اندازه بها دادند. اینان برای نفوذ عوامل خارجی بیش از عوامل داخلی ارزش قایل شدند ونفوذ هلنیسم را بزرگ پنداشتند وبه عوامل پیشرفت داخلی در کشورهای شرق توجه لازم را مبذول نداشتند.

لشکرکشی وفرمانروایی یونانیان ومقدونیان پدید آورندهٔ دگرگونی در ویژگیهای مناسبات برده‌داری شرق نبود. بلکه در واقع بحران این مناسبات ونیز ضعف دولتها که خود حاصل بحران مذکور بود، شرایط لازم را برای موفقیت لشکرکشی به شرق فراهم آورد. در کشورهای شرق زمینه برای دگرگونیهایی در نظام اجتماعی فراهم آمده بود. با لشکرکشی مقدونیان وسیل مهاجرت یونانیان، در امر بسط مبادله‌های بازرگانی ومناسبات کالا ـ پول پیشرفتهایی حاصل گردید. بحران

سیاسی واقتصادی یونان در حکم بحران نظام برده‌داری بود. این بحران تنها در سایهٔ تجدید جریانهای تولیدی گذشته که به سبب وحدت اقتصادی وسیع حاصله از سوی اشغالگران پدید آمده بود، برطرف گردید. بحران مذکور دگرگونیهایی را ایجاب می کرد. ولی این دگرگونیها عمیق وریشه‌ای نبودند. تغییرات مختصر در ابزار ابتدایی تولید پدید آمد وبهمراه آن دگرگونیهای اندکی را در روابط تولیدی سبب گردید.

می توان متذکر شد که دگرگونی در ویژگیهای مالکیت نظام برده‌داری، گسترش شهرها ودگرگونی در نحوهٔ مالکیت بر زمین، پس از نفوذ یونانیان ومقدونیان صورت پذیرفت. این دگرگونی در اسناد ومآخذ متعلق به آسیای صغیر وکرانه‌های سوریه وفنیقیه که از نوشته‌ها ونیز از آثار مورخان یونانی بدست آمده، معلوم ومشخص گردیده است. چنین اسناد ونوشته‌هایی را در مورد بین‌النهرین وایران بندرت می توان یافت. برخی پدیده‌های موجود در ایران وبین‌النهرین با پدیده‌های رایج در سرزمینهای غربی که از روزگاران بسیار کهن هلنیستی رواج یافته بودند، بتقریب مشابهتی ندارند. این نکته بویژه در مورد شهرسازی وظهور سازمانهای اداری پولیسی صادق است.

در خاورنزدیك ظهور وپیدایش شهرها متنوع وگونه‌گون بود. تاریخچهٔ بنای کرکوك ـ کرخ بیت سلوق وسرنوشت شهر مرزی نصیبین خود مبین این نکته است. تاریخچهٔ شهرهایی که اواسط هزارهٔ نخستین پیش از میلاد پدید آمدند، به سبب تفاوتهایی که در نحوهٔ گسترش وتوسعه داشتند در خور توجه بسیار است. پژوهش پیرامون شهرهای مذکور دشوار بود. ولی اکنون به سبب پدید آمدن مآخذ ومنابع تازه، تحقیق در این زمینه تا حدودی میسر گشته است.

می دانیم که شهرهای پدید آمده از سوی اسکندر مقدونی وسلوکیان، حایز اهمیتی بسزا بوده‌اند. لشکرکشی یونانیان ومقدونیان به شرق ایجاب می کرد که پایگاههایی برای فاتحان پدید آید. پایگاههای مذکور نیز بالطبع باید به صورتی درمی آمد که مهاجران بتوانند از شرایطی مناسب حال خویش برخوردار شوند. ازاین‌رو به سبب شمارهٔ بسیار یونانیان ومقدونیان، شهرهای بین‌النهرین وکرانهٔ دجله به صورت پولیس درآمدند. وضع شوش نیز بر همین روال بود. این نکته را از سنگنبشته‌ها و دیگر مآخذ و منابع می توان دریافت.

بنای شهرهای جدید از طریق تغییر در وضع استحکامات و جابجا کردن

اهالی صورت پذیرفت. زیرا وضع شهر می بایست با نیازهای جغرافیایی ودر بیشتر موارد با خواستهای سوق الجیشی دمساز می شد. کوچ اهالی به شهرهای موردنظر، از این دیدگاه صورت می گرفت.

یکی از نکته‌های قابل توجه آن است که فاتحان گروههای کثیری از اسیران جنگی را دراختیار خود داشتند که از آنها به صورت برده استفاده می کردند. بردگان به صورتی اجباری به کار ساختمان واحداث شبکه‌های آبیاری می پرداختند. اسیران جنگی که به صورت برده درآمده بودند، جهت انجام «کارهای عمومی» مورد بهره‌کشی قرار می گرفتند. دوران فرمانروایی یونانیان ومقدونیان ومتعاقب آن تأسیس دولت سلوکیان را می توان با تاریخچهٔ رشد برده‌داری در بین النهرین مربوط دانست.

مردم این سرزمینها همچنان به زبان مادری خود سخن می گفتند ومی نوشتند. لذا یونانی شدن تنها جوانب ظاهری وصوری زندگی این مردم را شامل گردید. می توان گفت مآخذ شرقی چنان که باید مورد توجه برخی از مورخان غرب قرار نگرفت. این مورخان احتیاط لازم را در کار مطالعهٔ مشرق زمین مراعات نکردند. اینان به جریان هلنی شدن این سرزمینها بیش از اندازه اهمیت دادند وبه سبب ارادت خویش نسبت به فرهنگ یونانی، از اعماق فرهنگ بومی آسیای مقدم بی خبر ماندند وتوجه لازم را به این امر مبذول نداشتند. مرکز قرار دادن اروپا «اروپاسانتریسم» را می توان یکی از بزرگترین موانع موجود بر سر راه مطالعهٔ معقول تاریخ شرق دانست. مرکز قرار دادن اروپا «اروپاسانتریسم» سبب این تصور شده است که گویا توسعه‌طلبی یونانیان ومقدونیان پدیده‌ای مثبت ومترقی بوده است ودر مورد هلنی شدن خاورنزدیك نمی توان شبهه داشت. ولی در واقع مسئله به این سادگیها نیست. حملهٔ اسکندر مقدونی بلایای دهشتباری برای مردم ببار آورد. این مطلب که در مآخذ شرقی آمده است، خود نشانه‌ای است از نادرستی اندیشهٔ طرفداران «هلنیسم».

از منابع ومآخذ شرقی می توان به جهات وجوانب مشخصی در شهرهای ایران وبین النهرین از سدهٔ سوم پیش از میلاد به بعد پی برد. مآخذ بدست آمده از بابل ونیز منابع سریانی ما را در روشن کردن مسایلی که تاکنون تاروشن مانده بودند یاری می بخشند. مقابلهٔ مآخذ یونانی ـ رومی با منابع محلی وشرقی امکان می دهند

تصوری در پیرامون تاریخچهٔ شهر بابل که بعدها مقام و موقعیت خود را به شهرهای سلوکیه ونصیبین واگذارد، پدید آید. تاریخچهٔ شهر کرکوك ـ کرخ بیت سلوق ـ از سوی رویدادنویس ناشناختهٔ سوریایی ، معلوم ومشخص گردیده است. حال آن که مورخان غربی تاکنون به این رویدادنامه توجه نکرده‌اند. در رویدادنامهٔ مذکور از وضع خاص شهر وامتیازهایی که از سوی شاهان سلوکی وشاهنشاهان اشکانی بدان داده شد، سخن رفته است.

۲

زمینهای جماعات واراضی شهری وشاهی

بارها از اهمیت ویژگیهای مالکیت بر زمین به عنوان یکی از مهمترین عوامل ممیزهٔ هر نظام اجتماعی سخن رفته است. در شرق یکی از جهات مشخص، مالکیت جماعات روستایی بر زمین است. در حالی که به موازات آن اراضی در تملک پادشاه و پرستشگاهها وروحانیان نیز قرار داشتند. در بین‌النهرین وایران از روزگاران بسیار کهن جماعت روستا از افراد آزادی تشکیل می شد که تنها تابع مالکان زمین وبدیگر سخن شاه وبزرگان بودند. دودمانهای بزرگان وشاه ایران که خود از دودمان اشراف وبزرگان بود، طی قرون واعصار استانها وسرزمینهای وسیعی را در اختیار وتملك خود داشتند. جماعات روستاها تابع اینان بودند. بنابر مآخذ موجود پس از تصرف آسیای صغیر از سوی یونانیان ومقدونیان، مالکیت خصوصی بر زمین گسترش فراوان یافت. در مورد استانهای ایران در سدهٔ نخست پیش از میلاد، اسنادی از اورامان کردستان بدست آمده که مؤید فروش اراضی جماعت به یکی از اعضای آن است. گرچه عضو جماعت از آن جدا نبود، با این همه زمین متعلق به هر عضو جماعت ملك شخصی وی محسوب می شد. جریان پدید آمدن

مالکیت خصوصی در این استانها، بمراتب کندتر از استانهای آسیای صغیر بود.

دگرگونی خصیصهٔ مالکیت در روزگار سلوکیان را بطور عمده از نوشته‌های یونانی بدست آمده در بخش غربی آسیای صغیر تا کرانه‌های رود فرات، می توان دریافت. اکثر گروههای مهاجر یونانی ومقدونی به شهرها نقل مکان کردند وشیوهٔ ادارهٔ پولیسها را برگزیدند. ولی در آسیای صغیر وسوریه کلنی های روستانشین وجود داشت که آنها را کاتویکیای مینامیدند[۳۶]. برخی از این کلنی ها از اهمیت سوق الجیشی برخوردار بودند وبنابر وضع اهالی، تعهدات نظامی داشتند.

در برخی موارد به جنگجویان، قطعه زمینهایی بنام کلروس واگذار ویا فروخته می شد که بخشی از اراضی شاهی به شمار می رفت. بخشی از کلروسها که پیش از آن در مالکیت پرستشگاهها بودند، به اهالی واگذار شدند[۳۷]. در ضمن بخشهای وسیعی از اراضی به اعضای خاندان شاهی وشخصیتهای برجسته اهدا وواگذار گردید. به عنوان نمونه در روزگار فرمانروایی آنتیوخوس دوم اراضی وسیعی به ملکه لائودیکا Laodicée واگذار شد. در روزگار آنتیوخوس اول نیز اراضی گسترده‌ای به اریستوکیدید Aristocidide واگذار گردید. این مطلب را از نوشته‌هایی که از آن روزگار برجا مانده است می توان دریافت[۳۸]. در مآخذ موجود مطالبی پیرامون بخشش وواگذاری اراضی شاهی از سوی فرمانروایان سلوکی درج گردیده است. این مطالب حاوی پدید آمدن گونهٔ تازه‌ای از مالکیت بر زمین است. در نوشته‌های متعلق به لائودیکا بارها به این نکته اشاره شد که زمین خریداری شده جزء فهرست اراضی شهری درآمده است. چنین بنظر میرسد که مالیات زمینهای مذکور نیز به همان شهر تعلق داشت. در نوشتهٔ دیگری که از آسیای صغیر بدست آمده است، چنین قید گردید که شخصی بنام منسیماخ Mnésimaque مالیات زمینهایی را که از سوی شاه به او واگذار شده است، به خزانهٔ شاهی می پردازد[۳۹].

امتیازهایی که به شهرها و اهالی آن واگذار شده بود، از نوشته‌های عصر هلنیسم پیدا است. این مطالب در نوشته‌های یوسف فلاویوس Josèphe Flavius از

36- M.J. Rostovtzeff. *the Social and Economic History of the Hellenistic World, I,* p. 491.

۳۷ـ همانجا، ص ۴۹۲ـ۴۹۳.

۳۸ـ همانجا، ص ۴۹۳.

39- A.B. Ranovich. *Ellenism i ego istoricheskaia rol,* str. 154.

عهد آنتیوخوس سوم نیز آمده است. بنابراین نوشته‌ها آنتیوخوس از بین‌النهرین و بابل دوهزار خانوار یهودی را به لیدی و فریجیه Phrygie انتقال داد. وی قطعه‌زمینها و تاکستانهایی در اختیار مهاجران یهودی گذارد. شاه اینان را به مدت ده سال از پرداخت مالیات معاف کرد[۴۰].

در نوشته‌های مربوط به اریستوکیدید از آسیای صغیر نیز آمده است که «اراضی شاهی» که از سوی شاه در اختیار وی قرار گرفت، به صورت ملك شخصی او درآمد. این اراضی جزء محدودهٔ شهر به شمار می رفت وچنین بنظر می رسد که مالیات آن نیز به شهر تعلق داشت. ویژگی نوشتهٔ مذکور در آن است که به اریستوکیدید اجازه داده شد زمین مذکور را که میان دو شهر ایلیون Ilion و اسکپسیس Skepsis قرار داشت، به دلخواه خود جزء محدودهٔ هریك از دو شهر نامبرده به ثبت رساند. بار دوم در نوشته چنین آمده است که شاه به او اختیار داد هریك از این دو شهر را به دلخواه خود برگزیند، مشروط بر این که جزء همان استان وهمان مجموعه باشد. این مطلب که در سطرهای ۴۵ و۴۶ آمده، بسیار روشن است: «به وی اختیار داده می شود که در این مجموعه واین استان به هریك از دو شهر دلخواه خویش بپیوندد». عین این مطلب در سطرهای ۷۱ و۷۲ همان نوشتهٔ شمارهٔ ۲۲۱ تکرار شده است[۴۱].

نکتهٔ دیگری را نیز یادآور می شویم وآن مربوط به نوشتهٔ منسیماخ است که پیشتر از آن یاد کردیم. در نوشته چنین آمده است که «شاه حق دارد زمین مذکور را از اختیار صاحب آن خارج کند»[۴۲]. همین مطلب در مورد بابل نیز مصداق داشت. اراضی این ناحیه که از سوی شاه واگذار شده بود، چندی بعد پس گرفته شد. منسیماخ شخصی بود در آسیای صغیر. ولی بابل شهری بود در جنوب بین‌النهرین. در مورد هریك از این دو، اختیارات شاه یکسان بود. ولی هرگاه بابل به صورت پولیس درمیآمد واز حقوق پولیس برخوردار می شد، وضع مالکیت زمین درآن رنگ

40- Josephus Flavius. *Opera*, ed. G. Dinodorfius. Antiquitates, XII, 3, 4, Parisiis, 1845.
(درپی این نیز نقل قول از همین چاپ خواهد بود)

41-W. Dittenberger. *Orientis graeci inscriptiones selectae,* V.I, 1903, 221, p.347. -B. Haussoulier. *Les Seleucides et temple d'Apollon Didyméen.* Revue de philologie, V. XXV, 1901, p. 31-32.

42- A.B. Ranovich. *Ellinizm i ego istoricheskaia rol*, str. 157.

دیگری می گرفت.

واگذاری اراضی شاهی وقرار گرفتن آنها درمحدوده وتابعیت شهرها موجب دگرگونیهایی در وضع کشاورزان این نواحی شد. در شرق تا مدتی دراز جماعاتی وجود داشتند که از هستهٔ ابتدایی مناسبات قبیله‌ای منشاء گرفته بودند. با دگرگونیهای پدید آمده، وضع کشاورزان نیز عوض شد. اینان که «رعایای شاه» بودند، به تابعان شهرها بدل شدند. روستائیان نیز گونه‌ای مالکیت جمعی بر زمین داشتند که در واقع ملك جماعات بود. بدین روال روستائیان مذکور برده یا رعیت نبودند، بلکه مردمی آزاد به شمار می آمدند. بنابراین نظر تارن که «پولیسهای یونانی» را «نجات دهندهٔ روستائیان آسیا» وآزادکنندهٔ آنان می دانست، درست نیست[۴۳]. جماعت روستایی گرچه گونه‌ای مالکیت بر زمین داشت، ولی با این همه وضع جماعات بر همان روال گذشته وناگزیر از پرداخت مالیاتهای نقدی وجنسی بود[۴۴]. در همان نوشتهٔ منسیماخ سازمان جماعات روستایی بروشنی ارائه شده است. در نوشتهٔ مذکور آمده است که مالیات جماعات به عنوان «مالیات روستا» به خزانهٔ شاهی پرداخت می شد[۴۵].

نوشته‌هایی که از آنها سخن داشتیم از آسیای صغیر بدست آمد. پژوهندگان تاریخ هلنیسم توجه خاصی نسبت به این نوشته‌ها مبذول داشته‌اند. ولی وجود نوشته‌های مذکور هرگز دلیل آن نیست که نتیجهٔ واحدی در مورد همهٔ اراضی زیر فرمان سلوکیان اتخاذ شود. بویژه آن که اراضی آسیای صغیر ازمدتها پیش یونانی وبدیگر سخن هلنی شده بودند.

اسناد محلّی به زبانهای شرقی اقوام آسیای مقدم که در این کتاب مورد توجه قرار گرفته است به ما امکان می دهد چنین اظهارنظر کنیم که اهداء وواگذاری زمین به اشخاص ونیز به شهرها مربوط به نواحی بین النهرین وغرب ایران بوده است. این نکته را به جرأت دربارهٔ شهر کرکوك (کرخ بیت سلوق) می توان اظهار داشت. بویژه آن که مطالب مربوط به امتیازهای شهر مذکور در «رویدادنامه» آمده

43- B. Tarn. *Ellinisticheskaia sivilizatsiia*. M. 1949, str. 137.

۴۴ـ مطالب مربوط به مالیات خاص جنسی محدودهٔ ارضی چون مالیات چوب و طلا از سوی آلتهایم ارائه شده است.

(F. Altheim. Weltgeschichte Asiens im griechischen Zeitalter, I, S 147-148).

45- A.B. Ranovich, Ellinizm i ego istoricheskaia rol. str. 154.

است. باید خبر احداث بنای شهر و«آزادی» آن را مربوط به روزگار فرمانروایی سرداران اسکندر مقدونی دانست. ناحیه‌ای که «شهر در آن احداث شد» ونیز نواحی پیرامون آن به تابعیت شهر مذکور درآمد وروستائیان نیز در زمرهٔ «بردگان شهر» درآمدند. بدیگر سخن اراضی خارج شهر، از توابع شهر شد. گروههایی به این نواحی کوچ داده شدند. از جمله قبایلی ایرانی از استخر به کرکوك نقل مکان کردند. سلوکوس «زمین وتاکستان در اختیار آنها قرار داد وکرکوك را از پرداخت مالیات معاف کرد». دربارهٔ اراضی شاهی واملاك شهری وشخصی نیز مشابه این آگهیها از اسناد ونوشته‌های بابلی در عصر سلوکیان موجود است. این مطلب از سوی نگارندهٔ کتاب طی مقاله‌ای پیرامون بابل در سال ۱۹۴۱ عرضه شد (رجوع شود به بخش بعدی کتاب).

از دیگر مآخذ ونیز از منابع بابلی معلوم شده است که واگذاری اراضی شاهی در بابل نیز صورت گرفت. در لوحهٔ مربوط به سالهای ۱۷۳ ـ ۱۷۲ پیش از میلاد فهرستی از سنگنبشتهٔ سال ۲۳۶ پیش از میلاد پیرامون واگذاری زمین ودیگر داراییهای آنتیوخوس دوم به همسرش لائودیکا ارائه شده است[۴۶]. در نوشته‌های بدست آمده از آسیای صغیر نیز که پیشتر از آن یاد کردیم چنین آمده است که آن بخش از اراضی بابل که به صورت ملك شخصی به لائودیکا واگذار شد، باید منتسب به یکی از شهرها باشد. در نوشته یونانی آنتیوخوس دوم پیرامون فروش زمین به لائودیکا باید گفت که فروش نبوده، بلکه واگذاری بوده است. زیرا با مبلغ ناچیزی که آنتیوخوس به همسر مطلّقهٔ خود تسلیم کرد، خرید چنین ملك بزرگی قابل تصور نیست[۴۷]. در این نوشته که متعلق به سالهای ۲۵۴ ـ ۲۵۳ پیش از میلاد است، اراضی مذکور از پرداخت مالیات به خزینهٔ شاهی معاف شده بود ولائودیکا اختیار داشت ملك مزبور را به عنوان اراضی تابع هریك از شهرهای دلخواه خویش ثبت کند[۴۸]. املاك لائودیکا در بابل به تابعیت شهرهای بابل، بورسیپا Borsippa وکوت Kutah که در همسایگی یکدیگر قرار داشتند درآمد وبه عنوان توابع شهرهای نامبرده ثبت شد. بعدها به سال ۲۳۶ پیش از میلاد همهٔ این املاك از سوی سلوکوس دوم

46- M.I. Rostovtzeff. *The Social and Economic History of the Hellenistic World*, 1, p. 494.
47- C.B. Welles. *Royal Correspondence in the Hellenistic period*. New Haven, 1934, N. 18, p. 90-91.

۴۸ـ همانجا، ص ۹۷.

«برای همیشه» به تابعیت سه شهر مذکور درآمدند[۴۹].

بدین روال در روزگار فرمانروایی سلوکیان، شاه در ناحیهٔ بین‌النهرین اراضی را به شهرها واگذار می کرد که ملك شهر محسوب می شد. ولی شاه مجاز بود اراضی واگذار شده را از شهرها بازپس گیرد. در رویدادنامهٔ بابل که پیشتر از آن یاد کردیم، این نکته آمده است. ولی چرا شاه اراضی را که به‌بابل واگذارده بود، باز ستاند؟ آیا سبب این امر کوچ گروه کثیری از اهالی بابل به شهر سلوکیه بوده یا دلیل دیگری داشته است؟ بهر تقدیر مقررات تبدیل «اراضی شاهی» به «اراضی شهری» وبالعکس در بین‌النهرین رایج بود.

در ضمن اسناد ومدارك حاکی از بسط وگسترش مالکیت خصوصی نیز هست. با بخشودن «اراضی شاهی» به لائودیکا، زمینهای مذکور تحت مالکیت شخصی مالك جدید درآمد. با مطالعهٔ قراردادهای باقی مانده از روزگار سلوکیان به سهولت می توان دریافت که خرید وفروش اراضی داخل شهرها واراضی خارج از باروی شهرها درآن زمان رواج بسیار داشت. طبق قراردادی که به سال ۱۶۱ پیش از میلاد در روزگار فرمانروایی دمتریوس Demetrius (۱۶۱ـ۱۶۰ تا ۱۵۰ـ۱۴۹ پیش از میلاد) در مورد معاملهٔ اراضی شهر اوروك uruk صورت گرفت، معلوم شده است که قرارداد مذکور مبتنی بر فروش بخشی از این شهر بود ومحدودهٔ آن نیز در فاصلهٔ خیابانها وکوچه‌های شهر، مشخص گردیده بود[۵۰]. قرارداد دیگر مربوط به فروش مزارعی در خارج ونزدیك دروازهٔ شهر اوروك است[۵۱].

چنان که پیشتر یادآور شدیم مسایل مربوط به اراضی «شاهی» وزمینهای «شهری» وتبدیل آنها به املاك خصوصی ویا شهری در روزگار سلوکیان، بارها در پژوهشهای متعدد مورد بررسی قرار گرفت. این بررسیها بر پایهٔ نوشته‌های یونانی استوار بود. اسناد بابل مؤید همان نتیجه‌گیریهای اجتماعی در سوریه وآسیای صغیر است.

در مورد بین‌النهرین وایران، نمی توان منکر اهمیت تصرف این سرزمینها

49- M.J. Rostovtzeff. The Social and Economic History of the Hellenistic world, I, p. 495-G. Kh. Sarkisian. *O gorodckoy zemlé v. Selevkidskoy Vavilonii*. VDI, 1953, N. 1, str. 66-67.

50- M. Rutten. *Contrats de L'époque Seleucide, conservé au Musée de Louvre*. Paris, 1935, p. 191.

۵۱ـ همانجا، ص ۱۹۷ـ۱۹۹.

از سوی یونانیان ومقدونیان شد ونفوذ عنصر یونانی را در امر هلنیزاسیون وپدید آوردن برخی شهرها انکار نمود. ولی زبان یونانی در مقیاسی وسیع رواج نداشت. این نکته از اسناد اورامان بروشنی پیدا است. از این رو امر هلنیزاسیون را نمی توان بی قید وشرط تلقی کرد. در کار پیشرفتهای اجتماعی واقتصادی، تکانی پدید آمد که خالی از تأثیر نبود. ولی این تکان را نمی توان عمیق ودارای اهمیت بسیار دانست. در زیربنای اقتصادی جامعه ونظام مبتنی بر آن دگرگونیهایی روی داد. ولی جریان تولید، رشد وپیشرفت نیروهای مولده وابزار ووسایل تولید، بطور کلی در همان سطح باقی ماند.

راست است که شهرهای تازه‌ای پدید آمدند ومراکز قدیمی بین‌النهرین وایران تجدید بنا شدند وگروههای کثیری از دیگر نواحی به مردم محلی پیوستند ودر زندگی شهر دخالت یافتند. راست است که نیازهای تازه، زمینه را برای رشد تولید فراهم می آورد. با این همه رشد نیروهای مولد به اندازه‌ای ناچیز بود که نه شیوهٔ تولید را از ریشه دگرگون کرد ونه مناسبات تولیدی را تغییر داد.

باید یادآور شد که در مناسبات برده‌داری وخصایل آن دگرگونیهایی روی داد. بدین گونه که برده‌داری مبتنی بر پدرسالاری صورتی بغرنجتر یافت وتا مراحل عالی برده‌داری باستان پیش رفت. این وضع درمورد نواحی شهری پر جنب وجوش که صورتی از شهرهای کهن را داشتند، تا اندازه‌ای صادق است. در کنار شهرها ونواحی اطراف آنها نوع جدیدی از مالکیت بر زمین پدیدار شد. در این زمینه نمونه‌هایی از مآخذ شرقی ویونانی آسیای صغیر ومقابلهٔ آنها از نظر خوانندگان گذشت. اراضی شاهی گرچه در تملك مالکان تازه‌ای قرار می گرفتند، با این همه با شهر واهالی آن در ارتباط بودند وبه طبقهٔ حاکم این شهرها تعلق داشتند. حال آن که مدرکی وجود ندارد که مؤید دگرگونیهای اساسی وریشه‌ای در این زمینه باشد. بنابر اسناد ومدارك موجود، دگرگونیهای موردنظر بعدها تحقق پذیرفت.

۳

افول بابل

تاریخچه بابل در روزگار هلنیسم تصوری پیرامون برخی اشکال مناسبات اجتماعی واقتصادی خاورنزدیك پس از پیروزی اسکندر مقدونی ودوران فرمانروایی سلوکیان پدید می آورد. در شهر سلوکیه، این پایتخت جدید که بتدریج بنا شد وگسترش یافت، کمبود سکنه ونیروی کار احساس می شد. به سال ۲۷۵ پیش از میلاد، نقل مکان اهالی از بابل به سلوکیه شدت گرفت وشهر جدید به حساب افول شهر کهنه رونق یافت.

اسناد، سنگنبشته‌ها ولوحه‌هایی وجود دارند که وضع بابل را در آن روزگار روشن می سازند. بررسی این اسناد وسنگنبشته‌ها درخور دقت وتوجه است. این شهر قدیمی که در مرکز آن معبد بزرگی قرار داشت واداره‌ٔ امور آن برعهده‌ٔ کاهنان بود، رفته‌رفته در بین النهرین عرصه را به شهر نوبنیاد سلوکیه واگذارد. ظهور مراکز شهری عمده در فاصلهٔ میان دو رود دجله وفرات خود حاصل ضرورت زمان بود. این شهرها که یکی پس از دیگری بنا شدند، در نواحی نزدیك به یکدیگر قرار داشتند وعبارت بودند از بابل، سلوکیه، تیسفون وبغداد.

بنای تختگاه جدید سلوکیه دلایل متعدد داشت. یکی از دلایل مذکور ویرانی بخش بزرگی از شهر بابل بود. چنین بنظر می رسد که احداث شهر تازه از احیا وتجدید بنای شهر کهنه آسانتر می نمود. باروی شهر ودیوارهای خانه‌ها نیازمند تجدید بنا بودند. دیوارهای شهر از خشت خام بنیان یافته بود. این خشتها را با حرارت خورشید خشك می کردند[۵۲]. شهر بابل که به عنوان مرکز سیاسی واقتصادی، اهمیت پیشین را از دست داده بود، بنابراسناد ونوشته‌ها رفته رفته رو به افول نهاد. ولی بازرگانی ومبادله‌های پولی شهر تا اندازه‌ای باقی ماند. البته معامله کمتر انجام می گرفت ورواج پول نیز در شهر کاستی پذیرفت. ولی با این همه در لوحه‌های گلین مطالبی پیرامون وامها، تعهدات مالی وفروش کالا مندرج است. خط وکتابت رایج در شهر بابل تا مدتی همچنان باقی ماند[۵۳]. دو لوحه از روزگار افول رونق شهر بابل برجا مانده است. در این دو لوحه نه تنها از اوضاع سیاسی، بلکه از روابط اجتماعی واقتصادی شهر بابل می توان مطالب جالبی مشاهده نمود.

لوحه، مربوط به رویدادهای «دوران فرمانروایی سرداران اسکندر» وپس از سال ۳۱۲ پیش از میلاد است. رونوشت این سند که در موزهٔ بریتانیا قرار دارد، دوازده سال پس از زمانی تهیه شد که نسخهٔ اول آن چندان قابل خواندن بنظر نمی رسید. اندازهٔ این لوحه بزرگتر از لوحهٔ معیوبی است که تاکنون برجای مانده است. اسمیت چنین می پندارد که این لوحه در روزگار آنتیوخوس اول نوشته شده است و این گویا زمانی بوده که بروسّس Bérose قصد داشت تاریخ بابل را به رشتهٔ تحریر درآورد و بدین لحاظ در جستجوی اسناد و مدارك بود. چنین بنظر می رسد که لوحهٔ مذکور در مخزن نوشته‌های معبد اساگیل Esaghil شهر بابل بدست آمده باشد[۵۴].

مطالب مندرج در این لوحه مربوط به فاصلهٔ سالهای ۳۲۱ تا ۳۱۲ پیش از میلاد است. شیوهٔ نگارش لوحه، هجایی وبسیار منسجم است. بخشهایی از این لوحه سالم مانده است. احیای نظم وترتیب قطعات مندرج تا اندازه‌ای با دشواری همراه بوده است. در این لوحه از حوادث سالهای ۳۱۵ ـ ۳۱۴ پیش از میلاد وپیکار

52- F. Altheim. *Weltgeschichte Asiens im griechischen Zeitalter*, I, s. 153.
53- *Cambridge Ancient History*, VII. Cambridge, 1928, p. 188-189.
54- S. Smith. *Babilonian Historical Texts*. London, 1924, p. 124-126.

میان آنتیگون Antigone وسلوکوس سخن رفته است. این مطالب از روی نوشته‌های دیودوروس معلوم ومشخص گردیده است[۵۵]. این پیکار به غارت وویرانی بیرحمانهٔ بابل وحومهٔ آن منتهی گشت[۵۶]. آنتیگون که با سلوکوس از در دشمنی درآمده بود، نسبت به بابل وحومهٔ آن خشمی زایدالوصف ابراز داشت و«اشک واندوه» فراوانی را سبب گردید[۵۷]. وی همین عمل را در کوت Kutah (یا کوتهه Kutha که اکنون به تل ابراهیم معروف است) انجام داد[۵۸]. در نتیجهٔ این پیکار خزاین معبد نرگال Nergal به غارت رفت.

دیگر از فجایع، به آتش کشیدن مردم بود. چنین بنظر می رسد که مزارع وبهمراه آن اهالی را در آتش سوزانده باشند. این گونه مجازات ونابود کردن در سدهٔ ششم میلادی نیز آمده است[۵۹]. در رویدادنامه از وضع فلاکتبار بابل، غارت غله وویرانی دیوارهای شهر سخن رفته است[۶۰]. به سبب عیبی که در لوحه وجود دارد، تشخیص ارتفاع واندازهٔ دیوار میسر نشد. از سطرهای ۳۵ تا ۳۷ نوشتهٔ مذکور چنین برمی آید که شخصیتهای برجسته ومسئول اکد وبدیگر سخن ساتراپ‌نشین بابل به شهر بورسیپا نقل مکان کردند. غله را از بورسیپا که در همسایگی بابل قرار داشت بدانجا بردند. در اینجا متن ضایع شده است. گمان می رود غله را برای معبد اساگیل برده باشند. بورسیپا شهری بود در چند کیلومتری جنوب بابل کنار یکی از کانالهای بزرگ مسیر سفلای بین النهرین که یکی از مراکز تهیهٔ کتان ونساجی به شمار می رفت. این حرفه تا عصر خلافت نیز در ناحیهٔ مذکور معمول ورایج بود[۶۱]. حمل غله از بورسیپا به معبد اساگیل نه تنها نشانه‌ای از احترام واعتبار آن بود، بلکه دلیل نقش مهم وسازمان دهندهٔ معبد مذکور در اداره وزندگی مردم شهر بابل به شمار می رفت. در ضمن سطور بعدی حاکی از نهب وغارت ساکنان یونانی ومقدونی بابل

55- Diodorus. *Bibliotheca Historica*, XIX, 27-31, ed. C. T.Fischer. Lipsiae, 1906, p.46-54.
(در پا نوشته‌های بعدی تنها به نام دیودوروس اکتفا می شود).

56- S. Smith. *Babilonian Historical Texts*, p. 141, 144.

۵۷ـ همانجا، ص ۱۴۱، ۱۴۴. سطرهای ۲۱ـ۲۵.

58- Pauly-Wissowa. *Realencyclopädie*, II, ستونهای ۲۷۱۰، ۱۶۹۷

۵۹ـ مقصود دوران جنگهای ایران و روم شرقی (بیزانس) در سالهای ۵۰۶ـ۵۰۲ میلادی است.

60- s. Smith. *Babilonian Historical Texts*, p. 136, 142, 144, 149.

61- Pauly Wissowa. *Realencyclopädie*, III, ستون 735.

است. بی‌گمان این عامل وضع شهر را دشوارتر کرد ورویدادنویس را ناگزیر از تکرار واژه‌های «اشک واندوه» نمود[62]. آخرین سطرهای متن به حوادث سالهای ۳۱۲ ـ ۳۱۱ پیش‌از میلاد ارتباط دارد که نخستین سال فرمانروایی سلوکوس وسرآغاز عصر تازه‌ای به شمار می‌رفت. گاهشماری سلوکی تا مدتی دراز در خاورنزدیك رایج بود وتا چند سده همچنان باقی ماند. در رویدادنامه چنین آمده است که آنتیگون کوشید تا درون دژ ویا کاخ پنهان شود ولی سلوکوس بر او دست یافت وبابل را به تصرف آورد. درمتن‌کتاب دیودوروس نیز به همین نکته اشاره شده است[63].

در رویدادنامه به تفصیل از ورشکستگی بابل وفقر وتنگدستی اهالی آن سخن رفته است. سرداران اسکندر درصدد مرمت واحیای این شهر ومعابد آن برنیامدند. سلوکیه که در نزدیکی شهر بابل بنا شده بود به صورت مرکز اداری جدیدی درآمد که بازرگانی وپیشه‌وری را درخود تمرکز داد وزمینه را برای اعتلای نواحی مسیر وسطای دجله فراهم آورد.

رویدادنامهٔ دیگری که از عهد سلوکیان برجا مانده با تفصیل بیشتری از این مقوله یاد کرده است. این رویدادنامه مربوط به زمان آنتیوخوس اول در سالهای ۲۷۶ ـ ۲۷۴ پیش‌از میلاد است. این سالها دوران شدت گرفتن پیکار میان بطالسهٔ مصر (بطلمیوس دوم فیلادلف) وسلوکیان بخاطر دست یافتن بر کرانه‌های سوریه بوده است. مرکز بازرگانی وپیشه‌وری فینیقیه وسوریه جهت اقتصاد این کشورها وگسترش روابط بازرگانی با دیگر کشورها، از اهمیت فراوان برخوردار بود. در سال ۳۶ سلوکی، آنتیوخوس اول همسر، فرزند واعضای خانوادهٔ خود را به سپرد Saparde از توابع لیدی فرستاد (این شهر در رویدادنامه به صورت ساردس Sardes ـ سارد آمده است). پس آنگاه وی به سوی ابر نهر Ebirnari روانه شد که سپاهیان مصری در آنجا مقام داشتند. وی از همانجا پا به فرار نهاد. نام ابر نهر در متون بابلی، بسیار آمده ونام استانهای سوریایی نواحی شرقی ماوراء فرات است[64].

گزارشهای دیگر مندرج در رویدادنامه به صورت مستقیم مربوط به حوادث

62- S. Smith. *Babilonian Historical Text*, p. 142, 144, 38-41.

63- Diodorus, XIX, 91, 3-4.

64- C.F. Lehmann. *Der erste syrische Krieg und die Weltlageum 275-272*, v. chr., Klio III, 1903, p. 498.

بابل وسلوکیه «پایتخت» است. در ماه ادار [آذار] Adar که ماه دوازدهم بابلی بود، ساتراپ اکد یا بابل، همهٔ لشکریان شاهی را که در آن سرزمین بودند گردآورد ودر ماه نیسان (نخستین ماه از سال) به سوی سوریه (ابر نهر) پیش تاختند وبیاری شاه ولشکریانش شتافتند. در رویدادنامه عنوان ساتراپ به صورت استراتگ Stratége آمده است که معادل عنوان (amelu) رب اوکو rab uqu وهمپایهٔ عنوان یونانی استراتگوس Strategus است[۶۵]. از ساتراپ نشین بین النهرین همهٔ واحدهای نظامی که بنا بر معمول درآنجا پایگاه داشتند، احضار گردیدند. گذشته از آن ساتراپ باختر Bactrie بیست پیل جنگی در تاریخ بیست‌وچهارم همان ماه از سال ۲۷۶ جهت شاه گسیل داشت. ساتراپ (muma'ir (amelu اکد نیز مقدار معتنابهی نقره، لباس ودیگر اشیاء از بابل وسلوکیه ارسال نمود[۶۶]. در نتیجهٔ این اقدامها دولت سرزمین ثروتمند بین النهرین از لوازم مورد نیاز محروم ماند. برای نگاهداری سپاه ودیگر هزینه‌های نظامی، پول لازم بود. تردیدی نیست که نقره ویا بخشی از نقرهٔ ارسالی به صورت سکه بوده است. زیرا در رویدادنامه آمده است که پس از ارسال نقره، در شهر بابل سکه‌های مس جریان یافت[۶۷]. سکه‌های مسین از پولهای ضرب شده ورایج در یونان بود. حال آن که در بین النهرین بنابر معمول سکهٔ نقره رواج داشت. این نکته خود مؤید وجود مبادلات پولی وکالایی وبازرگانی پیشرفته بوده است.

در رویدادنامه چنین آمده است که در تاریخ نهم ماه ادار سال ۳۷ سلوکی (ماه دوازدهم بابلی سال ۲۷۵) ساتراپ (muma'ir (amelu وصاحب‌منصبان عالی مقام Paq-du (amelu) magistratus از سوریه به سلوکیه بازگشتند[۶۸]. در این نوشته عنوانmagistratus به صورت جمع آمده است. عنوان (Paq-du (amelu ترجمه واژهٔ یونانیepistate است[۶۹]. [epistates به معنی فرمانده ویا عامل، مباشر وناظر است- مترجم].

وضع دشوار شهرهای بین النهرین وپایتخت آن معلوم وروشن است. در

65- همانجا، ص ۵۰۷ W. Muss-Arnolt. *Assyrisch-englisch-deutsches Wörterbuch*. Berlin, 1894, I, s.89; 1905, II, s. 946.

66- S. Smith. *Babilonian Historical Texts*. p. 154, 156, 11.

۶۷- همانجا، ص ۱۵۵، ۱۵۶.

68- C.F. Lehmann. *Der erste syrische Krieg*..., s. 507.

69- W. Muss-Arnolt. *Assyirisch-englisch-deutsch wörter-buch*, II, s. 819.

سلوکیه جمعیت زیادی سکنی داشتند. آنان که در شهر مانده بودند، چنان دچار فقر وتنگدستی شده بودند که برای دفاع از شهر مناسب نمی نمودند. در این زمان طریقهٔ معمول بکار گرفته شد وآن کوچ جبری به پایتخت جدید بود. دو شهر بزرگ سلوکیه وبابل نمی توانستند بدون زیان وخسارت در کنار یکدیگر باقی بمانند. شهر کهنه ناگزیر باید عرصه را به همسایهٔ نوبنیاد وامی گذارد. کوچ مردم به سلوکیه موجبات حل مسئلهٔ جمعیت را در این شهر فراهم آورد وقشر پیشه‌وران وبازرگانان گسترشی قابل ملاحظه یافت. این گونه کوچ دادن اهالی پیش از آن هم سابقه داشت ومعمول بود. بعدها نیز در بنای شهر تیگرانوکرت Tigranocert پایتخت ارمنستان، مشابه این کار صورت گرفت. هرگاه واژهٔ Paq-du (amelu) براستی معادل عنوان یونانی epistates باشد، پس آنگاه باید در نظر داشت که این واژه در ارتباط با فرمان کوچ اهالی بکار می رفته وحکم قانون را داشته است. چنین بنظر می رسد کهepistates برای نظارت بر اهالی غیر یونانی شهرهای تابعه منصوب شده باشند[۷۰]. در تاریخ دوازدهم تشری (ماه هفتم) فرمانی جهت مسئولان شهر بابل فرستاده شد واهالی بابل به سلوکیه نقل مکان کردند.

چنین بنظر می رسد که سطور بعدی رویدادنامه‌ها مربوط به اوضاع واحوال مراکز شهری در دوران هلنیسم باشد. در روزگار سلوکیان اهالی یونانی ـ مقدونی چه در شهرهای نوبنیاد وچه در شهرهای کهن که کلنی شهرهای جدید به شمار می رفتند، وضعی متفوق وبرتر داشتند. در شهر دورا ـ اروپوس نمونه‌هایی از واگذاری سهم اراضی به سپاهیان جهت تأمین زندگی آنان می توان ارائه کرد. سهم اراضی در حکم واحدی برای اخذ مالیات بود. همهٔ این گونه سهم ها از اراضی شاهی جدا وبه مالك جدید واگذار می شد[۷۱]. اراضی جدا شدهٔ کلروس دوباره به اراضی شاهی باز می گشتند وبدان می پیوستند. تاکنون در اسناد بدست آمده از شهر دورا ـ اروپوس فرمانی پیرامون اراضی شهری تابع شهر دیده نشده است. ولی می توان مطالبی دربارهٔ اراضی متعلق به پرستشگاهها مشاهده کرد[۷۲]. شخص معینی بنام گازوفولاکس Gazophylax نه تنها اموال منقول، بلکه اراضی واموال غیرمنقول

70- W. Tarn. *The Greeks in Bactria and India*. London, 1939, p. 25.

71- F. Cumont. *Fouilles de Doura-Europos*, p. XXI.

۷۲ـ همانجا، ص XXII.

معابد را نیز دراختیار داشت.

بر پایهٔ رویدادنامه‌های بابلی به جرأت می توان از تعلق بدون قید وشرط زمین به شاه سخن گفت. در اینجا پولیسی دارای اراضی متعلق به خود وجود نداشت. شهر می توانست به صورت موقت ومشروط ازاراضی شاهی که به شهر واگذار شده بود استفاده کند. بنابر نوشتهٔ رویدادنامه، هنوز پیش از نقل مکان اهالی بابل به سلوکیه در سال ۳۲، طبق فرمان شاه به اهالی بابل، بورسیپا وکوت، زمینهایی جهت ادامهٔ زندگی و«تغذیه» واگذار شد. در سال ۳۷ این اراضی که زیر کشت قرار داشتند ونیز اغنام واحشام وکلیهٔ اموال مربوطه از اهالی گرفته وضمیمهٔ املاك شاهی گردیدند[۷۳]. بدین روال شهرهای مذکور عوامل اصلی ادامهٔ زندگی را از دست دادند. پیشه‌وران، بازرگانان خرده‌پا واهالی شهر که از این مختصر حمایت محروم شده بودند، زندگی دشوار ونیمه گرسنه‌ای را می گذرانیدند. شاه یکی از بزرگترین زمین‌داران کشور محسوب می شد. آنتیگون اول (۳۱۵ ـ ۳۰۱ پیش از میلاد) خارج کردن غله از شهرها وفروش آن را ممنوع داشته بود تا غلات بدست آمده از املاك شاهی بی رقیب در معرض فروش قرار گیرد[۷۴]. زمین به صورت موقت در اختیار شهرها قرار می گرفت تا کمکی به ادامهٔ زندگی و«تغذیه» اهالی باشد. از این رو طبق فرمان همهٔ اراضی واموال وابنیهٔ متعلق به شهرها، دوباره به شاه باز می گشت. معابد تا حدودی در کار اتحاد مردم ایفای نقش می کردند ونیز تا اندازه‌ای در ادارهٔ امور شهرها دخالت داشتند. تدارك مقدار معتنابهی آجر از سوی مردم جهت مرمت وتجدید بنای معبد اساگیل، خود نشانه‌ای از اعتبار پرستشگاهها وحمایت مردم از آنها است. ولی برخی از امور اجتماعی چندان مورد توجه وپشتیبانی اهالی قرار نداشت. در سطرهای بعدی رویدادنامه از بروز قحطی در شهر «اکد» سخن رفته است. فلاکتی بس بزرگ به مردم شهر روی آورد. اهالی فرزندان خود را «در برابر نقره» می فروختند و«مردم شهر از گرسنگی تلف می شدند»[۷۵]. همانند این وضع در دوره‌های بعد نیز مشاهده شده است که مردم یا از شدت گرسنگی ویا به سبب وامی که بر دوششان سنگینی می کرد، فرزندان خود را در معرض فروش قرار

73- S. Smith. *Babilonian Historical Texts*, p.155, 156-157 18-19.

74- *Cambridge Ancient History*, v. VI, p. 491-492.

75- S. Smith. *Babilonian Historical texts*, p. 155-157, 20.

می دادند. در مجموعهٔ قوانین سوریایی اواخر سدهٔ پنجم میلادی از فروش داوطلبانهٔ فرزندان به عنوان برده سخن رفته است. اواگر Evagre نویسندهٔ یونانی سدهٔ ششم میلادی چنین گزارش کرده است که والدین جهت پرداخت وام ویا مالیات، فرزندان خود را می فروختند. در روزگار سلوکیان برده‌داری رواج بسیار داشت وثروت اصلی طبقهٔ حاکم محسوب می شد. آگهیهایی وجود دارد مبنی براین که ارتبان (اردوان) شاه اشکانی (درگذشته به سال ۱۲۴ میلادی) گروهی از اهالی بابل را که از سوی گیمر Gimer ساتراپ بابل به عنوان برده به وی فروخته شده بود، به سرزمین ماد فرستاد. در قوانین مربوط به حقوق فردی که از آن روزگار برجای مانده است، پیرامون برده‌داری مطالبی موجود است. در لوحهٔ متعلق به سدهٔ چهارم میلادی از بردگان که جهت کارهای زراعتی دراختیار معبد اساگیل قرار گرفتند سخن رفته است. بردگان بخاطر «رهایی روح ونفس» به خدمت معبد درآمدند[۷۶]. بدل کردن اسیران جنگی به برده صفوف بردگان را وسعت بخشید. در قوانین مربوط به حقوق فردی این دوره نیز از برده‌داری سخن رفته است.

بررسی رویدادنامه‌های بابل درعهد سرداران اسکندر تصویری از روابط اجتماعی وزندگی اقتصادی بابل در روزگار افول شهر ارائه می کند.

رویدادنامه‌ها توجه را به امر مبادلهٔ گستردهٔ پول معطوف می دارند. در بابل سکه‌های نقره ضرب می شد که در بازار مبادله می گشت. خرید وفروش اشیاء، خواربار، از جمله غله با سکه‌های نقره صورت می گرفت. سکه‌های مسین در بین النهرین زمانی رواج یافت که سکه‌های نقره به میزان قابل ملاحظه‌ای کاستی پذیرفته بود. زیرا سکه‌های نقره جهت نیازمندیهای نظامی به هنگام نخستین پیکارهای سوریه در سالهای ۲۷۶ ـ ۲۷۵ پیش از میلاد مورد استفاده قرار گرفت. چنان که در رویدادنامه‌ها آمده است، سکه‌های نقره را از بابل خارج کردند وبه سوریه بردند. سکه‌های مسین نه تنها معادل محسوب نمی شد، بلکه مورد بی اعتنایی اهالی بود. زیرا اهالی به مبادلهٔ سکه‌های مسین عادت نداشتند. تنها نقره دارای ارزش به شمار می آمد. در اسناد مربوط به معاملات ومبادلات هنگامی که از اندوختن پول ویا افزایش آن سخن به میان آمده، نقره موردنظر بوده است. از اسناد

76- Kohler und Ungnad. *Hundert ausgewählte Rechts-Ur-kunden aus der Spätzeit Babilonischen Schrifttums*. Leipzig, 1911, s. 61. N. 89.

مربوط به معاملات شخصی چنین معلوم می شود که در روزگار سلوکیان نیز معامله ومبادله در بابل همچنان ادامه داشت. در بابل «بانکهایی» وجود داشتند که سکّه‌ها را جهت محافظت ویا سود بردن بدانها می سپاردند[۷۷]. فعالیتهای دیگری نیز از سوی بانکهای مذکور انجام می شد[۷۸]. بعدها به سبب لطمه‌هایی که به طبقات زیردست وفرودست شهر بابل وارد آمده بود، زندگی سیاسی مقیاس واهمیت پیشین را از دست داده بود. ولی با این همه به حیات خود ادامه می داد. باید یادآور شد که مردم بابل همچنان به زبان وخط وشیوه‌های حقوقی خویش وفادار مانده بودند. اسنادی از سدهٔ دوم پیش از میلاد بجا مانده که مؤید این نکته است[۷۹]. بعدها با وجود دگرگونی در زبان، شیوهٔ نگارش اسناد وفورمولبندیهای آن طی سده‌های دراز پابرجا ماند واعتبار خود را در موازین فردی رایج در آسیای مقدم همچنان حفظ کرد.

شهر قدیمی بابل که اهالی آن به سلوکیه کوچ داده شده بودند، به سبب کمبود اهالی واز دست دادن کشتزارهای اطراف واغنام واحشام، دیگر نمی توانست از رونق پیشین برخوردار باشد. دگرگونیهایی که آنتیوخوس چهارم اپیفانEpiphane در زندگی نیمه جان این شهر پدید آورد، ظاهری وصوری بود. شهر، دیگر هرگز نتوانست اهمیت واعتبار پیشین را باز یابد. در واقع با مرگ اسکندر مقدونی نقش جهانی شهر بابل نیز رو به خاموشی نهاد.

در مآخذ ومنابع موجود از وضع بابل در روزگار تأسیس دولتهای هلنیستی بطور عمده سخن رفته است. بابل که از سازمان پولیسی برخوردار نبود تنها به صورت موقت توانست از اراضی واگذار شده از سوی شاه بهره‌مند شود. زیرا چندی بعد اراضی مذکور پس گرفته شد وبه اراضی شاهی ملحق گردید. در دیگر منابع نیز مشابه این مطلب تأیید وتصریح شده است. در نوشتهٔ مشهور منسیماخ که در سارد بدست آمد ومتعلق به دوران پادشاهی آنتیگون بود، امکان بازستاندن اراضی واگذار شده به منسیماخ از سوی شاه تصریح گردیده است[۸۰].

۷۷ـ همانجا، ص ۶۲، شماره ۹۲.

۷۸ـ همانجا، ص ۶۲. شماره ۹۱ و Cambridge Ancien History, v. VIII, p. 189.

۷۹ـ صفحات ۲۹ـ۳۵ متن مذکور به عنوان پایه ومبنایی جهت نگارش مقاله‌ای ازسوی مؤلف زیر عنوان «بابل در حال خاموشی» شد که به سال ۱۹۴۱ در مجموعهٔ «یادداشتهای علمی دانشگاه دولتی لنینگراد» (سری تاریخ، شماره ۹، ص ۴۲ ـ ۴۸) بچاپ رسید.

80- A.B. Ranovich. *Ellinizm i ego istoricheskaia* rol, str. 157.

سلوکیان بازسازی شهر کهن بابل را که بخش اعظم آن ویران شده بود، به عنوان پایتخت امکان‌پذیر نمی دانستند. سلوکیان ناحیهٔ اوپیس Opis را برای این منظور برگزیدند وبعدها نام سلوکیه بر آن نهادند. وضع جغرافیایی این شهر که در کنار دجله قرار داشت، بسیار مناسب می نمود. گروه کثیری از سکنهٔ بابل به این ناحیه کوچ داده شدند. بنای شهر جدید که در نزدیکی بابل قرار داشت، موجودیت شهر بابل را دچار اخلال کرد. اراضی واگذاری که تکیه‌گاه اصلی بابل به شمار می آمد، پس گرفته شد. نیروهای مولد که به سبب جنگ خسارت فراوان دیده بود نتوانست احیا شود. کوچ اهالی به سلوکیه نیز شهر را بتقریب خالی از سکنه کرد[۸۱].

نظر نگارنده واسناد مؤید این نقطهٔ‌نظر به سال ۱۹۴۱ طی مقاله‌ای انتشار یافت. این اسناد بعدها با نوشته‌های دیگری از روزگار باستان تکمیل شد.

گسترش شهرها وزندگی شهری به حساب افزایش استثمار بردگان تحقق پذیرفت. اقتصاد برده‌داری به سیستم ونظام برده‌داری بدل شد. ولی در ایران این وضع بمراتب محدودتر از آسیای صغیر وسوریه بود.

تنها بخشی، آنهم با محدودیت بسیار در مورد ایران روزگار هلنیسم صادق است. پیش از هر چیز یادآور می شویم که تعداد شهرهای جدید در کرانهٔ رود دجله اندك بود. از شیوهٔ ادارهٔ پولیسی شهرهای ایران در مقیاس وسیع نمی تواند سخنی بمیان آید. آگاهی پیرامون مراکز هلنیستی این کشور بقدری ناچیز است که گاه جز نام چیزی از آن برجا نمانده است[۸۲]. در ضمن چند شهر در این سرزمین پدید آمد. بخشی از اهالی محل به زندگی شهری متمایل شدند. کار بردگان نیز در مقیاسی وسیعتر مورد استفاده قرار گرفت.

81- M. Streck *Seleuca und Ktesiphon*. Der Alte Orient. 16 Janhrgang, Heft 3/4. Leipzig, 1917, S. 4-5, 9-10. -F Altheim. *Weitgeschichte Asiens im griechischen zeitalter*, I, s. 282-Sarre-Herzfeld. *Archeologische Reise ins Euphrat und Tigrisgebiet*. Bd. II, s.55.

82- V. Tscheikower *Die hellenistischen Städtegründungen von Alexander dem Grossen bis auf die Römerzeit*. Leipzig, 1927, s. 96-106.

۴

شهر کرخ بیت سلوق (سلوك)

تاریخچه شهرهای استان گرمای، کرخ بیت سلوق که اکنون کرکوك نام دارد در رویدادنامه‌های سریانی محفوظ مانده است. در رویدادنامه‌ها از بنای این شهر به تفصیل سخن رفته است.

طبق نوشتهٔ رویدادنامه‌ها استان گرمای در روزگاران کهن «سرزمین پادشاهی گرمای» بود. این سرزمین از «رود زاب تا رود دکلت Deklat» که همان دجله است ونیز تا امتداد رود اترکون Atrakon گسترده شده بود. رود اترکون بنام تورمرTormar یا تامارّا Tamarra شهرت داشت. قله یا بلندی کوهستانی همرین Hemrin باید همان اوروکو Ouroukou ویا اوریکون Oreikon باشد[۸۳]. رود تورمر یا تامارّا که باید همان رود دیاله باشد، حد مرزی جنوب شرقی استان بیت ـ گرمای بوده است. «اراضی لادب وکوه شیران» حدّ شرقی وشمال شرقی استان مذکور بود وآن را از همدان جدا می کرد.

83- G. Hoffmann. *Auszüge aus syrischen Akten Persischer Martyrer.* Excurse. Leipzig. 1880, s. 253.

بنابر شواهد موجود عمده‌ترین شهرهای استان مذکور عبارت بودند از: کرخ بیت سلوق که اکنون کرکوك نام دارد[۸۴]. وشهر گرد که دارای درختان انجیر بسیار بود. این شهر بنا به نوشتهٔ یاقوت در فاصلهٔ میان دکوك Dakouk (دقوقاء) واربیل قرار داشت ودارای دژی نه چندان بزرگ بود. شهر دکوك یا تکوك Takouk وشهر لاشوم Lashom نیز بنا به نوشتهٔ رویدادنامه‌های سریانی جزء استان بیت گرمای بودند. دیگر از شهرهای این بلاد درآباد بود که برخی آن را از استان شهر زور دانسته‌اند. در رویدادنامه‌ها از چند شهر دیگر یاد شده که محل آنها مشخص نگردیده است[۸۵].

مطالب مندرج در رویدادنامه‌ها پیرامون بنای شهر کرخ بیت سلوق وتاریخچهٔ آغاز آن به اندازهٔ کافی روشن نیست. در رویدادنامه از شاهی بنام ساردون Sardon (ساردان ـ (Sardan) وسارگون یاد شده است. مزینگر Mösinger ناشر متن سریانی رویدادنامهٔ کرخ بیت سلوق براین عقیده است که «ساردان» نگارش مغلوط نام سارگون است. ولی درعین حال نام مذکور را صورت دگرگونی یافتهٔ نام اسرحدون Asarhaddon می‌داند[۸۶]. از بررسی متن مذکور می‌توان به این نتیجه رسید که در رویدادنامه از دو شخصیت جداگانه سخن رفته است، یکی سارگون دوم پادشاه آشور (۷۲۲ـ۷۰۵ پیش از میلاد) ودیگری اسر حدون فرزند سناخریب Sennachérib که به سال ۶۸۱ پیش از میلاد کشته شد. درمتن نام نخستین «سارگون» ونام دوم «ساردون... فرزند (سناخریب) آمده است»[۸۷].

در آغاز متن رویدادنامه مطالب مربوط به این دو پادشاه از یکدیگر جدا است. ولی اندکی بعد چنان درمی آمیزند که جدا کردن آنها از یکدیگر ممکن بنظر نمی‌رسد. بیشتر آگهیهای متن مربوط به روزگار فرمانروایی اسرحدون ـ ساردون است. از او نه تنها به‌عنوان فرزند سناخریب یاد شده است، بلکه زمان وی نیز با مطالب مندرج در تورات پیرامون یونس پیامبر وپیامهای او به مردم نینوا مرتبط است[۸۸].

با درنظر گرفتن مطالب مذکور، با اطمینان خاطر بسیار می‌توان گفت که

۸۴ـ همانجا، ص ۲۶۷.
۸۵ـ همانجا، ص ۲۷۳ـ۲۷۶.

86- A. Mösinger. *Monumenta Syriaca*, v.II. Oeniponti, 1878, p. 24.

۸۷ـ همانجا، متن، ص ۶۳، ۶۴.
۸۸ـ همانجا، متن، ص ۶۳.

رویدادنامهٔ مربوط به شهر کرخ بیت سلوق برمبنای بهره‌گیری از اسناد باستان تدوین وتنظیم شده است. دلیل کافی برای این اظهارنظر وجود دارد که اسناد مذکور از طریق مآخذ سریانی دیگری بدست نگارندهٔ متن رویدادنامه رسیده باشد. چنین بنظر می رسد که مطالب سند نخستین بصورت مستقیم ویا غیرمستقیم از منابع بابلی اخذ شده باشند. زیرا آگهیهای مندرج درآن از دقتی کافی برخورداراند.

در رویدادنامه آمده است که به سال پانزدهم پادشاهی اسرحدون (ساردون)، قیام اربکس Arbacés شاه مادای یا ماد استانهای حلوان وهمدان را فرا گرفت. این استانها در شرق بیت ـ گرمای واقع شده بودند[89]. سیاست اربکس براین مبتنی بود که بتدریج استانهایی را که تابع آشور (اسور) بودند به تصرف آورد وضمیمهٔ سرزمین خود کند. بنا به نوشتهٔ رویدادنامه نیروی ماد وتقویت روزافزون استحکامات آن، شاه سرزمین ماد را «برای پادشاه آشور دست نیافتنی» کرد. اربکس از این طریق تا گرمای پیش تاخت. برخی اسناد ومآخذ به ما امکان می دهند وضع این سرزمین کوچك را که حدود مرزهایش پیشتر برپایهٔ همین رویدادنامه‌ها ارائه گردید، مشخص ومعلوم کنیم.

آن زمان «شاهکی» بر گرمای فرمانروایی داشت. گرچه این شاهك فرمانروای آن سرزمین بود، ولی از اهمیت فراوان برخوردار نبود. از این رو عنوان وی به صورتی مصغر آمده است. این شاهك «برآن سرزمین فرمانروایی داشت» وبه شاه آشور باج می داد. هنگامی که دیگر نتوانست با پرداخت باج خواست شاه آشور را برآورده سازد، استقلال وی پایان گرفت. دولت بزرگ از این پس فرمانروای خود را به آن سرزمین گسیل داشت واداره کلیهٔ امور به فرمان او درآمد[90]. علت اصلی تصمیم شاه آشور به تصرف کامل وادارهٔ مستقیم سرزمین مذکور آن بود که اربکس شاه ماد بدانجا حمله‌ور شد وآن سرزمین را مورد نهب وغارت قرار داد. اربکس «بسیاری از مردم را به اسارت گرفت وبه غارت سرزمین مذکور دست زد» و«بر تخت شاهی آن نشست».

فرمانروای آشوری در بیت گرمای «فرمانی پیرامون داراییهای موجود صادر کرد وآنها را به اختیار خود گرفت». این نیز مسأله باج وخراج به آشور را تأمین نمود.

89- G. Hoffmann کتاب یاد شده . S. 259.

90- A. Mösinger کتاب یاد شده . s. 64.

بیت گرمای از دیدگاه نظامی تابعیت آشور را داشت. زیرا «دستیاری» جهت فرماندهی سپاه اعزام گردید[۹۱].

هنگامی که این سرزمین از استقلال محروم شد وبه تابعیت شاه درآمد، شاه فرمان داد که «فرمانروای سرزمین شاهی گرمای، شهری در این سرزمین به نام وی بنا کند». در این بخش از رویدادنامه برای نخستین بار بجای ساردون نام سارگون آمده است. ممکن است خطای نویسنده ویا علت دیگری درکار بوده باشد. زیرا در این بخش دو ماخذ با یکدیگر پیوند یافته‌اند. نویسنده رویدادنامه که می خواست شهر خود را مهم جلوه دهد، بنای آن را به روزگاران بسیار کهن وعهد شاهان آشور مربوط نمود. به همین سبب هوفمان کوشید نام کرخ بیت سلوق را با نام شاه آشور پیوند دهد وآن را کرخ سارگون بنامد[۹۲].

گرچه همهٔ مطالب مندرج در رویدادنامه‌ها قابل اطمینان نیستند، با این همه نوشته‌های آنها درخور توجه است. زیرا نشان می دهند که تاریخچهٔ بنای شهر پیش از روزگار سلوکیان بوده است. البته نگارنده از تاریخ دقیق بنای شهر آگاه نبود. ولی شیوهٔ بنا، سیستمی که شهر برپایهٔ آن احداث شده بود، نحوهٔ ساختمان، سکنی گرفتن اهالی وغیره که در رویدادنامه ذکر شده است، با آگهیهای بدست آمده از دیگر مآخذ، انطباق دارد. پس از تابعیت پادشاهی گرمای از آشور، به فرمان پادشاه آشور بخشی از شهر «برای سکونت بزرگان وسران» اختصاص یافت. فرمانروای شهر «از سوی شاه آشور عنوان بزرگ» یافت وشهر واستان مذکور از این طریق مقام خود را احراز نمودند. این به مفهوم تبدیل آن به شهر «آزاد» بود که اهالی آن نیز «آزاد» شناخته می شدند. تابعیت وبردگی مردم شهر مشروط برآن بود که پادشاهی گرمای به تصرف آشور درآید. درآن صورت اهالی آن به عنوان اسیران برده شده شناخته می شدند. مطالب بعدی مؤید آن است که وضع چنین شد. زیرا شاه همهٔ اراضی که شهر «در آن قرار گرفته بود» به «کرخ» واگذارد. از مطلب چنین می توان دریافت که اهالی این سرزمین «برده» وبدیگر سخن بردهٔ شهر شدند. در این شهر عنوان «آزادان» دربرابر دیگر مردم استان قرار داشت که عنوان Khéré,abdé داشتند وگویا

۹۱ـ بنظر می رسد ترجمهٔ واژه «دستیار» معادل عنوان آجودان نظامی باشد.
Payne-Smith. *Thesaurus syrocus*, t. II. Oxonii, 1901, col. 2816. G. Hoffman. S.44. یادداشت 381.

92- G. Hoffman. کتاب یاد شده S.44. یادداشت ۳۸۵.

در بردگی بسر می بردند.

در شهر کاخی بنا گردید. «بزرگان شاهی» نیز به شهر نقل مکان کردند. نام یکی از این بزرگان برزان Bourzan بود. هوفمان این نام را ساسانی می داند[۹۳] ومعتقد است که چنین نامی در روزگار ساسانیان وجود داشته است. ولی معلوم نیست این نام پیش از روزگار ساسانیان وجود داشت یا نه.

در ترجمهٔ عنوان «بزرگان شاهی» چنین بنظر می رسد که مقصود صاحب‌منصبان ودولتمداران بوده‌اند. چنین بنظر می رسد که برزان در دستگاه دولت دارای مقام رسمی بود. به همین دلیل بنای دژکوچك کرکوك در دشت واحداث دیوارهای بتقریب کوچك آن، زیرنظر برزان صورت گرفت. در متن آمده است که این دژ بخاطر شهر وتحکیم آن احداث گردید.

برزان با «قبیله» و«خانوادهٔ بزرگ» خویش به کرخ نقل مکان کرد. چون برزان با همهٔ دم ودود وهمهٔ خدمتگزاران بدینجا آمده بود، لذا خانوادهٔ وی نیز عضو شهر شناخته شدند. در ضمن او قریب هزار کس را از آشور بدین شهر انتقال داد. این گونه انتقال ویژهٔ شهرهای نوبنیاد است که بعدها مشابه این وضع به کرّات مشهود افتاده است. در اوایل سده‌های میانه این گونه نقل وانتقال اهالی دارای ارزشهای اجتماعی گونه‌گون وجنبه‌های مختلف بود. ولی ظهور هر شهر با مرحلهٔ تازه‌ای از تقسیم کار همراه می شد. نقل مکان اشخاص به سرزمینهای گونه‌گون بر این روال بود که برخی در درون چهاردیواری شهر وبعضی بیرون از آن جای داشتند.

وجود قصبه‌های خارج از شهر در خاورنزدیك امری معمول ورایج بود. به عنوان نمونه می توان گفت که بازار شهر آمد (Amida) در سدهٔ ششم میلادی خارج از دیوارهای شهر قرار داشت. چنین بنظر می رسد که بطور عمده پیشه‌وران ویا محترفه به این گونه شهرها کوچ داده می شدند. کوچ وانتقال جمعی مردم به شهرهای نوبنیاد از سوی دولت، چه در روزگار باستان وچه طی سده‌های میانه در روم شرقی (بیزانس)، ارمنستان، ایران وغیره رایج بود.

در متن رویدادنامه دوباره به مسأله کوچ وانتقال اهالی شهر که گویا به فرمان ساردون (اسر حدون) صورت گرفته، اشاره شده است. در متن از دو خاندان که

۳۸۷ یادداشت 93- G. Haffann. کتاب یاد شده، str.45.

توسط ساردون به این شهر (کرخ) منتقل گردیده‌اند، سخن رفته است[۹۴]. در متن دیگر «رویدادنامه‌های کرخ بیت سلوق» این خبر با شرح بیشتری آمده است.

در جلد دوم مجموعهٔ یادگارهای ورجاوند که از سوی بجان Bedjan انتشار یافت، متن رویداد همراه با فهرست آمده است. مطالب متن همراه با مجموعهٔ قوانین سده‌های هفتم وهشتم میلادی که از ناحیه دیار بکر بدست آمد بر روی پوست نوشته شده بود. این نوشته متعلق به کتابخانهٔ شهر برلین است[۹۵]. در متن ملحقاتی حاوی فهرست نامهای این دو خانواده موجود است. نامهای مذکور عبارتنداز: «پارن Paren که برکنار گردیدند وبلاش Balash که دست به شورش زدند». موضوع مورد بحث ریشه‌کن کردن مانویان بوده است. در متن از این دو خاندان به عنوان «دودمان شر» سخن رفته ونام «پارن فرزند آمائیك Amaik» و«بلاش ـ موجود شریر کرکوك» یاد شده است[۹۶]. بدین روال دراینجا نام دو خاندان آمده است. نگارندهٔ رویدادنامه کوشیده است تا موضوع را با نام اسر حدون مربوط کند. نامهایی که در مورد دوم آمده، همانند نام برزان که در مورد اول ذکر شده است جای تردید در منشاء ایرانی نامهای مذکور باقی نمی گذارد.

شهر سارگون وبنای برزان هر دو در این دژ که بر بلندی قرار داشت وشهر درآنجا واقع شده بود، مکان واحدی را اشغال کردند. ساختمان دیگر بناهای شهر مربوط به عهد سلوکوس یکی از چهار «بردهٔ» اسکندر «پسر فیلیپ» بود. در کنار کاخ که تا دیوار دژ وبدیگر سخن شهر برزان امتداد دارد، برج نگهبانی به فرمان سلوکوس ساخته شد. این برج که به افتخار یادبود ساردون (اسرحدون) نخستین بنیادگزار شهر کرخ بیت سلوق بنا گردیده بود، تا روزگار نویسندهٔ رویدادنامه همچنان پایدار ماند. نویسنده ادعا می کند که برج مذکور را «تا امروز سرابوای Sarabvay» می نامند[۹۷]. متن رویدادنامه که به صورت نسخهٔ خطی از دیر هرمزد بدست آمده است در کتابخانهٔ بورجیای Borgia شهر رُم نگاهداری می شود. شرح مربوط به آغاز

94- A. Mösinger. کتاب یاد شده II, s. 67

95- *Acta martyrum et sanctorum*, ed. P. Bedjan, t. II, Parisus, 1891, p. VII, X.

(در آینده این کتاب در پاورقی به صورت اختصاری *mm. ss* عنوان خواهد شد)

96- *Acta mm.* ss. II, 517.

97- A. Mosinger کتاب یاد شده s.64.

بنای شهر، کوتاه ومنقطع است. ولی در مورد سلوکوس چنین آمده است که وی پنج شهر پدید آورد و«برج . . . به یاد ساردون بنا کرد»[۹۸]. در متنی که از سوی بجان برپایهٔ دو نسخهٔ خطی دیگر انتشار یافت، مطالبی هست که در نسخهٔ خطی کتابخانه بورجیا وجود ندارد وآن مربوط به پایان پادشاهی آشوریان است که خواهد آمد. این متن حاوی مطالب جالبی است. بویژه هرگاه قدمت این مجموعه مورد توجه قرار گیرد.

اربکس مادی که در رویدادنامه از او سخن رفته با سرزمین ادوربایگان Adorbaygan (آذربایجان) مربوط بوده است. او در روزگار پادشاهی ماد «دیواری حصین» پدید آورد که مقصود دیوار دژ است. این دیوار «ادورباد Adaurbad» یا «ادورباد Adorbad» «در سرزمین ماد» است. از اینجا است که نام ادوربایگان Adorbaygan بر این بخش از سرزمین ماد نهاده شد. اربکس به جنگ نمرود Nimrod رفت. پیکار در کیلیکیه روی داد واربکس در این پیکار کشته شد[۹۹]. متعاقب آن به صورتی متواتر وپی درپی از پادشاهیهای آشور، بابل، ماد وسرانجام از داریه‌ووش Dâryavoush (داریوش) یاد شده است. در متن رویدادنامه داریوش به صورت داریه‌ووش آمده است که بنا برمآخذ ایرانی همان کسی است که پس از اسرحدون به عنوان بناکنندهٔ کرخ از وی سخن رفته است. اودیواری بلندتر وبناهایی گسترده‌تر از عهد شاهان آشور در شهر پدید آورد وآن را وسعت بخشید. جز از خانه‌ها، به فرمان داریوش در این شهر «کنار بتکده‌ای که ساردون دردل آن (مرکز شهر) پدید آورده بود، آتشکده‌ای بنا گردید. «خانهٔ اصنام» وبدیگر سخن بتکده‌ای که در مرکز شهر بنا شده بود با معتقدات ساردون پیوند داشت. او عقاب وشیر را می‌پرستید که عقاب شاه پرندگان وشیر سلطان جانوران است. پرستش عقاب از روزگاران بسیار کهن در بین النهرین رواج داشت. آثار فرهنگی متعددی حاکی از این مقوله وجود دارند[۱۰۰]. سنت پرستش شیر نیز از قدیم با سنت پرستش عقاب در ارتباط بود. بعدها این دوگونه پرستش درهم آمیختند. تصاویر بدن شیر با سر عقاب ونیز تصویرهایی از سر انسان بر تن پرنده باقی است که همه نشانه‌هایی از این‌گونه

۹۸- همانجا.

99- Acta mm.ss. II, 509. (رجوع شود به پاییتر، ص ۴۷-۴۹)، به ضمیمه ترجمهٔ روسی آن

100- P. Amiet. *L'aigle dans l'art et la religion de la Mésopotamie antique*. Paris. 1905.

پرستش اند[۱۰۱]. مطالب مندرج در نوشته‌ها، از جمله رویدادنامه‌ها در حکم تأیید مظاهر آثار فرهنگی بدست آمده است.

از مطالب ارائه شده معلوم می گردد که برخی از اشراف وبزرگان ایران به کرخ بیت سلوق نقل مکان کردند. ولی این که نقل مکان در چه تاریخی صورت گرفته ویا این که مهاجرت به تکرار انجام پذیرفته ویا این که رویدادی واحد از سوی رویدادنویس به تکرار آمده است، خود مطالبی هستند که پاسخ صریح بدانها کاری است بسیار دشوار.

در رویدادنامه از نقل مکان دو خاندان ایرانی به دو شهر در روزگار سارگون یا ساردون سخن رفته است که یکی از این دو شهر برزان نام دارد. شرح دیگری نیز پیرامون نقل مکان خاندانهای ایرانی به شهر کرکوك در روزگار داریاووش وجود دارد. به صراحت گفته شده است که آنها پنج خاندان از استان استخر بودند. نامهای این خاندانها در بایگانی شاهی ایران ثبت شده بود. در پی این نکته باز مطلب در متن تکرار شده وبا نام سلوکوس پیوند یافته است. با این تفاوت که دیگر در این بخش، از فهرست خاندانهای مذکور در بایگانی شاهی ایران سخنی بمیان نیامده است. تکرار برخی مطالب رویدادنامه‌ها در مورد زمان نگارش آنها ایجاد شبهه می کند. تردیدی نیست که برای سلوکوس که «شاه یونانیان» بود تهیه فهرست خاندانهای ایرانی که به کرکوك مهاجرت کردند، بسی آسان می نمود. بویژه آن که نامشان در بایگانی شاهی ایران وجود داشت. در روزگار سلوکیان شیوه تکمیل ساکنان شهرها از طریق کوچ دادن ونقل ومکان از دیگر نواحی امری شناخته شده ورایج بود. بهر تقدیر می توان گفت که در سدهٔ ششم میلادی وزمان نگارش رویدادنامه‌ها از مآخذ ومنابع کهن نسخه‌برداری می شد ونسخه‌های مذکور در زمرهٔ اسناد ومدارك جدید قرار می گرفتند. گذشته ازآن آثاری وجود دارند حاکی از این که شهر کرخ ودیوارها وکوچه‌های آن برچه روالی بنا شدند. ممکن است تغییر نقشهٔ شهر با سایر دگرگونیها چندان مرتبط نباشند. ولی این تغییر از روزگاران کهن معمول بود.

نگارندهٔ رویدادنامه بنای دیوار بلند وبزرگ گرداگرد شهر را مربوط به زمان

101- P. Amiet. *L'homme-oiseau dans l'art mésopotamien. Orientalia, 1952, v. 21, fig.2, p. 161,163.*

سلوکوس می داند. دیوار کهن فروریخت ودر فاصله‌ای دور از دیوار کهن، دیوار بلند تازه‌ای پدید آمد که شهر را گسترده‌تر کرد. این دیوار دارای شصت وپنج برج بود که شهر را به صورت دژی محکم درمی آورد. دیوار شهر دو دروازه داشت که یکی در جنوب شرق ودیگری در شمال غرب واقع شده بود. دروازهٔ جنوب شرقی را دروازهٔ شاهی می نامیدند. در کنار دروازه مجسمهٔ سنگی «بسیار بزرگی» کارگذارده بودند. در کنار هریك از دو دروازه دو برج «از سنگ وآهك» قرار داشت. درستتر گفته شود برجهای سنگی با ملاطی از آهك پدید آمده بودند.

دروازهٔ شمال غربی شهر دروازهٔ «توتای Totay» نامیده می شد. توتای نام شخصی است که در «رأس کارهای ساختمانی شهر» قرار داشت. این نامگزاری مؤید آن است که توتای در بنای شهر نقش مهمی داشته واین نقش مورد قبول بوده است.

کاخ شاهی در «مرکز شهر» مایه جلوه وزیبایی کرخ بیت سلوق (کرکوك) بود. نگارندهٔ رویدادنامه می نویسد که بعدها در کنار این کاخ (به عقیدهٔ نگارندهٔ رویدادنامه در روزگار سلوکوس) ودرون دژ، برج مراقبت بنا شد. شهر آباد گردید وگسترش یافت و نه تنها درون محوطهٔ دژ، بلکه خارج از آن نیز به صورت شهری زیبا درآمد. در بیرون دیوار دژ نیز «کاخها»، خانه‌ها و کوچه‌ها پدید آمدند[۱۰۲].

شهر کرخ دارای هفتادودو خیابان و کوچه بود. انتقال اهالی از استخر به آن شهر همچنان به صورت سنتی پابرجا ماند و طبق اسناد بایگانی شاهی، پنج خانواده از دودمان بزرگان ایران به شهر نقل مکان کردند.

به پنج خانوادهٔ مذکور در «آن استان» زمین وتاکستان واگذار شد. این خانواده‌ها با این که در شهر سکونت داشتند، بی درنگ به صورت زمین‌دارانی درآمدند که زمین منبع ثروت آنان شد. این نکته که بزرگان وصاحبان اراضی در شهرها ودور از املاك خویش سکنی می گزیدند، امری رایج بود. بعدها در تاریخ خاورنزدیك مشابه این وضع در میان اعراب مشهود گردید. بنظر می رسد در روزگاران کهن وطی سده‌های فرمانروایی پارتیان وساسانیان نیز چنین وضعی حکمفرما بود. این مطلب از سوی منابع متأخر نیز مورد تأیید قرار گرفت.

جز از اشراف وبزرگان «کسان دیگری» نیز بودند که «از نقاط مختلف» برای

102- *Acta mm.* ss.II, 511.

سکونت به کرکوك نقل مکان کردند. در بخش پیشین رویدادنامه آمده است که از آشور قریب یکهزار نفر به این ناحیه آورده شدند که نه تنها در درون دیوارهای شهر، بلکه در خارج از آن نیز سکنی گزیدند. رویدادنامه این واقعه را مربوط به زمان ساردون دانسته است. کوچ ونقل مکان بعدی، طبق نوشتهٔ رویدادنامه، در روزگار سلوکوس صورت پذیرفت. در هر دو مورد نقل مکان اهالی با امتیازهایی همراه بود. در رویدادنامه آمده است که به هنگام کوچ نخستین، مهاجران آزادی یافتند واهالی سراسر استان به صورت «بندگان» آنها درآمدند. می توان چنین اظهارنظر کرد که اهالی شهر وبدیگر سخن «شهریگان» گرچه از روی اجبار به سرزمین تازه کوچ کردند، با این همه نسبت به روستائیان از امتیازهای بیشتری برخوردار بودند.

ولی در مورد کوچ دوم که در عهد سلوکوس روی داد، بزرگان زمینهایی را متصرف شدند وکرکوك نیز «از پرداخت مالیات معاف گردید». هرگاه یك واقعه از سوی نویسندهٔ رویدادنامه مکرر گشته وبه عصر دو فرمانروا مربوط شده باشد، باز در یك نکته جای شبهه باقی نمی ماند وآن امتیازی بود که در هر دو مورد به شهر وساکنان جدید آن واگذار گردید. اهالی شهر آزاد شمرده می شدند وتا مدتی از پرداخت مالیات معاف بودند که خود در زندگی ساکنان تسهیلات قابل ملاحظه‌ای فراهم می آورد.

رویدادنامه امکان می دهد که دربارهٔ وضع وصورت اهالی شهر نیز نتایجی مهم بدست آید. اشراف وبزرگانی که به شهر جدید کوچ کردند، در کاخها وخانه‌های بزرگ ووسیع دارای باغها وکویهای متعدد سکنی گزیدند. از هفتادودو خیابان شهر، دوازده خیابان «بنام دوازده دودمان مشهوری» که در این خیابانها سکنی داشتند، نامیده شد. دیگر خیابانها نامهایی متعلق به «حرفه‌ها وپیشه‌ها» داشتند[۱۰۳]. پیشه‌وران ومحترفه از نواحی مختلف به شهر نقل مکان کردند وطبق حرفهٔ خویش در کویهای شهر سکنی گزیدند. چنین وضعی در سده‌های میانه وعهد خلافت عرب نیز به روشنی مشهود است. کویها وخیابانها بنام حرفه‌ها وپیشه‌های معین نامیده می شدند. این خود مؤید آن است که جدا شدن پیشه‌های گونه‌گون در شهر، حاصل تقسیم کار بوده است.

بدین روال رویدادنامه تصوری کافی پیرامون نقشهٔ شهر ودژها وکاخهای

103- *Actu mm.* ss.II, 511.

مرکزی با دیوارها وبرجهای آن پدید می آورد. شهر به دو بخش اشرافی و پیشه‌وری تقسیم شده بود. دولت با آوردن ساکنان جدید، شرایط مساعدتری برای زندگی آنان فراهم آورد. به اشراف وبزرگان ثروتهای غیرمنقول در سطح استان داده شد. پیشه‌وران ودیگر تولیدکنندگان شهر نیز تا مدتی از پرداخت مالیات معاف بودند. علت معافیت موقت پیشه‌وران ودیگر تولیدکنندگان از پرداخت مالیات آن بود که بتوانند دشواریهای حاصله از مهاجرت را جبران کنند.

در رویدادنامه مطلبی آمده است که نموداری از اموال منقول وغیر منقول بزرگان شهر است. این مطلب مربوط به سدهٔ چهارم میلادی است. در رویدادنامه از شخصی مسیحی بنام اکبالاها Akbalaha معاصر شاهنشاه بهرام (۳۸۸-۳۹۹ میلادی) «فرزند شاپور، شاه پارسی» که از خانوادهٔ بزرگان بود سخن رفته است. پدرش خسروان در دربار شاهنشاه خدمتگزار بود. اکبالاها در دوران حیات پدر به صورتی پنهانی به بینوایان زروسیم وپوشاك می بخشید. پس از مرگ پدر وارث «گنجینه‌های» او شد. اکبالاها اشیاء بسیاری از جمله «طلا ونقرهٔ مذاب (مسکوك) ابریشم وظرفهای زیبای گرانبها تقدیم کلیساها کرد»[۱۰۴].

اکبالاها املاك واموال غیر منقول نیز دریافت کرد. از جملهٔ املاك مزبور روستایی بود بنام «نود- ۹۰». نام «نود» از این جهت بر روستای مذکور نهاده شد که شاه شاپور دوم نود خانواده روستایی را از میشان به این ناحیه کوچ داده بود. بدین روال معلوم می شود کوچ ومهاجرت افراد در روزگار ساسانیان نیز به عنوان گونه‌ای سیاست همچنان ادامه داشت. مهاجران به هنگام خروج از میشان تصاویر الٰهه «نانای» را با خود بهمراه بردند، - «آنها اهریمنی بنام نانای را ستایش می کردند وچهرهٔ نانای را از سرزمین خویش بهمراه آوردند»[۱۰۵]. یك پنجم روستای «نود»، «ارثیهٔ پدرش» - پدر اکبالاها - بود. روستای مذکور همچنین بنام پدر اکبالاها خسروان نامیده شد. بخش پنجم این روستابه پدر اکبالاها تعلق داشت واز طریق ارث به او رسیده بود. پسر وی نیز این بخش روستا را از پدر به ارث برد.

پس از اکبالاها، دومین اسقف این ناحیه، شاپور براز Shápourbaráz یا شاپور برز Shápourburz «از همان کرخ» بود. این نام به صورت وراز شاپور Varáz

۱۰۴- همانجا، ۵۱۶.

105- *Actu mm.* ss.II, 516.

Shápour در کتاب تاریخ نوشته لازار فاربی Lazar de Pharp ویا آمادونی Amadouni همراه نام او ذکر شده است[۱۰۶]. در یك مورد نام این شخص به عنوان فرمانده سپاه ودر مورد دیگر به عنوان «یکی از ساتراپهای ارمنی» آمده است.

مار شاپور براز ساکن کرخ از دودمانی بزرگ وثروتمند بود. «دودمان او همان است که گفته می شود از خاندان اردشیر فرزند شاپور براز است»[۱۰۷]. این خاندان از زمرهٔ همان خاندانهایی بود که «سلوکوس از سرزمین استخر» به کرخ آورد[۱۰۸]. در سدهٔ ششم میلادی نیز از این خاندان با قاطعیت یاد شده است. این خاندان ثروتی بسیار داشت که «از طریق ارث» مالك آن شده بود. این ثروت ارثیهٔ آن کسانی از این خاندان بود که آئین مسیح را پذیرفته بودند وداوطلبانه ثروت خود ویا بخشی از دارایی خویش را به شاپور براز واگذاردند. او خانه‌ای برای زائران ومسافران بنا کرد. در ضمن وی بخشی از دارایی خود را صرف این خانه وپرداخت مزد به پزشکان ونگاهداری ودرمان بیماران نمود.

واژهٔ «دارایی» (qenyānā) به معنای خاص اموال شخصی غیر منقول بکار می رفت. از این رو گمان بسیار می رود شاپور براز از مالکیت خانهٔ ویژهٔ زائران ومسافران وملکی که هزینهٔ آن را تأمین می کرد، امتناع ورزیده باشد. محتمل است دارایی مورد نظر از طریق «ارث» انتقال می یافت واین دارایی از املاك خاندانی بود، نه ملك شخصی. بدین سبب از ملك مذکور به عنوان دارایی وثروت خاندان ویا گروه کثیر از افراد سخن رفته است[۱۰۹]. ساختمان پناهگاه، اقدام شاپور براز به عنوان اسقف بود. این گونه توجه به همشهریان از وظایف او محسوب می شد. این مطلب خود نشانه‌ای از مقام خاص اسقف در شهر نیز هست. از این گونه نمونه‌ها فراوان می توان ارائه کرد.

ممکن است بخشی از تاریخچهٔ بنای کرخ بیت سلوق افسانه باشد. با این همه، تصوری پیرامون احداث شهرهای بین النهرین پدید می آورد. برخی زمانهای ارائه شده در رویدادنامه‌ها را باید با شكّ وتردید تلقی کرد. ولی گمان نمی رود بتوان

106- V. Langolois. *Collection des historiens ancien et modernes de l'arménie*, t. II, Paris, 1869, p. 199, 327. - A. Christensen. *L'Iran sous les Sassanides*, 2-me éd., Copenhague, 1944, p. 405.

107- *Acta mm.* ss.II, 517.

108- *Acta mm.* ss.II, 518.

109- *Acta mm.* ss.II, 518.

این نکته را که شهر پیش‌از روزگار سلوکیان پدید آمده بود، مورد انکار قرار داد. تجدید ساختمان وتوسعه شهر مربوط به روزگار سلوکیان است. تجدید بنای شهر نیز سبب تغییر نام آن گردید.

آگهیهای ارائه شده در مورد مهاجرت اهالی، کارگاههای پیشه‌وران شهر ورابطه میان شهر واستانی که شهر بر آن سنگینی می کرد وهمچنین مسئله «آزادی» و«بردگی» اهالی استان پیش‌از روزگار سلوکیان واجد اهمیتی بسزا است. این آگهیها موجب شده‌اند که مسایل مربوط به پیشرفت، توسعه وگسترش شهرها، شمارهٔ آنها در دوره‌های بعد، بویژه در آغاز فئودالیسم تا اندازهٔ زیادی معلوم ومشخص گردند.



رویدادنامهٔ کرخ بیت سلوق (سلوك)

(ترجمه)؛ متن از:

A. Mösinger. *Monumenta syriaca*, II, p. 63. -*Acta martyrum et sanctorum*, ed. P. Bedjan, II, p. 507-509.

این شهر بزرگ از سوی شاه آشور بنیان یافت که نامش به زبان سریانی سردانا است[۱۱۰]. او پادشاه بزرگی بود ودر سراسر جهان همه از وی هراس داشتند. کشور او یك سوم [ارض] مسکون بود. سردانا فرزند سن‌هریب Sanherib [سناخریب] وسی ودومین شاه پس از بالوس Balos نخستین شاه آشور بود. در ایام پادشاهی سردانا، یونس پیامبر سوی نینوائیان فرستاده شد. او با سخنان خویش نینوائیان را به لرزه افکند وسردانا پیامهای این پیامبر را دریافت ومقام او را در نینوا بزرگ داشت ومردم بر او گرد آمدند. خداوند که آنان را پشیمان دید، خشم خود را از

۱۱۰- مزینگر (A. Mösinger Adnotata, p. 24 و اثر یاد شده) نام ساردون راباسارگون و یا اسرحدون یکی می‌داند و در ترجمهٔ شماره ۷۰ آن را به صورت Asordan آورده است.

ایشان برگرفت ونابودشان نکرد. در پانزدهمین سال پادشاهی این فرزند نمرود، اربکس شاه مادای (ماد) برضد پادشاهی آشوریان که خود از توابع آن بود، به شورش برخاست.

هنگامی که اربکس بر ضد دولت پادشاهی آشور به شورش برخاست، اندك اندك نیرو گرفت ومحکم واستوار شد ودشواریهای بسیار برای شاه آشور پدید آورد. او پس از قدرت یافتن به تصرف سرزمینهای تابع آشور پرداخت، سرزمینهایی را به چنگ آورد و پس آنگاه به سوی بیت ـ گرمای شتافت. درآن زمان شاهکی بر بیت ـ گرمای فرمان می راند. او مالك این سرزمین بود. اربکس بسیاری از مردم او را به اسارت گرفت ودر کشور او دست به نهب وغارت زد. گرمای وسرزمینی که وی بر آن فرمان می راند از رود زاب تا رود دکلت [دجله] واز دکلت تا رود اترکون Atrakon که آن را تورمارا Tormara نیز می نامیدند، تا سرزمین لادب وکوه شیران تا زاب کوچك امتداد داشت. تختگاه [سرزمین] گرمای در دژ گرمای بر فراز کوه اوروك Ourouk قرار داشت که بنای آن هم امروز نیز مشهور است.

گرمای که از سوی اربکس در معرض فشار قرار داشت، قادر نبود [خراج خود را] به پادشاهی آشور بپردازد واز سوی شاه آشوریان دستیار سپاه را به فرمانروایی خود پذیرفت که دارایی شهر را در اختیار گرفت. پس از آن سارگون فرمان داد که در این سرزمین، فرمانروای گرمای شهری بنام او بنا کند وفرمانروای شهر که همهٔ مردم سرزمین از او پیروی می کردند، شخصاً از سوی شاه برگزیده شود. شهری ساخته شد که درسراسر کشور مقام نخست را داشت. سارگون شهر را بنا نهاد وبنام خود نامید[۱۱۱] وآن را آزاد کرد[۱۱۲] وهمهٔ استان را به شهر که در آن بنا شده بود به عنوان برده واگذارد. او در این شهر که خود بنا کرده بود، کاخ ساخت وبزرگان کشور را بدانجا کوچ داد[۱۱۳]. یکی از بزرگان بنام برزان دژی کوچك در شهر بنا کرد. او دژ را در دشت بنیاد نهاد. دیوار کوچکی گرد آن پدید آورد. خانواده وخاندان بزرگ خویش را گرد کرد وقریب هزار تن را از آشور بدانجا انتقال داد که بخشی

۱۱۱ـ احتمال می رود این شهر در روزگار باستان بنام «کرخ سارگون» نامیده می شد.
(A. Mösinger، اثر یاد شده، P. 45).

۱۱۲ـ ترجمهٔ تحت اللفظی چنین است: «و آن را فرزند آزادان کرد».

۱۱۳ـ متن هوفمان (G. Hoffmann، اثر یاد شده، P. 45) دارای اضافه‌ای است: «و در آن دودمان (Sharbeta) از همان سرزمین آشور را که از بزرگان آن دیار بودند، جای داد.

درون دژ وبخشی خارج ازآن سکنی داشتند.

هنگامی که روزگار پادشاهی آشور پایان گرفت ودولت آشور رو به ضعف نهاد، بنا به خواست خداوند، پادشاهی آشور منقرض شد وبابلیان اوج گرفتند. هنگامی که روزگار اینان نیز بسر آمد، مادها پدیدار شدند وشخصی بنام داریه‌ووش (داریوش) فرزند پشتاسف (ویشتاسپ) که با اسکندر پسر فیلیپ به پیکار برخاست، مغلوب شد. اسکندر کشور داریه‌ووش را به تصرف آورد وبه سرزمین یونان ضمیمه کرد وفرمانروای آن گردید. چون فرزندی نداشت، کشور را میان چهار بندهٔ خود بخش کرد وآنها پس از مرگ اسکندر بر سرزمین او فرمان راندند. نام یکی از این چهارتن سلوك (سلوق) بود. اوپنج شهر بنا نهاد. وی شهر سلوکیه را به یادبود شاه ساردون بنیاد کرد. این بنای نخستین [شهر] کرکوك بود که برج نگهبانی در کنار کاخ آن بنا گردید. او کاخ را در مرکز دژ بنیاد نهاد. این [برج] تاکنون نیز سرابوای نام دارد[114].

هنگامی که به خواست خداوند روزگار پادشاهی آشور بسر آمد، اربکس یا ادورباد Adourbad از سرزمین ماد که بنام وی آدوربایگان Adurbāygān نامیده می‌شود، دیوار دژ را بنا نهاد. او با سپاهی بزرگ برآن شد که با نمرود به پیکار برخیزد. وی هنگامی که به کیلیکیه رسید با آشوریان روبرو شد. آنان جنگ را آغاز نهادند وآشوریان در جنگ پیروزی یافتند (ص ۵۱۰) واو در کیلیکیه کشته شد. در پی آن دولت آشور رو به ضعف نهاد وبابل رونق یافت. هنگامی این [پادشاهی] نیز منقرض شد. نوبت به مادها رسید وهنگامی که دور مادها پایان گرفت، داریه‌ووش پسر پتشاسپ Patashasp بر پارس فرمان راند. مغان او را فرزند میناسهانی Minashani می‌نامیدند. یکی از شاهنشاهان پارس با اسکندر پسر فیلیپ پیکار کرد ومغلوب شد. اسکندر سرزمین داریه‌ووش را به سرزمین یونان ضمیمه کرد. چون فرزندی نداشت کشور خود را میان چهار بندهٔ (abdawi) خویش بخش کرد. آنها پس از مرگ وی این کشور را در اختیار خود داشتند. نام یکی از آنها سلوك (سلوق - سلوکوس) بود. اوپنج شهر بنا نهاد، شهر آنتیوخیا (انطاکیه) در سوریه، سلوکیه در سوریه، سلوکیه در پیسیدیه Pisidie [سلوکیه] شهر بزرگ در بیت - ارامای

۱۱۴ـ ترجمهٔ بخش بعدی (رویدادنامهٔ کرخ بیت سلوق) در مجموعهٔ منتشره از سوی مزینگر چاپ نشده است. بنابراین دنبالهٔ متن از نسخه بجان ارائه می‌شود. *Acta. mm.*ss. II, s. 509, s.511 سطر ششم از پایین.

Bet-Aramay وشهر کرخ بیت سلوق (سلوك). این شهر [اخیر] را پس از سردانا [اسر حدون] داریه‌ووش مسکون نمود ودیواری در خارج از دیواری که شاه آشور ساخته بود، گرد شهر بنا کرد. او درآن [شهر] خانه‌ها ونیز آتشکده‌ای در کنار بتکده‌ای که اسر حدون در مرکز شهر ساخته ومحل پرستش عقاب وشیر بود، بنا نهاد. داریه‌ووش پنج خاندان (دودمان Sharbāta) از ناحیهٔ استخر را در شهر جای داد. نام آنها در بایگانی شاهی پارس ثبت است.

پس از داریه‌ووش، سلوك (سلوکوس) شاه یونان که درگذشته ازآن یاد کردیم بر تخت نشست (ص ۵۱۱) او دیوار قدیمی شهر را ویران وبه تلی بدل کرد ودیواری بلند خارج از آن بنا نهاد. او بر دیوار برجهایی پدید آورد که شمارهٔ آنها شصت‌وپنج بود. او دروازه‌ای در بخش جنوب شرقی ودروازه‌ای دیگر در بخش شمال غربی شهر پدید آورد. او در کنار دروازهٔ جنوب شرقی وبه بلندی آن تندیسه‌ای از سنگ پدید آورد. در سمتهای راست وچپ دروازه برجهایی از سنگ وآهك ساخته شد. این، دروازهٔ شاهی بود. دروازهٔ دیگر بنام توتای بود که در رأس کارهای ساختمانی [شهر] قرار داشت.

در مرکز [شهر] سلوك کاخ شاهی بنا گردید. آن [شهر] ساخته شد وبا خیابانها وکاخها نه تنها درمحدودهٔ دیوار، بلکه در خارج ازآن بسط وگسترش یافت وبناهای خارج شهر بدان عظمت وزیبایی خاص بخشیدند. او شهر را به هفتادودو خیابان بخش نمود وپنج خانواده را از استخر بدانجا منتقل کرد وآنها را بهمراه مردمی که از نواحی مختلف آورده بود در آنجا سکنی داد. او به این پنج خانواده در همان سرزمین کشتزار وتاکستان داد وکرکوك را از پرداخت مالیات معاف کرد. دوازده خیابان [شهر] بنام دوازده خاندان مشهور ودیگر خیابانها برپایهٔ حرفه‌ها وپیشه‌ها نامگزاری شدند. سلوك (سلوکوس) به یادبود شاه ساردونا که نخستین بنیادگزار کرکوك بود، برجی نگهبانی در کنار کاخ شاهی پدید آورد وآن را در درون دژ جای داد. این [برج] تاکنون نیز بنام سرابوای نامیده می شود.

۶

«شهر مرزی» ـ نصیبین

نقش واهمیت شهرها در هر نظام اجتماعی ـ اقتصادی را تنها برپایهٔ آگهیهای معیّن ومنجز می توان معلوم ومشخص کرد. بیرون کشیدن ویا جدا کردن پدیده‌ها ورویدادها از مجموع قرینه‌های تاریخی، کاری است نادرست وغیر مجاز. زیرا در این صورت پدیده‌ها ورویدادها رابطه وویژگیهای نامکرر خود را از دست می دهند. آنگاه استنتاجهای کلی که از طریق این گونه تجرید وانتزاع بدست آید، غیر کافی، نامشخص وعاری از دقت خواهند بود.

وضع مآخذ ومنابع موجود به گونه‌ای نیستند که بتوان تاریخچهٔ شهرهای شمال بین النهرین وغرب ایران را طی سده‌های دراز به نحوی پی گیر مورد مطالعه وبررسی قرار داد. راست است که منابع ومآخذ، گاه امکانهایی پدید می آورند تا پژوهنده از دروازهٔ شهر به درون آن راه یابد، زندگی پر همهمه وغوغای این یا آن شهر را مشاهده کند، به تیره‌روزیهایی که به هنگام محاصرهٔ شهرها پدید آمده‌اند نظر افکند واز مبارزهٔ مردم شهرها با بیماریها ودیگر فلاکتهای طبیعی آگاه گردد. ولی افق بررسی ومطالعه ناگهان خاموش می شود وپژوهندهٔ کنجکاو پیرامون سرنوشت آتی

وبعدی شهر، کورمال کورمال به جستجو می‌پردازد.

پیرامون شهرهای بین‌النهرین وغرب ایران در اوایل سده‌های میانه، آگاهیهایی از برخی منابع ومآخذ موجود است. این شهرها که در مرز دو دولت نیرومند روم شرقی (بیزانس) وایران واقع شده بودند، بارها در معرض تهاجمات نظامی قرار گرفتند. مؤلفان تازی وپارسی زبان آگهیهایی پیرامون دوران پیش از فتوح اعراب ارائه کردند. ولی مطالب ارائه شده از سوی این مؤلفان، مطالب دست دوم اند. باید افزود که تصور مؤلفان مذکور پیرامون روزگاران گذشتهٔ دور، به سبب آمیختگیهایی با حوادث همعصرشان تیره وتا حدودی نامشخص شده بود. در شهرهای خاورنزدیك گروه کثیری از سوریاییان می‌زیستند. شهرهای ادس = ادسا (الّرها) Edesse، آمد Amida (دیاربکر) ونصیبین از جمله شهرهایی هستند که می‌توان آنها را شهرهای سوریایی نامید. در شهرهای یونانی کرانهٔ سوریه وآسیای صغیر شمارهٔ مردمی که به زبان سریانی گفتگو می‌کردند، بیشتر بود. در اکثر شهرهای ایران، چه در تختگاههایی چون سلوکیه وتیسفون که بعدها به نام واحد مداین نامیده شدند وچه در گنده ـ شاپور (گندی شاپور ـ جندی شاپور)، اربیل وشهرهای کوچکتری چون کرخ بیت سلوق (سلوك) وکرخ لدان Kark de Lédan مهاجرنشینهای متعددی از مهاجران سوریایی وجود داشت. نام این شهرها در رویدادنامه‌های سوریایی، منابع تاریخی ودیگر مآخذ موجود به زبان سریانی نیامده است. بررسی این مآخذ با مقایسهٔ آگهیهای بدست آمده از مؤلفان آثار یونانی ولاتینی میسر گشته است. این بررسیها امکان داده‌اند تاریخچهٔ برخی از شهرها چون ادسا (الّرها) واربیل Arbél معلوم ومشخص گردند[۱۱۵].

اوایل سده‌های میانه شهر بزرگ مرزی نصّیبین در خاورنزدیك از اهمیتی وافر برخوردار بود. در نوشته‌هایی به خط میخی از این شهر یاد شده است ونام آن در فهرست شهرهایی که در عصر یونانیان ومقدونیان احیا گردیده بود، آمده است. در روزگار پارتیان دولت روم، لیمس Limes (شاید این واژه به معنای پاسگاهها باشد) خود را در کرانهٔ فرات بنا نهاد وکوشید تا مرزهای خود را به ساحل دجله برساند.

115- R. Duval, «Histoire d'Edesse», *Journ. asiat.*, 1891-1892, ser. VIII, 18-19.

ن ـ پیگولوسکایا. بین‌النهرین در سده‌های پنجم وششم میلادی (رویدادنامهٔ سوریایی یشوعا استیلیت (ستون‌نشین) چون مأخذی تاریخی. مسکو ـ لنینگراد، ۱۹۴۰).

نصیبین نیز در معرض یکرشته لشکرکشیهای سرداران رومی قرار گرفت. نصیبین گاه برای پارتیان وگاه برای رومیان حکم پایگاه را می یافت.

هنگامی که دولت ساسانی ایران با دولت روم شرقی (بیزانس) روابط اقتصادی وفرهنگی برقرار کرد، شهر مرزی نصیبین به عنوان یکی از مراکزی اعلام شد که بازرگانان بیزانسی برای تجارت با ایران، بی هیچ مانعی حق ورود بدان را داشتند. اغلب در شهر نصیبین مذاکرات سیاسی انجام می شد وپیمانهای صلح میان دو کشور به امضا می رسید. این وضع نیز امکان می دهد شهر نصیبین به عنوان یکی از مراکز خاورنزدیك مورد بررسی ومطالعه قرار گیرد. نصیبین از زمرهٔ شهرهایی است که تاریخچهٔ آنها از بسیاری جهات جالب توجه بنظر می رسد. زیرا تاریخچهٔ این شهر با بسیاری از رویدادهای خاورنزدیك مرتبط است. شهر بارها دست بدست شد وزیر فرمان وسیطرهٔ این یا آن دولت قرار گرفت. نام نصیبین یا Nisibis به شکلهای گونه‌گون آمده است. این در نوشته‌های آشوری به صورتهای al Na-si-pi-na ‘al Na-sib-i-na و al Na-sib-na ارائه شده است[۱۱۶]. در نوشته‌های سریانی این نام به شکلهای گونه‌گون یاد شده است که از آن جمله‌اند Nisibis و Nisibin که دومی رایجتر بوده است. این نام به صورت N'sibin نیز آمده است. در فاصلهٔ میان دو حرف N و S حرف «e» وجود دارد که در زبانهای شرقی به صورتی واضح تلفظ نمی شود ودر سیستم الفبایی قرار ندارد.

این نام از دیدگاه واژه‌شناسی چندان روشن نیست. گمان می رود صورت آرامی وطبق بعضی مآخذ صورت «فینیقی» که نام مذکور را از ریشهٔ nsb وn'sib به معنای «ستون» نوشته‌اند، نزدیك به حقیقت باشد. این نام به صورت nasibatun نیز آمده و به معنای سنگی است که گرد چاهها می گذاردند[۱۱۷]. کوششهایی صورت گرفته است تا معنای این نام با اتکاء به دیگر زبانها توضیح داده شود. ولی این توضیحات نیز از حدود حدس وگمان خارج نیست[۱۱۸].

نخستین بار که نام نصیبین در نوشته‌ها آمد، مربوط به لشکرکشی اداد

116- Pauly- Wissowa. *Realencyclopädie*, Hbd. 33. ستون 718.

۱۱۷- کتاب دوم شموئیل، ۱۸، ۱۷

118- Payne-Smith *Thesaurus syriacus*, II ستون ۲۴۴۰ - E. R. Bevan. *The House of Seleucus*, *I, P. 222.*

نیراری دوم Adadnirâri شاه آشور (۹۱۱-۸۹۰ پیش از میلاد) علیه اقوام آرامی به بین‌النهرین بوده است. آشوریان تور - ابدین Tour-Abdin را از شمال دور زدند ونصیبین را پس از چندی به محاصره گرفتند وآن را از دیگر نواحی جدا کردند. این خود مؤید آن است که نور-اداد Nour-Adad فرمانروا ویا شاه نصیبین از نیروی قابل ملاحظه‌ای برخوردار بود. آنچه به او نیرو وتوان می بخشید، پهنای کشور وسرزمین نبود. بلکه قدرت دفاعی تختگاه ودژ استوار آن بود. به سال ۸۹۶ پیش از میلاد اداد نیراری نصیبین را به محاصره گرفت. گرد شهر خندقهایی حفر کرد وهفت پایگاه پدید آورد. آشوریان شهر را بتصرف آوردند ونور - اداد وافرادش را بهمراه غنایم فراوان به آشور بردند. شهر واستان نصیبین ضمیمه آشور شد وبا این پیروزی نیروی بین‌النهرین تا اندازهٔ قابل ملاحظه‌ای درهم شکست. در پایان پادشاهی سلمنسر [شلمنصر] سوم Salmanasar (۸۵۹-۸۲۴ پیش از میلاد) شورشهایی بوقوع پیوست. در این ماجرا فرمانروای نصیبین که از سوی شاه گمارده شده بود، همچنان به او وفادار ماند. شهر واستان مذکور یکی از استانهای متعدد آشور به شمار می رفت. در اواخر روزگار نیرومندی آشور وپیکار آن با دولت بابل، سخنی از نصیبین به میان نیامده است. ولی هنگامی که پادشاهی نوبنیاد بابل پا به عرصهٔ وجود نهاد، ناحیهٔ مرزی نصیبین ضمیمهٔ بابل شد[۱۱۹]. در سده‌های بعد نیز نامی از این شهر برده نشد. سبب این امر را باید در خصیصهٔ مآخذ ومنابع جستجو کرد. زیرا استان مذکور جهت اطلاعات رسمی جالب وحایز اهمیت نبود. اسناد محلی این دوره نیز محفوظ نمانده است.

سال ۳۳۱ پیش از میلاد نصیبین زیر سلطه وحاکمیت اسکندر مقدونی قرار داشت. نخست این شهر بخشی از ساتراپ نشین سوریه (آشور) بود. ولی بعدها هنگامی که ساتراپ نشین بین‌النهرین پدید آمد، نصیبین به این ناحیه ضمیمه شد. پلینیوس Plin از ناحیه‌ای بنام آنتیوخیا (انطاکیه) یاد کرده است که بنظر می رسد همان نصیبین از توابع بین‌النهرین باشد[۱۲۰]. پلینیوس ارشد چنین می نویسد:

«item in Arabum gente, qui Orei vocantur et Mardani, Antiochiam, quae a

119- Pauly-Wissowa. Realencyclopädie, Hbd. 33. ستون 725 - 727. O. Schroeder. *Keilschrift texte aus Assur historischen Inhalts, II, Leipzig, 1922, S. 84.*

120- V: Tscherikower. اثر یاد شده *s.90.*

praefecto Mesopotamiae Nicanore condita Arabis vocatur»[121].

پلینیوس در اینجا از نیکانور Nicanore فرمانروای آنتیوخیا ـ نصیبین یاد کرده است. این شخص در عین حال بنیادگزار شهر دورا ـ اروپوس بود.

ماخذ دیگری وجود دارد که بنای شهر نصیبین را با سلوکوس اول (سلوکوس نیکاتور) مربوط می داند. در این مورد می توان از مأخذی یونانی بهره گرفت که در آن چنین آمده است: ég edeime Nicator این دو مأخذ در ماهیت امر ناقض یکدیگر نیستند. زیرا نفوذ عناصر یونانی ـ مقدونی بتدریج صورت گرفت. بعید نیست در روزگار نیکانور نصیبین به کاتویکیا وبدیگر سخن پادگانی مقدونی بدل شده باشد. تصور نمی رود در روزگار اسکندر واحدهای سپاهی در این شهر مستقر شده باشند. زیرا وی امکان متفرق کردن سپاه وکاستن ازآن را نداشت. گمان می رود موضوع مورد بحث در روزگار سلوکوس اول مربوط به مهاجرت یونانیان به شهر باشد. شاید در این زمان نصیبین نام دیگری نیز یافت وآنتیوخیا (انطاکیه) نامیده شد. این همان نامی است که پولیبیوس Polybe نیز از آن آگاهی داشت[۱۲۲]. پولیبیوس می نویسد که آنتیوخوس با گذر از رود فرات به سپاهیان خود دستور استراحت داد. پس آنگاه به سوی «آنتیوخیای میگدونیا» رفت تا زمستان را در آنجا پایان برد. از بیان مطلب مذکور می توان چنین پنداشت که دشت نصیبین در آن روزگار میگدونیا [موگدونیا] Mygdonie وشهر نامبرده بنام یونانی آنتیوخیا نامیده می شدند. این نام با نام آنتیوخوس چهارم مربوط می گردد. زیرا او را احیاکننده وبنیادگزار شهر دانسته‌اند. بر سکه‌های نصیبین نیز نقش آنتیوخوس ضرب شده است. نصیبین یا آنتیوخیای میگدونیا در خاورنزدیك از زمرهٔ شهرهایی است که بنای آن را مربوط به روزگاران بسیار کهن دانسته‌اند. نفوذ عناصر یونانی ومهاجرت به این گونه شهرها صورتی تدریجی داشت. بروز نامهای یونانی وظهور سازمانها وموازین حقوقی هلنیستی را می توان به پدید آمدن حوادث ورویدادهای جدا از یکدیگر مربوط دانست. تاریخچه بعدی شهرها حاکی از برتری قابل ملاحظهٔ عنصر شرقی بر عنصر یونانی ـ مقدونی است. نفوذ هلنیسم در این شهر اندك وناچیز بود. در شهر زبان سریانی موقفی برتر داشت واکثر اهالی شهر به این زبان گفتگو می کردند.

121- Plinius. Historia naturalis. VI. 26. 117.

122- نوشته 6856. *Corpus Inscriptionum Graecarum. IV. Beriolini. 1877. p. 20.*

پس از سقوط دولت سلوکیان نام کهن شهر از نو زنده شد ورواج یافت. از اینجا به سهولت می‌توان دریافت که نام قدیمی از خاطره‌ها زدوده نشده بود. عنوان آنتیوخیای میگدونیا برای این شهر بدان جهت بود که با دیگر شهرهایی که بنام آنتیوخیا نامیده می‌شدند، اشتباه نشود. نام اخیر از نوشتهٔ روی سکّه‌ها معلوم ومشخص گردیده است[۱۲۳]. نام دوم یا نصیبین در نوشته‌های بسیاری از مؤلفان سده‌های میانه آمده است. بهترین توضیح واظهارنظر در این زمینه متعلق به استفانس بیزانسی است که نوشت: «آنتیوخیای (انطاکیه) سوم در بین‌النهرین را آنتیوخیای میگدونیا می‌خوانند که یکی از نواحی نزدیك نصیبه Nisibe است»[۱۲۴]. این نام در نوشته‌ها وآثار باستانی سوریه موجود است. ولی در این آثار از پدید آمدن شهر ومفهوم نام آن مطلبی برجا نمانده است.

استفانس بیزانسی در تکمیل خبر مذکور می‌نویسد که این آنتیوخیا «در ضمن Nesibis، Nisibis نیز نامیده می‌شوند»[۱۲۵]. بدین روال در خواندن نخستینَ حرف صدادار نصیبین تردیدی پدید آمد مبنی بر این که حرف مذکور باید «a»، «e» ویا «i» باشد. مؤلف در ادامهٔ مطلب باز نام «Nisibis» را عنوان می‌کند ومی‌نویسد «Nisibis» شهری است در آن سوی دجله». فیلون اسکندرانی نخستین حرف صدادار این نام را «a» دانسته و به صورت Nasibis نوشته است. ولی اورانیوس این نام را به شکل Nesibis ارائه کرده است. بنا به نوشتهٔ فیلون اسکندرانی «Nasibis به معنای ستونها است». اورانیوس نیز بر آن بود که «Nesibis» در زبان فینیقی «انبوه ویا تلی از سنگ است»[۱۲۶]. ولی با استناد به نوشته استرابون این نام به صورت «مردم «Nisibi» آمده است[۱۲۷].

یکی از مفسران آثار استفانس بیزانسی با تکیه بر نام آشوری Nisibin آن را به معنای «سنگ» و«ستون» آورده است. وی نوشت: «Nasibis شهری است در اراضی آن سوی رود دجله»[۱۲۸].

123- Catal of Greec Coins of Seleuc Kings, 42

124- Stephanus Byzantinus, Ethnicorum quae supersunt, ed. A Meineke, Berolini, 1849, p.99.

۱۲۵ـ همانجا

۱۲۶ـ همانجا، ص ۴۷۶ـ۴۷۷.

۱۲۷ـ همانجا، ۴۷۷.

128- Stephanus Byzantinus, *Cum annotationibus* L. Holstenii, A. Berkelii et Th. De Pinedo, vol. III, 2. Annotationes Berkelii, p. 1115.

گمان می رود نام میگدونیا با باغهای میوه وپارکهای اطراف نصیبین مرتبط باشد. در زبان سریانی «ماگدا magda» شکل مفرد واژه «میوه» است (که در حالت جمع به صورت ماگدونه magdone در می آید). ممکن است این واژه منشایی برای نام میگدونیا باشد. هنگامی که این دو مفهوم کنار یکدیگر قرار گیرند، موضوع تا اندازه‌ای روشن می شود. چنین بنظر می رسد که میگدونیا نام یکی از نواحی اطراف نصیبین بود. محتمل است این نام به سبب فراوانی میوه به محل مذکور داده شده باشد.

در روزگار پارتیان برخی مآخذ ارمنی از نصیبین یاد کرده‌اند. در کتاب «تاریخ» موسی خورنی آمده است که ارشك شاه پارت برادر خود ولارشك Valarshak (Vaharshak) را به فرمانروایی ارمنستان منصوب داشت. نواحی بسیاری را به نصیبین ضمیمه کرد وشهر نصیبین را تختگاه آن قرار داد. ولارشك در نصیبین (Medzpin) درگذشت[۱۲۹]. همین داستان از سوی مورخی بنام مستعار آگاثانجل Agathangélos تا اندازه‌ای به صورت دیگر ارائه شده است. وی می نویسد ارشك بزرگ، فرزند خود ارشك کوچك را به شاهی ارمنستان در نصیبین منصوب کرد وعربستان را نیز تابع او قرار داد[۱۳۰]. گمان می رود ارشك کوچك همان ولارشك بوده است. ولی این خبر مآخذ ارمنی از سوی دیگر منابع تأیید نشده است. می توان چنین پنداشت که این اخبار از تاریخ ماراباس کاتینا mâr Abas Katina که تنها قطعاتی از آن برجا مانده است، اقتباس شده باشند. شاید در آنچه موسی خورنی از نوشته‌های ماراباس کاتینا مورخ سوریایی پیرامون تاریخ ارمنستان اقتباس کرده است، مقرون به حقیقت باشد. بنا به نوشتۀ موسی خورنی، این مورخ به زبانهای یونانی و«کلدانی» آشنا بود[۱۳۱]. ولی گمان نمی رود این اخبار مربوط به زمان مورد نظر باشد. ولارشك نمی توانست به سال ۱۴۹ پیش از میلاد در نصیبین بوده باشد. این خبر خطا وجهت‌دار ارمنی، از سوی دیگر مورخان مورد تأیید قرار نگرفت.

۱۲۹ـ موسی خورنی، تاریخ ارمنستان، ترجمۀ ن. آ. امین، مسکو، ۱۸۹۳، ص ۱۴ـ۱۵.
V.Langlois. *Collection*..., t.II, p. 61, 85.

130- V.Langlois. *Collection*..., t.I. 1867, p. 199.

۱۳۱ـ موسی خورنی، تاریخ ارمنستان، ص ۱۴.

آکادمیسین یا. آ. ماناندیان، درگذشته به خطای موجود در متن نوشتهٔ موسی خورنی اشاره کرد ویادآور شد که نام شهری که در ربع چهارم سدهٔ نخست و یا اوایل سدهٔ دوم میلادی از سوی ساناتروك Sanatrouk بنا شد، متسیبین Mtzibin یا نصیبین Nisibin نبود، بلکه متسورن Mtzurn بود. شهر اخیرالذکر در کنار رود آراتسانیا Aratzania (فرات) در سمت چپ مسیر قره‌سو Kharasu واقع شده بود[۱۳۲]. ارشك کوچك که به نام ولارش نیز شهرت دارد، در متسورن پادشاهی یافت.

وجود این خطا واز یاد بردن شهر متسورن در روزگار نگارش وتصحیح مآخذ یاد شدهٔ ارمنی خود نمودار آن است که مآخذ مزبور متعلق به ادوار متأخر بوده‌اند. متن ارمنی کتاب تاریخی که بنام مارا‌باس کاتینا نگارش یافته وتنها بخشهایی ازآن برجا مانده است، متعلق به نیمهٔ نخست سدهٔ نهم میلادی است. دست‌نویس یعقوب ادسی = یعقوب الرهاوی Jacques d' Edesse که به سال ۷۰۸ میلادی درگذشت، برپایهٔ اثر نامبرده نگارش یافت[۱۳۳].

به سال ۱۲۴ پیش از میلاد اردوان دوم (ارتبان) شاه پارت در جنگ کشته شد. هجوم قبایل سکایی یکی از دشوارترین پدیده‌ها در تاریخ پارتیان به شمار می رود. مهرداد دوم که پس از اردوان به شاهی رسید، موفقیتهای نظامی درخشانی بدست آورد. در سال ۹۲ پیش از میلاد که سال ملاقات او با سولا Sylla بود، مرزهای کشورش گسترش بسیار یافت. در بین النهرین شهرهای ادیابنه Adiabene (ادیابن)، گردی‌ینه Gordyéne (گردوینه ـ گردی‌ین) و اوسروینه Osróene (اوسروین ـ خسرون) زیر فرمان او بودند. گردی‌ین که به استان کردوخها شهرت دارد، در روزگار افول سلوکیان استقلال یافت. اوسروینه به سال ۱۳۲ پیش از میلاد از سوی شخصی ایرانی بنام اوسره [خسرو] Osro بنا گردید. گمان می رود این شخص مأمور سلوکیان در شهر مذکور بود. سال ۱۲۷ میلادی شخصی عرب بنام عبدوابن معذور در رأس این سرزمین کوچك قرار گرفت وسردودمان فرمانروایان کثیری در این ناحیه گردید.

مهرداد دوم پس از پیروزی در بین النهرین مدعی شاهی ارمنستان وسوفن

۱۳۲ـ یا. آ. ماناندیان. پیرامون بازرگانی و شهرهای ارمنستان. ایروان، ۱۹۵۴، ص ۱۱۲ـ۱۱۴.

133- J. Marquart. *Die Genealogie der Bagratiden.* Caucasia, Fasc. 6, 2 Teil, Leipzig, 1930, s. 14,18.

Sophéne شد وبا اردوازد Artavazd که جانشین اردشیر شاه ارمنستان بود به پیکار پرداخت وتیگران فرزند اردوازد را به عنوان گروگان با خود برد. او تیگران را بر تخت نشاند ودر مقابل، سرزمین «هفتاد دشت» را بتصرف آورد. پس از درگذشت مهرداد، تیگران از اختلاف پارتیان بهره جست وارمنستان را متحد گردانید. وی سوفن، «هفتاد دشت»، گردی‌ین، نصیبین وادیابنه را متصرف شد ومرزهای خود را تا سنجار Singara گسترش داد. بدین روال دولت پارت در وضع بسیار نامساعدی قرار گرفت. زیرا دولت ارمنستان تنها یك راه بازرگانی آزاد برای دولت مذکور باقی گذارد وآن نیز راهی بود که از فرات، اوسروین وزیگما Zeugma (زوگما) می گذشت.

به سال ۹۲ پیش از میلاد هنگامی که میان دولتهای پارت وروم رابطهٔ مستقیم پدید آمد، هر دو دولت نامبرده از قدرت روزافزون دولت پونت Pont (پنتوس) به هراس افتادند. به سال ۷۳ پیش از میلاد ساناتروك Sanatrouk پارتی از ابراز یاری به مهرداد پونتی امتناع ورزید. پس از پیکار در نزدیکی تیگراناکرت، فرهاد سوم با لوکولوس Luculus سردار رومی موافقتنامه‌ای منعقد کرد وفرات مرز میان دو دولت شد.

در نتیجهٔ تصرف شمال بین النهرین از سوی تیگران دوم پادشاه ارمنستان (سالهای ۹۹-۵۵ پیش از میلاد) نصیبین به تصرف او درآمد. بی گمان همین واقعیت، آثاری افسانه ای در مآخذ ومنابع ارمنی برجا نهاد. تصرف نصیبین از سوی تیگران دوم در مآخذ معتبری چون نوشتهٔ دیوکاسیوس (دیون کاسی) Dio Cassius نیز مورد تأیید قرار گرفت. کاسیوس می نویسد که «تیگران آن [نصیبین] را از تصرف پارتیان بدر آورد»[۱۳۴]. جنگ تیگران با پارتیان به تصرف «سراسر بین النهرین ومیگدونیا واوسرین که از توابع بین النهرین بودند» انجامید. این واقعه در فاصلهٔ سالهای ۸۹-۸۵ پیش از میلاد و قبل از لشکرکشیهای تیگران به سوریه در سالهای ۸۴-۸۳ پیش از میلاد روی داد[۱۳۵].

نصیبین که در آن زمان بخشی از پادشاهی نیرومند ارمنستان بود، از نورو به

134- Dio Cassius, 36,6.ed. Boissevain, 1, p.362.

در صفحات بعد نیز از همین نشر نقل قول خواهد شد و در صورت استثناء نشر دیگر کتاب مذکور است.

۱۳۵ـ یا. آ. مانلندیان. تیگران دوم و روم، ص ۴۹.

شکوفایی نهاد و به «شهری . . . بزرگ و پر جمعیت» بدل گشت[۱۳۶]. این شهر نه تنها به عنوان مرکز اقتصادی، بلکه به مثابهٔ مرکز اداری و پایگاه نظامی نیز کسب اهمیت فراوان کرد. شهر، دارای دیوارهای استواری بود. اخبار مربوط به محاصرهٔ شهر از سوی رومیان، خود نشانه‌ای از استواری دیوارهای آن بوده است. بعید بنظر می رسد که استحکامات شهر مزبور از سوی تیگران بنا شده باشد. قدرت دفاعی شهر، بسیار وتصرف آن کاری دشوار بود. از این‌رو بدرستی شهر مذکور را تکیه‌گاه ارمنستان می نامیدند.

در ضمن اوضاع سیاسی شرق ساده نبود. هنگامی که خطر هجوم لژیونهای رومی شدت گرفت، مهرداد پادشاه پونت وتیگران شاه ارمنستان متحد شدند ومهرداد فرماندهی سپاه دو کشور را عهده‌دار گشت. گذشته از این، آنها «آماده شدند» وبه «همسایگان» (مقصود کشورهای همسایه است) سپاهیانی اعزام داشتند[۱۳۷]. آنان از دولت پارت تقاضای پشتیبانی کردند وبه منظور جلب موافقت شاه پارت، بخشی از اراضی مورد اختلاف، از جمله «هفتاد دشت»، ادیابنه وشمال بین النهرین را به دولت پارت واگذاردند[۱۳۸]. حملهٔ سپاه روم به فرماندهی لوکولوس، تیگران را مجبور به عقب‌نشینی کرد. تیگراناکرت شهری که ارمنیان در آن روزگار بدان مباهات می کردند به محاصرهٔ رومیان درآمد. بنا به نوشتهٔ دیوکاسیوس «بربرها» نه تنها با تیر وکمان، بلکه با نفت به دفاع پرداختند. این مادهٔ آتش‌زا خاموش نمی شد وهمه جا را به آتش می کشید[۱۳۹]. بدین روال سپاه لوکولوس ناگزیر از برخورد با شیوه‌های فنی خاص دفاعی رایج در خاورنزدیك شد که از نفت به عنوان سلاح بهره می جستند. آن زمان گروه کثیری، از جمله گروهی از مردم کیلیکیه را به اجبار در شهر تیگراناکرت جای داده بودند. این «بیگانگان» بر ضد ارمنیان به شورش برخاستند وشهر را شبانه به رومیان تسلیم کردند[۱۴۰]. لوکولوس پس از سقوط شهر تیگراناکرت در سال ۶۹ پیش از میلاد نیز همچنان به سوی شرق پیش تاخت[۱۴۱].

136- Plutarchus. Lucullus, 32/3. *Vitae parallelae*, t. I, f. I. Lipsiae, 1914, p.445.

(درآینده نیز از همین نوشته پلوتارخ نقل قول خواهد شد)

137- Dio Cassius, 36, 1-t.I, p. 360.

138- Dio Cassius, 36, 1-t.I, p. 360. -N.C. Debevoise, *A Political History of Parthia*, p. 70.

139- Dio Cassius, 36, 1a-t. I, p. 259.

140- Dio Cassius, 36, 2-t.I, p. 360.

141- Cambridge ancien history, v. IX, p. 366-368.

تیگران ومهرداد ناگزیر عقب نشستند. تیگران که با شتاب می گریخت، از بیم شناخته شدن، تاج خود را در راه رها کرد[۱۴۲]. حملهٔ بعدی سپاه روم در تابستان سال ۶۸ پیش از میلاد آغاز شد. در این پیکار، سوار نظام دو طرف، تلفات سنگینی به یکدیگر وارد آوردند. دهشتبارترین سلاح در خاورنزدیك، تیرهای کج دو پیکان بود که بسیاری از لشکریان رومی را از پا درآورد[۱۴۳]. فزونی شمارهٔ مجروحان وکمی آذوقه لوکولوس را واداشت که راه نصیبین را در پیش گیرد.

دیوکاسیوس که نخستین خبر را پیرامون این ماجرا نوشته، چنین آورده است؛ «. . . این شهر در جایی قرار گرفته که آن را بین‌النهرین گویند. همهٔ سرزمینهایی که میان دو رود دجله وفرات واقع شده‌اند، به همین نام خوانده می شوند». او سپس چنین می افزاید؛ «اکنون این شهر به ما تعلق دارد وکلنی ما است»[۱۴۴].

دیوار دژ استوار نصیبین مضاعف وبنای آن از آجر بود[۱۴۵]. قطر دیوار نیز بسیار بود. از فاصلهٔ دیوارها جز از طریق پلهایی که در ایام صلح کارگذارده بودند، عبور غیرممکن می نمود. به هنگام پیکار ودفاع از شهر، پلها را ویران می کردند[۱۴۶]. بعدها این شیوهٔ استحکامات در مورد دیگر شهرها نیز بکار گرفته شد[۱۴۷]. ممکن است دیوار نصیبین توسط تیگران ساخته نشده باشد. شاید این دیوار در روزگار او مرمت گردید. بهر تقدیر دلیل روشن بر استواری واستحکام دیوار نصیبین آن است که تیگران به هنگام پیکار نیروی کمکی به شهر گسیل نداشت[۱۴۸]. دیوارهای شهر به اندازه‌ای محکم واستوار بودند که با دستگاههای دیوارشکن آن زمان، قابل شکستن نبودند. امید به قدرت دفاعی شهر سبب شده بود که تیگران نصیبین را از تصرف پارتها خارج کند و«همهٔ گنجینه‌های خود را در آنجا قرار دهد وبرادرش را به فرمانروایی شهر وحفظ گنجینه‌ها بگمارد»[۱۴۹].

142- Dio Cassius, 36, 5-t.I, p. 362.

143- Dio Cassius, 36, 6-t.I, p. 362

144- Dio Cassius, 36, 6-t.I, p. 362.

145- Dio Cassius, 36, 6-t.I, p. 362, ed. Gros, II, p. 236

۱۴۶ـ همانجا، ص ۲۳۸.

۱۴۷ـ ن. پیگولوسکایا. «دفاع شهرهای بین‌النهرین در سدهٔ ششم میلادی» مجلهٔ یادداشتهای علمی دانشگاه دولتی لنینگراد، سری علم تاریخ، شماره ۱۲، لنینگراد، ۱۹۴۱، ص ۴۶ـ۸۰.

148- Dio Cassius, 36, 6-t.I, p. 362, ed. Gros, II, p. 236.

149- Dio Cassius, 36, 6-t.I, p. 362.

پلوتارخ [پلوتارخُس] شرح دیگری را پیرامون این خبر ارائه کرده است. بنا به نوشتهٔ پلوتارخ، چون سپاهیان لوکولوس به مصائبی گرفتار آمدند، لذا از ارتفاعات توروس Taurus روانهٔ «سرزمین گرم وپر محصول میگدونیا شدند که شهری بزرگ وپر جمعیت درآن واقع شده بود. بربرها این شهر را نصیبین Nisibin ویونانیان آنتیوخیای میگدونیا می نامند»[۱۵۰]. گور (گوراس) برادر تیگران فرمانروای شهر بود. ولی کالیماخ [کالیماخس] Callimaque در شناختن سرزمین واستفاده از فنون جنگی بر او برتری داشت. از این رو امور جنگی به کالیماخ سپرده شد. زیرا وی در اطراف شهر آمیسوس Amisos لوکولوس را گرفتار دشواری ومشقت بسیار کرد. جدا کردن امور نظامی وغیرنظامی شهر جلب توجه می کند. چنین بنظر می رسد که تیگران از این شیوه بهره می جست. این شیوه در روزگار اسکندر مقدونی وسلوکیان نیز پس از تصرف مراکز مختلف معمول بود. سردار رومی در کنار نصیبین توقف کرد و«مدتی نه چندان دراز» آن را به محاصره گرفت وپس آنگاه به شهر حمله برد وآن را بتصرف آورد. بدین روال نوشتهٔ پلوتارخ با نوشتهٔ دیوکاسیوس که محاصرهٔ نصیبین را طولانی وبی نتیجه دانسته است، مطابقت ندارد. دژ نصیبین چندان استوار بود که تلاشهای نخستین لوکولوس در تصرف شهر با توفیق همراه نشد. ولی با آغاز زمستان نگهبانی ومحافظت شهر رو به ضعف نهاد. سردار رومی برای تصرف نصیبین شبی بارانی، طوفانی وتیره را برگزید. از ماه اثری نبود. باران به شدت می بارید ورعد می غرید. غرش رعد وصدای باران مانع ازآن شد که نگهبانان صدای دیگری را تشخیص دهند. تاریکی نیز مانع از مشاهدهٔ اطراف شده بود. نگهبانان از شدت باران، دیوار دژ را ترك می گفتند وتنها اندکی از آنان برجای ماندند واز خندقهای عمیق مقابل دیوار محافظت کردند[۱۵۱]. بناگاه در چند نقطه، سپاهیان لوکولوس خود را به دیوار دژ رسانیدند ونگهبانان را که جز اندکی نبودند، از میان برداشتند. در این تاریکی وباران، نه تیر اثری داشت ونه آتش زیانی می رسانید. از این روگذر از خندق ورسیدن به آن سوی دیوار خارجی، میسر گردید. دیوار درونی شهر بمراتب ضعیفتر از دیوار بیرونی بود. پس آنگاه لوکولوس فراریان درون قلعه را مجبور به تسلیم کرد. برادر تیگران از جملهٔ اسیران بود[۱۵۲]. شهر مسخّر گشت وهمهٔ

150- Plutarchus. «Lucullus», 32-t.I, F.I.
151- Dio Cassius, 36, 7-t.I, p. 362-363.
۱۵۲ـ همانجا

گنجینه‌های خزاین نصیبین به تصرف رومیان درآمد. چون گوراس برادر تیگران خود را تسلیم کرده بود، سردار رومی نیز رأفت از وی دریغ نداشت[۱۵۳]. ولی بعد کالیماخ با این که به لوکولوس وعده داده بود درب خزینه‌ها وگنجینه‌ها را بروی او بگشاید، درآتش سوزانده شد. این کار به انتقام عمل کالیماخ صورت گرفت که شهر آمیزوس را به آتش کشیده بود[۱۵۴].

لوکولوس با سپاه خود زمستان را در نصیبین بسر برد. تیگران در ارمنستان عرصه را بر رومیان تنگ کرد. ولی تلاشی برای باز پس گرفتن نصیبین بعمل نیاورد. چنین بنظر می رسد که وی در انتظار موقعی مناسب بود[۱۵۵]. متعاقب آن ماجرای نصیبین چندین بار در نوشته تکرار شده است. مهرداد که داماد تیگران نیز بود، ناگاه به رومیان حمله برد وشایع کرد که تیگران با سپاه خویش به لشکر رومیان نزدیك شده است. لژ یونرهای رومی که از جنگ خسته وفرسوده شده بودند با شنیدن این خبر به شورش برخاستند[۱۵۶]. سپاهیان لژ یون والریانوس در نصیبین دست به عصیان زدند. زیرا اینان که در آرامش بسر می بردند، دوباره ناگزیر از پیکار شدند. بنا به نوشتهٔ دیوکاسیوس «آنها به سبب افراط در آسایش وراحتی تنبل شده بودند» پوبلیوس کلائودیوس Publius Claudius سردار رومی که خواهرش همسر لوکولوس بود، در این ماجرا نقشی برعهده داشت وگویا خواستار «دگرگونی» در اوضاع واحوال بود. از این رو به تحریك سپاهیان رومی پرداخت. مطلبی حاکی از جدّی بودن شورش در لژ یونهای رومی وعدم رضایت سپاهیان وجود دارد وآن این است که به سپاهیان لژ یون والریانوس اجازه مرخصی وعدم شرکت در پیکار داده شد[۱۵۷]. شاید همین مطلب دلیل «عقب ماندن» کلائودیوس از لوکولوس باشد. او که «از رویدادهای نصیبین به هراس افتاده بود» دست به چنین کاری زد[۱۵۸]. بنظر نمی رسد کلائودیوس محرك سپاهیان شده باشد. بلکه او به سبب عقب ماندن از لوکولوس «به هراس افتاد». سرنوشت بعدی کلائودیوس با حوادث آنتیوخیای (انطاکیه) سوریه مربوط می شود که قبایل عرب ساکن اطراف آن سر به شورش برداشتند.

153- Plutarchus. «Lucullus», 32-t.I, p. 445.

154- Plutarchus «Lucullus», 19-t.I, p. 420 و صفحات بعد از آن.

155- Dio Cassius, 36, 8-t.I, p. 364.

156- Dio Cassius, 36, 14-t.I, p. 366.

157- Dio Cassius, 36, 15-t.I, p. 366.

158- Dio Cassius, 36, 17-t.I, p. 367.

پلوتارخ نیز از بروز شورش وهیجان در سپاه لوکولوس خبر داده است. پلوتارخ ضمن بیان پیروزیهای لوکولوس، اهمیت تصرف تیگراناکرت ونصیبین را متذکر گردید. این دو شهر با ثروت بی کران خویش، رومیان را به شگفتی واداشتند. بویژه تاج تیگران که از سوی لوکولوس به روم فرستاده شده بود، مایهٔ حیرت وشگفتی گردید[۱۵۹].

سپاهیان لوکولوس که طی سه سال جنگ از پیکارهای طولانی وشرایط دشوار زمستانی اردوگاهها خسته وفرسوده شده بودند. سخت به هیجان آمدند. آنان وضع دشوار خود را با وضع مناسب سپاه پمپه [پمپئوس] Pompée مقایسه می کردند که «نه با مهرداد وتیگران روبرو شدند ونه گرفتار دشتهای غیر مسکون وپیکار بخاطر ساقط کردن تختگاههای آسیایی گردیدند»[۱۶۰] همین عدم رضایتها بود که لوکولوس را وا داشت در زمستان سالهای ۶۸-۶۷ پیش از میلاد سپاهیان خود را در بین النهرین نگاه دارد. وی بهار سال ۶۷ پیش از میلاد از آنجا براه افتاد. زیرا سردار دیگر رومی بنام تریاریوس Triarius از او خواسته بود سپاه خود را به سپاه وی ملحق کند. گرچه لوکولوس نتوانست فتوحات خود را در بین النهرین وجنوب ارمنستان استحکام بخشد[۱۶۱]، با این همه نظر پلوتارخ را باید درست دانست که نوشت «لوکولوس نخستین سرداری بود که سپاه روم را از توروس ودجله گذراند، تختگاههای آسیایی تیگراناکرت، کبیره Kabira ونصیبین را برابر دیدگان شاهان وفرمانروایانشان بتصرف آورد وبه آتش کشید. از شمال تا رود فاس - فاز Phase واز شرق تا سرزمین ماد پیش تاخت ودر جنوب از سرزمینهای شیوخ عرب گذشت ودریای اریتره را مسخر کرد[۱۶۲].

لوکولوس در واقع سرزمینهای کوچك سوفن - سوفنه Sophéne وگردی ین - گردی ینه Gordyēne را که تابع تیگران وبخشی از ارمنستان بودند، از سرزمین مذکور جدا کرد. وضع دوگانهٔ دولتهای کوچك سبب شد که همواره از دیپلماسی روم وفعالیتهای نظامی آن دولت، آرامش خویش را از دست بدهند ودر معرض تهدید

159- Plutarchus. «Luculus», 36-t.I, p. 451.
160- Plutarchus. «Luculus», 34-t.I, P. 447.
۱۶۱- یا. آ. ماناندیان. تیگران دوم و روم، ص ۱۶۳.
162- Plutarchus. «Luculus», 46-t.I, p. 463.

قرار گیرند. نگرانی مذکور برای مردم گردی‌ین مضاعف بود. زیرا اینان در معرض رقابت ارمنیان وپارتیان نیز قرار داشتند[۱۶۳]. با این وصف نمی توان خطای مارکوارت را از دیده دور داشت وبا آن موافقت کرد. مارکوارت دولت پارت را دولتی فئودالی نامید واستانهای سرزمین اشکانیان را دولتهای کوچك فئودالی می دانست که سعی در حفظ خودمختاری خویش داشتند[۱۶۴].

در ضمن نباید ضعف دولتهای ارمنستان وپونت را از دیده دور داشت. متحدان از فعالیت مشترك وهمداستانی باز ماندند ومهرداد ناگزیر در سرزمین بسفور خود از آنان جدا ماند. تیگران دوم متحدان خود را ترك گفت ودر وضع بسیار دشواری قرار داشت. مهرداد ششم اوپاتور Eupator شاه پونت (سالهای ۱۲۱ـ۶۳ پیش از میلاد) با رومیان به پیکارهایی طولانی دست زد. نخستین پیکار در سالهای ۸۹ تا ۸۴ پیش از میلاد ادامه یافت. جنگ دوم در سال ۸۰ پیش از میلاد بپایان رسید. جنگ سوم از سال ۷۴ تا سال ۶۳ پیش از میلاد وزمان مرگ وی ادامه یافت[۱۶۵]. قیام بزرگ سکائیان (اسکیثها) به رهبری سائوماك Saumak حدود سال ۱۰۷ پیش از میلاد سرکوب شد. ولی امواج این جنبش انقلابی که سدهٔ دوم پیش از میلاد را در بر گرفته، جهان برده‌داری باستان را به لرزه افکنده بود، خاموش نشد. اقوام محلی بسفور دوباره در سال ۸۰ پیش از میلاد دست به قیام زدند. تردستی سیاسی مهرداد سبب شد که پس از سومین پیکار با رومیان نیز همچنان بر تخت شاهی استوار ماند. ولی بتقریب قطع بازرگانی دریایی، اخذ مالیاتهای جابرانه از اهالی وحتی از تنگدستان سبب افزایش عدم رضایت در شهرهای بازرگانی بسفور وآغاز مجدد شورش، از جمله در فناگوریه Phanagorie گردید. متعاقب آن شهرها یکی پس از دیگری دچار سقوط شدند. توطئه فرانك، پسر مهرداد علیه پدر سبب شد مهرداد که دشمن بزرگ رومیان بود، به سال ۶۳ پیش از میلاد در کاخ پونت دست به خودکشی زند[۱۶۶].

لوکولوس در بهار سال ۶۷ پیش از میلاد نصیبین را ترك گفت. چندی بعد

163- J. Marquart, *Sudarmenien und die Tigrisquellen*, Wien, 1930, s.55.

۱۶۴ـ همانجا، ص ۵۶.

۱۶۵ـ و.ف. گایدوکویچ. پادشاهی بسفور، مسکو ـ لنینگراد، ۱۹۴۹، ص ۳۰۵ـ۳۰۶. ل. ی. نووسادسکی. آخرین سالهای پیکارهای مهرداد با روم. Tcapanion، ۴، ۱۹۲۸، ص ۳۴۵ـ۳۵۶.

۱۶۶ـ و.ف. گایدوکویچ. پادشاهی بسفور، ص ۳۰۷.

تیگران با استفاده از موقعیت، شهر مذکور را دوباره بتصرف آورد. با این که دولت پارت می کوشید تا نصیبین را بتصرف آورد، مع هذا شهر مذکور به تابعیت ارمنستان درآمد. فرهاد سوم (سالهای ۶۹ـ۵۸/۵۷ پیش از میلاد) به منظور ضعیف کردن قدرت ارمنستان با دولت روم از در گفتگو درآمد. ولی در این هنگام (سال ۶۶ پیش از میلاد) پمپه بجای لوکولوس به فرماندهی لژیونهای رومی در شرق منصوب شد.

موفقیتهای پمپه اوضاع مشرق را تا اندازه‌ای تغییر داد. هنگامی که فرهاد سوم کوشید تا در سال ۶۵ پیش از میلاد بخشی از سرزمین گردی‌ین واقع در مسیر علیای رود دجله را بتصرف آورد، سپاه پمپه بر او پیشی گرفت وفرهاد از این ماجرا طرفی نبست. به سال ۶۴ پیش از میلاد تلاش مجدد پارتیان بدانجا منجر شد که رومیان گردی‌ین را به تیگران واگذاردند. باز این ناحیه به تابعیت ارمنستان درآمد. پمپه ناگزیر شد همهٔ توجه خود را به سرزمینهای ساحلی سوریه معطوف دارد. او نخست در انطاکیه وپس آنگاه به دمشق رفت (سال ۶۳ پیش از میلاد).

پیش از مراسمی که در سال ۶۱ پیش از میلاد به افتخار پیروزیهای پمپه در روم برگزار شد، وی اراضی شرق را بدین گونه بخش کرد. گردی‌ین ونصیبین به تیگران وادیابن-ادیابنه به دولت پارتیان واگذار شد. او سروین را نیز به فرمانروای عرب از دودمان ابگار (ابجر) سپرد. ابگار دوم این ناحیه را از پمپه دریافت کرد ودر مقابل راه عبور سپاهیان روم به بین النهرین را باز گذارد[۱۶۷]. یادآور می شویم که در گذشته نیز دودمان عرب بر اوسروین فرمانروایی داشتند. گرچه این حاکمیت پی گیر نبود وبا فاصله‌هایی همراه می شد، با این همه فرمانروایی آنان بر این سرزمین مشهود وقابل ذکر است.

لشکرکشی کراسوس به شرق وخروج وی از روم به سال ۵۵ پیش از میلاد، باز سبب وخامت اوضاع شد. در این ماجرا اردوازد شاه ارمنستان متحد رومیان بود. این هنگام ارد شاه پارت ناگزیر شد دربرابر هر دو متحد مهاجم به دفاع پردازد. سپاه پارتی به فرماندهی سورنا در بین النهرین گذرگاه بابل را زیرنظر گرفت. سپاه سورنا در بالیك Balik میان حرّان (کرخ) وایخنه Ichné مستقر گشت. بدین روال راه حرّان به نصیبین بسته شد.

167- *Cambridge Ancient History*, V. IX, p. 393-394.

کراسوس از راه فرات عازم زیگما ـ زوگما Zeugma گردید. ابگار فرمانروای اوسروین به عنوان کسی که راههای «عربستان» را می شناسد، همراه کراسوس بود[۱۶۸]. اردوازد نتوانست نیرویی برای کمك به کراسوس گسیل دارد. وی اعلام داشت که ارد به سرزمین او حمله‌ور شده است. کراسوس با سرعت به یاری ارمنستان شتافت. راههای صعب‌العبور، سپاه روم را فرسوده کرد. این امر سبب شد که ابگار بگوید «آیا گمان داشتید به گردش وتفرج جمعی می روید؟». در ماه مه سال ۵۳ پیش از میلادسپاه روم به بالیك میان حران وایخنه رسید. در پیکار پارتیان با برتری خویش سپاه روم را تارومار کردند. سپاهیان رومی که از پا درآمده بودند، گروه کثیری از مجروحان را برجا نهادند وخود به حران (کرخ) رفتند. تلاش مجدد کراسوس جهت پیشروی، به انهدام کامل سپاه وی انجامید. درنتیجهٔ این پیکار ده هزار تن از سپاهیان روم اسیر وبرای حفظ سرحدات شرقی دولت پارت به مرو اعزام شدند. پلوتارخ از شادمانی شاه ارمنستان بمناسبت پیروزی پارتیان یاد کرد واز نمایش «بکخانهای» اوریپید Bacchantes Euripide و«جشن وسرور» خنده‌آور کاخ نشینان خبر داد[۱۶۹]*.

پارتیان بار دیگر سرزمین بین‌النهرین تا کرانه‌های فرات از جمله گردی‌ین ونصیبین را بتصرف آوردند. در سال ۴۰ پیش از میلاد، سپاه ایران به فرماندهی پاکور (پاکوروس) Pacorus فرزند ارد به سوریه رفت واز آنجا به سوی جنوب سرازیر شد. پاکور از سوی شاهکان خالکیس Chalcis ونبطیه Nabatée مورد حمایت قرار گرفت. ولی شهر صور فرمانروایی پارت را گردن ننهاد.

در یهودیه پاکور را پذیرا شدند واو را رهایی بخش وآزادی دهندهٔ یهودیه نامیدند. لشکرکشی آنتوان [آنتونیوس] به سال ۳۹ پیش از میلاد سبب شد که رومیان دوباره استانهای سوریه را بتصرف آورند. ولی یهودیه در این ماجرا مستقل ماند. پاکور نتوانست وضع پیشین را باز یابد. سال ۳۸ پیش از میلاد سواران پارتی از سوی رومیان متلاشی شدند. در این پیکار پاکور کشته شد. حرّان (کرخ) دوباره از

168- Plutarchus. «Crassus», 22.

۱۶۹ـ ك. و. ترور. شرحی پیرامون تاریخ فرهنگ ارمنستان در روزگار باستان. مسکو ـ لنینگراد، ۱۹۵۳، ص ۱۲، ۵۷.

* Bacchantes نام نمایشنامهٔ اوریپیدس و مراسم عیاشی و عشرت با کوسی ها (باکخوییها) است.م.

سوی رومیان مسخر گشت. بخشی از سپاه پارت توانستند از معرکه جان به سلامت بدر برند وعقب‌نشینی کنند.

ارد کشته شد وفرزند دیگرش فرهاد چهارم که جانشین او نیز بود در سالهای ۳۸-۳۷ پیش از میلاد بر تخت شاهی نشست. در ماه مه سال ۳۶ پسش از میلاد آنتوان با سپاه خود از زوگما رهسپار شمال شد واز طریق ملتیوس (ملطیه) Melitene به کاریتا Carina (ارزروم) رفت. اردوازد شاه ارمنستان، شانزده هزار سوار به مقابلهٔ رومیان فرستاد. ولی از سوی سواران مذکور مقاومتی صورت نگرفت. آنتوان قصد داشت نخست شهر فرااسپ Phraaspa پایتخت ماد وپس آنگاه اکباتانا (همدان) را بتصرف آورد. درحرکت به سوی ارمنستان وگذر از کوههای پربرف، هشتهزار تن از سپاهیان روم تلف شدند. بدینسان لشکرکشی مزبور با توفیق همراه نگشت. سپاهیان پارتی، نیروهای آنتوان را تا مرز تعقیب کردند. در سال ۳۴ پیش از میلاد آنتوان در امور ارمنستان به مداخله پرداخت ودولت آن سرزمین را به دولت تحت‌الحمایهٔ روم بدل کرد. ولی فرهاد چهارم در سال ۳۰ پیش از میلاد به کمك سپاهیان سکایی موقعیت خود را که به سبب شورش تیرداد واردوازد شاه ماد رو به ضعف نهاده بود استحکام بخشید. فرهاد ماد را بتصرف آورد وفرمانروایی ارمنستان را به اردشیر سپرد.

در روزگار اکتاو اگوست [اوکتاویوس اوگوستوس] Octave August شهرهای سوریه، از جمله اسکالون (عسقلون)Ascalon وبریتوس Berytos (بیروت) کسب استقلال کردند. ارمنستان به اردشیر وارمنستان کوچك به اردوازد شاه پیشین ماد واگذار شد.

اکتاواگوست تا سال ۲۹/۳۰ پیش از میلاد در سوریه باقی ماند. وی کوشید تا سیاست مسالمت‌جویانه‌ای را بکار بندد. سپاهیان رومی تا کرانهٔ فرات مستقر شدند. آن سوی رود در تصرف سپاهیان پارتی بود. سیاست روم بر این روال بود که میان ایران وروم دولتهایی مستقر گردند. ارمنستان که بخشی از آن تحت حمایت روم قرار داشت، یکی از جمله دولتهای مذکور به شمار می‌رفت. ولی تحقق این سیاست با دشواریهایی همراه بود. زیرا ارمنستان به میزان قابل ملاحظه‌ای زیر نفوذ پارتیان قرارداشت. در سال ۲۰ پیش از میلاد، خطر روم چندان فزونی یافته بود که فرهاد ناگزیر به گذشتهایی تن در داد. اکتاواگوست به

سبب کسب موفقیت در امور سیاسی، به امپراتوری رسید. پس از او تیبریوس Tibère امپراتور روم در رابطه با ارمنستان با اشکالی مواجه نشد. بجای اردشیر که کشته شده بود، خویشاوندش تیگران بر تخت شاهی نشست. این امر موجب شد که اگوست خرد را فاتح ارمنستان بخواند[۱۷۰].

پارتها موفق شدند عرصه را بر نیروهای رومی تنگ کنند. این مطلب در مآخذ ومنابع متعدد آمده است[۱۷۱]. در ضمن فرهاد امکان یافت فرزندان خود را جهت آموختن به روم اعزام دارد. حال آن که نیازی به این کار نداشت. تاسیتوس Tacitus مورخ رومی گرچه این نکته را در مورد فرزند ارشد فرهاد چهارم تأیید کرد، ولی نوشت که ونون Vononès پسر ارشد فرهاد چهارم به صورت گروگان در روم می‌زیست[۱۷۲]. پس از درگذشت فرهاد (سال دوم پیش از میلاد) مبارزه بخاطر تاج وتخت شدت گرفت. مدتی کوتاه فرورتیش بر تخت نشست. پس از وی ارد به شاهی رسید. در سالهای ۷/۸ پیش از میلاد ونون پسر فرهاد چهارم بر تخت شاهی نشست. او که در روم پرورش یافته ودست‌نشاندهٔ اگوست بود، در بسیاری موارد با سنتهای پارتی از در مخالفت درآمد. او را نه به سبب عشق ورزیدن به شکار و اسب‌سواری، بلکه به علت داشتن ملازمان یونانی و نرمش فراوان مورد ملامت و سرزنش قرار می دادند[۱۷۳]. باید به مطالب ارائه شده از سوی مورخ این نکته را افزود که پارتیان بیش از هرچیز از رابطهٔ ونون با روم ناخرسند بودند.

170- Dio Cassius, LIV, 9, I; ed. E. Gros, VII. Paris, 1865, p. 458.
171- Tacitus, annales, II, 1.
172- Tacitus. *Annales*, II, 1.
173- Tacitus. *Annales*, II, 3.

۷

پارت وروم

در سده‌های اول ودوم میلادی وپیکار بخاطر بین‌النهرین

روم طی سده‌های اول ودوم میلادی همچنان می‌کوشید تا شخصیتهای موردنظر خود را که منافع روم را مرجح می‌شمردند بر تخت شاهی پارت وارمنستان قرار دهد. ولی در بیشتر موارد مراتب اعتراض وشورش آغاز می‌شد ومردم از اطاعت سر باز می‌زدند ودست‌نشاندگان روم را سرنگون می‌کردند. مبارزهٔ مداوم سبب کاستی نیروی پارت وارمنستان شده بود. مبارزه بخاطر تاج وتخت را اردوان (ارتبان) اشکانی آغاز نمود. او که پرورش‌یافتهٔ قبایل داهه در کرانهٔ جنوب شرقی دریای خزر وشمال هیرکان (گرگان) بود، مورد حمایت گروهی از اشراف وبزرگان قرار گرفت. نخستین درگیری به سود وی پایان نیافت. او سپس ناگزیر به ارمنستان گریخت ودر آنجا پنهان گشت.

سال ۱۲ میلادی اردوان در تیسفون تاج بر سر نهاد. سال ۱۴ میلادی اگوست درگذشت. در سال ۱۵ ویا ۱۶ میلادی ونون که بر تخت شاهی ارمنستان نشسته بود، به سبب فشارهای وارده از سوی اردوان ورهایی سوریه، ناگزیر به

استعفا تن درداد[۱۷۴] . اردوان می‌خواست شاهی ارمنستان را به فرزند خود ارد واگذارد. ولی روم به چنین امری رضایت نمی‌داد وآن را به زیان خود می‌دانست.

به سال ۱۸ میلادی تیبریوس امپراتور روم تصمیم گرفت پسرخواندهٔ خود گرمانیکوس Germanicus را با اختیارات تام به شرق اعزام دارد. گرمانیکوس پس از ورود به ارتاکسات (آرتاشات)، زنون فرزند پولمون Polémon شاه پونت را به عنوان شاه ارمنستان معرفی کرد[۱۷۵] . زنون از کودکی در ارمنستان بسر برده بود وآداب ورسوم آن را نیك می‌شناخت. از این‌رو نام ارتاکس (آرتاشس)Artaxe بر خود نهاد.

در ضمن با درگذشت گرمانیکوس از میزان توجه تیبریوس به شرق کاسته شد. اردوان نیز با سرعت از موقعیت بهره جست. او دو برادر به نامهای انیمیوس Animius واسینیوس Asineius را که سالها در شمال بابل به راهزنی اشتغال داشتند، تابع خود کرد. این دو تن در واقع دولتی خودکامه تشکیل داده، ساتراپ پارت را از آن ناحیه بیرون رانده بودند. اردوان فرزند خود ارشك را به شاهی ارمنستان گمارد. نیرو واستعداد اردوان رومیان را نگران کرد. دولت روم کوشید تا باز شاهزاده‌ای پارتی را به فرمانروایی استانهای شرقی روم بگمارد وبه وی امکان دهد تاج وتخت را بچنگ آورد. ولی همهٔ این کوششها بی نتیجه ماند[۱۷۶] . مطالبی که از سیاست داخلی اردوان سوم برجا مانده حایز کمال اهمیت است. پیام او به شهر شوش در سال ۲۱ میلادی به صورت سنگنبشته‌ای بر قطعه سنگی از مرمر بجا مانده است. این سند نموداری است روشن بر اوضاع وزندگی شهری درآن روزگار. درآینده به بررسی متن این سنگنبشته خواهیم پرداخت.

در سال ۳۵ میلادی دیپلماسی روم با آشتی دادن مهرداد شاه ایبری (گرجستان) وبرادرش فارسمان Pharsman که نامزد شاهی ارمنستان بود، کسب موفقیت کرد وپیروزی یافت. سپاهیان ایبری (گرجستان)، آلبانیای قفقاز (اران وشیروان) وسرمتها که از درهٔ قفقاز سرازیر شده بودند، دشمن نیرومندی برضد پارتیان به شمار می‌رفتند[۱۷۷] . پیکارهای شدیدی درگرفت. در یکی از این پیکارها برتری با پارتیان بود. ولی اندکی بعد این برتری از میان رفت. زیرا ویتلیوس

174- Tacitus. *Annales*. II. 4; II. 68-Josephus Flavius. *Antiquitates*. XVIII. 2. 4-t. I. p. 697.
175- Tacitus. *Annales*. II. 56.
176- Tacitus. *Annales*. VI. 31-32.

۱۷۷ـ همانجا، ۳۳.

Vitellius سردار رومی «با استفاده از لژیونهای خود»[۱۷۸] بین النهرین را در معرض خطر قرار داد. اردوان سوم ارمنستان را رها کرد ومتوجه پارت شد. زیرا پارت نیز در معرض مخاطره قرار گرفته بود. دولت روم تیرداد سوم نوادهٔ فرهاد چهارم را نامزد شاهی کرد. اردوان سوم ناگزیر از فرار شد وبه استانهای کرانهٔ خزر رفت. این واقعه بنا به نوشتهٔ تاسیتوس طی دو سال صورت پذیرفت.

از آگهیهای مندرج در مآخذ ومنابع چنین مستفاد می‌شود که تیرداد از حمایت وپشتیبانی گروههایی از دودمانهای پارتی برخوردار بود. از این نوشته‌ها چنین برمی آید که گروههای مذکور نسبت به دولت روم برخوردی مساعد داشتند واز این‌رو دست‌نشاندگان رومیان را پذیرا می‌شدند. برخی بر این عقیده‌اند که این گروهها شامل «یونانیان، اشراف وعناصر طرفدار روم» بوده‌اند[۱۷۹]. بعضی دیگر بر آنند که اینان «عناصر محلی» بودند که نسبت به رومیان حسن‌نظر داشتند[۱۸۰].

آگهیهای بدست آمده از مآخذ تا حدودی امکان بررسی عمیق در این زمینه را فراهم میآورند. بویژه آن که آگهیهای مذکور بیشتر مربوط به شهرها است. تیرداد تحت فشار گروه حاکم پارتی، شهرهای بین‌النهرین از جمله نیکفور Nicéphore (رقّهRaqqa)، آنتموزی Anthémousie و«غیره» را بتصرف آورد. نیکفور در نزدیکی رود فرات ودر جهت کرانهٔ چپ آن رود وانتهای بین النهرین قرار داشت. آنتموزی را باید با بتنه Batné (ساروج) یکی دانست[۱۸۱]. او همچنین شهرهای خل (حلوان) و ارتمیت Artemite را که شهرهای پارتی نامیده می‌شدند متصرف گردید. خل Khal یا Khala (حلوان) همانند ارتمیت در شرق دجله واقع شده بودند. گرچه شهرهای مذکور از جمله شهرهای پارتی بودند، ولی جغرافی نگاران یونانی هر دو شهر را دارای منشاء یونانی دانسته عنوان «پولیس هلنی» را دربارهٔ آنها بکار برده‌اند[۱۸۲]. می‌توان گفت که وضع و سازمان شهرهای یونانی وپارتی متفاوت بود. مآخذ بدست آمده، در این مورد اشاره‌هایی دارند. بنای شهرها خود از اهمیت فراوان برخوردار

۱۷۸- همانجا، ۳۴-۳۷، ۳۸.

179- N.C. Debevois. *A Political history of Parthia*, p. 160.

180- R.H. McDowell. *Coins from Seleucia*, p. 225

181- C.Müller. *Geographi graeci minores*, I. Parisiis, p. 245- R. Dussaud. *Topographie de la syrie antique et médiévale*, p. 480-V. Tscherikower, str 85.

182- V. Tscherikower, uk. soch. str. 97.

بوده است. زیرا شهرهای یونانی ـ مقدونی همچنان از حقوق و مزایای پولیسهای باستانی برخوردار بودند و این وضع را طی سده‌های دراز حفظ کردند. یونانیان و مقدونیان، اغلب به بنای شهرهای جدید نمی‌پرداختند. بلکه تنها دیوارها و استحکاماتی گرد شهرهای کهن پدید می آوردند و آنها را تجدیدبنا می کردند. این شهرها خودمختار بودند و در بیشتر موارد نام بنیادگزاران خود را همچنان حفظ می‌کردند. یونانیان این گونه سازمان شهری را بمثابهٔ تکیه‌گاهی جهت توسعه‌طلبیهای خود تلقی می نمودند. سلوکیه در کرانهٔ دجله نیز از حقوق پولیسها برخوردار شد. این شهر که در گذشته اوپیس Opis نام داشت، تجدیدبنا شد و سلوکیه نام گرفت[۱۸۳].

در این زمینه مآخذی وجود دارند مبنی بر این که رسم مذکور در مورد شهر سلوکیه «ملغی» نشد وراه ورسم «بربرها» جایگزین آن نگشت و«سنت بنیادگزار آن، سلوکوس همچنان پا برجا ماند». سنت مذکور عبارت از آن بود که شهر از سوی مجلس سنا اداره می شد. سیصد نفر «بر پایهٔ ثروت وخرد وبدیگر سخن دارایی ودانایی» (opibus aut sapientia deleciti) انتخاب می شدند. تاسیتوس چنین عقیده داشت که آنها مظهر نیروی مردم وضامن آن بودند. به سهولت می توان دریافت که این عده اشراف وبزرگانی بودند که ادارهٔ امور شهر را برعهده داشتند. هنگامی که اختلافی درکار نبود، آنان بدون تمسك به «پارتیان» که مقصود پادشاه است، از عهده ادارهٔ امور بر می‌آمدند. ولی به هنگام بروز اختلاف هریك از آنان سعی داشتند در دستگاه شاهی، تکیه‌گاهی دست وپا کنند. این امر نیز موقعیت شاه را به میزان قابل ملاحظه‌ای استحکام می بخشید وشاه به چهرهٔ مهیبی برای همگان بدل می‌گشت. سازمان پولیسی شهرهای یونانی تا روزگار فرمانروایی پارتیان نیز همچنان برقرار بود. ولی هرگاه اختلافی بروز می کرد، شاه به مداخله می پرداخت ومسایل را به سود خود حل می کرد، چنان که مشابه این ماجرا در روزگار اردوان روی داد. مآخذ از رابطهٔ میان شاه وبزرگان بدرستی یاد کرده‌اند. «همان‌گونه که چندی پیش به هنگام پادشاهی اردوان روی داد، او بنا به سود ومصلحت خویش (ex sou

۱۸۳ـ همانجا، ص ۹۰ـ۹۱. نمی توان با نظر خطای مؤلف مبنی بر این که پس از ویرانی سلوکیه به سال ۱۶۵ میلادی از سوی کاسیوس سردار رومی «دیگر شهری برجای نماند» موافقت کرد. از روزگار ساسانیان مآخذی برجا مانده است مبنی بر این که سلوکیه شهری آباد و پرجمعیت بود.

(usu منافع مردم را تابع اشراف و بزرگان کرد (Plebem primoribus tradidit)» . بدیگر سخن اردوان نیازی به حفظ سنتهای «پیشین» موجود در سلوکیه احساس نکرد و به اشراف و بزرگان موقف برتری داد تا به میل و ارادهٔ خویش ادارهٔ امور شهر را در دست گیرند. حاکمیت گروه اندك خواص حد و مرزی نمی شناخت. تاسیتوس این نکته را بدرستی شرح داده و چنین جمله‌ای آورده است. «فرمانروایی گروهی اندك که به شاه نزدیك بودند (Paucorum dominatio regiae libidini proprior est)»[۱۸۴] . اردوان با تکیه به قشر فوقانی طبقهٔ اشراف استثمارگر که در شهر نمایندگانی داشتند، رسوم پیشین شهرها را برهم زد و آن را به اختیار اشراف و بزرگان واگذارد. «حاکمیت مردم» در شهرها از طریق مجمع عمومی که در پرستشگاهها برگذار می شد، صورت می پذیرفت. این امر را نیز نمی توان دموکراسی کامل به شمار آورد. زیرا در شهرها مالکیت بر بردگان نیز رایج بود. برتری یافتن اشراف وبزرگان از سوی اردوان موجب اعتراض گردید. زیرا اکثر اهالی شهرها از امکان شرکت در ادارهٔ امور محروم می شدند. مردم سلوکیه ورود تیرداد را با ابراز شادمانی جشن گرفتند. زیرا او «حاکمیت مردم» را احیا کرد و آنان را دوباره در ادارهٔ امور شهر شرکت داد. بهیچوجه نمی توان با نظر مکداول Mc Dowell که بخطا مبارزهٔ درون شهر را حاصل اختلاف میان اشراف یونانی و «محلی» پنداشت، موافقت کرد[۱۸۵] . گرچه نمی توان اختلافهای قومی را خالی از اهمیت دانست، با این همه مطالب ارائه شده از سوی تاسیتوس در مورد حوادث شهر روشن است. اردوان می کوشید تا ادارهٔ امور شهر از سوی اهالی را تضعیف کند. لذا در هر فرصت که بدست می آورد، به مداخله می پرداخت. این نکته که در زمان شورش و ادارهٔ خودمختار شهر سلوکیه نیز سکّه‌ها به گونهٔ پیشین ضرب می شدند، خود نشانه‌ای از استحکام پایگاه مادی و نفوذ سیاسی آن بوده است[۱۸۶] .

در روزگار اردوان سلوکیه درعمل از حقوق خود محروم بود واز آن بهره نمی جست. بلکه ادارهٔ امور شهر به شیوهٔ دیگری بود. احتمال می رود که وضع مذکور مشابه شیوهٔ ادارهٔ آن دسته از شهرهای پارتی بود که در موقعیت پولیس قرار

184- Tacitus. Annales. VI. 42.
185- R.H. Mc Dowell. *Coins from Seleucia, p. 224.*

۱۸۶ـ همانجا، ص ۲۲۸ .

نداشتند. جلوس تیرداد بر تخت شاهی با شوروهیجان واقبال از وی وناسزاگویی اهالی سلوکیه نسبت به اردوان همراه شد. چنین بنظر می رسد که اهالی سلوکیه می کوشیدند تا حقوق ازدست‌رفته را باز یابند. درواقع امر، تیرداد که پرورش یافته ودست‌نشاندهٔ رومیان بود نمی‌توانست از حمایت وپشتیبانی نسبت به ادارهٔ امور شهری «آزاد» پولیسها که در یکرشته از شهرهای امپراتوری روم رایج وبرقرار بود، امتناع ورزد. «تیرداد فرمان داد که وضع اهالی سلوکیه مورد رسیدگی قرار گیرد (Tiridates rem Seleucensem populo Premitit)»[۱۸۷]. بدیگر سخن شیوه ادارهٔ پیشین از سوی تیرداد به شهر سلوکیه بازگردانده شد. چنین بنظر می رسد که در عهد اردوان شیوهٔ ادارهٔ پولیسی شهر سلوکیه متوقف شده باشد. چون قانونی در زمینهٔ لغو شیوهٔ ادارهٔ پولیسی شهرها وجود نداشت. زیرا برای تیرداد بازگرداندن حقوق پولیسی گذشته وخودمختاری به شهر واجازه دادن به «مردم» در مداخله جهت ادارهٔ امور شهر به آسانی صورت گرفت. هنگامی که از مردم سخن رفته، نباید تنها اشراف ونمایندگان سنای شهر را درنظر داشت. در این مورد دیگر قشرها را نیز باید مورد توجه قرار داد. سلوکیه شهری بزرگ وپر جمعیت بود که در روزگار امپراتوری تیتوس Titus (سدهٔ نخست میلادی) حدود ششصد هزار جمعیت داشت.

تفاوت شهرهای مقدونی وپارتی در مآخذ ومنابع ارائه شده است. نیکفور Anthémousiade, Nicéphor (یا آنتموزی وبطنه Batné) وغیره از سوی مقدونیان بنیان یافت ونام یونانی داشت. ولی شهرهای حلوان وارتمیت Artemita متعلق به پارتیان بود. در دیگر شهرها نیز پادشاهی تیرداد با جشن وسرور همراه شد. از اینجا می توان دریافت که تیرداد از حمایت وپشتیبانی اهالی شهر برخوردار بود. نمایندگان طبقهٔ حاکم شهره با امور بازرگانی پیوند داشتند که تا اندازهٔ قابل ملاحظه‌ای با روم در ارتباط بود. چنان که خواهیم دید، بخشی از بزرگان پارتی از تیرداد که قرار بود به تیسفون رود وتاج شاهی بر سر نهد خرسند نبودند. تیرداد مدتی در انتظار تاجگزاری نشست. زیرا اشراف، بزرگان وساتراپهای پارتی از جمله فرهاد وهیرونوس Hiéronus که بر استانهای عمدهٔ کشور فرمانروایی داشتند (qui validissimas praefecturas obtinebant) با وی مخالفت می ورزیدند. آنان به تیرداد نامه نوشتند واز وی خواستند که در این کار شتاب نکنند. در نامهٔ مشهور اردوان سوم به اهالی

187- Tacitus, Annales, VI, 42.

شوش، پیش از همه کسانی بنام آنتیوخوس وفرهاد موردنظر بودند. بنا به عقیدهٔ ناشر این نامه بزرگترین شخصیت شهر epistates (شاید فرمانده پادگان ـ م) بود. فرهاد Strategus یا ساتراپ شوش بود. گمان بسیاری می رود فرهادی که تاسیتوس در نوشتهٔ خود از آن یاد کرده است، با فرهادی که در نامهٔ اردوان سوم از جملهٔ مخاطبان بوده است، یکی باشد[188]. در تیسفون گروه کثیری به حمایت از شاه جدید برخاستند واو «بنا بر رسم وعادت میهنی (Patrio more) دودمان سورن تاج بر سر نهاد»[189].

پس آنگاه تیرداد این دژ (Castellum) راکه گنجینهٔ (Pecunia) اردوان در آن پنهان شده بود وحرم وی در آن قرار داشت به محاصره گرفت. چنین وضعی برای حکومت ودولت مناسب نمی نمود. آن بخش از بزرگان که با تیرداد موافق نبودند، با فرهاد وهیرونوس متحد شدند وتصمیم گرفتند اردوان سوم را به تخت شاهی باز گردانند. اردوان سوم در هیرکان بود. او با شتاب فراوان «سپاهیان اسکیث» [داهه وسکاها] را گرد آورده وروانهٔ پایتخت شد. تیرداد از حمایت وپشتیبانی یکی از بزرگان بنام ابداگزیوس Abdagesius برخوردار بود. ابداگزیوس مشاور عمده وحامی تیرداد بود. هیرونوس دربارهٔ وی گفته بود که «نیرورانه در دستهای شاه، بلکه در خانهٔ ابداگزیوس باید جستجو کرد (Vim in Abdagesius domo)»[190].

عقب‌نشینی تیرداد که به منظور گردآوری سپاهیان ارمنی وعیلامی صورت گرفته بود، حالت فرار وگریز راداشت. لشکریانی که بجا مانده بودند، شاه را ترک گفتند. برخی به خانه‌های خود بازگشتند وبعضی به سپاه اردوان پیوستند. تا زبانی که در خدمت تیرداد بودند چنین کردند. تا زیان ناحیهٔ اوسروین نیز بیاری پارتیان شتافتند. ولی چون وضع را پایدار ومساعد نیافتند، به خانه‌های خود بازگشتند[191].

اردوان دوباره فرمانروای پارت شد. رومیان نیز صلاح کار خود را در مقاومت وپایداری ندانستند. سال ۳۶ میلادی در ساحل فرات ملاقاتی میان اردوان ووتیلیوس Vitellius فرستادهٔ امپراتور روم روی داد. دارا (Darius) فرزند اردوان به روم رفت. ولی اوضاع داخلی پارت پایدار نبود. برخی از استانها ـ ساتراپ نشینها ـ

188- F. Cumont. *Une Lettre du roi Artaban III. Comptes rendus de l'Académie des sciences et belles-lettres. Paris*. 1932, p. 240, 249-250.

189- Tacitus. *Annales*. VI, 42.

۱۹۰ـ همانجا، ۴۳.

۱۹۱ـ همانجا، XII، ۱۲.

تا اندازه‌ای استقلال یافتند ومیزان وابستگیشان به حکومت مرکزی کاستی پذیرفت. در شهر سلوکیه جریانهایی متخالف ومتضاد پدید آمد که حاصل آن، برخوردها وتصادمات طولانی میان عناصر قومی مختلف بود. در شهرهای گونه‌گون نیز رقابتهای اقتصادی، برخوردهای مشابهی را سبب گردید.

دو سال پیش از مرگ تیبریوس (سال ۳۷ میلادی) اهالی سلوکیه دست به شورش برداشتند وشهر حدود هفت سال از تابعیت شاه بیرون ماند. ضرب سکه‌های شاهی در سلوکیه متوقف شد وسکه‌های ویژه‌ای در این زمان ضرب گردید[۱۹۲]. تاسیتوس نیز از این ماجرا یاد کرد ونوشت که پس از بازگشت وردان، سلوکیه بعداز هفت سال جدایی سرانجام تسلیم شد .(Regresso que Vardani deitur Seleucia, septimo post defectionem anno)[۱۹۳]. علت شورش سلوکیه معلوم نیست. ولی این نکته که «یك شهر طی چند سال پارتیان را مورد تحقیر قرار داد، نمی‌تواند مایه شرمساری نباشد»[۱۹۴]. طول زمان شورش ونافرمانی سلوکیه، نموداری از وضع دستگاه حکومت پارتیان وناپایداری اوضاع کشور بود.

خبر موجودیت دولتهای کوچك بین النهرین بویژه دولت پادشاهی ادیابنه ـ ادیابن مربوط به آخرین سالهای پادشاهی اردوان سوم است. ایزت اول Izate شاه آن سرزمین پسری بنام مونوباز Monobazé ودختری بنام هلن داشت که بنابر آداب ورسوم آن روزگار ازدواج کردند. فرزند آنان ایزت دوم جهت تربیت نزد ادینرگلوس Adinnerglos شاه خاراکس Kharax فرستاده شد. خاراکس از جمله شهرهایی بود که به فرمان سلوکوس در ماد پدید آمد ویا تجدید بنا گردید[۱۹۵]. در این سرزمین ایزت وسیلهٔ شخصی بازرگان به آئین یهود گروید. مونوباز شاه ادیابنه که از سال ۳۰ میلادی بر آن سرزمین فرمانروایی داشت، فرزند خود را باز گرداند واداره امور شهر گردی‌ین را به او سپرد. هلن نیز آئین یهود را پذیرا شد. پس از مرگ مونوباز حدود سال ۳۶ میلادی، ایزت دوم بر تخت شاهی ادیابنه نشست.

بتقریب در همین سال برای دولت پارت دشواریهایی پدید آمد. بزرگان

192- R.H. Mc Dowell, *Coins from Seleucia*, p. 141.
193- Tacitus, *Annales*, *XI*, 8

۱۹۴ـ همانجا.

195- V. Tscherikower, اثر نامبرده .P. 100-101.

«ساتراپها» برضد اردوان دست به توطئه وسوء قصد زدند وکینام ـ کیناموس Cinnamus را بر تخت شاهی نشانیدند. اردوان مجبور به فرار شد. او با اعضای خانواده وخویشاوندانش که «حدود یکهزار نفر بودند» به ادیابنه گریخت وبه ایزت دوم پناه برد. اردوان از تحقیری که نسبت به وی روا داشتند واز «دگرگونیهایی» که موجب بدل شدن وی «از پادشاه به فردی عادی ومعمولی گردید» شکایت برد[۱۹۶]. گرچه یوسف فلاویوس با جهت‌گیری خاصی از ایزت وگرویدن او وخانواده‌اش به آئین یهود نوشته ودر بیان مطلب طریق افراط پیموده است، با این همه نمی توان اهمیت دستاوردهای سیاسی ادیابنه وروابط آن با آسیای مقدم را مورد انکار قرار داد.

کوششهای شاه ادیابنه با توفیق همراه شد. کینام که دست‌نشاندهٔ اشراف وبزرگان بود، خود از ادامهٔ سلطنت دست کشید واردوان برای سومین بار تاج شاهی بر سر نهاد. این حادثه در فاصله سالهای ۳۶ تا ۳۸ میلادی روی داد. زیرا در سال ۳۸ میلادی اردوان سوم درگذشت.

شاه ادیابنه درمقابل کمکی که به اردوان مبذول داشت، اجازه یافت همانند شاهان پارتی تاج بر سر نهد و«بر تختی زرین تکیه زند». در ضمن پارتیان «استان بزرگ وزیبایی» را به او تسلیم کردند. این استان را اردوان از تصرف شاه ارمنستان بدر آورده بود. «این سرزمین نصیبین Nisibis نام داشت». «زمانی مقدونیان در اینجا شهر انطاکیه ـ آنتیوخیا را بنا نهادند که در ضمن آن را میگدونیا نیز می نامیدند»[۱۹۷].

سرزمین «بزرگ وزیبای» نصیبین میگدونیا که به ارمنستان تعلق داشت، به تصرف پارتیان درآمد وبه ادیابنه که گردی‌ین را ضمیمهٔ خود کرده بود «واگذار» شد. ذکر این نکته ضرور است که ایزت دوم در روزگار حیات پدر به فرمانروایی گردی‌ین گمارده شده بود. هریك از این شهرها گونه‌ای استقلال وخودمختاری ونیز شاهکان ویژهٔ خود را داشتند. ولی در بیشتر موارد قربانی دولتهای نیرومندتر وبزرگتر می شدند وصورت نواحی وابسته را پیدا می کردند.

چنین بنظر می‌رسد که ایزت وضعی نابسامان داشت. زیرا بخشی از اشراف ونیز برادرش که همانند پدر مونوباز نام داشت با وی از در مخالفت درآمده

196- Josephus Flavius. Antiquitates, XX, 3-t.I, p. 773

۱۹۷ـ همانجا، ص ۷۷۴.

بودند. مونوباز با آویوس ـ آوی Avius «فرمانروای تازیان پیمان بست و به او وعدهٔ پرداخت پول فراوان داد تا برضد ایزت با وی همداستانی کند. اینان در ضمن ایزت را به سبب پذیرش آئین یهود گناهکار می شمردند. ولی ایزت در پیکار با آنان پیروز شد، لشکر تازیان را منهزم کرد وآویوس ـ آوی ناگزیر به دژ ارزمون Arzamon که به تصرف شاه ادیابنه درآمده بود، پناه برد. اشراف وبزرگان آن سرزمین به عنوان شاه پارت نامه‌ای فرستادند. یوسف فلاویوس نام این شاه پارتی را ولوگش ـ ولوگز Vologése نوشته است[۱۹۸]. هرگاه نام این شاه از سوی یوسف فلاویوس درست ارائه شده باشد، پس آنگاه می توان گفت که نامه پس از تاریخ سال ۵۱ میلادی نوشته شده است. زیرا گوتارزس Gotarzés (گودرز) در این سال بدرود زندگی گفت. معلوم می شود ایزت این بار نیز پیروز شد واشراف وبزرگان را بزیر فرمان خود آورد. ایزت دوم بیست‌وپنج سال پادشاهی کرد وبه سال ۵۶ میلادی درگذشت.

ادیابنه یکی از سرزمینهای واسط میان پارت وروم بود. این استان در روزگار پادشاهی مونوباز وایزت از اوج ودرخشش خاصی برخوردار شد.

پس از درگذشت اردوان سوم، گوتارزس بر تخت شاهی پارت جلوس کرد. زادگاه وی هیرکان (گرگان) بود. او فرمان داد که یکی از برادرانش بنام اردوان با همسر وفرزند کشته شوند. برادر دیگرش وردان، گریخت. ولی سال بعد (۳۹ میلادی) اشراف پارتی وردان را فرا خواندند. او با شتاب وتیزچنگی کار خود را آغاز کرد و گوتارزس را به فرار واداشت. وردان سرزمینهای نزدیك پایتخت را بتصرف آورد (Proximas Praefecturas corripiat). تنها مردم سلوکیه به شورش برخاستند وحاکمیتش را نپذیرفتند (Solis Seleucensibus dominationem eius abnuentibus).[۱۹۹]

وردان بی آن که توفیقی حاصل کند سلوکیه را به محاصره گرفت. مردم شهر با دژ های استوار وحفاظی چون رود دجله پایداری کردند. این نکته که خواربار به اندازهٔ کفایت در شهر وجود داشت، خود نشانه‌ای از حمایتی بود که سلوکیه ازآن برخوردار می گشت. امکان خرید خواربار که به شهر فرستاده می شد حایز اهمیتی بسزا بود. نکتهٔ دیگری که مؤید استواری وضع شهر سلوکیه بود آن است که در دوران

198- Josephus Flavius. *Antiquitates*, XX, 4-t.1, p. 274-275.
199- Tacitus. *Annales*, XI, 8.

جدایی سلوکیه از پارت، سکه‌های تازه‌ای ضرب گردید[۲۰۰]. در این پیکار ودر جریان محاصرهٔ سلوکیه، شهر تیسفون پایگاه عملیات وردان بود. زیرا چندی بعد وردان را بنیادگذار شهر تیسفون نامیدند.

گوتارزس (گودرز) درضمن با سپاه داهه وهیرکان به پیکار برخاست. وردان ناگزیر دست از محاصرهٔ سلوکیه برداشت وسپاه خود را به سوی باختر (باکتریا) روانه کرد تا با برادر خویش پیکار کند. ولی ناگهان وضع دگرگونه شد. سرزمین پارت را شورش ومخالفت فرا گرفت. سلوکیه چند سال از پرداخت مالیات خودداری ورزید. ولی خطر دیگری نیز پدید آمد که دو برادر را به آشتی واداشت. «گوتارزس از دسیسه وتوطئه مردم آگاه شد وبرادر را از ماجرا مطلع کرد (Cognitis[۲۰۲] popularium insidiis, quas Gotarzes fratri paefecerat...). خطــر شورش از سوی مردم وهراس از «دسیسهٔ» مردم برضد شاه خود سبب گردید قهر وکدورت بدست فراموشی سپرده شود. بنظر می رسد که خطر بسیار جدی بوده است. طبق موافقتی که صورت گرفت، فرمانروایی هیرکان به گوتارزس واگذار شد و وردان همچنان بر تخت شاهی باقی ماند. تختگاه شاهی، شهر بابل بود. زیرا سلوکیه در ماه ژوئن سال ۴۲ میلادی پایتخت نامیده شد[۲۰۳]. اندکی بعد (سال ۴۳ میلادی) پیکار میان دو برادر در هیرکان واستانهای داهه وآریان ازنو آغاز گردید. وردان در این پیکار پیروز گشت[۲۰۴]. سال ۴۶ میلادی پیکار از سرگرفته شد که مدتی دراز ادامه یافت وسرانجام با مرگ وردان به سال ۴۸ میلادی بپایان رسید. وردان در این ماجرا کشته شد. توطئه علیه وردان حاصل خشونت وبیرحمی او بود. «وی تاب وتوان را از اتباع خویش سلب کرده بود» وپس از پیروزی نیز درصدد «جلب محبت مردم» (amorem inter populares) بر نیامد. بدیگر سخن وردان شاهی خودکامه وخواستار فرمانروایی مطلق بر پارت بود. دوران فرمانروایی او هیچ گونه آسایشی برای مردم پدید نیاورد. بلکه به خلاف وضع آنان را دشوارتر کرد. مدتی چند گوتارزس بر تخت شاهی نشست. فرمانروایی گوتارزس بر پارتیان را چنین توصیف کرده‌اند که او

200- R.H. Mc Dowell. *Coins from Seleucia*, p. 225, 141-142, 228.
201- Ammianus Marcellinus. XXIII, 23.
202- Tacitus. *Annales*, XI, g.
203- Tacitus. *Annales*, XI, g. N.C. Debevoise. *A Political History of Parthia*, p. 169.
204- Tacitus. *Annales*, XI, 10.

مردی تنها و«درنظر بزرگان ومردم غیرقابل تحمل می نمود. از این رو از دولت روم خواسته شد که مهرداد، فرزند ونون نوادهٔ فرهاد را که درآنجا پرورش یافته بود، برای کسب مقام شاهی باز گرداند. (accedere adversus dominationem Gotarzes, nobilitati plebique iuxta intolerandam)[۲۰۵]. گوتـارزس را واداشتـنـد نه تنها خویشاوندان نزدیك، بلکه خویشاوندان دورخویش را نیز بقتل رساند. او که «در پیکار از بخت بلند بهره‌ای نداشت» ناکامیهای خود را با قساوت وبیرحمی جبران می کرد. با این وصف باید یادآور شد که سنتهای موجود به اندازه‌ای نیرومند بود که با وجود ناشایستگی شاهان وپیکارهای خونینشان در زمینهٔ بچنگ آوردن تخت وتاج، هرگز از تعلق به دودمان اشکانی انصراف حاصل نکردند. سال ۴۹ میلادی کاسیوس لونگینوس Cassius Longinus فرمانروای سوریه مهرداد را تا فرات بدرقه کرد وواردویی برای وی در زیگما-زوگما برپا نمود وآنجا درانتظار هواداران جانشین تاج وتخت اشکانی باقی ماند. نماینده‌ای از دودمان کارن - قارن فرماندهی سپاه را برعهده داشت. او نیز همانند لونگینوس می کوشید تا از کوتاهترین راه خود را به پایتخت برساند. مهردادکه تحت‌تأثیرونفوذ ابگار پنجم شاه اوسروین قرار داشت واز تجربهٔ کافی برخوردار نبود، با طرح لونگینوس مخالفت نمود[۲۰۶]. باید افزود در این جنگ نیز چون دیگر پیکارها اوسروین وادیابنه نقش عمده‌ای برعهده داشتند. این هر دو دولت ناگزیر از کنار آمدن با دولتهای روم، پارت وارمنستان بودند. زیرا هر سه دولت نامبرده قصد بلعیدن این استانهای کوچك را داشتند. سپاه این دو سرزمین به عنوان نیروهای کمکی توجه همسایگان قدرتمند را جلب می کرد. از این رو سران این دو سرزمین ناگزیر بودند در هرگام پیرامون نتایج اعمال خویش بیاندیشند. دراختلاف رقیبان پارتی بخاطر بدست آوردن تاج وتخت، نقش اوسروین وادیابنه اندك نبود. این نکته از درون برخی رویدادها واضح وروشن است.

به هنگام سفر مهرداد جوان، ابگار پنجم (ابجر) فرمانروای عربان (rex Arabum) مدتی دراز او را در ادسا (الرها) نزد خود نگاه داشت وسپس او را تشویق به عبور از راه ارمنستان کرد. حال آن که گذر از ارمنستان سفر وی را به درازا می کشانید وخود امری غیر لازم بود. این زمان، زمستان فرا رسید وسپاه همراه وی بجای گذر از

205- Tacitus, *Annales*, XII, 10.
206- Tacitus, *Annales*, XII, 12.

بین النهرین ناگزیر شدند از کوههای صعب العبور ارمنستان عبور کنند. ابگار در این کار دست به حیله ونیرنگ زد. زیرا در خفا پشتیبان گوتارزس بود. سپاه مهرداد که پس از «گذر از کوهستان در سرمای زمستان» سخت فرسوده شده بود.، ناگهان با سپاه پارتی که دودمان کارن ـ قارن رهبری آن را برعهده داشت واز رود دجله گذشته بود، مواجه گشت. دو سپاه مدتی را در ادیابنه گذراندند. ایزت دوم در وضع دشواری قرار گرفته بود. چون ابگار پنجم طرفدار گوتارزس بود، وی نیز ناگزیر طریق دوستی با مهرداد را برگزید[۲۰۷]. ولی چنین نشد واین هر دو از گوتارزس به حمایت برخاستند واو را بر برگزیدهٔ رومیان ترجیح دادند. مهرداد برای آنان خطر بزرگی به شمار می رفت. زیرا عامل افزایش نیروی فراوان روم در شرق شد.

سپاه مهرداد که با دشواری خاصی مواجه نشده بود، به آسانی شهرهای نینوا واربیل را متصرف گردید. «دژ اربیل شهرت بسیار داشت. زیرا در آخرین پیکار میان داریوش سوم واسکندر، سپاه ایران منهدم شده بود»[۲۰۸]. اربیل نیز همانند سرزمین ادیابنه مسخر گشت. در ضمن چون شمارهٔ سپاه گوتارزس کافی نبود، وی جرأت مقابله نیافت. ولی هم او شیوهٔ دیگری در پیش گرفت واز راههای دیپلماسی ووعد وعید دست بکار شد. درنتیجهٔ اقدامات گوتارزس، سپاه متحدان، مهرداد را ترك گفتند ـ «ایزت، فرمانروای ادیابنه وسپس ابگار (ابجر) عرب از او جدا شدند». مهرداد راهی جز جنگ نداشت. او یکی از واحدهای سپاه قارن را که از زمرهٔ لشکریان گوتارزس (گودرز) به او پیوسته بودند، مورد توجه قرار نداد. لذا اندکی بعد واحد مذکور به عقب جبهه رفت وسپاه مهرداد را درهم شکست. مهرداد را که به سبب خیانت دستگیر وبه زنجیر بسته بود، نزد گوتارزس (گودرز) آوردند. گوتارزس فرمان داد گوشهای او را ببرند. ولی از کشتن مهرداد خودداری ورزید[۲۰۹].

پیروزی گوتارزس (گودرز) را سالهای ۴۹ـ۵۰ میلادی دانسته‌اند. سنگنبشته آمیخته به حجاری خشنی از تصویر گوتارزس بر صخرهٔ مشهور کوه بیستون مربوط به همین دوره است. در این تصویر گوتارزس (گودرز) بر اسب نشسته ونیکه Nike فرشته پیروزی بر بالای سر او دیده می شود. دشمن شاه نیز تا اندازه‌ای کوچکتر تصویر شده است که بر اسب نشسته وموازنهٔ خود را از دست داده

207- Tacitus. *Annales*, XII, 13.
208- Tacitus. *Annales*, XII, 13.
209- Tacitus. *Annales*, XII, 14.

ودر حال فروافتادن است. تلاش مهرداد جوان بی تجربه در راه بدست آوردن تاج وتخت شاهی پارت ناکام ماند. سنگنبشته بر صخرهٔ کوه بیستون به زبان یونانی است که در آن نام «گوتارزس فرزند گئو Geo (گیو Gev)» دیده می شود[۲۱۰]. این نوشته را می توان با نمونه‌های بسیار کمیاب سکهٔ گوتارزس مقابله ومقایسه کرد. نوشتهٔ سکه‌های مذکور نیز به زبان یونانی است ومتن آن چنین است: «گوتارزس شاهنشاه آریان [ایران] فرزند خواندهٔ(Kekaloumenos) ارتبان»[۲۱۱]. چنین بنظر می رسد که نام ایران نباید به صورت Areañon که از سوی هرتسفلد ارائه شده است، خوانده شود، بلکه باید به همان صورتی که در سنگنبشته ارائه شده است Areanan قرائت گردد. در این صورت ترجمهٔ عنوان «شاهنشاه ایران (Aréane)» به حقیقت نزدیکتر می نماید. واما دربارهٔ واژهٔ «خوانده Kekaloumenos» نکته‌ای را باید مورد توجه قرار داد. گرچه گوتارزس فرزند گئو (گیو) بوده است، (انطباق گیو با شکل نام گاآك [گاآکس Gaakes ویا Gathakes] محتمل بنظر می رسد. ولی گمان می رود او خود را فرزند خواندهٔ اردوان سوم نامیده باشد). بدین روال او خود را با دودمان ارشکیان (اشکانیان) پیوند داد وخویشتن را جانشین آنان نامید. گوتارزس به سال ۵۱ میلادی درگذشت. محتمل است مرگ وی با جبر توأم بوده باشد.

ونون شاه ماد نتوانست مدتی دراز بر تخت شاهنشاهی تکیه زند. اندکی بعد برادرش ولوگش اول Vologése تاج بر سرنهاد[۲۱۲].

دولت پارت همواره به قفقاز نظر داشت وآماده بود تا با استفاده از کمترین امکان دست به مداخله زند وامتیازهایی بدست آورد. فراسمان Pharasman شاه ایبری (گرجستان) تخت پادشاهی ارمنستان را که به برادرش مهرداد (میتریدات Mithridate) تعلق داشت، به پسرش رادامیست Rhadamiste واگذارد. رادامیست نخست به حیله وپس آنگاه به اسلحه توسل جست وبه هدفهای خود دست یافت. مهرداد کشته شد ورادامیست موافقت یولیوس پلیگنوس Julius Pelignus دادستان کاپادوکیه را جلب کرد تا از این رهگذر به تخت وتاج شاهی ارمنستان دست یابد. تاسیتوس اعمال پلیگنوس را مورد تقبیح قرار داد ویادآور شد که وی متحدان ویاران

210- E. Herzfeld. *Am Tor von Asien*. Berlin, 1920, s. 40-41 XXI-XXIII

۲۱۱ـ همانجا، ص ۴۶ـ۴۷، تصویرXIX.

212- Tacitus. *Annales*, XII, 14.

خویش را با بیرحمی مورد نهب وغارت قرار داد. روم نیز در برکناری او شتاب کرد[۲۱۳].

دولت پارت اوضاع را برای مداخله مناسب دید. در سال ۵۲ میلادی ولوگش با سپاه خویش رهسپار ارمنستان شد. وی می خواست برادر کوچکترش تیرداد را بر تخت شاهی ارمنستان بنشاند. او برادر بزرگتر خود پاکور Pacorus را شاه سرزمین ماداتورپاتگان کرد. دربرابر ولوگش مقاومت عمده‌ای ابراز نشد. ارتاکس (ارتاشات) وتیگراناکرت تختگاه ارمنستان «فرمان پارتیان را گردن نهادند iugum accepere». ولی زمستان سخت (atrox hiems) وکمبود خواربار (Parvum Provisi commeatus) سپاه ولوگش را مجبور به ترك آن سرزمین وتیرداد را وادار به ترك تاج شاهی ارمنستان کرد. این نیز به رادامیست امکان داد تا بی درنگ به ارمنستان باز گردد وشقاوت وبیرحمی بیشتری ابراز دارد. ولی دیگر کاسه صبر مردم لبریز شد، دست به اسلحه بردند، شورش آغاز کردند وکاخ شاهی را به محاصره گرفتند. . . رادامیست ناگزیر از فرار شد وتیرداد در سال ۵۴ میلادی دوباره به ارمنستان بازگشت[۲۱۴].

این زمان در ادیابنه نیز مخالفتهایی درگرفت. اشراف ادیابنه که از ایزت ناخرسند بودند، ولوگش را به سرزمین خود فراخواندند. پارت خواستار اطاعت ادیابنه وامتناع اهالی آن از استقلال بود. ایزت با ششصد سوار در مسیر علیای رود زاب که ادیابنه را از سرزمین ماد جدا می کرد، مستقر گردید. ولوگش نیز با سپاه خود بدینجا رسید. پیامها وخواستها میان طرفین مبادله شد. ولی ولوگش درآغاز ناگزیر با سپاه خود راه شمال را درپیش گرفت. زیرا قبایل ساکن هیرکان وجنوب شرق دریای خزر، سر به شورش برداشتند.

این زمان دولت روم نیز برآن شد تا در شرق دست به فعالیت زند. در رأس سپاه روم کوربولون Corbolon قرار گرفت که سرداری با تجربه بود. روم هیچگاه نمی توانست با لشکرکشی مجدد پارتیان وتصرف ارمنستان موافقت کند (Prorupis-se rursum Parthos et rapi Armeniam)[۲۱۵] از این رو پلهایی بر رود فرات احداث گردید واداره امور سرزمینهای ارمنستان کوچك وسوفن Sophéne که نزدیك ارمنستان

213- Tacitus, *Annales*, XII, 49.
214- Tacitus, *Annales*, XII, 50-51; XIII, 6.
215- Tacitus, *Annales*, XIII, 7.

بزرگ قرار داشتند، به عناصر «مورد اعتماد» سپرده شد.

همهٔ این ماجراها واقدامات کافی بود تا «پارت ارمنستان را رها کند ودست از جنگ بردارد». سپاهیان رومی زمستان سالهای ۵۷ـ۵۸ میلادی را با وجود شدت سرما در زیر چادرها بسر بردند وبهار سال ۵۸ میلادی روانهٔ ارمنستان شدند. متعاقب آن شهر ارتاکس (ارتاشات) مسخر گشت و«دستخوش حریق وویرانی گردید ویا خاك یکسان شد (artaxatis ignis inmissus, deletaqe et solo aequata sunt...)[۲۱۶] کوربولون برآن شد تا از هراسی که به سبب ویرانی و انهدام ارتاکس پدید آورده بود سود جوید. از این رو راه تیگراناکرت را درپیش گرفت. در طول راه لشکریان رومی نسبت به اهالی دست به شقاوت وبیرحمی زدند. مردم به کوهستانها وغارها پناه بردند. کوربولون دستور داد در مدخل غارها آتش بیافروزند. بدین روال موجب مرگ دهشتبار کسانی شد که در غارها پنهان شده بودند. برخی از دژها واستحکامات برابر سپاه وی سخت پایداری نمودند. افراد قوم مرد Mardes چندین بار به لژیونهای رومی حمله بردند وشبیخون زدند. ولی کوربولون با کمك ایبریان (گرجیان) آنان را درهم شکست[۲۱۷]. توطئه وسوءقصدی که اشراف وبزرگان ارمنی علیه کوربولون ترتیب داده بودند، افشا شد ودهشتبارترین مجازاتها واعدامها را با خود بهمراه آورد. متعاقب آن فرمانروای تیگراناکرت، نمایندگان خود را اعزام داشت تا به کوربولون خبر دهند که دروازه‌های شهر بروی سردار رومی گشاده است. درضمن به عنوان مهمان نوازی تاجی زرین جهت کوربولون فرستاده شد[۲۱۸]. سپاه کوربولون زمستان را نیز در اینجا گذرانید.

سال ۶۰ میلادی تیرداد کوشید تا از ماداتورپاتکان به ارمنستان هجوم برد. ولی در این کار توفیق نیافت. روم سیاست مورد علاقهٔ خود را به مرحلهٔ اجرا گذارد. تیگران، پسر برادر تیگران چهارم ونواده ارد بزرگ وارخلایوس Archelaios آخرین پادشاه کاپادوکیه را بر تخت شاهی نشاند. این اقدام آرامشی موقت در ارمنستان پدید آورد. در ضمن نواحی مرزی ارمنستان به دولتهای کوچك هم‌مرز، از جمله ایبری (گرجستان)، پونت، ارمنستان کوچك وکوماژن Commagéne ضمیمه

216- Tacitus. *Annales,* XIII, 41.
217- Tacitus. *Annales,* XIV, 23,24.
218- Tacitus. *Annales,* XIX, 24.

شد[۲۱۹]. کوربولون به سوریه بازگشت وفرمانروای آن سرزمین شد.

بنا به گزارش یوحنای لیدیایی Jean le Lydien، کوربولون هنگام بازگشت از ارمنستان به سوریه (پس از تسخیر ارتاکس وتیگراناکرت) نصیبین را نیز بتصرف آورد. در این شهر گروه کثیری از ایرانیان که به میگدونیا گریخته بودند، اقامت داشتند. کوربولون همهٔ آنها را اسیر کرد[۲۲۰]. گمان می رود که این اقدام کوربولون جنبهٔ تصادفی داشت. زیرا در سال ۶۱ میلادی ولوگش اول شاه پارت در نصیبین با فرستادهٔ رومیان ملاقات کرد[۲۲۱]. چنین بنظر می رسد که نصیبین و استان میگدونیا تحت حاکمیت دولت پارت قرار داشت ودر منتهاالیه کشور پارتیان واقع شده بود.

در ضمن تیگران که تحت حمایت رومیان به سال ۶۱ میلادی بر تخت شاهی ارمنستان نشست، سرزمین همسایه خود ادیابنه را مسخر کرد. تصرف این شهر بیش از حدّ معمول به درازا کشید. «سران قوم» در ادیابنه به مخالفت برخاستند (Primores gentium) وبه مونوباز دوم برادر ایزت که فرمانروای این استان بودند شکایت بردند[۲۲۲]. ولوگش تصمیم به حمایت از اینان گرفت. لذا بار دیگر تیرداد را نامزد پادشاهی ارمنستان کرد وعلیه تیگران به لشکرکشی پرداخت. سپاه رومیان در تیگراناکرت، تیگران را یاری کردند وپارتیان نتوانستند شهر را بتصرف آورند. از این رو شاه به سپاهیان پارتی دستور بازگشت داد.

ولوگش مدتی شهر نصیبین را به ستاد فرماندهی خود بدل کرد. ولی چون رومیان شهر را در معرض تهدید قرار می دادند، ناگزیر از ترك آن شد.

در روم عدم رضایت از کوربولون مشهود بود. چون هدف، برکناری وی از مقام خویش بود، لذا سرداران دیگری از سوی دولت روم اعزام شدند. ماجرا

219- Tacitus Annales. XIV. 26

در این زمینه ك. و. ترور تحلیلی جامع از حوادث ارائه کرده است. ر. ش. به شرحی پیرامون تاریخ فرهنگ ارمنستان در روزگار باستان، ص ۲۲۰-۲۱۲.

220- Ioannes Lydus. De magistratibus. III. 34 Bonn. 1837. p. 227

221- Tacitus. *Annales*. XV. 5.

222- Tacitus. *Annales*. XV. 1- Josephus Flavius. *Antiquitates*. XX. 4.3-t.I. p. 774.

پیرامون تحلیل جامع عملیات نظامی میان روم، ارمنستان و پارت، رجوع شود به آ. کودریاوتسف. ۱) سیاست روم در ارمنستان و پارت در نیمهٔ نخست عصر فرمانروایی نرون. مجله پیام تاریخ باستان، ۱۹۴۸، شمارهٔ ۳، ص ۶۱-۶۳. ۲) روم، ارمنستان و پارت در نیمهٔ دوم عصر فرمانروایی نرون. مجله پیام تاریخ باستان، ۱۹۴۹، شمارهٔ ۳، ص ۴۶-۶۲.

بدانجا منتهی شد که سپاه روم ارمنستان وبخشی از بین‌النهرین را رها کرد. در سال ۶۳ میلادی ولوگش با رومیان به مذاکره پرداخت وپیمانی منعقد شد که طبق آن رود فرات به عنوان مرز روم وپارت معین گشت. دژهایی که به فرمان کوربولون در ساحل شرقی رود فرات در بین‌النهرین بنا شده بودند، ویران گردیدند. طبق این پیمان دولت پارت سپاه خود را از ارمنستان فرا خواند. بنا به نوشتهٔ تاسیتوس ارمنستان فاقد سرپرست شد (Armenii sino arbitrio relicti sunt)[۲۲۳]. بنا به عقیدهٔ تاسیتوس این استقلال وفقدان سرپرست غیرممکن می‌نمود.

در همان سال تصمیم گرفته شد که تیرداد بر تخت شاهی ارمنستان جلوس کند. ولی برای این کار نه تنها موافقت روم، بلکه اجرای مراسم در روم ضرور می‌نمود. سال ۶۶ میلادی تیرداد برادر ولوگش در شهر بزرگ رم تاج شاهی را از دست نرون Néron امپراتور روم بر سر نهاد. انتقال یکرشته آداب وسنن ومعتقدات پارتی به روم را متعلق به این زمان دانسته‌اند[۲۲۴].

صلح میان روم وپارت درآینده نیز از سوی ولوگش پایدار ماند. چنین بنظر می‌رسد که پادشاهی ولوگش تا سال ۷۹ میلادی ادامه یافت. وی به سال ۶۲ میلادی وسپاسیان Vespasian امپراتور روم را تهنیت گفت وبه سال ۷۱ میلادی تاجی از زر برای تیتوس Titus امپراتور روم به شهر زیگما فرستاد[۲۲۵].

در سال ۷۲ میلادی صلح موجود برهم خورد. زیرا آنتیوخوس شاه کوماژن با ولوگش پیمانی پنهانی در زمینهٔ جنگ با رومیان منعقد کرد. ساموسات [سمیساط] Samosate پایتخت کوماژن تکیه‌گاهی استوار جهت عملیات جنگی متحدان بود. ماجرای این پیمان به آگاهی وسپاسیان رسید. عملیات جنگی سپاهیان رومی وحملهٔ ناگهانی آنان به کوماژن، شاه آن سرزمین را ناگزیر از فرار وجستجوی پناهگاهی در نزد ولوگش کرد[۲۲۶].

حاصل عملیات مذکور آن شد که دو سرزمین مرزی کوماژن وارمنستان کوچك به صورت استانهای رومی درآید وپادگانهای نظامی رومی درآنجا مستقر شوند وشیوهٔ اداره‌ای موافق خواست امپراتوری درآن سرزمین برقرار گردد. بدین

223- Tacitus. *Annales, XV, 17.*
224- Cambridge Ancient History, V. IX. p.754-773.
225- Tacitus. *Historia*, IV. 51; II, 81
226- Josephus Flavius, *De bello Indaico*, VII, 105, p. 219-243.

روال بتدریج این دولتهای مرزی واسط میان دو دولت را به صورت بخشی از امپراتوری درآورد ومدتی بر این اراضی فرمان راند.

در ضمن آلانها اراضی پارت را دستخوش ویرانی کردند. آلانها در سال ۷۲ میلادی از طریق دریاچهٔ مئوتیس Mēotis (دریای آزوف) واز راه قفقاز وهیرکان (سرزمینهای ساحلی دریای خزر) به ماداتورپاتکان حمله‌ور شدند. پاکور برادر ولوگش ناگزیر از فرار شد. تیرداد شاه ارمنستان نیز به سختی توانست خود را نجات دهد. سال ۷۵ میلادی ولوگش بار دیگر از دولت روم برای پیکار با آلانها یاری طلبید. ولی دولت روم از ابراز کمك خودداری ورزید. نیرویی را که رومیان برای کمك به مهرداد شاه ایبری (گرجستان) وتحکیم تختگاه او شهر متسخت Mtskhet اعزام داشته بودند، علیه پارت بکار گرفته شد. این عوامل سبب نیرو گرفتن پارتها شد که دربرابر آلانها مقاومت می ورزیدند.

سکه‌هایی بنام پاکور که دومین شاه با این نام است مربوط به سال ۷۸ میلادی است که در سلوکیه ـ تیسفون ضرب گردید. این سکه‌ها متعلق به رقیب ولوگش اول است که بنوبه خود سکه‌هایی بنام وی ضرب شده است. این نمونه‌های سکه‌شناسی مظاهری از مبارزهٔ دو رقیب بر سر تاج وتخت شاهی پارت است[۲۲۷]. سال ۷۹ میلادی دیگر سکه‌ای از ولوگش دیده نشد. در مآخذ ومنابع مکتوب، آگهی پیرامون پاکور دوم اندك است. ولی در سالهای ۸۲ و۸۳ میلادی نیز سکه‌هایی بنام وی ضرب گردید. سکه‌هایی از دیگر شاهان پارتی ومدعیان سلطنت مربوط به سالهای ۸۰ـ۹۰ سدهٔ نخست میلادی دیده شده است. این شاهان ومدعیان سلطنت مورد حمایت دولت روم بودند ودر بعضی موارد از عدم رضایت توده‌های مردم بهره می جستند. حدود سال ۱۱۰ میلادی پاکور اوسروین را به ابگار هفتم فرزند ایزت، شاه آن سرزمین فروخت. ولی این استان تا حدودی در تابعیت پارت باقی ماند[۲۲۸]. هنگامی که اوضاع در ارمنستان، پارت ودولتهای کوچك خاورنزدیك ناروشن ومغشوش بود، دولت روم کوشید تا از موقف برتری برخوردار شود. از این‌رو مرزهای خود را جلوتر برد ومواضع خویش را استحکام بخشید.

لشکرکشی ترایانوس امپراتور روم که جنگ در داکیه Dacie را بپایان رسانید

227- R. H. Mc Dowell. *Coins from Seleucia*, p. 192.
228- A. Gutschmid. *Geschichte Irans*...s. 140-Dio Cassius. LXVIII. 17, 19.

و در پاییز سال ۱۱۳ از روم عازم شرق شد، مرحلهٔ جدید وپیروزمندانه‌ای بود.

در روزگار ترایانوس، لشکرکشی رومیان با توفیق بسیار همراه بود. لشکرکشیهای ترایانوس بارها از سوی پژوهندگان به صورتی دقیق مورد بررسی قرار گرفت وزمان بندیهای ماهیانه این لشکرکشیها نیز معلوم ومشخص گردید. پاییز سال ۱۱۳ میلادی ترایانوس روم را ترك گفت ودر اوایل ماه ژانویه سال ۱۱۴ میلادی به انطاکیه رسید. این سال ویژهٔ لشکرکشی به ارمنستان واستانهای شمال شرقی آسیای مقدم بود. حدود ماه دسامبر سال ۱۱۵ میلادی سپاهیان رومی شمال بین النهرین را متصرف شدند. بهار سال ۱۱۶ میلادی به سوی ادیابنه حمله کردند ومتعاقب آن تیسفون را بتصرف آوردند واز طریق دجله تا خلیج فارس پیش تاختند. بموازات بررسی موضوع اصلی مورد بحث وپژوهش نگارنده، بعضی موارد از لشکرکشیهای ترایانوس که با موضوع پیوند مستقیم دارد نیز مورد مطالعه وبررسی قرار گرفته است که از نظر خوانندگان خواهد گذشت.

بار دیگر ذکر این نکته را لازم می داند که پژوهندگان معاصر به پیروی از اسلاف وگذشتگان خویش، بتقریب هیچ گونه توجهی نسبت به مآخذ شرقی مبذول نداشتند وتنها به مآخذ لاتینی ویونانی که از روزگاران کهن شهرت داشتند، بسنده کردند وگاه بندرت از سکه‌ها بهره جستند. در این زمینه می توان از نقایص نوشته‌های برخی مورخان یاد کرد[۲۲۹] که مآخذ جدید مربوط به تاریخ شناسی شرق را نادیده گرفتند وتنها به آگهیهای کهنه‌ای که از سدهٔ پیشین برجا مانده است تکیه کردند[۲۳۰].

لشکرکشیهای ترایانوس امپراتور روم در تاریخ بین النهرین نقشی عمده ایفا نمود. اوسروین که ابگار فرمانروای آن سرزمین بود، در معرض ضربات سهمگین قرار گرفت. وضع دشوار اوسروین حاصل ضعف دولت آن سرزمین کوچك بود که نمی توانست در کشاکش میان پارت وروم مستقل بماند.

هنگامی که امپراتور ترایانوس «وارد انطاکیه شد، ابگار فرمانروای اوسروین نزد وی نرفت. بلکه تنها به ارسال هدایا وپیامهای دوستانه بسنده کرد. زیرا او به یك اندازه از آنها [رومیان وپارتیان] هراس داشت ونمی خواست با آنان روبرو

229- K.P. Longden. «The Wars of Trajan». *Gambridge Ancient History*. V.XI, 1936, p. 223 و صفحات بعد -F.A. Lepper. *Trajan's Parthian War*. Oxford, 1948.

230- F.A. Lepper. *Trajan's Parthian War*. p. 92-93.

گردد و به مقابله پردازد»[۲۳۱] . چندی بعد ترایانوس از آنجا در جهت بین النهرین روانه شد. او واحدهایی را در نواحی مختلف مستقر کرد وخود به ادسا (الرها) رفت ونخستین بار در آنجا با ابگار روبرو شد. شاه اوسروین بارها هدایا وسفیرانی اعزام داشته بود. ولی خود از ملاقات با امپراتور روم طفره می رفت. دیگر شاهکان این ناحیه، از جمله منّوس Mannos «از سرزمین غربی همسایه» و اسپوراکوس فولارکوس Sporacus phylarque از آنتموزیه Anthemousie(بطنان ـ بطنه) نیز برابر ترایانوس ظاهر نشدند.

در ضمن اربند فرزند جوان وزیبای ابگار مورد توجه ترایانوس قرار گرفت وبا وی رابطه‌ای دوستانه برقرار کرد. ابگار بنا به خواهش فرزند و«هراس از حضور» امپراتور، نزد وی رفت. ابگار از سوی امپراتور بخشوده شد واز این پس طریق «دوستی» با وی را درپیش گرفت. در مجلس ضیافتی که بدین مناسبت برپا شد، اربند رقصهای محلی شرقی را که در اوسروین معمول بود، اجرا نمود. دیوکاسیوس می نویسد که او به شیوهٔ «بربران» رقصید[۲۳۲]. خبر مذکور از این جهت جالب است که با وجود محبت وتوجهی که ترایانوس نسبت به فرزند ابگار داشت وبا وجود نزدیکی این پسر با رومیان، مع هذا، رابطه‌اش با فرهنگ وشعائر محلی قطع نگردید.

در بین النهرین وکرانهٔ شرقی رود دجله نیز دولتهای کوچکی وجود داشتند. در ادیابنه شاهکی بنام مبارسپ Mébarsap فرمانروایی داشت که متحد منّوس شاهك سرزمین عرب که پیشتر از او یاد کردیم بود. ذکر این نکته ضرور است که سرزمین (عربی) مذکور همان استان بیت ـ عربای است که بارها در مآخذ ومنابع ازآن سخن رفته است وبه صورت (عربای) و(عربیّه) آمده است. این ناحیه نزدیك بین النهرین ودر ساحل شرقی دجله واقع شده بود. گمان می رود مقصود مقر آن دسته از قبایل عرب بدوی باشد که روزگاری در بین النهرین سکنی داشتند وهمواره شهرنشینان وساکنان دایمی این نواحی را مورد حمله وآزار قرار می دادند.

متعاقب آن ادیابنه نیز همانند سینگره ـ سنجار Singara، نصیبین وبطنه ـ بطنان از سوی ترایانوس مسخر گشت. تصرف دو شهر اخیرالذکر سبب شد که عنوان «پارتی» Parthicus به آخر نام ترایانوس افزوده شود[۲۳۳].

231- Dio Cassius, 68, 18-t. III, p. 205.
232- Dio Cassius, 68, 21, t. III, p. 210-211.
233- Dio Cassius, 68, 22, 68, 23-t. III, p. 210, 211.

پیرامون ادامهٔ لشکرکشیهای ترایانوس وتدارک این لشکرکشیها شرح جالبی وجود دارد. سپاه ترایانوس زمستان سال ۱۱۵ ـ ۱۱۶ میلادی را در نصیبین گذراند واز آنجا رهسپار ادیابنه شد. چون در مسیر وسطا وسفلای دجله جنگلی موجود نبود، لذا ترایانوس دستور داد که از چوب جنگلهای اطراف نصیبین جهت ساختن قایقها استفاده شود[۲۳۴]. قایقها به گونه‌ای ساخته شدند که به سهولت قابل باز کردن وجمع کردن بودند. در ناحیهٔ کوه کوردون Cordoun پلی بر رود دجله احداث شد. رومیان در مورد دشمنان خویش اصطلاح «بربرها» را بکار می بردند. این «بربرها» تلاش می کردند تا مانع پیشرفت کار رومیان شوند. بخشی از سپاهیان رومی سوار قایقها بودند وبه سهولت مسیر رود را طی می کردند. بخشی دیگر از سپاهیان روم می کوشیدند تا خود را به ساحل رسانند ودرآن مسیر طی طریق کنند. همهٔ اینها، از جمله ظهور قایقها وبلمها آنان را به عقب‌نشینی واداشت. سپاهیان روم از دجله گذشتند وادیابنه وشهر عمدهٔ آن اربیل را (در سال ۱۱۶ میلادی) بتصرف آوردند وسوی بابل روان شدند. در بابل با مقاومتی ناچیز مواجه گشتند[۲۳۵]. ترایانوس شهر تیسفون را نیز بتصرف آورد وبه سبب همین پیروزی عنوان امپراتور یافت[۲۳۶]. ولی این پیروزی نیز در نظرش ناچیز نمود. دیوکاسیوس دوبار از افزوده شدن عنوان پارتی (پارتیکوس) به نام ترایانوس سخن بمیان آورد. بار نخست هنگام تصرف شهرهای بطنه (بطنان) ونصیبین وبار دوم به مناسبت تصرف شهر تیسفون.

پیشرفت به سوی شرق وظیفهٔ عمده‌ای بود که این سردار رومی برابر نهاده بود. او می خواست به پیروی از اسکندر مقدونی رهسپار هند شود. حال آن که ترایانوس نه تنها در اجرای این مقصود توفیق نیافت، بلکه نتوانست در جشن پیروزی که بدین مناسبت در روم برگزار شده بود، حضور بهمرساند. زیرا اقوام ساکن سرزمینهای متصرفی دست به شورش برداشتند وکوشیدند تا فرمانروایی امپراتوری را ساقط کنند. بعضی از اقوام شورشی رومیان را به فرار وا داشتند وبعضی دیگر دست به نابودی سپاهیان روم زدند[۲۳۷].

ترایانوس بی درنگ سپاه خود را برای سرکوب شورشیان اعزام داشت.

234- Dio Cassius, 68, 26-t. III, p. 213.
235- Dio Cassius, 68, 26-t. III, p. 214.
236- Dio Cassius, 68, 28-t. III, p. 216.
237- Dio Cassius, 68, 29-t. III, p. 218.

لوکیوس Luciuse سردار رومی مجدداً نصیبین را بتصرف آورد و به غارت وویرانی شهر ادسا ـ ادس پرداخت وآن را به آتش کشید.

ترایانوس که از پی آمدهای شورش در پارت به هراس افتاده بود، خود به تیسفون رفت وپارتاماسفات یا پارتاماسیریس Parthamasiris را بر تخت شاهی نشاند. بیماری مانع از آن شد که ترایانوس بار دیگر عازم بین النهرین شود. این زمان بخش بزرگی از سرزمین مذکور ونیز ارمنستان از سلطهٔ رومیان رهایی یافتند. این اقدامها سبب قوت گرفتن شورش در پارت وسرنگونی پارتاماسفات=پارتاماسیرسیس دست نشاندهٔ رومیان شد. درنتیجه پارتیان استقلال خود را باز یافتند[۲۳۸].

از این مآخذ ودیگر نوشته‌های مورخان رومی بدرستی می توان دریافت که استانهای اوسروین، ادیابنه، وعربای=عربیه (استان عربها)[۲۳۹] تمام وکمال از سوی رومیان مسخر نگشته بودند. این استانها بارها استقلال خود را باز یافتند و به تصفیه حساب با واحدهای رومی پرداختند وخروج رومیان را از سرزمین خویش خواستار شدند.

ادیابنه از زمرهٔ استانهای کوچکی بود که با سیاست روم در خاورنزدیك ارتباط داشت. وضع جغرافیایی این سرزمین از سوی استفان بیزانسی (استفانوس بوزنطی) بدین شرح ارائه شده است: «ادیابنه ـ استانی است میان رودهای فرات ودجله که آن را مسنه Messêne (Messina) نامیده‌اند. مسنه [نامی] قومی است که بر ادیابنه نهاده شده است»[۲۴۰]. همان مورخ بر این عقیده است که اربیل شهری ایرانی است «Arbela polis Persiane».

رویدادنامهٔ سریانی ادیابنه حاوی مطالبی مربوط به عهد پارتیان است. این مطالب تصوراتی پیرامون تاریخچه واوضاع داخلی این استان وتختگاه آن پدید می آورد.

نوشته‌های استادی بنام آبل Abel که عمده‌ترین مآخذ مکتوب پیرامون ادوار

238- Dio Cassius, 68, 33-t. III, p. 220.

۲۳۹ـ در متن نام عربها با دو حرف OI خاتمه یافته و به صورت آمده است Araboi که مقصود اعراب ساکن بین النهرین بوده است. شاید اینها اعراب سکینیت بوده باشند. رجوع شود به:
(Cambridge Ancient History, V. XII, 1939, P. 9).

240- Stephanus Byzantius. Ethnicorum Quae supersunt, p. 26.

نخستین وپیشین تاریخچهٔ این سرزمین است، از رویدادنامهٔ کلروس اربیل که به صورت اخبار منظم مبتنی بر زبان آمده، اقتباس شده است. «استاد آیل» با اتکاء به این مآخذ که زمان آن مشخص گردیده، چنین آورده است: «. . . پس از آن که خسرو ارشکی (اشکانی) Chosróes (Kusro, Hosrov, Osroy) از سوی ترایانوس پادشاه رومیان که به استان ما نیز آمده بود، مغلوب شد»[۲۴۱]. Kusro اشکانی که همان خسرو یا اوسروی Osroy باشد از سال ۱۰۹ـ۱۱۰ تا سال ۱۲۸ـ۱۲۹ میلادی صاحب تخت وتاج پارت بود. گرچه تاریخ پایان سلطنت وی دقیق نیست، با این همه باید متذکر شد که خسرو به هنگام فتوحات رومیان، بر تخت شاهی پارت قرار داشت. در شرح ماجرای پادشاهی خسرو، آگهیهایی پیرامون ولوگش دوم وجود دارد. او نیز شاهی پارتی بود که از سال ۱۰۵ـ۱۰۶ تا سال ۱۴۸ میلادی پادشاهی کرد[۲۴۲]. نام او در رویدادنامهٔ ادیابنه آمده است. از سکه‌های این دو پادشاه معلوم می شود که هر دو در یك زمان سلطنت می کردند.

در روزگار ولوگش دوم، ادیابنه باز زیر سلطهٔ پارت قرار گرفت. این نکته در رویدادنامه آمده است. ولی مآخذ رومی حاکی از آن اند که هادریانوس Hadrien مجبور شد دختر خسرو را که از سوی ترایانوس در تیسفون اسیر شده بود به پدرش باز گرداند. این رویداد ونیز وعدهٔ باز گرداندن تاج زرین به عنوان مظهر حاکمیت پارتیان[۲۴۳] نموداری است از این که نیروی رومیان در شرق تا اندازه‌ای رو به ضعف نهاد. در استانهایی که به تصرف رومیان درآمده بودند شورشهایی روی داد. یکی از شورشهای مذکور طی سالهای ۱۳۱ـ۱۳۲ میلادی از سوی یهودیان بوقوع پیوست. پارتیان می خواستند آنان را یاری کنند. این مسأله سبب شد که رومیان درصدد جلب موافقت پارتیان برآیند.

سال ۱۳۶ میلادی گروه بی شماری از آلانها به سرزمینهای آلبانیا واتورپاتکان حمله‌ور شدند و از ارمنستان وکاپادوکیه گذشتند. فرازمان شاه ایبری (گرجستان) در این ماجرا دخالت داشت. او نه تنها اجازه داد آلانها از سرزمین ایبری بگذرند، بلکه خود در واقع آنان را تحریص وترغیب نمود. در رویدادنامهٔ ادیابنه از

241- Mešiha-Zeha. *Chronique d'Arbèle*: A. Mingana. Sources syriaques. I. Mossoul. 1907. p.5. (پس از این نشر مذکور در نقل قول خواهد آمد)

242- R.H. Mc Dowel. *Coins from Seleucia*. p. 237.

243- N.C. Debevoise. *A political History of Parthia*, p. 242.

این ماجرا سخن رفته است. ولی یکرشته افسانه نیز با آن درآمیخته است. رویدادنامه، فرمانروای ادیابنه را رکبکتوس Racbactus نامیده است. رکبکتوس شخصیتی مسیحی همپایهٔ کنستانتین ذکر شده است. در رویدادنامه چنین آمده است که در روزگار او آیین مسیح رواج یافت[۲۴۴]. چنین بنظر می رسد که شرح این ماجرا مربوط به دوران متأخر باشد. زیرا شکل نخستین آن از سوی استاد آبل ارائه گردیده است. صورت افسانه‌ای داستان واضح وروشن است. در این ماجرا نیز همانند داستانهای وارد شده از دیگر سرزمینها، «مغان» در حالی که «خود را به لباس بزرگان رومی ملبس کرده بودند» نزد رکبکتوس آمدند تا در خانهٔ او اقامت گزینند وشبانگاه کارش را بسازند. ولی رکبکتوس که به تیسفون احضار شده بود ناگزیر از عزیمت گردید وخوشبختانه از مرگ رهایی یافت[۲۴۵].

ولی داستان رکبکتوس دارای ماهیتی تاریخی است. دوران حیات او مصادف با روزگار پادشاهی «ولوگش دوم شاه پرتوها (پارتیان) بود» شکل «پرتوها» (پارتیان) بندرت در مآخذ سریانی آمده است. شاهان پارتی اغلب به نام ارشکیدی-ارشکی (اشکانی) آمده‌اند. از این نکته می توان چنین پنداشت که استاد آبل مآخذی در اختیار داشته که ممکن است با زبان ارمنی در ارتباط بوده‌اند. زیرا در زبان ارمنی نام پارتیان بنابر معمول به صورت «پرتو» آمده است.

«گویند درآن روزگار مردی نامدار وثروتمند از سوی شاهان به فرمانروایی این سرزمین گمارده شد ونام اورکبکت (رکبکتوس) بود». او نه تنها مقام فرمانروایی حدایب Hedayab (ادیابنه)، بلکه مقام سرداری و فرماندهی را نیز برعهده داشت[۲۴۶]. او دارای مقامی والا بود وبزرگان زرتشتی ومغان از او هراس داشتند.

او سردار سپاه ادیابنه بود که به یاری ولوگش شتافت. بدیگر سخن، هربار که پارتیان دست به جنگ می‌زدند، سپاه او بسیج می شد وبه یاری پارتیان می شتافت. این بار ادیابنه به سبب حملهٔ آلانها سپاه خود را بسیج کرد واعزام داشت. از سوی ولوگش دوم فرستاده‌ای نزد رکبکتوس رفت واز او خواست که به تیسفون برود. رکبکتوس با این فرستاده و«گروهی اندك از مردان خویش» عازم

244- A. Mingana. *Sources syriaques*, I.P.6.

۲۴۵- همانجا، ص ۷.

246- A. Mingana. *Sources syriaques*, I. p. 8.

پایتخت شد. از مآخذ مزبور ودیگر منابع چنین معلوم می شود که افراد دودمان بزرگان، مقامهای والایی را احراز می کردند. رکبکتوس نیز مقامی خاص داشت که از دیدگاه واژه‌شناسی معادل عنوان پهلوی «وسپوهر» است[۲۴۷]. شاید این واژه در زبان سریانی دارای معنای خاصی از دودمان بزرگان وافراد آن دودمانها نباشد ودر مورد خاندان مذکور واجد مفهوم بوده وبکار می رفته است. گذشته از آن رکبکتوس دارای گروهی از مردان محافظ خویش بود. هرگاه ضرورتی دست می داد، وی مردان مذکور را احضار می کرد وهمراه آنان به «اردوگاه» سپاهیان خویش می رفت[۲۴۸]. برادر رکبکتوس نیز در ادارهٔ استان نقشی برعهده داشت. زیرا هم او بود که مأموریت یافت سپاه ادیابنه را گردآورد «وبه سوی پایتخت اربیل روان شود». حاکمیت رکبکتوس ودودمان او در ادیابنه از اهمیت فراوان برخوردار بود.

سپاهیان ادیابنه به صورت متحد فعالیت داشتند. ولوگش با احضار رکبکتوس فرمانروای ادیابنه از وی خواست که «هرگاه مایل باشد بی درنگ خود را به تیسفون برساند» و«هر دو سپاه» یا بدیگر سخن سپاهیان پارت وادیابنه دست بکار شوند «تا نیروی طاغی وسرکشی که به استانهای کوهستانی کردو Kardou حمله برده بسیاری از مردم را مورد نهب وغارت قرار داده‌اند وهلاك کرده‌اند، ضعیف وناتوان گردند»[۲۴۹].

سپاه پارت تحت فرماندهی شخصی بنام ارشك بود که عنوان سردار داشت. رکبکتوس به تیسفون آمد وشانزده روز در آن شهر اقامت گزید ومنتظر سپاه ادیابنه گردید که فرماندهی آن را برادرش برعهده داشت. ارشك نیز به گردآوری سپاه پرداخت. در رویدادنامه آمده است که شماره سپاه بیست هزار نفر وهمه از افراد پیاده‌نظام بودند. چنین بنظر می رسد که گردآوری پیاده‌نظام بدان سبب بوده است که سپاه وظیفهٔ گذر از کوهستانها را برعهده داشت ودر کوهستان سوارنظام از آزادی عمل کافی برخوردار نبود. سپاه به سوی «طاغیان» عزیمت کرد. اصطلاح «طاغیان» شخص را به فکر وامی دارد که موضوع نه تنها حمله از سوی لشکریان خارجی، بلکه شورش وطغیان در بعضی استانها نیز بوده است.

247- A. Christensen. *L'Iran sous les Sassanides*. p. 103. 106.

248- A. Mingana. *Sources syriaques*, I. p. 9.

۲۴۹- همانجا، ص ۸.

در جریان عملیات جنگی ، ارشك با بخشی از سپاه در درّه‌ای که «از سوی دشمن وگروهی از شورشیان به ریاست شخصی بنام کیزو Kizo» «مسدود» شده بود، محصور گشت. پیکار سه روز ادامه یافت. طی این مدت سپاه ارشك از شدت گرسنگی ضعیف وناتوان شده بود. «آنگاه رکبکتوس پرافتخار از درون سپاه بیرون شد ومحافظان خود را فرا خواند». آنان برفراز کوه شدند، توجه سپاه شورشی را منحرف کردند وبا آنان به پیکار برخاستند. «راه را بروی ارشك وسپاهش گشودند» واو توانست بهمراه لشکر خویش از تنگنا بدر آید. ولی رکیکتوس در پیکار با «دشمنانی که گرد او را فرا گرفته بودند» کشته شد[۲۵۰]. «طاغیان که چنین دیدند کوشیدند تا به دشت سرازیر شوند وهمهٔ شهرهای ارشك را متصرف گردند». از این نکته چنین برمی‌آید که ارشك نه تنها به عنوان فرمانده سپاه، بلکه به عنوان فرمانروای استانی با شهرهای متعدد، دارای موقعیتی ممتاز بود. ولی خطر مزبور برطرف شد. زیرا در این زمان سرزمین طاغیان مهاجم از سوی «قوم بربر دیگری» در معرض تهاجم وورشکستگی قرار گرفت. «آنان همانند راهزنان حمله کردند تا شهرهایشان را ویران کنند، به آتش کشند وهرچه را که درآنها موجود بود، از جمله زنانشان را به غارت برند». پس از بازگشت یاغیان، پیکار با مهاجمان دو ماه ادامه یافت. درنتیجه حملهٔ مهاجمان به شکست انجامید.

بعضی احتمال داده‌اند که ممکن است این هر دو قوم «بربر» آلانها باشند بنابر روایت آریان Arrian[۲۵۱] ولوگش قادر به جلوگیری از هجوم آلانها نبود. این هجوم با کمك فرمانروای کاپادوکیه متوقف شد. در تاریخ، رکبکتوس چهره‌ای افسانه‌ای بخود گرفته وشرح مبسوطی نیز پیرامون گرویدن او به آیین مسیح ارائه شده است. ولی برخورد وتصادم با «اقوام بربر یاغی وطاغی» از نظر تاریخی محتمل است.

ولوگش دوم به سال ۱۴۷ میلادی درگذشت وولوگش سوم (۱۴۸-۱۹۲ میلادی) پس از او بر تخت شاهی نشست. چنین بنظر می رسد که نیمهٔ نخست سدهٔ دوم میلادی در ایران دو شاه در یکزمان سلطنت می کردند. چنان که پس از مرگ خسرو (۱۲۸-۱۲۹ میلادی) سکه‌هایی از مهرداد ضرب گردید[۲۵۲].

250- A. Mingana, *Sources syriaques*, I, p. 9.
251- Arrian, *Parthica*, VIII, fr. 6. -Dio Cassius, 69, 15; ed. E. Gros, IX, p. 494.
252- R.H. Mc Dowell, *Coins from Seleucia*, p. 195-198.

در روزگار ولوگش سوم به سال ۱۶۱ میلادی، پارتیان تدارك فراوانی دیدند تا به رومیان حمله برند وبا آنان درگیر شوند. در کشور آشفتگیها ودر پایتخت ناآرامیهایی وجود داشت. «زیرا بسیاری از سپاهیان از نواحی مختلف درآنجا گرد آمدند وخواستار حمله به سرزمینهای رومی بودند». پارتیان به سوی سوریه پیش تاختند.

با نزدیك شدن سپاه پارتیان، سوریه گرفتار آشفتگی شد. زیرا سوریان می کوشیدند تا از قید اسارت رومیان رهایی یابند. ولی رومیان همهٔ نیروهای خود را بسیج وروانهٔ سوریه کردند. سال ۱۶۲ میلادی وروس Verus سردار رومی به سوریه آمد. مقر فرماندهی او شهر انطاکیه بود. سال ۱۶۳ لشکرکشی به ارمنستان آغاز گردید. سال بعد کاسیوس Cassius روانه بین النهرین شد ونیکفور Nićephore (رکّا = رقه Raqqa) را بتصرف آورد. در نزدیکی دورا ـ اروپوس پیکار روی داد. متعاقب آن سپاهیان روم در ماه دسامبر سال ۱۶۵ میلادی سلوکیه را متصرف گشتند[۲۵۳]. در رویدادنامه اربیل خلاصه‌ای کوتاه از این پیکار به شرح آمده است. «پس از پیکارهای دراز، پرتوه‌ها شکست یافتند ومنهزم شدند. رومیان تا تیسفون آنان را دنبال کردند»[۲۵۴]. پایتخت پارتیان مسخر گشت وکاخ ولوگش ویران شد[۲۵۵]. ولی پس از آن بیماری مسری در سپاه شایع شد وهمه را درو می کرد. «رومیان ناگزیر از فرار وبازگشت به سرزمین خود شدند» ولی «نجات میسر نگشت. طاعون نیز بدنبالشان رفت وبسیاری را نابود کرد». بیماری که در رویدادنامه ازآن سخن رفته «مرگبار» نامیده شده است. این اصطلاح برای بیماریهای واگیر واغلب در مورد طاعون بکار می رفت. بیماری مذکور سه ماه ادامه یافت وخانواده‌ها وگروههای بسیاری را دستخوش مرگ کرد. سپاهیان رومی به هنگام عقب‌نشینی ناگزیر «بسیاری از گنجینه‌های پارتیان را برجا نهادند. زیرا بخاطر دهشتی که برآنان مستولی شده بود، جرأت نکردند چیزی را بردارند وبهمراه برند»[۲۵۶]. دهشت وهراس چنان عظیم بود که رومیان غنایم بدست آمده را برای پارتیان باقی گذاردند وخود با شتاب گریختند.

253- N.C Debvoise. *A political history of Parthia*, p. 250-251.
254- A. Mingana. *Sources syriaques*, I, p. 12.
255- Dio Cassius, 69, 2, 3-t. III, p. 222-225.
256- A. Mingana. *Sources syriaques*, I, p. 12.

رویدادنامهٔ اربیل اطلاعات جالبی پیرامون جنگهای بزرگ داخلی در ایران به هنگام پادشاهی ولوگش چهارم (۱۹۱-۲۰۷/۲۰۸ میلادی) ارائه می کند. این جنگهای داخلی مؤید آن است که درون جامعهٔ ایران برخوردهایی روی داد. این برخوردها حاصل پدیده‌های جدید اجتماعی بود وزمینه را برای پیروزی ساسانیان فراهم می آورد.

«سپاهیان پارسی ومادی» برضد پارتیان (که در رویدادنامه پرتوها آمده است) به پیکار برخاستند (این بدان معنا است که پارسها ومادها روبروی پارتها قرار گرفتند). در ضمن باید یادآور شد که پارسها «از مدتها پیش خود را برای مبارزه با ولوگش آماده می کردند»[۲۵۷].

از منابع کلاسیك چنین می توان دریافت که ولوگش چهارم در مبارزهٔ امپراتوران روم برضد یکدیگر نیز مشارکت داشت. او از طریق اوسروین وادیابنه به پسنیوس نیگر Pescennius Niger که آن زمان (سال ۱۹۳ میلادی) در سوریه بود، کمك رساند. ولی نیگر از سوی سپتیموس سوروس Septime Sever عزل و برکنار شد. هنگامی که رومیان سرگرم این مبارزه بودند، ولوگش زمینه را برای قیام در اوسروین وادیابنه فراهم آورد وبه کمك قیام کنندگان، نصیبین را بتصرف آورد[۲۵۸]. همین نکته شاید سبب پدید آمدن چنین نوشته‌ای در رویدادنامه باشد که خاطرنشان کرده است ولوگش «بسیاری از سرزمینهای رومی را بتصرف آورد».

می دانیم که لشکرکشی سپتیموس سوروس در سال ۱۹۵ واوایل ۱۹۶ میلادی با موفقیت فراوان همراه بود. ولی شورشهایی که در گل Gaule روی داد وی را ناگزیر بدان سو کشانید. ولوگش نیز از این وضع بهره جست ومواضع خود را در بین النهرین تحکیم بخشید. ولی نتوانست لشکرکشیهای خود را همچنان ادامه دهد. زیرا این زمان در ایران، پارسها ومادها سر به شورش برداشتند. ولوگش با سپاهی بزرگ عازم خاور شد ودر خراسان با نیروهای شورشی مواجه گردید. در رویدادنامه شرح جالبی پیرامون عملیات جنگی ارائه شده است که باید آن را از مآخذ معتبر در این زمینه به شمار آورد. در رویدادنامه چنین آمده است: «در سرزمین خراسان . . . پس از پیکاری سخت، پرتوها برای نخستین بار از رودی

257- A. Mingana, *Sources syriaques*, I, p. 21.
258- Dio Cassius, 75, 1-t, III, p. 339.

کوچك گذشتند، خود را از سوی سپاهیان پارس وماد در محاصره دیدند. پس از پیکاری سخت، پرتوها شکست یافتند ورو به گریز نهادند. آنان از کوههای این سرزمین بالا رفتند. صفوفشان درهم شکسته شد وهمهٔ اسبان خود را رها کردند وپارسها این اسبان را بچنگ آوردند. پارسها نیز آنان را تعقیب ودر کوهستان به محاصره گرفتند وگروه کثیری از آنها [پرتوها] را هلاك کردند. هنگامی که پرتوها احساس کردند، درصورت عدم ابراز جسارت وتهور فراوان، همگی بی تردید کشته خواهند شد، یکباره مردانگی ودلیری بی مانندی ابراز داشتند وبه پارسها هجوم آوردند. پارسها که از آنان دچار دهشت وهراس شده بودند، رو به گریز نهادند. پرتوها آنان را تا دریا تعقیب کردند واجسادشان چون جسد ملخها بر روی زمین گسترده بود. پرتوها به هنگام بازگشت با گروه دیگری از پارسها روبرو شدند که از یاران خود دور مانده بودند. پیکار تازه‌ای میان آنها درگرفت که دو روز ادامه یافت. شب سوم طرفین به استراحت پرداختند تا بامداد نبرد آغاز کنند. هنگامی که پرتوها برخاستند، یك پارسی نیز ندیدند. زیرا درآن شب همگی گریختند ورفتند تا به دیگر یاران خود بپیوندند. پرتوها پیروزمندانه وبا افتخار بازگشتند»[۲۵۹].

پارتها که این بار پیروز بودند، از همهٔ کسانی که در این پیکار آنان را یاری نکردند، انتقام گرفتند. از این رو به ادیابنه حمله‌ور شدند. زیرا نرسای ـ نرسه (نرسی) Narseh شاه ادیابنه «در این پیکار با پرتوها همراه نشد». مؤلف رویدادنامهٔ اربیل چنین ادامه داده است: «این گرگان زورگو بخشم آمدند وهنگامی که از پیکار پیروز بازگشتند، به سرزمین ما حمله بردند، شهر ما را غارت وویران کردند وپس آنگاه به سرزمین خود بازگشتند. آنان شاه نرسه را در رود زاب کبیر غرق کردند». آنان در ضمن عدهٔ کثیری از مردم را هلاك کردند. ادیابنه از این انتقام، زیان فراوان دید. بی جهت نبود که رویدادنامه، پارتیان را «گرگان زورگو» نامید. چنان که پیشتر اشاره شد این دولتهای کوچك ـ اوسروین، ادیابنه وگردی ین ـ در فاصلهٔ میان دو آتش قرار داشتند. اینان هم از هجوم رومیان وهم از قساوت پارتیان در بیم وهراس بودند.

در روزگار فرمانروایی امپراتور سوروس Sevér (۱۹۳ـ۲۱۱ میلادی) پیکار بخاطر بین النهرین بار دیگر ادامه یافت. مردم اوسروین وادیابنه قیام کردند ونصیبین را به محاصره گرفتند وبه بخشی از سپاه نیگر حمله بردند وآنان را هلاك کردند. نیگر

259- A. Mingana. *Sources syriaques*. I, p. 21-22.

رقیب سپتیموس سوروس بود. هر دو مدعی مقام امپراتوری بودند. پس از مرگ نیگر قیام کنندگان کسانی را نزد سوروس فرستادند وعمل خود را چنین توجیه کردند که با پیکار علیه هواداران نیگر به نفع سوروس اقدام نمودند. آنان هدایایی ارسال داشتند ووعده کردند که اسیران وبخشی از غنایم را به وی باز گردانند. ولی حاضر نشدند «دژی را که بتصرف آورده بودند، رها کنند» وبه رومیان اجازهٔ ورود دهند. آنان خواستار خروج سپاهیان بیگانه از سرزمین خود شدند. عربها که از پشتیبانی هیچ یك از همسایگان خویش برخوردار نبودند، شرایط مناسبتری را پیشنهاد کردند. ولی سوروس با هیچ یك از پیشنهادها موافقت نکرد ولشکرکشی را آغاز نمود[260].

در ماه سپتامبر سال ۱۹۴ میلادی سپاهیان روم از رود فرات گذشتند. ولی در جریان پیشرفت با فشار گرما وتشنگی روبرو شدند. از این رو سوروس در نصیبین توقف نمود وشهر مذکور را به مقر فرماندهی خود بدل کرد. وی از اینجا واحدهایی جهت سرکوب شورشیان اعزام داشت. سرزمینشان را از سکنه خالی کرد وشهرهایشان را بتصرف آورد[261]. سوروس بمنظور تحکیم وضع رومیان در بین النهرین، سپاه خود را به سه بخش منقسم کرد وهریك را به یکی از سرداران خود سپرد. متن نوشتهٔ دیوکاسیوس که تا اندازه‌ای ناسالم مانده، حاکی از آن است که سوروس سپاهیان مذکور را به ارخا Arkha فرستاد. ولی تاکنون این نام جغرافیایی شناخته نشده است. در متنهای تصحیح شده این نام یا به صورت ادیابنه ویا تختگاه آن اربیل آمده است[262].

در همهٔ مواردی که پیکار در شرق روی داد، باید از وضع خاص نصیبین یاد شود که دولتها بخاطر آن پیکار می کردند. پس از پیروزی سوروس، نصیبین از حقوق کلنی برخوردار شد وبه مقر دادستانی رومیان بدل گشت. استان اوسروین نیز زیرنظر همان دادستانی قرار گرفت.

سال ۱۹۵ میلادی عملیات جنگی پایان یافت. جشنی بمناسبت پیروزی برگزار شد که درآن به سوروس عنوان فرمانروای اعراب وادیابنه نیز اعطا گردید. این

260- Dio Cassius, 75, 1-t. III, p. 339
261- Dio Cassius, 75, 2-t. III, p. 339
262- Dio Cassius, 75, 3-t. III, p. 340.

هر دو عنوان هدفی خاص را تعقیب می‌کرد وآن تصرف شرق بود. زیرا به این هر دو عنوان واژهٔ پارت نیز افزوده شد. عنوان سوروس چنین بود «پارتیکوس عربیکوس Parthicus Arabicus» و «پارتیکوس ادیابنیکوس Parthicus Adiabenicus». ذکر نام «پارت» در این دو عنوان نشانهٔ آن است که دولت روم گسترش فتوحات خود تا سرزمین پارت وتضعیف دولت اشکانی را هدف قرار داده بود. نکتهٔ دیگری که بسیار جالب بنظر می‌رسد آن است که در پایان همان سال واژهٔ «پارت» از عنوان سوروس برداشته شد. این مطلب خود حاکی ازآن است که وی به سبب گرفتاری در غرب، ناگزیر تا اندازه‌ای از توجه به شرق باز ماند[۲۶۳]. حتی ادارهٔ امور اوسروین مجدداً به دودمان محلی ابگار واگذار شد.

سال ۱۹۷ لشکرکشی رومیان به شرق از سرگرفته شد. زیرا پارتیان می‌کوشیدند تا نفوذ پیشین خود را بار دیگر در بین‌النهرین برقرار کنند. سپاهیان ولوگش عرصه میان رودان (میان دو رود دجله وفرات) را طی کردند ونصیبین را به محاصره گرفتند وتنها موقعی دست از محاصره برداشتند که لژیونهای رومی به شهر نزدیك شده بودند[۲۶۴]. رومیان، بابل، سلوکیه وتیسفون را بتصرف آوردند وشهرهای مذکور را بیرحمانه غارت کردند. قایقهای رومیان که به سهولت از رود دجله می‌گذشتند، پیشرفت سپاه را آسان نمودند. هدف لشکرکشی رومیان جنبهٔ موقت وگذرا داشت. آنها شهرهای متصرفی را در اشغال خود نگاه نمی‌داشتند. رومیان پس‌از غارت وبدست آوردن غنایم، شهرها را رها می‌کردند وپادگانی برجا نمی‌گذاردند[۲۶۵]. رومیان در بازگشت راه دیگری را برگزیدند تا از نظر آب وعلیق اسبان در تنگنا نباشند[۲۶۶]. سوروس طی این لشکرکشی در شهر حترا = حتره = حضر Hatra با مقاومتی سخت مواجه گردید. سپاهیان رومی دو بار شهر را به محاصره گرفتند. ولی هر دو بار ناچار شدند آن را رها کنند وبگذرند[۲۶۷]. شهر حتره دومین بار در سال ۱۹۹ میلادی محاصره شد که پس‌از پایان محاصره، لشکرکشی نیز خاتمه یافت. در اوایل سال ۱۹۸ میلادی به سوروس عنوان «پارتیکوس ماکسیموس

263- *Cambridge Ancient History, v. XII, p. 10.*
264- *Dio Cassius, 75-9-t. III, p. 347.*

۲۶۵ـ همانجا.
۲۶۶ـ همانجا، ص ۳۴۸

267- *Dio Cassius, 75, 10; 75, 11-t. III, 348.*

«Parthicus Maximus» داده شد. سبب این عنوان پیروزی او بر پارت بود. سوروس، اوسروین را همچنان در اختیار ابگار نهم باقی گذارد. ولی او استانهای بین النهرین را به گونه‌ای سازمان داد که اوسروین نتواند از استقلال واقعی برخوردار گردد. نصیبین به کلنی روم بدل گشت واداره آن بر عهده دادستانی واگذار شد. نصیبین به مرکز استانهای جدید رومی بدل گردید ودر آن یك واحد سوارنظام رومی استقرار یافت. این زمان رومیان مرزهای جدید ومستحکمی در سوریه پدید آوردند که از یك عده شهرهای بین النهرین ـ از فرات تا سیرکزیوم Circesium وجلگهٔ اطراف رود خابورا ـ ابورا Aborras به سوی تانوریس Tannouris سینگره ـ سینگارا Singara ودجله می گذشت. رشینه Reshayna نیز به کلنی بدل گشت. راه نصیبین از این ناحیه می گذشت واز زیگما ونیکفور تا فرات کشیده شده بود[268].

دیوکاسیوس از استحکامات مرزهای سوریه خبر داده است. ولی باید افزود که وی بخطا این حادثه را به نخستین لشکرکشی سوروس مربوط دانست. وی نوشت «سوروس گفت که سرزمینهای وسیعی را به یکدیگر پیوند داد ومواضع سوریه را استحکام بخشید»[269].

ابگار در اوسروین باقی ماند. وضع دولت او به خلاف دیگر استانهایی که مستقیماً تابع روم بودند. ناپایدار می نمود. ماه مه سال ۲۱۶ میلادی کاراکالا Caracalla امپراتور روم ابگار را به عنوان دوست خود به انطاکیه دعوت کرد. ولی اجازه نداد از آنجا به محل دیگری عزیمت کند. بدین روال او را از «پادشاهی اوسروین محروم کرد»[270] واوسروین به صورت استانی از استانهای رومی درآمد. او با شاه ارمنستان که فرزندانش با وی از در مخالفت درآمده بودند نیز همین رفتار را کرد. کاراکالا آنها را برای آشتی فرا خواند. ولی چون نخواست آزادشان کند، لذا دست به اسلحه بردند.

در پارت ولوگش پنجم جانشین ولوگش چهارم (۱۹۱ـ۲۰۷/۲۰۸ میلادی) شد. سال ۲۱۳ میلادی میان ولوگش پنجم وبرادرش اردوان که همان اردوان پنجم است، رقابت، اختلاف ومبارزه درگرفت. اردوان فرمانروای ماد بود.

268- *Cambridge Ancient History*, V. XII, P. 17.
269- Dio Cassius, 75. 3-t. III, p. 340.
270- Dio Cassius, 77. 12-t. III, p. 386.

سکه‌های او در همدان ضرب می شد. مبارزه همچنان ادامه یافت. زیرا در سالهای بعد از جمله سال ۲۱۶ میلادی سکه‌هایی از ولوگش پنجم بدست آمد که در سلوکیه ضرب شده بودند.

اردوان پنجم که پس از ولوگش پنجم بر تخت شاهی پارت نشست، از حملهٔ سپاه روم بیمناك بود. تابستان سال ۲۱۶ میلادی کاراکالا پس از عبور از بین النهرین ودجله رهسپار ادیابنه شد واز «اراضی اطراف ماد» گذشت. او «دیوار دژها را فرو ریخت، اربیل را بتصرف آورد، آرامگاههای شاهان پارت را گشود، استخوانهایشان را بیرون کشید وبدور افکند». ولی نتوانست به پارتیان «دست یابد»[۲۷۱]. بدیگر سخن پارتها از برخورد جنگی پرهیز داشتند.

نمی توان در نوشتهٔ دیوکاسیوس تردید داشت مبنی بر این که اختلاف بر سر امتناع اردوان از دادن دختر خویش به همسری کاراکالا نبود. بلکه آن بود که کاراکالا «می خواست سرزمین پادشاهی پارت را در اختیار خود داشته باشد»[۲۷۲].

هشتم ماه آوریل سال ۲۱۷ کاراکالا در راه عبور از ادسا (الرها) به کارای (حران) Carrhac مورد سوءقصد قرارگرفت وکشته شد[۲۷۳]. ادسا یکی از پایگاههای او در بین النهرین بود.

اردوان پنجم بی آن که از کشته شدن کاراکالا آگاه باشد، رهسپار بین النهرین شد. هنگامی که ماکرین Macrin اسیران را نزد او باز پس فرستاد وپیشنهاد صلح کرد، وی از سردار رومی «خواست تا بی درنگ» دژها، استحکامات وشهرهای بین النهرین را از نو بسازد وسراسر آن سرزمین را ترك گوید[۲۷۴].

در رویدادنامهٔ اربیل وضع اردوان بسیار دشوار ذکر شده است. زیرا «همه جا را شورش وپیکار» فرا گرفته بود. بویژه «درآن زمان پیکارهای متعددی میان رومیان وپارتیان جریان داشت». در مورد حمله به بین النهرین چنین آمده است: «. . . اردوان شاه پرتو به سرزمین رومیان حمله برد وبسیاری از شهرهای استان بیت-ارامای را به آتش کشید. شَهرت Shahrat شاه هدایاب (ادیابنه) نیز همراه او بود»[۲۷۵].

271- Dio Cassius, 78, 3-t. III, p. 405.
272- Dio Cassius, 78, 1-t. III, p. 403.
273- Dio cassius, 78, 5-t III, p. 408.
274- Dio Cassius, 78, 26-t. III, p. 432-433.
275- A. Mingana, *Sources syriaques*, I, P. 28.

ماکرین پیام خشم‌آلود اردوان را بی درنگ با حمله پاسخ گفت. سپاهیان رومی تحت فرماندهی وی تا نصیبین پیش تاختند. ولی درآنجا شکستی سهمگین یافتند ومتلاشی شدند. در رویدادنامهٔ سوریه آمده است که «ماکریان Macrian شاه رومیان» که همان ماکرین باشد «با نیرویی عظیم» علیه اردوان «دست به حمله زد». «پیکار میان این دو، مدتی بدرازا کشید». «سرانجام هر دو شاه به این نتیجه رسیدند که هیچ‌کس نباید بی داشتن دلیلی استوار، خون مردم را بر زمین ریزد. از این رو هر دو به سرزمینهای خود بازگشتند» ولی در واقع رومیان برای بدست آوردن صلح، مبلغ هنگفتی (حدود پانزده میلیون درهم) به اردوان ونزدیکانش پرداختند[۲۷۶].

در ارمنستان وضع بر این گونه بود که تیرداد برآن سرزمین فرمانروایی یافت. تاج شاهی از سوی امپراتور ماکرین برای تیرداد ارسال شد[۲۷۷]. پارتها از این موفقیت دچار سرگیجه شدند. «پرتوها نیرو وجسارت یافتند ودر پی هیچ‌چیز جز کشتار نبودند»[۲۷۸].

حوادث آخرین سده‌های پیش از میلاد ونخستین سده‌های میلادی حاکی از آن‌اند که روم در شرق سیاست فعالی را درپیش گرفت ویکی پس‌از دیگری استانهایی از سرزمینهای شرق را بتصرف آورد. روم برای بین‌النهرین اهمیتی بسزا قایل بود وبه مثابهٔ پلی در راه بازرگانی می‌شمرد. زیرا بین‌النهرین از محصول کشاورزی فراوان ومراکز بازرگانی ـ پیشه‌وری عمده‌ای برخوردار بود. نکتهٔ جالب توجه آن است که دولت روم کوشید تا بتدریج دولتهای کوچك این سرزمین را بتصرف آورد، شاهان این سرزمینها را ساقط کند وسپس آنان را به وابستگان ودست‌نشاندگان خود بدل نماید. روم سرانجام دادستانی واستراتگوس را جانشین شاهان محلی کرد واین کشورهای کوچك شرقی را به صورت استانهای رومی درآورد. تاریخ ارمنستان ونقش آن در این ماجرا از سوی محققان به شرح آمده است. تاریخچهٔ سرزمینهای کوچکی چون اوسروین، میگدونیا (نصیبین) وادیابنه مورد پژوهش کافی قرار نگرفته است. درجریان پیشرفت لژیونهای رومی به سوی شرق، دولتهای این سرزمین از دیدگاه ادارهٔ امور سیاسی وموقعیت عمومی خویش

276- Dio Cassius, 78, 26, 78, 27-t. III, p. 433-434.
277- Dio Cassius, 78, 27-t. III, p. 435.
278- A. Mingana, *Sources syriaques*, I, p. 28.

در شرق، دستخوش دگرگونیهایی شدند. بخاطر اعمال نفوذ وتفوق در هریك از این سرزمینهای کوچك، میان دو دولت پارت وروم پیکارهای شدیدی درگرفت ودر برخی موارد ارمنستان بهره جست وکوشید تا موقعیت ممتاز وبرتری کسب کند.



نظام اجتماعی پارت وشهرهای آن

توسعه طلبیهای اسکندر مقدونی وفرمانروایی سلوکیان در شرق مدتی دراز ادامه نیافت. اواسط سدهٔ سوم پیش از میلاد سرزمین پارت که در نواحی جنوب شرقی دریای خزر گسترده‌شده ویکی از ساتراپهای تابع دولت سلوکیان بود، دستخوش شورش گردید واستقلال یافت. ارمنستان نیز به کسب استقلال نایل آمد. در ضمن استانهای دوردست شرقی نیز استقلال یافتند. علل اعتلای پارت را باید در پدیده‌ها وجهات وجوانب اجتماعی ـ اقتصادی جستجو کرد.

هرگاه به فهرست گردآوری شده شهرهای ماد، هیرکان وپارت در روزگار اسکندر وسلوکیان اعتماد کنیم، پس آنگاه شمارهٔ شهرهای مذکور به حدود یازده می رسد[۲۷۹]. نام بخشی از این شهرها به صورت تصادفی آمده است. نباید این نامها را با نام اکباتانا (همدان) وهکاتوم پیلوس (صد دروازه) Hécatompylos که مدتها پیش از اسکندر در ایران باستان شهرت داشته اند، یکی دانست. بعضی مراکز دیگر نیز به همان نام شهرهای کهن نامیده شدند ویا تجدید بنا یافتند. از این رو احتمال

279- V. Tscherikower. کتاب یاد شده p. 99-101

می رود در شهرهای مذکور بعضی انواع حرفه‌ها وپیشه‌ها رواجی پر جنب وجوش داشته‌اند. ولی در روزگار فرمانروایی یونانیان ومقدونیان دگرگونیهای عمده‌ای روی نداد. اسناد ومآخذ مربوط به دورهٔ پارتیان حاکی از فرایندهای عمیقی در زندگی جامعهٔ پارتی است. چه بسا محتمل است این فرایندها در روزگاران پیش از آن تدارك شده باشند.

در این زمینه اسناد بدست آمده از اورامان که به احتمال بسیار می توان آنها را متعلق به سدهٔ نخست میلادی دانست، حایز اهمیت فراوانی است. بنظر می رسد تاریخ دو پوست نبشته یونانی سالهای ۲۲۵ و ۲۹۱ بر مبنای گاهنامه سلوکی باشد[۲۸۰]. این دو سند که براستی باید نام عالی وبسیار ارزشمند بر آنها نهاد، بارها از سوی پژوهندگان مورد بررسی وپژوهش قرار گرفته‌اند. چندی پیش در مجموعه پیك تاریخ باستان نسبت به اسناد مذکور بذل توجه گردید. ولی نویسندهٔ مقاله در بررسی عهد پارتیان از مآخذ متأخر چون ماتیکان بهره جست[۲۸۱]. چنان که مشهور است، مجموعهٔ قوانین ساسانی زیر عنوان ماتیکان هزار داتستان در سدهٔ ششم میلادی تدوین گردید ولذا متن تنها نسخهٔ دست‌نویس آن را که در ادوار متأخر بدست آمد، هیچ‌گاه نمی توان مربوط به روزگار پارتیان دانست. متن اسناد اورامان در این نکته جای هیچ شك وشبهه‌ای باقی نمی گذارد که بحث پیرامون استفاده جماعات از زمین است ودر ضمن به اشخاص معین قطعاتی از اراضی مذکور نیز واگذار شده است. اعضای جماعات (Oi sunkleroi) سهم جماعت را به اتفاق وبه صورتی کامل گرد می آوردند که خود نموداری از تضمین جمعی در امر پرداخت است. ولی اسناد یونانی اورامان جهت دیگری از زندگی پارتیان را نیز روشن می سازند ونشان می دهند که جماعات چگونه خصایص وویژگیهای گذشته وهمچنین اراضی جماعات را از دست داده وقطعاتی ازآن اراضی را «به عنوان سهم» در اختیار اعضاء گذارده که خود گونه‌ای زمینه جهت فروش زمین است. خریداران موظف بودند در امر پرداخت سهم، همانند سهم اراضی جماعات، به صورت جمعی شرکت داشته باشند. قطعه زمین فروخته شده از اراضی جماعات جدا نمی شد. این گونه زمینها

280- E. Minns. «Parchments of Parthian period from Avroman in Kurdistan». *Journal of Hellenic Studies*, 1915, XXXV, p. 22-65.

۲۸۱ـ آ. پریخانیان. «برده‌داری و مالکیت زمین در سرزمین پارت». پیك تاریخ باستان، ۱۹۵۲، شماره ۴، ص ۲۲، ۲۵.

در محدودهٔ اراضی جماعات باقی می ماندند. ولی در تصرف اعضای معینی قرار می گرفتند. این نیز نشانه‌ای از زوال جماعات بوده است. زیرا اعضای آن از برابری در مال برخوردار نبودند.

این پدیده حاکی از ظهور وبروز گونهٔ تازه‌ای از مالکیت بر زمین است که در فرایند تاریخی دارای اهمیتی بس مؤثر است. در این زمینه سومین سند اورامان به زبان وخط پهلوی بسیار جالب دقت وتوجه است. این سند درگذشته کمتر مورد توجه محققان ویژ وهندگان قرار داشت. تاریخ این سند سال سیصد است وهرگاه تاریخ مندرج در سند مذکور بر پایهٔ گاهنامهٔ سلوکی باشد، پس آنگاه باید زمان نگارش آن را حدود اوایل سدهٔ نخست پیش از میلاد دانست. در این پوست نبشته از فروش تاکستان (Kharmā) سخن رفته است[۲۸۲]. برای بیان اصطلاح «فروختن» و«خریدن» از فعل آرامی (Zeban) که به مقیاسی وسیع رواج داشت، به اشکال وصور گونه‌گون استفاده شده است[۲۸۳].

در این سند نام دو شخص: فروشنده وخریدار تاکستان آمده است. بهای تاکستان مورد معامله نیز پنجاه وچهار درهم بوده است. معامله با یاد کردن سوگند برابر شهودی که نامشان در سند آمده است، صورت گرفت وتحکیم پذیرفت. تا آنجا که از متن سند مستفاد می گردد، خرید وفروش میان دو شخص آزاد ومخیّر انجام گرفت وقطعیت یافت. پس از انجام معامله، خریدار مالك زمین شناخته شد. در متن، مالك زمین به صورت «بوم خواتای» ذکر شده است که «بوم» به معنای زمین و«خواتای» به معنای «خدای» یا صاحب است که مفهوم آن «صاحب زمین» است. (رجوع شود به سطر چهارم سند)[۲۸۴].

از نکات ارائه شده می توان دریافت که در روزگار پارتیان مالکیت شخصی بر زمین وجود داشت وصاحب زمین آن را مورد بهره‌برداری قرار می داد. او بدان گونه که در اراضی جماعات عمل می شد، حق فروش ملك خود را داشت. پوست نبشته‌های یونانی اورامان از این امر حکایت می کنند.

282- E. Herzfeld. *Paikuli, I. Berlin, 1924, p. 83.*

۲۸۳- همانجا، Glossary ص ۱۸۰.

284- E. Herzfeld. Paikuli, I. Glossary, Berlin, 1924, s. 154- H.S. Nyberg. *The Pahlavi documents from Avroman. Le monde oriental*, t. 17, 1923, p. 202.

بدین روال شاید بتوان دگرگونیهای معینی را در زمینهٔ مالکیت بر زمین مشاهده کرد. این دگرگونیها نمودارهایی از جریان گذر به سوی مالکیت خصوصی به شمار می روند. امکان فروش زمین وجود داشت که تمام وکمال در تملک صاحب زمین «بوم خواتای» بود ودر محدودهٔ تملک اجماع قرار نمی گرفت.

مراتب مذکور حاکی از رشد تدریجی روابط اجتماعی در جوامع شرقی ودگرگونی خصایل وویژگیهای مالکیت بر زمین وپویایی وتحرك این جریان بوده است.

نظام اجتماعی پارتی در طریق موجودیت جماعات روستائیان رشد یافت. جماعات مذکور از روزگاران بسیار کهن وجود داشت وبا کسب خصایل وویژگیهای نوین راه زوال در پیش گرفت. مدتها قبل از لشکرکشی یونانیان ومقدونیان وفرمانروایی سلوکیان، در استانهای بین النهرین وغرب ایران مناسبات برده‌داری حکمفرما بود. یکی از جهات مشخصهٔ روزگار فرمانروایی پارتیان، تولید مجدد یا باز تولید شیوهٔ تولیدی کهن بود که در جریان آن سطح تولید فزونی یافت ودر طریق افزایش قرار گرفت.

فقر منابع وقلت مآخذ امکان نمی دهند که نظام داخلی پارت تا اندازه‌ای که ضرورت ایجاب می کند مورد پژوهش وبررسی قرار گیرد. یکی از برجسته‌ترین محققان تاریخ ایران، بدرستی دورهٔ پارتیان را «تاریك» نامید[۲۸۵].

پمپه تروگ [پومپئوس تروگوس] Pompeius Trogus مورخ رومی در گل Gaule تولد یافت. پدرش درآنجا به خدمت ژول سزار درآمد ودر جنگها همراه وی بود[۲۸۶]. مطالب دیگری پیرامون شرح احوال این مورخ در دست نیست. آخرین گزارشهای مندرج در تاریخ تروگ مربوط به حوادث سال ۱۹ پیش از میلاد است. این سال، تاریخ پایان جنگهای اسپانیا در عهد امپراتور اگوست بوده است (۱۰/۵/۴۲). در کتابی زیر عنوان De viris illustribus [دربارهٔ مردان مشهور] از تروگ به عنوان نگارنده‌ای چیره دست یاد شده است. باید اثر او پیش از سال دوم میلادی نوشته شده باشد. پمپه تروگ کتاب خود را به زبان لاتینی نوشت. هدف او تکمیل وقایع سالیانهٔ روم وافزودن مطالبی به نوشته‌های تیتوس لیویوس Tite Live

285- W.B. Henning. *Zoroaster politician or witch-doctor* Oxford. 1951 p. 18.

286- Pauly-Wissowa. *Realencyclopadie*, Bd. XXI. 2. 1952. ستون 2301 - 2305 - F. Altheim. *Weltgeschichte Asiens im griechischen Zeitalter*. I. s. 2-8.

مورخ رومی بود که تروگ وی را می شناخت. وقایع نگاران بطور عمده به تاریخ روم توجه داشتند. ولی تروگ کوشید در کتاب خود مطالبی پیرامون تاریخ دیگر کشورها ارائه کند. تا دوران کنونی آثار پمپه تروگ تنها به صورت اختصار وخلاصه از سوی ژوستن [یوستینوس] Justin در کتابی زیر عنوان: «تلخیص تاریخ جنگهای فیلیپی تروگ پمپه» «Trogi Pompei historiarum Philipicarum epitoma» ارائه شده است. در این خلاصه ژوستن که تاریخ نقل آن را سدهٔ چهارم میلادی دانسته‌اند، مطالبی زیر عنوان: نوشته‌های تاریخی عصر اوگوستوس «Scriptores Historiae Augustae» آمده است.

در بخش چهل ویکم این «تاریخ خلاصه شده» مطالبی پیرامون ویژگیهای زندگی ومعیشت پارتیان ارائه شده است. ترجمهٔ پاراگراف دوم بخش مذکور در زیر از نظر خوانندگان می گذرد.

«پس ازسقوط مقدونیان ادارهٔ امور مردم [پارت] توسط شاه صورت می گرفت. در قرب شاه [تحت‌اللفظی: حاکمیت شاه] قشر فوقانی (Ordo Praepositorum) قرار دارند. سرداران وفرماندهان جنگی وفرمانروایان زمان صلح از این گروه‌اند. زبانشان، زبانی است میان سکایی ومادی ودر واقع مخلوطی از این دو است. پوشاك خاص بر تن داشتند. ولی هنگامی که ثروتمند شدند، همانند مادها پارچه‌های براق ومواج بر تن کردند. سلاحشان از نوع سلاحهای محلی وسکایی است. سپاهیانشان همانند دیگر اقوام آزاد نیستند. بیشتر اینها (این سپاهیان) مردمی وابسته‌اند (Sed maiorem Partem servitiorum habent). به هیچ کس اجازه داده نشده که آزادشان کند. همهٔ آنها برده بدنیا می آیند (ac per hoc omnibus servis nascentibus) وروز بروز بر شمارهٔ آنها افزوده می شود. نسبت به این افراد همانند آزادان توجهی یکسان مبذول می‌گردد. این افراد سوارکاری وتیراندازی را به صورتی بسیار ماهرانه فرا می‌گیرند. هرکس ثروتمندتر باشد، تعداد بیشتری سوار به شاه تقدیم می دارد. هنگامی که آنتوان جنگ را آغاز کرد، پارتیان با پنجاه هزار سوار به مقابلهٔ او شتافتند. از این عده تنها چهارصد نفر آزاد بودند (soli CCCC liberi fuere)»[۲۸۷]. نگارنده سپس از ویژگی شگردهای پارتیان در

287- Iustinus, *Torgoi Pompei historiarum Philippicarum epitoma*, XXXXI, 2- Lipsiae, 1876, p. 201. (درآینده از همین نشر نقل قول خواهد شد)

جنگ بحث کرده است.

پمپه تروگ نسبت به دیگر مورخان باستان پیرامون مقام والای بزرگان «قشر فوقانی» (Ordo praepositorum) بیشتر بحث کرده است. این قشر از همهٔ تابعان شاه به وی نزدیکتر بود. در زمان جنگ، سرداران وفرماندهان نظامی از این گروه برگزیده می‌شدند. مطالبی که این مورخ پیرامون سپاه پارتی ارائه کرده، حایز اهمیت وارزش بسیار است. مورخ مذکور می‌نویسد که سپاه پارتی همانند دیگر اقوام «از آزادان» تشکیل نشده است. سپاهیان پارتی مردمی وابسته هستند که «Servitiores» نام دارند. در وابستگی آنان نمی‌توان شك وتردید روا داشت. زیرا: ۱) به هیچ کس اجازه داده نشده است که آزادشان کند؛ ۲) همهٔ آنها برده بدنیا می‌آیند. در مورد دوم نام این گروه از سپاهیان به صورت «Servitiores» نیامده، بلکه تنها به صورت «Servi» ارائه شده است. حال آن که در سطر پنجم از پاراگراف دوم بخش نخست کتاب، عنوان «Servitiores» بکار رفته است[۲۸۸]. از این رو دلیل کافی وجود دارد که بگوییم واژه «Servitiores» به معنای وابسته است. در واژه‌شناسی ممکن است تفاوت بسیار اندکی وجود داشته باشد واین واژه معادل برده (esclaves) ویا (client) که به معنای گماشته است، پنداشته شود. ولی مطالب بعدی، موضوع را روشن می‌کند. زیرا در مورد این گروه آمده است که افراد مذکور همانند آزادان، سوارکاری وتیراندازی را به صورتی بسیار ماهرانه به یك اندازه فرا می‌گیرند. بنظر می‌رسد که این تودهٔ عظیم سپاهیان از سوی بزرگان بر پایهٔ «ثروت ودارایی» آنها «گماشته» شده وجهت سپاهیگری در خدمت شاه قرار گرفته باشند. سپاه پارتی را سواران وتنها سواران تشکیل می‌دادند. این نکته از همان متن معلوم ومشخص می‌گردد. در دیگر مآخذ ومنابع نیز از همین مقوله سخن رفته است. از اینجا می‌توان چنین نتیجه گرفت که در روزگار پارتیان این تودهٔ عظیم گماشتگان یا بردگان نه تنها به خدمت سپاهیگری درمی‌آمدند، بلکه نیروی عمده واصلی سپاه را تشکیل می‌دادند. در این سپاه، شمارهٔ آزادان (Liberi) ناچیز بود.

در پاراگراف سوم همین بخش آگهیهایی وجود دارد که ضرور است با مطالب ارائه شده در فوق مورد مقایسه قرار گیرد تا بتوان نتایج لازم را بدست آورد.

ژوستن می‌نویسد: «آنها [پارتیان] همواره بر اسب سوارند: چه به هنگام

۲۸۸ـ همانجا، ص ۲۰۱.

جنگ وچه برای رفتن به ضیافت، چه در امور دولتی وچه در کارهای شخصی وخصوصی. آنها سوار بر اسب حرکت می‌کنند، در حال سواری مصافحه می‌نمایند وبه معامله ومشاوره می‌پردازند. یکی از تفاوتهای موجود میان بندگان وآزادان در این است که بندگان (Servi) پیاده‌اند، ولی آزادان وتنها آزادان (Liberi) بر اسب سواراند[۲۸۹]. این متن توجه آکادمیسین یا. آ. ماناندیان را نیز بخود معطوف داشت. وی بدرستی در این زمینه به اظهارنظر پرداخت واز وجود بندگان در پارت وارمنستان مطالبی ارائه نمود ویادآور شد که علامت مشخصه میان دو گروه نامبرده چنین بود که بندگان «پیاده می‌رفتند»[۲۹۰]. ماناندیان معتقد بود که در جامعهٔ پارتی رواج برده‌داری اندك بوده است.

در متنی که ژوستن از پمپه‌تروگ ارائه کرد واز نظر خوانندگان گذشت، بظاهر می‌توان تضادی را مشاهده کرد. وی در جایی آورده است که سوارنظام پارتی از بندگان تشکیل یافته اند ودر جای دیگر اشاره کرده است که تفاوت بندگان با آزادان در این بود که بندگان «پیاده حرکت می‌کردند». ولی در اینجا باید به نکته‌ای توجه داشت مبنی بر این که در مورد نخست وی از سپاهیان بحث کرد ودر مورد بندگان سپاهی واژهٔ (Servietiores) را بکار برد که در ترجمهٔ واژهٔ مذکور بجای «بنده» می‌توان واژهٔ «وابسته» ویا «غیر آزاد» وشاید واژه «گماشته» (Client) را آورد[۲۹۱]. بنظر می‌رسد که این افراد به هنگام انجام وظایف سپاهیگری خویش سوار بر اسب بودند بویژه آن که سوارکاری را به آنها نیك می‌آموختند. در کشور پارت از یك‌سو گماشتگان بودند که غیر آزاد پا به عرصهٔ وجود می‌نهادند وکسی حق آزاد کردن آنها را نداشت. از سوی دیگر بندگانی بودند که انواع کارهای خانگی را انجام می‌دادند ونیز بندگانی بودند که به صورتی مستقیم با امور تولیدی سروکار داشتند. اینان حق سوار شدن بر اسب را نداشتند. زیرا سوار شدن بر اسب امتیازی برای آزادان (Liberi) محسوب می‌شد. بدین روال ارائه متن از ماخذ معتبری چون نوشته پمپه تروگ نشانه‌ای از وجود مناسبات برده‌داری در کشور پارت وجامعهٔ پارتی است.

289- Iustinus. XXXXI. 3-p. 201.

۲۹۰ـ یا. آ. ماناندیان. مسئله نظام اجتماعی ارمنستان پیش از روزگار اشکانیان. یادداشتهای تاریخی، جلد ۱۵، ۱۹۴۵، ص ۱۹.

291- Iustinus. XXXXI. 2-p. 201

سپاه نه تنها از شمارهٔ کثیر، بلکه در واقع از اکثریت عظیم وقریب به اتفاق افراد غیر آزادی تشکیل می شد که فنون جنگ را نیك فرا گرفته بودند. این نکته که واژهٔ (Servietiores) به مفهوم ومعنای «گماشته» بکار می رفت، مطلبی است که پلوتارخ نیز بدان اشاره کرده است. پلوتارخ می نویسد که اعضای دودمانی از بزرگان بنام سورن، سپاهیانی مرکب از گماشتگان غیر آزاد (Pelatai) وبندگان (douloi) جهت خدمت در سپاه اعزام می داشتند[۲۹۲]. نوشتهٔ پلوتارخ نزدیك به نوشتهٔ تروگ ومؤید تفاوتی است که وی در مورد بندگان (Servi) وگماشتگان (Servietiores) ارائه کرده است. وجود این هر دو گروه از مشخصات نظام برده‌داری ودر مرحلهٔ مورد نظر نیز منطبق با مناسبات اجتماعی پارتی است.

مآخذ سدهٔ نخست میلادی امکان می دهند که وضع شهرها در کشور پارت با عمق بیشتری مورد توجه قرار گیرد. در این زمینه می توان از آگهیهای مربوط به شهرهای سلوکیه وشوش بهره جست.

پیش از این پیرامون دگرگونی روستای کوچك اوپیس (Opis) وبدل گشتن آن به شهر سلوکیه وجذب گروه کثیری از ساکنان شهر قدیمی بابل به شهر نوبنیاد سلوکیه مطالبی از نظر خوانندگان گذشت. وضع جغرافیایی مناسب این مرکز جدید، برتریهایی برای شهر مذکور پدید آورد. کانالهای بزرگی که حوضه دو رود دجله وفرات را به یکدیگر پیوند می دادند، بویژه در محلی که این دو رود به یکدیگر نزدیك بودند، جاری ومتصل شدند[۲۹۳]. تا سدهٔ نخست پیش از میلاد، راه بازرگانی با چین از آسیای میانه می گذشت. راه گذر به هند نیز در جنوب فلات ایران امتداد داشت. روابط بازرگانی در وضع اقتصادی شهرها مؤثر افتاد وپایگاههای استواری پدید آورد. این نیز تا مدتی موجب تحکیم روابط شهرها با دولت اشکانی گردید. نیروی نظامی پارت موجب تأمین امنیت راهها وعبور آزاد وبی‌دغدغه ورونق بازرگانی شهرها شد. آگهیهایی که بویژه از طریق سکه‌شناسی بدست آمده است مؤید وضع مساعد پارت در سدهٔ نخست پیش از میلاد وپیشرفت مناسبات بازرگانی وپولی درآن کشور است. این سند معتبر را از طریق وزن می توان شناخت.

292- Plutarch «Crassus», 21, 7; 27. 2-A. Gutschmid. *Geschichte Irans*, ... S. 33 - F. Altheim. *Weltgeschichte Asiens im griechischen Zeitalter*, II. S. 28-29

293- M. Streck, *Seleucia und Ktesiphon*. Leipzig. 1917, S.5, 10

سکه‌های نقره‌ای که در روزگار فرمانروایی سلوکیان ضرب شدند، بویژه در فاصلهٔ سالهای ۷۰ تا ۴۰ سدهٔ نخست پیش از میلاد وزن بیشتری داشتند. از مآخذ موجود می‌توان دریافت که برخی شهرهای پارت از جمله سلوکیه وشوش خودمختاری خویش را حفظ کردند. اهالی یونانی ویونانی زبان شهرها در ادارهٔ امور پولیسی آنها شرکت داشتند. ولی بعدها ساکنانی که از دیگر اقوام وتیره‌ها بودند ودر درجهٔ نخست ایرانیان وآرامیان در ادارهٔ امور پولیسی شهرها شرکت یافتند. نمی‌توان این نکته را پذیرفت که نقش بسیار مؤثر عناصر یونانی در شهرها سبب شده باشد که اشکانیان خود را مدیون ودوستدار اتان بنامند[۲۹۴]. این نکته که شاهان پارتی نامهای خود را بر سکه‌های خویش با عنوان «Philhellène» (دوستدار یونان) می‌آراستند، امری تصادفی نبود. ولی این به معنای رابطهٔ وسیع پارتیان با اهالی یونانی نیست، بلکه نموداری از خواست شاهان پارتی است که می‌کوشیدند بطور کلی در شهرها تکیه‌گاههایی برای خود دست وپا کنند. خودمختاری وسازمان پولیسی شهرها مانع وحدت وتمرکز دولت پارت ودر واقع چون پدیده‌ای نامأنوس در کالبد کشور ومحدودهٔ آن بود.

با در نظر گرفتن نفوذ روزافزون شاهان در شهرها وضعف پولیسها از یك سو وزوال وتلاشی اجماعها از سوی دیگر می‌توان به این نتیجه دست یافت که عصر پارتیان مشابه عهودی بود که در آنها ظواهر مراحل آتی رشد اجتماعی مشهود وهویدا می‌گردد. مراکز شهری بسیار اندك خودمختار موجود در ایران ناگزیر شدند «تابعیت از شاه» را بپذیرند. زیرا شهرهای مذکور در سیستم برده‌داری تکیه‌گاهی نمی‌یافتند. چون رشد نظام برده‌داری با خصلت تولیدی لازم جهت تحکیم موقعیت پولیسها سازگاری نداشت.

گرچه نمی‌توان مبارزهٔ عناصر قومی مختلف موجود در شهرها را نادیده انگاشت، با این همه بی گمان اهمیت مبارزهٔ طبقات افزونتر بود. طبقهٔ حاکم برده‌دار شهرها تنها از یونانیان ومقدونیان تشکیل نشده بود. تا سدهٔ نخست پیش از میلاد گروه کثیری از این طبقه مخلوط وممزوج شده بودند. زیرا از روزگار اشغالگریهای اسکندر مقدونی، ازدواج مهاجران با مردم محلی، به صورتی وسیع

294- R.H. Mc Dowell. *Coins from Seleucia*, p. 219.

رواج داشت. ایرانیان وسوریاییان بخشی از طبقهٔ برده‌دار شهرها را تشکیل می دادند ودر ادارهٔ امور آنها شرکت داشتند وعضو شورای بزرگان واشراف حاکم پولیسها(boulê) بودند. مبارزهٔ طبقات در شهرها اغلب رنگ قومی بخود می گرفت. این وضع بارها در رویدادهای «تصادفی» مشهود گردید. در ضمن مآخذ متعدد از وجود شورشها واغتشاشهای داخلی شهرهای پارتی گزارش کرده‌اند. این شورشها حاصل مبارزهٔ طبقاتی ونتیجهٔ قهری نظام برده‌داری شهرها بود. شهر، استان تابع خود را زیرسلطه داشت. در درون شهرها نیز گروههای کثیری از اهالی وجود داشتند که در وضع بردگان بسر می بردند واین نیز در وضع شهر وزندگی شهری خالی از تأثیر نبود.

شهرها که از سوی استعمارگران یونانی ـ مقدونی بنیاد یافتند ودر نتیجه از خودمختاری ونظام پولیسی برخوردار شده بودند، در سرزمینهایی خالی از سکنه پدید نیامدند، بلکه در شهرها وروستاهای کهن که ساکنانی درآن می زیستند، بنیان یافتند. این شهرها وابستهٔ به مهاجران «بنیادگزار» خویش بودند. اهالی استان که به این شهرها مهاجرت ونقل مکان کردند، نسبت به یونانیان ومقدونیان که حاکم بر سرنوشتشان بودند، وضعی غیرقابل قیاس و بمراتب بدتر داشتند.

گروه اندکی از نمایندگان بزرگان محلی که ایرانی وآرامی بودند در زمرهٔ طبقه اشراف قرار گرفتند وبا یونانیان مخلوط شدند. ویژگیهای قومی اهالی شهر نیز نقشی بسزا داشت. ازدواج اهالی بویژه اشراف‌زادگان موجب امتزاج واستحاله گشت وایرانیان نیز زبان یونانی را فرا گرفتند. ولی توده‌های مردم همچنان به شیوهٔ گذشته می زیستند وزبان وآداب ودین خود را محفوظ می داشتند[۲۹۵]. این مطلب در نوشته‌های یونانی شهرهای پارتی، از جمله در نوشته‌ای که از شوش بدست آمد منعکس گردیده است. امتزاج واختلاط عناصر قومی در طبقهٔ برده‌داران خود نشانه‌ای از استواری وتعیّن این طبقه بود که می توان آن را اریستوکراسی یا اشرافیت برده‌دار نامید. به موازات این اریستوکراسی، در شهرها گروهی از همین طبقهٔ استثمارگر وجود داشتند که همانند اشراف وبزرگان از اعتبار وقدرت سیاسی برخوردارنبودند. این گروه کثیر در ضمن عضو شورای بزرگان واشراف شهر

295- M.I. Rostovtzeff, *The Social and Economic History of the Hellenistic World*, I, p. 517-518.

(boulê) نبودند وبالطبع نمی توانستند در امور شهری دارای نفوذ واثر باشند.

نوشته‌ها واشیاء کوچك بدست آمده از شهر سلوکیه همراه با نوشته‌های کنده‌کاری شده نموداری از نفوذ قابل ملاحظهٔ زبان وفرهنگ یونانی در شهرهای شرقی است. در ادسا (Orhay) (این نام در نوشته‌های متأخر به صورت ادسا ـ الّرها نیز آمده است. گمان می رود الّرها که مترجم اغلب در کنار نام ادسا آورده است، صورت دگرگونی یافته‌ای از نام Orhay باشد ـ مترجم) وسلوکیه مهرهایی با عنوان وسمت بیبلیوفولاکس bibliophylax بدست آمده است. وظیفهٔ دقیق صاحب این عنوان هنوز روشن نشده است. ولی گمان می رود ادارهٔ اراضی شاهی ونظارت بردرآمدها وهزینه‌های مربوط به این اراضی برعهدهٔ دارنده عنوان ومقام مذکور بوده است[۲۹۶].

در ادسا وسلوکیه مهرهایی از شخصیتهای دارای عنوان وسمت کرئوفولاکس Chréophjlax نیز بدست آمده است. دارندهٔ این مقام وظیفهٔ ثبت ومحاسبهٔ خراج ومالیات را بر عهده داشت. با گذشت زمان وظایف کرئوفولاکس دگرگونی یافت. بنظر می رسد حدود فعالیت صاحب این عنوان در شهرهای ادس وسلوکیه متفاوت بوده است[۲۹۷]. تعداد کثیری از مهرها متعلق به کسانی است که به گردآوردن مالیات اشتغال داشتند. مالیاتها برحسب نوع دسته‌بندی شده بود. بعضی از مهرها مربوط به گردآوری باصطلاح مالیاتهای حاصل شده از نمك بود. بعضی دیگر به مالیات انتقال ووارد کردن بردگان اختصاص داشت. گروه دیگری از مهرهای مذکور متعلق به مالیات لنگرگاهها وتوقفگاههای آبی سلوکیه وغیره بود[۲۹۸]. طبق تعرفهٔ بدست آمده از پالمیر (تدمر) معلوم شده است که این گونه مالیاتها در اواخر دوران فرمانروایی سلوکیان اخذ می شد. در این تعرفه از شمارهٔ مالیاتهای نمك ومالیاتی که به سبب حمل ونقل بردگان وغیره به دولت تعلق می گرفت، مطالبی ارائه شده است.

به موازات این اسناد که پیرامون اوضاع سلوکیه بر روال شهرهای یونانی

296- R. H. Mc Dowell. *Stamped and Inscribed Objects from Seleucia on the Tigris*. Ann Arbor, 1935, p. 128-130.

۲۹۷ـ همانجا، ص ۱۳۱-۱۳۷.

۲۹۸ـ همانجا، ص ۱۷۵، ۱۷۹. ۱۷۳-۱۷۴.

است، یك سند شرقی دیگر نیز باقی مانده است. این سند که «تاریخ مارمری» Histoir de mâr Mari نام دارد از سوی شخصی نامعلوم پس از سال ۶۴۲ میلادی به زبان سریانی نوشته شده است. در این سند از شخصی بنام اردشیر سخن رفته است که در زمان او« نیرو ونفوذ ایران پایان پذیرفت»[۲۹۹].

نویسندهٔ اثر مذکور از مآخذی تاریخی بهره جست که تاکنون شناخته نشده است. مؤلف «تاریخ مارمری» ضمن جهت گیریهای معین از اوضاع سلوکیه در سدهٔ نخست یا سدهٔ دوم میلادی بحث کرد وشهر مذکور را شهری یونانی نامید که تا پیروزی ساسانیان کم وبیش بر این گونه بود. مؤلف «تاریخ مارمری» می نویسد «درسلوکیه سه مجمع وجود داشت یکی ویژهٔ بزرگسالان، دیگری خاص جوانان وسومی ویژهٔ پسربچگان که مجامع خویش را بر این گونه تشکیل می دادند»[۳۰۰]. چنین بنظر می رسد که موضوع مورد بحث gérousie «مجمع ریش سفیدان» بوده باشد که در آن یك نفر مقام «ریاست مجمع» را برعهده داشت. شاید مقصود مؤلف از «مجمع» پسربچگان، مدارسی باشد که بنابرمعمول در شهرهای یونانی وجود داشتند.

از واژه‌های بکار رفته در این کتاب می توان دریافت که مؤلف «تاریخ» از مآخذ کتبی موثقی بهره گرفت. در متن واژهٔ «مجمع» با کلمه «Puhra» بیان شده است. این کلمه که معادل واژهٔ سریانی «Puhru» است، در آثار کهن به معنا ومفهوم «مجمع» خاص ادارهٔ امور داخلی شهر آمده است. به روزگار سلوکیان ریاست این «مجمع» (Puhru) در شهر اوروك Uruk (ادسا ـ Orhay) برعهدهٔ رئیس امور اقتصادی بود[۳۰۱]. در زبان سریانی بنا برمعمول در بیان مفهوم مجمع واژهٔ «Kenušia» بکار می رفت ودر مورد «مجمع» پیشه وران ویا اتحادیهٔ مدارس نیز همین واژه مصطلح بود. ولی در اینجا واژه «Puhra» بکار رفته است که با مفهوم «مجمع» مندرج در اسناد آشوری عصر سلوکیان وزمانهای نزدیك بدان معمول بوده است. این نیز نشانهٔ

299- R. Raab. *Die Geschicht des Dominus Māri-Leipzig*, 1893, s.30.
(در ایجا بخطا بجای نام یزدگرد نام اردشیر آمده است)

300- *Acta sancti Maris aramaice et latine* ed. J. -B. Abbeloos. Analecta Bollandiana, t. IV, Bruxelles, 1883, p. 90-91.

301- M. Rostovtzeff. *A Parchment Contract of Loan from Dura-Europos*. Yale classical studies, t. II, New Haven, 1931, p. 40.

آن است که درآن شهرها سنتهای کهن برجا مانده بود.

بدین روال می‌توان دریافت که در سلوکیه همانند دیگر شهرهای عصر هلنیسم سنتهای کهن بعدها نیز همچنان محفوظ ماند. خودمختاری شهر که قشر حاکم جامعه، بزرگان واشراف بخاطر آن تلاش می‌کردند، مؤید این نکته است.

از بررسی مطالب مندرج در مآخذ ومنابع می‌توان چنین نتیجه گرفت که اردوان سوم (سالهای ۱۲ـ۳۸ میلادی) از اشراف وبزرگان حمایت کرد وشهر را به اختیار آنان واگذارد. متن نوشته تاسیتوس که درگذشته از آن یاد کردیم نیز حاکی از این امر است[۳۰۲]. بر سکه‌های تترا درهم tétradrachme سالهای ۲۰ـ۲۵ میلادی، اردوان به صورت نشسته وژنی géni مظهر خداوندی سلوکیان ایستاده تصویر شده‌اند ومردی با لباس پارتی در برابر او زانو زده است. این تصویر نشانهٔ تابعیت سلوکیه از اردوان است[۳۰۳]. ولی هنگامی که دیپلماسی روم برتری یافت وتیرداد بر تخت شاهی نشست، حقوق پولیسها را احیا کرد. مکدوئل چنین پنداشت که پس از تیرداد وپایان نفوذ رومیان «عناصر محلی» وبدیگر سخن اهالی بومی سلوکیه یا پارتها زمام امور شهر را در دست گرفتند[۳۰۴]. ولی دبوویز N. C. Debevoise بحق این پندار را نادرست نامید[۳۰۵] ویادآور شد که تاسیتوس بروشنی تمام بیان داشت که پس از تیرداد سه گروه زمام امور را در دست گرفتند. این سه گروه عبارت بودند از یونانیان، بزرگان وهواداران روم. شاید بتوان «عناصر محلی» را در گروه هواداران روم مشاهده کرد. حال آن که دبوویز در این نکته نیز ابراز شك وتردید کرده است.

مفهوم اصلی شورش سلوکیه ووضع ناآرام شهر را می‌توان روشن نمود. ولی این کار تنها در صورتی میسر است که مبارزهٔ طبقاتی سهمگینی که به روزگار پارتیان شهر را به لرزه افکند از نظر دور نماند. مبارزهٔ طبقاتی در این شهر برده‌داران فزونی یافت. سبب نیز آن بود که جامعهٔ فوقانی اشراف که با شورای بزرگان واشراف حاکم (boulê) در ارتباط بودند، با قشرهای وسیعتر جامعه از در دشمنی وخصومت درآمدند. این قشرها به طبقهٔ برده‌داران واستثمارگران تعلق داشتند. ولی از اهمیت

302- Tacitus. *Annales*. VI.42; XI.9.

303- R.H. Mc Dowell. *Coins from Seleucia*. p. 224.

(سکه‌های سالهای ۲۱/۲۰ و ۲۴/۲۳ و ۲۵/۲۴).

۳۰۴ـ همانجا، ص ۲۲۵

305- N.C. Debevoise. *A Political History of Parthia*. p. 16

سیاسی برخوردار نگشتند. این قشر وسیعتر که از همان طبقه بود وعنوان «مردم» سلوکیه را داشت. افرادی دارای حقوق کامل وعضو ecclesia (شورای خلق در پولیسهای دموکراتیك - مترجم) بودند. افراد این قشر، از اهالی مرفه شهر تشکیل می شدند واز دیدگاه قومی، مردمی محلی وبدیگر سخن پارتی وآرامی بودند. سیاست روم سبب بروز اختلاف ومبارزه میان این گروهها شد. مدعیان متعدد تاج وتخت پارت از این اختلاف بهره می جستند. در ضمن مبارزه، خوّد حاصل تضادهای عمیق طبقاتی در جامعهٔ برده‌داری بود که در این دوره خود را بروشنی شناساند وعرضه کرد.

جهت کلی سیاست دولت پارت در مورد شهرها را می توان تلاش در طریق تابعیت شهرها از شاه نامید. شهرهای دارای شیوهٔ ادارهٔ پولیسی گرفتار تضادهای درونی ومبارزهٔ شدید طبقاتی بودند که اغلب با التجا وتوسل به شاه حل وفصل می شد. شاه نیز فرصت را برای مداخله واعمال قدرت در شهرها از دست نمی داد. در دوران ساسانی از خودمختاری شهرها وشیوهٔ ادارهٔ پولیسی آنها اثری نمی بینیم. به روزگار ساسانیان همهٔ شهرها زیرفرمان وقدرت شاهان قرار داشتند.

این نکته که شهرها رفته رفته به تابعیت شاهان درآمدند وزمینه برای مداخلهٔ شاهان در امور شهرها فراهم آمد، خود واقعیتی است. نوشته‌های یونانی شوش ونامهٔ منقوش اردوان سوم به شهر مذکور، مؤید این واقعیت است.

۹

نامه اردوان سوم به اهالی شوش

مآخذ مربوط به تاریخ ایران در روزگار پارتیان بسیار اندك است. در چنین اوضاع و احوال متن نامه‌ای که در خرابه‌های شوش کشف گردید و در سال ۱۹۳۲ از سوی فرانتس کومون F. Cumont انتشار یافت بسیار جالب توجه است. این نامه که به زبان یونانی است و محفوظ مانده است، بر روی قطعه سنگی از مرمر خاکستری رنگ نقر گردیده است و اکنون در موزهٔ لوور پاریس نگاهداری می شود[۳۰۶].

این سنگنبشته حاوی نامهٔ اردوان سوم پادشاه پارت است که در سالهای ۲۱-۲۲ میلادی خطاب به اهالی شوش نوشته شده است. در این نامه دو شخصیت بنام آنتیوخوس و فرهاد، بزرگان و مسئولان (archontes) و نیز اهالی شهر شوش مخاطب قرار گرفته‌اند. نامه با درود بر آنها آغاز شده است. اردوان در این نام انتخاب مجدد بزرگان مسئول (archontes) را از افراد شایسته مورد تأیید قرارداد و

306- F. Cumont *Une lettre du roi Artaban III*, P. 238-240- C.B. Welles. *Royal correspondence in the hellenistic period*, p. 299-300.

لغو قانون مربوط به سه سال فاصله میان انتخاب نخستین و انتخاب مجدد را مجاز داشت. انتخاب پی درپی مسئولان دو سه سال در شوش که همانند دیگر شهرهای هلنیستی به صورت قانون درآمده بود، ملغی اعلام شد. تخته‌سنگ مرمر که نوشته بر آن نقر گردید برای نصب بر پایهٔ مجسمهٔ گستیای Gestyay تهیه شده بود که تاریخ آن سالهای ۲۵-۲۶ میلادی بوده است[۳۰۷]. در مورد تدارک نصب این سنگنبشته با اطمینان خاطر می‌توان گفت که شوش بخشی از سرزمین ایران اشکانی بود و صورت ساتراپ‌نشین داشت. دست کم به هنگام پادشاهی فرهاد چهارم و اردوان سوم این نکته در مآخذ و منابع متعدد تأیید گردید.

آنتیوخوس و فرهاد «که در شوش اقامت داشتند» نخستین کسانی بودند که از سوی شاه مخاطب قرار گرفتند. اینان جزء مسئولان (archontes) شهر که عنوانشان پس از نام آنها آمده است نبودند. ولی در شهر مقام و اعتباری فراوان داشتند. چنین بنظر می‌رسد که آنتیوخوس épistate و بدیگر سخن نمایندهٔ قدرت حاکمهٔ شاه و ناظر بر امور شهری و اداری شوش بود. این مقام از روزگار سلوکیان برجا بود. و امّا شخصیت دوم مورد خطاب ـ فرهاد ـ استراتگوس stratég (فرمانده پادگان) یا ساتراپ شوش به شمار می‌رفت. بویژه آن که وی نامی ایرانی داشت. بدرستی این شخص را همان فرهادی دانسته‌اند که در دوران اردوان سوم دارای «مقامی شامخ» بود. به سال ۳۶ میلادی هنگامی که تیرداد سوم تاج و تخت شاهی را بچنگ آورد، همین فرهاد بهمراهی دیگر «قدرتمندان» «Viros Praepollentes» از وی پشتیبانی نکرد و در مراسم تاجگزاری وی حضور نیافت. فرهاد بهمراهی گروهی دیگر از بزرگان اردوان را که در هیرکان بسر می‌برد به مقابله با تیرداد فراخواند و از وی خواست که دوباره تاج و تخت را بچنگ آورد. این کار نیز از سوی اردوان تحقق پذیرفت. زبان یونانی این سنگنبشته بعضی از پژوهندگان را بر این عقیده وا داشت که زبان رسمی و اداری اشکانیان را یونانی بدانند[۳۰۸]. تا حدود کمی می‌توان با این نظر موافقت نمود. نمی‌توان رواج زبان یونانی را در سرزمین پارت انکار کرد. ولی در ضمن این نکته را نیز نباید از نظر دور داشت که از دورهٔ اشکانیان آثار متعددی به زبان و خط آرامی و زبان پهلوی (پهلوی شمال غرب) همراه با

307- F. Cumont. *Une lettre du roi Artaban III*, p. 244-246.

۳۰۸- همانجا، ص ۲۵۰-۲۵۱.

اندیشه‌نگاریهای آرامی برجا مانده است. پوست نبشته‌های اورامان[۳۰۹] و نیز اسناد بدست آمده از سوی هیأت اعزامی به رهبری م. ی. ماسون در ناحیهٔ نسای قدیم را باید از زمرهٔ این آثار دانست[۳۱۰]. تاکنون بخشی از این اسناد آرامی انتشار یافته‌اند. بخش دیگر این اسنادکه کمتر و شامل یکهزار «Ostrak» است، هنوز در معرض پژوهش و انتشار قرار نگرفته‌اند[۳۱۱].

نوشتهٔ اردوان وبدیگر سخن پیام او به شوش، به زبان یونانی است. زیرا پیام مربوط به شهری است که دارای تعداد قابل ملاحظه‌ای مهاجرنشین یونانی - مقدونی بود. شوش همانند شهرهای یونانی از حقوق پولیسها برخوردار می گشت وشورای بزرگان واشراف (boulê) در امور شهر تصمیم می گرفت. از این روواضح وروشن است که پیام مذکور چرا به زبان یونانی نوشته شده است. اسامی بعضی از اهالی شوش که نامشان در سنگنبشته آمده یونانی است. گرچه در قفای آنان نمایندگان مختلطی از اهالی یونانی - مقدونی - ایرانی وجود داشتند.

تاریخ نامه اردوان که در آغاز نامه آمده است، طبق گاهنامهٔ اشکانی مورد قبول دبیرخانهٔ شاهی است. ولی در متن نامه تاریخهایی مربوط به زمان انتخاب گستیای ودیگر حوادث شهر آمده است که همه یونانی ومبتنی بر گاهنامهٔ سلوکی است. آغاز این گاهنامه را سال ۳۱۲ پیش از میلاد دانسته‌اند[۳۱۲]. گاه‌شماری شاهی اشکانی، گاه‌شماری رسمی دولتی محسوب می شد. ولی در شهرها همچنان گاه‌شماری سلوکی برقرار بود. گمان بسیار می رود شکایتی که از شوش برای اردوان فرستاده شد، بنابر معمول شهر، دارای تاریخ سلوکی بوده است. بدین جهت پاسخ دبیرخانهٔ شاهی در آغاز طبق معمول دارای تاریخ اشکانی بود. ولی تصمیمات ودستورهای شاه طبق تاریخ موجود در شکایتنامه بر مبنای گاه‌شماری سلوکی ارائه شد.

نامه حاوی مطالب بسیار جالبی است که نقش مردم ودرستتر گفته شود

309- H.s Nyberg. *The Pahlavi Documents from Avroman*, p 208.

۳۱۰- ای. م. دیاکونوف، م.م. دیاکونوف، و. آ. لیفشیتس، م. ی. ماسون. اسناد مالیاتی پارت سدهٔ دوم پیش از میلاد، بدست آمده از نسا، ۱۹۵۱.

۳۱۱- ای. ویتیکوف. «پیرامون زبان آثار بدست آمده از نسا». پیک تاریخ باستان، ۱۹۵۴، شماره ۲، ص ۱۱۵.

312- R.A. Parker and W.H. Dubbestein, *Babylonian Chronology*, Chicago, 1942, p. 18.

مجمع مردمی را روشن می سازد. با وجود مخالفتی که نسبت به انتخاب گستیای در شورای بزرگان (boulê) طی سه سال دوم ابراز شده بود، مجمع مردمی یا مجمع شهری «پولیس» (i de polis) اصرار ورزید که دوباره گستیای مقام خزانه‌داری شهر را برعهده گیرد. از این نکته می توان دریافت که در شهرهای هلنی شدهٔ ایران در اوایل عصر میلادی، مردم شهری تنها به تأیید سادهٔ نمایندگان پیشنهاد شده از سوی شورای بزرگان بسنده نمی کردند. بلکه از حقوق پیشین مجمع مردمی (ecclésia) بهره می‌جستند. همین وضع در مورد شهر سلوکیه نیز صادق است. استقلال وخودمختاری مردم از سوی تاسیتوس به شرح آمده است که پیشتر از نظر خوانندگان گذشت. اردوان سوم بطور موقت توانست زمام امور سلوکیه را به شورای بزرگان (boulê) که سیصد عضو داشت بسپارد. ولی تیرداد بسرعت وضع را به حالت پیشین درآورد واداره‌ٔ شهر را به «مجمع مردمی - مجمع شهری» سپرد.

در متن سنگنبشته، پس از شخصیتهای نامبرده، مسئولان وسپس اهالی شهر مخاطب قرار گرفته‌اند. بنظر می رسد که مقصود از مسئولان (archontes) آن دسته از نمایندگان شهر بوده‌اند که حق ادارهٔ امور آن را داشتند. در شوش فرمانده پادگان یا ساتراپ (stratég) و نیز خزانه‌دار مخصوص که با عنوان (Otamias) آمده نیز از زمرهٔ مسئولان بودند[۳۱۳].

واژه tamieion به مفهوم خزانه و خزانهٔ دولتی آمده است. دربارهٔ گستیای چنین آمده است که او سرپرستی ویا «فرماندهی» خزانه‌داری را برعهده داشت (سطر سوم متن سنگنبشته)[۳۱۴].

مسئولان برای مدت یك سال انتخاب می شدند. در عهد رومیان ثروت ودارایی شرط لازم برای گزینش چنین کسانی بود. «مطالعه» و«بازرسی» وضع نامزدهای این مقام، در درجهٔ نخست متوجه ثروت ودارایی وی می شد. بنا به نوشته تاسیتوس، شورای بزرگان (boulê) سلوکیه از سیصد عضو تشکیل می شد که انتخابشان منوط به «حدود ثروت و دارایی و خردشان» (opibus aut sapientia délecti) بود. کومون در این نوشته به واژه «خرد» نامزدها توجه فراوان مبذول داشت. وی بر این عقیده است که برخورداری از حداقل فرهنگ هلنیستی شرط

313- F. Cumont. *Une lettre du roi Artaban III*, p. 256.

۳۱۴ـ همانجا، ص ۲۴۰.

لازم برای گزینش بود.

در شوش رسیدگی به وضع نامزدها dokimasia امری معمول و رایج به شمار می رفت (سطر نهم متن)[۳۱۵]. هرگاه عمل شخص منتخب در شورای مسئولان دور از «حقیقت» وعدالت تشخیص داده می شد، از نظر قانونی مورد مؤاخذه قرار می گرفت (سطر دوازدهم)[۳۱۶]. بر مبنای متن سنگنبشتهٔ مذکور می توان به جرأت گفت که انتخاب مجدد نامزد مزبور در شوش آنهم پس از سه سال وقفه، طبق مقررات شهری وشهرداری صورت گرفت (سطر دهم)[۳۱۷].

معلوم گردید که نخستین سدهٔ میلادی در استانهای روم احراز مناصب برپایهٔ توارث بود. در شهرها مقامهای رسمی از جمله داوری وکلانتری دایمی بود واز طریق ارث به اعضای خانواده منتقل می گردید. این گونه ثبات مقام، بی گمان با وضع اقتصادی ومالی وخانوادهٔ او مربوط می شد. در متن سنگنبشته آمده است که پدر گستیای خود، کار تأیید گزینش وانتصاب فرزند را برعهده گرفت. پدر گستیای که نامش دمتری ایساگوگ Demetri Isagog بـــــود، مقامی رسمی نداشت. دست کم در متن سنگنبشته هیچ نشانه‌ای از مقام رسمی او نیست. ولی این نکته که بویژه همین عامل نگارش متن نامهٔ مذکور بوده است، نشان می دهد که وی ثروت بسیار داشت. همین مطلب در مورد فرزندش گستیای نیز صادق است. وی به سبب همین دارایی امکان یافت در شهر مقام واعتبار فراوان کسب کند.

از دیدگاه اردوان مداخله در امور شهر شوش حایز اهمیت فراوان بود. این نکته که برای حل مسئلهٔ مورد اختلاف از اعتبار اردوان استفاده شد، حایز اهمیتی بسزا است. اردوان با ارسال پیام خواست تا قدرت واعتبار شاه را بنمایاند. جا دارد این اقدام اردوان با اعمال او در مورد شهر سلوکیه مقایسه شود. جهت کلی سیاست اردوان در مورد شهرها آن بود که خودمختاری شهرها را از میان بردارد وشهرها را تمام وکمال تابع خود کند. در سلوکیه سیصد عضو شورای بزرگان بر مبنای حکومت اشرافی فعالیت مردم را محدود کردند. شاه نیز چنین می خواست. ولی تیرداد با شتاب محدودیت حقوق شهری را ملغی اعلام کرد. اردوان خود خواستار انتخاب

۳۱۵ـ همانجا، ص ۲۴۲.
۳۱۶ـ همانجا، ص ۲۴۳.
۳۱۷ـ همانجا، ص ۲۴۲.

مجدد گستیای بود. زیرا گستیای در طریق تحکیم موقعیت طبقهٔ فوقانی جامعهٔ شهر واشراف عالیرتبهٔ آن تلاش می کرد. ecclèsia که مجمع وسیع شهری به شمار می رفت، تعدادی از نمایندگان مستقیم گروه تولیدکنندگان شهر را در درون خود جای می داد ودر مواقع لازم ابتکاری از خود به ظهور می رسانید. ثروتمندترین وقدرتمندترین افراد از طبقهٔ فوقانی اشراف ادارهٔ امور شهر را برعهده داشتند. شاه با تکیه بر این گروه می کوشید تا مالیات بیشتری بدست آورد.

مسئلهٔ خودمختاری شهرهایی که شیوهٔ ادارهٔ هلنیستی در آنها حکمفرما بود ونیز ادامهٔ این خودمختاری در روزگار فرمانروایی شاهان پارتی تا اندازه‌ای برپایهٔ اسناد موجود روشن ومشخص شده است. گرچه فرماندهان ویا حکام épistatés از جانب شاه بر شهرها فرمان راندند واز اختیارات فراوان برخوردار بودند، با این همه شهرها تا اندازهٔ معینی خودمختاری واستقلال داشتند.

اردوان سوم در پیام خود به اهالی شوش الغاء قوانین هلنیستی شهر را از مجموعهٔ قوانین شهری مورد تصویب قرار داد وبرآن صحه گذارد. نفس ارسال پیام از دبیرخانهٔ شاهی به اهالی شهر وتصمیم شاه در زمینهٔ الغاء قوانین، مؤید آن است که خودمختاری شهرها سخت او را آزار می داد. این خودمختاری از طریق وضع قوانین ومقررات جدید، لغو گردید.

جدا شدن سلوکیه از حیطهٔ نفوذ اردوان ومقاومت طولانی شهر در برابر وی، خود نمودار بروز فرایند خاصی است که در شهر جریان داشت. تاسیتوس می نویسد که تعادل درونی واتحاد مردم شهر سبب شد که بتوانند دربرابر «پارتیان» پایداری کنند[۳۱۸]. شاید این اتحاد پدیده‌ای موقت وبا شرایط اقتصادی همراه بود که توانست تا مدتی از شدت مبارزهٔ طبقات بکاهد. ولی مورخ بزرگ لاتینی، اتحاد صلح آمیز مذکور را به گونه‌ای تصویر کرد که ممکن است به طریق دیگری نیز آن را مورد تفسیر قرار داد. احتمال می رود اتحاد مذکور حاصل پیروزی وتفوق خواستهای توده‌های وسیع شهر ونمایندگان مجمع شهری ecclèsia بر منافع ومطامع تنگ ومحدود گروه فوقانی اشراف باشد. گروه مذکور برابر نیروی تولیدکنندگان که بخشی از آنها در زندگی اجتماعی شهر دخالت داشتند، ناگزیر از تسلیم وتمکین

318- Tacitus. *Annales*, XI, 8-9.

شدند. طبقهٔ فوقانی شهر خود را با حاکمیت پارتیان مربوط ووابسته کرده بود. شاهنشاه می‌توانست بدانها متکی باشد. ولی دربارهٔ قشرهای وسیع اهالی وتولیدکنندگان شهری می‌توان گفت که اینان طرفدار خودمختاری بودند. زیرا خودمختاری امتیازهایی برای این گروه پدید میآورد. از این‌رو نمی‌خواستند از خودمختاری محروم گردند. مجمع وسیع شهری ecclèsia می‌توانست شخصیتهای مورد نظر خود را به عنوان صاحبان مناصب شهری برگزیند واز آنها حمایت کند. این نیز تضمینهایی برای بهبود اوضاع پدید می‌آورد. ولی این بهبود تنها گروههای معینی را شامل می‌گردید. شهرهای سلوکی وخودمختاری آنها، در روزگار پارتیان پاسخگوی منافع دولت نبود. مقاومت شهرها در عصر پارتیان نموداری از تلاش وکوشش شاهان در زمینهٔ تابع کردن شهرها بود. شهرسازی عهد ساسانی، پدیده‌ای نو وتمام وکمال جدا از گذشته است. شهرهای ساسانی مظاهری از تقسیم مجدد کار ومرحلهٔ تازه‌ای از این امر به شمار می‌رفتند.

احداث شهرهای سلوکی، نمونه‌هایی از وجود نظام برده‌داری بود که سلوکیان برآن تکیه داشتند. شهرها وخودمختاری پولیسی آنها انعکاسی ضعیف از دولت ـ شهر به شمار می‌رفتند. احداث شهرهای ساسانی درآغاز از طریق جذب اسیران جنگی ونوع جدید بهره‌کشی از نیروی کار که خاص مرحلهٔ فئودالی ومورد نیاز آن بود، تحقق پذیرفت. شهرهای کهن با سازمانها وراه ورسم قدیمی، طریق زوال پیمودند. شهرهای جدید که از سوی ساسانیان احداث ویا تجدیدبنا می‌شدند، وابستهٔ شاه بودند. این شهرها سازمان «هلنیستی» خودمختار و«پولیسی» خود را از دست می‌دادند تا به صورت بخش وتابعی از کشور ودولت جدید ایران درآیند[۳۱۹].

۳۱۹ـ بخاطر اظهارنظرهای ارزندهٔ آکادمیسین و. و. استروه پیرامون بخش مربوط به نظام اجتماعی پارت، نگارنده مراتب قدردانی و امتنان خویش را ابراز می‌دارد.

بخش دوّم

ایران در سده‌های سوم ـ پنجم میلادی

و شهرهای آن

۱

مآخذ مربوط به تاریخ ایران در سده‌های سوم ـ پنجم میلادی

در پژوهشهای پیشین نگارنده، مآخذ مربوط به تاریخ ایران در اوایل سده‌های میانه مورد مطالعهٔ وسیع و بررسیهای کافی قرار گرفته است. از این رو بخش بزرگی از منابعی که طی این پژوهش از آنها استفاده شده است در بخشهای مربوطه به صورت تحلیلی ارائه نشده‌اند. ولی پیرامون تاریخ ایران در سده‌های سوم ـ پنجم میلادی از تعداد قابل ملاحظه‌ای مآخذ و منابع جدید استفاده شده است که تحلیل آنها ضرور می نماید. اسناد رسمی بسیار ارزشمند از جمله نوشته‌های متعلق به نخستین شاهان ساسانی و بزرگان و موبدان به خط و زبان پهلوی، از سلسلهٔ منابع و مآخذ مذکورند. این نوشته‌ها جهات و جوانب زندگی اجتماعی و امور دولتی جامعه را روشن و معلوم می دارند. حال آن که از دیگر مآخذ نمی توان به حریم مورد نظر راه یافت. جا دارد سنگنبشته‌هایی که بتازگی بر دیوارهای «کعبهٔ زرتشت» کشف شده‌اند و از روزگار شاپور اول به زبانهای یونانی و پهلوی برجا مانده‌اند، با دقت فراوان مورد بررسی قرار گیرند. مآخذ ویژه و بسیار ارزنده‌ای چون «کار نامگ» و «شهرستانهای ایران» شایستهٔ مطالعهٔ دقیقی است. در زمینهٔ

بررسی تاریخچهٔ اوضاع داخلی ایران، مطالعهٔ مجموعهٔ قوانین ماتیکان و مقایسهٔ آن با مجموعهٔ قوانین سریانی بختیشوع حایز اهمیتی بسزا است. زیرا این آثار حقوقی ماخذ و منبعی مشترك داشته‌اند. مقابله و بررسی این دو مجموعه ما را در حل مسئلهٔ ظهور مناسبات فئودالی تا اندازه‌ای یاری می کند.

رویدادنامهٔ سریانی کرخ بیت سلوك در هر دو بخش عمدهٔ نخست و دوم کتاب مورد استفاده قرار گرفته است. در ضمن رابطهٔ این رویدادنامه با دیگر مآخذ سریانی از جمله رویدادنامهٔ ادیابنه که آگهیهای گرانبهایی در این پژوهش از آن بدست آمده است، معلوم و مشخص گردیده است. آثار سریانی پیرامون شرح احوال قدیسان که در آینده از آن سخن خواهیم داشت، به سبب جهت خاصی که دارند، باید ضمن برخوردی انتقادی مورد مطالعه و بررسی قرار گیرند.

۲

آثار و نوشته‌های موجود به زبان پهلوی (پهلوی نامه‌ها)

در میان مآخذ مربوط به تاریخچهٔ شهرهای ایران در اوایل سده‌های میانه، نوشته‌های پهلوی دارای مقام و اهمیت خاصی است. شمارهٔ این نوشته‌ها اندك است. ولی برخی نوشته‌ها دارای سطور فراوانی هستند. مطالعهٔ این سطور، دست یافتن به نتایج تازه‌ای را ممکن می‌سازند. بیشتر نوشته‌های مذکور متعلق به شاهنشاهان ساسانی هستند. برخی از نوشته‌های پهلوی نیز از آن موبدان اند.

چنان که پیشتر اشاره شد در مورد روزگار پارتیان باید به رواج زبان یونانی توجه داشت. حال آن که زبان یونانی نتوانست عرصه را بر زبان پهلوی پارتی (پهلویگ) تنگ کند. گوتارزس اشکانی فرمان داد تا در زیر تصویرش نوشتهٔ کوتاهی به زبان یونانی نقر کنند. اسناد اورامان که به سدهٔ نخست پیش از میلاد تعلق دارند، به زبان یونانی نوشته شده‌اند. ولی در میان آنها اسنادی به زبان پهلوی نیز دیده می‌شوند. سرانجام باید از اسناد بسیار جالب دو زبانی ارمازا Armaza یاد کرد که متعلق به سدهٔ دوم میلادی است. این اسناد به زبانهای یونانی و پهلوی نوشته

شده‌اند[1]. در این اسناد از عنوان پتیخش Petiahch» (بیدخش) نمایندهٔ شاه پارت در گرجستان سخن رفته است.

در زیر تصویرهای شاهان ساسانی بر صخره‌ها نیز نوشته‌های کوتاهی به دو زبان یونانی و پهلوی دیده می‌شود. نوشتهٔ زیر تصویر اردشیر اول بر صخرهٔ نقش رستم به سه زبان یونانی، پهلویك (پهلوی شمال غرب، پارتی) و پارسیگ (پهلوی جنوب غرب، ساسانی) است[2]. در مورد تصویر شاپور اول در نقش رجب نیز همین رسم برقرار بود[3]. ولی این رسم در روزگار ساسانیان مدتی دراز پایدار نماند. در نوشته‌های شاهان ساسانی، زبان یونانی بی آن که اثری از خود برجای گذارد، محو شد. در نوشته‌های موبد کرتیر نیز اثری از نوشتهٔ یونانی نمی‌یابیم.

می‌دانیم اردوان سوم پادشاه اشکانی اهالی شوش را طی نامه‌ای به زبان یونانی مخاطب قرارداد. نمایندگان شهر و سازمان پولیسی آن که با مهاجران یونانی ـ مقدونی در ارتباط بودند و همراه با شورای بزرگان boulê و مجمع شهری ecclécia آداب و سنن و نیز خط و کتابت یونانی را همچنان محفوظ می‌داشتند، نامه‌های خود به شاه را نیز به زبان و خط یونانی می‌نوشتند.

رسم نگارش نامه به زبان و خط یونانی به عنوان زبان رسمی، از عهد سرداران اسکندر آغاز گردید. در روزگار اشکانیان کتیبه‌ها به دو زبان یونانی و پارتی بود. در سدهٔ سوم میلادی چون دیگر اثری از استقلال و خودمختاری شهرهای یونانی ـ مقدونی وجود نداشت و اهالی یونانی این شهرها در مردم محلی مستحیل شده بودند، بنابراین در زبان یونانی نیز تزلزلی شدید پدید آمد.

در روزگار نخستین شاهان ساسانی آداب و رسوم پذیرفته شده از سوی اشکانیان تنها برای مدتی کوتاه می‌توانست قابل دوام باشد. اشکانیان یا شهرهایی تازه بنا نکردند و یا این که اگر شهرهایی بنا کردند، تعدادشان بسیار اندك بود. از این رو آداب و رسوم یونانی ـ مقدونی در شهرهای قدیمی همچنان باقی و پایدار بود و شهرهایی چون سلوکیه از «پارت» جدا و خودمختار بود. شاهان اشکانی ناگزیر در برابر یونانیان به گذشتهایی تن در می‌دادند. ولی در روزگار ساسانیان، شهرها

۱ـ گ. تسرتلی Tzereteli اسناد دو زبانی ارمازا. تفلیس. ۱۹۴۱. ص ۱ـ۷۲.

2- E. Herzfeld. *Paikuli*, I, s.84

۳ـ همانجا، ص ۸۶.

خودمختاری و استقلال خود را از دست دادند و بموازات آن زبان یونانی نیز زایل گردید. به احتمال بسیار می توان این امر را به روزگار پادشاهی شاپور اول مربوط دانست. در کتیبهٔ کوتاه شاپور اول در نقش رجب، نوشتهٔ یونانی محفوظ مانده است. هدف این نوشته که در پای تصویر شاپور اول نقر گردید، بالا بردن شوکت و افتخار شاه بود. از این رو همراه با نوشته‌های پهلوی پارتی و ساسانی، نوشته‌ای نیز به خط و زبان یونانی وجود دارد[۴].

ولی این وضع در کتیبهٔ دیگر شاپور اول در حاجی آباد برقرار نماند. در این کتیبه از نیرو و مهارت شاه در تیراندازی که بزرگان و دیگر کسان شاهد و ناظر آن بودند، سخن رفته است[۵]. به عقیدهٔ نگارنده هرگاه تیراندازی شاه حادثه‌ای محسوب می شد که بخاطر آن کتیبه‌ای بزرگ پدید آید، پس آنگاه نباید حادثهٔ مذکور را امری تصادفی پنداشت. این حادثه را می توان با جشن و سرور مرسوم تیگران که ابوریحان بیرونی پیرامون آن مطالبی ارائه کرده است، مقایسه نمود. این جشن در استانهای مختلف ایران برگزار می شد. از جمله در رویدادنامهٔ سریانی مشیحازها MeshihaZeha پیرامون برگزاری این جشن در ادیابنه طی سده‌های دوم و سوم میلادی مطالبی ارائه شده است. تیری که شاپور پرتاب کرد یادآور تیری بود که آرش کمانگیر به بهای جان خود انداخت و قربانی همان تیر شد. شاه نیز چنین کرد. ولی زنده ماند. تنها تیر پرتاب شدهٔ او یادآور ماجرای آرش بود. به اعتقاد نگارنده می توان مفهوم و هدف کتیبه را مورد تفسیر قرار داد. ماجرای جشن تیگران از نظر خوانندگان خواهد گذشت.

این کتیبهٔ شاپور به هر دو زبان و خط پهلوی شمال غرب و جنوب غرب نوشته شده است[۶]. این نکته خود مؤید آن است که استانهای پارتی اهمیت خود را از دست ندادند و نخستین شاهان ساسانی ناگزیر از بذل توجه نسبت به پارتیان بودند. از این رو ارتباط با خط و زبان پهلوی پارتی همچنان محفوظ ماند.

هم در کتیبهٔ شاپور اول در حاجی آباد و هم در کتیبهٔ بزرگ و مشروح نرسه (نرسی)، هر دو خط پهلویگ و پارسیگ ارائه شده است[۷]. نسبت عناصر پارتی و

4- E. Herzfeld, *Paikuli*, I, s.86.

۵ـ همانجا، ص ۸۷، ۸۹.

۶ـ همانجا.

۷ـ همانجا، ص ۹۴-۱۱۹.

پارسی در دستگاه دولت را می توان از سطرهای سوم و چهارم و سی وپنجم کتیبه دریافت. در این سطور مقامها و مناصب مختلف بزرگان آمده است. در این فهرست نازلترین مقام «وزورگ Vazourg» و «آزات Azat» است. مقام «وزورگ ـ بزرگ» بنابر اندیشه‌نگاری به صورت «rban» آمده است که به معنای «بزرگ» و «کبیر» است. و امّا «آزات» همان واژهٔ «آزاد» است. پس از عنوان «آزاتان ـ آزادان» واژه‌های «پارسان و پارتوان» (پارسها و پارتها) آمده است. در این فهرست که بر مبنای سلسله مراتب تدوین شده است، پارسها مقدم بر پارتها عنوان شده‌اند. در این کتیبه از پارسها و پارتها، سپاهیان مورد نظر است و مقصود، اهالی و مردم در مفهوم کلی وعام نیست. زیرا کم اهمیت‌ترین نقش به این گروه داده شده است. سپاه همهٔ دشواریهای جنگ را بهمراه شاه متحمل می گشت ونیز در جشنهای پیروزی به افتخار شاه شرکت می نمود.

متون کتیبه‌ها از نظر مضمون دارای ارزش واحدی نیستند. برخی از کتیبه‌ها تنها معرف شخصیتهایی هستند که تصویرشان بر صخره نقر گردیده است. از آن جمله‌اند کتیبهٔ سه زبانی اردشیر اول در نقش رستم، کتیبهٔ سه زبانی شاپور اول در نقش رجب، کتیبهٔ دوزبانی شاپور اول در شاپور، کتیبهٔ شاپور دوم در شاپور و کتیبهٔ شاپور سوم در طاق بستان. در برخی از این سنگنبشته‌ها جز از نام و عنوان شخص شاه، بنابر معمول نام و عنوان پدر و نیای شاه نیز آمده است.

دیگر نوشته‌ها امکان می دهند نتایجی پیرامون اوضاع داخلی ایران بدست آید. این نوشته‌ها شامل فهرستهایی از شخصیتهای عالیرتبه و سلسله مراتب طبقهٔ حاکم وعناوین نظامی است. این گونه مدارك در روشن شدن اطلاعات بدست آمده از روایتها، تسهیلاتی فراهم می آورد.

کتیبهٔ شاپور اول که به سال ۱۹۳۶ در تخت جمشید نزدیك آرامگاه شاهنشاهان هخامنشی بر دیوار پرستشگاهی معروف به «کعبهٔ زرتشت» کشف گردید دارای مضمون تاریخی پراهمیتی است این کتیبه که نخستین بار از سوی اشپرنگلینگ Sprengling انتشار یافت به دوزبان یونانی و پهلوی است. ولی اظهار نظر وی پیرامون این کتیبه مقرون به حقیقت نبوده است. اشپرنگلینگ عقیده داشت که این کتیبه به مناسبت تاجگزاری نرسه (۳۰۲ـ۲۹۴ میلادی) تدوین و پرداخته شده

است[۸]. حال آن که سنگنبشتهٔ مذکور مربوط به زمان شاپور اول است و در آن از پیروزیهای وی به هنگام لشکرکشی و تصرف استانهای رومی سخن رفته است. جهات کلی این سنگنبشته تا اندازه‌ای کتیبهٔ داریوش اول بر صخرهٔ بهیستون (بیستون) را در خاطر زنده می کند. زیرا در آن شرحی کلی پیرامون فعالیتهای شاپور ارائه شده است. قسمتهایی از این کتیبه سخت آسیب دیده است. از این رو قرائت متن با دشواری فراوان همراه است.

وجود متن یونانی در کتیبه سبب گردید که یونان شناسانی چون روستوفتسف Rostovtzeff و انسلین Enszlin در قرائت و تفسیر آن شرکت ورزند[۹]. خدمات دکتر هنینگ که از برجسته‌ترین متخصصان زبان و خط پهلوی است، بویژه در این زمینه بسیار بزرگ و پراهمیت است. هنینگ با خواندن متن کتیبه، تفسیری نیز در این زمینه ارائه کرد[۱۰]. آخرین نشریهٔ مربوط به متن کتیبه متعلق به استادانی چون هونیگمان Honigmann و ماریك Maricq است. اینان اظهار امیدواری کردند که پروفسور هنینگ متن قرائت خود از این کتیبه را انتشار دهد. آنان در اثر خویش تحقیق پیرامون این کتیبه را پایان یافته تلقی نکردند. همهٔ نوشته‌ها و آثاری که پیرامون این کتیبه انتشار یافت، ارزشیابیهای متعددی را سبب گردید. زیرا در بحث پیرامون مسایل مربوط به این سنگنبشته گروه کثیری از دانشمندان شرکت ورزیدند. در اثر مشترك هونیگمان و ماریك فهرست وسیعی از نوشته‌های متعدد در این زمینه ارائه شده است[۱۱].

8- M. Sprengling. 1) «A new pahlavi inscription.» *Amer. Journ. of semitic Languages and literatures*, t. 53, N. 2, 1937. p. 126-144; 2) «Zur Parsik-Inschrift an der «kaaba des Zoroaster». *Zeitschrift der Deutsch. Morgenl. Gesellschaft*, t. 91. N. 3, 1937, s. 652-679.

9- M. Rostovtzeff. *Res Gestae divi Saporis and Dura*. Berytus, 1943, v.8. f. 1, p. 23-W. Enszlin. *Zu den Kriegen des Sassaniden Schapur I*. Sitzb. d. Bayer. *Akab. d. wissensch.. Phil-hist. Klasse, Jahrgang* 1947, Heft 5, München. 1949, s. 92-94.

نقد و بررسی رجوع شود به:

R. Frye, *Bibliotheca Orientalis*, 1951, N. 2-3, p. 103-106.

10- W.B. Henning. «The great inscription of Sapur I», *Bulletin of the school of Orient. Studies* (Univ. of London), v. IX, part. 4, 1939, p. 823-849-M. Sprengling, *American Journal of Semitic Languages LVII. 1940, p. 330, LVIII, 1941, p. 169.*

11- E. Honigmann et A. Maricq. Recherches sur les Res Gestae divi Saporis, Burxelles, 1953.

نقد و بررسی رجوع شود به:

W. Hinz, *Orientalistische Literaturzeitung*, 1955, N. 3-4, S.148-149.

متن یونانی کتیبه که تا اندازه‌ای محفوظ مانده است، تسهیلاتی را در قرائت متن پهلوی سنگنبشته که سطرهای نخستین آن بکلی ضایع شده بود، سبب گردید. این نکته که متن سنگنبشته جز از زبان و خط پهلوی به زبان و خط یونانی نیز نوشته شده، مؤید آن است که در کتیبه پیروزیهای شاپور اول بر رومیان با ابراز افتخار و مباهات ارائه گردیده است. مضمون کتیبه می بایست نه تنها برای اتباع شاهنشاه بلکه برای اهالی مطیع و منقاد استانهای روم شرقی نیز که زبانشان یونانی بود، قابل استفاده و قرائت باشد. در متن کتیبه شرح لشکرکشیهای شاپور به غرب آمده است. در این لشکرکشیها، استانهای بین النهرین، سوریه و بخشی از آسیای صغیر که به روم تعلق داشتند ویران و از سکنه خالی شدند. در کتیبه نام لژیونهای رومی که از استانهای مختلف امپراتوری روم برای جنگ با ایران گردآوری شده بودند، آمده است. در متن از آخرین پیکاری که موجب پیروزی ایرانیان گردید با ابراز مباهات سخن رفته است. در این پیکار سپاه رومیان و نیز والریانوس امپراتور روم به اسارت درآمدند. طبق متن سنگنبشته محل این پیکار ادسا بوده است. در متن کتیبه شاپور با احساس غرور از پیروزی خود بر دشمن «شکست ناپذیر» یاد کرده است. در متن یونانی با زبانی شرم آگین از سلاح و شکست یافتن استانهای شرقی روم سخن رفته است.

ذکر این نکته ضرور است که زبان دیگر این کتیبه، پارسی لهجهٔ جنوب غرب ایران و خاستگاه ساسانیان است. یونکر Junker محقق والامقام این متن را قدیمترین نوشته به زبان پارسیگ دانسته است[۱۲]. در این کتیبه اثری از خط و زبان پارتی شمال غرب که مورد قبول پارتیان بود، مشهود نیست. این نیز مؤید غلبهٔ پارسیان و زبان و سنن آنان در سازمان دولتی جدید و نوبنیاد ساسانی است.

شاپور که با غنایم بسیار و اسیران بی شمار به ایران بازگشت در کتیبهٔ خویش خبر داد که بخاطر این پیروزی بنام خوذ، همسران و سه فرزندش آتشکده‌ها بنا نهاد و ثروت فراوانی را فدیهٔ موبدان کرد. این کتیبه تصویر روشنی پیرامون تقسیم کشور شاهنشاهی ساسانی به استانها و مراکز اداری بدست می دهد. در رأس این استانها و مراکز، اعضای خاندان شاهی، فرزندان و یا برادرانش قرار داشتند. آگهیهای این

12- H. Junker. *Mélanges H. Grégoire*. Bruxelles, 1951, p. 14-23.

کتیبه پیرامون وضع موبدان و هیربدان معلوم و روشن است. در این سنگنبشته رابطه دودمان ساسانی با دین حاکم در سرزمین شاهنشاهی و فدیهٔ شاه به سود روحانیان و آتشکده‌ها معلوم و مشخص است.

متن کتیبهٔ موبد کرتیر در نقش رجب حاکی از وضع ممتاز روحانیان و نفوذ آنان در کارهای دولتی ایران است[۱۳]. در این کتیبه از فعالیت موبد به سود دولت در روزگار شاپور اول، هرمز اول، بهرام اول و بهرام دوم سخن رفته است. هرتسفلد دربارهٔ نام و یا عنوان کرتیر بر این عقیده است که نام مذکور عنوان و لقب افتخارآمیزی است که به صاحب عنوان داده شده است[۱۴]. ولی آرتور کریستن سن مسئله را حل نشده می شمارد. وی در مورد نظر هرتسفلد مبنی بر افتخارآمیز بودن عنوان مذکور و نظری که این عنوان را مختص شخصیتهای دارای مقام برجسته دانسته، ابراز شك و تردید کرده است[۱۵].

کتیبهٔ بزرگ نرسه در پایکولی بمناسبت پیروزی او در پیکار با بهرام سوم پدید آمد. این کتیبه دارای دو متن همگون به زبان پهلوی شمال غرب و زبان پهلوی جنوب غرب است. بنابر متن کتیبه شاهنشاه مراتب شادباش نمایندگان طبقهٔ حاکم، فرمانروایان بزرگ، شخصیتهای برجستهٔ دولت و روحانیان را پذیرا گردید. اسامی شخصیتهای مختلف و ذکر عناوین آنها امکان می دهد که سلسله مراتب صاحبان مناصب ایران و موقعیت و اهمیت آنان در ادارهٔ امور کشور معلوم و مشخص گردد. این متن از دیدگاه روشن کردن تاریخ ایران ساسانی نیز حایز اهمیتی بسزا است.

بدین روال نوشته‌های پهلوی بنابر مضمون خویش مشابه و همگون نیستند. بعضی از این نوشته‌ها سرشار از آگهیهای تاریخی هستند و بعضی دیگر به نتیجه‌گیری پیرامون اوضاع داخلی ایران کمك می کنند. ارزش عمدهٔ این نوشته‌ها در واقعی بودن آنها است و نشان می دهد که این آثار هم از نظر زبان و هم از دیدگاه خط و کتابت با دست پارسیان به رشتهٔ تحریر کشیده شده است. ارزش این مدارك جهت بررسی دورهٔ ساسانیان حایز اهمیت فراوان است. زیرا روایتهای پارسی و تازی به دوره‌های بسیار متأخری تعلق دارند و در این روایات مضامین نخستین آثاری

13- E. Herzfeld. *Paikuli*, I, p. 88.

۱۴ـ همانجا، Glossary ص ۲۰۸.

15. A. Christensen. *L'Iran sous les Sassanides*, p. 411.

که در دسترس راویان قرار داشتند با دگرگونیهایی همراه بوده‌اند. بعدها این آثار دستخوش تحریفهایی شدند. این نیز یکی از جهات منفی روایات مستخرجه از منابع است. زیرا خلافت عرب مهر و نشان خود را بر این آثار برجا نهاد و دگرگونیهایی در نوشته‌های کهن پدید آورد.

برای روشن کردن صحت و ارزش اسناد و نوشته‌های همزمان با رویدادها بهترین راه، مقابله و مقایسهٔ آنها با آثار فرهنگ مادّی است. ولی بسختی می‌توان زمان، تاریخ و محل پدید آمدن این آثار را معلوم ومشخص کرد. از مآخذ مهم دیگری که می‌توان یاد کرد، مآخذ و منابع سریانی است. ولی در ضمن نباید این نکته را از دیده دور داشت که مآخذ مذکور در محیط و توسط طبقهٔ دیگری از جامعهٔ ایران نوشته شده است. مدارك مزبور از این جهت حایز اهمیت‌اند که در آنها مطالبی پیرامون زندگی شهری و خواست اهالی شهرها می‌توان یافت. و امّا دربارهٔ کتیبه‌ها می‌توان گفت که متون آنها تا اندازهٔ قابل ملاحظه‌ای با طبقهٔ حاکم، ایدئولوژی ایرانیان و منابع رسمی در ارتباط‌اند. این کتیبه‌ها جهت بررسی و شناختن اوضاع داخلی ایران و تاریخچهٔ شهرها از اهمیت فراوان برخوردارند.

۳

شهرستانهای ایران

در مجموعهٔ نوشته‌های موجود به زبان پهلوی جزوهٔ کوچکی بنام «شهرستانهای ایران» وجود دارد. در این جزوه نام شهرهای ایران، اوضاع و احوالی که موجب پدید آمدن شهرهای مذکور گردید و نیز نام بنیادگزاران این شهرها ارائه شده است. وجود این جزوه به زبان پهلوی خود نمودار اهمیت شهر و شهرسازی در اوایل سده‌های میانه است. این جزوه، یگانه و منحصر به فرد نیست. زیرا بسیاری از مطالب و نوشته‌های جغرافیایی که از موسی خورنی به زبان ارمنی باقی مانده‌اند، با نوشته‌های جزوه مطابقت دارند.

در مقدمهٔ جزوهٔ **شهرستانهای ایران** چنین آمده است که شهرهای ایران در ادوار مختلف بنیان یافتند. نام فرمانروایانی (سر خدایان ـ Sar-khvatad) که شهرهای ایران را بنا نهادند «به عنوان یادبود»، «در این کتاب ثبت گردیده است». بنظر می رسد بخش عمدهٔ این جزوه در سدهٔ ششم میلادی تدوین شده باشد. برخی از نامها از جمله نام شاهنشاه خسرو و دیگر نامها از جمله عناوین ترکان چون «زرکوه

ـ اکتاگا «ektaga» که نمایندهٔ مشهور خاقان ترك بود در این جزوه آمده است[۱۶]. ذکر نام منصور خلیفهٔ عباسی (در پارگراف ۶۱)[۱۷] نمودار آن است که نگارش جزوه یا در عهد این خلیفه و یا اندك زمانی پس از مرگ وی کامل و انجام شده باشد. نسخه‌ای که از این جزوه تاکنون بدست ما رسیده است متعلق به سده هشتم (و حدود خلافت منصور و در سالهای ۷۵۵ـ۷۵۴ میلادی) است.

در جزوه شهرستانهای ایران، ایرانشهر به چهار بخش در چهار سو تقسیم گردیده بود. چنان که می دانیم این تقسیم با انقسام مناطق نظامی ایران به چهار بخش انطباق داشت. در رأس هر یك از این بخشها یك سپاه بد فرمان می راند. این اصلاحات مربوط به دوران خسرو انوشیروان بود. پیش از او فرماندهی سپاه ایران را تنها یك تن برعهده داشت که او را «ایران سپاه بد» می نامیدند. همهٔ امور نظامی و جنگی زیر نظر ایران سپاه بد اداره می شد.

فهرست اسامی شهرهای ایران در جزوهٔ نامبرده به ترتیب زیر است: شهرهای شرقی، شهرهای غربی، شهرهای جنوبی و شهرهای شمالی ایران. شهرهای شرقی ایران عبارت بودند از سمرقند، خوارزم، بلخ، مرو، توس و غیره (پاراگرافهای ۱۸ـ۲). شهرهای غربی عبارت بودند از شهرهای بین النهرین چون ادسا (الرها ـ Urha)، نصیبین، بابل، حیره و نیز همدان و نهاوند و دیگر شهرها (پاراگرافهای ۳۳ـ۱۹). در بخش شهرهای جنوبی نام بسیاری شهرها از کابل (پاراگراف ۳۴) تا حمیر ـ Himyar (پاراگراف ۵۰) و گروهی از شهرهای عصر ساسانی (پاراگرافهای ۵۱ـ۵۰) آمده است. در آخرین بخش نام شهرهای شمال ایران مذکور افتاده است. ناشران جزوه بدرستی شهرهای شمال ایران را در گروه چهارم ذکر کرده‌اند و براساس متن آنها را شهرهای اتورپاتکان (کوست اتورپاتکان) نامیده‌اند. در این بخش نام گنزك در ردیف نام دیگر شهرها آمده است که آخرین آنها نام بغداد است (پاراگراف ۶۱). در میان شهرهای اتورپاتکان (آذربایجان) نام

16- *A catalogue of the provincial capitals of Eranšahr* by J. Marquart, ed. by G. Messina. Roma, 1931, p. 5-6.

۱۷ـ پاراگرافهای ارائه شده بر مبنای کتاب مارکوارت است (ص ۲۳، ۱۱۴). این پاراگرافها در کلیه موارد با پاراگرافهای کتاب بلوشه زیر عنوان:

. *Liste géographique des villes de l'Iran* par E. Blocher Recueil de travaux relatifs à la philologie et à l'archeologie égyptiennes et assyriennes. Paris. 1895. 17 année. p. 165-176.

منطبق نیستند.

آموی یا آمل مرکز طبرستان (مازندران نیز ذکر گردیده است. در جزوه بنای شهر مذکور به «زندیك ـ زندیق» و بدیگر سخن به مزدك نسبت داده شده است (پاراگراف ۵۹). گمان بسیار می رود که این شهر پس از اعدام مزدك بنا شده باشد. بعضی از پیروان مزدك که تحت تعقیب قرار داشتند، گریختند و بدینجا آمدند و شهر مذکور را بنا نهادند ویا وسعت بخشیدند.

همهٔ بخشهای جزوهٔ شهرستانهای ایران را نمی توان از نظر تاریخی معتبر دانست. بعضی شهرها از سوی کسانی که در جزوه از آنها یاد شده است، بنیان نیافته‌اند. تاریخ بنای این شهرها متعلق به دورانهای قدیمتر است. شهرهای مذکور از سوی شخصیتهایی که نامشان در جزوه آمده است، بنا نشده‌اند، بلکه بسط و توسعه یافته‌اند. مکان جغرافیایی بعضی از شهرها نیز معلوم نگردیده است. سرانجام ذکر این نکته ضرور است که در همهٔ موارد نمی توان با نحوهٔ قرائت و استنباطهای ناشران جزوه موافقت کرد.کوتاهی جزوه، فقدان توضیح و تفصیل بیشتری را در مطالب مندرج سبب گردیده است. حال آن که توضیح بیشتر می توانست فایده‌هایی در پی داشته باشد. در اندکی از موارد توضیحات اضافی وجود دارد که از آن جمله است توضیح مربوط به احداث پل (پاراگراف ۱۳) در نزدیکی شهر پوشنگ از استان هرات و یا این نکته که شهر کومش (قومس ـ قومش) دارای پنج برج بوده است. کومش دژی بود که از سوی یزدگرد اول بنا شد. این شهر تکیه‌گاهی نظامی در مرزهای شمالی ایران به منظور مقابلهٔ با چول (چور) Tcholes بود. در جزوهٔشهرستانهای ایرانپیرامون شهر کومش مطلبی افسانه‌ای ارائه شده است مبنی بر این که گویا شهر مذکور از سوی «جادوگر بزرگ» ازی دهاك بنا شده است (پاراگراف ۱۸).

با وجود بعضی نارساییها و این که جزوهٔ شهرستانهای ایران به صورت کنونی در روزگار سلطهٔ تازیان (سدهٔ هشتم میلادی) با دگرگونیهایی در نگارش متن همراه گشته است، مع هذا آگهیهای بدست آمده از آن بسیار ارزشمند و جالب است. بویژه آن که در بعضی موارد نوشته‌های این جزوه با نوشته‌های پهلوی و مآخذ عصر تازیان، از جمله با کار نامگ، تاریخ طبری و شاهنامه منطبق و هماهنگ است. مهم آن که بسیاری ازمطالب این جزوه را می توان با نوشته‌های مندرج در کتاب جغرافیای موسی خورنی مقایسه کرد.

این نکته که جزوه به زبان و خط پهلوی است، خود مؤید آن است که در آغاز و شاید در سدهٔ ششم میلادی به زبان و خط پهلوی نگارش یافت و بعدها از سوی ایرانیانی که با مزدا پرستی و خط و کتابت پهلوی آشنایی داشتند کمال پذیرفت.

۴

کار نامك اردشیر پاپکان

نسخهٔ متن پهلوی کارنامك (کارنامهٔ اردشیر پاپکان) از جمله مآخذ مربوط به تاریخ شهرهای ایران است.

این داستان کوچك که بخش عمدهٔ آن تمام و کمال صورت افسانه دارد، به زبان پهلوی باقی مانده است. چند نسخه از این کتاب به زبان و خط پهلوی موجود است که بهترین آنها رونوشت نسخه خطی متعلق به سدهٔ هفدهم میلادی است. تاریخ نگارش متن اصلی این نسخهٔ خطی رونوشت شده را مربوط به روزگار شاهنشاهی یزدگرد و استنساخ آن را سال ۱۰۵۴ میلادی دانسته‌اند[۱۸].

رونوشت متعلق به سدهٔ هفدهم همانند رونوشت متعلق به سدهٔ نوزدهم، هر دو نسخهٔ خطی اتکاء دارند که در سدهٔ سیزدهم میلادی از سوی شخصی بنام رستم فرزند مهربان نگاشته شد[۱۹].

18- *The Kârnâmē-I Artakhshîr Pâpakân*, ed. by D.D.P. Sanjana.Bombay, 1896, P. XXIX. (و ادامهٔ آن: D. D. P. sanjana)

19- همانجا , p. XXXII-XXXIII- Th. Nöldeke. *Geschichte des Artachšîr-i Pâpakân. Beiträge zu den Kunde der indogermanischen Sprachen*, Bd. 4, Göttingen, 1878, p. 30-31.

در کارنامك از سه شاهنشاه ساسانی، اردشیر، شاپور اول و هرمزد اول سخن رفته است. چنین بنظر می رسد که تدوین کتاب در روزگار هرمزد اول به انجام رسیده باشد. ولی نمی توان پذیرفت که این روایت از سدهٔ سوم میلادی برجا مانده است. زیرا در متن اشتباههای تاریخی مشهود است. به عنوان نمونه در متن از خاقان ترك سخن رفته است. حال آن که ترکان اواسط سدهٔ ششم میلادی در مرزهای ایران پدیدار شدند. متن پیام پاپك به فرزند آشنا می نماید. مشابه این متن را در کتاب مشهور کلیله و دمنه می توان یافت. می دانیم کتاب مذکور به روزگار خسرو اول (انوشیروان) در ایران شناخته شد. گمان بسیار می رود نخستین متن این داستان براستی در روزگار نخستین شاهنشاهان ساسانی تدوین شده باشد. ولی احتمال می رود متن مذکور بعدها در سدهٔ ششم میلادی مورد تجدید نظر قرار گرفت و مطالبی بر آن افزوده گشت. ولی با این وصف نمی توان تاریخ نگارش داستان مذکور را پس از اوایل سدهٔ هفتم میلادی دانست[۲۰]. بعضی بر این عقیده‌اند که متن مذکور متعلق به روزگار فرمانروایی تازیان است[۲۱]. نولدکه معتقد است که نگارش متن داستان در روزگار خسرو دوم (پرویز) به انجام رسید.

چون ترکان بالغ بر سیصد سال از موقفی حاکم برخوردار بودند، بنابراین احتمال می رود در روزگاران متأخر رونویسی متن کتاب با تجدید نظرهایی همراه شده است. متن کارنامه در تدوین کتابی زیر عنوان رنجهای گریگوری و ریپسیمه Ripsimé که اواخر سدهٔ هشتم میلادی از زبان ارمنی به یونانی برگردانده شد، مورد استفاده قرار گرفت. ابن ندیم مؤلف الفهرست نیز کتاب کارنامه را می شناخت. در الفهرست چنین آمده است که حدود سال ۲۰۰ هجری «کتاب سیرة اردشیر» به صورت منظوم به عربی ترجمه شد. ولی در الفهرست جز از نام «کتاب سیرة اردشیر» از کتاب دیگری زیر عنوان «کتاب الکار نامج فی سیرة انوشیروان» یاد شده است که گمان می رود عاری از خطا نباشد[۲۲]*.

20- Th. Nöldeke. *Geschichte des Artachšîr-i Pāpakân*, p. 23-24., D.D.P Sanjana, P.1.

21- A. Christensen. *L'Iran sous les Sassanides, p. 58.*

22- *Kitab al-Fihrist ed. G. Flügel, Bd. I. Leipzig, 1871, p. 119*, *305*-*Th. Nöldeke. Geschichte des Artachšîr-i Pâpakân*, p 24-25. Acta sanctorum, Septembrum 30, p. 321.

رنجهای گریگوری و ریپسیمه

* مؤلف نام این کتاب را به صورت «الکرنامج فی سیرة انوشیروان» آورده است. در ترجمه فرانسوی نیز عنوان کتاب با ←

داستان **کارنامه** به مقیاسی وسیع از سوی فردوسی در کتاب **شاهنامه** مورد استفاده قرار گرفت. گرچه در این کتاب بعضی مطالب به گونه‌های دیگری آمده‌اند، ولی در این نکته که خطوط کلی داستان از کتاب **کارنامه** بوده جای شبهه و تردیدی نیست. شرح نسبتاً مبسوط متن و مطالب مشابه آن از **شاهنامه** توسط سنجانا ارائه شده است[۲۳].

نمی توان این نکته را از دیده دور داشت که در نوشتهٔ طبری و مطالب کارنامه مشابهت بسیار وجود دارد. گرچه در نوشته‌های طبری مطالب گاه به صورتهای گونه‌گون ارائه شده‌اند. ولی این خود نشان می دهد که طبری تحت تأثیر مآخذ دیگری نیز قرار داشت که مطالب مندرج در مآخذ مذکور با متن کارنامه منطبق نبوده است.

در بخشهای مختلف کتاب کارنامهٔ اردشیر پاپکان رابطه‌ای عمیق مشهود نیست. در این زمینه بویژه می توان از افسانهٔ مار و اژدها نام برد که اردشیر با آنها پیکار کرد. چنان که می دانیم این افسانه صورتهایی گونه‌گون دارد. یکی از صور آن در «کارنامه» آمده است. بنابراین داستان، اردشیر بر مار چیره گشت و همهٔ گنجینه‌هایی را که مار نگهبان آنها بود بچنگ آورد.

با وجود جهات منفی و افسانه‌ای کارنامه، کتاب بطور عمده حاوی مطالب تاریخی درستی است. بسیاری از عناوین، نامها و مطالبی که از سوی مؤلف کتاب ارائه شده است، از دیدگاه پژوهندگان و مورخان بسیار ارزشمند و گرانبهاست.

واژه‌های کارنامك از بسیاری جهات منطبق با واژه‌های پهلوی اوایل سده‌های میانه است. این نیز موجب می شود کتاب مذکور با دقت بیشتری مورد بررسی و مطالعه قرار گیرد.



نوشتهٔ الفهرست منطبق نبوده است. مترجم با مراجعه به متن **الفهرست** ابن ندیم بهتر دانست عنوان کتاب را بدان گونه که در **الفهرست** آمده است به صورت «الکارنامج فی سیرة انوشیروان» از نظر خوانندگان بگذراند. ر. ش. به ابن ندیم، الفهرست، تهران ـ افست مروی، ص ۳۶۴ـ م.

23- D.D.P. Sanjana, p. XV-XVIII; متن شاهنامه (۲ـ۳۴)



نامهٔ تنسر

نامهٔ تنسر از جمله آثاری است که حاوی آگهیهای ارزنده‌ای از ایران در اوایل سده‌های میانه‌اند. این نامه که در سده‌های ششم و هفتم میلادی به زبان پهلوی نگاشته شد به صورت نخستین خویش باقی نمانده است. ابن مقفع مترجم نامدار که به سال ۷۶۰ میلادی (۱۴۳ هجری) در گذشت این را از زبان پهلوی به تازی برگرداند. حدود سال ۱۲۱۰ میلادی (۶۰۷ هجری) محمدبن حسن بن اسفندیار نامهٔ مذکور را از تازی به پارسی ترجمه کرد[۲۴]. متن عربی این نامه نیز همانند متن پهلوی آن موجود نیست.

تنسر نامی است مستعار که «ایرانی خردمند و موبد بزرگ اردشیر پاپکان» بدان نامیده شده است. نام تنسر با اندکی دگرگونی در مآخذ متعدد مشاهده شده است. نامهٔ تنسر دارای اصالت است. ولی مطالبی از روزگاران متأخر بدان افزوده شده است که از آن جمله‌اند نقل قولهایی از قرآن، داستانی از کلیله و دمنه و غیره که

24- M. Darmsteter. «Lettre de Tansar à Jasnasf roi de Tabaristan.» *Journal asiatique*, 1894, 9-me série, t. III, p. 187-188

محتمل است از سوی مترجم و بدیگر سخن ابن مقفع ضمیمه شده باشد. در این مورد نظر دارمستتر قابل بحث است. وی بر این عقیده است که بخش اعظم مطالب نامه بعدها بدان افزوده شد. متن پهلوی کلیله و دمنه متعلق به سدهٔ ششم میلادی است. ترجمهٔ آن گویا از سوی شخصی بنام بود Boude صورت گرفته است. گمان نمی‌رود نام «ابدال» که در نوشته آمده است، درست تلفظ شده باشد. در اینجا مقصود (ابدالهای) هفتالی است که زناشویی آنان به شیوهٔ روزگاران بسیار کهن، صورتی گروهی داشت. آگهی مربوط به هفتالیان در ایران را می‌توان مربوط به اواخر سدهٔ پنجم و اوایل سدهٔ ششم و روزگار پادشاهی کواذ (قباد) اول دانست. زندگی این پادشاه با هفتالیان در ارتباط بود. آگهی مربوط به هفتالیان که در نامهٔ تنسر آمده، به صورت نخستین و آغازین زندگی هفتالیان ارائه شده است. جا دارد پیرامون شرح «هرج و مرج» و «نابسامانی» در ایران نیز نکته‌ای عنوان شود. دارمستتر بخطا شرح این احوال را مربوط به دوران متأخر دانسته معتقد است که شرح این ماجرا بعدها بر متن نامه افزوده و بر آن ضمیمه شد[۲۵]. نمی‌توان تردید داشت که همهٔ مطالب مذکور با جنبش مزدکیان رابطه‌ای مستقیم دارد[۲۶] و حاکی از حوادث سالهای اواخر سدهٔ پنجم و اوایل سدهٔ ششم میلادی است.

ظاهر مطلب چنین می نماید که گویا نامهٔ تنسر متعلق به عهد اردشیر است که وی با ستایش فراوان از او یاد کرده است. ولی در واقع جهت ایدئولوژی نامه نشان می دهد که در نیمهٔ نخست سدهٔ ششم میلادی تدوین یافته است و این درست زمانی است که دولت ایران در جستجوی تکیه‌گاهی از روزگاران گذشته بود و می کوشید تا نظام فئودالی نوین خود را موّجه و مبرا جلوه دهد و آن را پدیده‌ای از عهد اردشیر معرفی کند. طبق نامهٔ تنسر ادارهٔ امور نظامی کشور از سوی چهار سپاه بد صورت می گیرد. حال آن که این امر حاصل اصلاحات خسرو انوشیروان بود. خواست حضور در دربار شاهی و عهده‌دار خدمت شاه شدن یکی از خواسته‌های خسرو انوشیروان و نشانهٔ وابستگی بزرگان و اشراف به شاهنشاه بود. پس از جنبش مزدکیان، دودمانهای ایرانی به شاهنشاه وابسته شدند و دولت شاهنشاهی تکیه‌گاهی برای اشراف و بزرگان بود. نامهٔ تنسر این نظم نو را موجه، قدیمی، درست و

25- M. Darmsteter, Lettre de Tansar..., p. 189.
26- A. Christensen, L'Iran sous les Sassanides, p.318-319.

غیرقابل انکار دانسته است. از اینجا می توان به حدود خصومت و دشمنی شدید با جنبش مزدکیان به عنوان دشمن طبقاتی پی برد. نویسندهٔ نامه با جنبش مردم که نسبت به اصول و مواضع فئودالی معترض بودند، دشمنی و خصومت ورزیده است. این مغ درباری که از زمرهٔ روحانیان بزرگ زرتشتی بود، در ادارهٔ امور کشور و دولت شرکتی فعال داشت. به روزگار پارتیان در اراضی ایران گونه‌ای اقتصاد پدید آمد که از اشکال تولید فئودالی به شمار می رود. ظهور آهسته و بسیار تدریجی شکل جدید از درون و اعماق نظام برده‌داری همراه با ادامهٔ شیوهٔ زندگی قبیله‌ای موجب گردید که رشد مناسبات و مالکیت جدید نیز بسیار آهسته و تدریجی صورت پذیرد.

نظام فئودالی که دورهٔ پیشین پدید آمده بود با مقاومت توده‌های وسیع مردم مواجه گشت. این مقاومت زمانی بروز کرد که وابستگی جماعات محلی و تابعیت قبایل صورتی منظم و مداوم بخود گرفت. خسرو اول و دولت او ازحمایت جدی مغان برخوردار گشت. مغان سلاح ایدئولوژیك لازم را جهت توجیه مقررات و نظم نو پدید آوردند. در این زمینه تکیه به گذشته‌های دور وسیله‌ای مناسب می نمود. از این رو بنیادگزار دولت ساسانی را قرین شوکت و افتخار کردند و خسرو اول را ادامه‌دهندهٔ تدابیر او نامیدند. مؤلف **نامهٔ تنسر** می نویسد که پادشاهی نه به ارث پدید آید. فرمانروایان کسانی از بزرگان باشند که به درگاه شهنشاه آیند و تاج و سریر از وی گیرند[۲۷]. تنسر کسی را شاه می خواند که تاج از دست شاهنشاه گرفته باشد. این نیز نکته‌ای بود که بزرگان برخاسته از دودمانها و خاندانهای مشهور در سدهٔ ششم میلادی با آن سر سازگاری نداشتند. تنسر در نامهٔ خود این «شاهکان» را چنین توصیف می کند که «از پرداخت باج و خراج سرباز می زنند» و «در برابر کسی سر فرود نمی آورند»[۲۸].

این نامه که در نیمهٔ نخست سدهٔ ششم میلادی تدوین گردید، از نظر بررسی تاریخ نهضت اجتماعی ایران که بنام جنبش مزدکیان شهرت یافته، دارای اهمیتی بسزا است. سند مذکور که حاوی آگهیهایی پیرامون طبقات اجتماعی ایران است، موجب گردیده است که بتوان دربارهٔ طبقات استثمار شوندهٔ ایران بعضی نتایج لازم را بدست آورد. **نامهٔ تنسر** حاکی از آن است که زیربنای اقتصادی آغاز جامعهٔ

27- M. Darmsteter. *Lettre de tansar.... p 513, p.210.*

۲۸ـ همانجا، ص ۵۰۵، متن، ص ۲۰۳.

فئودالی در زمانی شکل گرفت و قوام پذیرفت که روبنا به صورتی فعال زیربنای جدید را مورد حمایت و پشتیبانی قرار داد.

پیرامون نام تنسر باید گفت که در نوشته‌های باستان از چنین شخصی به عنوان موبد ویا یکی از روحانیان عهد اردشیر یاد نشده است. آ. آ. فریمان عضو وابستهٔ فرهنگستان علوم اتحاد شوروی (طی گزارش خود در کنفرانس فاکولتهٔ خاورشناسی دانشگاه دولتی لنینگراد) اندیشه‌ای بسیار جالب ارائه کرد. نام موبد کرتیر به عنوان یکی از شخصیتهای فعال و نمایندهٔ روحانیت زرتشتی در روزگار نخستین شاهنشاهان ساسانی مشهور است. از موبد کرتیر دو کتیبه یکی در نقش رجب و دیگری در نقش رستم با حروف پارتی موجود است. کرتیر در این کتیبه‌ها خود را «Magupat ut herpat ـ موبد و هیربد» نامیده است[۲۹]. فریمان کرتیر را نگارندهٔ **نامهٔ تنسر** می شمارد. نام تنسر حاصل خطایی است که در خواندن کتیبه‌ها پدید آمده است. سبب این امر نیز فقدان نقطه در نسخه‌های خطی است. در نتیجه نام کرتیر از روی همان حروف و علایم به صورت تنسر خوانده شد.

کریستن سن نام «کرتیر» را ناروشن دانسته است. وی جز از ناروشنی در تلفظ صحیح کلمه معتقد است «کرتیر» نام شخص نیست، بلکه لقب و عنوانی است که به شخص دارای مقام و منصب عالی داده شده است[۳۰]. نظر دیگری وجود دارد مبنی بر این که «کرتیر» نام شخص است و برجسته‌ترین روحانی عالی مقام کشور پس از درگذشت شاپور اول، کرتیر نام داشت. کتیبه‌های کرتیر تنها به زبان پارسی میانه است[۳۱].

ذکر این نکته ضرور است که در **نامهٔ تنسر** مطالبی وجود دارد که از **کارنامك** اقتباس شده است. در هر دو سند نامبرده از اردشیر اول ستایش و تمجید فراوان شده است. هر دو سند نیز استخر فارس را مرکز بزرگ و عمدهٔ کشور نامیده‌اند. بنا به عقیدهٔ ویکندر در هیچ یك از این دو سند اثری از دانش خط و کتابت اوستا مشهود نیست. ولی در **نامهٔ تنسر** نشانه‌هایی از آگاهی پیرامون تمرکز آتشکده‌ها، پرستشگاه شیز و مطالبی دربارهٔ موبد بزرگ می توان یافت. پس از سرکوبی جنبش مزدکیان،

29- *E. Herzfeld. Paikuli*, I, p.g 2 , سطرهای 28,30.
30- A. Christensen. L'Iran sous les Sassanides, p. 410-411.
31- S. Wikander. Feuerpriester in Kleinasien und Iran, Lund, 1946, p.p. 48, 265, 267.

وضع شیز به عنوان مرکز دینی قوام و استحکام پذیرفت[۳۲]. نمونه‌هایی از این دگرگونیهای تاریخی ایران را در نامهٔ تنسر که متن نخستین آن را محققان حدود سده ششم میلادی دانسته‌اند، می‌توان مشاهده کرد.

۳۲ـ همانجا، ص ۱۶۴.

۶

قانون نامهٔ پهلوی

دگرگونیهای حاصله در اقتصاد، اموردا‌خلی، روابط و صور جدید اجتماعی موجب پدید آمدن روبناهای تازه و تغییر در قوانین مربوط به دولت وحقوق گردید.

از تاریخ اوایل سده‌های میانهٔ ایران اسناد بسیار اندکی در زمینهٔ حقوق و قانون بدست آمده است. در عوض، مجموعه‌های قوانین ناچیز ولی ارزشمندی که به زبانهای پهلوی و سریانی برجا مانده توجه پژوهندگان را بخود معطوف داشته است. متون این مجموعه‌ها تمام و کمال پاسخگوی مسایل عمده‌ای چون روابط اجتماعی و حیات زندگی جامعه نیستند. با این وصف متون مذکور آگهیهای لازم را پیرامون خصایص نظام اجتماعی عصر خویش بدست می دهند.

انتشار مجموعهٔ قوانین به زبان پهلوی رویدادی پر اهمیت بود. اِ. و. وست E.W.West نخستین بار به سال ۱۸۹۶ در کتاب مشهور اساس فقه‌اللغه ایران «Grundriss der Iranischen Philologie» از وجود این مجموعهٔ قوانین خبر داد. وی از کشف نسخه‌ای خطی به زبان پهلوی یاد کرد و نوشت که این نسخه حاوی

«قطعاتی از قوانین ایران در عهد ساسانی» است[33] و گمان می رود متعلق به سده‌های سوم تا ششم میلادی باشد. سال ۱۹۰۱ در شهر بمبئی نسخه کلیشه شده‌ای از قوانین مذکور انتشار یافت[34]. بعدها این سند بنام ماتیکان هزار داتستان نامیده شد. چنان‌که در صفحهٔ آخر سند مذکور آمده، محتمل است تدوین کننده آن شخصی بنام فرخ مرد و هرامان بوده باشد. مودی Modi دانشمند مشهور پارسی مقدمه‌ای بر این متن نگاشت. به سال ۱۹۳۷ یکی دیگر از دانشمندان پارسی بنام بولسارا Bulsara متن کامل این سند را همراه با ترجمهٔ انگلیسی انتشار داد[35]. ولی در این متن بسیاری از اندیشه‌نگاریهای آرامی بدون تغییر باقی ماندند و معانی آنها به پهلوی ارائه نشدند. نسخه‌برداری متن نیز به شیوهٔ خاص پارسیان انجام گرفت. ترجمهٔ انگلیسی متن که توسط بولسارا انجام پذیرفت در برخی موارد از دقت کافی برخوردار نیست. بسیاری از مطالب و مفاهیم متن، نامفهوم و زبان ترجمه سخت دشوار است. ولی باید افزود که ترجمهٔ متن کاری است بس مشکل. زیرا مطالب متن بغرنج و در بیشتر موارد ناروشن اند. با وجود این نقیصه باید یادآور شد که کوشش بولسارا در این زمینه بسیار ارزنده و برای بررسی و پژوهش متن دارای اهمیتی بسزا است. توضیحات مترجم اندك است. ولی بعضی از دقایق مورد نظر او بسیار جالب دقت و توجه می نماید. باید افزود که مضمون بعضی از بندهای ماتیکان با قوانین روم شرقی (بیزانس) در سده‌های چهارم تا ششم میلادی قرابت و نزدیکیهایی دارد.

ویژگیهای سند مذکور و نمونه‌هایی از حل مسایل توسط این و یا آن حقوق‌دان یادآور مجموعه‌های قوانین گریگوریانوس Gregorianus و هرموگنیانوس Hermogenianus است که پیش از انتشار مجموعهٔ قوانین منتشره از سوی ژوستینین در بیزانس رواج داشتند. نمی توان منکر آشنایی ایرانیان با حقوق و قوانین یونانی ـ رومی و امکان تأثیر متقابل حقوق و قوانین دو کشور در یکدیگر شد. در این زمینه می‌توان از مجموعهٔ قوانین سریانی سدهٔ پنجم میلادی به عنوان نمونه یاد کرد.

نسخه‌های خطی متعدد موجود از مجموعهٔ قوانین سریانی سبب پدید آمدن این عقیده شد که نسخ مذکور بر دوگونه مفصل و مختصر پدید آمدند. قدیمیترین

33- *Grundriss der Iranischen philologie*, II. strassburg, 1896-1904, p. 116-117.
34- J.J. Modi. *Mādigān-i hazār dādistān*, a photozincographed Facsimile. Bombay, 1901.
35- s.J. bulsara. *The laws of the Ancient Persains. Bombay, 1937.*

نسخهٔ خطی این مجموعه که متعلق به سدهٔ ششم میلادی و زیر عنوان «حقوق اتباع» است از زبان رومی به زبان سریانی و بدیگر سخن آرامی ترجمه شده است. مطالب مندرج در این نسخه امکان می دهد تا با موازین حقوقی پیش از روزگار ژوستینین و آداب و رسوم رایج در مکاتب حقوقی بیروت (Beritis) آشنا شویم. فقدان نظم و ترتیب در مواد و مطالب مندرج در نسخهٔ مذکور بارها موجب بروز اختلاف نظر در گروه پژوهندگان گردید[۳۶].

مجموعهٔ قوانینی که سدهٔ پنجم میلادی و در روزگار «امپراتوران لئون و کنستانتین» به زبان سریانی تدوین یافته بود در سراسر خاور نزدیك از ارمنستان تا مصر رواج داشت و به بعضی زبانها نیز ترجمه شد. فهرست قابل ملاحظه‌ای از متون مشابه و نزدیك به این مجموعهٔ قوانین وجود دارد. این نکته خود مؤید آن است که مجموعهٔ قوانین مذکور بارها مورد بررسی قرار گرفت و در عمل به مرحلهٔ اجرا درآمد. ترجمه‌هایی از این مجموعهٔ قوانین سریانی به زبانهای ارمنی و تازی بدست آمده است. دریك نسخهٔ خطی از ترجمه‌های عربی این مجموعه، یادداشتهایی به زبان قبطی وجود دارد. فقدان ترجمهٔ این مجموعه به زبان پهلوی نمی تواند دلیلی بر عدم آشنایی ایرانیان عهد ساسانی با قوانین مذکور باشد. چنان که در نوشته‌های متعدد نگارنده آمده است، از بررسی دقیق اصلاحات خسرو اول (انوشیروان) می توان بروشنی دریافت که اصلاحات مذکور بر مبنای سیستم مالیاتی روم شرقی (بیزانس) صورت پذیرفت. اصول اخذ مالیات ارضی برپایهٔ درآمد در یکی از بندهای قدیمیترین نسخهٔ خطی از مجموعهٔ قوانینی به زبان سریانی به صورتی مشروح آمده است. در هیچ یك از مجموعه‌های قوانین شناخته شده به زبانهای یونانی و یا لاتینی، مشابه مطالب آن مشاهده نشده است. بی گمان مطالب مذکور پایه و مبنای قانون خراج خسرو انوشیروان بوده است. بسیار محتمل است که این مجموعهٔ قوانین را در ایران عهد ساسانی می شناختند[۳۷]. بسیاری از سوریاییان به دربار شاهنشاهان ساسانی نزدیك بودند. اینان به عنوان پزشك و مترجم از زبانهای

۳۶ـ ن. پیگولوسکایا. مجموعهٔ قوانین سریانی (تاریخچه‌ای از آثار). یادداشتهای علمی دانشگاه دولتی لنینگراد، تاریخ و زبان شناسی کشورهای شرقی، لنینگراد، ۱۹۵۲، ص ۵۲ـ۶۹ (ر.ش. به فهرست کتابها و مآخذ).

۳۷ـ ن. پیگولوسکایا. پیرامون مسئلهٔ اصلاحات مالیاتی خسروانوشیروان. مجموعه «مسایل تاریخ باستان»، جلد اول، ۱۹۳۷، ص ۱۴۳ـ۱۵۴.

یونانی به سریانی و از سریانی به پهلوی خدمت می کردند و ایرانیان را با آثار و نوشته‌های خویش آشنا می نمودند.

انتشار مجموعهٔ قوانین پهلوی، اسناد و مدارك وسیعی را جهت داوری پیرامون نظام اجتماعی ایران در سده‌های سوم ـ ششم میلادی دراختیار پژوهندگان قرار داده است. این سند ویژه و منحصر به فرد نه تنها حاوی مواد قوانین است، بلکه شامل مطالب بسیاری است که قانونگزاران را در حل و عقد مسایل حقوقی مختلف یاری می نمود.

قانونگزاران که در متن از آنان سخن رفته است شخصیتهای معتبری بودند که به روزگار خویش در ایران شهرت داشتند. ما توانستیم یکی از این قانونگزاران را که در ماتیکان به وی استناد شده است بشناسیم. از این نوشته جهات و جوانب دیگری را نیز می توان دریافت. در کتاب **ماتیکان هزار داتستان** از قانونگزاری بنام مردبد ـ مرتبد Martboud یاد شده است*. قانونگزار مرتبد (مهبد) که در کتاب **ماتیکان هزار داتستان** از او سخن رفته است با اسقف نسطوری مسیحی بنام مارابای اول mârAba ساکن سوریه که در نیمهٔ دوم سدهٔ ششم میلادی می زیست، برخورد و آشنایی داشت. مارابای اول که ایرانی تبار بود پیش از پذیرش آیین مسیح نزد این قانونگزار مشهور به عنوان دبیر و دستیار خدمت می کرد. این قانونگزار شهیر خود عنوان Havadayboud را داشت که در اندیشه نگاری پهلوی کتاب **ماتیکان هزار داتستان** به صورت Martboud آمده است[38].

این نکته که **ماتیکان** حاوی تفسیرهای متعددی از قوانین است و در تفسیرها با تکیه به شخصیتهای معتبر راه‌حلهای متنوعی ارائه گردیده، مؤید آن است که در مجموعهٔ قوانین مذکور از مواد و موازین حقوقی متعارف نیز استفاده شده است. تنوع راه‌حلها نمودار آن است که آداب و رسوم برتری داشت و موازین حقوقی بتدریج پدید آمدند و استوار شدند. پیش از تدوین حقوق و مجموعهٔ قوانین

* این نام در ترجمهٔ فرانسوی از متن کتاب به صورت مهبد Mohbodh آمده است. ولی در متن اصلی مؤلف نام مذکور را همان Martboud مرتبد آورده است.

38- *Vita mar Abae. Histoire de mar Jabalaha de trois autres patriarches*, textes syriaques ed. p. Bedjan. Paris, 1905, p. 215-Matikan-i hazar dadastan by S.J. Bulsara, Bombey, 1937, p. 550-551.

و صفحات بعد از کتاب ماتیکان ـ ن. پیگولوسکایا. مارابای اول. نشریهٔ خاورشناسی شوروی، جلد پنجم، ۱۹۴۸، ص ۷۴.

ژوستینین نیز راه‌حلهایی را که اشخاص مختلف ارائه می‌کردند، به عنوان نمونه مورد توجه قرار می‌گرفت. موازین حقوقی و مجموعهٔ قوانین پدید آمدند و شکل گرفتند. ولی تفاسیر و تعابیر این قوانین متنوع بودند.

هرگاه کتاب ماتیکان با مجموعهٔ قوانین سوریایی سدهٔ پنجم میلادی مقایسه شود، معلوم می‌گردد که تقسیم مواد قانون در مجموعهٔ پهلوی از نظم، انسجام و ظرافت بیشتری برخوردار است. با این همه پژوهندگان از ناروشن بودن تقسیم مواد و بندهای قوانین مندرج در این اثر گله‌مند و ناراضی هستند. مشابه این وضع را در دیگر آثار حقوقی خاور نزدیک می‌توان مشاهده کرد. در این آثار بنابر معمول موازین حقوقی در رشته‌های مختلف، شکل خاصی دارند و به صورت منظم ارائه نشده‌اند. از این رو است که در مورد هریک از مسایل راه‌حلهای گونه‌گون ارائه شده‌اند. نحوه و شیوه واحدی را در مورد حل مسایل نمی‌توان مشاهده کرد. از این رو در مورد هر مسئله راه‌حلهای مختلفی از سوی نگارنده یا نگارندگان این اثر ارائه گردیده است. این راه حلهای متنوع حاصل آداب و رسوم و موازین حقوقی محلها بوده‌اند.

در این مجموعهٔ قوانین فصلهای معینی وجود دارند. ولی نتیجه‌گیریهای فصول مذکور در همهٔ موارد منطبق با سرفصلها نیستند. گاه بندها و مواد مکرر گشته‌اند. بندها و مواد از نظر مضامین منظم نیستند و اغلب نظم و ترتیب آنها برهم خورده می‌نماید. مشکل عمده آن است که تنها یك نسخهٔ خطی اصلاح نشده از ماتیکان برجا مانده است و برخی مطالب آن به دشواری قابل خواندن است. از این رو مطالب مندرج گاه مشوش و بدون تصحیح مطمئن ارائه شده‌اند.

پیش از انتشار متن کامل ماتیکان از سوی بولسارا، بررسیهایی در زمینهٔ حقوق ساسانی با اتکاء به مطالب ماتیکان توسط بارتولمه Bartholomae صورت پذیرفت. بندها و موادی از این مجموعهٔ قوانین که توسط بارتولمه مورد پژوهش قرار گرفت، بسیار جالب توجه است. ولی این پژوهش تنها در زمینه مسایل خاص و جداگانه انجام گرفت. بررسی کامل مجموعهٔ قوانین مذکور توجه این محقق را بخود معطوف نداشت. بارتولمه بیشتر به جهات و جوانب زبان شناسی این مجموعه توجه کرد. وی در این زمینه به آگهیهای بسیار ارزنده‌ای دست یافت و مطالب مهمی پیرامون اصطلاحات، واژه‌ها، جمله‌ها و عبارات این متن پهلوی ارائه نمود. گرچه بارتولمه طی نخستین بررسیهای خویش به اهمیت بندها و مواد این مجموعه «به

مثابهٔ مأخذی بسیار ارزشمند و عالی پیرامون قیاس در علم حقوق» اشاره کرد[۳۹] ولی با این همه خود به جهت حقوقی نوشتهٔ مذکور توجهی چندان مبذول نداشت و تنها به صورتی گذرا از آن یاد نمود. وی واژه‌های این مجموعه را از دیدگاه زبانشناسی مورد تحقیق و بررسی قرار داد و در روشن کردن واژه‌های این زبان کوشش بسیار کرد. بارتولمه ضمن بررسی مقدمه و بند نخست این مجموعه در دو صفحهٔ اول کتاب، مسئله ازدواج را مورد بررسی قرار داد. در این مجموعهٔ قوانین پهلوی به موازات قانون مربوط به ازدواج با همسر اصلی وکدبانوی خانه که خود و فرزندانش را وارث اصلی مرد و پدر خانواده اعلام داشته، به مرد خانواده اجازهٔ ازدواج با زنانی از درجات نازلتر نیز داده شده است. همسر اصلی مرد «کدك بانوك Katak banuk ـ کدبانو» و زنان درجهٔ دوم «زن چاکر Zaničakar ـ چاکر زن» نامیده می شدند[۴۰]. مؤلف کتاب سپس به یکرشته مسایل مربوط به تعلق ارث به همسران و فرزندان مرد متوفی در شرایط گونه‌گون اشاره کرده است. ولی در متن، پاسخهای روشنی به این مسایل داده نشده است. در بندها و مواد این مجموعه دستورهایی همراه با درنظر گرفتن شرایط وجود دارند که در موارد خاص و معینی می توانند از نظر روشن کردن اوضاع و احوال اجتماعی ایران مؤثر واقع شوند. به عنوان مثال دستورالعملهای حقوقی پیرامون تعدد زوجات وجود دارند که جهت بررسی خانوادهٔ ایرانی و رشد تدریجی آنها و نیز در زمینهٔ بررسی جنبش مزدکیان از اهمیتی بسزا برخوردارانند. سازمان خانواده و خصلت آن در روشن کردن ویژگیهای روابط اجتماعی حایز اهمیت فراوان است.

پژوهندگان تاریخ ایران در سده‌های سوم ـ هفتم میلادی آگهیهایی در اختیار دارند که به صورتی مرجح مربوط به خاندانهای اشراف و بزرگان است. در این خاندانها آداب و رسوم کهن و مهجور تا مدتی دراز برقرار بود و البته روابط مذکور را نمی توان از زمرهٔ مناسبات راکد به شمار آورد.

ماتیکان نموداری است از روابط خانوادگی و قانون ارث در خانواده‌های کوچکی که به امور کشاورزی اشتغال داشتند. این آگهیها موجب می شوند که بتوان

39- Ch. Bartholomae. *Uber ein sasanidisches Rechtsbuch*. Sitzungsberichte der Heidelberger Akademie des Wissenschaften, Philhist. Klasse, jahrgang, 1910, 11 Abhandl, s.4.

۴۰ـ همانجا، ص ۶ـ۷.

در زمینهٔ دگرگونیهای مربوط به نظام خانواده به نتایجی دست یافت. وجود خانواده‌های کوچك متشکل از والدین و فرزندان و خویشاوندان اندك، خود نمودار شرایط و احوالی است که زمینه را برای زندگی شهری و بنای شهرهای جدید جهت سکونت فراهم می‌آورد. ولی بارتولمه به این نکته و نیز به آگهیهای مربوط به بندگان و دیگر مطالب کتاب پیرامون نظام اجتماعی کشور توجهی مبذول نداشت.

بارتولمه در بررسیهای بعدی خویش پیرامون مسئلهٔ بخشش و موافقتنامه‌ها و تعهدات مربوط به واگذاری اموال، موضوع را از جهت صوری آن مورد بررسی قرار داده وجود چنین پدیده‌ای را اعلام داشته است[۴۱]. بدین مناسبت مسئلهٔ مربوط به شکلهای مختلف ازدواج و وضع همسر یا همسران عنوان شده است[۴۲]. بخش مربوط به وامها، شرکتها و پرداختها یا درآمدها حایز اهمیت فراوانی است. ولی در این مورد نیز بارتولمه صرفاً به مسایل زبانشناسی و واژه‌شناسی پرداخته است[۴۳].

مطالب مندرج در این بند نیز همانند مواد ۱-۴ بند دوم ماتیکان از اهمیت فراوان برخوردار است. در این بند مسئله مربوط به حقوق اعضای شرکتهایی که افراد آن به صورت گروهی فعالیت می کنند و از بهره، مالکیت و وام همگانی برخوردارانـد و دارای مسئولیت مشترك هستند عنوان شده است. مؤلف کتاب در این بند مسئلهٔ آزادی برده و حق وی در اخذ peculium یا دستمزد نقدی و اموال شخصی وی در صورت ترك خدمت را عنوان کرده است[۴۴]. بارتولمه در این مورد نیز به تحلیل مسئله از دیدگاه زبان شناسی پرداخت. مفهوم اجتماعی این مطالب در نظر او ناروشن ماند و وی توجهی به مسایل مذکور معطوف نداشت.

بررسی مراسم سوگند در یکی دیگر از پژوهشهای بارتولمه آمده است[۴۵]. این بررسی از دیدگاه واژه‌شناسی بسیار جالب و حایز اهمیت فراوان است. این بررسی بویژه در زمینهٔ مسایل مربوط به روابط خانوادگی، وضع هریك از اعضای خانواده و قدرت و حاکمیت رئیس خانواده بسیار جالب توجه است. تحلیل مسئله

41- Ch. Bartholomae. *Zum sassanidischen Recht*, I. Sitzungsberichte der Heidelberger Akademie der Wissenschaften, Phil-hist. Klasse, Jahrang 1918, 5 Abhandl., s. 5-28.

۴۲- همانجا، ص ۲۹-۳۸.

۴۳- همانجا، ص ۳۹-۵۰.

44- Matikan, ed. Bulsara, 51-4, p. 60-63.

45- Ch. Bartholomae. *Zum sassanidischen Recht*, II, Sitzungsberichte der Heidelberger Akademie der Wissenschaften, Phil-hist. Klasse, 1918, 14 Abhandl.

مربوط به ارائهٔ شهادت و تعهد در جریان فروش اموال درخور توجه فراوان است[۴۶]. در پی آن بارتولمه به آن بخش از بندهای ماتیکان که مربوط به بخشش و واگذاری است، دقت بسیار معطوف داشت. گونه‌گونی این بندها، مدارك جالبی در جهت مسایل اجتماعی بدست می‌دهند. ولی بارتولمه بدین موضوع توجه کافی مبذول نداشت و مطلب را به صورتی گسترده ارائه نکرد. ولی ترجمهٔ واژه‌ها و متن این بندها را باید خدمت بزرگی از سوی بارتولمه به شمار آورد. وی نخستین کسی بود که ترجمهٔ متن مذکور را انتشار داد[۴۷]. ولی با وجود اصرار دانشمندان هندی بارتولمه از ترجمهٔ متن کامل ماتیکان امتناع ورزید[۴۸]. وی علت خودداری از ترجمهٔ کامل متن را بطور کلی چنین توجیه کرد که متن عاری از تشویش و قابل اعتماد نیست. در ضمن نسخهٔ خطی کتاب که تنها نسخهٔ موجود به شمار می‌رود بسیار نامطبوع و سرشار از خطای فراوان است.

توجه به بخش مربوط به واگذاری و عطایا مؤید آن است که بخش مذکور سرشار از مطالب ارزشمند و جالبی است. بویژه این نکته که واگذاری در یکرشته موارد جنبهٔ بکارگرفتن و یا استفادهٔ موقت دارد، بسیار شایان توجه است. به عنوان نمونه می‌توان گفت واگذاری و بخشش موقت و یا مشروط قطعه زمین و یا بخشی از اراضی زیر کشت جهت کشت و زرع، ممکن است در امر بررسی مناسبات کشاورزی آن دوره حایز اهمیت فراوان باشد.

از این نوشته می‌توان موضوع بسیار مهمی چون مسئلهٔ بردگان و تقسیم اراضی به قطعات کوچکی را که بردگان در آنها به کار اشتغال داشتند و بدان وابسته بودند، روشن نمود. در این نوشته مطالبی پیرامون وضع بردگانی که دو ارباب داشتند و درستتر گفته شود نیروی کار آنها از سوی دو مالك به نوبت مورد استفاده قرار می‌گرفت، ارائه گردیده است. این آگهیها جهت روشن کردن نظام اجتماعی ایران در آن روزگار حایز اهمیت بسیار است و ما در این زمینه سخن خواهیم داشت. آگهیهای مربوط به آزادی مشروط بردگان و بدیگر سخن واگذاردن بخشی از اوقات برده جهت کار برای خود نیز از اهمیت فراوان برخوردار است. این نکته خود

46- Ch. Bartholomae. *Zum sassanidischen Recht*, II, s. 42-50.

47- Ch. Bartholomae. *Zum sassanidischen Recht*, III. Sitzungsberichte der Heidelberger Akademie der Wissenschaften, Phil-hist. Klasse, 1920, 18 Abhandl.

۴۸- همانجا، ص ۳.

نموداری از زوال، انحطاط و پایان نظام برده‌داری است. زیرا برده‌داری پاسخگوی نیازهای اقتصادی نبود و اوضاع و احوال ابراز ابتکار بیشتری را از سوی کارگران ایجاب می کرد.

بارتولمه بررسی بعدی خود را به مسئلهٔ تضمینهای مربوط به وام و رابطه وام دهندگان و وام گیرندگان اختصاص داد[۴۹]. وی به پژوهش یکرشته مسایل جالب چون ضمیمه‌ها و مهرهای حاشیهٔ اسناد که به داوران تعلق داشت، پرداخت. وضع داوران و مقام والای آن ـ مگوپت (موبد) ـ که عضو عالیرتبهٔ روحانیت زرتشتی است[۵۰] از اهمیت فراوان برخوردار است. در این زمینه بارتولمه مدارك سریانی مربوط به شرح احوال قدیسان را مورد توجه قرار نداد. حال آن که مدارك مذکور حاوی مطالب مشروحی پیرامون دادرسی، دادرسان و جریان محاکمات است.

بارتولمه واژهٔ «اپرمند ـ aparmand» را به صورتی بسیار عمیق و ارزنده مورد بررسی قرار داد. پیش از او کسی بر این واژه شرحی ننگاشت. بنابرعقیده بارتولمه این واژه به معنای «پیش پرداخت» ارثیه است که شخص به هنگام زندگی به وراث خود می پرداخت[۵۱]. وی به موازات بررسی این نکته پیرامون دیگر مسایل از جمله واژه‌ها و عناوین دیگری که از دیدگاه زبان شناسی ناروشن بودند به تحقیق و تتبع پرداخت. همهٔ بررسیها و تحلیلهای وی در این زمینه بسیار عالی و پر ارزش اند.

بدین روال بارتولمه محافل علمی وسیعی را با آثار و نوشته‌های پهلوی آشنا نمود. جا دارد مطالعات و بررسیهای بعدی پالیارو Pagliaro را پیرامون نوشته‌ها و مقاله‌های بارتولمه و نیز پژوهشهای وی را در مورد دیگر قوانین یادآور شویم. ولی او نیز طی مطالعات خویش به متن سریانی مجموعهٔ بختیشوع توجه نکرد[۵۲].

رونویسی و ترجمهٔ انگلیسی ماتیکان از سوی بولسارا با همهٔ نارساییها موجب شد که این اثر بیش از پیش در دسترس قرار گیرد. باید افزود که پژوهش حقوق و قوانین دولت نوبنیاد ساسانی درصورتی می تواند به مقیاسی وسیعتر انجام

49- Ch. Bartholomae. *Zum sassanidischen Recht. IV*. Sitzungsberichte der Heidelberger Akademie der Wissenschaften, Phil-hist. Klasse, Jahrgang 1922, 5 Abhandl., s.3.

۵۰ـ همانجا، ص ۱۴، ۲۹، ۳۱.

51- Ch. Bartholomae. *Zum sassanidischen Recht. V*. Sitzungsberichte der Heidelberger Akademie der Wissenschaften, Phil-hist. Klasse, Jahrgang 1923, g Abhandl., s.3, 13, 64.

52- A. Pagliaro «L'anticresi nel diritto sasanidico». *Rivista degli studi Oriantali*, V, 15, 1935, p. 275-315.

پذیرد که دیگر اسناد بویژه ترجمه سریانی بختیشوع از مجموعه قوانین پهلوی نیز مطالعه و بررسی شوند.

زاخائو Sachau تنها به انتشار چند نمونه از مجموعه قوانین سوریایی سدهٔ پنجم میلادی بسنده نکرد. وی در نشر بعدی، یکرشته اسناد حقوقی به زبان سریانی را نیز به مجموعهٔ قوانین مذکور افزود و مجموعهٔ بختیشوع را نیز به جلد سوم این دوره از انتشارات ضمیمه کرد[۵۳]. آگهی مربوط به مجموعه قوانین تدوین شده از سوی بختیشوع توسط مؤلفان سوریایی سده‌های یازدهم ـ چهاردهم میلادی آمده است. تنها نسخهٔ خطی سالم از این مجموعه در بایگانی اساقفه نسطوری موجود است. این نسخه چندین بار به نقاط گونه‌گون منتقل گردید. نخست در کتابخانهٔ سلوکیه قرار داشت. سپس به کتابخانهٔ مرکز اساقفه نسطوری به بیت کوکه Beth-Koka و بعد به کلیسای بزرگ نسطوری موصل و از آنجا به دیر رهبان هورمزد انتقال یافت. آخرین بار تنها نسخهٔ خطی از مجموعهٔ قوانین بختیشوع در همین ناحیه بدست آمد. سرآغاز این مجموعه نموداری از زمان تدوین آن است. درسرآغاز چنین آمده است:

«به خواست خداوند رونویسی مجموعهٔ قوانینی را که از سوی مار بختیشوع سراسقف (مطران) ایران بنا به اصرار اساقفهٔ حوزهٔ مذهبی او از زبان پارسی به سریانی برگردانده شده است، بنا به دستور و کوشش قدیس زنده‌یاد مارتیموثی Timothée سراسقف (بطریق) ـ کاتولیکوس (جاثلیق) شرق آغاز می‌کنیم»[۵۴].

سراسقف (مطران) بختیشوع با خسرو انوشیروان همزمان نبود. در روزگار این شاهنشاه شخصیت دیگری از اساقفه به همین نام وجود داشت که دستخطی به امضای او باقی مانده است. در سرآغاز مجموعهٔ قوانین یادشده نام سراسقف (بطریق) تیموثی اول آمده است که در سالهای ۷۷۹-۸۲۰ میلادی این مقام را برعهده داشت واز شهرتی بسزا برخوردار بود. بختیشوع در مقدمهٔ مجموعه نوشته است که این کار را بنابر خواست اساقفه وسفارش «مارهنانیشو mâ Henaisho سراسقف (بطریق) ـ کاتولیکوس» انجام داده است[۵۵]. گمان می رود شخصیت مورد

53- *Syrische Rechtsbücher, herausgegeben und übersetzt,* von, E. Sachau, Bd. III, Berlin, 1914, s. 1-201.

۵۴ـ همانجا، ص ۲.

55- *Syrische Rechtsbücher..., III, S.4.*

نظر هنانیشوی دوم سلف مستقیم تیموفی اول وسراسقف (بطریق) ـ کاتولیکوس نسطوری در سالهای ۷۷۹ـ۷۷۵ باشد[۵۶]. بدین زوال معلوم می شود که بختیشوع در عهد خلافت عباسیان می زیست. از این رو برخورد انتقادآمیز وی نسبت به آیین زرتشت کاملاً روشن ومفهوم است. بختیشوع کتاب خود را به زبان پارسی (پهلوی) نوشت ومجموعهٔ خود را در آن جای داد. ولی مترجم سریانی کتاب خود را معرفی نکرد. وی این ترجمه را بنا برخواست تیموفی اول وپس از مرگ وی به انجام رسانید. از مترجم هیچ گونه آگاهی در دست نیست. ولی او در مورد بختیشوع خبر داده است و آورده است که وی در ردیف سراسقف (بطریق) کاتولیکوس جاثلیق هنانیشو قرار داشت.

مجموعهٔ بختیشوع وترجمهٔ آن نموداری از جنب وجوش علمی وادبی بزرگی است که آن روزگار در مردم سوریه پدیدار گردید. در سدهٔ هشتم وآغاز سدهٔ نهم میلادی هنوز اثری از دانش وادب تازی مشهود نبود. در آن عهد دانش سوریاییان از اهمیت فراوان برخوردار بود. خلافت در این روزگار به یاری و کمك سوریاییان نیاز فراوان داشت سوریاییان به ترجمهٔ آثار از سریانی به تازی واز یونانی به سریانی وعربی دست می زدند واز این رهگذر حلقه‌ای رابط وواسط میان دانش عهد باستان ودانش دوران جدید شکوفایی قرون وسطایی تازیان پدید آوردند. ولی سوریاییان جز از ترجمه آثار یونانی به ترجمهٔ نوشته‌ها وآثار فرهنگی ایران که عامل عمدهٔ شکوفایی وتحکیم فرهنگ اسلامی بود، پرداختند.

در روزگار خلافت ضرورت نیاز به آثار ونوشته‌های حقوقی سخت محسوس بود. حقوق رایج اعراب وموازین واحکام قرآن به سبب جهات وجوانب ساده وابتدایی خویش قادر به تأمین نیازمندیهای بغرنج اقوام و ملل تابع خلافت تازیان نبودند. رأی محاکم برپایهٔ قوانینی که در روزگار شاهنشاهان ساسانی به زبان پهلوی تدوین شده بودند، صادر می گردید. زیرا این قوانین موجبات حل وعقد یکرشته مسایل بغرنج، از جمله ارث، مالکیت، واگذاری، ثروت وغیره را فراهم می نمود. سوریاییان نیز قوانین بسیاری داشتند که از سده‌های پنجم وششم میلادی برجا مانده بود. این قوانین در مجموعه‌ای زیرعنوان قوانین سوریه شهرت داشت وما

56- A. Baumstark. *Geschichte der syrischen Literatur*, Bonn, 1922, s. 215.

نیز در گذشته از آن یاد کردیم. بسیاری از مواد این مجموعهٔ قوانین در رساله‌ها وبدیگر سخن اندرزنامه‌های مجامع نسطوری آمده است[۵۷]. بدین روال وجود آثار ونوشته‌های حقوقی، مجموعهٔ قوانین مکتوب وآموختن وتفسیر وتحلیل آن طی قرون واعصار دارای پیشینه‌ای تاریخی بودند.

بطور کلی به سبب نیاز دستگاه خلافت ونیز رسوم وسوابق سوریاییان، اینان توانستند در امر ارتباطها ومراوده‌های فرهنگی وادبی خلافت نقش واسط ومیانجی را ایفا کنند. نوشته بختیشوع حلقه‌ای است از زنجیری بلند.

ذکر این نکته ضرور است که روزگار فعالیت بختیشوع نیمهٔ دوم سدهٔ هشتم میلادی بود. این زمان سوریاییان سخت در فعالیت وجنب وجوش بودند. در روزگار سراسقفها (بطریقها) هنانیشوی دوم وتیموفی اول نفوذ سوریه در شرق مقیاسی بس وسیع یافت. کتیبهٔ مشهور چینی ـ سریانی بر ستونی در ناحیهٔ سیان ـ فوی چین Si-an-fou که تاکنون برجا مانده است، خود نشانه‌ای از درستی این مدعا است. تاریخ ومتن کتیبه نموداری از کوشش وفعالیت مسیحیان نسطوری در چین طی سدهٔ هشتم میلادی است که با واکنشهایی همراه بوده است. بسیاری از آثار مؤلفان سوریایی از جمله ترجمه‌های متعدد آنان از زبانهای پهلوی ویونانی ونیز فعالیتهای ادبی سوریاییان متعلق به این دوره است.

بختیشوع مجموعه‌ای به زبان پهلوی نگاشت که از لحاظ مضمون و محتوی به مجموعهٔ مشهور ماتیکان هزار داتستان بسیار نزدیك است. از زمان انتشار ماتیکان تاکنون مقایسه‌ای میان دو متن مذکور ونیز مطالعهٔ متن سریانی بختیشوع جهت درك متن پهلوی ماتیکان صورت نگرفته است. حال آن که چنین قیاسی جهت بررسی ومطالعهٔ متن ماتیکان واجد اهمیتی بسزا است. در بررسیهای بارتولمه، توجه دانشمند مذکور به متن سریانی بسیار اندك بوده است.

هرگاه دشواریهای ترجمه از زبان پهلوی وویژگیهای کتیبه‌شناسی متون پهلوی را که موجب دشواری بسیار در امر ترجمه می شود مورد توجه قرار دهیم، آنگاه باید افزود که انجام این ترجمه از سوی بختیشوع دارای ارزشی بسزا است[۵۸].

57- J B Chabot. *Synodicon oriental*. Notices et extraits des manuscrits de la Bibliothèque nationle, V. 37, Paris, 1902.

58- *Syrische Rechtsbücher*..., III, s. XV.

مترجم هر دو زبان را نیك می‌دانست ودر کار خویش توفیق فراوان داشت. او مضمون متنی را که به ترجمهٔ آن دست زد نیك می‌شناخت. از این رو در ترجمهٔ وی مفهوم متن اصلی محفوظ مانده وبدرستی منتقل شده است. ناشر متن مجموعهٔ بختیشوع اعلام داشت که انتشار متن کامل مجموعه میسر نگشته است. در متن، فصلهای ۷ تا ۱۳ موجود نیستند. ولی بنابر اسامی فصول که در مقدمهٔ کتاب آمده است[۵۹] معلوم می‌شود که مطالب فصلهای مفقود بسیار جالب بوده‌اند. این فصول شامل مطالبی چون نحوهٔ پرداخت دستمزد کارگران مزدور، ترتیب استفاده از چاهها وقناتها، تعمیر ومرمت راهها، پلها وغیره است. این مطالب می‌توانست کمك بزرگی در حل مسایل مطروحه باشد. این متن از مدتها پیش مفقود شده بود. زیرا در ترجمهٔ عربی متن سریانی نیز اثری از فصلهای مذکور نیست. زاخائو بر این عقیده است که فهرست مطالب در تنها نسخهٔ معیوبی که قابل قرائت نمی نمود، موجود بود ودر سدهٔ یازدهم میلادی متن سالم وکاملی از مجموعهٔ مذکور وجود نداشت. از این رو نسخهٔ خطی مجموعهٔ بختیشوع نیز همانند متن اصلی بوده است[۶۰].

متن این مجموعه بارها در دیگر نوشته‌های متأخر به مقیاسی وسیع مورد استفاده قرار گرفت که از آن جمله‌اند آثار اسقف بزرگ (مطران) ابدیس بر بهریز Abdis bar Bahriz (۱۰۲۸ میلادی)، سراسقف (بطریق) اِلی اول Elie (۱۰۴۹-۱۰۲۸ میلادی) ومنشی او ابوالفرج عبدالله بن التائب* (درگذشته به سال ۱۰۴۳ میلادی). جز از این نگارندگان سوریایی ومؤلفان سوریایی ـ تازی سده یازدهم میلادی، مجموعهٔ بختیشوع از سوی ابدیس بربریها Abdis bar Beriha اسقف نصیبین در سدهٔ چهاردهم میلادی ونیز در یکرشته از مجموعه‌های دیگر مورد استفاده قرار گرفت.

تاکنون بررسی مشروح ودقیقی از مجموعهٔ بختیشوع صورت نگرفته است. حال آن که مطالب مندرج در این مجموعه از دیدگاه تعیین ساخت اجتماعی ـ اقتصادی جامعهٔ عصر ساسانی و لحظه‌های مهم گذر از مناسبات برده‌داری به

۵۹ـ همانجا، ص ۱۸۲. نام فصلهای هفتم ـ سیزدهم از کتاب ششم بختیشوع.

60 - *Syrisch Rechtsbücher*..., III, s. XIV-XV.

*مؤلف کتاب نام این شخص را «ابوالفرج عبدالله بن التائب» آورده است ولی در ترجمهٔ فرانسوی این نام به صورت «ابوالفرج عبدالله بن الطائی» آمده است.

مناسبات فئودالی حایز اهمیتی بسزا است.

در این زمینه مطالب مندرج در مجموعهٔ قوانین بختیشوع موجبات روشن شدن عمق وریشهٔ دگرگونیهای پدید آمده در جامعهٔ ایران را فراهم می آورد. این دگرگونیها موجبات ظهور شهرهایی از تراز نو را فراهم آورد. در وضع خانواده نیز دگرگونیهایی پدید آمد وبا تقسیم خانواده به خانواده‌های کوچکتر، شمارهٔ اعضای خانواده‌ها کاستی پذیرفت. خانواده‌ها امکان یافتند به صورتی مستقل وبدون وابستگی به قبیله‌ها وخاندانهای بزرگتر ویا جماعتهای محلی همجوار که به سبب ضرورت اراضی جماعات روستایی محلی را مورد کشت وزرع قرار می دادند، متصرفه‌های خود وبدیگر سخن متصرفه‌های ارضی خانواده را اداره کنند. ظهور خانواده‌های کوچك که فارغ از جماعتهای محلی به صورت مستقل عرض وجود می کردند وبه کار وپیشهٔ خاصی اشتغال می ورزیدند، موجبات آزادی پیشه‌وران را نیز فراهم آوردند. اینان به شهرها نقل مکان کردند وساکنان اصلی شهرها را تشکیل دادند.

ذکر این نکته ضرور است که بختیشوع برای سوریاییان مجموعه‌ای از قوانین مدنی پدید آورد که ویژهٔ مسیحیان تابع خلافت عرب بود. این مجموعهٔ قوانین در نظر تازیان کسب اهمیت نمود واعراب در مجموعه‌های متأخر خویش از قوانین مذکور بهره گرفتند. این مجموعه در موازین حقوقی تازیان نیز مؤثر افتاد[61]. در این زمینه نگارنده توجه خوانندگان را به نوشتهٔ خود پیرامون مجموعهٔ قوانین سریانی ویژهٔ تاریخچه این اثر معطوف می دارد. مجموعهٔ بختیشوع از این نظر که قوانین وموازین حقوقی ایران را پیش از هجوم تازیان منعکس کرده، حایز اهمیت بسیار است. فقر منابع ومآخذ حقوقی ونیز دشواری در امر احتجاج وبررسی متون موجب شده است که مجموعهٔ بختیشوع از مقام وموقف خاصی برخوردار گردد.

سقوط واضمحلال خانواده‌های بزرگ درون جماعتهای محلی ونیز انهدام جماعتهای قبیله‌ای وعشیره‌ای، بی گمان با دگرگونیهای حاصل در رشته تکنیك همراه بوده است. کلنگ دستی عرصه را به گاوآهن واگذارد واین نیز نیازمندیهای خانواده‌های کوچك را در امر کشت وزرع برآورده می نمود. ولی این دگرگونی در

۶۱ـ ن. پیگولوسکایا. **مجموعهٔ قوانین سریانی** (ر.ش. به فهرست مآخذ).

ایران خیلی زود وحتی چندین قرن پیش از دیگر کشورها تحقق پذیرفت. کاوشهای باستانشناسان در محدودهٔ ارمنستان مؤید آن است که در نخستین سده‌های میلادی، گاوآهن در این سرزمین بکار گرفته شد. در مجموعهٔ قوانین پهلوی وترجمه‌های آن به زبان سریانی، مطالبی پیرامون خانواده‌های کوچك وامور توارث وغیره در محدودهٔ این خانواده‌ها ارائه شده است.

۷

مجموعهٔ بختیشوع

مجموعهٔ قوانین بختیشوع دارای ویژگیهای قابل ملاحظه وبسیار جالبی است. مؤلف در سرآغاز مجموعه از بعضی مفاهیم کلی بحث کرده به روشن کردن مفاهیم مورد نظری که در کتاب خود بدانها تکیه می کند پرداخته است. در متن کتاب، دادگری خداوندی وداوری آدمیان، مقابل یکدیگر قرار گرفته‌اند. مؤلف داوری آدمیان را گونه‌ای انحراف وحاصل طبایع کمال نیافتهٔ بشر می شمارد[۶۲]. در این بخش، مفاهیم از طریق پرسش وپاسخ مورد بحث قرار گرفته‌اند وبه صورت نموداری از تفاوت میان احکام الٰهی وقوانین انسانی ارائه شده‌اند. در این بخش تفاوت میان واژه‌هایی که در حقوق ایرانی بکار رفته روشن شده است. به عنوان نمونه واژهٔ «پسند ـ Pesend» به معنای «موافقت» («ein Verständiniss»)، «بهداد هستی نه ـ bihdadhastininh» به مفهوم «کمال بخشیدن وبه اتمام رسانیدن»، «کامل کردن بیش از حد پیش بینی شده در قانون»[۶۳] وبه معنای قانون برتر، متفوق وافضل در

62- *Syrische Rechtsbücher*, ..., III, I_1, s.8-9.

۶۳ـ همانجا، I5، ص، ۱۲، ۱۳.

طریق گذشت وبخشایش است.

نمونه‌هایی که روشن‌کنندهٔ واژه‌ها است در زیر ارائه می‌گردد: هرگاه شخص وام‌گیرنده به سبب بیماری ویا علل دیگر نتواند از عهدهٔ پرداخت وام برآید ومبلغ وام را به ضمیمهٔ بهره وسود به وام‌دهنده باز گرداند، وام‌دهنده می‌تواند به میل وارادهٔ خود از سود صرفنظر کند وتنها به اخذ اصل مبلغ وام بسنده نماید. این عمل او «پسند ـ Pesend» یا «موافقت» است. ولی هرگاه به دختر که میزان ارث وی به اندازه نصف میزان ارث پسر است، حقی معادل پسر در استفاده ارث داده شود، در این مورد واژه «بهداد هستی نه ـ» بکار می‌رود که اقدامی افضل وبرتر از حد مقرر در قانون است. ذکر این نکته ضرور می‌نماید که در مجموعهٔ قوانین بختیشوع افزوده بر این گونه ترجمه‌ها وارائه مفاهیم احکام وموازین حقوق ایرانی، مباحث دیگری نیز وجود دارند. مؤلف با قاطعیت تمام نسبت به برخی اصول وموازین آیین یهود وزرتشتی ابراز مخالفت کرده است[۶۴]. بیان این گونه مباحث وابراز مخالفت شدید با آیین زرتشت تنها در عصر قدرت وحاکمیت اسلام ممکن ومیسر بود. از این روجای تردید باقی نمی‌ماند که تدوین مجموعهٔ قوانین بختیشوع درست در همان سدهٔ هشتم میلادی که در مقدمه از آن سخن رفت، صورت گرفته باشد. این زمان عصر احیا وفعالیت مجدد ادب سریانی بود.

این کتاب بختیشوع به زبان پهلوی نگاشته شد. گویی هدف او از نگارش این اثر به نظم وترتیب آوردن حقوق ساسانی بود که به عنوان موازین حقوقی از سوی محاکم مذهبی اساقفهٔ مسیحی بکار گرفته می‌شد. مترجم کتاب بختیشوع از وی به عنوان مردی خردمند ومدبر یاد می‌کند ومی‌نویسد هیچ‌کس حق ندارد او را بخاطر نگارش اثری که به کمال رسانید ملامت و سرزنش کند. وامّا دربارهٔ مترجم باید افزود که وی بحق از دشواری وظیفه‌ای که برعهده گرفت، گله کرده است. برای او ترجمهٔ این متن از زبان پارسی به زبان سریانی کاری «راحت وآسان نبود». مترجم خطاب به سراسقف (بطریق) تیموفی از وی می‌خواهد هرجا که ضرورافتد، متن ترجمه را اصلاح وویراستاری کند. مترجم خود ترجمه این متن را ناقص ونارسا خوانده است[۶۵].

۶۴ـ همانجا، 5.1.IV، ص ۹۶، ۹۷.

۶۵ـ همانجا، III، ص ۲.

مترجم، کتاب بختیشوع را به نامهای گونه‌گون نامیده است. وی در مقدمهٔ کتاب، عنوان آن را «اثری دربارهٔ قوانین ـ tantôt makte bānūtad` al dīnē»[۶۶] نوشت ودر صفحات بعد اثر مذکور را «کتاب قوانین ـ tantôt K`taba d`dīne نوشتهٔ ماربختیشوع سراسقف ایران» نامید[۶۷]. مترجم جز از عناوین مذکور نام دیگری نیز به اثر داد وآن را کتابی «پیرامون حل مسایل حقوقی ـ d`al g`zārdīnē...» ویا به صورت ساده «حل حقوق ـ g` zārdīnē» معرفی نمود[۶۸].

هرگاه متن مجموعهٔ قوانین بختیشوع با کتاب ماتیکان هزار داتستان مقایسه شود، مشابهتهایی در یکرشته از مواد وبخشهای این دو کتاب جلب نظر می کند. حال آن که نمی‌توان دو کتاب نامبرده را یکی دانست. از بررسی مجموعه‌های قوانین سوریایی سدهٔ پنجم میلادی معلوم می گردد که روایات ونسخه‌های متعدد این مجموعه‌ها مشابه یکدیگر نیستند[۶۹]. در مورد دو کتاب مذکور نیز همین نظر صادق است.

گمان دیگری وجود دارد مبتی بر این که مؤلف کتاب ماتیکان ونیز بختیشوع هر دو از یك مأخذ بهره گرفته باشند. وکتاب ماتیکان بارها از مأخذ دیگری بنام «داتستان نامك ـ Datastan Namak» یاد وبدان استناد شده است[۷۰]. کتاب «داتستان نامك» مأخذ ومنبع نگارش کتاب ماتیکان هزار داتستان بود. در این کتاب از یك سو موازین حقوقی نظم وترتیب یافته‌اند واز سوی دیگر روایتهایی از حقوق‌دانان مختلف درحل مسایل گونه‌گون ارائه شده‌اند. مجموعه وخلاصهٔ قوانین در کتاب ماتیکان نیز به همین‌گونه است. وامّا دربارهٔ مجموعهٔ بختیشوع باید گفت که این مجموعه نیز با اتکاء به مجموعه‌های قوانین مشهور عهد ساسانی ترتیب یافت وتدوین گردید. ولی مؤلف در کتاب خویش از آراء، روایات واحکام موجود در دیگر نوشته‌های حقوقی نیز بهره جست.

از دیدگاه بختیشوع محاکم بر دو گونه‌اند. یکی دادگاه اشرافی ودیگری

۶۶ـ همانجا، III، ص ۲، سطر اول.

۶۷ـ همانجا، ص ۲، سطر ۱۹.

۶۸ـ همانجا، ص ۶۸، ۸۸، ۹۲.

۶۹ـ ن. پیگولوسکایا. قانون نامهٔ سوریایی، ص ۵۲.
Syrisch-Römisches Rechsbuch aus dem V Jahrhundert. Ed. Bruns und Sachau. Leipzig, 1880.

70- Matikan, X, 4, s. 105; XIX, 1, s. 217; x+30, s. 263; XXVIII, 27, s. 355.

دادگاه کلیسایی. وی ضمن مقایسهٔ این محاکم دو عنوان واصطلاح را بکار برد. یکی «محاکم خارجی ـ dayyānē dᵉʿedtā» ودیگری «ما» یا «محاکم کلیسایی ـ dayyānē dalᶜbar»[۷۱]. بختیشوع با مقابل قرار دادن احکام یك دادگاه در برابر احکام دادگاه دیگر به شرح مطلب می پردازد ومی نویسد در موردی که مدعی شاهد ویا سندی در مورد پرداخت وام بهمراه نداشته باشد، «قضات محاکم خارجی سخن وی را نمی پذیرند ـ dayyānē dalᶜ bar lā shāmᶜ īn leh». از این رو مسیحیان ترجیح می دهند بجای «محاکم خارجی» به محاکم کلیسایی مراجعه کنند. زیرا سختگیری وهزینهٔ آن کمتر از محاکم خارجی است. بختیشوع عمل «محاکم خارجی» را که حاضر به رسیدگی شکایات در صورت فقدان سند نیستند، مقابل عمل «محاکم کلسیایی» قرار داده، اضافه می کند که «ما» به خلاف آنها عمل می کنیم. زیرا بسیاری از کارها وپرداخت وامها «پنهانی» وبدون حضور شاهد صورت می پذیرد. از این رو «ما» وبدیگر سخن محاکم کلیسایی آماده است در صورتی که مدعی دروغگو ودغلکار نباشد به این گونه دعاوی رسیدگی کند[۷۲]. سپس بختیشوع به روشنی تمام از «محاکم مشرکان وبت‌پرستان» بحث کرده وآورده است که مدعی نمی تواند به چنین دادگاهی شکایت برد. زیرا «محاکم بت‌پرستان» ممکن است موجبات ضرر وزیان مدعی را فراهم آورند. از این رو نباید به دادگاههای مذکور مراجعه کرد[۷۳]. از این نکته معلوم می شود مدعیانی که از رأی «محاکم کلیسایی» ناراضی بودند ویا از آن بیم داشتند به «محاکم بت‌پرستان» مراجعه می کردند. «محاکم خارجی» مدعیانی را که به «محاکم کلیسایی» شکایت می بردند، مجازات می کرد. «محاکم کلیسایی» نیز مدعیانی را که به «محاکم بت‌پرستان» مراجعه می نمودند، مورد مؤاخذهٔ کلیسایی وتنبیه ومجازات قرار می داد.

بختیشوع در جای دیگر آراء «دادگاه خارجی» یا «دادگاه اشرافی» را مورد مقایسه وبررسی قرار می دهد وضمن بیان تناقض دو رأی در مورد مشابه می نویسد «داوران خارجی در این مورد چنین قضاوت کرده‌اند».

(dayyānē dalᶜbar hākana Pāqdīn ʾal hādē)

71- *Syrische Rechtsbücher*, ..., III;VI, 1, § 1, s. 182; V, 7, 85, § 8 ، s 158.

۷۲ـ همانجا، III,VI,1,§1، ص ۱۸۲.

۷۳ـ همانجا، §2 ، ص ۱۸۴.

وی در برابر رأی داوران خارجی رأی داوران کلیسایی را ارائه کرد ویادآور شد داوران کلیسایی مسئله را در عمق و«اقتصادی» (همراه با صرفه‌جویی) و«اداری» (منظم ومنضبط) بررسی نمودند. واژه «اداری» از سوی ناشر متن آلمانی به صورت «Standpunkt der Verwaltung» ارائه شده است. ولی ناشر هیچ‌گونه توضیحی پیرامون این نکته ارائه نکرده است[۷۴]. امّا مقصود در اینجا بیان برتری محاکم کلیسایی است که از نظر مؤلف کتاب داوریهایش عمیقتر است. وی می‌نویسد «داوران کلیسایی موضوع را اساسیتر واصولیتر بررسی می‌کنند». این واژه به مفاهیم «اداری»، «منظم»، «الهی» و«آمیخته با صرفه» نیز آمده است. ریشهٔ این کلمه دارای معانی متعددی است. ولی در این مورد خاص مفهوم کلمه روشن نیست. رأی دادگاه کلیسایی ملایمتر بود. دادگاه جوانب اداری، اقتصادی ویا مالی را مورد توجه قرار داد. در ضمن دادگاه کلیسایی کوشید تا از مداخله واعمال نفوذ دادگاه اشرافی در جریان دادرسی جلوگیری کند.

بختیشوع افزون بر مقابله ومقایسهٔ آراء محاکم نامبرده به نقل آراء وعقاید حقوق‌دانان مختلف در موضوع مورد بحث پرداخت. در اینجا مشابهت بسیاری میان نوشتهٔ بختیشوع با ماتیکان هزار داتستان می توان یافت که در آن نیز به مناسبتهای گونه‌گون آراء وعقاید حقوق‌دانان مختلف ارائه شده است.

بختیشوع نظر خود را با این جمله‌ها بیان می‌کند: «هست کسی که می‌گوید» وبدیگر سخن هست کسی که چنین عقیده‌ای را ابراز می‌دارد. وی نظر خود را برابر آراء دیگران قرار می‌دهد ومی‌نویسد: «ولی ما چنین می‌گوییم» یا ما بر این عقیده‌ایم[۷۵].

جای تردید نیست که حقوق مدنی رایج یکی از مآخذ مورد استفادهٔ بختیشوع بوده است. فصل پنجم کتاب چهارم از مجموعهٔ قوانین بختیشوع به قانون ارث اختصاص یافته است. عنوان فصل مذکور چنین است: «پیرامون آراء، وقوانینی که ما بر پایهٔ آداب وسنتها اتخاذ کرده‌ایم» ('al dīnā we nāmōsē d‘‘ayk d‘bu ‘‘yādā ākhīdīnan l‘hōn) وی به منظور حل مسئله کیفیت اشیاء وقیمت‌گذاری آنها توصیه می‌کند که «رسوم رایج بازرگانان مورد توجه قرار گیرد» (We 'ayk ‘‘yādā

۷۴ـ همانجا، III ، ص ۱۵۸، ۳۲۷.
۷۵ـ همانجا، III.v.5 .§ 12، ص ۱۵۰، §§ 21 ص ۱۶۴

d'akhidîn bet taggārē[۷۶]. او این رسوم وسنتها را اساس وپایه‌ای محکم جهت حل بسیاری از مسایل مورد اختلاف می شمارد وتوصیه می کند که به چند تن از بازرگانان که می توانند در این موارد مؤثر باشند، مراجعه شود.

در موارد دیگری از مجموعه بختیشوع نیز به آداب ورسوم رایج اشاره‌هایی شده است. از جمله در مورد آزادی بردگان آمده است که در بعضی استانها وسرزمینها صاحب برده پس از آزادی برده موقعیت حاکم خود را همچنان بروی حفظ کرد وبدیگر سخن به صورت سرپرست وی باقی ماند ولی «این امر در همهٔ نواحی از سوی قانون تأیید نشده است»[۷۷]. مسئله ابراز کمك ویاری به همسر مطلّقه‌ای که ازدواج وی بنابر احکام مسیحیان صورت گرفته باشد با آداب ورسوم رایج مربوط بوده است. در این مورد سهم وی طبق سنت معمول انجام می گردد[۷۸].

اسناد خصوصی بسیار اندکی از این عهد برجا مانده‌اند. این اسناد به سده‌های مختلف تعلق دارند. به عنوان نمونه می توان از اسناد اورامان واسناد بدست آمده از دورا ـ اروپوس نام برد. مدارك اورامان متعلق به سدهٔ نخست میلادی واسناد دورا ـ اروپوس متعلق به حدود سدهٔ سوم میلادی هستند. از این رو آگهیهای مندرج در مجموعهٔ قوانین بختیشوع به مفهوم واقعی کلمه بسیار پر ارزش وگرانبها است. از نوشته‌های این مجموعه به سهولت می توان دریافت که تنظیم معاهدات وموافقتنامه‌های کتبی به مقیاس وسیع رواج داشته است. این مقاوله‌نامه‌ها شامل تعهدات مربوط به پرداخت واخذ وام، واگذاری، هدیه، قراردادهای بازرگانی، وصیتنامه واسناد دیگری بود که نگاهداری می شد ودر موارد لزوم به محاکم عرضه می گردید[۷۹]. در این زمینه مطالب واخبار مربوط به جعل اسناد در خور توجه است. در اینجا از تفاوت میان کسی که جعل سند کرده وکسی که پای سند مجعول را مهر نموده بحث شده است. این گونه افراد از سوی کلیسا مجازات وبه پرداخت جرایم نقدی به سود بینوایان محکوم می شدند. در برخی موارد کسی که دست به جعل اسناد می زد محکوم می شد مبالغی به مؤسسات کلیسایی، دیرها، اماکن ویژه

۷۶ـ همانجا، v.8، 1§، ص ۱۶۴؛ 8. 3§، ص ۱۶۴.
۷۷ـ همانجا، v.13، 2§، ص ۱۷۸.
۷۸ـ همانجا، Iv.5، 1§، ص ۱۲۰.
۷۹ـ همانجا، vi، 3§، ص ۱۹۲.

زایران (زوارخانه‌ها) ودیگر مؤسسات خیریه بپردازد[۸۰].

این بندهای مجموعه قوانین بختیشوع همانند بندهای مندرج در ماتیکان است. در این کتاب واژهٔ «نامك» بارها به مفهوم «تعهدنامه» و«صورت مجلس» آمده است. در این مجموعه واژه‌هایی موازی واژهٔ «نپشتك ـ nipistak» (نوشته) و«دپیریه ـ dipirih» (دبیره) ارائه شده است. وجود اسناد و مدارك کتبی موجب می‌شد که بتوان آنها را در دادگاه ارائه کرد.

نوشته یا دبیره وبدیگر سخن تعهدنامه وصورت مجلس باید با مهر (مودر- mudr که بعدها به صورت مُوهر ـ muhr نوشته شد) ممهور می‌گردید. چنان که پیشتر اشاره شد اگر کسی پای سند مجعول را مهر می‌کرد، مستوجب مجازات می‌شد. در ماتیکان پیرامون مهر گذاردن ذیل اسناد از سوی شخصیتهای رسمی چون قاضی (rad) ومگویت (موبد) سخن رفته است[۸۱]. مگویت مقامی است روحانی. دادگاهها در اختیار و زیرنظر روحانیان قرار داشتند. این نکته در شرح احوال کسان نیز آمده است. آراء مگویتان مگویت (موبدان موبد) که در رأس روحانیان قرار داشت قطعی وغیرقابل پژوهش وفرجام بود[۸۲]. بختیشوع از سندی آگهی داده است که ذیل آن «مهر داور کلیسایی» نهاده شده بود. موضوع سند محرومیت همسر ویا فرزند از ارث به سبب رفتار ناشایست ویا علل دیگر بوده است واین درصورتی است که شوهر ویا پدر «چنین مطلبی را مرقوم دارد. آنگاه داوران کلیسایی سند را با مهر خود گواهی می‌کنند». پس از مرگ نیز نیت شخص متوفی باید به مرحلهٔ اجرا درآید[۸۳].

رویدادنامه‌های سوریایی مؤید آن اند که اسناد اغلب در بایگانی کلیساها نگاهداری می‌شدند. اسناد مکتوب مقیاسی وسیع داشتند. ولی جنگهای متواتر شرایط نامساعدی جهت نگاهداری اسناد پدید آورد وبسیاری از آنها مفقود شدند.

بدین روال خصوصیات مجموعه بختیشوع به اندازهٔ کافی روشن گردید. مضمون بندها ومواد این مجموعه از نظر بررسی اوضاع اجتماعی ـ اقتصادی ایران پیش از هجوم تازیان ونیز تاریخ ایران در آن روزگار حایز اهمیت فراوان است.

۸۰ـ همانجا، vI· III ,3 , § 2، ص ۱۹۰

81- Ch. Bartholomae. *Zum sassanidischen Recht, IV*, s. 12-14.

۸۲ـ همانجا، ص ۲۹ ، ۳۱.

83- *Syrishe Rechtsbücher*..., III; IV, 5 § 3, s. 120.

دگرگونیهای اجتماعی ـ اقتصادی ایران در آن روزگار حاصل پیشرفتهای آتی کمّی در زمینهٔ مالکیت خصوصی وبویژه مالکیت خصوصی بر زمین بود. انعکاس این فرایند رشد وپیشرفت را می‌توان در اسناد اورامان که پیشتر از آن یاد کردیم ، ملاحظه نمود.



تاریخچهٔ کرخ بیت سلوق (سلوك)

نوشته‌ها واسناد محلی که از مجموعه آثار سوریایی برجا مانده بسیار جالب دقت وتوجه است. این اسناد ونوشته‌ها که به یکی از شهرها ونواحی اطراف آن اختصاص دارند، شامل مجموعه‌ای از خاطره‌ها ورویدادهای بسیار قدیمی وپر اهمیت‌اند. در تهیهٔ این آثار ونوشته‌های محلی از آثار مکتوب موجود در بایگانی ها ودیگر نوشته‌های متعلق به شهرهای خاورنزدیك وآداب ورسوم کهن مردم آن سرزمینها استفاده شده است. بایگانی معابد بت‌پرستان ونیز بایگانی کلیساهای مسیحی که در پی آنها آمدند از جمله مآخذ ومنابعی هستند که مورد بهره‌برداری رویدادنامه‌نویسان قرار داشتند.

«تاریخچهٔ کرخ بیت سلوق» (سلوك) (tash ‘īta dᶜ KarkĀ dᶜ bēt selōk) یکی از جمله رویدادنامه‌های محلی است که بر مبنای مآخذ کتبی وشفاهی منقول تدوین گردید. هدف اصلی از نگارش این رویدادنامه به شهرت رسانیدن شهر کرخ (این شهر اکنون کرکوك نامیده می‌شود) و روستاهای آن و نیز ارائهٔ مطلب پیرامون اسقف‌نشینی این شهر، بویژه ذکر اخبار مربوط به شکنجه‌شدگان وتذکرهٔ شهدا

است. این گرایش در نگارندهٔ رویدادنامه تأثیری فراوان بر جای نهاد. گاه دیده می‌شود که در بیان مطلب دلایل تاریخی کافی مشهود نیست. ولی با وجود این نقیصه، رویدادنامه حاوی آگهیهایی است که در صحت آن جای تردید باقی نمی‌ماند. این نیز از نظر تاریخی واجد ارزش واهمیت است.

نخستین بخش رویدادنامه حاوی اخباری پیرامون بنای شهر، ساختمانها ونقشهٔ آن است. این بخش در بعضی نسخه‌های خطی تمام وکمال برجا مانده واز سوی بجان Bedjan منتشر گردیده است. ولی در نسخه‌های منتشره از سوی موزینگر Mösinger وترجمهٔ هوفمان Hoffmann مطالب بسیاری از قلم افتاده‌اند[۸۴].

شرح این بخش از رویدادنامه مبتنی بر مآخذ مکتوبی است که تا اندازه‌ای مشوش وآشفته بنظر می رسند. در رویدادنامه بنای شهر به یکی از شاهان آشور نسبت داده شده است که نام وی به صورت سارگون وسردانا (اسرحدون) مذکور افتاده است. رویدادنامه داریوش را پسر پتشاسپ Patshasp نامیده است. این نام در متون پارسی هیستاسپ Hystasp است که در متون مختلف نیز تأیید گردیده است. ولی در رویدادنامه چنین آمده است که این داریوش مغلوب اسکندر گردید. در رویدادنامه مطالب مشروح ودرستی پیرامون بنای شهر سلوکیه ودیوار وبرجهای آن توسط سلوکوس ارائه شده است که از نظر تاریخی مورد تأیید است. نام شهر نیز از نام او اقتباس شده است. این وضع دربارهٔ نام کرخ بیت سلوق نیز صادق است ومی توان شهر مذکور را «کرخ بیت سلوك» خواند[۸۵]. «کرخ» بر معنای «دژ» یا «مکان مستحکم» است. کرخ بیت سلوك به معنای «دژ سلوکوس» است.

در رویدادنامه مطالبی پیرامون ظهور آیین مسیح در کرخ وهمچنین مطالبی دربارهٔ ظهور آیین مانی به هنگام پادشاهی شاپور اول ومبارزه‌ها وپیگردها در ارتباط با ظهور آیین مذکور ارائه شده است*. آگهیهای مربوط به پیگردهای سدهٔ چهارم میلادی اندك است. ولی در ضمن مطالبی پیرامون روزگار پادشاهی بهرام فرزند

84- *Acta mm*. ss. II, p. 507-511-A. Mösinger ، اثر یاد شده، s. 63-64-
G. Hoffmann ، اثر یاد شده، s.43-45. (رجوع کنید به ترجمه‌های یاد شده از متن سریانی)

85- V. Tscherikower ، اثر یاد شده، p. 97.

*در ترجمهٔ فرانسوی کتاب بخطا نام مزدکیان در ماجرای پیگرد مانویان آمده است. حال آن که در این روزگار هنوز از مزدك و مزدکیان اثر و خبری نبود. در متن اصلی (روسی) کتاب نیز اصلا نامی از مزدکیان در این صفحه نیامده است.

شاپور (دوم) به سالهای ۳۹۹ـ۳۸۸ میلادی ارائه گردیده است*. رویدادنامه نویس طبق وظیفه‌ای که برعهده داشت نامهای اساقفهٔ کرخ را به ترتیب ذکر کرد، چنان که از روی متن رویدادنامه می توان زمان حیات آنها را در ارتباط با روزگار فرمانروایی پادشاهان معلوم ومشخص نمود.

در رویدادنامه مطالب مشروحی پیرامون روزگار پادشاهی یزدگرد دوم (۴۵۷ـ۴۳۸ میلادی)، جنگها، خط مشی سیاسی وتبعید وکوچ دادن اهالی کرخ در سال ۴۴۶ میلادی ارائه شده است. بنابر نوشتهٔ مذکور تبعید وکوچاندن اهالی شهر از سوی فرمانروای بیدادگر وسختگیری بنام تومزدگرد Tomezdgerd صورت پذیرفت. آخرین آگهیهای مربوط به کرخ متعلق به روزگار اسقف بوبووای Bobovay است که به سال ۴۸۵ میلادی درگذشت. بدین روال چنین می نماید که تاریخ نگارش رویدادنامه پیش از اواخر سدهٔ پنجم میلادی نبوده است. چنین بنظر می رسد که آخرین بررسی وتجدیدنظر در متن رویدادنامه حدود پایان سدهٔ پنجم ودر آستانهٔ سدهٔ ششم میلادی صورت گرفته باشد. زیرا در متن از خسرو سخن به میان آمده است. در رویدادنامه به این نکته اشاره شده است که پیش از خسرو تعالیم مانی بسط وگسترش فراوان داشت[۸۶]. بائوم شتراك نیز مشابه این عقیده را ابراز داشته است. وی این مطالب را «ملحقات واضافاتی بر تاریخچهٔ شهر» و«بخشی» از تاریخ اربیل دانسته که از سوی شخصی بنام مشیحازها Meshiha Zeha در سدهٔ ششم میلادی تدوین گردیده است[۸۷]. شابو معتقد است که «این سند با وجود تناقضات وبعضی خطاهای تاریخی آشکار . . . حاوی مطالب دقیقی است که از مآخذ باستان اقتباس شده‌اند»[۸۸].

جدی‌ترین رویدادنامهٔ کرخ بیت سلوق را می توان در پژوهشهای پیترس Peeters پیرامون رویدادنامهٔ ادیابنه مشاهده کرد که طبق نوشتهٔ وی «خواهر» کوچك رویدادنامهٔ کرخ است[۸۹]. جریان حوادث از اعماق ادوار باستان واساطیر کهن این دو

* در متن کتاب بهرام فرزند شاپور نوشته شده است. چون تاریخ مذکور منطبق با دوران پادشاهی بهرام چهارم است بنابراین (دوم) از سوی مترجم کنار نام شاپور آمده است.

86- Acta mm. ss. II, p. 517.

87- A. Baumstrak. *Geschichte der syrischen Litteratur*, s. 135.

88- J. Chabot. *Littérature syriaque*. Paris, 1934, p 57.

89- P. Peeters. Le «passionaire d'Adiabène». *Analecta Bollandiana*, Bruxelles, 1925, t. 43, f. 1/2, p. 304.

مأخذ تاریخی را به یکدیگر پیوند داده است. ولی به سبب فقدان مآخذ ومنابع وارسی آگهیهای آن میسر نیست. در ضمن آگهیهای مذکور را نمی توان از نظر تاریخی معتبر دانست. گمان بسیار می رود که تاریخ نگارش رویدادنامهٔ کرخ بیت سلوق پیش از تاریخ تدوین رویدادنامهٔ اربیل باشد. ولی هدف نگارش این هر دو یکی و آن ستایش اسقفها وبطریقها بوده است. حال آن که به سبب همسایگی رقابتهایی نیزمیان این دوموجودبود و رویدادنامه‌نویسان می کوشیدند تا سنتها وسوابق شهر خود را قدیمتر جلوه دهند[۹۰]. پیترس در جای دیگر با قاطعیت بیشتری اظهارنظر کرده چنین نوشته است: «تاریخچهٔ کرخ بیت سلوق که در صحت آن جای شبهه وتردید بسیار است، گمان می رود ساختگی ومتعلق به اواسط سدهٔ ششم میلادی باشد». نگارندهٔ این تاریخچه شخصی است غیر منصف وجاعل که «در جعل وسرهم بندی کردن حوادث چیره‌دست بود» («un faussaire»)[۹۱]. ولی با وجود رأی خشن ونقدآمیخته با تردید وانکار، پیترس به اهمیت بعضی آگهیهای مندرج در این رویدادنامه اعتراف کرده است.

جهت‌گیری این اثر تاریخی بطور عمده آن بوده است که نگارنده کوشیده است کرخ را مرکزی مهمتر وعمده‌تر از دیگر مراکز وانمود کند وبرتری ومزیت آن را در حاکمیت روحانیان به شمار آورد. نگارنده تلاش کرده است تأسیس این اسقف‌نشین را به گذشته‌های بسیار دور برساند. در رویدادنامه مسایل مربوط به اعمال ورفتار اشراف وبزرگان با متانت وبدون ارتباط با داستانهای اساطیری ارائه شده است. چنان که پیشتر اشاره کردیم در نگارش مطالب مربوط به بنا و تجدید بنای شهر از مأخذ ویا مآخذ کتبی استفاده شده است. گزارشهای رویدادنامه پیرامون حوادث سیاسی ونظامی ایران در اواسط سدهٔ پنجم میلادی و روزگار شاهنشاهی یزدگرد دوم بسیار ارزشمند است. در صحت حوادث تاریخی ارائه شده جای شبهه وتردید نیست. از این رو بهره‌گیری از مطالب مذکور نه تنها مجاز، بلکه لازم است.

فهرست مختصر کسانی که در عهد پیگردهای شاپور دوم مورد شکنجه وآزار قرار گرفتند، از جمله آثار مربوط به تاریخچهٔ کرخ بیت سلوق است که در همان روزگار نوشته شد[۹۲]. در این فهرست مطلب بسیار کوتاهی پیرامون یکی از

90- P.Peeters. Le «Passionaire d'Adiabène». p. 303-304.

۹۱- همانجا، ص ۲۷۰.

92- *Acta mm* ss. II. p. 286-289.

شکنجه‌شدگان بنام خواجه گشتزاد یا گشتازاد Goushtazad وجود دارد که شاید قدیمترین یادداشت فهرست مذکور است. این شخص همانند دیگر شکنجه شدگان به فرمان اردشیر «شاه حدیب» که همان شاه ادیابنه است، اعدام شد[۹۳]. این پادشاه برادر وجانشین شاپور دوم ودر واقع همان اردشیر دوم شاهنشاه ساسانی است.

بیت گرمای به عنوان استان وکرخ بیت سلوق به عنوان شهر مرکزی این استان تابع فرمانروای ادیابنه بودند واز لحاظ حقوقی نیز تابع ادیابنه به شمار می‌رفتند. ولی باید افزود که مجازاتهای اعدام، جز از اعدام گشتازاد، به فرمان موبد کرخ صورت پذیرفت. در اینجا عنوان مئوهپت mauhᶜ Pāta بکار رفته است که همان موبد ومقام عالی روحانی در نزد زرتشتیان است[۹۴]. این مئوهپت شخصی بود بنام آذرگشنسپ[۹۵]. در مورد این عنوان اختلاف نظرهایی وجود دارد. در رویدادنامهٔ اربیل عنوان مئوهپت آمده است که مینگانا Mingana آن را «مرزبان» دانسته و زیر همین عنوان ترجمه کرده است[۹۶]. در فهرست، مجازاتهای اعدام کسانی ذکر شده است که به فرمان شاپوردوم صورت گرفت. درفهرست جملهٔ «هنگامی که شاپور در این سرزمین بود» به مطلب مذکور افزوده شده است. از مطلب چنین بر می‌آید که شاپور به هنگام اقامت در این سرزمین فرمان اعدام کسانی را صادر کرده بود[۹۷].

این فهرست مقدماتی مختصر بعدها به صورت مشروح نوشته شد. از جمله می توان شرح زندگانی گشتزاد ـ گشتازاد یا آزاد را یاد کرد که در بسیاری موارد جالب توجه وحاوی جزئیات ومطالب قابل ملاحظه‌ای از زمان حوادث است. گشتازاد از اهالی کرخ بیت سلوق بود. پیترس شرح مبسوط ودقیقتری از اخبار مربوط به زندگی این شخص ارائه کرده است.

۹۳ـ همانجا، ص ۲۸۶، ۲۸۷.

94- *Patrologia syriaca*, II, p. 742, 769, 770 - C.Brockelmann, *Lexicon syriacum*, Halis Saxonum, 1928, p. 376.

95- *Acta mm.* ss. II, p.288.

96- A. Mingana. *Sources syriaques*, I, p. 50, 129.

97- *Acta mm.* ss. II, p. 288, 289.

۹

رویدادنامهٔ ادیابنه

رویدادنامهٔ ادیابنه از زمرهٔ رویدادنامه‌های منطقه‌ای سوریایی است که از نظر خصوصیات وویژگیهای خویش همانند رویدادنامهٔ کرخ بیت سلوق است. اربیل عمده‌ترین شهر سرزمین ادیابنه بود. اواسط سدهٔ ششم میلادی در فاصلهٔ سالهای ۵۶۹ـ۵۴۰ شخصی بنام مشیحازها که روحانی بزرگ این شهر یا حومهٔ آن بود کتابی را به رشتهٔ تحریر آورد. تنها نسخهٔ این کتاب که فاقد سرآغاز است تا زمان ما برجا مانده است. این رویدادنامهٔ نسبتاً کوچك به سراسقف اربیل موسوم به پینهاس Pinehas اختصاص یافته است. رویدادنامه بطور عمده حاوی مطالب وداستانهایی دربارهٔ حوادث حوزهٔ مذهبی این ناحیه است. مطالب اصلی این رویدادنامه عبارت است از نوشته‌های کوتاهی از آثار شخصی بنام آبل Abel که گویا حدود سال ۴۱۰ میلادی نوشته شده است. اصل نوشتهٔ شخص نامبرده که در رویدادنامه «معلم» و«نویسنده» نامیده شده تاکنون بدست نیامده است. مؤلف رویدادنامه در بعضی موارد با اتکاء به اعتبار نویسندهٔ نامبرده مطالب خود را عنوان کرده است. مشیحازها جزاز مأخذ مذکور به منابع کتبی دیگری چون فعالیت کلیساها

وتذکرهٔ شهدا اتکاء داشته است. وجود منابعی قدیمی چون کتاب «تاریخ» نوشتهٔ آبل موجب گردید که رویدادنامهٔ اربیل خوانندگان را با تاریخ قدیم سرزمین ادیابنه آشنا کند. زیرا در رویدادنامه گذشته از اخبار کلیسایی، آگهیهایی در زمینهٔ تاریخ سیاسی وفرهنگی ایران در روزگار پارتیان وساسانیان می توان مشاهده کرد[۹۸]. بعضی از پژوهندگان، رویدادنامه اربیل را دارای ارزش فراوان وقابل اعتماد می شمارند. این رویدادنامه در آغاز توجه بسیاری از محققان را بخود معطوف داشت. حال آن که بعضی مطالب آن نادرست، عاری از دقت، متناقض واز نظر تاریخی وزمانی غیر منطبق است. اولین ناشر ونخستین منتقدان رویدادنامه درگذشته به این نکته‌ها اشاره کردند[۹۹].

پیترس رویدادنامه مذکور را بتفصیل مورد بررسی قرار داد وبعضی خطاهای مؤلف رویدادنامه را متذکر گردید. پیترس اخبار وآگیهای ارائه شده از سوی مشیحازها را مورد شبهه و تردید قرار داده «مطالب رویدادنامه را غیر قابل اعتماد» نامیده است. پیترس معتقد است که حتی مطالب مفید کتاب نیز مشکوك بنظر می رسند. هنگامی که مؤلف رویدادنامهٔ اربیل نظر خود را بیان می کند خواننده را به شگفتی وا می دارد. زیرا معلوم نیست مدارك واطلاعات خود را از کجا کسب کرده است. حال آن که مشابه اطلاعات مذکور را در دیگر مآخذ معتبر نمی توان یافت[۱۰۰].

زاخائو ودیگر پژوهندگان نیز به نادرستی وعدم اعتبار این کتاب اشاره کرده‌اند. ولی خطاهای متعدد از اعتبار واهمیت بسیاری از آگهیهای مندرج در رویدادنامهٔ مذکور نمی کاهد. یکی از جهات شبهه انگیز مطالب کتاب افراط در مبالغه است. مؤلف کوشیده است با بزرگ جلوه دادن مقام ونقش سرزمین ادیابنه، موطن خود را به عنوان قدیمترین مرکز مسیحیت در شرق معرفی کند وطریق مبالغه واغراق پیماید. ولی بسیاری مطالب کتاب از جمله تاریخ سیاسی ارائه شده در متن قلبل اعتماد است. زیرا مؤلف بدون اظهارنظر به نقل آن پرداخته است.

98- A. Mingana. *Sources syriaques*, I. Mossoul, 1907, texle, p. 1-75; traduction, p. 76-156; notes, pp. 157- 168.

99- E- Sachau. *Die Chronik von Arbela.* Abhandlungen der Perussischen Akademię der Wissenschaften, 1915, No. 6, s. 12-17.

100- P. Peeters. Le «passionaire d'Adiabène», p. 263, 303.

بخش نخست رویدادنامه که با نام معلم آبل ارتباط دارد واجد ارزش فراوان است. آبل حدود دو نسل پیش از مؤلف رویدادنامه وحدود سال ۳۵۱ میلادی می زیست. زیرا مؤلف رویدادنامه می نویسد نوادگان کسانی که در سال ۳۵۱ میلادی تحت پی گرد وآزار قرار گرفته بودند، هنوز زنده‌اند[۱۰۱]. چنین بنظر می رسد نگارش کتاب در سال ۴۱۰ میلادی پایان پذیرفته باشد. در همین سال ماروت از اهالی میافارقین Marout de Mayafaragin تدوین اثر خود را آغاز کرده بود[۱۰۲] آگهیهای مندرج در این کتاب مربوط به اواخر سدهٔ نخست واوایل سدهٔ دوم تا آغاز سدهٔ پنجم میلادی است. لذا این بخش از رویدادنامه بویژه آگهی پیرامون تاریخچهٔ زندگی اشراف وبزرگان پارتی دولت اشکانی وبزرگان پارسی عهد ساسانی درست وقابل اعتماد است[۱۰۳]. بی گمان در نوشتهٔ مشیحازها اشتباهات تاریخی وجود دارد. ولی برخی از آنها قابل اعتماد بنظر می رسند. به اعتقاد زاخائو یکی از آگهیهای درست این نوشته، خبر مربوط به درگذشت اسقف اربیل در سال ۳۱۶ میلادی است. تاریخ بازگشت مارآبای اول از شورش که مؤلف آن را در سال ۵۴۰ ویا ۵۵۱ ذکر کرده است، می تواند تا حدودی درست باشد[۱۰۴]. از دیگر سنوات مندرج در رویدادنامه حوادث مربوط به روزگار پادشاهی اشکانیان از جمله تاریخ پیکار اردوان پنجم با ماکرین Macrin امپراتور روم است که به سالهای ۲۱۸-۲۱۷ میلادی اتفاق افتاد. در رویدادنامه تاریخ انقراض پادشاهی اشکانیان وآغاز پادشاهی ساسانیان بیست وهفتم ماه آوریل سال ۲۲۴ میلادی است. بعضی مطالب تاریخی قابل اعتماد این نوشته به حوادث سالهای ۳۱۶ تا ۵۴۰ میلادی تعلق دارند[۱۰۵]. پیترس با نظریات ساخو در این زمینه موافق نیست. وی یکرشته آگهیهای مندرج در رویدادنامه را عاری از دقت نامید. با این همه نمی توان با بعضی از انتقادهای پیترس موافقت نمود. پیترس اخبار رویدادنامهٔ ادیابنه را با آگهیهای تذکرهٔ تاربو Tarbo یا پربوتا Perbouta خواهر شُهید سیمئون برسابه Siméon bar Sabb' é مقابله و مقایسه

101- E. Sachau. *Die Chronik von Arbela*, s. 15. A. Baumstark. *Geschihte der syrischen Literatur*, s. 135.

102- E. Sachau. *Die Chronik von Arbela*, s.8-11.

103- F. Haase. *Altchristliche Kirchengeschichte nach orietalischen Quellen*. Leipzig, 1925, s. 10.

104- E. Sachau. *Die Chronik von Arbela*, s. 12.

۱۰۵- همانجا، ص ۱۷.

کرده است. وی تاریخ مرگ گشتازاد (آزاد) را حدود بهار سال ۳۴۱ میلادی وهمزمان با قتل سیمئون دانسته است. پیترس در تأیید نظر خود مطالبی از تاریخ سوزومن Sozoméne را ارائه کرده است. در تاریخ مذکور چنین آمده است که مغان ومغان بزرگ ایران بسیاری از مردم بویژه اهالی ادیابنه را که از مراکز مهم مسیحیت بود مورد تعقیب قرار دادند[۱۰۶]. در رویدادنامهٔ ادیابنه همچنین آمده است که پگراسپ Pagraspe فرمانروای سرزمین ادیابنه نسبت به مسیحیان «مهربان» بود و از پی گرد آنان ممانعت کرد. ولی یکسال بعد پگراسپ درگذشت وفیروزتم شاپور Firouz Tamshâpoùr به عنوان جانشین وی به سمت فرمانروای ادیابنه منصوب شد. در زمان این فرمانروا پی گرد مسیحیان با شدت تمام آغاز گردید[۱۰۷]. مطالب مندرج در رویدادنامه از انگیزهٔ «لطف ومرحمت» پگراسپ پرده بر می دارد. معلوم شد این «مهربانی وعطوفت» بی دلیل نبوده است. «پگراسپ فرمانروای ادیابنه با اشراف وبزرگان شهر توافق کرد که تا فرا رسیدن ماه ایلول که زمان برداشت انگور ومحصولات کشاورزی است از کشتار مسیحیان خودداری ورزد»[۱۰۸].

فرمانروا نیز همانند بزرگان وثروتمندان زمین دار شهر در این مورد ذینفع بود ومی خواست پی گرد و آزار مسیحیان پیش از برداشت محصولات کشاورزی وگردآوری انگور آغاز نشود. سبب نیز آن بود که همهٔ مردم شهر به این کار اشتغال داشتند وگروه کثیری از اهالی نیز مسیحی بودند. از این رو نفع فرمانروا وبزرگان وثروتمندان شهر ایجاب می کرد که تعقیب وکشتار مسیحیان بتعویق افتد. برداشت محصول در وضع اقتصادی کلیهٔ قشرهای اهالی وامر مالیات اهمیتی بسزا داشت. مبالغه در بیان مطلب نمودار جهت گیری مؤلف رویدادنامه است. ولی در این مورد خاص جای شبهه وتردید باقی نمی ماند. بنابراین، مطالب گذرای مندرج در مآخذ یونانی را نمی توان در این مورد مرجع دانست. پیشتر اشاره شد که سوزومن ادیابنه را از مراکز عمدهٔ مسیحیت نامید در این صورت معلوم می شود که فرمانروای شهر چون از عواقب اقتصادی وسیاسی پی گرد مسیحیان آگاه بود، آن را برای مدتی به تعویق افکند.

106- Sozomenos. *Historia ecclesiastica*, II, 12, ed. Hussey, p. 146.
107- *Chronique d'Arbèle:* A. Mingana. Sources striaques, p.50.

۱۰۸ـ همانجا، ص ۵۰.

در ضمن نباید توجه ودقت آمیخته به احتیاط پیترس را از نظر دور داشت. وی می نویسد که «حسن توجه به آن (رویدادنامه) در زمان حاضر هرگز نباید به عنوان آخرین سخن منتقدان تلقی شود»[۱۰۹].

رویدادنامه‌های ادیابنه و کرخ بیت سلوق بتقریب همزمان پدید آمده‌اند. مطالب مشترك وشیوهٔ نگارش دو رویدادنامهٔ مذکور گواه این مدعا است. ولی از دیدگاه پیترس «خویشاوندی وهمسایگی» دلیل آرام بخشی برای پذیرش آثار نامبرده در این مورد خاص نیست. جهت‌گیری این رویدادنامه بیش‌از هر چیز در اخبار وآگهیهای مربوط به مسیحیان وتذکرهٔ شهدای مسیحی مشهود است. در این هر دو رویدادنامه کوشش شده است تا دو شهر نامبرده مفتخر ومباهی جلوه نمایند. اربیل وکرخ بیت سلوق هر دو در سرزمین ادیابنه قرار داشتند ورقیب یکدیگر بودند. ساکنان هریك از این دو شهر می خواستند حیثیت واعتبار شهر خویش را افزونتر جلوه دهند. از این رو می کوشیدند گسترش مسیحیت ودیگر دستاوردهای شهر خویش را قدیمتر ومهمتر وانمود کنند.

رویدادنامهٔ اربیل شامل مطالب مشروحی پیرامون اشاعهٔ آیین جدید وگسترش فرهنگ سوریایی در سرزمین ادیابنه به روزگار فرمانروایی پارتیان است. این آگهیها در نوشته‌های استاد آبل مشهود است. اشاعهٔ موفقیت‌آمیز مسیحیت با دگرگونیهای حاصل در روابط اقتصادی واجتماعی ایران وخصلتهای جدید آن در ارتباط بود. این دگرگونیها نمی‌توانست تأثیر خود را بر پدیده‌های روبنایی باقی نگذارد. شمارهٔ نامهای جغرافیایی که در ارتباط با اشاعهٔ مسیحیت ارائه شده‌اند، بسیار است. وجود این نامها خود نموداری از تحکیم آیین جدید در آن سرزمین است. وجود نامهای مذکور امکان می دهد تا فهرستی از شهرها وروستاها پدید آید ومحل شهرها وروستاهای ارائه شده معلوم گردد. در این مورد نیز رویدادنامهٔ ادیابنه جای شبهه‌ای باقی نمی گذارد. مقایسهٔ این رویدادنامه با دیگر مآخذ موجب روشن شدن جغرافیای تاریخی ایران می گردد. مسیحیت از طریق زبان وخط سریانی گسترش یافت. استاد آبل نیز کتاب خود را به سریانی نوشت.

انتقاد شدید از رویدادنامهٔ کرخ بیت سلوق وادیابنه، استفادهٔ وسیع از دو

109- P. Peeters. Le «passionaire d'Adiabène», p. 303.

مأخذ نامبرده را مورد شك وترديد قرار داده است. در ضمن باید به این نکته توجه داشت که در دو رویدادنامهٔ مذکور با وجود جهت‌گیریهای معین ویژگیهایی بی همانند وآگهیهای دست اول ودرستی وجود دارند که نمی توان آنها را حاصل نظر خاص مؤلفان وساختگی دانست. آنچه نادرست، افسانه ومبالغه می نماید، بطور عمده مطالب مربوط به شکنجه وکشتار مسیحیان وداستانهای عبرت انگیزی است که مؤلفان این دو رویدادنامه ارائه کرده‌اند. مطالب این رویدادنامه‌ها در هر مورد خاص باید با دیدی انتقادی ودقت فراوان وارسی شوند. ولی نباید آگهیهای آن را غیرقابل استفاده به شمار آورد. همین دو رویدادنامه ما را از وجود منابع ومآخذی بسیار مهم آگاه کرده‌اند که تاکنون بدست ما نرسیده است. آگهیهای مندرج در رویدادنامهٔ مشیحازها در پژوهش ما پیرامون تاریخچهٔ اشراف وبزرگان ایران در روزگار پارتیان وساسانیان حایز اهمیتی بسزا است. این آگهیها صورتی تصادفی دارند واز سوی مؤلفان با نظر خاصی تدوین نشده‌اند. لذا نمی‌توان مطالب مذکور را حاصل جهت‌گیری خاص مؤلف وغیرقابل اعتماد دانست. شرح بعضی مطالب رویدادنامه ساده وانعکاس درستی از واقعیتهای آن زمان است.

۱۰

آثار سریانی پیرامون شرح احوال اولیاء وقدیسان

از مجموعهٔ آثار ونوشته‌های سریانی پیش از روزگار سلطهٔ تازیان، مطالب مربوط به شرح احوال اولیاء وقدیسان حایز اهمیت فراوان است. شرح احوال وزندگی دیگران که بدون تعمد واز روی سادگی تحریر شده باشند نه تنها گونه‌ای ادب تاریخی محسوب می شوند، بلکه تا اندازه‌ای سرگرم کننده ونوع خاصی از ادب منثور به شمار می آیند.

مصححان این آثار چون قصد داشتند نوشته‌های مذکور را به صورتی آموزنده درآورند، داستانها را از صورت ساده وابتدایی خارج کردند واز سوی خود مطالبی عبرت‌انگیز وآموزنده بدانها افزودند تا سرمشق خوانندگان قرار گیرند. بنا برمعمول به سهولت می توان قشر وپوستهٔ تعالیم اخلاقی را از هسته‌اصلی ودست اول داستان که توسط شاهدان عینی نقل شده‌اند جدا کرد. این نظر در مورد تذکرهٔ شهدا که بعدها دستکاری شده‌اند، صادق است.

شرح احوال اولیاء وقدیسان بنا برمعمول جهت تاریخ کلیسا مورد استفاده قرار گرفت. در ضمن آثار مذکور شامل آگهیهای بسیار ارزنده پیرامون زندگی

روزمرهٔ قدیسان‌اند که رنگی قومی دارند وخصایل وویژگیهای جامعه را در آن روزگار معلوم و مشخص می‌سازند. و امّا پیرامون تذکرهٔ شهدا باید گفت که آثار مذکور از ارزش فراوان برخورداراند. این آثار حاوی آگهیهایی پیرامون نظام دولتی و ادارهٔ امور ایران، نحوهٔ اجرای دادرسی و مقامهای حقوقی دادرسانی هستند که شهیدان را تحت محاکمه و مجازات قرار دادند. این جهت اداری و حقوقی امور دولت را از درون شرح احوال قدیسان و تذکرهٔ شهیدان به سهولت می‌توان بیرون کشید و به روشنی دریافت.

انگیزهٔ دولت در پیگرد وکشتار مسیحیان ایران، از مطالعهٔ آثار مذکور کشف ومعلوم شده است. این آثار حل بعضی مسایل مربوط به روابط ایران وروم را (که بعدها به روابط ایران وبیزانس یا امپراتوری روم شرقی محدود شد) ممکن ومیسر کرده‌اند. در شرح احوال قدیسان وتذکرهٔ شهدا مطالبی پیرامون دشواریهای اقتصادی ایران، نحوهٔ مالیاتها وشیوهٔ ادارهٔ کشور می‌توان یافت. این مسایل به صورتی تصادفی وگذرا عرضه شده‌اند ومضمون اصلی آثار مذکور را تشکیل نداده‌اند. لذا این مطالب از هرگونه تعمد وقصد قبلی مبرا هستند ودر نتیجه از ارزش فراوان برخوردارند.

از مجموعهٔ شرح احوال اولیاء وقدیسانی که در این پژوهش مورد استفاده قرار گرفته‌اند، تذکره‌هایی از شهیدان وجود دارند که از آن جمله‌اند مطالبی پیرامون شرح احوال سیمئون بر سابه (شمعون بر صباعه ـ بر صیاعی) سراسقف تیسفون تختگاه ایران و شرح زندگی پوسی Posi (یا پوسای Pousay ـ پوسك Pousik) کروگبد و دیگران.

شرح شهادت سیمئون برسابه، به زبان سوریایی به دو خط مفصل ومختصر تاکنون برجا مانده است. شرح مفصل بیشتر شامل مطالب عبرت انگیز واخلاقی است که به موضوع اصلی افزوده شده‌اند. از شرح مختصر آن چند نسخه برجا مانده است. قدیمترین نسخه در دو ستون به خط سریانی است. این نسخه متعلق به مجموعه نیتری Nitrie بود که اکنون با شمارهٔ ۱۶۰ از مجموعهٔ آثار سریانی در کتابخانهٔ واتیکان نگاهداری می‌شود. مشابه همین نسخه که در دو ستون نوشته شده ولی متعلق به سال ۹۳۶ میلادی است باشمارهٔ ۱۴۶۴۵ در موزهٔ بریتانیا موجود است.

شرح مفصل همین اثر نیز که از مجموعهٔ نیتری ومتعلق به سدهٔ نهم میلادی

است، با شمارهٔ ۱۶۱ در کتابخانه واتیکان نگاهداری می شود. عین این اثر به صورت نسخه‌های خطی متعدد دیگری نیز موجود است.

هر دو صورت مختصر ومفصل این اثر انتشار یافته‌اند[110]. بهترین وکاملترین نسخه‌ای که از این اثر انتشار یافته، مقتبس از نسخهٔ سوریایی شرح احوال قدیسان است[111]. این نسخه شامل قرائتهای متعدد از ترجمهٔ لاتین متن است که با مقدمه‌ای مشروح همراه گردیده است (ص ۷۱۴ـ۶۶۱). بین نسخه‌های مختصر مشابهتهای بسیار وجود دارد. قدیمترین این نسخه‌ها از همه کوتاهتر است. شرح مفصل با برخی اضافات همراه است. نسخه‌های شماره ۱۶۰ و۱۶۱ موجود در کتابخانهٔ واتیکان از سوی شخص واحدی تدوین وتنظیم شده است. در دیگر نسخه‌ها مطالب تکرار شده‌اند. در نسخهٔ ۱۶۰ مطالب به صورت مختصر ارائه گردید. ولی در نسخهٔ خطی شمارهٔ ۱۶۱ شرح مبسوطی پیرامون آزار وشکنجهٔ سیمئون برسابه ارائه شده است. ترتیب زمانی شرح احوال دیگر قدیسان نیز بر همین روال است وبا متن مذهبی ودعاهای مشابهی آغاز شده‌اند. پایان آنها نیز مشترك است ودر آن وصایا و مطالبی از «آکب شم ـ Akeb shem» ارائه گشته وچنین آمده است که این مجموعه، یگانه ومنحصر به فرد است[112].

نسخهٔ مختصر قدیمتر است وگمان می رود متعلق به سال ۴۰۷ میلادی باشد (نسخهٔ شمارهٔ ۱۶۰). نسخهٔ مفصل جدیدتر است وگویا پس از سال ۴۲۸ میلادی تدوین شده باشد (نسخهٔ شمارهٔ ۱۶۱)[113].

نسخه‌های مذکور را می توان به دوران شاهنشاهی یزدگرد در ایران مربوط دانست. در سال ۴۰۷ میلادی میان اهالی سوریایی وسوریایی ـ ایرانی با یزدگرد توافقی پدید آمد وپی گرد وآزار متوقف گردید. ماروت میافارقی واسحاق سلوکیایی[114] در این توافق نقشی بسزا داشتند وتوانستند در سال ۴۱۰ میلادی کلیساهای سوریه را متحد گردانند. نسخهٔ مختصر شرح احوال سیمئون برسابه

110- صورت مختصر Acta martyrum orientalium et occidentalium, ed. Assemani, t. I, Roma, 1748, p. 15-36; صورت مفصل : *Acta martyrum et sanctorum*, ed. p. Bedjan, t. II, Parisiis, 1891, p. 131-207.

111- *Patrologia syriaca*, t. II, pars I, تصحیح مختصر ـ ۷۷۸ـ۷۱۵ ستون و مفصل ـ ۹۶۰ـ۷۷۹ ستون

112- *Acta mm.* ss. II, p. 394.

113- M. Kmosko. *Praefatio*. *Patrologia syriaca*, t. II, pars I, p. 690.

114- J.Labourt. *Le christianisme dans L'empire perse*. Paris, 1904, p. 87-92.

دارای لحنی بسیار شدید نسبت به حاکمیت شاه ایران است. ولی نسخهٔ مفصل شرح احوال مذکور لحنی ملایمتر دارد. از این رو برخی محققان معتقدند که شرح مفصل در روزگار متوقف شدن پی گرد وکشتار مسیحیان پدید آمده است.

پیرامون تاریخ اعدام سیمئون برسابه اختلاف نظرهای شدیدی بروز کرده است. پیترس معتقد است که فرمان شاپور دوم مبنی بر ویران کردن کلیساها وافزایش میزان اخذ مالیات از مسیحیان در سال ۳۴۰ میلادی صادر گردید. پیش از اعدام سیمئون برسابه پی گرد وآزار مسیحیان صورت نگرفت. دلیل این مدعا شرح زندگی پوسی (پوسیك) است که از به ـ شاپور (بیشاپور) به کرخ لدن Karkha de Ledan منتقل شد وشاپور در کاخ خویش کارگاهی برای او ترتیب داد[۱۱۵].

سیمئون، پوسی (پوسیك) ودخترش مارت Marthe در سال ۳۴۱ میلادی که مصادف با سی ودومین سال پادشاهی شاپور دوم بود، شکنجه واعدام شدند. پیترس اظهارنظر افرآآت Aphraate نویسندهٔ مشهور سوریایی را مبنی بر این که پی گرد وآزار از سال ۳۴۱ میلادی (سال اعدام سیمئون) آغاز شد وحدود سی ونه سال دوام یافت، اساس قرارداده تنها همین تاریخ را به عنوان مأخذ پذیرفته است[۱۱۶]. پیترس منکر اعدام سیمئون در سال ۳۳۴ میلادی است. وی بر این عقیده است که در سال ۳۳۴ شاپور سرگرم فعالیتهای نظامی بود. وی برای پیکار مشهور خویش در نزدیکی سینگارا ـ سنجار Singara که تابستان سال ۳۴۴ بوقوع پیوست تدارك می دید[۱۱۷]. حال آن که نوشته افرآآت را می توان به گونهٔ دیگری تعبیر کرد. وی در بخش چهاردهم هوملیه homélie از دیدار یك پیشوای مذهبی با سیمئون برسابه مطالبی ارائه کرده است. تاریخ این دیدار (Demonstratioxiv) پیش از «کشتار بزرگ مسیحیان» بوده است. مطلب مذکور مؤید آن است که سیمئون برسابی (شمعون بر صباعی) پیش از ماه شباتShebatدر سی وپنجمین سال پادشاهی شاپور دوم که مصادف با سال ۶۵۵ گاهنامهٔ سلوکی است، هنوز اعدام نشده بود[۱۱۸].

۱۱۵ـ و. و. بولوتف. گوشه‌ای از تاریخ کلیساهای سوریه و ایران. سن پترزبورگ، ۱۹۰۱، ص ۸۲ـ۸۳.
P.Peeters. «La date du martyre de St. Siméon». *Analecta Bollandiana*, 56, 1938, f. 1/2, p. 130-131.

۱۱۶ـ همانجا، ص ۱۴۱، ۱۳۸.

۱۱۷ـ همانجا، ص ۱۳۸.

118- M.J. Higgins. «Aphraates Dates for Persian Persecution», *Byzantinische Zeitschrift*, 1951, Bd. 44, H. 1/2, p. 268.

در سطر ۲۳ وآخرین بخش هوملیه چنین آمده است: «دوست من، این نامه را در ماه آب از سال ۶۵۶ پادشاهی اسکندر پسر فیلیپ مقدونی که مصادف با سی وششمین سال پادشاهی شاپور، شاه ایران است، برای تو نوشته‌ام. در سال پنجم که کلیساها ویران شدند، درهمان سالی که کشتار بزرگ در سرزمینهای شرقی آغاز گردید، پس از نگارش این نخستین فصلهای ۲۳ گانه که بر مبنای الفبایی یکی پس از دیگری تنظیم گردیدند، او به تعقیب وکشتار پرداخت»[۱۱۹].

پیترس زمانی خود این نوشته را قدیمترین مأخذ به شمار می آورد[۱۲۰]. آزار وکشتار بزرگ مسیحیان ومرگ سیمئون در سال نگارش هوملیه از سوی افرآآت روی داد که مصادف با سی وششمین سال پادشاهی شاپور دوم بود. بدیگر سخن کشتار از ماه سپتامبر سال ۳۴۴ میلادی آغاز گردید وتا ماه سپتامبر سال ۳۴۵ میلادی که مصادف با سال ۶۵۶ ازگاهنامهٔ سلوکی بود، ادامه یافت. چنان که اشاره شد افرآآت از ماه آب سال ۶۵۶ یاد کرد. هیگینس Higgins به پیروی از نظر کموسکو Kmosko بدرستی تاریخ کشتار بزرگ واعدام سیمئون را در فاصلهٔ ماه سپتامبر (شابات) سال ۳۴۴ وژانویه (آب) سال ۳۴۵ میلادی نوشته است[۱۲۱]. نخستین خبر مربوط به شکنجه واعدام سیمئون، چهاردهم سپتامبر سال ۶۵۵ سلوکی و سی وششمین سال پادشاهی شاپور بوده است که مصادف با سال ۳۴۴ میلادی است. شرح زندگی گشتازاد (آزاد) نیز به همین زمان مربوط است. قدیمترین شرح احوال قدیسان متعلق به شرح رنجهای سیمئون برسابه است. در مورد شرح رنجهای گشتازاد نیز نسخهٔ جداگانه‌ای موجود است. همچنین نسخه‌ای زیرعنوان شرح رنجهای «آزاد» ارائه شده است که همان شکل خلاصه‌شدهٔ نام «گشتازاد» است. این نسخه ازسوی پیترس مورد پژوهش قرار گرفت وسبب شد که وی تاریخ مرگ را سال ۳۴۱ میلادی بداند[۱۲۲]. در قدیمترین نسخه، تاریخ اعدام «روز پنجشنبه سیزدهم نیسان از هفتهٔ بزرگ»[۱۲۳] ذکر شده است. این هفتهٔ بزرگ همان هفتهٔ اعدام سیمئون و سی وپنجمین

119- Aphraatus. Demonstratio XXIII: *Patrologia syriaca*, t. II, ستون اول 149.

120- *Analecta Bollandiana*, t. 56, 1938, f. 1/2, p. 132-133.

121- M.J. Higgins. *Aphraates dates for persian persecution*, p. 271.

122- *Acta sanctorum*, Novembris, t. IV, p. 41-421, 428-P. Peeters. Le «passionaire d'Adiabène», p. 266. p. Peeters. *Recherches*, I. Bruxelles, 1951, p. 73.

123- *Patrologia syriaca*, t. II, pars ستون اول p.758.

سال پادشاهی شاپور دوم وبدیگر سخن سال ۳۴۴ میلادی از ژانویه تا ماه اوت است[۱۲۴]. در این شرح احوال وضع معیشت ومطالبی از واقعیات شیوهٔ زندگی در آن روزگار بسیار جالب توجه است.

دیگر از مسایل در خور توجه شرح زندگی وکشته شدن پوسی کروگبد است که نام وی به صورتهایی چون پوسیك وپوسای نیز ارائه شده است. نام این شخص در تاریخچه زندگی سیمئون برسابه نیز آمده است. در شرح احوال پوسی آگهیهای بسیار جالبی از وضع شهرها وزندگی اهالی آنها وتأسیس کارگاههای شاهی وزندگی پیشه‌وران ارائه شده است. این نسخه از زمرهٔ گروه مآخذی است که تمام وکمال مورد تصحیح قرار گرفتند ودر مجموعهٔ متعلق به اوایل سدهٔ پنجم میلادی گنجانیده شدند. آخرین بخش این مجموعه حاوی شرح احوال تاربوتا Tarbouta خواهر سیمئون برسابه* ومارت دختر پوسی یا پوسیك است.

پی گرد وکشتار اهالی ایران طی سدهٔ چهارم میلادی در ادبیات سوریایی ونوشته‌های سریانی اثری عمیق برجای نهاد وموجب گردید که نامها وخلاصه‌هایی از نوشته‌های سریانی پیرامون این مسایل در آثار ونوشته‌های یونانی منعکس گردند. قدیمترین نوشته‌ای که در زبان یونانی انعکاس یافت مربوط به شرح زندگی و رنجهای سیمئون است. در پی این نوشته ترجمه‌هایی از شرح احوال قدیسان در زبان یونانی پدید آمد که گاه به صورت مشروح وگاه مختصر ارائه شدند.

شرح زندگی قدیسان که در نوع خود از بخشهای منحصر به فرد ادبیات سده‌های میانه است، به همهٔ زبانها است. هرگاه این نوشته‌ها از سوی مورخان با دیدی انتقادی ودقت فراوان مورد پژوهش واستفاده قرار گیرند، می توان جهات وجوانب افسانه‌ای آنها را از وقایع راستین جدا کرد. در کتاب حاضر، شرح احوال قدیسان با این دیدگاه وبر این‌گونه مورد استفاده قرار گرفته است. زیرا در این نوشته‌ها مطالب جالبی پیرامون وضع شهرها می توان یافت. حال آن که در دیگر نوشته‌ها کمتر به وضع شهرها توجه شده است. نادرستی، عدم کفایت ومبالغه در این گونه آثار فاقد اهمیت‌اند. زیرا در این نوشته‌ها به شرح احوال کمتر توجه می شود

۱۲۴- همانجا، ص ۷۰۹.

* نگارندهٔ کتاب نام تاربوتا خواهر سیمئون برسابه را به صورت Tarbo، پربوتا Perbouta وتاربوتا Tarbouka ارائه کرده است. ولی در ترجمهٔ فرانسوی کتاب این نام به صورت تاربوکا Tarbauka آمده است.

وتوجه ودقت عمده به اخبار مربوط به شیوهٔ زندگی ومعیشت که دارای چهره‌ای واقعی هستند، معطوف می گردد.

آگهیهای مربوط به اهالی شهرها، وضع مالیاتها، نحوهٔ وصول آنها، نقش دادگاهها، نقش روحانیت زرتشتی در امور دادرسی، کارگاهها ووضع پیشه‌وران بسیار جالب توجه‌اند. استفاده از آگهیهای مزبور جهت روشن کردن اوضاع داخلی ایران، امری است کاملاً ضروری.

بخش سوم

ایران در سدهٔ سوم میلادی

۱

وحدت ایران وشهرهای جدید

پدید آمدن دولتی استوار ونیرومند در ایران طی ربع دوم سدهٔ سوم میلادی را نمی توان امری تصادفی به شمار آورد. این واقعه سرآغاز عصر جدیدی بود. نکتهٔ مذکور برای مورخانی که نزدیك به آن روزگار می زیستند مفهوم وقابل درك بود. گمان می رود برای مورخان معاصر نیز این نکته مفهوم وقابل درك باشد.

از اخبار متعدد ومآخذ فراوان که تحلیل وبررسی آنها دشوار می نمود، می توان دریافت که رابطه میان استانها وسرزمینهای تابع شاهنشاهی پارتیان ضعیف بود. بطور عمده در رأس استانهای کشور، شاهان، شاهکان ویا اشراف وبزرگان قرار داشتند. اینان از دودمان اشراف وسران قبایلی بودند که روزگاران بسیار کهن بر سرزمینهای مختلف فرمان می راندند. خاندان زمین‌دار در سایهٔ سابقهٔ تاریخی، استواری ونیروی اقتصادی خویش، قدرت وحاکمیت را در اختیار داشتند. انتقال قدرت وحاکمیت همانند دارایی وثروت موروثی بود.

اشراف وسران قبایل نیرومندی که بر استانها وسرزمینها فرمان می راندند، اغلب با اشراف وسران قبایل همسایه به پیکار بر می خاستند. دولت مرکزی پارتی که

از نیروی کافی برخوردار نبود، نمی‌توانست از درگیریهای قبایل ممانعت بعمل آورد.

جدایی استانها تصوری نادرست پدید آورد مبنی بر این که گویا نظام اجتماعی ایران در روزگار پارتیان، نظام فئودالی بوده است. بعضی از دانشمندان تاکنون نیز چنین نظری را تأیید وعنوان می کنند. حال آن که برای روشن ساختن مطلب باید در درجهٔ نخست شیوهٔ تولید را معلوم داشت. زیرا از این رهگذر می توان پیرامون نظام اجتماعی هر کشور در دوران معین تاریخی به داوری پرداخت.

آن روزگار در ایران پایه اصلی زندگی را کشاورزی تشکیل می داد. امر کشت و زرع از سوی جماعات روستایی صورت می گرفت. بعضی از این جماعت محلی، قبیله‌ای و بعضی دیگر از جماعتهای روستایی همجوار و همسایه بودند بی گمان از کار بردگان استفاده می شد. زیرا بخشی از اراضی در تملک مالکان خصوصی قرا داشت.

به روزگار فرمانروایی اسکندر مقدونی وسرداران وجانشینان وی در ایران نیز همانند خاورمیانه ونزدیك شهرهایی احداث گردید. بخش بزرگی از اهالی این شهرها یونانی ـ مقدونی بودند. از این‌رو شهرهای مذکور خودمختاری داشتند وبه گونهٔ دولت‌ـشهرها اداره می شدند. اینها نمونه‌هایی از شهرهای دوران برده‌داری بودند که در شرایط خاص وبا گذشت زمان رنگ تازه‌ای گرفتند. به سبب وجود اکثریتی از آرامیان وایرانیان در شهرهای مذکور، خصایل یونانی ـ مقدونی آنها دگرگونه شد. نامهٔ اردوان سوم خطاب به اهالی شوش نمودار روشنی از ویژگیهای پدید آمده در شهرهای ایران است. در این شهرها روابط متقابل میان خودمختاری شهرها وحاکمیت پادشاهان صورتی بغرنج یافت. کوشش پادشاهان در محدود کردن خودمختاری شهرها موجب بروز شورش در شهر سلوکیه گردید. اهالی شهر سلوکیه طی چند سال با مبارزهٔ مسلحانه از استقلال و خودمختاری خود دفاع کردند.

شهرها وضعی دوگانه یافتند. خودمختاری یکباره از میان نرفت. ولی ادعای شاهان در زمینهٔ تابع کردن شهرهای مذکور همچنان برجا بود. خودمختاری که شهرهای مذکور در عصر یونانیان ومقدونیان بدست آورده بودند، رفته رفته زایل گردید وپایان پذیرفت.

تا سدهٔ سوم میلادی وحدت سرزمینهای ایران تحقق نپذیرفت. اشراف و

سران قبایل همچنان بر سرزمینهای مختلف کشور فرمان می راندند. این اشراف و سران قبایل، زمین‌داران بزرگی بودند که از طریق ارث اراضی وسیعی را در اختیار داشتند. از یك سو خودمختاری شهرها و از سوی دیگر استقلال وعدم وابستگی اشراف، از جمله شاهان وشاهکان در هر یك از نواحی، دو عاملی بودند که از سدهٔ نخست پیش از میلاد تا سدهٔ دوم میلادی مانع قوام واستحکام دولت مرکزی می شدند.

پیشرفت نیروهای مولّد به صورتی طبیعی و کورکورانه موجب بروز مرحلهٔ تازه‌ای از تقسیم کار ودگرگونی زیربنای اقتصادی گردید. دگرگونی در زیربنای اقتصادی نیز بنوبهٔ خود در پدید آمدن روبناهای جدید مؤثر افتاد. تصرف حاکمیت از سوی دودمان ساسانی در درجهٔ نخست حاصل اتکاء اردشیر اول به چند قشر وسیع از طبقات استثمارگر بود. وی نه تنها از سوی محافل محدود اشراف و سران قبایلی که عنوان شاه داشتند، بلکه از سوی محافل وسیعی از بزرگان، فرماندهان نظامی و روحانیان حمایت می شد. اردشیر به یاری اشراف، بزرگان و سرداران جنگجو وحدت ایران را تحقق بخشید و با شاهان محلی دیگری که مخالف و دشمن وی بودند پیکار کرد. وحدت کشور از طریق مبارزه‌ها وپیکارهای بزرگ وطولانی میسر گردید. در استانهای تابع بارها بر ضد اردشیر شورش وعصیان درگرفت. ولی بعدها اشراف و بزرگانی که مطیع ومنقاد شده بودند از ساسانیان حمایت کردند. روحانیان نیز با کسب امتیازهای اقتصادی به تکیه‌گاه تاج وتخت بدل گشتند. آیین زرتشت به عنوان دین رسمی ایران قوام و استحکام یافت. علم و فرهنگ، دادرسی و امور پرستشگاهها، همه در اختیار روحانیان قرار گرفت.

در آستانهٔ سده سوم میلادی، اشراف و بزرگان به سبب گسترش تولید کالایی از موقعیتی ممتاز برخوردار بودند. با شدت گرفتن بهره‌کشی از جماعات محلی و فزونی یافتن گونه‌ای مالکیت «نجیبانه» بر بردگان، اقتصاد کشور نیرومندتر شد و تولید کالایی که در خدمت نظام برده‌داری نیز قرار داشت رونقی فزونتر یافت. در این زمینه بازرگانی ومبادلات با آسیای مرکزی، هندوستان وچین خالی از اهمیت نبود. همهٔ عوامل مذکور سبب گردید که دودمانی جدید زمام امور را در دست گیرد و موجبات وحدت کشور را فراهم آورد. زیرا فقدان وحدت مانع پیشرفتهای آتی کشور می گردید.

به هنگام پدید آمدن شهرهای نوبنیاد و احیای شهرهای کهن ایران طی سده‌های سوم وچهارم میلادی دیگر اثری از خودمختاریهای موجود در نظام پولیسی مشهود نبود. زیرا با از میان رفتن یونانیان و مقدونیان و استحالهٔ آنان در مردم محلی واهالی بومی، نظام پولیسی اهمیت خود را در شهرها از دست داد. اغلب آنها به شهرهای شاهی بدل شدند. شهرهای شاهی از سوی شاهنشاه بنیان می یافتند و وابسته به او بودند. در بیشتر شهرهای شاهی، کاخها و اقامتگاههای شاه و اعضای خانوادهٔ وی قرار داشتند. از سدهٔ سوم میلادی هیچ خبری پیرامون نظام پولیسی در شهرهای ایران نمی یابیم. نظام پولیسی به پدیده‌ای منسوخ بدل شده بود. نه تنها در شهرهای نوبنیاد بلکه در شهرهای قدیمی و کهن نیز نظام پولیسی وجود نداشت. همهٔ عواملی که در روزگار پارتیان و پیش از سدهٔ سوم میلادی مانع وحدت کشور بودند ومبارزهٔ شاه با شهرها را سبب می شدند، از میان رفتند. اهالی شهرها نظام پولیسی خود را رفته رفته از یاد بردند. شاهان و شاهکان محلی ناگزیر مطیع ومنقاد شدند و حاکمیت شاهنشاه را که مورد حمایت و پشتیبانی اشراف نظامی، بزرگان دین و قشرهای وسیعتری از طبقات ممتاز قرار داشت، گردن نهادند.

پیروزیهای اردشیر اول بنیادگزار شاهنشاهی ساسانی[1] با افسانه‌های متعددی همراه گردید. این افسانه‌ها در کتاب مشهور **کارنامگ اردشیر پاپکان** به زبان پهلوی آمده است. طبری و بلعمی نیز مطالب **کارنامگ** را تکرار کرده‌اند. ولی داستان اردشیر بر پایه واقعیتهایی نیز استوار است که در صحت آنها نمی توان تردید روا داشت. وحدت ایران پس از مبارزه‌های طولانی ومطیع ومنقاد کردن شاهان و شاهکان محلی و کوچك تحقق پذیرفت. اخبار سوریایی متعلق به سدهٔ ششم میلادی که از لحاظ زمانی پیش از نوشته‌های پارسی و تازی پدید آمده‌اند، به کوتاهی، امّا به روشنی و زیبایی از این مقوله سخن داشته‌اند.

بنا بر نوشته‌های رویدادنامه‌نویسان سوریایی «از روزگاران گذشته پارسها در تلاش ساقط کردن پرتوها [پارتیان] بودند و بارها با آنان به پیکار دست زدند. ولی چون بر آنان برتری نداشتند مغلوب می شدند. ولی پارتیان به سبب جنگها و پیکارهای متمادی و پی در پی فرسوده و ناتوان گشتند. پارسها و مادها هنگامی که به

1- E. Herzfeld. *Paikuli*, I. p. 146-Artahšahr, Artaxšir.

ضعف پارتیان پی بردند، با شهرت Shahrat فرمانروای حدیاب[ادیابنه] و دومیتسین Domitien شاه کرخ سلوك [کرخ بیت سلوق] متحد شدند و در بهار با پارتیان به پیکاری بزرگ دست زدند. پارتها مغلوب شدند و پادشاهی آنان برای همیشه پایان پذیرفت.

بدین روال آنها [پارسها و مادها] از همان آغاز بین النهرین و پس آنگاه بیت آرامای، بیت زبدای و ارزرون را بتصرف آوردند و طی یك سال همهٔ اراضی مذکور را مسخر گشتند. تلاشهای پارتیان به ناکامی انجامید. زیرا روزگارشان بسر آمده بود. سرانجام پارتیان به سوی کوههای بلند روانه شدند و سرزمینهای خویش را با همهٔ ثروتهایی که در شهرها محفوظ بود به پارسها واگذاردند»[۲].

از سال ۲۲۱ تا ۲۲۴ میلادی پیکار میان پارسیان و پارتیان ادامه داشت. طبری و دیون کاسیوس Dion Cassius هر دو نوشته‌اند که از مجموعهٔ جنگها، سه پیکار بسیار مهم و سرنوشت‌ساز بود. نخستین پیکار در سال ۲۲۱ میلادی روی داد. چند سال پیش تصویری از اردوان پنجم با نوشته‌ای به زبان پهلوی بر روی صخره کشف شد[۳]. اردوان در این تصویر حلقهٔ شاهی را به «نرگهوفر Nargehoufar» که شهرب (ساتراپ) بود، تسلیم نمود. ناشر متن بعدها اعتراف کرد که نام مذکور خطا است و چنان که طبری یاد کرده است، شخص نامبرده «نیروفر» نام داشت[۴]. اردشیر پس از بازگشت به فارس آهنگ پیکار با نیروفر «شاه اهواز» (صاحب‌الاهواز) کرد. تاریخ این تصویر متعلق به زمانی است که هنوز اردوان پنجم با تکیه به لشکریان و شهربهای خویش قادر به مقابله و پیکار با اردشیر بود. در نوشتهٔ پای تصویر که به خط پهلوی اشکانی است، تاریخ نقر آن ارائه شده است. سال نقر تصویر بنا بر معمول طبق گاهنامهٔ سلوکی (۵۳۲) است. ولی ماه و روز آن بر مبنای گاهنامهٔ ایرانی ارائه شده است.

2- Mešiha-Zeha. *Chronique d'Arbèle*, p. 28-29.

3- R. Ghirshman. 1) Un bas-relief d'Artaban V avec inscriptionen pehlevi arsacide. *Monuments et mémoires de la foundation Piot*, t. 44, Paris, 1950, p. 97-107;2) *Actes du XXI Congrès international des oriantalistes* (Paris, 23-31 juillet, 1948). paris, 1949, p. 153-155.

۴ـ طبری، تاریخ، چاپ لیدن، سری ۱، ج ۲، ص ۸۱۸؛

Th. Nöldeke. *Geschichte der Perser und Araber zur Zeit der Sassaniden aus arabischen Chronik des Tabari.* Leiden, 1879, s.13. th.Nöldeke. Tabari.

(از این پس نقل قول به صورتTh. Nöladeke. Tabariخواهد بود).

از مندرجات مآخذ سریانی چنین بر میآید که اتحادی بر ضد پارتیان پدید آمده بود. در این اتحاد جز از فرمانروای ماد، شاهان ادیابنه و کرخ بیت سلوق نیز شرکت داشتند. پارتها را از اراضی غرب ایران بیرون راندند. پارتیان برای نجات خویش سوی کوهستانها گریختند. فاتحان «اراضی مذکور و ثروتهای آن را» بچنگ آوردند. در رأس این اتحاد پارسها قرار داشتند. پارسها «ارشك، فرزند کوچك اردوان» را در تیسفون بقتل رسانیدند و شهر مذکور را «تختگاه خود قرار دادند» و به تیسفون نقل مکان کردند[۵]. پیروزی اردشیر در تصویر بزرگ نقش رستم ارائه شده است. در این تصویر شاه مغلوب زیر پای اسب اردشیر فرو افتاده است. در پیکار مورخ بیست‌وهشتم آوریل سال ۲۲۴ میلادی پارتیان شکستی سخت یافتند. تاریخ آغاز شاهنشاهی ساسانیان را در همین سال نوشته‌اند[۶]. در رویدادنامهٔ سوریایی نیز تاریخ مذکور تنها با یك روز اختلاف ارائه شده است. «چهارشنبه بیست‌وهفتم ماه نیسان سال ۵۳۵ از پادشاهی یونانیان، روز انقراض پادشاهی پارتیان، فرزندان ارشكِ نیرومند بود»[۷]. در رویدادنامه تاریخ «انقراض» پادشاهی اشکانیان روز چهارشنبه بیست‌وهفتم آوریل سال ۲۲۴ میلادی آمده است و این خود دلیلی بر درستی تاریخ پایان شاهنشاهی پارتیان است. پادشاهی ساسانیان از بیست‌وهشتم آوریل سال ۲۲۴ میلادی آغاز گردید. ولی تاریخ تاجگزاری اردشیر به عنوان شاهنشاه ایران در سال ۲۲۶ میلادی بوده است.

همهٔ مآخذ و منابع از دشواریها و گرفتاریهای اردشیر در اجرای سیاست وی مبنی بر وحدت کشور یاد کرده‌اند. نسلهای بعدی وحدت کشور را حاصل پیکار قهرمانانه‌ای نامیده‌اند که طی آن شاه بر اژدهای شریر کینه‌توز پیروز گشت. مطلب مذکور در **کارنامگ** ارائه شده است. ولی طبری در کتاب خود آن را حذف کرد.

در رویدادنامهٔ سوریایی مضمون حوادث به روشنی و کوتاهی ارائه شده است. رویدادنامهٔ اربیل حاکی از آن است که «پارسها پس از پیروزی در شرق. . . بر همهٔ شاهان استانهای شرقی پیروزی یافتند و بجای آنان فرمانروایان و مرزبانان مطیع و تابع خود را گماردند»[۸]. دگرگونی مذکور برای دولت نوبنیاد اهمیتی بسزا

5- Mešiha-Zeha. *Chronique*, d'Arbèle-p.29.

6- A. Christensen. *L'Iran sous les Sassanides*, p.88. Th. Nöldeke. *Tabari*, s.1 (1)-Tabari. *Annales*, p. 813-H. Léwy. *Orientalia, 1941, p. 45.*

7- *Mešiha-Zeha. Chronique d'Arbèle-p.29.*

۸ـ همانجا، ص ۳۱.

داشت. گرچه امتیاز بزرگان و سران قبایل همچنان محفوظ ماند، ولی با این وصف به صورت پادشاهانی مستقل و غیر وابسته فرمان نمی راندند. دودمان جدید ساسانی فرمانروایان و در استانهای مرزی، مرزبانان تابع خود را می گمارد. شاهان و شاهکان پیشین که از سران قبایل بودند، استقلالی بیش از اندازه داشتند و لذا پس از منقاد شدن چندان قابل اعتماد بنظر نمی رسیدند. بدین سبب شاهنشاه ساسانی شخصیتهای دیگری از اشراف و بزرگان را که تابع بودند بر مسند شاهی و فرمانروایی می نشاندند.

مؤلفی که خود از سرزمین ادیابنه بود پیرامون این مطلب نوشت که «اردشیر، نخستین شاه پارسیان، فرمانروایی بنام ادورزهب Adorzahab را بر سرزمین ما گمارد»[۹].

معلوم است که آیین و روحانیت زرتشتی تکیه‌گاه ساسانیان بود. این مطلب در نوشته‌های سدهٔ ششم میلادی نیز انعکاس یافته است. در یکی از نوشته‌های مذکور چنین آمده است: «شاه اردشیر فرمان داد تا به پاس ایزدان آتشکده‌های تازه بر پا شود. مقام ایزد مهر از همهٔ ایزدان والاتر بود... وی بسیاری از پیروان دیگر ادیان را به ستایش مهر و پرستش آتش وا داشت»[۱۰]. پیوند دین و شاهی و حمایت این دو از یکدیگر نمونه‌ای از تدبیر اردشیر بود. اردشیر نه تنها آتشکده‌هایی نو بنیاد نهاد، بلکه ستایش از دیگر ایزدان را نیز در امر احیای آیین زرتشت گنجانید. پیوند دین و شاهی موقعیت اردشیر را قوام بخشید. از این رو وی عناصری از ستایش مهر و پرستش آتش را در «دیگر دینها» نیز جای داد. روحانیان و خدمتگزاران آتشکده‌ها مبلّغ آیین جدید بودند. شرح مفصل پیرامون پیوند ایزدان مورد ستایش در نواحی مختلف ایران و ویژگیهای آنها امری است لازم و ضروری. آیین قبایل و نقش دینی ریش‌سفیدان از مدتها پیش دستخوش تزلزل شده بود. قرنها پیش از این روزگار نظامهای قبیله‌ای رو به ضعف نهاد و اهمیت خود را از دست داد. به موازات آن، آیین قبایل نیز زوال پذیرفت و سران قبایل دیگر از پایگاهها و تکیه‌گاههای دینی برخوردار نبودند.

اشرافیت روحانی و جنگی در سدهٔ سوم میلادی مقام و موقعیتی خاص

۹ـ همانجا، ص ۳۱.

۱۰ـ همانجا، ص ۳۱.

کسب کرد. مقام و موقعیت بزرگان مذکور در آیین آن زمان نیز انعکاس داشت. **کارنامگ اردشیر پاپکان** از سنتهای کهن الهام گرفت. در **کارنامگ** از سه آتش (آذر) ورجاوند سخن رفته است. آذر فروبا (آذر فرنبغ) ـ آتش دین و خدمتگزاران آن که آتش روحانیان بود، آذر گشسپ ـ آتش جنگاوران (ارتشتاران و سپاه بدان) و آذر بورگین میثر Bourgin Mithr (آذر برزین مهر) ـ آتش وستریوشان یا روستاییان[11]. واژه وستریوشان از «ورز کردن» (برزگری) آمده است.

بدین روال اشراف روحانی و جنگی در دولت جدید از مقام و موقفی خاص بهره‌مند شدند. سپاهیان ایران بنا بر معمول از طبقهٔ متوسط دهقان بودند و گاه به عنوان یاری، گروههایی از کشاورزان در زمرهٔ سپاهیان قرار می گرفتند. در منابع و مآخذ متعدد به این نکته اشاره شده است که در روزگار شاپور دوم روحانیان بارها مردم شهر را مخاطب قرار دادند و یادآور گردیدند که مردم شهرها در صلح و آسایش بسر می برند. حال آن که شاهنشاه و نزدیکانش با دشواریهای جنگ دست به گریبان اند. تا سدهٔ چهارم میلادی روحانیان در دستگاه دولت عالیترین مقام را داشتند.

عنوانهای اردشیر اول بنیادگزار دولت ساسانی از نظر پی بردن به مقام و موقعیت وی درخور توجه است. «او نخستین کس بود که خود را شاه و در عین حال بغ نامید». اردشیر پس از کسب پیروزی خود را شاهنشاه خواند. این عنوان در سنگنبشته نقش رستم که به سه زبان است، دیده می شود.

سنتهای عصر پارتی با زبان و خط یونانی مرتبط بوده است. سنگنبشته‌ها و کتیبه‌های شاهان پارتی و نوشته‌های روی سکه‌ها حاکی از این امر است. در شهرهایی که اهالی آنها یونانی بودند، زبان، خط و تا حدودی فرهنگ یونانی برجا مانده است.

این نکته که سنگنبشتهٔ اردشیر اول در نقش رستم به سه زبان یونانی، پارسی (شمال غرب) و پهلوی (جنوب غرب) بوده است، جای شگفتی نیست[12]. در متن پهلوی، نگارش واژهٔ پهلوی «مزدیسن» (مزداپرست) مشهود است. در کلمهٔ

11- D.D. Sanjana, p.4- Th. Nöldeke. «Geschichte des Artachšir-i-Pâpakân». Festschrift Th. Benfey, s.37-38.

12- E. Herzfeld. *Paikuli*, I, s. 84-85.

سوم خطایی وجود دارد. ولی مضمون هر سه متن این سنگنبشته یکی است.

۱ـ این تصویری است از مزداپرست.

۲ـ بغ اردشیر، شاه شاهان (شاهان شاه)

۳ـ آریان، از دودمان بغان، فرزند

۴ـ بغ، پاپك شاه

بخشهایی از این نوشته به زبان پهلوی شمال غرب و جنوب غرب است که در آنها متن واحد مکرر گشته است. از این هر دو متن چنین بر می آید که اردشیر عنوان «ملکان ملکا ـ شاهنشاه آریان» داشته است. در متن یونانی واژهٔ مردم به صورت جمع «آریان = آرینها» آمده است. مآخذ سوریایی بدرستی اشاره کرده‌اند که اردشیر خود را بغ از دودمان بغان و فرزند بغ پاپك نامیده است.

این عنوان پر طمطراق حاکی از مقامی است که اردشیر درصدد کسب آن بود و سرانجام بدست آورد. خصایل حاکمیت دولتی و نیز پیش کشیده شدن دودمان ساسانی، مظاهری از دگرگونیهای موجود در نظام اقتصادی جامعه بودند. شکلهای سیاسی نوظهور با وظایف جدید جامعه در زمینهٔ تولید و ویژگیهای اقتصادی جامعه هماهنگ بودند. در فعالیتهای اردشیر اول کار شهرسازی مقام معینی داشت. پیشرفتهای اقتصادی و ویژگیهای نظام اجتماعی عوامل قابل ملاحظه‌ای در پدید آمدن شهرهای نوبنیاد به شمار می رفتند.

بر پایهٔ نوشته‌های اوتوخیوس Eutychius و ابن قتیبه می توان از شش شهر که توسط اردشیر بنا شده بود نام برد. آرتور کریستن سن بر پایهٔ استفاده از نوشته‌های ابن مقفع[۱۳] از شش شهری که توسط اردشیر بنا گردیده، یاد کرده است. ولی وی به شرح مطلب نپرداخت. حال آن که در دیگر منابع بتفصیل پیرامون تعداد و وضع هر یك از شهرهای مذکور سخن رفته است.

طبری نوشته است که «اردشیر هشت شهر بنا کرد که از آن جمله‌اند شهر اردشیر خُره یا گور، رام اردشیر و ریو اردشیر در فارس، هرمزد اردشیر (سوق الاهواز) در اهواز، به اردشیر در غرب مداین (سلوکیه و تیسفون)، استاباذ (استرآباد) اردشیر که همان کرخ میشان باشد در سواد (عراق کنونی)، پسا اردشیر که

13- Th. Nöldeke. *Tabari*, s. 20(4). A. Christensen. *L'Iran sous les Sassanides*, p. 96.

همان شهر خط باشد در بحرین و بود اردشیر یا خَره در نزدیکی مَوصل»[۱۴].

مؤلف ضمن نگارش خبر پیشرفتهای اردشیر نام پارسی استان بیت ـ آرامای را نیز ارائه نمود و آن را «سورستان» نامید. گمان می رود این نام بسیار جالب هنوز در آن روزگار مشهود و رایج بود. در متن چنین آمده است که اردشیر «از موصل سوی سورستان رفت که همان سواد بود» (ثم سار من الموصل الی سورستان و هوالسواد)[۱۵]. اردشیر در کرانهٔ غربی رود دجله مقابل تیسفون شهری ساخت که در انتهای غربی «مداین» و بدیگر سخن سلوکیه و تیسفون بود. این شهرها را «به اردشیر» نامیدند. واژهٔ «به» به معنای نیك است. نولدکه معتقد بود که اردشیر شهری جدید بنا نکرد، بلکه به تجدید ساختمان شهر سلوکیه پرداخت. وی در این شهر عاملانی را به گرد آوردن مالیات گمارد. کلمهٔ تازی «عامل» معادل واژهٔ پارسی «کاردار» است. بعدها اراضی نواحی بهراز گرد، رومیکان (رومیه)، نهارد در کیر Nahardéa Darkir، کوت، نهر خابور Gaubor بدین شهر وابسته شدند. بعدها بدرستی اظهار عقیده شد که تقسیمات مذکور متعلق به روزگاران متأخر بود و ابن خردادبه نیز از آن آگاهی داشت. همهٔ استان مذکور اردشیر پاپکان نام گرفت و پنج ناحیه‌ای که از آنها یاد کردیم به بخشهایی از این استان بدل شدند[۱۶]. به هنگام پادشاهی خسرو اول انوشیروان اندکی دورتر از سلوکیه در ناحیهٔ رومیکان شهری جدید بنا گردید که اسیران جنگی ناحیه انطاکیه را در این شهر جای دادند.

بنای شهر هرمزد ـ اردشیر را نیز به اردشیر پاپکان نسبت داده‌اند[۱۷]. این مطلب را در مآخذ و منابع موجود به زبان پهلوی می توان یافت. در متون پهلوی نام این شهر هرمزد ـ اردشیران آمده است[۱۸]. در نوشته‌های سریانی نام این شهر اغلب به صورت رام ـ هرمزد ذکر شده است. «رام» معانی مختلف دارد که از آن جمله‌اند: «آرامش»، «آسودگی» و «خرسندی». در «اسناد اورامان» به زبان پهلوی اغلب این واژه به اقامتگاه شاه افزوده شده که به مفهوم مکان «مطبوع»، «راحتی بخش»،

۱۴ـ طبری، تاریخ ص ۸۲۰.
۱۵ـ طبری، ص ۸۱۹؛
J. Marquart. *Eranšahr; Berlin, 1901, s. 21.*
16- Th. Nöldeke. Tabari, s.16, ضمیمه 4.
۱۷ـ طبری، ص ۸۲۰.
18- *A catalogue*...by J.Marquart, ed. by G. Messina, No. 46, p. 95, ضمیمه تذکر

«سعادتبار» و «آسودن» است[۱۹]. در **کارنامگ** این نام نه تنها به صورت «رام-اردشیر» بلکه به صورت «رامیشین - اردشیر» نیز آمده است که به معنای «خرسندی اردشیر» است[۲۰]. بعضی محققان در بنای این شهر توسط اردشیر ابراز تردید کرده‌اند و برآن‌اند که شهر مذکور به دستور نوادهٔ او هرمزد-اردشیر فرزند شاپور اول بنا گردید[۲۱]. این شهر به دو بخش مجزا تقسیم شده بود. یك بخش از شهر ویژهٔ بازرگانان بود که تجار و کسبه در آن می‌زیستند. این بخش همان است که سوق الاهواز نامیده شد. بخش دیگر محل سکونت اشراف و بزرگان بود. نام این بخش از شهر هرموشیر Harmoushir بود که از سوی تازیان ویران گردید.

در تاریخچه بنای شهر کرخ بیت سلوق نیز از تقسیم شهر به کویهای مختلف سخن رفته است. در بعضی از کویها پیشه‌وران سکنی داشتند و دیگر کویها محل کاخهای شاهی، اقامتگاهها و خانه‌های اشراف و بزرگان بودند. این‌گونه تقسیم شهر امری عادی و معمول به شمار می‌رفت.

در متن پهلوی کتاب **شهرستانهای ایران** چنین آمده است که شهر «گور-اردشیر- خُره Gor- Ardéshir- Khvarreh از سوی اردشیر بنا گردید»[۲۲]. نام پارسی اردشیر-خُره (خُره اردشیر) به معنای «شکوه و فر اردشیر» است. در **کارنامگ** این شهر به صورت اردشیر - گدمن Artashir- Gadman* آمده است[۲۳]. این شهر که همان اردشیر - خُره است در فارس بنیان یافت. نولد که بر آن بود که این شهر در روزگار آل بویه فیروزآباد نام گرفت[۲۴]. نظر مذکور مبتنی بر این آگاهی بوده است که در شهر استخری بزرگ حفر و از آن چهار کانال منشعب گردید که اراضی روستاهای همسایه از طریق آنها آبیاری می‌شدند. پس آنگاه در این شهر آتش ورجاوند و مشهور بهرام پدید آمد که در کارنامگ نیز از آن یاد شده است[۲۵].

19- E. Herzfeld. *Paikuli*, Golossary, s. 239.

20- Th. Nöldeke. «Geschichte des Artachšîr-i Papakan», s. 46₁.

21- J. Marquart. *Eranšahr*, s.144. W.B.Henning. *The Great Inscription of Sapour I*, p. 846-E. Herzfeld. *Paikuli*, I, s.145.

22- *A catalogue*...by J.Marquart, ed. by. G. Messina, No. 44, p.19. GDH.

* گدمن قرائت سنتی هزوارش «خواره» است که در برهان آمده است. بنظر می‌رسد قرائت درست آن گدهGDH باشد. در ترجمهٔ فرانسوی کتاب گدمن به صورت گدمر Gadmar آمده است که خالی از تشویش نیست.

23- D.D. Sanjana, p. 22.

24- Th. Nöldeke. «Geschichte des Artachšîr-i Papakan», s. 47₁.

25- همانجا S.55- A. Christensen. *L'Iran sous les Sassanides*, p. 94.

۲

سیاست خارجی شاپور اول

تحکیم موقعیت و سیاست خارجی فعال ایران در سدهٔ سوم میلادی با احداث و گسترش شهرها رابطه‌ای بس نزدیك داشت. بعضی از شهرها حاصل بروز پدیده‌های نو در زندگی داخلی ایران بودند و بعضی دیگر به عنوان منطقه‌ای سوق‌الجیشی بنیان و گسترش یافتند و یا احیا گردیدند. دفاع از مرزها و ایجاد پایگاههای جنگی، یکی از وظایف عمدهٔ این دولت نظامی نیرومند به شمار می‌رفت. تا سال ۲۴۱ میلادی و زمان مرگ اردشیر نخستین شاهنشاه و بنیادگزار دولت ساسانی، همهٔ استانهایی که بعدها بخشی از ایران به شمار آمدند، با دولت مرکزی متحد نشده بودند. شاپور اول (۲۷۲-۲۴۱ میلادی) در نخستین سالهای پادشاهی خویش کوشید تا مرزهای شمال شرقی ایران را مستحکم کند.

«پس از مرگ اردشیر، شاه ایران، شاپور جانشین وی گردید. او بسیار سختگیر و بی رحم بود. در همان سال اول[۲۶] پادشاهی با خوارزمیان و مادان کوه‌نشین به پیکار پرداخت و طی نبردی سخت آنان را درهم شکست. او از آنجا روانه شد تا

۲۶ـ در متن واژه‌های «سال اول» را می توان به صورت جمع چون: «در نخستین سالها» نیز قرائت نمود.

گیلان، دیلمان و گرزان را که در کوههای دوردست و کرانهٔ دریای پسین می زیستند، تابع گرداند. همگان را دهشت و هراس فرا گرفت»[۲۷].

مقصود از مادان کوه‌نشین آن گروه از مردمی بودند که در نواحی کوهستانی سرزمین ماد می زیستند. و امّا در مورد خوارزمیان باید گفت که اینان در سرزمینهایی جنوبی‌تر از استان خوارزم سکنی داشتند. شاپور در پیکارهای سخت به پیروزی دست یافت و موقعیت مرزهای شرقی ایران را استحکام بخشید پس آنگاه به استانهای گیلان، دیلم و گرزان (گرگان) و کرانه‌های جنوبی دریای خزر حمله برد. این همان است که در مآخذ سریانی به نام «دریای پسین» یا «آخرین دریا» آمده است.

سپاه ایران نخست به دشمنان دور دست خود، خوارزمیان حمله برد و «از آنجا» یا بدیگر سخن پس از پایان پیکار با خوارزمیان روان شد تا ساکنان کرانهٔ دریا را به اطاعت آورد. نامهای اقوام ساکن کرانهٔ دریای خزر در مآخذ سریانی آمده است. ولی در مآخذ مذکور نامها از شرق به غرب نیامده، بلکه از غرب به شرق ذکر شده است. در مآخذ سریانی نخست نام گیلان و پس آنگاه به ترتیب نامهای دیلمان و گرگان آمده است. این سرزمینها از سوی شاپور به اطاعت درآمدند. در نوشته‌ها از قاطعیت و سختگیری شاپور سخن رفته است. ورهران فرزند شاپور اول که همان بهرام اول شاهنشاه ساسانی است (۲۷۶-۲۷۳ میلادی) در زمان حیات پدر و پیش از آن که جانشین گردد، فرمانروای گیلان و سرزمینهای کرانهٔ دریای خزر بود و عنوان «گیلانشاه» داشت. در سده‌های بعد نیز بارها فرمانروایان جهت تحکیم پایگاههای مرزی به این استانها آمدند.

لشکرکشی شاپور اول شاهنشاه ساسانی و پیروزی وی بر (پهله چك تور- پهلیزگ تور) «تورانیان» را نیز به همین دوره مربوط دانسته‌اند. محل پیکار خراسان بود. زیرا شاپور فرمان داد تا در محل کشته شدن پهله‌چك شهری بنا شود. وی شهر مذکور را «نیو-شاپور» نامید که اکنون نیشابور نامیده می شود[۲۸]. نیشاپور که از شهرهای بزرگ و شکوفای خراسان بود، در سده‌های بازپسین نیز شهرت فراوان داشت. باید افزود که احتجاج پیرامون نام این شهر از صحت کافی برخوردار

27- Mešiha-Zcha. *Chronique d'Arbèle*-p.33.
28- شهرستانهای ایران 15: *A catalogue*...by J. Marquart. ed. by G. Messina. p. 12. 52.

نبود[۲۹]. «[شهر] زیبای شاپور» به عنوان پایگاه جنگی از سوی شاهنشاه شاپور بنیان گرفت. دژهای استوار این شهر برای حفظ موقعیت دولت و کشور ضرور می نمود. ذکر این نکته لازم است که پیکار شاپور در مرزهای شمال شرقی ایران با این جنگ پایان نیافت. از مآخذ چنین بر می آید که به سال ۲۵۳ میلادی باز در خراسان پیکار درگرفت. معلوم نیست پهله چك طی کدام یك از دو پیکار شاپور در این سرزمین به قتل رسید.

بنای شهر پوشنگ را نیز به شاپور نسبت داده‌اند. گفته شده است که شهر پوشنگ در سرزمینی به همین نام از استان هرات احداث گردید. به فرمان شاپور بر هری‌رود پلی نهاده شد[۳۰].

بدین روال در سدهٔ سوم میلادی بنای شهرهای جدید تنها ویژهٔ نواحی غرب کشور نبود. بلکه در استانهای شرقی و شمال شرق ایران نیز شهرهایی ساخته شد. در استانهای مذکور نیز شهرها به صورت مراکزی درآمدند و پایگاهها و دژهایی گرد آنها بنا گردید.

گمان می رود سیاست دوراندیشانهٔ شاپور اول متوجه این نکته بود که امنیت مرزهای شرقی کشور را تأمین کند تا با خاطری آسوده در غرب به پیکار دست زند. ولی با این وصف در سال ۲۵۲ میلادی هنگامی که نصیبین به محاصرهٔ سپاهیان شاپور درآمده بود، وی ناگزیر به شرق کشور رفت تا یاغیان را سرکوب کند و به اطاعت آورد. شاپور در این کشکرکشی توفیق یافت و دوباره به نصیبین بازگشت[۳۱].

شاپور بارها به بهانه‌های گونه‌گون پیمان صلح با رومیان را برهم زد. چنان که پیشتر اشاره شد آتش جنگ و پیکار به علل و بهانه‌های مختلف شعله‌ور می گشت.

منابع و مآخذ بویژه از این جنگها به تفصیل یاد کرده، پیرامون انتقال شمارهٔ کثیری اسیر از استانهای رومی به ایران مطالبی نوشته‌اند. اسیران مذکور را در امر احیا و نوسازی سدها و بنای شهرها به کار می گرفتند.

29- G. Barbier de Meynard. *Dictionnaire géographique, historique et littéraire de la Perse*. Paris, 1861, p. 577-588.

30- شهرستانهای ایران 13, p. 10-J. Marquart. *Eranšahr*, p. 49, 61.

31- E. Herzfeld. *Paikuli*, I, s.41.

شاهنشاه ماجرای پیروزیهای خود را در کتیبهٔ بزرگ «کعبهٔ زرتشت» شرح داده است. از این رو می توان به ماهیت سیاست خارجی شاپور اول پی برد و از لشکرکشیهای متعدد وی به استانهای رومی آگاهی یافت. گمان بسیار می رود تاریخ نگارش این کتیبه سال ۲۶۲ میلادی بوده است. این کتیبه پس از پیروزیهای کامل و درخشان شاپور اول و پیش از حملهٔ اودینت (ادینه) شاه پالمیر (تدمر) به بین النهرین و تهدید کتسپون (تیسفون) تهیه و تنظیم گردید. زیرا در کتیبهٔ مذکور هیچ اشاره‌ای به این نکته نشده است.

لشکرکشیهای شاپور اول به غرب، نه تنها در سیاست خارجی، بلکه در امور داخلی کشور ایران نیز بسیار مؤثر بوده‌اند. برپایهٔ دیگر مآخذ موجود نیز می توان در این باره داوری نمود و یادآور گردید که شاپور به همهٔ رویدادها اشاره نکرد، بلکه تنها به ذکر حوادث مهم و تعیین کننده پرداخت. کتیبه از سه بخش تشکیل گردیده است. مطالب آن نیز شامل سه لشکرکشی از مجموع پیکارهای شاپور اول است.

در نخستین پیکار گردیانوس سوم امپراتور روم کشته شد. حاصل این پیکار انعقاد عهدنامه‌ای میان ایرانیان و فیلیپ امپراتور جدید روم بود. شرح بعدی مربوط به حملهٔ شاپور به سوریه و آسیای صغیر و اهمیت این لشکرکشی است. سومین بخش این کتیبه شامل پیروزی بر والریانوس، اسیر شدن وی و حملهٔ مجدد شاپور به سرزمینهای ساحلی سوریه و آسیای صغیر است. چون کتیبه به دو متن پهلوی و یونانی نوشته شده است. بنابر این مورد توجه خاص دانشمندان متخصص در تاریخ روم نیز قرار گرفته است.

لشکرکشیهای شاپور اول به روم علل متعدد داشت. خاندان ساسانی که بر قشرهای وسیعی از اشرافیت نوبنیاد ایران و سرداران، موبدان و هیربدان تکیه می کرد، احساس می نمود که این پیکارها موجب ثروتمندتر شدن و بهبود وضع آنان خواهد شد. جنگ جز از غارت و کسب غنیمت و ثروت بی شمار، موجب می گردید اسیران جنگی که از غرب آمده بودند، به برده تبدیل شوند و از این رهگذر نیاز کشور به نیروی کار برطرف گردد.

شاپور که مرزهای شمال شرق کشور را آرام کرده بود، لشکرکشی به غرب را آغاز نمود. در نخستین پیکار گردیانوس امپراتور روم کشته شد. در کتیبه شرح این ماجرا آمده است مآخذ رومی از ذکر این ماجرا خودداری ورزیده به صورتی گذرا

از مرگ امپراتور یاد کرده‌اند. لذا نمی توان با تکیه به مآخذ رومی، صحت نوشته‌های کتیبهٔ شاپور را ناروشن خواند و مورد تردید قرار داد[۳۲]. از بررسی تاریخ پیکار می توان به درستی مطالب مندرج در کتیبهٔ شاپور پی برد.

سال درگذشت گردیانوس را ۲۴۴ میلادی نوشته‌اند. نخستین لشکرکشی شاپور نیز در همین سال بود. سپاهیان رومی فیلیپ را به عنوان امپراتور جدید برگزیدند. وی در انعقاد پیمان صلح با شاپور که شرایط آن در کتیبه ذکر شده است، شتاب کرد. فیلیپ «بخاطر یاران خویش» مبلغ پانصد هزار دینار به شاهنشاه پرداخت و نیز متعهد گردید درآینده باج و خراج بپردازد. در مآخذ غربی از بیان این گونه مطالب «شرم آور» پیرامون احوال رومیان کمتر سخن رفته است. در بیشتر موارد این گونه مطالب حذف شده‌اند. پس از پیروزی شاپور اول شهر میزیهه Misihe به پاس پیروزی او پیروز ـ شاپور نامیده شد. این مطلب در سطر دهم متن یونانی کتیبهٔ شاپور آمده است[۳۳]. بنابر معمول این گونه نامگذاریها زمانی روی می داد که شهر و استحکامات آن مورد تجدید بنا قرار می گرفت و از اهمیت فراوان برخوردار می شد. هرگاه به نوشته‌های مندرج در مآخذ مربوط به لشکرکشیها توجه کافی مبذول شود، معلوم می گردد که تازیان بنابر معمول در فصل بهار به حمله دست می زدند تا اسبهای آنان بتوانند از علفهای موجود در صحرا تغذیه کنند. ابن خردادبه می نویسد که تازیان بنابرمعمول لشکرکشی خودرا از تاریخ یازدهم ایار (ماه مه) آغاز می کردند و حدود یکماه ادامه می دادند. بعد یکماه فاصله می دادند تا مردان و اسبان استراحت کنند. پس آنگاه در ماه تموز (ژوئیه) حمله را از سر می گرفتند که تا شصت روز ادامه می یافت[۳۴]. این گونه پیکارهای کوتاه مدت و با فاصله در میان اعراب معمول بود. زیرا برای حمله های کوتاه و سریع سواران تازی مناسب می نمود.

چنان که در رویدادنامهٔ یشوعا ستون نشین آمده است، امتیاز و برتری شیوه پیکار سپاهیان ایران در سدهٔ پنجم میلادی بر همگان معلوم و مشخص بود[۳۵]. این زمان در نظریه‌ها و تجارب جنگی سپاه ایران به پدیده‌هایی چون وسایل محاصره،

32- Rostovtzeff. Res Gestae divi Saporis and Dura, s. 23.

33- W.Enszlin. *Zu den Kriegen Schapurs*, s.92- E.Honigmann et A.Maricq. Recherches sur les Res Gestae divi Saporis, s. 12.

۳۴ـ ابن خردادبه، کتاب المسالک والممالک، طبع دوخویه، لیدن، ۱۸۸۹، ص ۲۵۹.

35- N. Pigulevskaia. *Mesopotamiia na rubezh V i VI vv.*, str. 99-100.

حفر خندق و دیگر وسایل مربوط به اجرای برنامه‌های سوق‌الجیشی بسیار مهم بر می‌خوریم. بی‌گمان این تکنیك جنگی نسبت به دوران پارتیان گامی به پیش محسوب می‌شد[۳۶]. پیروزیهای شاپور اول مؤید این نکته است که در زمان وی نیز ابزار و تسلیحات جنگی پیشرفت قابل ملاحظه‌ای داشت. زیرا وی به تصرف دژها و شهرهای متعددی دست یافت. ولی ایرانیان همانند تازیان نیازی به پیکار در فصل بهار نداشتند. کواذ (قباد) اول شاهنشاه ساسانی حمله سال ۵۰۲ میلادی خود را در ماه اوت و حدود اوایل پاییز آغاز کرد[۳۷]. لشکرکشیهای شاپور شاید حمله و یا تعرض نامیده می‌شد. این لشکرکشیها گرچه طولانی بودند، ولی مدت زمان آنها از یك سال تجاوز نمی‌کرد.

چنان که از سنگنبشته بر می‌آید، دومین لشکرکشی شاپور به غرب حاصل عدم رضایت وی از سیاست دولت روم در ارمنستان بود. از مدتها پیش ارمنستان به عامل اختلاف میان دو دولت ایران و روم بدل گردید و هریك از دو دولت نامبرده سعی داشتند تا از نفوذ خود در سرزمین ارمنستان بهره جویند. شاپور، امپراتور روم را به اقدام نادرست در ارمنستان متهم کرد و از این رهگذر کوشید تا حمله به استانهای روم را موجه جلوه دهد. رویدادهای دومین لشکرکشی شاپور به غرب، تمام و کمال معلوم و روشن نیست. در فاصلهٔ سالهای ۲۵۲-۲۵۰ میلادی، سپاه ایران به یك رشته عملیات جنگی دست زد. ولی مطالب مشروحی پیرامون این لشکرکشی بدست نیامده است. در کتیبهٔ شاپور نیز شرحی در این زمینه ارائه نشده است. طی این لشکرکشی، سی‌وپنج شهر از شهرهای واقع در ساحل غربی رود فرات به تصرف سپاه ایران درآمدند و ویران شدند. از مجموع شهرهای مذکور، تنها شهری که بخشی از آن در ساحل شرقی رود فرات قرار داشت، شهر دورا-اروپوس بود. این زمان در ارمنستان نیز دگرگونیهایی روی داد. شاپور پس از کشتن خسرو شاه ارمنستان، فرزندش تیرداد را مجبور به فرار کرد و فرزند خود هرمز را بر تخت شاهی ارمنستان نشاند. محاصرهٔ شهر نصیبین از سوی سپاهیان شاپور بسیار شدید بود. ولی چون وی ناگزیر شد به سوی شرق روان شود، لذا محاصرهٔ شهر مذکور متوقف

36- A. Christensen. *L'Iran sous les Sassandies*. p. 212.
37- N. Pigulevskaia. *Mesopotaniia na rubezhe* V, VI.

ماند[۳۸]. بعضی از محققان پیکار شاپور با پهله چك‌تور (پهلیزگ تورانی) را مربوط به این زمان و حدود سال ۲۵۳ میلادی دانسته‌اند[۳۹]. در نوشته‌های طبری نیز این نکته مورد تأیید قرار گرفته است. طبری چنین می نویسد: «گویند شاپور به سال یازدهم پادشاهی خویش سوی نصیبین رفت که سپاه روم در آنجا بود. وی مدتی شهر را محاصره کرد. پس آنگاه از (ناحیهٔ) خراسان خبرها آمد و از وی خواسته شد تا بدانجا رود. شاپور عازم خراسان شد و کار آنجا را سامان داد و پس آنگاه به نصیبین بازگشت»[۴۰].

لشکرکشی شاپور اول به شرق که در اوایل روزگار پادشاهی وی صورت گرفته بود، در مآخذ مختلف به شرح آمده است[۴۱]. گمان می رود شاپور بار دوم در شرق به پیکار دست زده باشد. بهر تقدیر محاصرهٔ نصیبین از نو آغاز شد و پس آنگاه شهر به تصرف سپاه ایران درآمد. به احتمال بسیار تاریخ محاصرهٔ روم و تصرف شهر نصیبین در سال ۲۵۴ میلادی بوده است. پادگان مدافع شهر منهدم گردید و مقدار معتنابهی پول و شمارهٔ کثیری اسیر جنگی بدست آمد[۴۲].

شهر نصیبین در اختیار شاپور اول باقی ماند. ولی چنین بنظر می رسد که تلاش وی جهت از سر گرفتن پیکار در سال ۲۵۶ میلادی با توفیق همراه نشد. والریانوس امپراتور روم که در سال ۲۵۳ و یا اوایل ۲۵۴ میلادی به سوریه رفته بود، توانست خود را از مهلکه نجات دهد. سکهٔ والریانوس که به سال ۲۵۷ میلادی پس از لشکرکشی شاپور اول در سال ۲۵۶ میلادی ضرب گردیده، شاهد این مدعا است. در سکهٔ مذکور والریانوس با عنوان پارتی «Parthicus» معرفی شده که نشانهٔ موفقیت او است.

بخش سوم کتیبهٔ «کعبهٔ زرتشت» مربوط به سومین لشکرکشی شاپور اول است. وی طی لشکرکشی مذکور سراسر بین النهرین را به تصرف آورد. سومین لشکرکشی شاپور با تصرف شهرهای کارای (حران) و ادسا (الرها) و الحاق شهرهای مذکور به ایران در سالهای ۲۶۰-۲۵۹ میلادی آغاز گردید. والریانوس

38- *Berytus*, 8, 1943, f.1, str. 34.
39- W. Enszlin. *Zu den Kriegen des Sassaniden Schapur I*, s. 20.
۴۰- طبری، تاریخ، ص ۸۲۶.
41- A. Christensen. *L'Iran sous les Sassanides*, p.219.
۴۲- طبری، تاریخ، ص ۸۲۶.

امپراتور روم با سپاهی مرکب از هفتاد هزار تن به مقابله پرداخت. در کتیبه متعاقب این نکته نام چند شهر رومی که سپاه عظیم امپراتور روم از آن شهرها گردآوری و بسیج شده بودند، ذکر گردیده است. به عقیدهٔ محققان، مطالب مربوط به وضع سپاه روم از پایگاههای نظامی رومیان که در اختیار ایرانیان قرار گرفته بود، نقل شده است. بخشی از اطلاعات مذکور از طریق اسیران جنگی کسب گردید. در کتیبه بی آن که به خصوصّیات جغرافیایی توجهی مبذول گردد، فهرست نام استانها و شهرها مذکور افتاده است. در فهرست نام بعضی از شهرها و استانهای متصرفی مکرر گشته‌اند. از متن لاتینی چنین بر می آید که به موازات ذکر نام سپاهیان، موطن و اصلیت («origo») آنان نیز ذکر شده است. گمان می‌رود در این مورد خاص از موطن («maticulae») سپاهیان استفاده نشده باشد، بلکه بطور کلی نام نواحی که سپاه، لژیونها و دیگر واحدهای نظامی از آن سرزمینها گرد آمدند، مذکور افتاده باشد[۴۳].

پیکار سرنوشت‌ساز سپاهیان شاپور با لشکریان والریانوس در نزدیکی ادسا ـ الرها روی داد. این نام در متن پهلوی به صورت «'wlh'y» آمده است. هنینگ نام مذکور را «اورهای ـ Urhay» خوانده است. متن یونانی مؤید این نکته است. گرچه در متن یونانی نام مذکور به صورت نخستین نزدیکتر است، با این همه دارای ویژگیهایی است. مقایسهٔ دو متن نیز از بسی لحاظ قابل توجه است.

«پیکار با امپراتور والریانوس در نزدیکی اورهای روی داد. من امپراتور والریانوس را با . . . او اسیر کردم»[۴۴] واژهٔ پهلوی «اسیر» با ریشهٔ سریانی این کلمه مطابقت دارد. در متن پهلوی این واژه به صورت (dastgrab kerd) آمده که همان «اسیر کردن» است. در متن یونانی چنین آمده است که پیکار در نزدیکی کارای و ادسا (حرّان و الرّها) واقع گردید. در سطرهای ۲۴ و۲۵ و ۲۶ متن یونانی به این نکته اشاره شده است[۴۵]. «ما قیصر والریانوس را با دست خود و نیز اشراف، بزرگان و سردارانش را که فرماندهی سپاه را بر عهده داشتند اسیر کردیم. بر دستهایشان بند نهادیم و همگی را به ایران بردیم».

43- *Berytus*, 8, 1943, C. 1, s.28-29.

44- W.B. Henning, *The Great Inscription of Sapur I*, p. 834-835.

45- W.Enszlin, *Zu den Kriegen des Sassaniden Schapur I*, s.93, کتیبه ۲۶ ـ ۲۴ سطرهای E. Honigmann et A. Maricq, *Recherches sur les Res Gestae divi Saporis*, p.14.

سپاه هفتاد هزار نفری روم به شکست سختی دچار آمد. همهٔ سرداران به همراه امپراتور اسیر شدند. سپاه شاپور پس از این پیروزی راه سوریه و آسیای صغیر را در پیش گرفت. شاپور با بیرحمی شهر انطاکیه را غارت کرد[۴۶] و از آن دیار بسیاری را به اسارت گرفت. خبری وجود دارد مبنی بر این که ادس ـ الرها در سال ۲۵۷ میلادی منهدم شد و به پایگاه سپاهیان ایرانی بدل گردید. ولی خبر مذکور را نمی توان موثق دانست. زیرا به سال ۲۵۳ و اوایل ۲۵۴ میلادی هنگامی که امپراتور والریانوس وارد انطاکیه شد، شهر مذکور را ویران یافت و اثری از پادگان ایرانی در آن ناحیه نبود[۴۷]. سپاه ایران که شهرهای سوریه را مورد نهب و غارت قرار داده بودند، از کیلیکیه و کاپادوکیه نیز گذشتند و غارت کنان عازم بین النهرین شدند و از آنجا به ایران بازگشتند. در متن چنین آمده است که اسیران را به املاك دولتی (شاهی) بردند. مقرر گردید، اسیران در اراضی که به شاه و گذشتگان وی تعلق داشت، کار کنند. پژوهنده به خطا درصدد اصلاح واژهٔ یونانی «املاك» برآمده است[۴۸].

باید افزود که شاپور استانهای جدید متصرفی را به سرزمین ایران ملحق نکرد. ولی ضمن لشکرکشیهای خویش به استانهای رومی، زیان فراوان وارد آورد و نیروهای مولّد موجود در این اراضی را از حیزّ انتفاع ساقط نمود. از استانهای مذکور اشیاء گرانبهای فراوان، بویژه زر و سیم بیرون برده شد و گروههای کثیری از اهالی به اسارت درآمدند و برای کار برده‌وار به ایران منتقل گردیدند.

همهٔ مآخذ در این نکته اتفاق نظر دارند که اسیران جنگی در ایران به کارهای مختلف اشتغال یافتند. بخشی از اسیران به عراق، اهواز ـ خوزستان و پارس و «شهرهایی که پدرش ـ اردشیر ـ بنا کرده بود»[۴۹] منتقل شدند.

امپراتور والریانوس نیز اسیر شد. وی را به «سرزمین نبطیه ـ الی بلادالنبط»[۵۰] بردند که سرزمینی آرامی بود. این ناحیه در کرانهٔ مسیر وسطای رود

۴۶ـ طبری، تاریخ، ص ۸۲۶ـ۸۲۷.

47- *Berytus*, 8, 1943, f. 1, p.45.

48- همانجا p.30-E. Honigmann et A.Maricq, *Recherches sur les Res Gestae divi Saporis*, p.15. در سطر ۳۵ کتیبه واژهٔ یونانی محفوظ مانده است.

49- Chronique de Seert, I: *Patrologia Orientalis*, t.4, Paris, 1908, p. 221.

۵۰ـ همانجا.

دجله و شرق آن قرار داشت. اهالی این ناحیه به زبان سریانی سخن می گفتند. طبری ضمن استفاده از مآخذ، نامی از (سورستان) برده که همان سرزمین سوریه است. این ناحیه را که در کرانهٔ مسیر سفلای دو شط دجله و فرات قرار داشت سواد نیز گفته‌اند. کتسپون (تیسفون) از شهرهای این ناحیه بود[۵۱].

یکی از کارهایی که اسیران رومی بدان اشتغال داشتند، بنای سد بر رود شوشتر بود. این نکته که گویا امپراتور خود در کار بنای سد مذکور شرکت داشته، افسانه‌ای بیش نیست. چنان که در رویدادنامهٔ «سرت ـ Seert» آمده است، امپراتور پیر بیمار شد و از شدت اندوه درگذشت[۵۲]. سد مذکور نیز به نام وی «بند قیصر» نامیده شد.

همهٔ مآخذ متفقاً از بنای چند شهر توسط شاپور یاد کرده، نوشته‌اند که در بنای این شهرها، اسیران جنگی شرکت داشتند. شهرهایی که از سوی شاپور بنیاد یافتند و یا احیا گردیدند، با نام وی همراه بودند که واژه‌هایی نیز بدان نام افزوده می شد. نامهای جدید سبب شد که بنیادگزاران شهرهای کهن نیز شناخته شوند. به عنوان نمونه ما به چند شهر با نامهای مشابه اسکندریه، انطاکیه و سلوکیه بر می خوریم.

شاپور در ناحیهٔ میشان شهری به نام «شاذ شاپور» بنا نهاد. نام دیگر این شهر «دیر محراق» بود (شد شاپور و هودیر محراق)[۵۳]. آن زمان نام قدیمی و سومی نیز وجود داشت که به زبان نبطی و درستتر گفته شود آرامی بود. این شهر (دیما) نام داشت[۵۴]. چنین بنظر می رسد که پس از تجدید بنای شهر مذکور در روزگار شاپور، باز نام کهن برجا و مصطلح بود.

شهر «گنده شاپور ـ جندی شابور» نیز با نام شاپور اول مربوط است. اهالی سوریه شهر مذکور را «بیت ـ لاپت» و «مردم اهواز آن را (بیل)» می نامیدند. بیل ـ Bel نام شخصی است که سرپرستی بنای شهر مذکور را برعهده داشت[۵۵]. این نکته که شهر مذکور چند نام داشته، خود مؤید آن است که پیش از تجدید بنا توسط اسیران

۵۱ـ ؛ طبری، تاریخ ، ص ۸۱۹.

Th. Nöldeke. *Tabari*, s.15-N.Pigulevskaia. *Mecopotamiia na rubezhe* V i VI vv.

52- *Chronique de Seert*, I-p.220.

۵۳ـ همانجا، ص ۲۲۱.

۵۴ـ طبری، ص ۸۳۱.

۵۵ـ همانجا

رومی در روزگار شاپور، شهر مذکور وجود داشت و ناحیه‌ای مسکون به شمار می‌رفت. این شهر نام تازه‌ای کنایه‌آمیز یافت و آن: Vahi-Andiok- Sapuhr (به اندیو سبور) و بدیگر سخن (به از انطاکیه ـ شاپور) است[۵۶].

چنین گفته‌اند که سطرهای نوزدهم و بیستم کتیبهٔ شاپور که قابل خواندن نیست، مربوط به بنای این شهرها بوده است[۵۷]. شرحی افسانه‌آمیز پیرامون بنای این شهر در تاریخ طبری آمده است. در شاهنامه نیز همین مطلب با پیراستگی ارائه شده است. گفته شد که اهالی انطاکیه به اسارت درآمدند و به جایی که این شهر بنا می‌شد منتقل گردیدند. شهر درست همانند انطاکیه بود و ساکنان، خیابانهایی همانند خیابانهای پیشین و خانه‌هایی چون خانه‌های خود در آن یافتند.

از دیدگاه تاریخ شناسی چنین بنظر می‌رسد که شاپور اول در آغاز فرمان داد نقشهٔ شهر تدارك شود. پس آنگاه هزینهٔ ساختمان آن تدارك گردد[۵۸]. اخبار بدست آمده حاکی از آن است که بنای شهر مرزی «دارا» نیز به همین ترتیب صورت گرفت. نقشه شهر نخست از سوی اناستاسی امپراتور روم (۵۱۸ـ۴۹۴ میلادی) به تصویب رسید و پس آنگاه بنای شهر آغاز گردید. سرپرستی بنای شهر «دارا» برعهدهٔ اسقف شهر همجوار آن بود. در مورد شهر شاپور می توان گفت که بنای آن به شخص معینی واگذار شد. طبری شرحی افسانه‌آمیز پیرامون این شخص ارائه کرد و او را (بیل) نامید(؟). در رویدادنامهٔ کرخ بیت سلوك نیز یکی از بانیان که توتای نام داشت مذکور افتاده است.

در مأخذ، از شهر دیگری نیز در ارتباط با نام شاپور سخن رفته است. «و او شهر سوم را در کنار دکلت [دجله] بنا نهاد و آن را [مروحابورـ Marvhabor] نامید. این همان اکبره ـ Akbara و پیرامون آن بود»[۵۹]. سرت Seert در این رویدادنامه می افزاید که شاپور اسیران را به این شهرها انتقال داد، زمین در اختیار آنان گذارد و برای آنان خانه ساخت»[۶۰]. این مطلب بویژه برای روشن ساختن چگونگی سکنی دادن اهالی شهرها و هدفهای اقتصادی که انتقال جمعیت و برده کردن ساکنان

۵۶ـ طبری، ص ۸۳۱، با قرائتهای مختلف.

57- W.B. Henning. *The Great Inscription of Sapur I*, p.843.

58- Th. Nöldeke. *Tabari*, s.41.

59- *Chronique de Seert*, I, p.221.

۶۰ـ همانجا.

مسالمت‌جوی آن برای اقتصاد ایران داشته، ضروری و مهم است.

برای معلوم داشتن تاریخچهٔ کتیبهٔ شاپور اول در «کعبهٔ زرتشت» باید یادآور شد که در کتیبه هیچ مطلبی پیرامون حملهٔ اودینت (اذینه) شاه پالمیر (تدمر) ارائه نشده است. حملهٔ اودینت در سال ۲۶۲ میلادی و به هنگام بازگشت و یا دور شدن سپاه و بنه‌های جنگی ایران روی داد. شاید این حمله، چندان ناچیز و فاقد اهمیت بود که شایستگی درج در کتیبه را نداشت. بهر تقدیر حملهٔ دوم اودینت در سالهای ۲۶۷-۲۶۶ میلادی و آستانهٔ مرگ همان اودینت به وقوع پیوست. از این رو می توان تاریخ نقر کتیبهٔ شاپور اول را حدود سال ۲۶۲ میلادی دانست.

کتیبه با خبری پیرامون آتش ورجاوندی که شاپور برای خود و دودمان خویش برپا داشت، پایان می‌پذیرد. این آتش ورجاوند به «پاس روان - rad ruvan» اهداکننده پدید آمد و هزینه آن را نیز اهداکننده برعهده داشت. چنین بنظر می رسد که آتش مذکور به پاس پیروزیهای شاهنشاه و به نشانهٔ سپاس از وی افروخته شده باشد. این آتش به نام شاپور و همسرش آذر ناهید - Adurnahid و سه پسرش هرمزد اردشیر - شاه ارمنستان، شاپور - میشان شاه و نرسه - شاه هند و سکستان و طخارستان خوانده شد[۶۱]. بنظر می رسد بهرام که عنوان گیلان شاه داشت در پیکار با رومیان شرکت نکرد. از این رو نام وی را چون دیگر برادرانش در کتیبه نمی یابیم. بهرام (ورهران) پس از برادرش هرمز با عنوان بهرام اول تاج بر سر نهاد.

شاپور اول فرمان داد تا پیروزی او بر صخره‌ای در نقش رستم، نقر و منقش گردد. شاپور در این نقش با شکوه فراوان در حالی که بر اسب سوار است، دیده می شود. امپراتور والریانوس در حالی که دستهای خود را به سوی شاهنشاه دراز کرده و زانو بر زمین زده است، از وی طلب بخشایش می کند. در این تصویر، طوق شاهی و تاج گل که دستخوش باد گردیده، هنوز بر سر شاهنشاه دیده می شود. وی با دست چپ قبضهٔ شمشیر را در دست دارد. ، پیروزی شاپور بر دو صخرهٔ دیگر نیز نقش گردیده است. در یکی از نقشهای مذکور صفوف سواران ایرانی دیده می شوند که شاپور در رأس آنها قرار گرفته است[۶۲].

پس از این پیروزیها، شاپور در کتیبه‌ها خود را «شاهنشاه ایران و انیران»

61- W.B. Henning. *The Great Inscription of Sapur I, p.846-847.*

62- *Sarre. Die Kunst des alten Persien.* Berlin, 1924.

خواند[۶۳].

اودینت شاه پالمیر (تدمر) در سالهای ۲۶۷-۲۶۶ میلادی علیه شاپور به پیکار دست زد. ولی در نتیجهٔ خیانت کشته شد. همسرش زینوبی - Zinobie پس از وی تا سال ۲۷۲ میلادی بر سرزمین پالمیر فرمان راند. در این سال اورلیانوس - Aurélien امپراتور روم شهر مذکور را ویران کرد. شاپور اول نیز در همان سال ۲۷۲ میلادی درگذشت.

بنای شهرها و اسکان اهالی آنها طی سدهٔ سوم میلادی، اغلب به حساب انتقال اهالی اسیر شدهٔ رومی از سرزمینهایشان صورت می گرفت. بخش دیگری از اهالی شهرهای نوبنیاد را مردم محلی و یا کسانی تشکیل می دادند که جبراً از سوی شاهنشاه به این سرزمینها منتقل شدند و در این شهرها گرد می آمدند. ظهور شهرها نشانه‌ای از مرحلهٔ جدید تقسیم کار اجتماعی بود. زیرا پیشه‌وران و بازرگانان را به شهرهای مذکور انتقال می دادند. در ضمن نباید از یاد برد که در شهرهای اوایل سده‌های میانه بسیاری از ساکنان جدید بتقریب با امور کشاورزی نیز سروکار داشتند. اهالی دژها و استحکامات این شهرها از کار کشاورزی منفك نمی شدند. بخشهایی از اراضی پیرامون شهرها از سوی شاه در اختیار اشراف و بزرگان شهرها قرار می گرفت و به صورت املاك آنان در می آمد. اراضی نیز وجود داشتند که «به منظور کشت و زرع» در اختیار اهالی شهرها قرار می گرفتند. در مآخذ مختلف نیز از این مقوله سخن رفته است.

معلوم شده است که در سده‌های بعد «اهالی شهرها» به منظور کمك به جمع آوری محصول به تاکستانهای پیرامون شهرها می رفتند تا در گردآوردن انگور، کشاورزان را یاری کنند. کشتزارهای وسیع اطراف، بر شهرها اتکاء داشتند و تا پایان نیز ویژگیهای کشاورزی خود را ازدست ندادند. حال آن که اهالی ساکن شهرها بیشتر با حرفه‌ها و پیشه‌های مختلف سروکار داشتند.

آگهی های مکتوبی که از مآخذ کهن برجا مانده‌اند، مؤید این نکته‌اند. کشفیات جدید باستان شناسان در شهرهای مذکور نیز صحت این آگهی ها را به اثبات می رسانند.

63- E.Herzfeld, *Paikuli*, I, s.87. کتیبهٔ حاجی آباد، سطر ۲.

۳

تقسیمات اداری و ارضی ایران

تقسیم اراضی ایران به استانها از قدیمترین روزگار با نام «ساتراپیا» شهرت داشت. واژهٔ «ساتراپیا» را هرودوت ذکر نموده که مربوط به دوران هخامنشیان است. این عنوان در اصل از واژهٔ «شهر» پدید آمده که دارای معانی گونه‌گون است. این واژه به معانی سرزمین، استان، شهرستان، دولت و کشور به کار می‌رفت وبعدها به «شهرهای» امروزی نیز اطلاق گردید[۶۴]. پس از لشکرکشیهای اسکندر مقدونی، امپراتوری جدید وی به بخشهایی متعدد تقسیم شد. گاه بخشهای مذکور با ساتراپیهای بزرگ روزگار هخامنشیان منطبق می‌شدند. در رأس هر یك از ساتراپیها شخصی با عنوان «استراتگوس» گمارده می‌شد. تقسیمات کوچکتر در درون ساتراپیا را «اپارخیا - éparchie» می‌نامیدند که در رأس هر یك از آنها شخصی با عنوان «اپارخوس - اپارخ éparque» قرار داشت. از واژهٔ «اپارخیا» چنین بر می‌آید که محدوده‌ای کوچکتر با سیستم اداری واحد بود که می‌توان آن را با

64- E Herzfeld. *Paikuli*, Glossary, s.194-195.

«شهرستان» برابر دانست[۶۵]. شهرستان که از واژهٔ «شهر» مشتق گردیده به همان مفهوم «شهر» در زبان پارسی نو است که همچنان باقی مانده است.

تا سدهٔ سوم میلادی تقسیم اراضی صورت خاصی داشت و پایه و اساس نظام کشوری ایران بود. واژه‌های مندرج در مآخذ متعدد، مؤید این امر است ولی در نوشته‌های پهلوی و سریانی سده‌های چهارم ـ ششم میلادی همانند مآخذ متأخر تازی، این واژه‌ها همگون و یکنواخت نیستند. در این زمینه واژهٔ «شهر» در خور توجه است که به صورت «کشور» و «دولت» نیز به کار رفته است. طبری در متن عربی **تاریخ الرسل والملوك** برای نامیدن استانهای سرزمین پارس نام «کورة» را به کار گرفته[۶۶] که از واژه یونانی «خوره ـ chora» پدید آمده است. نولدکه گمان دارد این واژه معادل واژهٔ «شهر» در زبان پارسی جدید است. البته گمان مذکور را باید با قید احتیاط فراوان تلقی کرد. زیرا اکتشافهای جدید امکان می دهند معادل دقیق و قطعی در این زمینه ارائه گردد.

تقسیمات ارضی کوچکتر در ایران با عنوان «رستاگ ـ رستاق» است[۶۷]. کورة ـ خوره شامل چند رستاق بود. گمان می رود «رستاق» معادل بخش و ناحیه بوده است.

برای شناختن مفهوم «رستاق» اخبار دیگری نیز وجود دارند که نشان می دهند «رستاق» مقابل شهر بود و صورت «روستا» داشت. در نامهٔ تنسر از ورشکستگی کامل، پیش از وحدت کشور توسط اردشیر سخن رفته است. فعالیت او پیش از هرچیز در زمینهٔ احداث شهرها و روستاها (رستاقها) بود[۶۸]. واژه «رستاق» به صورتهایی دیگر در سده‌های دهم و یازدهم میلادی از سوی ب. ن. زاخائو در مورد پژوهش قرار گرفت[۶۹].

در کارنامگ واژه‌های «رستاك ـ rustak, rostak» و «ده ـ [MATA] deh»

65- W. Tarn. *Seleucid-parthian Studies.* Proceedings of the British Academy, 1930, p. 133-134.

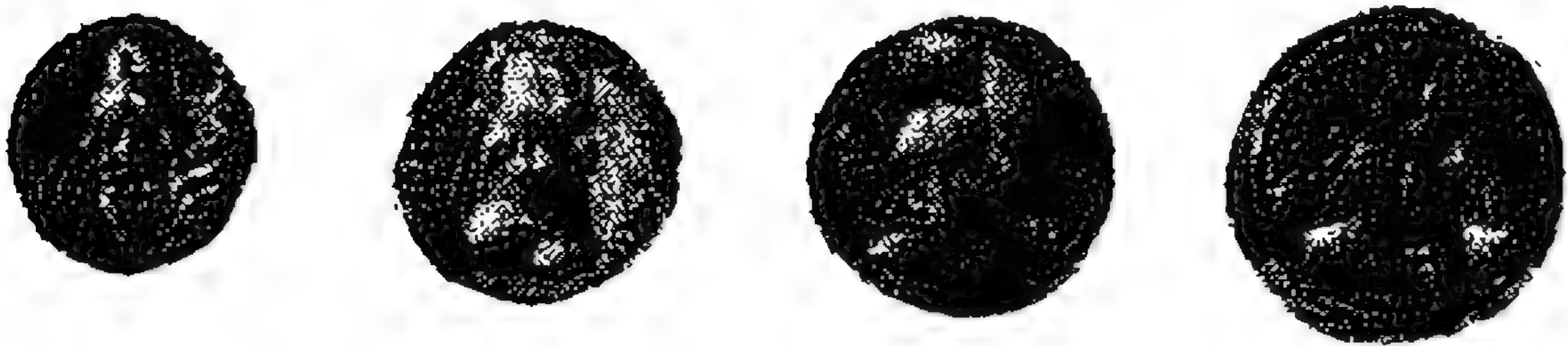
۶۶ـ طبری، تاریخ، ص ۸۱۴.

67- Th. Nöldeke. *Geschichte der Perser und Araber, zur Ziet der Sassaniden aus der arabischen Chronik des Tabari.* Leidem. 1879, s.s توضیح 2.

68- M. Darmsteter. *Lettre de Tansar..., p. 246, 551.*

69- *B. N. Zakhoder. Khorasan i obrazovanie gosudarstva seldzhukov. Voprosy istorii,* No. 5-6, 1945, str. 122-123.

به عنوان برابر و معادل آمده‌اند و هر دو به معنای قصبه و روستا ذکر شده‌اند[۷۰]. روستاگ ـ رستاق شاید در مقابل محل مسکون، به عنوان سرزمین مزروعی ـ Urvara - arvaris عنوان شده باشد[۷۱]. در عراق برای تقسیم اراضی به بخش و ناحیه اصطلاح «tasuk» به کار رفته است که در نوشته‌های تازی آن را «طسوج» نامیده‌اند. این واژه در نوشته‌های ابن خردادبه آمده است. ابن خردادبه که از تقسیمات ارضی آگاهی بسیار داشت، واژه‌های معادل پارسی و تازی را کنار یکدیگر آورده است. وی ضمن بحث پیرامون سرزمین «سواد» چنین اظهار نظر می کند که این سرزمین متعلق به ایرانشهر (کشور ایران) از دوازده (کورة) تشکیل یافته است. «(کورة) همان (استن ـ استان) است». در جای دیگر این هر دو واژه کنار نامهایی قرار گرفته‌اند. چون: «کورة ـ استن شاد هرمز»، «کورة ـ استن شاد ـ قباد»، «کورة ـ استن باز جان»[۷۲]. چنین بر می آید که سدهٔ ششم میلادی در ایران، استاندار مقام و پایه بالنسبه بلند شمرده می شد. از استانداری که در رأس سپاه سپاهان (اصفهان) قرار داشت چنین یاد شده است[۷۳]. بدین روال می توان اصطلاح یونانی خوره را معادل استان دانست. استانهای مذکور شامل چند تسوك (طسوج) بودند. واژهٔ تازی طسوج بعدها در نوشته‌های پارسی نیز به تکرار آمده است.



تصویر ۱. سکه‌های اردشیر اول (۲۲۶-۲۴۱).

حال ببینیم واژه «پادکوست» که در نوشته‌های عهد ساسانی آمده است، دارای چه معنا و مفهومی است؟ پادکوست سرزمینی بود بسیار وسیع که چند ساتراپیا را شامل می گردید. از دیدگاه واژه‌شناسی این عنوان با واژهٔ «کوست ـ Kust» و

70- D.D P. Sanjana, V, 7-8, Tekst, str.26. ترجمه Str.23-Th. Nöldeke, str. 49-E. Herzfeld *Paikuli*, Glossary, s. 213

71- E. Herzfeld. *Altpersische Inschriften*. S. 124. 122.

۷۲- ابن خردادبه، کتاب المسالك والممالك، طبع دخویه، ص ۵-۶

73- J. Marquart. *Eranšahr*, s. 30- Th. Nöldeke. Geschichte der Perser und Araber, s. 448.

«کوستك ـ Kustak» مرتبط و به معنای «قسمت»، «جهت» و سرزمین است. در اثر مشهور **شهرستانهای ایران** این واژه به صورت «پادکوسپان» و یا «پادوسپان» آمده است[۷۴]. این عنوانی بود که فرمانروایان سرزمینهای مذکور در ایران داشتند. شاید این عنوان معادل عنوان یونانی «کلیماتارخوس ـ Klimatarchos ـ سراقلیم» باشد که تئوفیلاکتس سیموکاتا (۴، ۷) با آن آشنا بود. ابن خردادبه نیز با عنوان پادوسپان آشنایی داشت[۷۵].

در سطر هشتم کتیبهٔ شاپور سکانشاه در تخت جمشید چنین آمده است: «فرستادگان همهٔ پادکوسان ـ frestake hamk Patkosan». ناشر ضمن اشاره به تقسیم ایران به چهار «جهت» واژهٔ «Patikos» (Patkosan) را معادل سرزمینی بمراتب وسیعتر از استان می شمارد[۷۶]. این واحد اداری بزرگ کشور بود که بهر تقدیر در سدهٔ ششم میلادی چهار سپاه بد در رأس سپاهیان این چهار «جهت» بزرگ کشور قرار داشتند.

در واژه‌های مربوط به تقسیمات ارضی ایران، شهر مقام عمده‌ای دارد که همطراز با کشور نیز هست. واژهٔ «شهر» و «شهرستان» در آثار باقی مانده از سده‌های سوم و چهارم میلادی، از جمله اسناد رسمی و کتیبه‌های شاهان نیز موجود است. در سطر ۲۱ کتیبهٔ شاهنشاه نرسه واژهٔ «hšatrastn» آمده است که در مفهوم آن به سختی می‌توان مرتکب خطا شد. زیرا واژهٔ مذکور از نظر معنا و مفهوم همپایهٔ «شهرستان» است[۷۷]. افسوس که متن پارتی (پهلویگ) این کتیبه محفوظ نمانده است.

در متن پهلوی اثر معروف **شهرستانهای ایران** واژهٔ «شهرستان» اغلب در مواردی آمده که معرف شهرهای عمدهٔ استانها چون خوارزم، گرگان و غیره است. پسوند «ستان» نشانه‌ای از ارائه نامهای جغرافیایی است. چون سکستان، سورستان وغیره[۷۸]. «شهر» ـ «خشتر» به موازات معنای وسیعی که دارد و معرف کشور و دولت است، در محدوده‌ای کوچکتر نیز به کار گرفته شده و به مفهوم «استان» و «شهرستان»

74- *A catalogue*...by J.Marquart, ed. by G. Messina, No.2, p.8.

75- Th. Nöldeke, *Tabari* s. 151,-152-J. Marquart, *Eranšahr*, s. 29, 133.

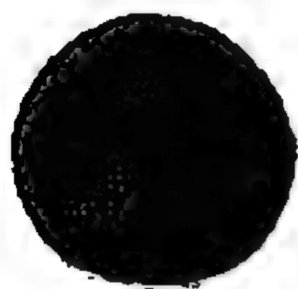
76- E.Herzfeld, *Paikuli, I, s.121, 231.*

77- همانجا *s. 104-105; Glossary, p. 196.*

78- *A catalogue*...by J. Marquart, ed. by G. Messina, p.24-N.Pigulevskaia, *Mesopotamiia na rubezh* V i VI vv. N.E., str. 94.

هم آمده است. در کتیبهٔ شاپور اول در «کعبهٔ زرتشت» که متعلق به سال ۲۶۰ میلادی است نام کاپادوکیه به همین صورت آمده است. در اینجا شهر به مفهوم استانی از امپراتوری روم است و در مورد «استان کاپادوکیه» به کار رفته است[۷۹]. ولی در همین کتیبه عنوان («štrdstn») «شهرستان» در مورد شهرهای بزرگتر و کوچکتر نیز عنوان شده است[۸۰]. در زبان سریانی و آرامی واژهٔ m'dînta همپایهٔ شهرستان است[۸۱]. پژوهشهای متعدد موجب پذیرش این نکته گردید که واژهٔ «شهر» در روزگار باستان مفهومی وسیعتر داشت و به معنای کشور، استان، ایالت و دولت به کار می رفت. این واژه بعدها با گذشت زمان مفهوم کوچکتری یافت و همپایهٔ «شهر» به معنای کنونی گردید. نولدکه، هرتسفلد و دیگر محققان چنین نظری ابراز داشته‌اند.





تصویر ۲. سکه شاپور اول (۲۴۱-۲۷۲). تصویر ۳. سکه بهرام سوم، سکانشاه (۲۹۳).

به موازات مطالب گفته شده باید افزود که در زبانهای اهالی شرق ایران واژهٔ «Kanta - کند» که به معنای «حصار و بارو» است، همواره با واژهٔ «شهر» همراه است. چون سمرکند (سمرقند) که نامش در روزگار باستان «ماراکند» بود. در استانهای شرق ایران واژهٔ «Kantha - Kanta» به معنای «شهر» محفوظ مانده است. گمان می رود این واژه در روزگار باستان به معنای حصار، دیوار و بارو بوده که به صورتی دیگر عنوان «Ked - Kad» به مفهوم خانه را نیز داشته است[۸۲]. آ. ز. روزنفلد موضوع «قلعه ـ Kala» را که از نواحی مسکونی مستحکم ایران به شمار می رفت به صورتی شایسته مورد تشریح و بررسی قرار داده است[۸۳].

79- W.B. Henning. *The Great Inscription of Sapur I*, p. 828.

80- همانجا P. 825.

81- E. Herzfeld. *Alpersische Inschriften, s. 123.*

82- E. Herzfeld. Atpersische Inschriften, s.224.

83- A.Rozenfeld. Kala گونه‌ای از استحکامات محصور ایرانی Sov. etnographiia. 1951. No.1. str. 22-38

در کتیبهٔ شاپور اول بر «کعبهٔ زرتشت» واژه «شهر» به معنای ایالت و استان آمده است. در متن پهلوی کتیبه، استان رومی کاپادوکیه مورد نظر بوده است. در همان کتیبه واژهٔ «شهرستان ـ štrdstn» به مفهوم شهر نیز به عنوان مکمل ذکر شده که جالب دقّت و حایز اهمیت است.



تصویر ۴. سکه‌های نرسه (نرسی ۲۹۳-۳۰۲).

در سطر ۱۹ متن پهلوی کتیبهٔ مذکور چنین جمله‌ای را مکرر می توان یافت - «štrdstn'n Muplw'ly شهرستانان من پرواری» که به معنای «شهرهای دارای حوالی و پیرامون» است[۸۴]. اهمیت واژه «شهرستان» به معنا و مفهوم «شهر» جای تردیدی باقی نمی گذارد، زیرا در آوانویسی و هزوارش نیز واژهٔ مذکور به صورت «mdinta ـ مدینتا ـ مدینة» آمده است. در کارنامگ واژهٔ «Parvar ـ پروار» به معنای حصار خارجی محافظ شهر و یا نواحی مسکونی پیرامون آن است[۸۵]. این واژه «farvar یا Parvara» به معنای بخشی از استحکامات محافظ سراهای بزرگ است که با واژهٔ یونانی «Perivolos» قرابت و نزدیکی دارد. «پروار ـ Parvar» به مفهوم دیگر ممکن است «استان»، «حوالی»، «بازار»، «پیرامون» و «حومهٔ شهر» باشد[۸۶]. برای روشن کردن مفهوم «Parvar» باید آن را با واژه‌های معادل خویش در دیگر زبانها برابر نهاد و مقابله کرد. در مزامیر پهلوی این واژه معادل واژه سریانی «Saharta» است. واژهٔ مذکور در زبان سریانی به معنای «دور زدن»، «طواف کردن» و «دور زدن و سئوال

۸۴ـ این اصطلاح با واژهٔ یونانی poligdng te perikoro مندرج در کتیبه و نیز با واژهٔ آرامی mn که به صورت هزوارش در متن پهلوی آمده است، قرابت و نزدیکی دارد. این واژه تنها به معنای «از» نیست، بلکه به مفهوم «همراه» و «با» نیز به کار رفته است که یونانی آن digو انگلیسی آن with است. (رجوع شود به:

Poligdng te perikhoro mn dig with. E. W. West, M. Haug. *Glossary and Index of the pahlavi texts of the book of Arda Viraf etc*. Bombay-London, 1874, p. 216.

85- E. Herzfeld. *Altpersische Inschriften* s. 137. *Karnamag*, ed. Antia, p. 26, 37.

86- E. Herzfeld. *Altpersische Inschiften* s.75.

کردن» مسایل آمده است. واژهٔ «سئوال کردن»، «گدایی کردن» از همین ریشه است. در ضمن واژهٔ مذکور به معنای «دور زدن حصار»، «برج»، «ساختمان» و «دیوار» نیز آمده است[۸۷]. از این‌رو مفهوم واژهٔ مذکور به معنای حومه، پیرامون، سرزمین پیرامون شهر و استان قابل درك است.

در متن یونانی کتیبهٔ نقش رستم در «کعبهٔ زرتشت» ضمن ذکر اسامی شهرهایی که به تصرف ایرانیان درآمده، یك فورمول معین بارها تکرار شده است و آن اصطلاح «شهر و حومه» است (رجوع شود به سطرهای ۱۲، ۱۹، ۲۷ و الخ از کتیبه)[۸۸].

مفهوم واژه «Parvar» به واژهٔ یونانی «Perichvros ـ استان، حومه، پیرامون» نزدیك است. نام استانها و سرزمینهای وابسته به شهرها، همراه نام شهرها آمده است.

در همان کتیبه کلمات یونانی «Ksthgi chai Prechvroi» به معنای «مردم و اراضی» و بدیگر سخن اراضی متعلق به مردم یا اقوام و یا اهالی آن سرزمین است[۸۹]. واژه Ksthvos را به سهولت می توان «قوم» یا «اتحادی از اقوام» و یا «اقوام متحد» ترجمه کرد. زیرا یونانیان، سران قبایل تازی را «شیخ» می نامیدند. واژهٔ «Parvar» در مفهوم اراضی و یا حومه، با واژه یونانی Perichvros ـ پریخوروس» نزدیك است. چنان که در فوق اشاره شد واژه «Ksthvos» را می توان نه تنها به عنوان «مردم»، «قوم» و «قبیله»، بلکه به مفهوم «سرزمین» نیز ترجمه کرد. بعضی محققان واژهٔ مذکور را به همین مفهوم ارائه نموده‌اند.

87- C. Brockelmann. *Lexicon syriacum*, p. 467.
88- W. Enszlin. *Kriege Schapurs* کتیبه ۹۲ـ۹۴ سطور.
89- *M. Rostovtzeff. Res Gestae divi Saporis and Dura*, s.24.

بخش چهارم

نظام اجتماعی و مالکیت ارضی در ایران

۱

پیشرفت مناسبات اجتماعی در ایران

در نظام اجتماعی ایران، جماعت روستایی شامل بخش مهم و قابل ملاحظه‌ای است. جماعات روستایی مجاور یکدیگر به پیروی از بقایای جماعتهای ابتدایی کشاورزان، در زندگی روستاها از موقعیتی برتر و متفوق برخوردار بودند.

از این رو برده‌داری به صورت خانگی و پدر سالاری از روزگاران بسیار کهن در سراسر خاورنزدیك شکل گرفت و گسترش یافت. پس از لشکرکشیهای یونانیان و مقدونیان در عهد هلنیسم، برده‌داری در حیات اقتصادی بین‌النهرین و ایران نقش مهمتری ایفا نمود. کتیبه‌های یونانی شوش، سلوکیه و دیگر شهرها موید وجود مبانی برده‌داری در شهرهای هلنیستی است.

در اخرین سده‌های پیش از میلاد مناسبات برده‌داری در سرزمینهای غربی گسترشی قابل توجه یافت. درآن نواحی اشراف محلی به منظور توسعهٔ کشاورزی در املاك (دستگرد) خویش از کار بردگان بهره می جستند. حال آن که به موازات

بهره‌کشی از کار بردگان، جماعات روستایی در روستاها همچنان باقی و پایدار بودند و زندگی در این نواحی صورتی جمعی داشت.

اراضی بسیار وسیع و گاه استانهایی کامل در تملك دودمان اشراف و بزرگان قرار داشتند. دودمان کارن (قارن) در سرزمین ماد املاك و اراضی وسیعی را در اختیار داشت. دودمان سورن مالك بخش بزرگی از سرزمین سکستان بود. یکی از شاخه‌های این دودمان بخشی از استانهای نیشابور و خراسان را در تملك خود داشت. دودمان اسپهبد مالك اراضی دهستان و هیرکان بود. دودمان مهران نیز مالك بخشهای بزرگی از دشتهای اطراف تهران (ری-م) و پارس بود. زمین از طریق ارث منتقل می گردید و تحت مالکیت دودمان شاهی قرار داشت. اهمیت تملك آب، کمتر از مالکیت بر زمین نبود. مالکیت بر آب موجب تحکیم قدرت مالك (خودای) می شد. ضرورت آبیاری مصنوعی موجبات وابستگی کشاورزان و تولیدکنندگان هر بخش را به مالك آن ناحیه فراهم می کرد.

اراضی اشراف و بزرگان دودمانهای ایرانی از اواخر عهد هلنیسم با کار بردگان کشت و زرع می‌شد و در نتیجه موقعیت اقتصادی دودمانهای مذکور استحکام پذیرفت. مناسبات برده‌داری در مرحلهٔ معینی از رشد جامعه صورتی متفوق و حاکم یافت. بردگانی که به کار زراعت اشتغال داشتند، زمینه را برای افزایش تولید محصولات کشاورزی فراهم آوردند. این نیز سبب گردید که بخشی از محصول به بازار راه یابد. هنگامی که اشراف و بزرگان ایرانی از دودمان اشکانی در سالهای ۱۴۰-۱۳۹ پیش از میلاد، سلوکیان و شیوه‌های ادارهٔ یونانی ـ مقدونی آنان را از میان برداشتند، شیوه‌های پیشرفته‌تری از مناسبات اجتماعی را در ایران برقرار کردند که بمراتب پیشرفته‌تر از مناسبات موجود در روزگار توسعه‌طلبیهای اسکندر بود. نظام برده‌داری امکان داد تولید کالایی نسبت به دوران نظام جماعات قبیله‌ای و روستایی بمراتب افزونتر گردد.

تاکنون هیچ آگاهی از تعداد بردگان در ایران بدست نیامده است. به خلاف مصر و آشور، هیچ مدرکی پیرامون این زمینه آماری در ایران موجود نیست. در این زمینه می توان از اسناد و مدارکی که در شهر باستانی نسا بدست آمده است، انتظار فراوان داشت. م. ی. ماسون که سرپرستی گروه باستانشناسان در جنوب

ترکمنستان را برعهده دارد با کار خستگی ناپذیر خویش کشفیات را دنبال می کند[1].

اکنون اسناد و مدارك اقتصادی و مالی نقر شده بر لوحه‌های گلین و سفالین که شمارهٔ آنها متجاوز از هزار است، برای چاپ و انتشار آماده می شوند.

روایاتی که از تاریخ ایران پیش از حملهٔ تازیان برجا مانده‌اند و نیز اسناد و مدارك حقوقی، حاکی از وجود نظام بردەداری در ایران‌اند. در قانون‌نامهٔ پهلوی ماتیکان هزار داتستان ودیگر مآخذ از واژهٔ بنده ـ «بندگ» و «انشهریگ»[2] (نه شهری یا بیگانه ـ م) یاد شده است. در کتیبه‌های یونانی موجود در شهرهای هلنیستی ایران که بر پایهٔ بردەداری استوار بودند نیز از وجود بردگان سخن رفته است. نظام پولیسی شهرها یا شورای خلق (ecclesia) و شورای اشراف و بزرگان (boulê) در شمارهٔ اندکی از شهرهای هلنیستی ایران معمول بود[3].

جماعت روستایی به عنوان گونهٔ تبدیل یافته‌ای از سازمان قبیله‌ای و بردەداری که از پیشرفت کامل برخوردار نبود، طی نخستین سده‌های میلادی در ایران وجود داشت. چنین وضعی در دیگر کشورهای خاورنزدیك، از جمله ارمنستان نیز مشهود بود[4].

بحران مناسبات بردەداری که طی سدهٔ سوم میلادی سراسر حوضهٔ دریای مدیترانه را فرا گرفته بود، در ایران نیز مؤثر افتاد. سراسر آسیای مقدم، قفقاز و نواحی کرانهٔ رود دجله دستخوش این بحران شدند.

ربع اول سدهٔ سوم میلادی در ایران مبارزات سیاسی داخلی آغاز گردید که با ظهور سلسلهٔ پادشاهی جدید پایان گرفت. دودمان اشراف و بزرگان کهن که شاه اشکانی در رأس آنان قرار داشت، چون از عهدهٔ وظایف محوله‌ای که زمان عرضه کرده بود بر نمی آمدند، ناگزیر عرصه را به سلسلهٔ پادشاهی جدید واگذاردند. تولید

1- I.M. Diakonov, M.M. Diakonov, V.A. Livshits, M.E. Masson. *Nalogovie parfianski dokumenty* II v.do N.E. iz Nisy. M-L.,1951.

2- *The laws of the ancient persians. Matikan-i hazar datastan*, by S.J. Bulsara, Bombay, 1937-A. Perikanian. *K voprosy o rabovladenii i zemlevladeni v Iran parfianskogo vremeni.* VDI, N. 4, 1952, str. 14-20.

3- F. Cumont. *Une lettre du roi Artaban III.*

4- s.T. Eremian. *O rabstve i rabovladenii v drevnei Armenii.* VDI, No. 1, 1950, str. 25.

س. ت. یرمیان با استنتاجهای تازهٔ خود صحت نظر ح. ساموئلیان را مدلل ساخت و نشان داد که در ارمنستان «مناسبات بردەداری کمال نیافت و به صورت نظام اجتماعی و اقتصادی معین در نیامد».

(Vestnik Instituta istorii i literatury Arm SSR, t.2, 1938).

کالایی که از مشخصات نظام برده‌داری است، در ایران نیز همچنان برقرار بود. نزدیکی مرزهای امپراتوری روم، گسترش روابط بازرگانی در استانهای شرقی امپراتوری مذکور از یك سو و راه بازرگانی چین و هندوستان از سوی دیگر موجبات نیاز و تقاضای روزافزون به کالاهای کشاورزی و مصنوعات را فراهم آورد و در نتیجه تولید این گونه کالاها در کشور فزونی گرفت. در ایران افزایش تولید کالایی از طریق تشدید استثمار بردگانی که در املاك اشراف و بزرگان کار می کردند وبالا بردن میزان مالیات و بهره‌کشی از کار جماعات روستایی تحقق پذیرفت. در ضمن تقسیم کار اجتماعی با شدت گسترش یافت و پیشه‌های نو و حرفه‌های تازه پدید آمدند.

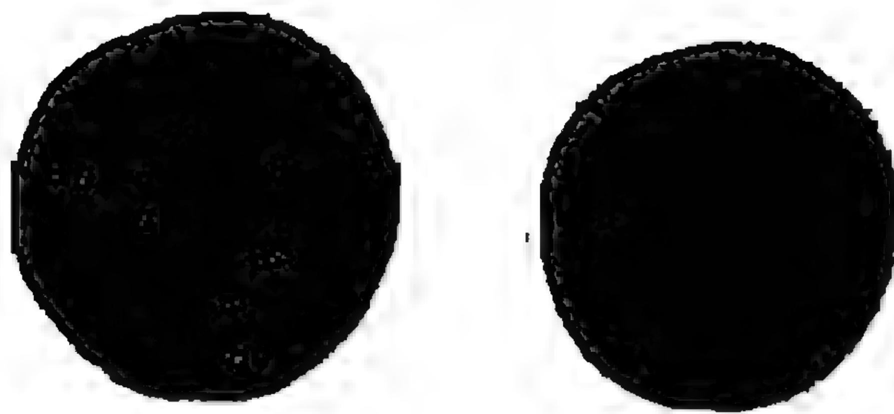
ضعف و سقوط قطعی سلسلهٔ پارتیان حاصل مرحلهٔ جدیدی از رشد و تکامل نیروهای مولد جدید بود. باید گفت که مناسبات تولیدی از رشد نیروهای مولد عقب ماند و به پای آن نرسید. جدایی استانهای پارتی از یکدیگر که در رأس هریك از آنها اشراف و بزرگان از دودمان شاهی قرار داشتند، فقدان دولت مرکزی و ارتش متشکل نیرومند، مانع رشد سریع نیروهای مولد می شد. وحدت ایران که در سال ۲۲۶ میلادی از سوی اردشیر اول صورت گرفت، پاسخگوی نیازهای حاصله در زمینهٔ تمرکز ادارهٔ کشور شد.

سدهٔ سوم میلادی، تعدادی شهرهای جدید در ایران پدید آمدند و مراکز شهری پیشین احیا گردیدند. ظهور شهرهای جدید و احیای مراکز شهری پیشین با خواست جدایی حرفه و پیشه از جماعات روستایی و تقسیم کار مجدد اجتماعی منطبق و مرتبط بود. توسعه و گسترش شهرها با نیازهای روزافزون بازار داخلی، انطباق داشت. شهرها به مراکز عمده‌ای در راههای ترانزیت و بازرگانی کشور بدل شدند. راه بازرگانی که از سوریه و بین النهرین آغاز می شد، از شهرهای ایران بویژه سلوکیه ـ تیسفون و سراسر آسیا می گذشت و تا چین امتداد داشت.

با بروز بحران سیستم استثمار برده‌داری در حوضهٔ دریای مدیترانه، ایران نیز در سدهٔ سوم میلادی گرفتار مبارزه و پیکارهای داخلی گردید. این پیکارها با پیروزی دودمان جدید ساسانی پایان گرفت.

دولت جدید ساسانی (سده‌های سوم ـ هفتم میلادی) که جانشین سلسلهٔ پارتیان شده بود، از این پس بر بخش وسیعی از اشراف و بزرگان، موبدان، هیربدان و سرداران ایرانی تکیه کرد. این نیز تکیه‌گاهی گسترده در محدودهٔ طبقهٔ

عالی جامعهٔ آن روزگار محسوب می شد. کشاورزی تکیه‌گاه مادی قشرهای روحانی و نظامی کشور به شمار می رفت. در کشاورزی بطور عمده از کار بردگان استفاده می شد. در ضمن جماعات روستایی نیز وجود داشتند. نیاز به نیروی کارگر برای کار در املاک موجب گردید که اشراف و بزرگان و نیز شاه برای اسیر کردن ساکنان دیگر کشورها و استفاده از کار آنان دست به لشکرکشی زنند. لشکرکشیهای شاپور اول در سدهٔ سوم میلادی و شاپور دوم در سدهٔ چهارم میلادی با اسارت گروههای کثیر و انتقال آنان به داخل ایران همراه بود. سبب این امر را نیز باید نیاز مبرم به نیروی کار دانست. تا مدتی که به نیروی کار اسیران احساس نیاز می شد، آنان را ارضاء می کردند.



تصویر ۵. سکه‌های شاپور دوم (۳۰۹-۳۷۹).

مناسبات برده‌داری رفته رفته به ضعف گرایید. جماعات روستایی نیز طریق انحطاط و زوال پیمودند. اقتصاد صورتی بغرنجتر یافت و تقسیم کار وسیعتری را سبب گردید. سدهٔ پنجم میلادی مبارزهٔ طبقاتی در ایران شدت گرفت و جنبش نیرومند اجتماعی مزدکیان پدید آمد و همهٔ استثمارشوندگان کشور را شامل گردید. سدهٔ چهارم میلادی به سبب ورود اسیران جنگی و نیروی کار از خارج کشور، اوضاع اندکی آرام گرفت. ولی در سدهٔ پنجم میلادی بحران شدت یافت و وضع کشور رو به وخامت نهاد. مقاومت شدید بردگان، سقوط و انهدام مناسبات کهن را سرعت بخشید و موجبات ظهور مناسبات تولیدی جدید را فراهم آورد. در نامهٔ تنسر که سرشار از دشمنی با جنبش اعتراض و مقاومت مردم است، چنین آمده که «بندگان از فرمان اربابان خویش سر بر تافتند»، «کار خود را رها کردند»، از نزد اربابان «به شهرها» گریختند.

جماعت روستایی از پایه متزلزل شد. بخش بزرگی از ساکنان روستا به شهرها روی آوردند. قبیله‌ها تجزیه شدند. معیشت، آداب، رسوم، حق وراثت در

خانواده‌های کوچك (پدر، مادر، فرزندان) در قانون‌نامهٔ پهلوی گنجانیده شد[5]. با ضعف و انحطاط جماعات روستایی و گسترش مالکیت خصوصی بر زمین، شرایط مساعدی جهت بسط مناسبات فئودالی پدید آمد.

ظهور اشکال مشروط در امر مالکیت اراضی، اجازهٔ درازمدت زمین، وابستگی کشاورزان به اراضی مزروعی، شکلهای مربوط به دورهٔ گذر از برده‌داری، آزادی گروههایی از بردگان و دیگر پدیده‌ها و ویژگیها، نموداری است از ظهور فئودالیسم در ایران. گسترش شهرها و افزایش شمارهٔ آنها خود نموداری از بروز شکل تازه‌ای از مناسبات فئودالی است. این پدیده در مورد فئودالیسم شرق صادق است. در فئودالیسم شرق، مناسبات فئودالی با انحطاط حرفه، بازرگانی ودر نتیجه انحطاط شهرها همراه نبود. فئودالیسم شرق در شرایطی پدید آمد که شهرها همچنان از اهمیت پیشین برخوردار بودند. بخشی از اقتصاد، صورت کالایی داشت. حرفه و بازرگانی رو به انحطاط نداشتند، بلکه وزن و اهمیتشان در کشور باقی و پایدار بود.

عناصر فئودالی شدن و ظهور مناسبات فئودالی در ایران، مربوط به سده‌های سوم ـ پنجم میلادی است. مآخذ و منابعی وجود دارند که این مدعا را تأیید می کنند. شدت یافتن جریان فئودالی شدن را می توان مربوط به دوران بعداز سدهٔ پنجم میلادی دانست. این جریان با تشدید مبارزات طبقاتی همراه گردید که جنبش مزدکیان یکی از مظاهر آن به شمار می‌رفت. نهضت مزدکیان در درجه نخست مخالف تابعیت فئودالی جماعات روستایی بود[6]. این نهضت گروههای متعددی از استثمارشدگان را متحد و متشکل کرد. دوام نهضت مذکور و نیروی آن مؤید این مدعا است.

5- Matikan. فصلهای 15.16.17,23.24.28.36.42 و الخ.

6- N. Pigulevskaia. *Mazdakistkoe dvizhenine*. Izv. AN SSSR. ser. istorii i filosofii, 1944. No. 4. str. 171-181.

۲

خانواده

نظام جماعت بدوی که طی سده‌های دراز دستخوش دگرگونی شده بود، تا مدتی به صورت شکل بینابینی مناسبات اجتماعی و به صورت جماعت روستایی در ایران برجا ماند. لذا مسئلهٔ مربوط به خانواده و قبیله‌های بزرگ و مناسبات خانوادگی و قبیله‌ای در این دوره را باید مورد مطالعه و بررسی خاص قرار داد. زیرا این پدیده طی دورهٔ مورد نظر ما در ایران توسعه و گسترش داشته، از مقام و موقف قابل ملاحظه‌ای برخوردار بوده است. شاهد این مدعا گروههای قبیله‌ای بزرگی بودند که با یکدیگر خویشاوندی داشتند. این نکته در قدیمترین آثار ایرانی عنوان شده است. در مآخذ سده‌های میانه و اسناد و مدارك پهلوی نیز به چنین اصطلاحی بر می خوریم.

اشکال قبیله‌ای پدرسالارانهٔ منسوخ که بزرگان و سران آن اراضی وسیع و غیرقابل تقسیمی را در اختیار داشتند، تا مدتی دراز همچنان محفوظ ماند. همین عامل تا اندازهٔ قابل ملاحظه‌ای سبب گردید که بخشی از سران قبایل، موقعیتی را که پیش از سدهٔ میلادی داشتند، از دست ندهند. بعضی از استانهای ایران در شرایط معین همچنان تحت اداره و نفوذ اقتصادی سران برده‌دار این گونه قبایل که مالك زمین

بودند باقی ماند. قدرت اقتصادی این قبایل عامل مهمی در زمینهٔ اقتدار و نفوذ آنان به شمار می‌رفت. مالکیت بر زمین بسیار مستحکم و پایدار بود. مالکیت ارضی به منزلهٔ پایگاه اقتصادی بزرگ قبایل و خاندانها و عامل مهمی در عدم وابستگی بزرگان و سران این دودمانها و خاندانها محسوب می‌شد. چنان‌که ساسانیان به بهای قربانیان فراوان توانستند این عدم وابستگی را درهم بشکنند. سران قبایل و دودمانهای کهن در آخرین سدهٔ پیش از میلاد و سده‌های اول و دوم میلادی، عرصه را به خاندانهای جدید تنگ کردند و آنها را به خود ملحق نمودند. ولی طی این ماجرا گرایش آنان به استقلال و عدم وابستگی را موافق ذوق و سلیقهٔ خود یافتند و با استفاده از نیروی روزافزون اقتصادی، استقلال خویش را حفظ کردند. همین نیرو موجبات تحکیم موقعیت ساسانیان را فراهم آورد. ساسانیان نیز با تکیه بر خاندانهای مذکور، رفته رفته نقش آنان را در ادارهٔ امور کشور فزونی بخشیدند.

از دودمان اشراف، قشر روحانی و کارمند سر بر آورد. نمایندگان این قشرها چندی بعد به تکیه‌گاه دودمان ساسانی بدل شدند و ادارهٔ امور دولت و حکومت را برعهده گرفتند. به موازات سران دودمانهای کهن، اشراف و بزرگان زمین‌دار و برده‌دار نیز وجود داشتند. روبنای دولت ساسانی، حقوق، دین و دیگر موازین و مقررات آن پاسخگوی خواستهای این طبقهٔ حاکم کشور بود.

جنبش مزدکیان پژوهشهای متعدد بسیاری را سبب گردید. مسئله ازدواج مورد توجه فراوان قرار گرفت. البته این امر تصادفی نبود. زیرا در مآخذ ضمن بحث پیرامون جنبش مزدکیان دربارهٔ هرزگی، شهوترانی وفساد آن نیز مطالبی ارائه شده است. در این زمینه مطالب مندرج در کتاب سیاست‌نامه از همه گویاتر است. ا. مظاهری ضمن پژوهش پیرامون مسئلهٔ خانواده در ایران چنین می نویسد که در میان «قشرهای زیردست» جامعهٔ ایران نظام تك همسری رواج داشت. این نیز باسنتهای کهن «ایرانیان باستان» منطبق می نمود[7]. اما وی دربارهٔ جامعهٔ «فئودال» صاحب مقام بر این عقیده است که «هر یك از اشراف و بزرگان عهد ساسانی دارای حرمخانهٔ مخصوص خود بود»[8]. کواذ (قباد) که نسبت به تعالیم مزدکیان گرایشی داشت، فرمان داد که طبقات «زیردست» با بزرگان برابراند و همانند بزرگان می توانند چند

7- A Mazahéri: *La famille iranienne aux temps anté-islamiques*, Paris, 1938, p. 134.

۸- همانجا، ص ۱۳۵.

همسر داشته باشند. این نیز موجب اعتراض شدید اشراف و بزرگان گردید[۹]. این نظر به هیچ روی منطبق با واقعیت نیست. داشتن چند همسر با امکانات مالی اشخاص ارتباط داشت. انواع مختلف ازدواج، از جمله داشتن چند همسر با در نظر گرفتن اوضاع اجتماعی ایران مورد بررسی وی قرار نگرفت. بنا بر نوشتهٔ مظاهری «ازدواج گروهی و جمعی» را که از سوی مزدکیان تبلیغ می شد[۱۰]، باید با سنت ازدواج گروهی ماساژتها که هرودوت نیز از آن یاد کرده است، مربوط دانست (۱، ۲۱۶). در میان هفتالیان نیز این گونه ازدواج رواج داشت. رابطهٔ هفتالیان با ایرانیان، بویژه با شخص قباد معلوم و مشخص است. این واقعیت قابل انکار نیست. ولی رسوم مربوط به ازدواج را نباید در خارج از ایران جست‌وجو کرد. این رسم در درون ایران و در سنتهای قبیله‌ای نهفته است. ولی درستتر آن است که در تبلیغ عقاید مزدکیان پیرامون زنان، همان اصل برابری مورد ادعای آنان را با دقت از نظر بگذرانیم. این نکته در بسیاری مآخذ ارائه شده است.

اصل برابری در آئین مزدك بعدها به اصل جبری تعالیم مزدکیان بدل گشت. این اصل بی گمان در مقیاسی وسیع مورد حمایت و پشتیبانی مردم قرار گرفت. تبلیغ اصل برابری، حاصل وضع زندگی دشوار و بی رنگ و جلای مردم بود. تقسیم برابر کالا را می توان نشانه‌ای از سنتهای مالکیت قبیله‌ای بر زمین دانست که به بخشی از خواستهای مردم بدل گردید.

در شناختن وضع خانوادهٔ ایرانی طی سده‌های چهارم ـ ششم میلادی، تنها به نوشته‌های تصادفی و روایات نمی توان تکیه کرد. از آثار حقوقی آن روزگار نیز آگهی هایی بدست آمده است. این آگهی ها موجب می شوند که بتوان وضع خانواده‌ها را که تحت تأثیر سنتها و مناسبات قبیله‌ای قرار داشتند، با دقتی خاص معلوم و مشخص نمود.

مآخذ حقوقی که پیشتر از آنها یاد شد، برای داوری پیرامون وضع خانواده مطالب ارزنده‌ای ارائه کرده‌اند. در میان مآخذ مذکور از همه مهمتر ماتیکان هزار داتستان است که مطالب آن انعکاسی است از وضع حقوقی ایران در سدهٔ پنجم میلادی. وضع خانواده و ویژگیهای آن جهت داوری پیرامون نظام اجتماعی ایران

۹ـ همانجا، ص ۱۳۸.
۱۰ـ همانجا، ص ۱۴۲.

حایز اهمیتی بسزا است. اثر تحقیقی مشروح و مفصل مظاهری زیر عنوان «خانوادهٔ ایرانی در دوران پیش از اسلام»[11] به این موضوع اختصاص یافته است. مؤلف ضمن استفاده از منابع مختلف تحولاتی را که در خانوادهٔ ایرانی پدید آمد تصویر کرده است. بسیاری از آگهی ها را مظاهری به درستی ارزیابی کرده است. بررسیهای وی از دقّت کافی برخوردار است. ولی نتیجه‌گیریهای کلی او قابل پذیرش نیستند. زیرا مظاهری وجود فئودالیسم در شرق را بسیار کهن می شمارد. نظر و داوری مظاهری مبنی بر این که سدهٔ ششم میلادی عصر تحول بزرگ بود و در این عصر بسیاری از اشکال و صور اجتماعی دگرگونی یافت و صورتی نوبخود گرفت، درست و عادلانه است. ولی علت اصلی این تحول را باید در دگرگونیهای اقتصادی اعصار پیشین جست‌وجو کرد.

از بررسی اسناد و مآخذ حقوقی چنین بر می آید که خانواده‌های بزرگی که از بطن قبایل و دودمانها پدید آمدند، هستهٔ اصلی اجتماعی به شمار می رفتند و در مرکز آن قرار داشتند. در این گونه خانواده‌ها، سنتهای قبیله‌ای نه تنها به صورت رسم و عادت محفوظ بود، بلکه پایه و اساس اقتصاد این خانواده‌ها بر غیرقابل تقسیم بودن اموال مبتنی می شد و کلیهٔ اموال به جمع خانواده تعلق داشت. این خانواده که در گذشته صورتی قبیله‌ای و خاندانی داشت، محکم و استوار بود و رابطه میان اعضای آن نیز همچنان متحد و پایدار باقی ماند. تقسیم اموال و املاك خاندان، مشروط بر تقسیم خانوار بود. قبیله به خانواده‌هایی کوچکتر بخش شد. ولی در میان آنان رابطهٔ خویشاوندی استواری برقرار بود. سبب تقسیم قبیله به خانواده‌هایی مرکب از پدر، مادر و فرزندان، آن بود که این خانواده‌های نوبنیاد از دیدگاه اقتصادی قادر به ادارهٔ خود و ادامهٔ زندگی شدند.

چنان که از مآخذ و منابع حقوقی مستفاد می شود، در سده‌های سوم - پنجم میلادی خانواده در ایران دستخوش تغییر گردید. ولی این تغییر و دگرگونی ضمن اتکاء به سنتهای قبیله‌ای صورت گرفت. برتری و رجحان به خانواده‌های بزرگ و پر جمعیتی داده می شد که پدر خانواده در رأس آن قرار داشت. همسر پدر خانواده، کدبانو و بزرگتر خانواده به شمار می رفت. چنان که از روایات و نیز از منابع حقوقی بر

۱۱ـ همانجا، ص ۱۴۴.

می آید، پدر خانواده جز از همسر اصلی، همسران دیگری نیز داشت. شرایط ازدواج آنان متفاوت و حقوق و اختیاراتشان کمتر از همسر اصلی خانواده بود. حق ارث فرزندان به نحوهٔ ازدواج مادر با پدر خانواده وابستگی و ارتباط داشت. حق ارث پسر بیش از حق ارث دختر بود. مرد در خانواده مقام والایی داشت. این نکته از مقام پدر و رئیس خانواده معلوم و مشخص گردیده است.

تقسیم اموال قبیله میان خانواده‌ها، با گسترش ابزار و وسایل جدید تولید در ارتباط بود. اقتصاد جدید ایجاب می کرد که دستهای بیشتری در اراضی مزروعی به کار پردازد.

وجود گاوآهن پیش از روزگار هخامنشیان موجب گردید که قطعاتی از اراضی مورد کشت و زرع قرار گیرند. کشت این قطعات نیاز خانواده‌هایی شامل پدر، مادر و فرزندان را برآورده می کرد. بهر تقدیر جدایی خانواده از قبیله و تقسیم اموال قبایل سبب شد که بخشی از اعضای قبیله آزاد شوند و به شهرها روی آورند. مرحلهٔ جدید تقسیم کار که در سدهٔ نخست میلادی با وضوح بیشتری صورت گرفت، موجب گردید که بعضی حرفه‌ها و پیشه‌ها از کشاورزی جدا شوند و راه رشد و کمال را طی کنند. یکی از ویژگیهای پیشه و حرفه در شهرهای سده‌های میانه آن بود که با زمین و کشاورزی به عنوان متصرفهٔ خانواده‌ها رابطه‌ای نزدیك داشت. اطراف شهرها جالیز، تاکستانها و مزارعی وجود داشت که درآمد بیشتری عاید پیشه‌وران صاحب زمین می کرد.

در آن روزگار خانوادهٔ ایرانی زیر نفوذ و حاکمیت مرد و بدیگر سخن پدر خانواده قرار داشت. قدرت پدر خانواده در محدوده خانه بی حد وحصر بود. از آثار حقوقی واژه‌هایی بجا مانده که مؤید این نکته است. رئیس خانواده را «دوتك سردار ـ dutak sardar» می نامیدند که از دو واژهٔ «دوتك (دوده ـ م) ـ dutak»، «خانواده» و «سردار»، «رئیس» مشتق گردیده است. این عنوان ویژهٔ رئیس خانواده است[۱۲]. عنوان مذکور در مجموعه بختیشوع نیز آمده است. بختیشوع در مجموعهٔ خود معادل سریانی این عنوان را نیز ذکر کرده است[۱۳]. در مجموعهٔ بختیشوع عنوان پهلوی مذکور به همان ترتیب از دو واژه تشکیل شده است. واژهٔ نخست به صورت

12- Ch. Bartholomae, *Zum sasanidischen Recht*, II, s.24.
13- *Syrische Rechtsbücher*..., III, Išoboht, IV, 9,§ 1.2, s.126-127.

«dudag- دودگ (دوده ـ م)» آمده که شکل تغییریافتهٔ واژه «dutak» است. واژهٔ دوم به صورت «سالار» آمده است. این واژه در دیگر عناوین پهلوی نیز موجود است، چون «پایگان سالار»، «رئیس پلیس» (رئیس محافظان و پایندگان ـ م). در مجموعهٔ بختیشوع عنوان «dudagsalarih» ذکر گردیده که مؤلف آن را در زبان سریانی به صورت «rēshānūt baita» و به معنای «رئیس خانه» (دوده سالار ـ م) آورده است. این توضیح بالنسبه دقیقی از واژهٔ «رئیس خانه» یا «خانه سالار» است. در ادبیات سریانی این عصر معادل دیگری نیز برای عنوان پهلوی مذکور وجود داشت و آن «rabbaita»، «صاحب خانه» و در واقع همان «رئیس خانه» (رب البیت ـ م) است. این عنوان در بسیاری موارد با عنوان لاتینی «majordom» نزدیکی و مشابهت دارد. (این عنوان در زبان فرانسوی به صورت maîtr de maison ترجمه شده است ـ م).

در مجموعهٔ بختیشوع چنین آمده است که رئیس خانواده پیش از مرگ حق داشت یکی از افراد خانواده را به جانشینی خود تعیین کند.

بخش نهم از کتاب چهارم مجموعهٔ بختیشوع زیرعنوان «تعیین dudagsalarih» و بدیگر سخن «تعیین رئیس خانواده» است. این بخش شامل دو بند است. در بند نخست چنین آمده است که «هرگاه رئیس خانواده (mārē baitā) در روز مرگ کسی را با وضوح به جانشینی خود به عنوان رئیس خانه برگزیند، شخص مذکور رئیس خانواده خواهد شد». درآخرین بند این بخش چنین آمده است که هرگاه یقین حاصل شود شخص معین شده شایستهٔ احراز این مقام نیست، پس آنگاه نمایندگان کلیسا حق دارند در این زمینه تدبیر لازم اتخاذ کنند و شخص دیگری را به عنوان رئیس خانه بگمارند. اگر این شخص وظایف خود را به درستی انجام ندهد، درآن صورت از حق سالاری محروم خواهد شد.

«هرگاه بعد در تجربه معلوم شود که او ویرانگر شیادی است که خانمان و ارثیه را از میان می برد، پس آنگاه وارث و یا نزدیکان متوفی حق دارند وی را در حضور نمایندهٔ دین محاکمه کنند. هرگاه صحت شکایت وراث معلوم و اثبات شود، آنان حق خواهند داشت (shᵉlītīn) رئیس دیگری را برای خانه برگزینند. مشروط بر این که دلیل کافی بر درستکاری و دینداری وی موجود باشد»[۱۴].

14- *Syrische Rechtsbücher*..., III, Išoboht, IV, 9 § 2, s.126-127.

از بند آخر این بخش از کتاب چهارم مجموعهٔ بختیشوع چنین معلوم می شود که رئیس خانواده نباید حتماً و بطور قطع ارشدترین عضو زندهٔ قبیله باشد. بلکه رئیس خانواده می تواند از سوی سلف خود برگزیده شود. از محتوای این بند چنین بر می آید که اصول مناسبات نقض و دستخوش دگرگونی شدند. ولی مسئلهٔ توارث در قبیله و اختیارات رئیس قبیله نسبت به اعضا و حق ارث آنان همچنان به قوت خود باقی ماند. از متن چنین بر می آید که نمایندگان کلیسا در صورت رفتار منفی و نادرست رئیس دودمان و قبیله حق داشتند به سود دیگر اعضای دودمان و حق ارث آنان تصمیم بگیرند و رئیس مذکور را از سمت خود برکنار کنند. معلوم است که موقعیت پیشین رؤسای دودمانها و قبایل دگرگون شد و پذیرش رئیس دودمان تنها بر پایهٔ سلسله دودمانی لغو گردید. واگذاری اختیارات و ریاست به شخص دیگری که مناسب بنظر می رسید، امری مجاز شمرده شد. از این رو امکان گزینش، تعیین و تغییر رئیس خانواده نیز مجاز بود. کسی حق وارد آوردن خسارت و زیان به دودمان و قبیله را نداشت. درصورت وارد آوردن زیان «رئیس» از سمت خود برکنار می شد. ارث دودمانی نیز وجود داشت و رئیس موظف بود آن را حفظ کند و بخاطر مصالح دودمان فزونی بخشد. وارثان اموال دودمان، درصورت عدم رضایت از «رئیس خانواده» حق داشتند از او شکایت کنند. در ضمن ارثیه غیرقابل تقسیمی نیز از دودمان وجود داشت که عامل تحکیم ارتباط میان اعضای دودمان به شمار می رفت. در روایات نیز از این مقوله سخن رفته است. شاپور براز اسقف شهر کرخ بیت سلوك از دودمان بزرگانی بود که عنوان «دودمان اردشیر فرزند شاپور براز» داشتند. بسیاری از اعضای این دودمان کسانی بودند که از استخر بدانجا انتقال یافتند[۱۵]. «اسلاف و گذشتگان او از دودمانی بودند که اعتقاد داشتند از استخر به این ناحیه منتقل گردیده‌اند». دودمان مذکور دارای اموال غیرقابل تقسیم بود. از این رو شاپور براز افراد دودمان خویش را به دین مسیح آورد، «از ارثیهٔ دودمان خانه‌ای برای مسافران و زایران (Ksenodoheion) ساخت تا در آن بیماران، خستگان، بی چیزان و محتاجان استراحت کنند. او خانه‌ای وقف این کار کرد و وسایلی در آن قرار داد و مبالغی جهت دستمزد پزشکان، هزینهٔ خوراك و رفع نیازمندیهای درمانی بیماران مقرر داشت»[۱۶].

15- *Acta mm.* ss. II, p. 517.
16- *Acta mm.* ss. II, p. 518.

اموال و املاك مذکور مال همهٔ اعضای دودمان و غیرقابل تقسیم بود. با این اموال بیمارستان ساخته شد و بخاطر ادارهٔ آن «اموالی تخصیص داده شد» تا با درآمد آن دستمزد پزشکان و هزینهٔ نگاهداری و درمان بیماران تأمین گردد.

در مورد دیگری نیز از اموال غیرقابل تقسیم سخن رفته است. یك پنجم اراضی روستایی «Teshin» به پدر مقدس، اسقف اکبالاها «Akbalaha» تعلق داشت و بخشی از املاك دودمان به شمار می‌رفت. این بخش از روستاها «بروما خسروان ـ Baroma Khusravan» نامیده می‌شد و از املاك پدر اکبالاها بود[۱۷]. این ملك تقسیم نشد. ولی معلوم بود کدام بخش از درآمد ملك به کدام یك از اعضای این دودمان تعلق داشت. ادارهٔ این گونه املاك برعهدهٔ رئیس دودمان و یا کسی بود که به صورت مشروط چنین سمتی را برعهده داشت.

تاریخ آگهی مندرج در رویدادنامه متعلق به حدود نیمهٔ نخست سدهٔ ششم میلادی است. روایت نخستین مربوط به اواسط سدهٔ پنجم میلادی و روایت دوم مربوط به کسانی است که هنوز در آخرین دههٔ سدهٔ چهارم میلادی در قید حیات بودند.

نقش رئیس خانواده در اخذ تصمیم و ارائه نظر به مقامات عالیتر دودمان واجد اهمیت بود. در بخش مربوط به خانواده از کتاب ماتیکان هزار داتستان بویژه به نکتهٔ مذکور اشاره شده است[۱۸]. پدر خانواده از قدرت فراوان برخوردار بود. در این مورد می‌توان نمونه‌های متعدد ارائه نمود. به عنوان مثال، دختر موظف بود از پدر «مراقبت ـ stūih» کند. این در صورتی بود که پدر چنین بخواهد[۱۹]. ولی دختر در مورد دیگران چنین وظیفه‌ای نداشت وکسی حتی پدر نمی‌توانست او را به چنین کاری موظف بدارد. در ضمن پدر حق نداشت دخترش را به خلاف میل و ارادهٔ او به ازدواج کسی درآورد. هرگاه دختر بدون عقد ازدواج با کسی زندگی کند، باید خود هزینهٔ زایمان خویش را متقبل گردد وپدر وظیفه‌ای در مورد تولد فرزند وی نخواهد داشت. زیرا فرزند به دودمان متعلق نخواهد بود. ولی هرگاه دختر هیچ راهی برای ادامهٔ زندگی و معیشت نداشته باشد، در آن صورت پدر موظف به نگاه‌داری او

۱۷ـ همانجا، ۵۱۶.

18- *Matikan*, XLII, X+70, p.562-563.

19- Bartholomae, *Zum sassanidischen Recht, V*, s.10-11.

است[۲۰]. حاکمیت پدر تا مدتی دراز بر زندگی فرزندان سایه می افکند. پدر خانواده (Pater familias) حق کشتن همسر و فرزندان خود را داشت و می توانست آنان را حتی به عنوان برده بفروشد. پدر خانواده صاحب اختیار همسر و فرزندان خود بود. مظاهری ضمن بحث پیرامون این نکته معتقد است که وضع مذکور تا اواخر سدهٔ پنجم میلادی ادامه داشت و مطالب مندرج در ماتیکان نیز مؤید این امر است[۲۱]. هرگاه فرزندان در شرایطی غیر آزاد (بنا بر ترجمهٔ بولسارا ـ hustoikin) تولد می یافتند، پدر حق داشت آنان را به عنوان برده بفروشد[۲۲]. بی گمان در این بند از ماتیکان خطایی وجود دارد. بند مذکور نا روشن است. زیرا هرگاه از پدر آزاد و مادر برده فرزندی متولد شود، آن فرزند آزاد است. هرگاه نکتهٔ مذکور درست باشد، در این مورد فرزند در صورتی می تواند غیر آزاد تلقی شود که پدر خود برده باشد و آزاد شناخته نشود. در چنین حالتی پدر اختیار فروش فرزندان خود را نداشت. زیرا این حق تنها متعلق به ارباب و صاحب برده بود. بند مذکور ناروشن است. ولی از آن می توان چنین نتیجه گرفت که پدر حق داشت فرزندان خود را به عنوان برده بفروشد. باید یادآور شد که حق فروش فرزندان تا مدتی دراز در امپراتوری روم شرقی (بیزانس) رایج و پایدار بود. زوسیموس (Zosime) رویدادنامه نویس بیزانسی سدهٔ پنجم میلادی ضمن شرح فلاکتبار اهالی شهرها که ناگزیر از پرداختن مالیات سرانه زیر عنوان «خریسارگیر (خروسارگوره)chrysargyre» بودند، یادآور می شود که والدین ناگزیر می شدند فرزندان خود را به عنوان برده بفروشند تا از عهدهٔ پرداخت این مالیات برآیند[۲۳]. مالیات موسوم به «خریسارگیر» در سالهای ۴۹۷ـ۴۹۸ میلادی لغو گردید. این که در ایران نیز قدرت پدر خانواده بی حدوحصر بود، جای تردید باقی نمی گذارد. قدرت بی حد وحصر پدر خانواده، آن زمان در شرق امری رایج و متداول بود.

در روایات بارها از خانواده‌های بزرگ و خویشاوندان بسیار از یك خاندان و قدرت فراوان رئیس خانواده سخن رفته است.

در ایران پیش از اسلام ازدواجهای همخون با مادر، خواهر، دخترعمو،

۲۰ـ همانجا، ص ۵.

21- A. Mazahéri. *La famille iranienne aux temps anté-islamiques*, p. 268.

22- *Matikan*, XVII, 10, p.204.

23- Zosimus. *Historia nova*, I, II, cap. 38, ed, Mendelssohn. Lipsiae, 1887, p. 96.

دختر دایی، دخترعمه، دختر خاله و غیره که از بقایای مناسبات جماعات قبیله‌ای روزگاران کهن به شمار می رفت، همچنان رایج و متداول بود. این گونه ازدواجها نه این که منع نمی گشت، بلکه مجاز شمرده می شد. این گونه ازدواجها با آیین زرتشت و سنتهای بسیار کهن انطباق داشت. در نوشته‌های آن روزگار از جمله در مآخذ سریانی از این مقوله سخن رفته است. آرتورکریستن سن بحق از تلاش فراوان دانشمندان پارسی عصر ما در انکار وجود این گونه ازدواجها یاد کرده، مدارکی معتبر در تأیید نظر خود ارائه نموده است. آرتورکریستن سن با تکیه به مآخذ پهلوی بر این عقیده است که «ازدواج با نزدیکان و خویشاوندان نه این که گناه تلقی نمی گشت، بلکه از دیدگاه دینی امری شرافتمندانه و شایسته شمرده می شد»[۲۴].

آگاثیاس «Agathias» رویدادنامه نویس بیزانسی سدهٔ ششم میلادی از این امر آگاهی داشت. بردیصان «Bardesân» که به سال ۲۲۲ میلادی درگذشت، دربارهٔ ایرانیان نوشت که اینان «طبق قانون خواهران، دختران و نوادگان خود را به همسری بر می گزینند. بعضی نیز با مادران خود ازدواج می کنند»[۲۵]:

tūb sām lᵉhòn nāmōsē Pārsāyē dᵉnehon lᵉʼ akhwātōn Wᵉlaabᵉ nāthōn Wᵉlabᵉnāt bᵉnāthōn Wᵉʼīt dᵉmauspīn Wᵉnāsbīn ʼaph lᵉʼemhāthōn.

بردیصان («پوردیصان») که آخرین نمایندهٔ «اصحاب معرفت ـ گنوستیك» و از اهالی اِدسا ـ الرها بود) اثری «پیرامون قوانین کشورها» داشت که از سوی شاگردانش انتشار یافت. اثر مذکور شامل آگهیهای گرانبهایی است که جای تردید باقی نمی گذارد.

مهران گشنسپ که بعدها نام رومی («گیوارگیس ـ Givargis = گئورگس ـ Georges») را بر خود نهاد، از مسیحیانی بود که تحت شکنجه و آزار قرار گرفت و به سال ۶۱۲ میلادی درگذشت. وی در شرح احوال خود می نویسد که پیش از پذیرفتن آیین مسیح «بنا بر رسم ناپاك بت‌پرستان» خواهر تنی خویش را به همسری داشتم»[۲۶]. «ازدواج با خویشاوندان» که رسم و عادت ایرانیان بود تا سدهٔ دهم میلادی نیز در میان ساکنان پیرامون دریای خزر رواج داشت. ك. آ. اینوسترانتسف با

24- A. Christensen. *L'Iran sous les Sassanides*. p.325.

25- Bardesanes. *Liber legum regionum*. *Patrologia syriaca*, t.II, pars 1, col. 584-587.

۲۶ـ زندگی گیوارگیس درمجموعه‌ای زیرعنوان *Histoir de mar Jabalaha* etc., éd. P.Bedjan, Paris, 1895, p. 437 (متن سریانی)

استفاده‌ازنوشته‌های مقدسی این نکته‌را با تفصیل به‌شرح آورده‌است[۲۷]. مقدسی که‌از نویسندگان دقیق تازی در سدهٔ دهم میلادی بود، به سواحل دریای خزر سفر کرد. وی در نوشتهٔ خود از رایج بودن ازدواج با خویشاوندان و ممنوعیت «ازدواج با افرادی خارج از قبیله» مطالبی ارائه نمود. اینوسترانتسف متذکر گردید که این رسم با سنت ازدواج با خویشاوندان که از روزگاران کهن میان دودمانها و قبایل ایرانی رواج داشت، برجا مانده است. طبق این سنت کهن «اعضای گروههای دودمانی خویشاوند با یکدیگر ازدواج می کردند و از محدودهٔ گروهی و خاندانی خویش خارج نمی شدند»[۲۸]. ازدواج میان خود و ازدواج با بیگانگان به صور گونه‌گون بسیار کهن در میان اقوام و توده‌ها متداول بود. این پدیده از سوی انگلس مورد بررسی قرار گرفته است. هنگامی که «حقوق مادری جای خود را به حقوق پدری واگذارد» ازدواج درون قبایل صورت محتوم به خود گرفت. زیرا این کار به سود حفظ قبیله و اموال آن بود. بنا بر حقوق پدری، اموال زن پس از ازدواج به شوهری که ممکن بود از قبیلهٔ دیگری باشد، تعلق می گرفت. تلاش بخاطر حفظ اموال در محدودهٔ قبیله موجب گردید که ازدواج درون قبایل به پدیده‌ای محتوم بدل شود[۲۹]. طبق نظر مردم شناسان ازدواج با خویشاوندان پس از هجوم تازیان و عصر اسلامی تاکنون نیز پایدار مانده است. اشکال ازدواج درون قبیله بی گمان در سراسر دوران سده‌های میانه برقرار و متداول بود. مآخذ و منابعی که از دوران پیش از اسلام برجا مانده‌اند، همه در این نکته اتفاق نظر دارند.

روحانیت مسیحی با شدت و ابرام نظر منفی خود را در این زمینه ابراز داشت و موجب گردید به صورتی آشکار مبارزه با ازدواج خویشاوندان آغاز گردد. اواسط سدهٔ ششم میلادی مارآبای اول بطریق (پاتریکیوس) نسطوری، رساله‌ای دربارهٔ حقوق مربوط به ازدواج نوشت. آبا که اصلیت و منشاء ایرانی داشت و مردی فاضل، نویسنده (دبیر) و از شاگردان «خودای بد» حقوق‌دان مشهور بود[۳۰] «رساله‌ای پیرامون مرز میان عقد ازدواج و همسری» نوشت[۳۱]. وی در رسالهٔ مذکور چنین اظهار

27- K.A. Inostrantsev. *Sasanidskie etiudy*. SPb., 1909, str. 115-123.

۲۸ـ همانجا، ص ۱۲۲.

29- F.Engels. *Proiskozhdenie semii chastnoi sobstvennosti i gosudarstva*, M., 1937, str.95.

30- N. Pigulevskaia. *Mar Aba I. Sov. vostokovednie*, 1948, T.V, str. 74.

31- *Eherecht des Patriarchen Abha*; *Syrische Rechtsbücher*..., III, str. 258.

عقیده کرد که ایرانیان بر این باوراند که «ازدواج با مادر، خواهر و دختر کاری است بسیار درست و بویژه موافق با آئین هورمزد»: او پس آنگاه مطالبی از اساطیر ایرانی ارائه نمود و «درستی» این کار را مردود شمرد[۳۲]. مارآبا سپس انواع درجات خویشاوندی و ممنوعیت ازدواج میان آنان را مورد بحث قرار داد. مارآبا که از نمایندگان کهن کلیسای نسطوری بود با ذکر این ممنوعیت مراتب اعتراض خود را نسبت به ازدواج با خویشاوندان اعلام داشت و متذکر گردید که این گونه ازدواجها برای مدتی دراز موجب تحکیم ارتباط میان اعضای دودمان و قبیله می شوند. فهرست خویشاوندان درون دودمان و شمارهٔ آنان که عضو قبیله و دودمان به شمار می روند، نموداری است از این که رسوم قبیله‌ای را باقی نگاه داشته‌اند و خود را فرزندان نیاکان مشترکی می شمارند. ازدواج ایرانیان با خویشاوندان را می توان با تکیه به اساطیر ایرانی نیز مورد تأیید قرار داد. آیین زرتشت بر مبنای پرستش جوامع دودمانی پایه گذاری شده و از بنیان و اساس با آن مرتبط است. در جوامع طبقاتی این ایدئولوژی دستخوش دگرگونی شد و با شرایط جدید هماهنگ گردید.

ازدواج با خویشاوندان یکی از بقایای جامعهٔ قبیله‌ای و دودمانی است. لذا رسم ازدواج با خویشاوندان نمی توانست با صور جدید زندگی اجتماعی دمساز گردد. اموال و املاك بزرگ و غیرقابل تقسیم دودمانهای اشراف تا مدتی دراز محفوظ ماند. به موازات آن روابط دودمانی نیز پایدار بود و خانواده های بزرگ تنها با تکیه بر مبانی اقتصادی منقسم شدند. در این زمینه رسوم قبیله‌ای، بویژه ازدواج با خویشاوندان و تلاش در راه «پاك نگاه داشتن» دودمان و املاك آن تا مدتی دراز پایدار ماند. چنان که از نوشته‌های مقدسی و آگهیهای مردم‌شناسی دودمانهای متأخر مستفاد می شود. ازدواج با خویشاوندان به صورتی ملایمتر تا این اواخر میان اقوام و تیره‌های ایرانی رایج بوده است.

32- *Syrische Rechtsbücher* ..., III, str. 264.

۳

تملك برده

تاکنون در آثار پژوهندگان بررسی پیرامون نظام اجتماعی ایران در سده‌های سوم ـ ششم میلادی صورتی قاطع حاصل نکرده است. شاید یکی از موانع عمده، فقدان پژوهشهای کافی پیرامون قانون نامهٔ پهلوی ماتیکان هزار داتستان بوده است که تدوین آن را به روزگار «خسروان بزرگ» نسبت داده‌اند. باید افزود که ترجمهٔ انگلیسی این اثر که به سال ۱۹۳۷ از سوی بولسارا انجام گردید، زمینهٔ مساعدی برای تحقیق و پژوهش این قانون‌نامه را فراهم نیاورد.

دشواریهای موجود در زمینه دریافت و درك این اثر پس از انتشار ترجمه‌های بولسارا و پالیارو Pagliaro همچنان به قوت خود باقی است. شمارهٔ اندکی از محققان در محدوده‌ای بسیار ناچیز نسبت به فصول این مجموعهٔ حقوقی بذل توجه کرده‌اند.

پیشتر به تفصیل پیرامون تاریخچهٔ پژوهش و انتشار ماتیکان و مجموعهٔ سریانی بختیشوع در ارتباط با ماتیکان مطالبی ارائه کردیم و به نزدیکی متن این مجموعه با قانون‌نامه و مجموعهٔ حقوقی ایرانی و ترجمهٔ سریانی این قانون‌نامه اشاره

نمودیم. مجموعهٔ بختیشوع امکان می‌دهد یك رشته مسایل مربوط به نظام اجتماعی ایران و آن بخش از بندهای ماتیکان را که هنوز روشن نشده‌اند، معلوم و مشخص کنیم. در این کتاب ضمن توجه به تحقیقات پی گیر متون پهلوی از سوی متخصصان و استفاده از زحمات آنان در زمینهٔ روشن ساختن مسایل مهم، از مجموعهٔ سریانی بختیشوع بهره گرفته شد. زیرا این مجموعهٔ بسیار گرانبها دارای مقام و ارزش خاصی است.

به روزگار فئودالیسم در نظام اجتماعی ـ اقتصادی ایران، دو پدیدهٔ قدیمی محفوظ ماند. یکی از این دو بقایای مناسبات عصر برده‌داری و دیگری بقایای نظام بدوی کهن به صورت جماعت است. پدیده‌های مذکور در جریان پیشرفت خود دستخوش دگرگونی شدند. هماهنگی کمّی این پدیده‌ها، طی قرون و اعصار به همان صورت پیشین باقی ماند. در این زمینه موازین حقوقی مندرج در مجموعهٔ بختیشوع بسیار جالب دقت است. موازین حقوقی مذکور نمودار تحرك در مناسبات و ظهور پدیده‌های جدیدی هستند که با بروز شکلهای تازهٔ فئودالیسم رابطهٔ نزدیك داشتند. در حقوق پیش از اسلام ایران، بردگی به صورتی وسیع ملحوظ شده بود. از بردگان همراه با دامها یاد شده است. میان این دو هیچ تفاوتی موجود نبود. در قانون نامه برده کنار (گوسفند) بز و شتر آمده است[33]. در یکی از بندها نام برده در کنار حیوان بارکش ذکر شده است[34]. ازدواج بردگان تنها در صورت موافقت ارباب میسر بود[35].

ازدواج شخص آزاد با برده، حتی در صورتی که غیر قانونی انجام گرفته باشد، موجب آزادی برده می‌شد. فرزندانی که حاصل این ازدواج بودند، آزاد محسوب می‌شدند[36]. ولی هرگاه زنی آزاد با برده ازدواج می‌کرد، فرزندان وی آزاد به شمار نمی‌آمدند، بلکه برده می‌ماندند. این گونه ازدواج زنان از سوی «کلیسا و خانوادهٔ» زن به رسمیت شناخته نمی‌شد. هنگامی که آنان از چنین ازدواجی آگاهی می‌یافتند، اعلام می‌داشتند که «آن مرد شایستهٔ همسری این زن نیست» (d'lā).

33- *Syrishe Rechtsbücher* ..., III, Išoboht, V, 7, § 10, s. 158.
34- همانجا V, 9 § 5, s.170
35- همانجا III, 10, § 1-4, s.84, 86
36- همانجا III, 1, § 4, s.74; IV, 4, 7, s.116.

(zādek hau gabrā l'hāi atttā پس آنگاه عقد ازدواج لغو می شد[۳۷]. در قانون تسهیلاتی نسبت به برده صورت گرفته است. در قانون توصیه شده است که زن و شوهر برده، جدا از یکدیگر فروخته نشوند تا رابطهٔ مزاوجت میان آن دو برهم نخورد. ولی نفس توصیه مؤید آن است که هرگاه صاحب برده، بردگان مزدوج خود را جداگانه به فروش رساند، ازدواج میان آن دو ملغی خواهد شد[۳۸].

این نکته در کلیهٔ قوانین کهن مربوط به برده‌داری قید و تصریح شده است. ولی در این قانون‌نامه بندی وجود دارد که از نیاز به کارکنانی غیر از برده یاد می کند. در این زمینه آگهیهایی وجود دارد که حاکی از آزادی موقت و یا دایمی بردگان است. متصرفه از این رهگذر دارای کارکنانی می شد که از حاصل کار خود سود می بردند و در نتیجه فعالیت بیشتری در کار ابراز می داشتند.

تدوین قانون‌نامهٔ مشهور روم زیرعنوان «Lex Fufia Caniania» را حدود سال هشتم میلادی دانسته‌اند. در این قانون‌نامه صاحبان برده حق داشتند حداکثر یك سوم از مجموع بردگان خود را آزاد کنند. این قانون بعدها به مجموعهٔ قوانین سوریایی سدهٔ پنجم میلادی نیز راه یافت و درآن مندرج گردید[۳۹]. گمان می رود بختیشوع از طریق مجموعهٔ قوانین سوریایی از این موضوع آگاهی یافته باشد. وی مجموعهٔ قوانین رومی را د مقابل قوانین «سرزمین ما» که سرزمین ایران است قرار داد و متذکر شد که در قوانین ایران صاحب برده حق دارد هر تعداد از بردگان خود را که مایل باشد، آزاد کند. انگیزهٔ اظهارنظر مذکور در مجموعهٔ بختیشوع آن بود که وی متذکر می شود پدر خانواده «خود بهتر می داند» که چه تعداد از بردگان را باید برای همسر وبازماندگان خویش باقی نگاه دارد و چه تعداد از آنها را آزاد کند[۴۰].

بردگان را همراه اموال ودارایی «با آن چه او دارد ـ ʿam meddem dʾʾīt leh» و نیز بدون اموال و دارایی آزاد می کردند. مقصود اموالی است که حاصل صرفه‌جویی «Peculium» بردگان بوده است. اموالی که حاصل صرفه‌جویی بردگان بود، امکان داشت بهمراه برده آزاد و در اختیار وی گذارده شود. در عین حال امکان داشت اموال

37- همانجا III, 1, § 5, s.76.

38- همانجا III, 10, § 2, s.76.

39- *Syrisch-römisches Rechtsbuch aus dem V Jahrhundert*, ed. A. Bruns und E. Sachau. Leipzig, 1880.

40- *Syrische Rechtsbücher*..., III, Išoboht, V, 13, § 1, s.176.

و دارایی مذکور در اختیار صاحبان برده قرار گیرد و از تصرف برده خارج گردد[41].

برده می توانست از حق مالکیت برخوردار باشد. ولی حفظ مالکیت در مجموع موکول به نظر ارباب بود. ارباب می توانست اموال و دارایی برده را از تملک وی خارج کند و حق مالکیت او را لغو نماید[42]. اموال و دارایی برده همواره می توانست مورد اختلاف واقع شود. به هنگام فروش برده (بندگ ـ بنده) هرگاه وی صاحب اموال، دارایی و یا هدایایی می بود که ارباب پیشین از آن آگاهی نداشت، در این صورت می توانست اموال، دارایی و هدایای مذکور را تصاحب کند[43]. در مجموعهٔ بختیشوع به موازات این مطلب به موضوع دیگری نیز در همین زمینه اشاره شد که چنین است: «هرگاه شخصی به بردهٔ خود مزرعه، خانه و یا چیز دیگری بخشیده (yab) و بعد این برده را با مجموع دارایی وی فروخته باشد، برده چه در زمان حیات آزاد شده باشد و چه نشده باشد، حق دارد مخالفت خود را با تصرف این اموال از سوی اشخاص معین اعلام دارد. ولی هرگاه بردهٔ مذکور پیش از فروش و یا بخشش اموال مذکور ترك حیات کند، در این صورت اموال و دارایی یاد شده به ارباب نخستین تعلق خواهد داشت»[44]. بدیگر سخن هرگاه برده اموال و دارایی بخشوده را به کسی نداده یا نفروخته باشد، این اموال به بخشنده نخستین بازگردانده خواهد شد. قانون در جهت منافع ارباب قرار داشت. ولی در ضمن نمی توانست پدیدهٔ جدیدی را که عبارت از مالکیت بردگان بود، از نظر دور دارد. این واقعیت، دست کم در بعضی موارد باید از دیدگاه قانون تأیید می شد.

در بسیاری موارد آزادی برده موکول به بازخرید وی می گشت. بازخرید برده به سود ارباب بود. این نیز حاصل سنتهای ایرانی بود که برابر قانون قرار می گرفت. در این‌گونه موارد بردگان از دیدگاه کمّی و به صورتی محدود آزاد می شدند.

با بغرنجتر شدن کار در متصرفه‌ها نیاز علاقمند کردن برده به کار فزونی می گرفت. در مجموعهٔ قوانین ایرانی سده‌های سوم ـ ششم میلادی مظاهری از پدیده‌های نو، بویژه آزادی مشروط برده ملحوظ گردید. یکی از این نمونه‌ها فروش

41- همانجا V, 13, 3, s.178.

42- *Matikan*, XXXV, X+ 17, p. 410-411.

43- Ch. Bartholomae, *Zum sassanidischen Recht, III*, s.26- *Matikan*, XLII, X+ 119, p.586.

44- *Syrische Rechtsbücher*, ..., III, Išobohi, V, 3, § 18, s.140.

بخشی از کار برده است. در این موارد مالکیت برده میان چند نفر تقسیم می شد. این نیز نموداری از برخورد جدید به کار بردگان بود که تا اندازه‌ای دگرگونی و انحراف حاصل می کرد. در این زمینه مواد قانون بسیار گویا است. طبق قانون، صاحب برده اختیار داشت پس از دو سال استفاده از کار برده، برای مدت یك سال او را به شخص دیگری واگذارد (یا هدیه کند). بدیگر سخن یك سوم از کار برده در اختیار شخص دیگری قرار می گرفت که در زبان پهلوی با عنوان «مهریان ـ mihryön» نامیده می شد. در ماتیکان هزار داتستان آمده است که هرگاه کسی با نوشتهٔ خود (nipišht) تأیید کند که «پس از هر دوسال، کار بردهٔ خود را برای مدت یك سال به مهریان واگذار می کند (ën anšahrik har 2 sal e sal ö mihryön dat)، در آن صورت برده نمی تواند بدون موافقت هر دو ارباب یاد شده آزاد گردد»[۴۵]. در متن ماتیکان که از سوی بولسارا انتشار یافته، بند مذکور به چند صورت آمده است[۴۶].

در بعضی موارد قانون از برده‌ای یاد می کند که به دو ارباب تعلق دارد[۴۷]. حاصل کار این برده باید به تناسب میان دو ارباب تقسیم شود. محصول و یا حاصل کار با واژهٔ «Vindišn» بیان شده است. این حاصل کار برده به دو ارباب تعلق دارد و به نسبت میان آنها تقسیم خواهد شد.

این مطلب نمودار آن است که Vindišn یا حاصل کار وسیله‌ای بود تا صاحب برده از آن طریق بتواند برده را به فعالیت بیشتری وا دارد. حاصل کار برده از ارزش معین برخوردار بود و لذا می توانست تقسیم، بخشوده و یا فروخته شود. ارباب نه تنها می توانست خود از نیروی کار برده بهره گیرد، بلکه حق داشت بخشی از نیروی کار برده را بفروشد و یا برای مدتی معین در اختیار شخص دیگری قرار دهد. یکی از بندها پیرامون واگذاری Vindišn برده ـ انشهریك «anshahrik» برای مدت سه سال به شخص دیگری است. طی این سال حاصل کار بردهٔ مذکور بی اندك محدودیتی به شخصی که برده در اختیار وی گذارده شد، تعلق می گرفت[۴۸]. در شرایط دیگر ارباب به برده اجازه می دهد که حاصل کار «Vindišn» خود را در اختیار گیرد. در این مورد هرگاه برده دارای پول باشد، این پول به صاحب برده تعلق

45- Ch. Bartholomae. *Zum sassanidischen Recht. III*, s.56.
46- *Matikan*. XXXII. X+ 2, p. 384-385.
47- Ch. Bartholomae. *Zum sassanidischen Recht. III*. s.46. Matikan. XXXV. X+ 9. p. 406-407.
48- *Matikan*. XXXV. X+ 15. p. 408-411.

نخواهد گرفت[۴۹]. برده می توانست از دستمزد خویش، تعهد خود نسبت به ارباب را ادا کند. هرچه از این دستمزد باقی بماند به همان برده تعلق می گرفت. در قانون قید شده است که برده می تواند یك دهم حاصل کار خود را در اختیار بگیرد. این بدان معنا است که وی حق دریافت یك دهم محصول و یا دستمزد خود را که در قانون «Vindišn» نامیده شده است، دارد. وجود مجموعهٔ بختیشوع موجب گردیده است که این مطلب با وضوح بیشتری ارائه گردد. بنده یا کنیز حق دارد یك دهم حاصل کار خود را صاحب گردد. در این زمینه بنده یا کنیز می تواند به سود خود کار کند.

«بنده یا کنیز در این محدوده مجاز است سهمی داشته باشد. لذا در این محدوده می تواند برای خود کار کند و حاصل آن کار را به خود اختصاص دهد.

('abdā 'an 'amta kad kh'dā men k' ma m'nawān m' kharar b' hai m'nāta shallît leh l' me''bad ''bādā l'naphsheh wal meb 'ā qenyānā l'naphsheh dam' kharra hî)»[۵۰]. اصطلاح l'me'bad 'bādā تحت اللفظی «در کار خود کار کردن» به معنای «کار خود را انجام دادن» است. اصطلاح l'meb'a qenyānā به صورت تحت اللفظی «تصرف دارایی» و به معنای «تصرف در آن چه به سود او» است. این اصطلاح با آن چه در متن پهلوی به صورت «Vindišn» آمده منطبق است و از لحاظ معنا و مفهوم جای تردید باقی نمی گذارد[۵۱].

بدین روال مآخذ حقوقی سده‌های پنجم ـ ششم میلادی موید آن اند که کار برده ارزش معیّنی دارد که می تواند به اجزاء متعدد منقسم شود. اختیار و آزادی برده گرچه در مقیاس یك دهم است، با این وصف به وی امکان می دهد تا برای خود نیز کار کند.

در بند دیگری از مجموعهٔ بختیشوع جریان کلی آزادی برده به شرح آمده است. این بخش ضمن ارائه مسایل مطروحه با مطالبی پیرامون حق آزادی بردگان به تعداد نامحدود تکمیل شده است. در بند مذکور که از نظر خوانندگان خواهد گذشت پیرامون ایجاد تسهیلات در وضع بردگانی که به صورت مشروط آزاد

49- Ch Bartholomae. *Zum sassanidischen Recht. I.* s.48.
50- *Syrische Rechtsbücher*, ... III. Išoboht. V. 13. § 7. s.178.
۵۱ـ در نشریهٔ آگهی پیرامون تاریخ باستان Vestnik drevnei istorii (سال ۱۹۵۲، شماره ۴، ص ۱۶) بی جهت پیرامون این نکته ابراز شك و تردید شده است.

می شوند، سخن رفته است. برده حق بازخرید خود از صاحب اصلی و نیز ارباب دوم را دارا بود. ولی این حق صورت قانونی نداشت و تنها در صورت موافقت ارباب میسر می گشت. واژهٔ موافقت در متن پهلوی به صورت «پسند ـ Pesend» آمده است. متن بند مذکور چنین است: «سرزمینهایی وجود دارند که در آن سرزمینها هرگاه بنده و یا کنیز به نیمی و یا [حدود] یك سوم از آزادی خود دست یابد، می تواند بهای دو سوم باقی مانده را بپردازد و آزاد گردد. کسی که دو سوم کار برده به او تعلق دارد، موظف به دریافت بهای یاد شده از بنده یا کنیز است. این اصل در متن قانون گنجانیده نشده وتنها بر مبنای توافق (موافقت ـ پسند ـ Pesend) قید گردیده است»[۵۲].

هرچه در ایران نیاز متصرفه‌ها به کارگرانی از گونه‌ای دیگر فزونی می گرفت، به همان نسبت امکان آزادی بردگان نیز گسترش می یافت.

فرزندان کنیزکان آزاد شده آزاد تلقی می شدند[۵۳]. فرزندان کنیزکانی که در مقیاس یك دهم آزاد بودند نیز به همان نسبت آزاد می شدند[۵۴]. قانون اخیر در ماتیکان آمده و از شهرت کافی برخوردار است. بارتولمه در این زمینه بحق از مأخذ مشترك مجموعهٔ بختیشوع و ماتیکان یاد کرده است. وی مأخذ این دو را «داتستان نامك ـ Dātestān namak» دانسته است و ما پیشتر از آن یاد کردیم[۵۵].

در نوشته‌های محققان شوروی عنوان برده که در ماتیکان از آن سخن رفته، مورد بررسی قرار گرفته است. تدوین کنندهٔ ماتیکان دو عنوان «بندگ ـ بنده» و «ان شهریگ» را در مورد بردگان به کار گرفته و تفاوتی میان این دو واژه قائل نشده بود. ولی جای تردید نیست که درگذشتهٔ دور این دو واژه از یکدیگر جدا بودند. «ان شهریگ» به معنای خارجی و بیگانه است. بنظر می رسد که این واژه در مورد اسیران جنگی که برده می شدند، به کار می رفت. اسیران جنگی به «ایرانشهر» که به معنای کشور ایران است تعلق نداشتند. واژهٔ دیگر که در ماتیکان برای بردگان به کار رفته «بندگ ـ بنده» است[۵۶].

51- *Vestnik drevnei istorii.*
52- *Syrische Rechtsbucher* , III, Kohobt. V 13, § 76, s 178
53- همانجا V. 13, 4, s 178
54- همانجا V. 13, 5, s 178
55- Ch. Bartholomae. *Zum sasanidischen Recht, III* s 46-47.
56- A. Perikhanian, *Robovladenie i zemlevladenie v Parfii*, str. 16.
آ. پریخانیان. برده‌داری و مالکیت زمین در کشور پارتیان، ص ۱۶. باید یادآور شد که واژهٔ «bandak» در

در رویدادنامهٔ سریانی کرخ بیت سلوك که پیشتر از آن یاد کردیم، بردگان به هنگام ولیمه و ضیافت در روز تیرگان که جنبهٔ مذهبی داشت، شرکت نمی کردند. بی گمان این رسم مربوط به دودمانی است که بردگان به خاندان، دودمان و قوم ارباب خویش تعلق نداشتند و از زمرهٔ «ان شهریگان» به شمار می آمدند. در ضمن نمی توان با این نظر موافقت کرد که در روزگار تدوین ماتیکان عنوان «ان شهریگ» ویژهٔ بردگانی بود که در امور کشاورزی به کار اشتغال داشتند.

گمان بسیار می رود که وجود دو نام متفاوت برده ـ «بندگ» و «ان شهریك (انشهریك)» ـ در مجموعهٔ قوانین متعلق به زمانهای مختلف باشد. برای بختیشوع که مترجم قانون نامهٔ پهلوی بود، تفاوتی میان واژه‌هایی که در مورد برده به کار رفته است وجود نداشت. وی در مورد هر دو واژهٔ یاد شده، تنها اصطلاح سریانی «عبد ـ 'abda» را به کار گرفت. در متنهای مشابه ماتیکان و مجموعهٔ قوانین سریانی این تفاوت مشهود نیست. حال آن که در متن قانون نامهٔ پهلوی واژه‌های متفاوتی چون «آن شهریگ» و «بندگ» به کار رفته است.

مطلب دیگر مندرج در این مجموعهٔ قوانین حایز اهمیتی بسزا است. در مجموعهٔ مذکور چنین آمده است که بردگان در اراضی به کار گمارده می شدند. در ضمن اراضی مذکور به قطعات منقسم شده بود. از این نکته چنین بر نمی آید که گویا املاك مزروعی بسیار بزرگ وجود نداشته‌اند. در این گونه املاك، بی آن که به قطعات تقسیم شوند، بردگان به کار مشغول بودند. ولی در مجموعهٔ قوانین به صورتی روشن از وجود قطعاتی سخن رفته است که در آنها بردگان به‌کار اشتغال داشتند. این نیز خود نموداری از ظهور مناسبات جدیدی است که باید آن را شکل مناسبات دورهٔ گذر به نظام فئودالی دانست.

برده‌ای که در این اراضی به کار می پرداخت قطعه زمینی ویژهٔ خود داشت. چنین شخصی در کار ابتکار بیشتری ابراز می‌داشت. از این‌رو حاصل کار (Vindišn) وی می‌توانست به اشخاص متعددی تعلق داشته باشد. بدین روال

→

روزگاران کهن به معنای «برده» نبود. وجود این واژه در بیستون که به معنای شخص «نزدیك» و «مرتبط با شاه» و شخص نزدیك به او آمده، خود مؤید این امر است.

(F. Altheim. *Weltgeschichte Asiens, im grechischen Zeualter*. I. s. 139, 176).

ممکن بود بخشی از کار وی آزاد و متعلق به همان تولیدکننده باشد. تصویری که مآخذ حقوقی بدست می‌دهند، بی‌گمان نموداری است از نظام برده‌داری که از درون آن مناسبات جدید اجتماعی پدیده آمده، شکل گرفته و رشد یافته‌اند. «ان شهریگ» و «بندگ» که در زبان سریانی «عبد» است، در واقع چیزی جز برده نیست. ولی در بسیاری از بندهای قوانین از آزادی سخن رفته است. همین نکته خود مؤید نظر ما پیرامون شکل مناسبات دورهٔ گذر و تبدیل این مناسبات به روابط پیشرفته‌تر جدید است.

قوانین و راه‌حلهای مندرج در آن حاکی از وجود قطعاتی مجزا از یك متصرفه است. در ماتیکان از «واگذاری و بخشش» اراضی مزروعی سخن رفته است. این‌گونه اراضی به نام «دستکرت» نامیده شده‌اند. اراضی مذکور زمینهای معمولی نیستند، بلکه «املاك» و «قطعاتی از اراضی معمور و آباد» به شمار می‌روند. این نکته روشن است که در ایران املاك شاهنشاه را «دستکرت شاهی» می‌نامیدند. در این املاك بناهای متعدد وجود داشت که از آن جمله‌اند کاخ شاهی، پارك و غیره. واژهٔ «دستکرت» یا «دستگرد» خود نموداری از (کار دست) به مفهوم آبادی آن اراضی است.

در یکی از بندهای ماتیکان پیرامون واگذاری و بخشش دستکرت چنین آمده است: «هرگاه کسی اعلام کند که این دستکرت را به تو بخشیده‌ام، آنگاه دستکرت با همهٔ متعلقات (داشت ـ dašt) بخشوده محسوب می‌شود»[۵۷]. از اینجا چنین بر می‌آید که دستکرت شامل اموال غیرمنقول است که همراه با زمین در تملك شخصی که به وی بخشیده شده است، قرار می‌گیرد. این‌گونه تفسیر «داشت ـ dašt» ـ «هرچه در آن است»، «هرچه در آن پدید آمده است» بدیهی بنظر می‌رسد[۵۸] در بند مذکور آمده است که دستگرد ـ دستکرت ـ شامل کشتزار، جنگل و آبادی همراه با تعداد معیّنی بنا است.

بند دیگر تصویری کاملتر بدست می‌دهد و معلوم می‌دارد زمین از سوی چه کسانی زیر کشت قرار گرفته و شمارهٔ کسانی که با این زمین سر و کار دارند، چند نفر است. «هرگاه کسی اعلام کند که دستکرت و کلیهٔ متعلقات آن را به تو بخشیده‌ام،

57- *Matikan, XIII*, X+ 11, p. 140-141; - Ch. Bartholomae. *Zum sassanidischen Recht, III*, s.29.
58- Ch. Bartholomae. *Altiranisches Wörterbuch*. Strassburg. 1904, s.740.

در آن صورت برده‌ای که در آنجا کار می‌کند نیز جزیی از بخشش به شمار می‌آید»[۵۹].

بررسی و تفسیر این متن با دشواریهایی همراه شده است. واژه «stur» به مفهوم کسانی است که در آنجا فعالیت دارند «کار می‌کنند» یا «مواظبت می‌کنند». این واژه معادل نام لاتینی «Curator» است. واژهٔ «sturih» ـ Cura «مواظبت» و «مراقبت» از همین جا ناشی می‌گردد.

در این بند از واگذاری و بخشش دستکرت با همهٔ متعلقات آن از جمله اهداء بردهٔ تولیدکننده و آبادکنندهٔ زمین موردنظر سخن رفته است که در واقع «Curator ـ سرپرست» آن است. این شخص نیز بهمراه زمین، مورد بخشش و واگذاری است.

بارتولمه ضمن تفسیر این بند به درستی اعلام داشت که مقصود اهداء زمینی است که یك خانواده در آن کار می‌کند. بارتولمه معتقد است برده‌ای که همراه خانوادهٔ خود در این زمین سکنی دارد یادآور «Villicus» در روم باستان و همان برده است»[۶۰]. زمینی که زیرکشت قرار دارد، قطعه‌ای است که برده ساکن آن است. برده به این قطعه زمین وابسته است. زیرا زمین عاری از این نیروی کار ممکن است به ویرانه بدل گردد. از این‌رو هنگامی که قطعه زمینی را هدیه می‌دادند، تولیدکنندگان نیز به همراه زمین واگذار می شدند. این نیز از ویژگیهای دورهٔ گذر به فئودالیسم و آغاز آن است. برده از سوی ارباب در قطعه زمینی سکنی گزیده که دارای خانه و محل سکونت است و برده به همراه اعضای خانوادهٔ خویش می توانند در آن خانه بسر برند. در بند دیگری نیز از وابستگی برده به زمین زیرکشت سخن رفته است. در این مورد نظر حقوق‌دان «به‌شاپور ـ Behsâpour» ذکر شده است مبنی بر این که دستکرت به همراه برده‌ای (ان شهریك) که «در آنجا سکنی دارد» واگذار گردیده است»[۶۱]. این بند با آراء گونه‌گون در زمینه‌های مختلف همراه است. رأی مذکور که با اختصار یاد شده، مؤید مطالب همان بند است و البته رأی ارائه شده تنها متعلق به یکی از حقوق‌دانان مشهور است.

59- *Matikan*, XIII, X+ 12, p. 142-144- Ch. Bartholomae. *Zum sassanidischen Recht*, III, s.29-30.

60- Ch. Bartholomae. *Zum sassanidischen Recht*, III, s.31.

61- *Matikan*, XLII, 41, p.540-541- Ch.Bartholomae. *Zum sassanidischen Recht*, III, s.31.

در مورد دیگر «دستکرتی» همراه با «ان شهریك» به رهن واگذار شد و مقرر گردید که هرگاه وام به موقع پرداخت نشود «دستکرت» و «ان شهریك» هر دو از آن وام‌دهنده خواهند شد[۶۲]. برده ـ ان شهریگ و قطعه زمین ـ دستکرت، مجموعهٔ واحدی را تشکیل می دهند. این درست همانند روم باستان است که در آن زمین بدون بردهٔ Curator - Stur ـ سرپرست) فاقد ارزش بود. بارتولمه به درستی اعلام داشت که در این بند زمین و بردهٔ ساکن آن رابطهٔ ناگسستنی دارند و مجموعهٔ واحدی را تشکیل می دهند[۶۳].

بندهای دیگر ماتیکان نیز در خور توجه‌اند. این بندها امکان می دهند که تصوری پیرامون ویژگیهای کشاورزی در ایران حاصل گردد.

دستکرت که از شخصی به شخص دیگر انتقال می یافت، ممکن بود دارای چاه و جویبار باشد که بخشی از سیستم آبیاری به شمار می روند. جویبار با کانال آبیاری «Katas» نام داشت. این جویبار، البته وسیلهٔ آبیاری تنها یك قطعه زمین نیست، بلکه چند قطعه را آبیاری می کند[۶۴]. در این زمینه باید یادآور شد که آبیاری در کشاورزی ایران از اهمیت فراوان برخوردار بود. هرگاه دستکرت به دو شخص واگذار شود، جویبار (Katas) نیز به هر دو شخص تعلق می گرفت[۶۵].

پیرامون آبادانی نیز آگهیهایی وجود دارد. آبادانی مجموعه‌ای بود که نه تنها خانه‌ها، بلکه تأسیسات روستایی را نیز شامل می گردید. واژه «Katak» (کده) از سوی بولسارا «estate» ترجمه شده است که با مفهوم ارائه شده برابر نیست. مفهوم مذکور به خانه و عمارت (تأسیسات و مجموعهٔ آبادانی) نزدیکتر است. بسیاری از واژه‌ها قابل بحث‌اند. ولی سرای (sarāe) بخشی از (تأسیسات و مجموعهٔ آبادانی) یا عمارت است[۶۶]. معنای واژهٔ «hamaper» که بولسارا آن را به صورت (amâjir) آورده، از سوی بارتولمه معلوم و مشخص شده است. بارتولمه واژهٔ مذکور را به معنای «چاه» و درستتر گفته شود «تأسیسات محافظ و پوشاننده چاه» آورده است.

62- *Matikan*, XXI, 10, p.228-229- Ch. Bartholomae. *Zum sassanidischen Recht*, III, s.31-32 - A. Pagliaro. *L'anticresi nel diritto sasanidico*, p.286.

63- Ch. Bartholomae. *Zum sassanidischen Recht*, III, 32.

64- *Matikan*, XXII, 1-9, p.238-243- Bartholomae. *Zum sassanidischen Recht*, III, s.32.

65- *Matikan*, XIII, X+ 14, p. 142.

66- *Matikan*, XIII, X+ 15, p. 142-145.

چاه به عمارت تعلق داشت. شاید «Katak» به معنای «عمارت ـ آبادانی» واژه‌ای در مقابل «Khanak» (خانه) به مفهوم منزل مسکونی باشد[۶۷].

آگهیهای مکمل تصویر معینی از ابنیهٔ روستایی و بسط و گسترش سیستم آبیاری ارائه می کند.

پیش از آن که دیگر بندهای این مجموعهٔ حقوقی مورد بررسی قرار گیرند، جا دارد پیرامون معانی بعضی واژه‌های متن که تاکنون تفسیرهای دیگری را سبب گردیده است، اندکی درنگ کنیم.

در ماتیکان پیرامون «بخشش» واژه‌ها و اصطلاحات متعددی به کار رفته است که در معنا یکی نیستند. کلمات «tō Xveš ـ تو خویش» به معنای «به ملکیت ترا است» ؛ کلمات دیگر «tō xvēš-ē bavēt ـ تو خویشی یا بود» یعنی «ملکیت ترا باشد» . این جمله در حکم تأکید واگذاری بی قید و شرط مالکیت به شخص است. جمله ō - «tō dāt ـ او تو دات» به معنای «به تو داده شده است» حالت دیگری دارد. دانشمند پهلوی‌شناس و زبان‌دان برجسته‌ای چون بارتولمه این دو فورمول را مشابه و معادل یکدیگر می شمارد و معتقد است که «ō - tō - dāt» در معنا همان است و حکم می کند که «ملکیت ترا باشد»[۶۸]. ولی فورمول «tō dāt = به تو داده شد» همواره به معنای بخشش نیست این کلمه ممکن است به معنای دادن، واگذاری موقت و یا حق استفاده (Vermächtniss) باشد. هرگاه فورمول مذکور با واژهٔ «Xvēš» همراه نباشد، در حکم ارائه کردن یا دادن است ولی به مفهوم به مالکیت سپردن و یا به ملکیت دادن نیست. هنگامی که واگذاری صورتی دایمی دارد، در ماتیکان به فورمولهایی بر می خوریم که مؤید این نکته اند. به عنوان نمونه شرایط معینی که تا «روز تعمیر و یا نو کردن» چیزی باید اجرا شود[۶۹]. متون دیگر بندها نیز مؤید این نظراند. در متنهای مذکور به مالکیت بخشیدن به صورتی روشن با واژهٔ «Xvēš» همراه است[۷۰]. گمان می رود در مأخذ مذکور این گونه تفاوت را به صورتی پی گیر در همه جا نتوان یافت. محتمل است متن مذکور از سوی اشخاص گونه‌گون و در زمانهای متفاوت تدوین شده باشد. از این رو وجود تفاوت در بیان مطلب، شگفتی انگیز بنظر نمی رسد.

67- Ch. Bartholomae. *Zum sassanidischen Recht*, III, s.48-49.

۶۸ـ همانجا، ص ۷.

69- *Matikan*, XXXV, X+ 15, p.408-411.
70- *Matikan*, XXI, 16, p. 230-233.

هرگاه احتمال ما درست باشد، پس آنگاه در بسیاری از بندها هدف بخشیدن اموال و دارایی نبوده، بلکه مقصود واگذاری آنها جهت استفاده بوده است. این نکته را بویژه در بند مربوط به واگذاری اموال و دارایی (Xvāstak ـ خواسته) می توان یافت. بند مذکور مربوط به اموالی است که ارزش آنها حدود دویست «stir» معین شده باشد. این اموال با واژهٔ (dahēt) به شخص دوم، معلوم و مشخص شده‌اند. شخص دوم می تواند به نوبهٔ خود نیمی از اموال مذکور را به شخص سوم (dahēt) بدهد. شخص دوم به نام (مهریان) و شخص سوم به نام (فرخ) که اموال موردنظر به آنها داده شده بود، آن را به شرط «مراقبت» و «سرپرستی» (stūrih) دریافت کردند. این اصطلاح بیشتر از سوی نگارنده در ارتباط با مسئله کار در زمین از سوی برده که «Corator» یا تولیدکننده نام دارد، ترجمه و ارائه گردید.

در این مورد خاص مهریان و فرخ این اموال و دارایی را که زمین یا چیز دیگری بود و ارزش آن دویست «Stir» تخمین زده شد، دریافت داشتند تا از آن مراقبت و مواظبت کنند. فورمول مذکور چنین است: «دارایی به بهای ۲۰۰ «Stir» جهت مراقبت و سرپرستی به مهریان داده می شود». مالك این دارایی «آذر فرنبغ ـ اتور فرنبغ» بود[71]. «Stir» معادل «Statir» است که در سراسر خاورنزدیك از گسترش فراوان برخوردار و سکه‌ای بود که در زمانهای گونه‌گون ارزش فراوان داشت.

زاخائو در تذکر خود پیرامون بند ۱۹ از بخش سوم کتاب پنجم بختیشوع چنین اظهار عقیده می کند که «Stir» معادل چهار «زوزه ـ Suse» یا «dirgem ـ درهم» است[72]. در صورت مرگ مهریان و فرخ هرگاه وصیت خاصی در میان نباشد، دارایی مذکور به فرزندان مهریان تعلق می گیرد. این توضیح خود نشان می دهد که مهریان تنها کسی است که اموال و دارایی مذکور را جهت تملك دریافت نموده است. این دارایی «Xvāstak ـ خواستگ ـ خواسته» که نیازمند «مراقبت» و «سرپرستی» نامیده شده است، محتمل است، زمین باشد. در این مورد کاملاً مفهوم است که قطعه زمین مذکور جهت «مراقبت» (Stūrih) به فرزندان مهریان واگذار گردد. شاید موضوع مورد بحث از این نظر به صورت رهن عنوان شده که هدف از واگذاری آن مراقبت از قطعه زمینهای معین باشد. در این مورد فورمول «به مراقبت واگذاردن» را

71- Ch. Bartholomae. *Zum sassanidischen Recht*, III, s.48.
72- *Syrische Rechtsbücher*, ..., III, Anmerkungen, s.323.

نمی توان به مفهوم «dahēt» یعنی «بخشش» آورد. بلکه مقصود از واژه «dahēt» همان «دادن یا واگذاردن» است.

برای روشن شدن مطلب می توان نکته‌هایی از مجموعهٔ سریانی بختیشوع ارائه کرد. در مورد اعلام اموال و دارایی، نخست خانه (baitā) پس آنگاه مزرعه (Khaqlā) و در درجه بعد دیگر داراییها به ترتیب ذکر می شوند[۷۳]. دیگر بندهای مجموعهٔ مذکور، نیز مؤید وجود تجربه‌هایی پیرامون رهن و واگذاری جهت «کشت و آبادانی» هستند.

«هرگاه مالکیت (A) مشخص گردد و معلوم شود که از مدتها پیش (dmen zabnā) در اختیار وی قرار داشته است و مدعی (be'eldīnā) بگوید که: «او (A) این اموال را از من (B) برای کار (bᵉpālkhūtā) گرفته است» و همان شخص (A) اعلام دارد که چنین نیست، اگر معلوم شود که (A) تا این زمان اموال متعلق به (B) را در اختیار خود داشته است. . .»[۷۴].

Wᵉ'enhu dᵉ'akhid qenyānā metydaᵉ: dᵉmen zobnā bᵉ'idawi 'ītawi qenyānā: Wabᵉ'eldīnā men 'amar dᵉhānā bᵉpālkhūtā 'akhīd hānā qenyānā men: hū den 'āmar dᵉlā: 'en kad met'aqqb sᵉbūtā metyad'ā: daqdām dᵉnekhōd hānā dᵉnekhōd hānā dᵉhāshā 'akhīd qenyānā bᵉīdai hānā wa.

سپس در متن از لزوم تحقیق، ارائه اسناد کتبی و در صورت فقدان اسناد، شهادت شهود و یاد کردن سوگند که مالکیت اموال معین را به اثبات رساند، سخن رفته است. بند مذکور مربوط به اموال و دارایی است که مدتی دراز در اختیار شخص (A) قرار داشته است. در این مورد شخص (B) منکر حق مالکیت وی بر این دارایی است و ادعا می کند که شخص (A) دارایی مذکور را به منظور «کار و آبادانی» از شخص (B) دریافت کرده است. چنین می نماید که مورد واگذاری درازمدت ملك جهت «کار و آبادانی» (bᵉpālkhūtā) از شخص (از من) در نظر گرفته شده است. واگذاری درازمدت ملك ممکن بود نفس مالکیت اشخاص را مورد تردید قرار دهد. از این رو در بندهای ماتیکان و مجموعهٔ بختیشوع پیرامون مسئلهٔ (Sturih) واگذاری ملك جهت «کار و آبادانی» با پرداختهای جنسی و یا نقدی همراه نبوده‌اند. ولی گمان

73- همانجا III, Isoboht, V, 3, § 2, s. 134.
74- همانجا VI, 4, 5, s.192.

نمی رود تصور این نکته درست باشد که شرایط مربوط به واگذاری موقت با توافق مادی توام نبوده است.

در بند دیگری از متن سریانی می توان تا اندازه‌ای به این موضوع پی برد. در مجموعهٔ سریانی مصدر «دادن» آمده و از بخشیدن سخن نرفته است. اکنون مفاد بند مذکور ارائه می شود. «هرگاه کسی به اشخاص مختلف مدیون باشد، ولی مزرعه و یا خانهٔ خود را به اشخاص دیگری واگذارد، وام او از مزرعه و خانه جدا و به وام دهندگان داده خواهد شد»[۷۵]. در اینجا موضوع بخشیدن در کار نیست، بلکه از واگذاری مزرعه و یا خانه جهت «کار و آبادانی» سخن رفته است. در اینجا به مسئله درآمد حاصله از این واگذاری نیز اشاره شده است. همین که از املاك و دارایی «واگذار شده» درآمدی بدست آید، باید صرف پرداخت وام به داین گردد. مفهوم از «من و یا شخص» بویژه نمودار آن است که مالك، ملك خود را برای مدت معینی جهت «کار و آبادانی» به دیگری واگذار کرده است. بدین روال تصور ما پیرامون درك واژهٔ «dahēt» ماتیکان، به مفهوم «دادن» و «واگذاردن» جهت «Stūrīh» - «مراقبت»، «کار و آبادانی» و دیگر اصطلاحات مندرج در متن مذکور پیرامون واگذاری ملك به شخص دیگر جهت استفاده، با متن ارائه شده در مجموعهٔ بختیشوع منطبق و دمساز است.

مشابه این نظر را در بند دیگر ماتیکان پیرامون دستکرت (دستگرد) نیز می توان یافت. در بند مذکور اشاره شده است به این که دستگردی از سوی مهریان برای مدت ده سال به فرخ داده شده است[۷۶]. مفهوم «دادن» یا واگذاردن در این بند با واژهٔ «dāt» مشخص گردیده است. ولی دستگرد دارای مالك و صاحب (Khvēš) است که آن را اداره می کند. ولی در کلمات تفاوتهایی وجود دارند که نمی توان آنها را تصادفی پنداشت. دستور دیگری پیرامون واگذاردن (به مفهوم بخشیدن) اموال غیر متعلق به دستگرد مذکور وجود دارد[۷۷]. البته این واگذاری مربوط به کسی است که با دستگرد به گونه‌ای مربوط است. بنظر می رسد که شخص مذکور در دستگردی که مالك معینی دارد، آبادانیهایی انجام داده است.

۷۵- همانجا، *Išoboht*, V, §7, 15 ص ۱۶۲.

76- *Matikan*, XXXVII, 5, p. 432-433.
77- *Matikan*, XXXVII, 9, p. 434-435.

مطالب یاد شده از آن نظر ارائه گردیده‌اند تا مورد توجه خاص محققان قرار گیرند و این متن دشوار در آینده به صورتی دقیق معلوم و مشخص گردد. واگذاری دستگرد برای مدت وسالهای معین و نیز واگذاری آن از شخصی به شخص دیگر جز از مالك نمودار وجود بردگان در قطعات و اجزاء مختلف دستگرد است. در این موضوع جای تردید نیست ولی در عین حال از مطلب مذکور چنین بر می آید که در دستگرد تولیدکنندگان آزاد نیز وجود داشته‌اند.

از بند دیگر ماتیکان می توان به چنین نتیجه‌ای دست یافت. در بند مذکور اشاره شده است که ملك معین برای مدت یك سال «جهت تصرف» به فرخ «داده شد» و سال بعد به مهریان واگذار گردید. از این‌رو هر یك از دو شخص نامبرده جداگانه می توانند طی سالی که ملك را در تصرف دارند، از درآمد خالص آن استفاده کنند[۷۸].

هرگاه تفسیر و توضیح متن که از سوی بارتولمه ارائه شده است، درست باشد، پس آنگاه می توان چنین نتیجه گرفت که قطعه زمین و یا دستگرد برای «مراقبت» واگذار شده است تا همهٔ هزینه‌های مربوط به «مراقبت» از جمله درآمد صاحب ملك پرداخت شود. در این مورد خاص موضوع مربوط به تأمین زندگی بانویی است که «اموال خود را جهت مراقبت» در اختیار شوهر قرار داده است. پس از محاسبهٔ هزینه‌های صرف شده، درآمد خالص در اختیار مالك اموال و یا زمین گذارده شده و به او داده شده است.

ماتیکان شامل بخش خاصی پیرامون اجاره و استجاره است. گرچه از بخش سی وچهارم تنها سه بند باقی مانده است، با این همه مانند دیگر بخشهای این مجموعه تصور معینی پیرامون موضوع اجاره پدید می آورد.

در اینجا موضوع مربوط به مال‌الاجاره (tahak) است که طی چند سال در مقابل اجارهٔ ملك پرداخت می شود. هرگاه کسی ملکی را برای مدت چند سال به اجاره گرفته باشد (Paū tahak ـ این واژه در آوانگاری بولسارا به صورت Patahak آمده است) و مقرر گردد که سال به سال اجاره بهای ملك یا بهرهٔ مالکانه را پرداخت نماید (در خط آرامی واژهٔ سال به سال به صورت šnat-šnat ـ شنت شنت آمده است

78- *Matikan*, XXIII, X+ 46, p. 272-274- ch. Bartholomae. *Zum sassanidischen Recht*, v, p 39-40.

که باید همان سنه به سنه باشد) باید در اجاره‌نامه قید شود که هرگاه اجاره بهای ملک (Khvāstak ـ خواسته) به مالك پرداخت نشود مالك حق دارد به سبب عدم پرداخت بهرهٔ مالکانه، ملك را از مستاجر باز ستاند. در این گونه موارد بهرهٔ مالکانه سال به سال «در آغاز هر دوره» و درستتر گفته شود به صورت پیش پرداخت وصول می شود[۷۹].

بهرهٔ مالکانه طبق قرارداد پرداخت می شد. هرگاه درآمد حاصله کمتر از میزان تعهد مستاجر می شد، باز هم باید بهرهٔ مالکانه به مالك پرداخت می گشت. در متن چنین آمده است که هرگاه تعهد پرداخت بهرهٔ مالکانه یکهزار و سیصد سکه باشد، پرداخت مبلغ مذکور ضروری است[۸۰]. امّا هرگاه در مورد مایملك (Khvāstak ـ خواسته) معین اعلام شود که «۵۰ سکه بابت بهره به تو خواهم داد» ولی درآمد حاصله در آن سال کمتر از حد معین باشد، درآن صورت بهرهٔ مالکانه یا مبلغ اجاره بها به موازات میزان درآمد تقلیل خواهد یافت[۸۱]. تقلیل میزان بهرهٔ مالکانه ضروری است. زیرا مستأجر قادر به پرداخت مبلغ مورد تعهد نخواهد بود.

پیشتر به املاکی اشاره شد که مالك آنها را برای مدتی دراز جهت «عمران و آبادانی» واگذار می کرد. در ماتیکان اشاره شده است که مستأجر می توانست بر مبنای ارث، ملکی را در اجاره داشته باشد و همچنین به صورت ارث به وارث منتقل گرداند.

در بند آسیب دیده‌ای که تنها بخش آغازین آن قابل استفاده است، پیرامون اجاره‌نامه های کتبی «napešt ـ نپشت ـ نوشته» چنین آمده است: «هرگاه شخص (مرد) وارث اجارهٔ ملکی باشد. . . »[۸۲] از اینجا به بعد متن آسیب دیده است و بدین روال باقی مانده از بند سی وچهارم ماتیکان محو و غیرقابل استفاده شده است. ولی از همین مختصر چنین بر می آید که موضوع مربوط به اجاره‌های دراز مدتی است که سال به سال (šnat - šnat ـ سنه سنه) ادامه می یابند و از طریق ارث نیز منقل می گردند.

اجاره بر مبنای اعلام مستأجر ادامه می یافت. در این گونه موارد مستاجر

79- *Matikan*, XXXIX, § 47, p. 492-493.
80- *Matikan*, XXXIV, § 1, p. 400-401.
81- *Matikan*, XXXIV, § 2, p. 400-401.
82- *Matikan*, XXXIV, § 3, p. 400-401.

اعلام می کرد که «هرگاه موافقت کنید، من به عنوان مستاجر حاضرم ملك را اداره کنم[۸۳]. در متن عنوان صاحب ملك به صورت (Khvāstakdār ـ خواستك‌دار ـ خواسته‌دار) و عنوان مستاجر (tahakmand) آمده است. عنوان اخیر از واژه «tahak» پدید آمده است که به مفهوم «اجاره» و «اجاره‌بها» است. اجارهٔ ملکی که از طریق ارث منتقل گردد، تنها در صورتی می تواند ملغی اعلام شود که مستأجر از پرداخت اجاره‌بها خودداری ورزد. در اینجا قانون حامی مستأجر است. معلوم می شود اجاره‌های دراز مدت تا زمانی طولانی در کشور رایج و متداول بود.

مطالب ارائه شده مؤید مرحلهٔ زوال مناسبات برده‌داری است و نشان می دهد که بردگان به زمین وابسته می شدند. در این مرحله استثمار بردگان صورت تازه‌ای حاصل می کرد. زیرا برده با محل کار خود پیوند داشت و از آن جدا نمی شد. درآمد و حاصل کار Vindišn برده ممکن بود میان چند نفر تقسیم می شد. ولی بخشی از این درآمد به خود برده تعلق می گرفت و او در استفاده از سهم خویش «آزاد» بود.

در همین مجموعهٔ حقوقی از کشاورزان آزاد نیز سخن رفته است. واگذاری موقت املاك جهت «مراقبت»، «نگاهداری» و یا «کار و بهره‌گیری» به مقیاسی وسیع معمول و متداول بود. مدت واگذاری زمین چندان دراز بود که می توانست از طریق ارث به فرزندان مستأجر متوفی جهت «نگاهداری» منتقل گردد.

زمین و یا دیگر اموال و املاك می توانست دربرابر بهره (tahak) به اجاره واگذار شود. مبلغ اجاره‌بها دریك مورد ۱۳۰۰ سکه (ستیر) و در مورد دیگر ۵۰ سکه (ستیر) بیان شده است. اجاره همچنین درازمدت بود و می توانست از طریق ارث انتقال یابد.

مجموعهٔ حقوقی متعلق به سده‌های چهارم تا هفتم میلادی و حاکی از چند مرحلهٔ اجتماعی در مورد اتباع ایرانشهر است.

در این مجموعه انسانی که از نظر حقوقی آزاد باشد «مرد» نامیده شده است. در این گونه موارد شخص آزاد بر مبنای اندیشه‌نگاری آرامی به صورت «gabra» آمده است. ولی در بعضی جاها شخص مذکور که از حقوق کامل برخوردار است، به صورت mart-i šahr ارائه شده است. mart-i šahr همان

83- *Matikan*, XLII, § 9, p. 524-525.

«مردشهر» یا «مردکشور» است. زنی که از حقوق کامل برخوردار باشد نیز به صورت zan-i šahr «زن شهر» ارائه شده است[۸۴]. هرگاه شخص در حضور همسر و دو فرد دارای حقوق کامل مطلبی اعلام کند، گفتهٔ او دارای قطعیت خواهد بود[۸۵]. اظهارات این‌گونه افراد واجد حقوق کامل بویژه در مورد واگذاری اموال، تعیین قیم، جانشین و غیره از اهمیت خاصی برخوردار بود[۸۶].

قید حقوق و امتیازات افراد دارای حقوق کامل «مردشهر» و یا «زن شهر» بویژه در مقام مقایسه با فرد فاقد حقوق «ان شهریگ» یا فرد غیر متعلق به کشور حایز اهمیت است. هرگاه در آغاز واژهٔ «ان شهریگ» اسیران جنگی بیگانه را شامل می‌شد، بعدها واژهٔ «ان شهریگ» در مورد اتباع بیگانه‌ای که از تابعان کشور ایران «ایرانشهر» نبودند و از حقوق کامل اتباع برخوردار نمی‌شدند، بکار می‌رفت. این نکته جلب توجه می‌کند که اصطلاح «ان شهریگ بندگ» (بندهٔ بیگانه) در واقع به مفهوم بنده به قوهٔ دو بوده است.

شاید عنوان فرد دارای حقوق کامل که در متن آمده است مربوط به دورانی باشد که تفاوت بسیار میان افراد جامعه وجود داشت. گمان می‌رود از دیدگاه گروه‌بندی اجتماعی بتوان این عنوان را با عنوان «آزات ـ آزاد» که در مآخذ و منابع آمده است، برابر دانست. «مردشهر» چون آزاد بود، لذا از حقوق کامل برخوردار می‌شد. بعدها عنوان «آزاد» به آن طبقه از جامعهٔ ایران گفته می‌شد که مالك زمین بودند، خدمات جنگی انجام می‌دادند و هستهٔ اصلی سپاه مشهور ساسانی را شامل می‌شدند.

84- Ch. Bartholomae *Zum sassanidischen Recht*. II. s.25-26.

85- *Matikan*. XXIII. X+ 87. p. 296-297.

86- *Matikan*. XXVIII. § 6. 346-347; XIV. § 11. p. 158-159; XXVIII. § 22. p. 352-353; XXVIII. § 9. p. 346-347.

۴

دستکرت

نظریه‌پردازان مارکسیسم موضوع مالکیت بر زمین را در درجهٔ نخست اهمیت قرار داده‌اند. پایه و اساس فئودالیسم و اصل عمده در تحکیم حاکمیت اقتصادی فئودالها «مالکیت فئودالی بر زمین» بوده است. از این رو موضوع مربوط به اهمیت اصطلاحات و مفاهیم پیشین و پسین آنها دارای نقش عمده‌ای است. بدین جهت باید به جهات و جوانب مشخصهٔ استفاده از زمین، مالکان اراضی و چگونگی بهره‌کشی از آن توجه وافر معطوف داشت. پیش از هرچیز باید به وجود مالکیتهای بزرگ ارضی اشاره کرد. زیرا در سایهٔ آن مقادیر معتنابهی از زمینها در مالکیت جماعات روستایی قرار گرفتند.

برای معلوم داشتن مالکیت بزرگ بر اراضی وسیعی از کشور ایران پیش از روزگار فرمانروایی تازیان، روشن کردن و توضیح بعضی اصطلاحات واجد اهمیت بسیار است. یکی از اصطلاحات مذکور واژهٔ «دستکرت ـ دستگرد» است که در مآخذ پهلوی و سریانی بسیار مصطلح بوده است. این اصطلاح در نوشته‌های جغرافیایی و تاریخی روزگاران متأخر فرمانروایی تازیان نیز به کار می‌رفت.

ذکر این نکته ضرور است که اصطلاح «دستکرت ـ دستگرد» دارای چند معنا و مفهوم است. تصور می‌رود بتوان دگرگونیهایی را که در این اصطلاح پدید آمده است، پی گرفت. در ماتیکان «دستکرت ـ قطعه زمینی است که از سوی بندگان زراعت و آباد می‌شود». در ضمن اصطلاح مذکور در ماتیکان به صورت «قطعات اراضی در مجموع» نیز آمده است. این نکته‌ای است که نگارنده بدان دست یافته است.

در مآخذ سریانی از دستکرت به عنوان ملك و یا قطعه زمین مزروعی قابل بهره‌برداری یاد شده است.

مارگیورگیس Mâr Givargis نویسندهٔ شرح احوال مهران گشنسپ که در روزگار فرمانروایی هرمزد چهارم و خسرو دوم شاهنشاهان ساسانی می‌زیست، از «بروز بیماری طاعون در ماخوزه Makhoze» خبر داد. سلوکیه یا کتسپون (تیسفون) را بدین نام (ماخوزه) می نامیدند. مهران گشنسپ که از شیوع و سرایت این بیماری سخت به هراس افتاده بود «به عادت بت‌پرستان راه فرار در پیش گرفت و به یکی از دستکرتهای خود پناه برد تا از بیماری طاعون در امان ماند»[87].

معلوم می‌شود مهران گشنسپ چند دستکرت داشت که به «یکی از دستکرتهای خود» پناه برد. در متن واژهٔ «دستکرت» به صورت جمع «dasqerata» آمده است.

مقصود از دستکرت املاك دارای خانه‌ها و ساختمانهایی است که صاحب ملك می تواند در آنها سکنی گزیند. نظارت و ادارهٔ این املاك و دیگر اموال او را یکی از «مؤمنان» (مقصود از مؤمن شخص متدین به آئین مسیح است) برعهده داشت. یکی از نسخه‌های خطی مارگیوارگیس را به دو گونه می توان خواند. یك صورت آن است که این شخص ناظر مأمور ادارهٔ «املاك» او بود. صورت دیگر آن است که این ناظر مأمور ادارهٔ «بندگان» او بود[88]. پدر مهران گشنسپ استاندار نصیبین و یکی از اشراف و بزرگان ثروتمند به شمار می‌رفت. خانوادهٔ او از دودمان شاهی بود. از این رو به سهولت می توان پذیرفت که وی املاك متعدد داشت. اصطلاح مندرج در

87- *Historie de mar Jabalaha de trois autres patriarches*, ed. Bedjan. Paris, 1895, Mar Giwargis, p. 438-439.

۸۸ـ همانجا، ص ۴۳۹.

این نوشته متفاوت است. از یک سو اصطلاح «ملک» و از سوی دیگر اصطلاح «ده» بکار رفته است. دستکرت به مفهوم ملک است. ولی در مورد ده ـ deh اصطلاح Kuraya ـ کورایا آمده است. در کتیبهٔ شاهنشاه نرسه اصطلاح دستکرت استیکان dastkarti astikan ذکر شده که به معنای اردوگاه محکم و استوار است[۸۹].

در نوشته‌های عربی بارها از اصطلاح الدسکرة یا دسکرة الملک که در واقع املاک متعلق به شاهنشاهان ساسانی بود، سخن رفته است[۹۰]. از پژوهشهای باستان‌شناسان چنین مستفاد می‌شود که دستکرت کاخ یا دژ استواری بود که با دیوارهای محکم و حصین محافظت می‌شد. دیوارهای این قلاع از آجر پخته بود. در روزگار ابن رُسته جغرافی نگار عرب سده دهم میلادی نیز این گونه دژها و دیوارها وجود داشته‌اند. هرتسفلد ویرانه‌هایی از این گونه دیوارها را که طول آن به حدود پانصد متر می‌رسید کشف کرد[۹۱]. دوازده برج این دیوار سالم ماند. ولی چهار برج دیگر آن ویران شده بود.

گمان می‌رود این نظر که دستکرت شاهی (دسکرة الملک) به هنگام لشکرکشی هراکلیوس امپراتور روم شرقی (بیزانس) در سالهای ۶۲۸ـ۶۲۷ میلادی از سوی سپاهیان رومی ویران شده است، مقرون به حقیقت باشد. این «دستکرت شاهی» بر سر راه تیسفون به همدان و در یکصدوهفت کیلومتری پایتخت ساسانیان قرار داشت. هراکلیوس «در شرق شهر گنزک را که آتشکده و گنجینه‌های کرزوس شاه لیدی و غیره در آنجا بود به تصرف آورد. او «پس از تصرف این ناحیه عازم دستکرت شد»[۹۲]. گمان می‌رود کاخ و دیوارهای اقامتگاه آخرین شاهنشاهان ساسانی در آن روزگار ویران شده باشند.

در این مورد اصطلاح «دستکرت ـ دستگرد» مفهوم املاک را در بر دارد. دستکرت شاهی با کاخ بزرگ آن به دژی بزرگ با دیوارهای استوار بدل شده بود. بدین روال اسم عام مذکور به اسم خاص بدل گشت. باید افزود که واژهٔ «شاهی» یا «خسروی» نیز به دنبال واژهٔ «دستکرت» آمده است. این نیز مؤید گسترش و رواج

89- E. Herzfeld. *Paikuli*, I, s.94-95, سطرهای 4[1], 5[1], s.164.
90- A. Christensen. *L'Iran sous les sassanides*, p. 455.
91- E. Herzfeld. *Archeologische Reise*, II, S. 76, 93.
92- Theophanus. *Chronographia*, I, Bonn, 1839, s. 474.

اصطلاح مذکور در منابع و مآخذ متعدد است. یکی از مآخذ سریانی سدهٔ پنجم میلادی حاکی از آن است که در استان نوحضره Nuhadrah «روستای بزرگی بود که آن را دستکرت می نامیدند»[۹۳]. در خط سریانی حرف «گ» بکار رفته است. حرف «گ» در نگارش اصطلاح (دستکرت) بسیار آمده است. در مجموعهٔ کلیسایی ماریابالاهای اول Mâr Jabalaha به سال ۴۲۰ میلادی از دستکرت تابع جاثلیقی محل سخن رفته است[۹۴]. این متن مؤید آن است که دستکرت شامل جمعیتی قابل ملاحظه بود. گمان می رود این همان «دستکرت شاهی» (دسکرة الملك) باشد که در مجموعهٔ کلیسایی سال ۴۲۴ نیز از آن یاد شده است[۹۵].

وجود خانه‌های متعدد در املاك و وجود کاخها در املاك بزرگ که بعدها با دیوارهای استوار و دژهای مستحکم محصور شدند، موجب بروز تفسیرهای نادرستی پیرامون‌مفهوم‌این واژه گردید[۹۶]. دستکرت به‌عنوان ملکی که از سوی بردگان زراعت می شد در بسیاری مآخذ، از جمله نوشته‌های تلمودی آمده است[۹۷].

دستکرت از (ده) جدا است. درکارنامگ‌به‌موازات‌ده‌ازدستکرت تیز یاد شده است. دربارهٔ اردشیر آمده است که اوروستاها (ده ـ deh) و املاك بسیاری را آباد کرد[۹۸].

اندیشه‌نگاری که موافق نگارش واژهٔ dastkart است و به صورت YAD Kard ارائه گشته، جایی برای شبهه و گمان باقی نمی گذارد. واژهٔ YAD ؛ آرامی که معادل ید عربی است) به معنای دست است. واژهٔ Kard = Kart نیز از مصدر (Kerdan ـ کردن) در زبان پهلوی و پارسی است[۹۹]. هرتسفلد بارها مشابه این واژه را ارائه کرده است[۱۰۰]. بارتولمه بر این عقیده است که در بعضی موارد واژهٔ «دستکرت» به صورت «قطعه زمین» و «زمین» آمده است[۱۰۱]. واژهٔ dastkirti در زبان آرامی معادل اصطلاح یونانی آن است. در تقسیمات سیاسی و اداری کشور،

93- *Acta mm.* ss. II, p.391.

94- *Synodicon Orientale,* ed. J.B. Chabot. Paris, 1902, p.37.

۹۵ـ همانجا، ص ۴۴.

96- B. Geiger. *Mittelpersische Wörter und Sachen.* Wiener Zeitschrift für die Konde des Morgenlands. 1935, t.42, H. ½, s.123.

97- B. Geiger. *Mittelpersische Wörter und Sachen.* s. 124.

98- Karnamag, 4, 19, ed. Sanjana, Bombay, 1896, p. 25. — Th. Nöldeke. *Karnamag. Geschichte des Artachšîr-i Pâpakân,* s.48.

99- Th. Nöldeke. *Karnamag. Geschichte des Artachšîr-i Pâpakân,* p. 48, 48_1.

100- E. Herzfeld. 1) *Altpersische Inschriften,* s. 136-138; 2 *Paikuli,* Glossary, s. 164.

101- Ch. Bartholomae. *Zum sassanidischen Recht,* III, s. 42.

دستکرت در میان نواحی مسکونی آخرین مقام را داشت. نواحی مذکور عبارت بودند از شهر، قصبهٔ دارای بازار، ده، دستکرت. در نوشته‌های پهلوی سده‌های سوم - پنجم میلادی واژهٔ دستکرت به مفهوم دژ و پایگاه محکم و استوار آمده است. بعدها دستکرت به خانه‌های منفرد ساخته شده در یك محل و به بناهایی گفته می شد که به صورت دژ در می آمدند و از امکان محافظت در برابر مهاجمان برخوردار بودند. در این گونه موارد دستکرت معادل واژهٔ عربی (قصر) و واژهٔ لاتینی Castrum است[102]. در کارنامگ از احداث تعداد زیادی (ده)، (ملك) و (دستکرت) و شکوفایی و رونق آنها توسط اردشیر سخن رفته است[103]. در ارائه اصطلاح (ده) واژهٔ آرامی (mātā) آمده است. معادل سریانی این واژه نیز به صورت ناحیهٔ مسکونی است. نوشته‌های سریانی در مورد املاك نیز همان واژه پارسی «دستکرت» را به کار گرفته‌اند. نمونه‌های متعددی از نوشته‌های آرامی وجود دارند که مؤید این نکته‌اند. درآن نمونه‌ها نیز همین تفاوت را در مورد (ملك) و (ده) می توان مشاهده کرد.

یکی از جهات و جوانب مشخصه در مآخذ وجود تفاوت میان قریه و نواحی است که در محدودهٔ آنها دستکرت وجود دارد. نواحی که دستکرت را شامل می شود با عنوان «روستاك» مشخص شده است (این اصطلاح در نوشته‌های عربی به صورت روستاق و رُستاق آمده است - مترجم). و اما ده در زبان عربی به صورت قریه آمده است. قریه در زبان عربی معادل خوره Xῶpa یونانی و ده/قریه deh در زبان پهلوی است.

بدین روال دستکرت بیش‌از همه با ملك (Landgut) انطباق دارد. درگذشته دستکرت از سوی بردگان زراعت و آباد می شد. در مواردی می‌توان با استناد به بندهای ارائه شدهٔ ماتیکان، دستکرت را اراضی مزروعی شامل خانه، کانال آبیاری، چاه و دیگر وسایل و ابنیهٔ مربوط بدان دانست. طبق نوشتهٔ ماتیکان دستکرت قطعه زمینی است که بنده (بنده به صورت مفرد آمده است) در آن سکنی دارد و به کار زراعت و آبادانی اراضی اشتغال می ورزد. بعدها دستکرت به املاك دارای کاخ و دژ و دیوارهای استوار گفته می‌شد که به اشراف و بزرگان، بویژه شاهنشاه تعلق داشت.

102- E. Herzfeld. *Paikuli*. Glossary, s. 164.
103- Th. Nöldeke. *Karnamag. Geschichte des Artachšîr-i Pâpakân*, s.48.



کانالهای آبیاری* (قناتها)

چنان که معلوم است در نسخه‌های خطی متأخر مجموعهٔ قوانین بختیشوع اثری از بخش پایانی مشهود نیست. نسخه‌های خطی سریانی و ترجمه‌های عربی این نسخ، فاقد بخش پایانی کتاب ششم اند. چنان که از سرفصلهای این مجموعه مستفاد می شود، بخش پایانی مذکور می توانست شایستهٔ دقت و توجه بسیار باشد. در فصل بندی کتاب ششم، بخش پایانی که تاکنون بدست نیامده است، در زمینهٔ حقوق و مقررات آبیاری، تعهدات مربوط بدان و نیز استخدام کارگر مزدور و موضوع پرداخت مزد آنان بود. از بررسی مجموعهٔ قوانین عربی که حاوی ترجمه و یا مطالبی مشابه نوشته‌های مجموعهٔ حقوقی بختیشوع است، می توان دریافت که بخش پایانی مذکور قرنها پیش از آن مفقود شده است.

از بندهای مربوط به آبیاری در ماتیکان می توان دریافت که امر آبیاری در کشاورزی ایران تا چه پایه از اهمیت برخوردار بوده است. از مطالعهٔ بندهای مذکور

* نگارندهٔ کتاب واژهٔ کانال را بکار گرفته است. ولی گمان بسیار می رود مقصود قنات و قنوات باشد چون خود نیز به هنگام بحث پیرامون Katas یاکت از مصدر کندن یاد کرده است. بنابراین قنات مورد نظر است ـ م.

می‌توان به گسترش مالکیت خصوصی بر زمین پی برد. اخبار مندرج در ماتیکان را می‌توان متعلق به سده‌های پنجم ـ ششم میلادی دانست. ولی قوانین مندرج در این بندها به سده‌های پیش از آن تعلق دارند.

بند بیست و دوم ماتیکان مربوط به کانالهای آبیاری و نحوهٔ مالکیت آنها است[۱۰۴].

کانال در بند مذکور به صورت katas آمده است. این واژه در متون متأخر به صورت «کت» ارائه شده که از مصدر «کندن» است[۱۰۵] این، کانال آبیاری زیرزمینی (قنات ـ م.) است که بنابر معمول چند نفر در حفر آن شرکت داشتند. در این بندها تعهدات مربوط به حفر قنات مورد بحث قرار گرفته است. استفاده از کانالهای آبیاری محدود به شرایط معینی بوده است. طول کانالها و وجود یا عدم دخالت در احداث آنها معلوم و مشخص گردیده‌اند. در این زمینه به مواردی از جمله آسیب دیدن خانه‌های اشخاص به هنگام حفر قنات اشاره شده است. در این گونه موارد صاحبان قنات موظف به پرداخت کامل غرامت و خسارات پدید آمده از حفر کانال بودند.

اختلاف میان دو شخصیتی که مشترکاً به حفر کانال دست زده‌اند، پیرامون حق استفاده از آب مطرح شده است[۱۰۶]. همچنین به مسئلهٔ حق احداث آسیاب آبی بر کانال اشاره شده است[۱۰۷]. کانال یا قنات مشترکاً از سوی چند تن احداث می‌شد. نوشتهٔ ماتیکان هیچ نشانه‌ای از حفر کانال توسط جماعت روستایی و مالکیت جماعت مذکور بر کانال یا قنات بدست نمی‌دهد. از متن چنین برمی‌آید که حفر کانال حاصل کار مشترك (hambayih) چند تن بوده است[۱۰۸]. متن ماتیکان در چند مورد دیگر نیز به کار مشترك و همیاری اشاراتی دارد. این نکته را در مجموعه بختیشوع نیز می‌توان یافت. در مجموعهٔ بختیشوع این واژه به صورت shautāpwātā آمده است. این، گونه‌ای همیاری مکرر است که از نوع همیاریهای

104- *Matikan*, XXII, § 1-9, p. 238-243.
105- Ch. Bartholomae. *Altiranisches Wörterbuch*, st. 432.
106- Ch. Bartholomae. *Zum sassanidischen Recht*, V, s. 36.

۱۰۷ـ همانجا، ص ۳۷.

108- Ham, hem - به معنای «همراه ـ به اتفاق» (Ch. Bartholomae *Altiranisches Wörterbuch*, st 1772.).

دوران استقرار جماعات روستایی نیست، بلکه حاصل توافق و تعهد میان چند شخص در زمینهٔ اجرای هدف معین است. مشابه این گونه همیاری، میان بازرگانان نیز وجود داشت. در این مورد خاص، همیاری در زمینهٔ احداث نهر و یا قنات بوده است. چنین بنظر می رسد که افراد ذی علاقه در جوار یکدیگر مالك زمین بوده‌اند. از مطالب ارائه شده می توان چنین نتیجه گرفت که بخش معینی از اراضی تحت مالکیت خصوصی قرار داشته است. معلوم می شود آن روزگار در ایران گونه‌ای مالکیت اقطاعی بر زمین به شکل تیول موجود و رایج بود. در شرایطی که آبیاری مصنوعی ضرورت داشت، ناگزیر گونه‌ای همیاری مکرر اشخاص ذینفع جهت انجام این مقصود ضرور می نمود.

در عصری که متن یونانی سنداورامان پدید آمد، اعضای جماعات روستایی حق داشتند زمینی را که «به آنها تعلق می گرفت» به فروش رسانند. ولی در سدهٔ نخستین پیش از میلاد این اراضی همچنان در اختیار جماعت روستایی باقی می ماند. خریدار زمین نیز در پرداخت مالیات کلی و همگانی که از اراضی متعلق به جماعت روستایی اخذ می شد مشارکت داشت. این خود نشانهٔ فرو ریختن جماعات روستایی و تجزیهٔ املاك و دارایی آنان بود. در این اوضاع و احوال اعضای جماعات مذکور سهم خود را می فروختند. این احوال در ماتیکان انعکاس داشته و متعلق به سده‌های چهارم ـ ششم میلادی بوده است. جریان شکل گرفتن مالکیت جدید بر زمین همواره رو به پیشرفت و گسترش داشت. مطالب مربوط به وجود مالکیت خصوصی بر زمین پیش از این به هنگام بحث پیرامون سند پهلوی اورامان از نظر خوانندگان گذشت. در این سند، مالك زمین «بوم خودای» نامیده شده است. در ماتیکان از حق تملك شخصی بر نهرها و قنوات سخن رفته است.

مفهوم «تملك» و «مالك» در اندیشه نگاری آرامی به صورت «Saliṭa» آمده است[۱۰۹]. این به معنای «صاحب» ، «ارباب» و «مالك» در نوشته‌های آرامی و سریانی است. کسی که از قنات و نهر استفاده می کند موظف است به مالك و احداث کننده قنات و نهر به عنوان اجاره و یا حق استفاده از آب (حق آبه ـ م.) مبلغی بپردازد[۱۱۰].

109- *Matikan*, XXII, § 1, 4, 6, 9, p. 239, 241, 243.
110- *Matikan*, XXII, § 1, p. 238-239.

بدین روال آبیاری یکی از عمده‌ترین عوامل در تولید محصولات کشاورزی به شمار می‌رفت. در بعضی موارد نیز آب به همراه زمینی که احداث قنات در آن صورت گرفته بود در تملک شخص قرار داشت. از این رو بعضی از بندهای ماتیکان مؤید آن است که به همراه واگذاری قطعه‌زمین، همهٔ منضمات از جمله چاه و قنات داخل آن نیز واگذار می‌شد.

۶

آسیاب

انواع ابزار تولید، سیستم و نحوهٔ استفاده از آنها، مظاهری از وضع نیروهای مولّد محسوب می گردند. اسیاب یکی از مجموعهٔ اطلاعات مربوط به سطح پیشرفت نیروهای مذکور در بین النهرین و ایران پیش از نفوذ تازیان است.

در دوران مورد نظر ما (سده‌های ۳ـ۵ میلادی) در ایران، بین النهرین و بطور کلی خاور نزدیك اسیاب دستی رایج و معمول بود. روایات متعددی پیرامون این نکته وجود دارند. رویدادنامهٔ یشوعا استیلیت که متعلق به سال ۵۱۸ میلادی است، پیرامون ارسال گندم از انبار غله به شهر ادس (الرها) به صورت «دانه» خبر داده است. چنین بنظر می رسد که گندم در خانه‌ها آسیاب می شد و به صورت آرد جهت تهیهٔ نان در می آمد[111]. همان رویداد نامه خبر داده است که در سالهای ۵۰۴ـ۵۰۵ میلادی، ایرانیان شهر آمِد را به تصرف آوردند. معلوم شد سپاه محاصره شدهٔ بیزانسی سخت نیازمند نان بودند «آنها بخشی از گندم خود را به زنانی می دادند که با آنها می زیستند و بدانان نیاز داشتند. زیرا آن زنان گندمها را آرد می کردند و برای آنها

111- N. Pigulevskayā. *Mesoptamiya na rubezh* V i VI vv, str. 144.

[نان] می پختند»[۱۱۲] . متعاقب آن مطلب به صورتی روشنتر ارائه شده است و از آسیابهای دستی که زنان توسط آنها گندمها را آرد می کردند سخن رفته است. هنگامی که به سبب محاصرهٔ ایرانیان «مواد خوراکی کمیاب شد» آنها از زنان شهر آمِد روی برتافتند و «آنان را بی غذا گذاردند». ولی ایرانیان در آن ایام «روزانه مقدار زیادی جو» دریافت می کردند. چون بیم آن می رفت دیوارهای شهر را ترک گویند و از محاصره دست بردارند، لذا «کوره‌های کوچکی در کنار دیوار ساخته و آسیابهای دستی (rᵉkhawātādᵉ idē) آورده شد. آنها در محل استقرار خود جو آرد می کردند، نان می پختند و می خوردند»[۱۱۳] .

از متن معلوم می شود که در خانه‌ها آسیاب دستی وجود داشت. عمدتاً بانوان غله را توسط آسیاب آرد می کردند و از غلهٔ آرد شده نه تنها برای مصرف خود، بلکه برای فروختن به دیگران نان می پختند[۱۱۴] . چنین برمی آید که آسیابهای مذکور کوچك بودند، به گونه‌ای که زنان می توانستند آنها را از جایی به جای دیگر منتقل کنند. آسیابهای مذکور قابل حمل بودند. زیرا سپاهیان ایران این آسیابها را به کنار دیوار شهر آوردند تا از آن استفاده کنند.

از وجود آسیاب آبی نیز با قاطعیت می توان یاد کرد. زیرا شواهد متعددی در تأیید این نکته وجود دارند. در مآخذ تازی ـ پارسی به صورتی قاطع چنین آمده است که یزدگرد سوم شاهنشاه ساسانی در محل آسیاب بقتل رسید. یزدگرد که از سوی سپاهیان ماهویه مرزبان مرو مورد تعقیب قرار گرفته بود، به هنگام فرار «در کرانهٔ رود مرغاب به آسیابی پناه برد»[۱۱۵] . طبری چند داستان پیرامون حادثهٔ قتل یزدگرد ارائه کرد. وی در اغلب روایات خود واژهٔ «رَحَیٰ» را که به معنای آسیاب است بکار برد. هم او در روایتی دیگر واژهٔ «بیت طحّان» را ارائه کرد که «آسیابخانه» است[۱۱۶] . از این نوشته معلوم می شود که آسیاب کنار رودخانه قرار داشت و جسد

۱۱۲ـ همانجا، ص ۱۶۱ .

۱۱۳ـ همانجا. واژه سریانی rakhyā با واژهٔ عربی «رَحَیٰ» از یك ریشه و به معنای آسیاب است. این واژهٔ سریانی در حالت جمع مؤنث به صورت Rᵉkhawāta است. این واژه به معنا و مفهوم «سنگ آسیاب» نیز بکار رفته است.

۱۱۴ـ همانجا، ص ۱۴۴ .

115- *Materiali po istorii turkmen i Turkmenii*, T.1. Leningrad, 1939, str. 93.

۱۱۶ـ طبری، بخش اول، ج ۴، ص ۲۸۴۷ ، ۲۸۸۰ .

شاهنشاه مقتول از آسیاب به رودخانه افکنده شد[۱۱۷].

در مجموعهٔ حقوقی پهلوی ماتیکان پیرامون آسیابها و تدارك آنها بر رودخانه‌ها و نهرها و قناتها و به حرکت در آوردن آسیابها وسیلهٔ آب، مطالبی ارائه شده است. چند بند از این مجموعه مربوط به حقوق بنا کنندگان آسیابها و نیز صاحبان اراضی است که آب رودخانه یا نهر از آنها جریان دارد و آسیاب بر روی آنها بنا شده است. با آن که صاحبان اراضی که آب رودخانه و یا نهر از آنها جریان دارد اجازه احداث آسیاب در نواحی متعلق به خود را داده‌اند، مع هذا از حقوق معینی برخوردارند[۱۱۸]. معلوم می شود مالك اجازه داده است از اراضی و نیز رودخانه و نهری که در تملك وی قرار دارد، در مقابل مبلغی پول و یا بهره‌ای از نوع دیگر استفاده شود.

در یکی از موارد چنین آمده است که هرگاه آسیاب بر فراز قنات زیرزمینی ساخته شود که متعلق به شخص دیگری باشد، شخص مذکور حق متوقف کردن جریانی آبی را که عامل حرکت آسیاب است نخواهد داشت. آسیاب با اجازهٔ صاحب ملك در زمین او بنا شده است. از این رو وی نمی تواند مانع حرکت آسیاب شود. ولی حق دارد از آب قنات برای آبیاری اراضی خویش در حد نیاز استفاده کند[۱۱۹]. بدین روال روایات و نیز مآخذ حقوقی هر دو وجود آسیاب آبی در ایران پیش از اسلام را مورد تأیید قرار داده‌اند.

در ماتیکان مطالبی پیرامون ارزش بخشهای فنی آسیابها و توجه بدانها درج شده است. بخش فنی آسیاب به صورت «رخت ـ rahat» آمده است[۱۲۰]. «رخت» شامل دستگاهی است که سنگ آسیاب را به حرکت وا می دارد.

آگهی مربوط به چگونگی استفاده از آسیاب جالب دقت بسیار است. ثعالبی هنگام شرح فرار یزدگرد سوم و رسیدن او به آسیابی که به ماهویه تعلق داشت مطالبی ارائه کرده است «والجادالهرب الی طاحونة لماهویة». یزدگرد از آسیابان خواست تا درب آسیاب را ببندد و او را در آنجا پنهان کند. یزدگرد وعده داد در مقابل

۱۱۷ـ همانجا، ص ۲۸۸۱.

118- *Matikan*, XLII, X+ 125, p. 588-589.

119- *Matikan*, XLII, X+ 126, p. 590-591.

120- *Matikan*, XXXI, 13, p.379 (7). I.A. Vullers. *Lexicon persico-latinum*, t. II, Bonnae, 1864, s. 24, رخت apparatus.

این خدمت مبلغی گزاف به آسیابان بپردازد. آسیابان در پاسخ یزدگرد گفت که «بهرهٔ مالکانهٔ آسیاب روزانه چهار درهم خسروانی است» (انّ ضریبةالطاحونه فی الیوم اربعة دراهم خسروانیة). هرگاه یزدگرد حاضر به پرداخت چنین مبلغی باشد درب آسیاب را خواهد بست و به وی امکان خواهد داد تا در آنجا پنهان شود[۱۲۱].

از متن مذکور چنین برمی آید که آسیاب در زمین و بر نهری بنا گردید که مالك آن ماهویه مرزبان ناحیهٔ مرو بود. آسیاب نیز به ماهویه تعلق داشت و از قرار معلوم روزانه چهار درهم خسروانی بابت بهره به وی پرداخت می شد. هرگاه آسیابان درآمدی بیش از اینّ مبلغ کسب می کرد، حاصل آن به خود او تعلق می گرفت. این روایت با نوشته‌های حقوقی منطبق و سازگار است. در مجموعهٔ حقوقی بند مربوط به این مسئله پیرامون شرایطی است که آسیاب در اراضی متعلق به شخص دیگر بنا شده باشد و از سوی آسیابان و یا بنا کنندهٔ آسیاب اداره شود. آسیابی که از آن سخن رفت از سوی صاحب ملك بر رود مرغاب احداث گردید و به صورت اجاره در اختیار آسیابان گذارده شد.

بدین روال می توان با اطمینان خاطر از وجود آسیاب آبی در ایران باستان سخن گفت. این گونه آسیابها دستگاههایی بغرنجتر از آسیابهای معمولی داشتند و ادارهٔ آنها مستلزم آگاهی فنی کافی بود. در این گونه موارد آسیابان مستأجر و خود مردی آزاد بود که در حرفهٔ خویش تخصص داشت. این آگهیها برای داشتن تصوری جامع پیرامون وضع نیروهای مولّد و کارکنان مشاغل در رشته‌های مختلف تولیدی، واجد اهمیتی بسزا است.

۱۲۱ـ ثعالبی، غرر اخبار ملوك الفرس، Histoir des rois des Perses، طبع زوتنبرگ Zotenberg، پاریس، ۱۹۰۰، ص ۷۴۶ـ۷۴۷



۷

مالکیت فئودالی (اقطاعی) بر زمین

جریان اقطاعی شدن (فئودالیزاسیون) اقتصاد ایران در مآخذ و منابع انعکاس یافته است. ولی مآخذ مذکور پراکنده‌اند. یافتن و مشخص کردن اهمیت و مفهوم پدیده‌های گونه‌گون وظیفه‌ای است بس دشوار. ولی صرفنظر کردن از آن نیز جایز نیست.

جریان تحول و تبدل اجتماعی بالاخص از طریق ظهور پدیده‌های نو و دگرگونی در ویژگیهای مالکیت بر زمین معلوم و مشخص می گردد. مهمترین عامل تشخیص نظام اقتصادی جامعه با امر مالکیت بر زمین در این دوره مرتبط است. در آن روزگار مالکیت بر زمین ارزشمندترین و مهمترین عامل تولید به شمار می رفت. ظهور فئودالیسم با دگرگونی در امر مالکیت بر زمین همراه است. ولی در این مورد خاص نیز ممکن است یکرشته ویژگیها و نیز دگرگونیهای ریشه‌ای و نسبی وجود داشته باشند. در این مورد خصلت بهره‌کشی نیز دگرگونی می یابد. زیرا در جریان فئودالیسم رابطهٔ تولیدکنندگان با زمین و ابزار تولید به مراتب عمیقتر از نظام برده‌داری است. پیشتر با تکیه به اسناد و مآخذ حقوقی پیرامون وضع تولید سخن

داشتیم. در این جریان میان زمین و کسی که بر روی زمین کار می کند، رابطه‌ای بس عمیق پدید می آید.

در ارتباط با این ماجرا باید به مالکیت اقطاعی مالك زمین نیز توجه داشت. این شخص اراضی معینی را به صورت مشروط در مقابل خدمات انجام داده، بویژه خدمت نظامی مالك می شود. به موازات آن خروج اراضی مذکور از املاك دولتی اعلام می گردد. در این زمینه روایتی که از بعضی مآخذ پیرامون عصر پادشاهی بهرام و درستتر گفته شود یکی از شاهانی که بهرام نام داشت برجای مانده و حایز اهمیت است. مسعودی داستانی در این زمینه ارائه کرده است که با روزگار پادشاهی بهرام دوم فرزند بهرام ارتباط دارد. یکی از روایات او پیرامون کسورات و برهم خوردن وضع خراج و مالیات است. فردوسی نیز این مطلب را یاد کرده است. ولی سخن او مربوط به روزگار پادشاهی بهرام گور است. بدین روال می توان دریافت که نوشتهٔ هر دو مؤلف مأخوذ از یك منبع و چه بسا خودای نامگ بوده است. ولی معلوم نیست که زمان آن به کدام یك از این دو بهرام مربوط می شود. روایت مسعودی بسیار جالب دقت و توجه است. بعضی واژه‌ها و اصطلاحاتی که مسعودی بکار گرفته در دیگر نوشته‌ها نیز آمده‌اند. این امر به واژه‌ها و اصطلاحات مذکور اصالت و صورت قطعیت می بخشد. یکی از مهمترین آنها واژهٔ «قطع» است که در مأخذ و منابع عربی و اسلامی پیرامون مالکیت مشروط به کار گرفته شد.

معلوم نیست در مآخذ اصلی چه رابطه‌ای میان داستان «ویرانه» و داوری پیرامون واژهٔ «زندیك ـ زندیق» با روزگار بهرام دوم فرزند بهرام وجود داشته که مسعودی از آن یاد کرده است.

گرچه بنا به نوشتهٔ مسعودی واژهٔ «زندیك» از واژهٔ زند یا تفسیر و تأویل اوستا پدید آمده است، با این همه وی واژهٔ مذکور را در ماجرای مانی به کار گرفته است. در دیگر مآخذ واژهٔ «زندیك» در ارتباط با تعالیم مانی آمده است. بعدها این واژه نه تنها به مانویان و مزدکیان، بلکه به پیروان آیین بودا و کلیهٔ ملحدان و از دین برگشتگان نیز اطلاق گردید[۱۲۲]. مانی از بهرام خواست که تعالیم وی را بپذیرد. ولی بهرام به

122- V. Rozen: «سخنی کوتاه پیرامون واژهٔ «زندیك», *Zap. Vost. Otd. Russk. Arkheol obsh.* t. VI, str. 336-340- M.CL. Huart. *Les Zindiks en droit mesulman* (otd. ottisk, str. 79).

مخالفت برخاست و دستور داد تا مانی و پیروانش را از میان بردارد و نابود کند[۱۲۳]. این روایت مربوط به مانی و مانویان است. ولی ماجرای مزدکیان را در خاطر زنده می کند و چه‌بسا مربوط به آنها باشد.

پس از این ماجرا داستان مفصلی پیرامون بی اعتنایی بهرام به امور دولت و مملکت آمده است. وی سرانجام به وضع فلاکتبار ایران پی برد و نظم را به کشور اعاده کرد و عمر خود را وقف تمشیت امور نمود. سبب وضع فلاکتبار مملکت آن بود که بهرام املاک را از صاحبان گرفت و به خدمتگزاران و نزدیکان خود داد. در نوشتهٔ مسعودی واژهٔ «اقطع» آمده که از ریشهٔ «قطع» است. قطع نیز به معنای تیول و یا مالکیت اقطاعی است. واقطع الضیاع لخواصه و من لاذ به من خدمه و حاشیته[۱۲۴] «اوخاصان، خدمتگزاران و اطرافیان خویش را تیولها داد». این گونه واگذاری زمین موجب خرابی املاک و تهی شدن آن از آبادکنندگان شد. جز در املاک بزرگ آبادی نماند و خاصان پادشاه از پرداخت خراج معاف گردیدند. مسعودی این نکته را مکرر آورده نوشته است که آبادکنندگان املاک را رها کردند و از دیار خویش رفتند و املاک خرابی گرفت[۱۲۵]. خراج به خزانهٔ مملکت داده نشد و محصولی برجا نماند و سپاه از این ماجرا صدمه دید و تباه گردید.

ماجرا به صورت افسانه‌ای به بهرام عرضه شد. وی نیز املاک را به صورت تیول (قطع) به صاحبان پیشین بازگرداند. بهرام رسمهای پیشین را برقرار کرد. در نتیجه زمینها آباد و محصول فراوان گشت. شهرها شکوفایی یافتند و خزانهٔ مملکت با پرداخت خراج پر شد[۱۲۶].

مسعودی در این داستان به وضع بد کشور اشاره کرد و نوشت که املاک به دست مردی ناشایست افتاد و در نتیجه بخشی از املاک به سبب خرابی قادر به تأمین خراج نبودند و از پرداخت مالیات معاف شدند. و امّا واژهٔ خراج در مآخذ ایرانی پیش از اسلام نیز وجود داشته است[۱۲۷]. بنابه نوشتهٔ مسعودی و درستتر گفته شود طبق

۱۲۳ـ مسعودی، مروج الذهب‌متن و ترجمه فرانسه از باربیه دومنار و پاوه دو کورته، ج ۲، پاریس، ۱۸۶۳، ص ۱۶۷.

۱۲۴ـ همانجا، ص ۱۶۸.

۱۲۵ـ همانجا، ص ۱۶۹ـ۱۷۳. ۱۲۶ـ همانجا، ص ۱۷۳ـ۱۷۴.

127- Pigulevskaia, N.K. «voprosu o podatnoy reforme Khosrova Anushervana». *V D I*, No. 1, 1937.

مأخذی که مسعودی از آن بهره گرفت، عدم پرداخت خراج کشور را به ویرانی کشانید. سپاهیان و مردم نیز گرفتار بدبختی و مصیبت شدند. همه به زمین چشم دوخته بودند. زیرا بستگی آنان با زمین مخدوش گردید. گمان می رود این مطلب از **خودای نامگ** (خداینامه) اقتباس شده باشد. فردوسی این داستان را در شرح پادشاهی بهرام گور آورده است. او پس از جلوس بر اریکهٔ شاهی خراج را که مبلغ هنگفتی بود به خراج دهندگان بخشید. کیوان به حساب خزانهٔ دولت رسیدگی کرد و اعلام داشت که خراج مذکور معادل ۹۳ میلیون درهم است. ولی بهرام آن را لغو کرد و صورت خراج را به آتش افکند و موجبات خرسندی را در سراسر ایرانشهر فراهم آورد. مردم از این کار شادمان شدند و در آتشکده‌ها به نیایش برخاستند[۱۲۸].



تصویر ۶. شاپور دوم هنگام شکار شیر (ظرف از موزهٔ ارمیتاژ).

۱۲۸ـ شاهنامه متن و ترجمه و حواشی از ژول مول، ج ۵، ص ۵۵۸ـ۵۵۹.

گرچه نوشتهٔ مسعودی صورتی افسانه‌ای دارد و مشابه داستانهای کلیله و دمنه است، با این همه باید گفت که در این ماجرا بخشی از واقعیت را می توان یافت. شاید این داستان متعلق به زمانی دیگر و شاهنشاهی دیگر از سلسلهٔ ساسانی باشد. ولی نمی توان منکر هستهٔ اصلی این واقعیت شد. زیرا در ایران پیش از اسلام واگذاری مشروط اراضی از سوی شاهنشاه به صورت تیول و اقطاع مسبوق به سابقه بود.

در گذشته به نوشتهٔ بلاذری پیرامون مهرهای شاهی اشارتی داشتم. یکی از این مهرها مربوط به واگذاری زمین از سوی شاهنشاهان بود که جنبهٔ شرطی داشت. واژهٔ (اقطاعة) که از ریشهٔ (قطع) آمده است در زبان عربی به مفهوم مالکیت مشروط بر زمین به کار می رفت که با تعهد خدمت در سپاه همراه بود[۱۲۹]. وجود همین اصطلاح در نوشتهٔ مسعودی مؤید نظر ما پیرامون امکان وجود مالکیت فئودالی در ایران بویژه در روزگار خسروانوشیروان و پس از سرکوب جنبش مزدکیان بود.



تصویر ۷. سکه بهرام پنجم ـ گور (۴۲۰-۴۳۸).

چنان که از نوشتهٔ مسعودی برمی آید، هرگاه در سده‌های پیش از نهضت مزدکیان واگذاری زمین تحت شرایط مالکیت فئودالی وجود داشته باشد، دیگر جای تردید خاصی باقی نمی ماند که هجوم فعال به جماعات روستایی از سوی مالکان زمین صورت پذیرفت.

نه تنها توده‌های وسیع کشاورزان در نهضت مزدکیان شرکت داشتند، بلکه بخش معینی از طبقهٔ حاکم کشور نیز جانب نهضت مذکور را گرفته بودند. این نکته را از تلاشهای سیاوش و روش کواذ (قباد) اول می توان دریافت. اشراف دودمانهای کهن که از موقعیت برده‌داران برخوردار و فرمانروای استانهای ایرانشهر بودند، با

129- N. Pigulevskaya, *Vizantiya i Iran na rubezhe VI i VII vv.* M.L., 1946, str. 215.

قشر وسیعی از «آزادان» بر سر تقسیم محصول اضافی به مبارزه دست زدند. آزادان تکیه‌گاه دودمان ساسانی بودند. بعضی از افراد این گروه به صورت مشروط زمین دریافت می داشتند. آزادان که طبقهٔ فئودال از درون آنان پدید آمد بیش از اشراف مستقل و دارای سنتهای کهن، به شاهنشاه وابسته بودند. وحدت ایران از سوی اردشیر زبان اعتراض آنان را بست. ولی اشراف مذکور همچنان به حیات خود ادامه می دادند و شاهنشاهان بارها ناگزیر شدند بر قدرت و حاکمیت آنان ضربتهایی وارد آورند. جنبش مزدکیان پرده از مقاصد اشراف مذکور برگرفت.

نوشتهٔ طبری مبنی بر این که در روزگار خسرو اول انوشیروان تدابیری جهت احیای وضع زمین داران فئودال که سخت گرفتار دشواریهای اقتصادی شده بودند اتخاذ گردید، در بخش مربوطه از سوی نگارنده مورد تحلیل و بررسی قرار گرفته است. تقویت طبقهٔ حاکم و احیای امتیازهای آن ضمن تعهد خدمات دولتی، سپاهی، اداری و تعهد خدمت به دربار شاه، مقرر و استوار گردید. در نامهٔ تنسر که از آثار و مآخذ سدهٔ ششم میلادی است از این گونه ضرورتها سخن رفته است. سیاست خسرو اول تمام و کمال در این جهت بود.[۱۳۰]

وجود تیول و مالکیت مشروط بر زمین که از سوی ثعالبی ارائه شده و ما پیشتر بدان اشاره کردیم در نوشتهٔ بلاذری نیز مورد تأیید قرار گرفت. در ایران مراکز اداری متفاوتی وجود داشتند. اسناد صادر شده از مراجع مختلف که به مهرهای گونه‌گون شاهی ممهور شدند، سرانجام صورت قانون کتبی و لازم الاجرا یافتند. بلاذری با استفاده از نوشتهٔ ابن مقفع متذکر گردید که شاهنشاهان ایران مهرهای خاصی داشتند که دبیرخانهٔ مخفی شاه جهت ارسال نامه از آنها بهره می جست. شاهنشاه مهر مخصوصی جهت «تحکیم» و یا «تأیید» بخشش و واگذاری (السحا آت) به صورت کلی و بویژه واگذاری زمین (الاقطاعات) «و برای همهٔ نظایر آن و دیگر فرمانهای تشریف داشت»[۱۳۱]. شاهنشاه مهر خاصی برای امور مربوط به اشراف و بزرگان داشت. نام اشراف و بزرگان با ذکر نام خانواده و دودمان آنها در دفاتر مخصوص ثبت می شد. واگذاری و بخشش صرفاً به دستور شاه انجام می گرفت.

130- M. Darmsteter, *Lettre de Tansar*, ...p. 210, 513.

۱۳۱- بلاذری، فتوح البلدان، طبع دوخویه، لیدن، ۱۸۶۶، ص ۴۶۴.

Kitab albuldan, transl. by Murgotten, II, New York, 1924, p. 259.

ولی واگذاری زمین صورت خاصی داشت و گاه به صورت مشروط انجام می‌گرفت. واژهٔ عربی (اقطاعة) جمع آن (اقطاعات) در مورد املاکی بـه کار می‌رفت که به صورت مشروط واگذار می‌شدند و با تعهداتی در زمینهٔ خدمت سپاهی همراه بودند[۱۳۲]. این گونه واگذاری زمین در نوشتهٔ ثعالبی آمده است. او نیز در کتاب خود همین واژه تازی را به کار گرفت. با توضیحی که ثعالبی ارائه کرده است دیگر جای شبهه باقی نمی‌ماند که این اصطلاح ویژهٔ املاکی است که به صورت مشروط واگذار شده‌اند. رشد مناسبات فئودالی در عصر خلافت بی گمان حاصل وجود شیوهٔ مالکیت و بهره‌کشی فئودالی در ایران پیش از اشغالگری و سلطهٔ تازیان بود.

مطالب ارائه شده مؤید جریان فئودالی شدن ایران در سدهٔ پنجم و ادامهٔ آن در سدهٔ ششم میلادی است. و. و. بارتولد محقق برجستهٔ مسایل خاورمیانه با توجه خاص خود مطلب بسیار درستی را ارائه کرد. وی نوشت «نظام دولت ساسانی در آخرین سده‌های موجودیتش با نظام دولتی و اجتماعی ایران در روزگار نخستین شاهان ساسانی تفاوت بسیار داشت[۱۳۳]. بارتولد به درستی یادآور شد که پیش از تغییر نظام «بحرانی» پدید آمد که «سراسر کشور را فرا گرفت». در این زمینه بویژه باید از «جنبش کمونیستی مزدکیان» یاد کرد. به اعتقاد او «تاکنون به اندازهٔ کافی رابطهٔ این تغییر و دگرگونی با بحران نظام دولتی معلوم و مشخص نشده است».

ما می‌کوشیم رابطهٔ مذکور را معلوم و مشخص کنیم

تقویت مالکیت «آزادان» بر زمین به حساب تضعیف اشراف و بزرگان به عنوان واقعیتی تاریخی بی گمان از سوی بارتولد و نیز کریستن سن به درستی یاد شده است. این واقعیت در تعالیم مبتنی بر مراحل و دوره‌های اجتماعی ـ اقتصادی انعکاس یافته است.

پیشتر برپایهٔ اطلاعات حقوقی مربوط به اشکال مالکیت و تابعیت، مطالبی پیرامون انهدام مناسبات برده‌داری در ایران ارائه شد. با انحطاط و انهدام روابط برده‌داری موقعیت اشراف دودمانی برده‌دار نیز رو به ضعف نهاد. ولی ثروت آنان از میان نرفت. بحران عمومی مناسبات برده‌داری در آسیای مقدم زمینه را برای انهدام

132- S. Kazimirsky. *Dictionnaire arab-français*, II, p. 771.

133- V.V. Bartold. K istorii krestianskikh dvizhenii v Persii. Iz Dalekogo i blizkogo proshlogo, sbornik v chest piatidesiatiletiya nauchnoy zhizn N.I. Kareeva; Pgr., 1923. str. 56.

روابط برده‌داری در ایران فراهم آورد. تأسیس دولت ساسانی بی‌گمان مؤید دگرگونی در زیربنای اقتصادی جامعه بود. در نخستین سدهٔ موجودیت دولت ساسانی، اشراف و سران دودمانها همچنان تکیه‌گاه شاهان بودند. ولی پیش از ان اشراف و سران دودمانها «مطیع و منقاد» شدند. متعاقب آن خودمختاری اشراف مذکور محدود گشت و آنان حکومت عالیهٔ شاهنشاه را مورد تأیید قرار دادند. در ضمن دولت نوبنیاد ساسانی نیازمند تکیه‌گاه وسیعتری بود. قشر «آزادان» به چنین تکیه‌گاهی بدل شدند. قشر آزادان «آزاتان» که از طریق تعهد به خدمت در سپاه با شاهنشاه ارتباط یافتند، مالکان زمین بودند. ثروت آنان از طریق بهره‌کشی فئودالی و یا شیوهٔ استثمار دورهٔ گذر به فئودالیسم تأمین گردید. اینان نسبت به دارندگان متصرفات بزرگ با سهولت بیشتری به صورت طبقهٔ فئودال درآمدند، قوام یافتند و رفته‌رفته بزرگ و نیرومند شدند. زمین وسیلهٔ عمدهٔ حقوق و مالکیت آنان بود. مناسبات قبیله‌ای جماعات روستایی در زمین همچنان باقی و پابرجا ماند. اشراف دودمانی و ثروتمند در بیشتر موارد به اراضی دودمانی خود تکیه داشتند. املاك خصوصی در این زمینه از اهمیت فراوان برخوردار بودند. در این املاك کار بردگان به مقیاسی وسیع مورد استفاده قرار داشت. این نکته را از مآخذ و منابع می‌توان دریافت. البته دستکرتها را باید جزء متصرفات بزرگی که پیشتر از آن سخن داشتیم به شمار آورد. اشرافی که برده‌دار بودند، اندك اندك به شیوهٔ اقتصاد ویژهٔ دورهٔ گذر به فئودالیسم روی آوردند.

در جنبش مزدکیان مبارزهٔ جماعات روستایی با انقیاد و اسارت که نموداری از اعتراض این جماعات بود، رنگ و جلای مذهبی داشت. «دلبستگی» کواذ (قباد) نسبت به مزدکیان و «اغماض و چشم پوشیهایی» که موقف آنان را موقتاً استحکام بخشید، حاصل اقدام خصوصی وی نبود. این نموداری از مبارزه میان اشراف دودمانی برده‌دار و قشر وسیع و نوظهور آزادان بود که مالکان اراضی تیول و اقطاعی به شمار می‌رفتند. اینان تکیه‌گاه کواذ در مبارزه با اشراف بودند. اینان موجبات رجحان و برتری دیهیگان (دهقانان) ایران را در سدهٔ ششم میلادی فراهم آوردند. اقدامات کواذ (قباد) اول حاصل مبارزهٔ اشراف برده‌دار و آزادان فئودال شده بود. جنبش مردمی «زیر دستان علیه زبردستان» موجبات تضعیف بیشتر اشراف و ورشکست کردن آنان و تبعیت این گروه از حاکمیت شاهنشاه را فراهم آورد. کواذ

(قباد) پس از بازگشت و جلوس مجدد بر اریکهٔ شاهی سخت نیرومند و ترسناک شد. از این رو به فرزند خود خسرو انوشیروان فرمان داد تا جنبش مذکور را با خونریزی بیرحمانه سرکوب نماید. هدف تدابیر سیاسی خسرو انوشیروان تحکیم آزادان بود. آزادان با گرفتن زمین از شاهنشاه به صورت فئودالهای شاهی درآمدند. کواذ (قباد) همانند شاهان پیشین در قشر آزادانی که سپاهی و مالک زمین بودند، تکیه‌گاهی برای خود یافت. بخش اعظم مالکیت ارضی و محصول اضافی نصیب آزادان شد.

بخش پنجم

اهمیت شهرها در نظام اجتماعی ایران

طی سده‌های چهارم و پنجم میلادی

۱

جمعیت شهرها و سازمان یافتن کار پیشه‌وران

پیشتر اشاره شد که جنگهای شاپور یکم و سیاست پی گیرانهٔ نرسه (سالهای ۲۹۳-۳۲۰ میلادی) زمینهٔ بسیار مساعدی را برای سیاست خارجی ایران فراهم آورد.

پس از جنگهای شاپور اول نیز همانند پیکارهای اردشیر یکم سردودمان ساسانی در مآخذ و منابع از پایه‌گذاری و احیای شهرهای بسیاری سخن رفته است. امر تولید در ارتباط با پدیده‌های اقتصادی جدید گسترش فراوان یافت. رشته‌های تازه‌ای از حرفه و فن پدید آمد و انسانهای جدیدی در کارگاههای پیشه‌وران به کار پرداختند. امور ساختمانی و فعالیتهای غیرکشاورزی وسعت گرفت. گسترش شهرها و سازمان یافتن کار پیشه‌وران به مقیاسی گسترده و شکلهای تازه، نمودار و جلوه‌ای از این پدیدهٔ نوظهور بود. در کارهای ساختمانی و امور مربوط به شبکه‌های آبیاری از کار اسیران جنگی به مقیاسی وسیع استفاده می شد. جای تردید نیست که اسیران جنگی صورت برده داشتند و انجام کارهای دشوار برعهدهٔ اسیران بود.

نیاز به کار کارگران و حرفه‌های جدید پیشه‌وران در شهرها نه تنها از سوی

زحمتکشان محلی و اتباع کشور، بلکه توسط اسیران جنگی نیز تأمین می شد. یکی از مآخذ سریانی به تفصیل پیرامون این ماجرا مطالبی بیان داشته است. به سبب نیازمندی به کار پیشه‌وران، اسیران «رومی» مقیم ایران در وضع و شرایط رضایت بخشی بسر می بردند.

«بدین روال پوسی که یکی از اسیرزادگان رومی بود، توسط شاپور فرزند هرمزد به شهر به‌شاپور در سرزمین پارس انتقال یافت. پدر این پوسی از زمرهٔ اسیران بود»[1]. پدر پوسی به اسارت درآمد. آنها در شهر به شاپور (بیشاپور ـ به از اندیوشاپور ـ م.) می زیستند. «به فرمان شاه» پوسی در شهر «پایگاه» و بدیگر سخن «بنگاه» (bunkā) داشت که خود نشانه‌ای از تمکّن او بود. «وی از همان شهر همسری ایرانی اختیار کرد» و او را به دین مسیح در آورد. او فرزندانش را نیز به آیین مسیح «پرورش داد». هنگامی که شاهنشاه شاپور «کرخ لدن Karkh-de-Ledan را بنا نهاد، اسیران را از دیگر جایها به این مکان آورد»[2]. ولی این کافی نمی نمود. چند صد سال تجربهٔ دولت ایران سبب شد که تدبیر دیگری نیز اتخاذ گردد. شاه «مناسب دانست» که اسیران با مردم محلی درآمیزند. بدین منظور شاه فرمان داد تا «حدود سی خانوار از اتباع ساکن سرزمین به شهر جدید نقل مکان کنند و با اسیران درآمیزند». هدف او «درآمیختن» و «ازدواج» اسیران با افراد محلی بود. ازدواج سبب «وابستگی» و پیوند جدید آنان با کشوری می شد که در آن دوران «اسارت» را می گذرانیدند. این نیز مانع از تلاش آنان جهت بازگشت به میهن می شد و ارتباط اسیران را ضعیفتر می کرد. با انتقال به شهر جدید آنها می توانستند بخش بزرگی از اهالی را تشکیل دهند. جای دادن اسیران در میان ایرانیان، موجبات استحالهٔ اسیران رومی را فراهم می آورد «تا فرار و بازگشت آنها به مکانی که در آن اسیر شده بودند، آسان نباشد»[3]. مؤلف این مأخذ سریانی در ادامهٔ مطلب افزود که «اندیشهٔ شاپور چنین بود. او می خواست اسیران را با مردم محلی در هم آمیزد». ولی این کار حاصل دیگری به بار آورد. آیین مسیح در میان مردم شهرهای ایران گسترش فراوان یافت. مآخذ بسیاری گواه این نکته‌اند.

«پوسی، همسرش، فرزندانش، برادران و خواهرانش همانند کسان

1- *Acta mm.* ss.II, str. 208.
2- *Acta mm* ss.II, str. 209.
۳ـ همانجا.

بسیاری که به فرمان شاپور فرزند هرمزد از به‌شاپور به دیگر جایها منتقل شده بودند، از آن شهر به کرخ لدن انتقال یافتند»[۴]. همهٔ اعضای خانوادهٔ او در این نقل مکان شرکت داشتند. در این نوشته جز از همسر و فرزندان، از برادران و خواهران پوسی نیز سخن رفته است. بدین روال خانوادهٔ بزرگی را تشکیل می دادند که پوسی در رأس آنها قرار داشت. اعضای این خانوادهٔ بزرگ جمعاً در آن «بنگاه» خدمت می کردند. این نکته که «اعضای خانواده» پوسی همراه او به شهر نوبنیاد نقل مکان کردند، خود نشانه‌ای از رفاه نسبی و معین او است. این عده تنها اعضای اصلی خانواده را شامل نمی شد، بلکه دستیاران پوسی نیز در زمرهٔ کسانی بودند که با وی به شهر نوبنیاد آمدند.

پوسی بافنده و «پیشه‌وری ماهر و کاردان» به شمار می رفت. تخصص عمدهٔ او تهیهٔ پارچه‌های ابریشمین زربفت بود. در مأخذ سریانی برای بیان این مطلب واژه یونانی «Metaxa» بکار گرفته شده که به معنای «ابریشم خام» آمیخته به زر است(ما ایرانیان این پارچه‌ها را زری وعمل آن را زری بافی می نامیم-مترجم).

شاپور پیشه‌وران بسیار از «اسیران» و «اتباع کشور خویش» گرد آورد که پوسی از زمرهٔ آنان بود. شاهنشاه آنان را در کارگاه ویژهٔ دربار خود گرد آورد. در مأخذ آمده است که «او جنب کاخ خود در کرخ لدن کارگاهی ترتیب داد[۵]»

مسئله مهمی که ناروشن می نماید، موضوع سازمان کار پیشه‌وران در اوایل سده‌های میانه است. این نکته که پیشه‌وران در گونه‌ای مجتمع و یا کارگاه گرد می آمدند، مطلبی است که درنوشتهٔ دیگری با استناد به امضای استادان کارگاههای پیشه‌وران در کلیساهای نسطوری بدان اشاره شده است[۶]. در رأس هر گروه محترفه «استادان» یا «پیش کسوتانی» وجود داشتند (در متن سریانی این شغل با عنوان qashē و rēshē آمده است). بر همگان روشن است که در ایران تولید انواع وسایل فلزی تا چه پایه پیشرفته بود. بنابراین جای شگفتی نیست که با عناوینی چون «استاد نقره کار» ، «استاد زرگر»، «استاد رویگر»، و استادانی دیگر در زمینهٔ فلزکاری مواجه شویم[۷].

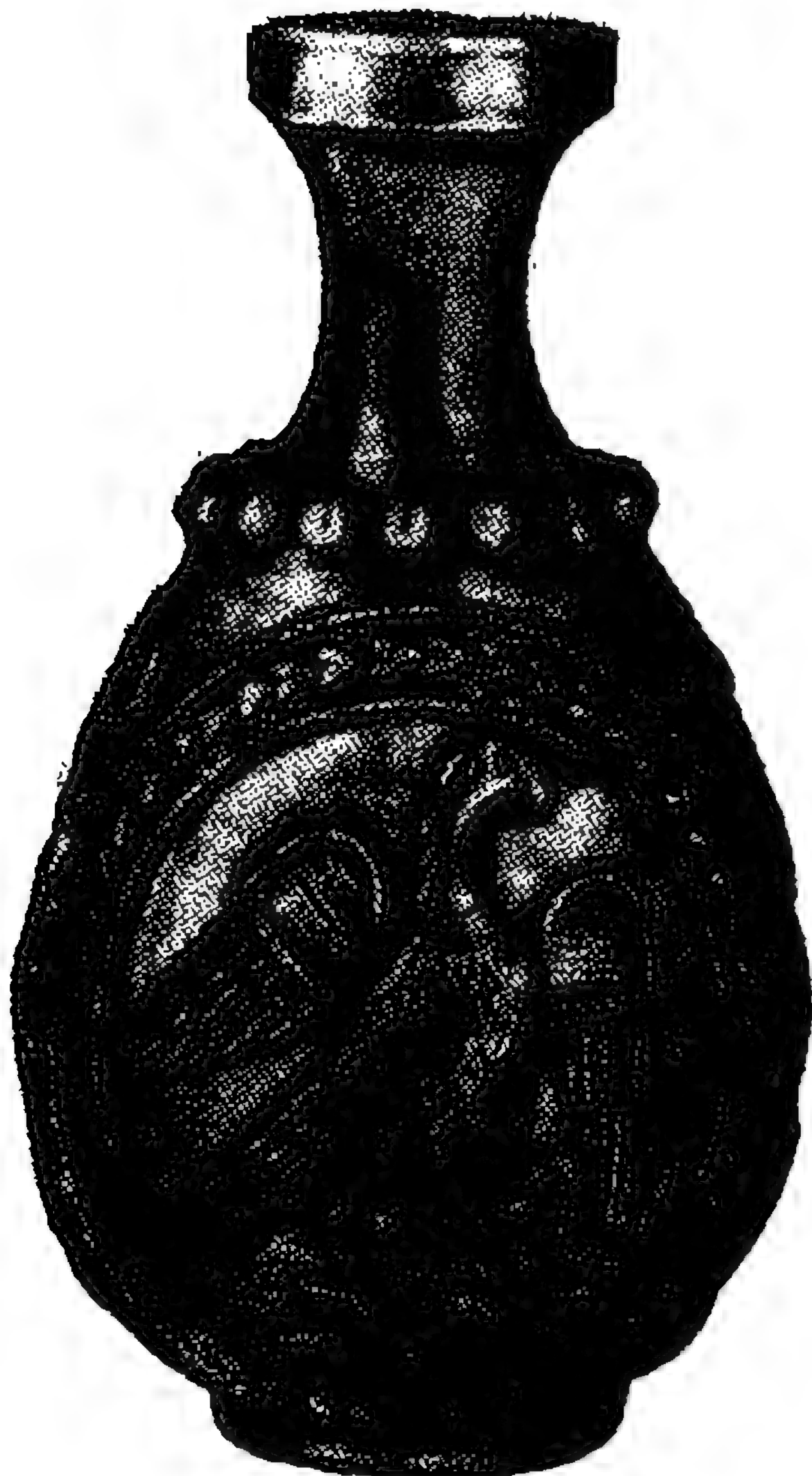
۴- همانجا.

5- *Acta mm.* ss. II, str. 209.

6- N. Pigulevskaia. *Vizatiia i Iran na rubezhe* VI i VII vv. str. 228-229.

7- *Synodicon Orientale*. Notices et extraits des manuscrits de la Bibliothèque Nationale, vol. 37, Paris, 1905, p. 79-80.

امضای این استادان در کلیسای نسطوری مؤید آن است که نمایندگان مجتمع یا کارگاههای مشهور، ثروتمند و در شهر و دیار خویش نزد مقامات دولتی از نفوذ و اعتبار برخوردار بودند. هنگام فرمانروایی تازیان در ایران، همانند شهرهای روم شرقی (بیزانس) افراد دارای حرفه و پیشهٔ مشابه در یك محله و یك راسته به کار اشتغال داشتند. جای تردید نیست که شهرهای ایران در عصر خلفای بنی امیه و بنی عباس چندان تفاوتی با شهرهای روزگار پیشین نداشتند.



تصویر ۸. تنگ عهد ساسانی از موزهٔ ارمیتاژ.

حجره‌های بازرگانان نیز همانند کارگاههای پیشه‌وران صورت مجتمع داشت. در نوشته‌ای کلیسایی از سدهٔ ششم میلادی نام «بازرگانی» را مشاهده می‌کنیم که کامیزد بر مارشمون Kamizd bar mar Semon است. امضای شخص دیگری نیز وجود دارد که بسیار جالب توجه است. این شخص یك ایرانی به نام مهربوزید برگوریدا Mihrobouzid bar Gourida بود که به عنوان «رئیس التجار» (qashē dᵉ taggārē) نام خود را امضا کرده است. عنوان رئیس با نام استادان و پیش کسوتان محترفه که پیشتر از آن یاد کردیم نیز آمده است. در نوشتهٔ کلیسایی سال ۵۴۴ میلادی که متعلق به عهد بطریق مار آبای اول است، امضای «رئیس محترفه» و یا «پیش کسوت» دیده می‌شود که در متن سریانی به صورت پارسی آن کروگبد qarugbed آمده است[8]. کروگبد رئیس پیشه‌وران یا محترفه بود که در رأس کارگاهها قرار داشت و با این عنوان به شاه معرفی می‌شد. بدین روال «رؤسای» محترفه و تجّار در رأس گروههای جداگانهٔ پیشه‌وران و بازرگانان فعالیت می‌کردند. ولی در رأس همهٔ آنان «رئیس» یا «بزرگ پیشه‌وران» قرار داشت. این شخص در دستگاه دولت دارای مقام و موقف عمده‌ای بود. طبق اطلاعات ارائه شده و آگهی مربوط به پوسی می‌توان گفت که وی از وضع ممتازی برخوردار بود. سازمان پیشه‌وران بر پایهٔ کار و پیشه و نیز برحسب وظایف تولیدی آنان صورتی مشخصتر حاصل می‌کند.

شاپور از پیشه‌ورانی که در کرخ لدن گرد آورده بود «مجمع واحدی» ترتیب داد. این مجمع صورت سازمان اداری واحدی را داشت که در رأس آن استادان و پیش کسوتان هر رشته قرار داشتند[9]. نگارنده بر این نکته تکیه دارد. زیرا واضح است که هر پیشه و حرفهٔ «مجمع» خاص و سازمان ویژهٔ خود را داشت. در این مجمع و یا سازمان، همهٔ پیشه‌وران و محترفه از هر گروه و رشتهٔ خاص گرد می‌آمدند.

در متن سریانی واژه (Kᵉnushiā) بنابر معمول به مفهوم مجمع افراد و واحد اداری و سازمان خاص خود آنها است که جنبهٔ خودمختاری دارند. مکاتب عالی سوریایی نیز دارای چنین «مجامعی» بوده‌اند. این نکته مؤید آن است که وجود این گونه مجامع پدیده‌ای تصادفی نبود. بلکه سازمانی بود که می‌توانست اشخاص جدیدی را به درون خود راه دهد و عناصر ناشایست را از خود براند. «مجامع»

8- *Synodicon Orientale*, p. 79.
9- *Acta mm.* ss. II, str. 210.

وابسته به مکاتب حق انتخاب اشخاص را برای پیش کسوتی، رهبری و اداره امور اقتصادی خود داشتند[۱۰].



تصویر ۹. ظرف نقرهٔ ساسانی از موزهٔ ارمیتاژ

بی جهت نبود که سازمان محترفه را «مجمع» می نامیدند. در کرخ لدن پیشه‌وران دارای حرفه‌های گوناگون چون در خدمت دستگاه شاهی قرار داشتند، لذا، مجمع واحدی را تشکیل می دادند.[۱۱] کارگاههای این پیشه‌وران در شهر و کویهای مختلف آن واقع نبود. بلکه در اراضی متعلق به کاخ شاهی شاپور دوم قرار

10- *Gli statuti della scuola di Nisibi* Giornale della Società Asiatica Italiana, v.4. Roma, 1890, p 181-182.

11- *Acta mm.* ss. II, str. 210.

داشت. پیرامون چگونگی قرار داشتن کارگاههای پیشه‌وران کافی است به اخبار رویدادنامه کرخ بیت سلوك نظرافکنیم. در این رویدادنامه، نامهای کویهای شهر ذکر شده است. در مآخذ چنین آمده است که شاپور از مجموع پیشه‌وران و محترفهٔ مختلفی که گرد آورده بود (مجمع واحدی از رشته‌های متعدد) ترتیب داد (Wa‘bad 'enon K‘nushiā Khad saggi tegmē) واژهٔ سریانی «tegma» از نگارش واژه‌ای یونانی به همین نام اخذ شده و به معنای «بخش» و «لژیون» و مفهوم «رسته» و «صنف» است. در یك «مجمع» استادان حرفه‌هایی عضویت داشتند که در شهر مشابه حرفهٔ آنان بنابر معمول وجود نداشت.

پوسی به عنوان استادی ماهر و بافنده‌ای هنرمند و واقف به کار خویش «نزد شاه از شهرت و اعتبار فراوان برخوردار بود». پوسی «همواره افتخار تقدیم هدایا به شاه را حاصل می‌کرد»[12]. پوسی «بزرگ» و بدیگر سخن ثروتمند شد. او به افتخارات زیادی نایل گردید و در رأس محترفهٔ کرخ لدن قرار گرفت و از عطایای بسیار برخوردار گشت. پس آنگاه شاه او را «به ریاست محترفهٔ سایر استانهای کشور خویش گمارد».

مأخذ دیگر با اصطلاح پارسی همراه شده که معلوم و مشخص است. در مأخذ مذکور پوسی (پوسیك) کروگبد نامیده شده است. کروگبد کسی بود که از سوی شاه به مقام و منصب دولتی خاصی منصوب می‌شد. چنین بنظر می‌رسد که شخص منتخب به مقام «صدارت مجمع» محترفه دست می‌یافت. یکی از مآخذ به ما امکان می‌دهد به معنای کروگبد پی بریم: «کروگبد به معنای رئیس پیشه‌وران شاهی است» (qārugbed d‘mettargam ' akhīd 'ummānē d‘malkā)[13]. پیرامون پوسی (پوسای) چنین آمده است: «پوسای کروگبد عنوان رئیس پیشه‌وران داشت» (d‘pōsi qārugbed d‘ itawi dargeh rēsh' ummānē)[14].

عنوان کروگبد با امر بازرسی کارگاهها در دیگر شهرهای ایران نیز همراه بود. «چند روز پس از آن که او (پوسی) از سوی شاه به دریافت این مقام مفتخر گردید، به وی فرمان داده شد به همراه شاه عزیمت و از کارگاههای پیشه‌وران در شهر

۱۲ـ همانجا.

13- *Martyrium st. Simeoni: Partologia Syriacu*, t. II, 1, col. 774-775; *Narratio st. Simeoni: Partologia Syriaca* t. II, 1, col. 954.

14- *Patrologia Syriaca*, t. II, 1, col. 782.

شادبار[۱۵] که در زبان آرامی Rama نامیده می‌شود دیدن کند»[۱۶]

بدین روال عنوان کروگبد به مفهوم «رئیس العمل» یا «رئیس محترفه» است[۱۷]. در سدهٔ چهارم میلادی پوسی که مردی از مسیحیان بود، چنین عنوانی داشت. شخصی به نام وردایاب Vardayab نیز به سال ۵۴۴ میلادی مشابه چنین عنوانی را در کلیسای نسطوری از خود باقی گذارد. این نمودار مقام و موقف عمده‌ای است که پیشه‌وران مسیحی، سوریاییان و ایرانیان متکلم به زبان سریانی در شهرها داشتند.

۱۵ـ این نام در متن روسی Shadbor و در ترجمهٔ فرانسوی کتاب Shabhor آمده است ـ مترجم.

16- *Acta mm.* ss. II, p. 210.

17- Th. Nöldeke. *Tabari*, s.240, 502.

۲

کارگاههای بافندگی

رشد نیروهای مولّد یکی از عمده‌ترین و قاطعترین مسایل تاریخ است. در جریان ظهور و رونق شهرها در بین‌النهرین و ایران، پدید آمدن انواع حرفه‌ها و پیشه‌های جدید و جدایی آنها از یکدیگر بی گمان نقشی بس مهم ایفا نمود. گسترش کارگاههای پیشه‌وران و فزونی تقاضا برای کالاهای تولید شده در این کارگاهها، پدیدهٔ تازه‌ای را سبب گردید و آن تکامل ابزار کار بود. بررسی پیرامون دگرگونی شیوه‌های تولید در آن روزگار با دشواری بسیار همراه است. ما آثار لازم پیرامون بررسی فرهنگ مادی مردم آن روزگار در اختیار نداریم. هرگاه آثاری نیز موجود باشند، تاریخشان معلوم و مشخص نیست. لذا استنتاج بر پایهٔ آثار بدست آمده باید در نهایت احتیاط صورت پذیرد. از این رو تعیین هرگونه زمان دگرگونی در تکنیك تولید بسیار جالب توجه است و باید مورد بررسی قرار گیرد.

رونق بازار ابریشم در حوضهٔ دریای مدیترانه مربوط به سده‌های سوم و چهارم میلادی است. توجه به این کالا تا سده‌های میانه همچنان پایدار بود. در سدهٔ نخست میلادی راه شمالی ابریشم چین مورد بهره‌برداری قرار گرفت. وجود ابریشم

در امپراتوری روم طی سدهٔ نخست میلادی از سوی پلینیوس ارشد ارائه شده است. پلینیوس ارشد آگاهی داشت که چینیان (Seres) به کار تولید ابریشم اشتغال داشتند. این کالای وارداتی برای زنان رومی «feminis nostris» موجب «کار و زحمت دوگانه‌ای است» («geminus...Labor») ـ «تولید نخ و بافتن مجدد» («redordiendi fila rursumque textendi»)[18]. چنین بنظر می رسد که مقصود پلینیوس نیاز به تهیه نخ از ابریشم خام «Metaxa» چین بود که از سوی چینیان تدارک می شد. به اعتقاد پلینیوس همهٔ این کارها از آن رو صورت می گیرد تا زنان رومی با درخشندگی و پیرایه‌های تازه‌ای جلوه کنند. پلینیوس می دانست که ابریشم از کرم بدست می آید. وی چنین آورده است: «پارچه‌ای که (bombition) نام دارد، همانند تارعنکبوت است و برای پوشاك تجملی بانوان تدارك و آماده می شود»[19]. بدین روال مؤلف **تاریخ طبیعی** معتقد است که ابریشم از چین به امپراتوری روم می رسد. و امّا چگونگی تهیه پارچه‌چای ابریشمین و حریر در امپراتوری روم را از نوشته پلینیوس پیرامون کار و زحمت دوگانه‌ای که بر عهدهٔ «زنان ما» محول شده است، می توان دریافت. معلوم است که در روزگار او پوشاك ابریشمین یا حریر پدیده‌ای تجملی محسوب می شد که در دسترس هر کس نبود.

اوایل سده‌های میانه استفاده از حریر و پوشاك ابریشمین رواج بیشتری یافت. ولی با این وصف کالایی بسیار گرانبها به شمار می رفت. این نکته در نوشتهٔ آمیانوس مارسلینوس مورخ سدهٔ چهارم میلادی آمده است. وی نوشت: «چینیان . . . به تدارك ابریشم اشتغال دارند. در گذشته ابریشم مورد استفادهٔ اشراف و بزرگان بود. ولی اکنون بدون توجه به مقام و موقف خاص در دسترس همگان است»[20]. این نوشته نمودار رواج بالنسبه وسیع ابریشم و استفادهٔ افراد دارای تمکن کمتر از این کالا است. از نوشتهٔ مذکور می توان دریافت که ابریشم در دسترس افراد بیشتری قرار داشت. باید افزود که پرورش کرم ابریشم و تهیه پیله در سرزمین روم شرقی (بیزانس) تنها در سدهٔ ششم میلادی آغاز گردید. از نوشتهٔ این مورخ معتبر سدهٔ چهارم میلادی به سهولت می توان دریافت که در روزگار او تهیهٔ ابریشم در چین

18- Plinius. *Historia naturalis*, VI, 20, 2 (= VI, 54).
19- Plinius. *Historia naturalis*, XI, 26, 1 (= XI, 76).
20- Ammianus Marcellinus. *Historia*, XXIII, 6, 57, ed. Teubner.

با وسایل کاملتری صورت می گرفت. این نیز موجب ارزانتر شدن کالای مذکور شد. طبق مآخذ کتبی و آثار بدست آمده از حفاریهای باستانشناسان معلوم می شود که کارگاههای ابریشم کشی و تدارك دیبا و حریر به مرحلهٔ تازه‌ای از شکوفایی رسیده بود. هرگاه پارچه‌ها و پوشاك ابریشمین با اشتیاق از سوی مشتریان خریداری می شد (Vestis serica Vel subserica)[۲۱] بنابراین (metaxa) یا مادهٔ خام ابریشمین بیشتری موردنیاز بود. تدارك، بافت، رنگ آمیزی و تزیین پارچه‌های ابریشمین بر پایهٔ ذوقیات و خواست مشتریان بیزانسی صورت می گرفت.

آگهیهای متعددی از پلینیوس ارشد پیرامون کارگاههای متعدد ابریشم کشی وجود دارد. ولی نوشته‌های او در این زمینه چندان روشن نیست. وی چنین می نویسد. «Plurimis Vero Liciis texere quae polymita appellant Alexandria instituit» [۲۲]. مقصود پلینیوس از «polymita» روشن نیست. واژه Mîzol' Mîzos اکنون در جزیرهٔ کرت به مفهوم بخش و قطعه‌ای از دستگاه بافندگی است. شاید مقصود پلینیوس بکار انداختن دستگاه نساجی دارای تارهای فراوان (With many heddles)[۲۳] بوده است[۲۴].

آگهیهای باستانشناسی پیرامون وجود ابریشم در سرزمینهای تابع امپراتوری روم شرقی مربوط به پارچه‌های ابریشمینی است که در گوری واقع در آنتینوئه Antinoe از سدهٔ چهارم میلادی بدست آمده است. نقش پارچه‌ها مؤید آن است که در محل بافته شده‌اند. زیرا در آنها نقش گلدانهای قدیمی یونانی و گلها و جانوران قارهٔ آفریقا دیده می شوند[۲۵].

اوایل سدهٔ پنجم میلادی در اسکندریه «gynécée» و بدیگر سخن کارگاه ویژه امپراتوری وجود داشت که در آن همانند کارگاههای کنستانتینوپولیس (قسطنطنیه)، کیزیك Kizik و کارتاژ پارچه‌های ابریشمین بافته می شد. در نوشتهٔ «Itinerarium Antonini Placentini» که از مآخذ سدهٔ ششم میلادی است از

21- *Codex Theodosiannus*, L. 16, 7. D. de publicanis, 39, 4.

22- Plinius. *Historia naturalis*, VIII, 14, 2 (VIII, 196).

۲۳ـ در ترجمهٔ فرانسوی کتاب واژه many به صورت Lany آمده است که اشتباه است ـ مترجم.

24- G.M. Growfoot and J. Griffiths. «Coptic Textiles in Twofaces Weave with in reverse». *Journal of Egyptian Archeology*, 25, 1, 1939, p. 47.

25- N. Pigulevskaia. *Vizantiia na putiakh V Indiiu*. M.L., 1951, str. 86-88.

کارگاههای بافندگی همگانی یاد شده است که در آنها انواع پارچه‌ها از جمله دیبا و حریر بافته می شد[۲۶]. در مراکز دیگر امپراتوری نیز کارگاههای نخریسی و بافندگی وجود داشت که از ابریشم خام، نخ و پارچه تدارك می کردند. این حرفه در سوریا بویژه (بیروت، صور و صیدا) رواج بسیار داشت. زیرا (metaxa) یا ابریشم خام از طریق دریا از هند و سیلان به این نواحی آورده می شد. سبب نیز آن بود که سوریا یکی از مراکز عمدهٔ تهیه رنگ ارغوانی به شمار می رفت.

پروکوپیوس قیصریه‌ای می نویسد: «پارچه‌چای ابریشمین از روزگاران کهن در (Berthos) بیروت، تیر و شهرهای فینیقیه تدارك و آماده می شد. بازرگانان، صاحبان کارگاهها و پیشه‌وران از مدتها پیش در این نواحی می زیستند. از این نواحی کالا به کلیهٔ سرزمینها فرستاده می شد»[۲۷].

مآخذ متقدم سریانی از تدارك پارچه‌های ابریشمین در بین‌النهرین خبر داده‌اند. در تعالیم آدّای Addai قدیس و مبلّغ مسیحی که یکی از آثار بسیار کهن به شمار می رود از بازرگانی یهودی به نام اوسیئوس Wusébe قیصریه‌ای یاد شده است که به تجارت ابریشم اشتغال داشت[۲۸]. در همان نوشته با نام دیگری «Sericum» از ابریشم سخن رفته است. او نوشت که «آگه Agée برای شاه ابریشم آماده می کرد». مقصود پارچه‌های ابریشمین با مجموعهٔ نقش و نگار است[۲۹]. یفرم Ephrem سوریایی در شرحی پیرامون عیسی مسیح نیز واژه Seraia را در مورد پارچهٔ ابریشمین منقش بکار گرفت[۳۰]. یفرم در سرود مذهبی چهل و هفتم از «مجموعهٔ دستگاههای تولیدی» به صورت جمع یاد کرده است این نیز موجب شد مترجم نوشته‌های او در سدهٔ هفدهم میلادی، این نوشته را به صورت «aratorum textroumque juga» ترجمه کند. واژهٔ «rukaba» را می توان به مفهوم «تدارك»، «آماده کردن» و «مقابله کردن» در مورد «پارچه» و «منسوج» ترجمه کرد[۳۱]. یفرم به موازات این مطلب «از کار

26- Antonini Placentini Itinerarium seculo sexti exeunte scriptum recensuit, vertit, notis inustravit J. Pomialovsky.

مجموعهٔ فلسطینی ارتدکس، نشریه ۳۹، سن پتربورگ، ۱۸۹۵، ص ۲.

27- Procopius Caesariensis. *Historia arcana*. cap. 25. ed. J. Haury. Berlin. 1905. v. III. s. 155.

28- C. Brockelmann. *Lexicon syriacum*. p. 730-W. cureton. *Ancient syriac documents*. London. 1864. text, p. 14. G. phillips. The doctrine of Addai. London. 1876. p. 34.

29- W. Cureton. *Ancient Syriac Documents Text*, p. 14; notes, p. 157

30- Ephrem Syrus. *Opera omnia*. t. II. Roma. 1740. p. 43.

31- همانجا I. III, p. 86-Payne-Smith. *Syriac Dictionary*, p. 534.

محترفه» سخن آورده است و آن را همراه دیگر اصطلاحات تخصصی که حاصل «اکتشافات خردمندان» است بکار گرفته، پس آنگاه نوشته است که آنها «می توانستند این کار دشوار را به سهولت انجام دهند»[۳۲]. در این حرفه به موازات بافتن، دانش و تجربه شرط لازم بود.

اوایل سده‌های میانه خوزستان یکی از مراکز بزرگ بافندگی ایران بود. خوزستان در جنوب سرزمین ماد و جنوب شرقی بین النهرین نهاده شده است. رود کارون با شاخه‌های متعدد از این سرزمین می گذرد. در شرق خوزستان و حاشیهٔ خلیج فارس سرزمین پارس یا پرسید باستان نهاده شده است. خوزستان در آن روزگار با شبکه‌های وسیع آبیاری سرزمینی حاصلخیز بود. به سبب وجود نیشکر یکی از محصولات عمدهٔ خوزستان شکر و قند پارسی بود. شوشتر (Tustar) و اهواز دو شهر عمدهٔ خوزستان بودند. این دو شهر در آن روزگار مراکز عمدهٔ صنایع نساجی خوزستان به شمار می رفتند. در سال ۲۶۰ میلادی شاپور یکم شاهنشاه ساسانی پس از کسب پیروزی و بازگشت از لشکرکشیهای خود به غرب، شمارهٔ کثیری اسیر جنگی به همراه آورد که امپراتور والریانوس از جملهٔ آنان بود. بر رود کارون یا (تیگر کوچك) در ناحیهٔ شوشتر از سوی رومیان سدّی برپا شد که بخشی از آب رودخانه را از شهر دور کرد و موجبات آبیاری اراضی وسیعی را فراهم آورد. این سد که مهندسان رومی در بنای آن دست داشتند، طی چند قرن مایهٔ شگفتی همگان بود. شهر در محاصرهٔ باغهای میوه قرار داشت که در آنها انواع میوه کشت می شد. تابستانها هوای این ناحیه بسیار گرم بود[۳۳].

پارچه‌های بدست آمده از خاور نزدیك وسیله‌ای است برای بررسی و پژوهش محققان. نقشها و رنگهای این پارچه کمك می کنند تا محل تدارك آنها معلوم و مشخص گردند. چون بسیاری از پارچه‌ها از گورها، گورکانها و دفینه‌های مختلف بدست آمده‌اند، بنابراین می توان محدودهٔ زمانی آنها را تشخیص داد. بخش بزرگی از این پارچه‌ها در حفریات شهر آنتینوئه Antinoe بدست آمده است که دارای اهمیتی بسزا است. آب و هوای خشك مصر سبب گردید که این پارچه‌ها محفوظ بمانند. دیگر از مراکز پژوهش، ناحیهٔ پالمیر (تدمر) بود که با اطمینان خاطر

32- Ephrem Syrus, *Opera omnia*, t. III, p. 85.

33- G. Le Strange, *The Lands of the Eastern Caliphate*, Cambridge, 1930, p. 6, 232, 234-235.

می توان پارچه‌های بدست آمده از ناحیهٔ مذکور را متعلق به دورانی پیش از سال ۲۷۲ میلادی دانست. سال ۲۷۲ میلادی سال ویرانی مراکز اذینه اودینت (Odainath) و زنوبیه (Zênobie) بود. دیگر کشفیات در مسیر راه ابریشم بویژه استان لولان (Loulan) و گورکانهای کشف شده از سوی گروه کازلوف (Kozlov) در مغولستان و نوئین ـ اول (Noin-Oul) در قراختا صورت گرفت. پارچه‌های ابریشمین بدست آمده، همانند پارچه‌های پشمین مورد وارسی فنی و میکروسکپی بسیار دقیق قرار گرفتند. نتایج بدست آمده در خور توجه فراوان است. مسایل اساسی مربوط به شیوهٔ تولید این پارچه‌ها از دیدگاه فنی تا مدتی دراز پوشیده ماند و به عنوان پدیده‌ای تاریخی مورد توجه کافی قرار نگرفت.

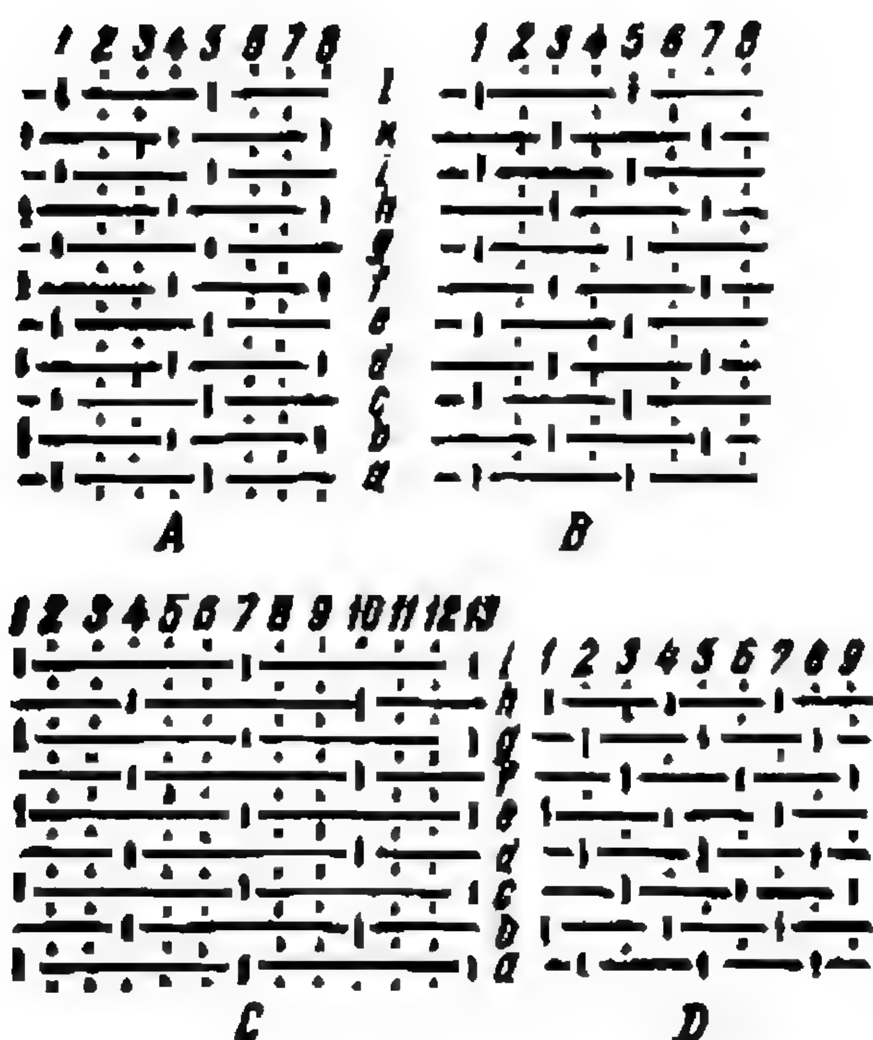
شهرهای اهواز و شوشتر در عصر خلافت با تولید و تدارك دیبا، حریر و دیگر پارچه‌های ابریشمین گرانبها شهرت فراوان داشتند. گسترش کارگاههای پیشه‌وران در این استان ثروتمند ایران مربوط به روزگار نخستین شاهان ساسانی در سده‌های سوم و چهارم میلادی است. مطالعه و پژوهش پیرامون پارچه‌هایی که به نام «پارچه‌های ساسانی» شهرت داشتند، از مدتها پیش آغاز گردید. اواخر سدهٔ گذشته قطعاتی از پارچه‌های ابریشمین که در آنتینوئه بدست آمده بود، مورد بررسی و پژوهش قرار گرفت. از «نقشهای ایرانی» این پارچه‌ها معلوم شد که پارچه‌های مذکور منشاء ایرانی دارند. نخستین بار این نظر از سوی گایه (A.Gayet) اعلام گردید و از جانب گیمه (E.Guimet) مورد تأیید قرار گرفت و در زمرهٔ مجموعهٔ پارچه‌های ایرانی نهاده شد. نظر دیگر پیرامون تاریخ پارچه‌های ابریشمین از سوی فالکه (Falke) ارائه گردید. فالکه بخشی از این پارچه‌ها را متعلق به آنتینوئه دانست[34]. هم او بخش دیگری از پارچه‌ها را کار استادان خوزستان نامید. نظر اخیر از سوی هرتسفلد مورد تأیید قرار گرفت. هرتسفلد بر این عقیده بود که صنعت نساجی ایران تحت تأثیر یونان قرار داشته و چنان که فالکه اعلام کرده است از دو سو، از غرب و از سرزمین هلنیستی باکتریا (باختر) به ایران راه یافته است. هرتسفلد کوشید تاریخ بافتن این پارچه‌ها را متعلق به سدهٔ سوم و اوایل سدهٔ چهارم میلادی اعلام کند. وی آنها را از زمرهٔ کارهای یونانی ـ ایرانی سالهای ۳۵۰ تا ۵۰۰

34- O. Falke, *Kunstgeschicht der Seidenweberei*, Berlin, 1913; 2 Aufl., 1921.

میلادی نامید. به عقیدهٔ هرتسفلد رواج این پارچه‌های «ساسانی» دوران سدهٔ ششم تا سدهٔ نهم میلادی بود[۳۵]. بولشد (Bolcet) و دیگران نیز با تفصیل پیرامون تأثیر هنر یونانی در هنر ایرانی مطالبی نگاشته‌اند.

پفیستر (Pfister) در یکرشته آثار فنی و تخصصی خویش نظر دیگری ارائه نمود. او برای این اظهار نظر نه تنها نقشها، بلکه شیوه‌های فنی تدارک پارچه‌ها را نیز مورد توجه قرار داد. نتیجه‌گیریهای پفیستر در همهٔ موارد قابل پذیرش نیست. ولی بررسیهای او پیرامون شیوه فنی تدارک پارچه‌ها در خور توجه و واجد اهمیت بسیار است.

طبق نظر پفیستر پارچه‌های ابریشمین آنتینوئه که وی آنها را (Serge) نامید، نوع ساده‌ای با مشخصات زیر بود. نخهای پود دو در میان تدارک و تکرار می شد. پودها به صورت نخهای اول، چهارم، هفتم و نیز پنجم و هشتم و غیره دو در میان قرار می‌گرفتند. با این گونه قرار دادن نخها تصاویر و نقوش صورتی مورّب می‌یافت. پارچه‌هایی با این گونه نقشها را «serge» و یا «reps» می نامیدند. این گونه‌ای پارچه بود که آن را کیپور (Kipor) نیز می خواندند. این گونه بافتن serge بسیار مناسب می نمود.



تصویر ۱۰. طرح پارچه‌ها

35- E. Herzfeld. *Die Malerèien von Sammarra.* Berlin. 1927, s. 67.

در چین نیز پارچه‌های ابریشمین را بر این روال تدارک می کردند. بویژه پارچه‌ای که از سوی هیأت باستانشناسی به ریاست اشتین در لولان (Loulan) کشف شد به گونه‌ای بافته شده بود که پودها به سه نخ پایه بخش می شدند ولی دونخ از آنها گره خورده پیوند می یافتند مانند نخ اول و سوم و یا دوم و چهارم که وضع مشابهی داشتند. ر. ش. به تصویر A. بدین روال بافتن در این مورد همانند شیوهٔ بافتن «serge» بود. این نیز از تصویر معلوم و مشخص می گردد. پارچه‌ای که از سوی کازلوف کشف شد نیز به همین ترتیب بافته شده است. ر. ش. به تصویر B. در اینجا پودها سه‌نخ سه‌نخ جدا شده‌اند. ولی تصویر جالبتری از گره و پیوند نخها بدست آمده است. شیوه بافتن در اینجا به همان گونه است. پارچه‌های بدست آمده در لولان متعلق به دوران پادشاهی امپراتوران چینی از دودمان هان Han در سده‌های اول و دوم میلادی بود. پارچه‌های کشف شده از سوی گروه کازلوف را می توان متعلق به آغاز عصر میلادی دانست. گمان می رود این از انواع پارچه‌های معمول و رایج در چین طی عصر مذکور بود. اشتین «serge» چینی را در ناحیهٔ آستان کشف کرد. وی پارچهٔ مذکور را متعلق به سدهٔ ششم میلادی دانست و چنین نتیجه گرفت که serge از جملهٔ نخستین انواع پارچه‌های تدارک شده در چین نیست، بلکه از تولیدات نواحی غربی مرزهای چین و به احتمال بسیار مشابه پارچه‌های پشمی تدارک شده در ناحیه طارم است. بعدها این شیوه در تدارک پارچه‌های چینی مورد استفاده قرار گرفت[۳۶].

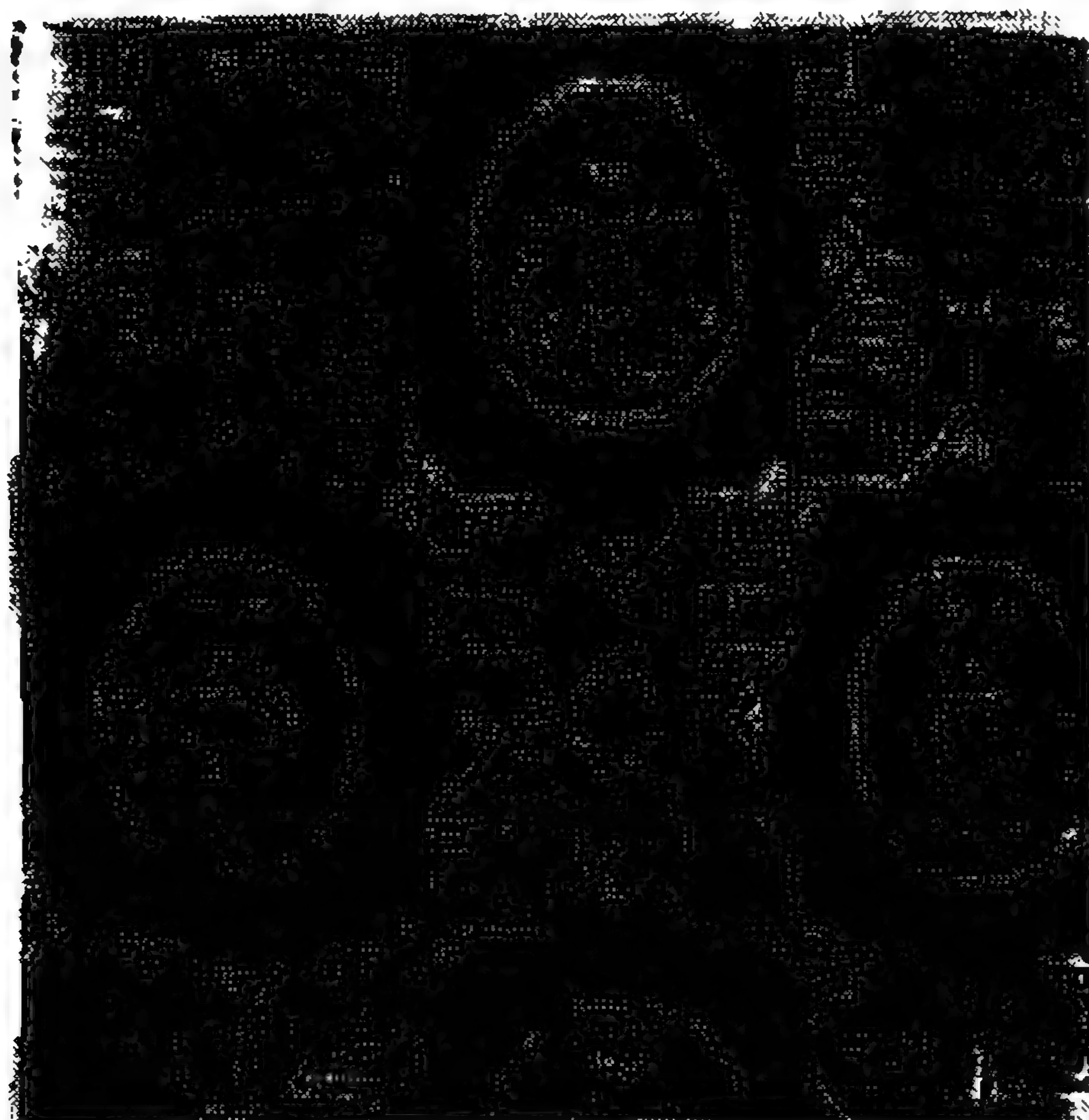
پفیستر سپس به ویژگیهای بعضی پارچه‌های بدست آمده از آنتینوئه اشاره می کند. وی نقوش این پارچه‌ها را متعلق به خاور نزدیک و بین النهرین می شمارد[۳۷]. مؤلف مذکور نمونه‌هایی از پارچه‌های عصر ساسانی ارائه کرده است. ر. ش. به DوC. در این گونه پارچه‌ها نخ پود از پنج ردیف نخهای اصلی روی پارچه می گذرد که همانند پارچه‌های چینی است.

پفیستر در سال ۱۹۳۲ به این نتیجه رسید که serge نخستین بار به شیوهٔ پارچه‌های پشمی در سوریا و بین النهرین بافته شد. چنین بنظر می رسد که تولید این

36- R. Pfister. *Les premières soies sassanides. Etudes d'orientalisme*, publiées par le Musée Guimet àlamémoire de Raymonde Linossier. t. II. Paris. 1932. p. 466-468.

۳۷- همانجا، ص ۴۷۲.

گونه پارچه گویا مورد توجه شاپور یکم قرار گرفته بود و گویا پس از تصرف انطاکیه در سال ۲۶۰ میلادی، نساجان آرامی را با خود به شوش برده بود[۳۸]. نظریهٔ پفیستر با دیدگاه اشتین مطابقت یافت. بدیهی است تا این زمان در پارس تولید پارچه و مواد خام ویژهٔ تدارك پارچه‌های پشمی و ابریشمی رواج فراوان داشت. این نیز سبب می‌شد که نقوش پارچه‌ها بر پایهٔ سنت محلی ایرانی رایج گردد و محفوظ بماند.



تصویر ۱۱. پارچه رنگ‌آمیزی شده به رنگهای آبی، سبز و مایل به زرد (از موزهٔ ارمیتاژ).

نباید خطای پفیستر را در این زمینه از نظر دور داشت. پفیستر بر این عقیده بود که شاپور دوم پیشه‌وران را کوچ نداد. بلکه این کار از سوی شاپور یکم انجام گردید. پفیستر معتقد بود که شاپور یکم گروه کثیری از پیشه‌وران و محترفه را به نواحی مورد نظر منتقل کرد.

38- R. Pfister. *Les premières soies sassanides*, p. 473.

پیرامون نقل مکان نساجان متخصص در مآخذ و منابع مطلبی ارائه نشده است. مآخذ و منابع متأخر اغلب حوادث دوران این دو پادشاه همنام را با یکدیگر مخلوط و ممزوج کرده‌اند. حال آن که شاپور دوم بتقریب یك قرن پس از شاپور یکم می زیست.

پژوهش پیرامون بعضی پارچه‌های پشمین و ابریشمین ناحیهٔ پالمیر (تدمر) برای استنتاجهای بعدی اهمیت فراوان داشت. پارچه‌هایی که از سری L 43 و L 44 و کار نساجان پالمیر بود، از جمله پژوهشهای پفیستر به شمار می رود. پارچه L 43 با ارغوان طبیعی رنگ آمیزی شده بود که معرف سوریایی بودن آن است. این پارچه به شیوهٔ serge و چنان محکم بافته شده بود که تارهای آن اصلا دیده نمی شدند. نخهای تاروپود سخت بهم درآمیخته بودند. نخهای تاروپود این پارچه به سمت راست گره خورده بودند. بافت پارچه بسیار ظریف و دارای کیفیت عالی بود. پارچه L 44 رنگ قهوه‌ای سیر داشت و همانند پارچه L 43 نخهای آن به سمت راست گره خورده بودند[39]. پارچه سری S 38 نیز شایان دقت است. نقش این پارچه تا اندازه‌ای بغرنج و از گونهٔ نقشهای serge است «حال آن که نیازی به دستگاه فنی (métier àlatire) نداشته است. ولی برای تدارك آن هشت تیغه (lame) و هشت پله یا مرحله (marche) ضرور می نمود». پود این پارچه‌ها از نخهای پشمی نازك بود که با ارغوان طبیعی رنگ شده بود. وجود رنگ ارغوانی طبیعی نشان می دهد که پارچه حاصل کار نساجان محلی سوریایی بوده است. ویژگی پارچه و مشابهت آن با serge نیز مؤید این امر است[40]. این serge به خلاف پارچه‌های ابریشمین بافت چین دارای طرحهای شطرنجی و لوزی است. بافت پارچه نیز مؤید محلی و سوریایی بودن آن است. نقشها تنها مربوط به پود نیستند، بلکه با تارها نیز مربوط می گردند. حال آن که چنین وضعی را در نقوش پارچه‌های چینی روزگار امپراتوران دودمان هان مشاهده نمی کنیم. درمقابل این پارچه ابریشمین درست مشابه پارچه‌های پشمین L43 و L44 بافت ناحیهٔ پالمیر (تدمر) است نخهای ابریشمین این پارچه تافته نشده‌اند. این نیز مؤید آن است که به صورت ابریشم خام از چین وارد شده‌اند و از استحکام فراوان

39- R. Pfister. *Nouveaux textiles de Palmyre*. Paris, 1937, p. 24-25, tabl. VIa, VIb.

۴۰ـ همانجا، ص ۳۵، رنگ ارغوانی طبیعی از نرم تنان دریایی موجود در آبهای ساحلی سوریه بویژه نواحی تیر و صیدون بدست می آمد.

برخوردارند[۴۱]. پارچهٔ دیگر پالمیر از ابریشم آبی آمیخته به رنگ زرد طلایی است. این پارچه بنا بر ویژگیهای خویش در ردیف serge قرار دارد. نخهای آن با رنگ ارغوان طبیعی رنگ شده‌اند و بی گمان پارچهٔ مذکور دارای منشاء سوریایی است[۴۲].

پفیستر در این مورد نقطهٔ نظر اشتین و اندروس Andrews را مورد تأیید قرار داده چنین نتیجه گرفته است که در عهد امپراتوران سلسلهٔ هان در چین بافندگان کشور نامبرده نمی توانستند serge را به گونهٔ پارچه‌های پشمینی که در لولان ترکستان به صورت serge و بدیگر سخن کیپور سرزمینهای غرب از جمله سوریا تدارك شده است ببافند. در سرزمینهای غرب از جمله سوریا بافتن پارچه‌های پشمین از پیشرفت فراوان برخوردار بود[۴۳].

مؤلف مذکور در همان نوشته از ویژگیهای یك پارچهٔ ابریشمین که از دورا اروپوس بدست‌آمده بحث کرده است. نقش این پارچهٔ دورنگ مشابه پارچهٔ بدست آمده از لولان است. نقش رویه و پشت این دو پارچه همانند یکدیگراند. تنها در رنگ پشت پارچه اندك تفاوتی مشهود است. نقش این پارچه همانند پارچه‌های چینی در نخهای تارو‌پود آمده است. از این رو احتمال می رود پارچهٔ بدست آمده از دورا اروپوس دارای منشاء چینی باشد[۴۴].

به جوانب بافت پارچه نیز توجه شد. در پالمیر (تدمر) نخهای نازك پشم با ارغوان طبیعی رنگ می شدند. گرههای بافت از سمت راست بود که مشابه گره بافت معمول پارچه‌های آسیای مرکزی است. گره بافت چینی نیز در سمت راست پدید آمد. ولی پارچه‌های پشمینی دیده شده‌اند که گره بافت آنها در سمت چپ است. البته نقوش این پارچه‌ها نیز متفاوتند[۴۵].

بررسی پارچه‌هایی با نقشهای دورویه موجب تکامل دیدها و نظرها گردید[۴۶]. اینها پشمینه‌هایی بودند که مشابه نقش رویه در پشت پارچه نیز موجود است. با این تفاوت که رنگ متن رویه در این پارچه‌ها رنگ نقشهای پشت و رنگ نقشهای رویه رنگ متن پشت را تشکیل می دهند. بدین ترتیب که نقش سفید بر متن

۴۱ـ همانجا، ص ۳۵.
۴۲ـ همانجا، ص ۳۶ و ۳۷.
۴۳ـ همانجا، ص ۳۶.
۴۴ـ همانجا، ص ۳۸ـ۳۹.
۴۵ـ همانجا، ص ۴۱.
46- G.M. Growfoot and J. Griffiths *Coptic Textiles in twofaced Weave with Pattern in Reverse*. p. 40-47.

آبی دورویه، در پشت پارچه به صورت معکوس نقش آبی بر متن سفید جلوه می کند.

نقشهای این پارچه‌ها ساده و به صورت مستطیل، کثیرالاضلاع و لوزی هستند. در این پارچه‌ها تارها نقشی ندارند. ولی پودها با نسبتی معین به صورتی متواتر قرار می گیرند. بافت پارچه چندان بغرنج نیست. این پارچه‌ها چهار ردیف دارند. در رویه پارچه پود همراه با سه‌تار ارائه شده است. جایی که پود لازم نبوده، تنها یك نخ بکار رفته است. دو نخ رنگی تار رها می شوند. در این حالت است که نقش رویه و نقش پشت مشابهت حاصل می کنند و تنها رنگشان متخالف یکدیگراند. رنگ آبی نقش رویه در زیر نخ سفید پنهان شده و در نتیجه نقش مشابه پشت را پدید آورده است. این مطلب در جدول روشن گردیده است[۴۷]. این گونه پارچه‌ها دارای نقشهای بغرنجی هستند. نقش کثیرالاضلاع در این پارچه‌ها رایج و معمول بود. در موزائیکهای روم شرقی (بیزانس) نیز این نقشها وجود داشتند. به عنوان نمونه موزائیکهای کلیسای بیت لحم Bethlehem که متعلق به سال ۳۳۲ میلادی است، از این گونه است.

استنتاجهای مؤلفان نامبرده پیرامون شیوهٔ تولید پارچه حایز اهمیتی بسزا است. پارچه‌های مصری نیز با استفاده از همین شیوه بافته می شدند. سادگی بعضی نقشهای موجود در پارچه‌های دو رویه موجب بروز این اندیشه است که بافتن آنها با دستگاههای افقی دوازده رشته‌ای و دستگاههای عمودی نوزده رشته‌ای و یا دستگاههای هلنیستی میسر بود. این هر سه نوع دستگاه بافندگی در مصر رایج و متداول بود. این نکته را که پارچه‌های مذکور با دستگاههای ابتدایی نیز بافته می شدند، می توان از تکرار منظم و دقیق نقشهای بغرنج دریافت. عرض هشتادوپنج سانتیمتری پارچه‌های مذکور نیز مؤید این نکته است. از همهٔ مطالب ارائه شده می توان دریافت که نساجان با دستگاههای پیشرفته سروکار داشتند.

کروفوت و گریفیتس با در نظر گرفتن این نکته اظهار داشتند که برای تولید این گونه پارچه، دستگاههای پیشرفتهٔ بافندگی افقی دارای محرك پایی یا پدال (with treadles) ضرور می نمود. زیرا تنها در این صورت استفاده از دستگاه مکانیکی (a draw-loom) میسر بود. افزایش رشته‌ها بدون کنترل آنها از طریق پدال نمی توانست

۴۷ـ همانجا، ص ۴۲ـ۴۳.

تحقق پذیرد. زیرا نتایج لازم را ببار نمی آورد. این گونه دستگاههای کمال یافته امکان می دادند که نقشهای بغرنج با دقت تکرار شوند. تکرار نقشها با دستگاهها و شیوه‌های ابتدایی میسر نبود.

مؤلفان نامبرده خاطر نشان کردند که «این نظر ما را به سوی اندیشهٔ بافتن دورویه از طریق دستگاههای افقی دارای پدال رهنمون می گردد»[۴۸]. مقصود مؤلفان از بیان این مطلب وجود نقشهای مشابـــه پشت در و روی پارچه بوده است. قدیمیترین نمونهٔ این گونه پارچه، روبالشی متعلق به سده‌های دوم و سوم میلادی است که در آنتینوئه بدست آمده است. قطعات پارچهٔ بدست آمده از هارانیس Haranis که متعلق به سدهٔ چهارم میلادی است و اکنون در موزهٔ جنوبی کنزینگتون Kensington نگاهداری می شود نیز نمونـــهٔ دیگری از بافته‌های مورد نظر است. گمان می رود طی این مدت شیوهٔ کار تا اندازهٔ قابل ملاحظه‌ای کمال یافته باشد.

تاکنون مسئله مربوط به منشاء پارچه‌های دورویهٔ دارای نقشهای بغرنج چنان که باید حل نشده است. بعضی عقیده دارند که پارچه‌های متعلق به سدهٔ چهارم میلادی وارداتی است. بعضی دیگر نیز آنها را محلی و مصری می دانند[۴۹]. کروفوت و گریفیتس بیشتر به‌جهت گره‌نخها توجه داشتند. گره نخهای پارچه‌های مصری و سودانی اکنون نیز در سمت چپ است[۵۰]. پفیستر در پارچه‌های پشمین بدست امده از پالمیر (تدمر) ضمن مطالعه متوجه شد گره نخهای پارچه از سمت راست است[۵۱]. اکنون همین شیوهٔ گره زدن نخ در پالمیر، ماوراء اردن و در میان قبیله بنی غسان رایج است.

محققان نامبرده در سه نمونه از پارچه‌های موجود در موزهٔ کنزینگتون جنوبی(پارچهٔ شمارهٔ ۲ همراه با اشکال هندسی و دو پارچهٔ دیگر با نقشهای کثیرالاضلاع هشت ضلعی همراه با تصاویر پرندگان) متوجه چپ بودن گره نخها شدند و آنها را با حرف «S» مشخص کردند. آنها معلوم داشتند که در پارچهٔ شمارهٔ یك گره تار در سمت چپ و گره پود در سمت راست است. لذا این گرهها را نیز با حرف «Z» مشخص کردند. آنها از این نمونه‌های اندك استنتاج کلی نکردند و

۴۸ـ همانجا، ص ۴۶.
۴۹ـ همانجا، ص ۴۷.
۵۰ـ همانجا.
51- R. Pfister, *Textiles de Palmyra*, Paris, 1933, p. 38; *Nouveaux Textiles de Palmyra*, p. 39.

حکمی صادر ننمودند. بویژه آن که هر دو نمونهٔ پارچهٔ (شمارهٔ یك و دو) طبق نظر این محققان با همان شیوه (heddles) با چهار تارکش بافته شده است. بهر تقدیر در مورد پارچهٔ شمارهٔ یك می توان چنین پنداشت که گره چپ تارها ابتدایی تر و نموداری از تولید محلی است. ولی در مورد پارچه‌های دارای گره راست بود، می توان گفت که نخهای آن محلی نبوده‌اند، بلکه از سایر نقاط وارد شده‌اند. زیرا تاب آنها کاملتر است. محققان پارچه‌های موجود در موزهٔ ارمیتاژ بر پایهٔ پژوهش پفیستر پیرامون تابهای مختلف نخها در مصر و آسیای مقدم اظهار نظر کرده‌اند[52].

ضمن ابراز تأسف باید گفت نوشته پلینیوس ارشد که مربوط به نخستین سدهٔ میلادی است، به اندازهٔ کافی واضح و روشن نیست. معلوم نشده است قصد او از ارائه واژه «polymita» چه بوده است. شاید قصد او از بیان این واژه دستگاههای دارای نخها و تارهای فراوان بود. شاید نیز پلینیوس دستگاه کاملتر دارای «پدال» را مدّ نظر داشت[53].

از بعضی پاپیروسهای یونانی می توان دریافت که طی نخستین سده‌های میلادی در مصر دستگاههای بافندگی بغرنجتر و کاملتری وجود داشتند. از نوشتهٔ پاپیروسهای مذکور چنین برمی آید که نسّاج ایستاده به تولید پارچه می پرداخت[54]. در ضمن نیازی بدان نبود که نسّاج به هنگام بافتن پارچه از پای خود نیز استفاده کند. در ضمن معلوم شد که دستگاههای نسّاجی کاملتری مورد بهره‌برداری قرار داشتند. نساج ضمن کار با این دستگاهها نشسته کار می کرد و در ضمن نیازی به استفاده از پا نداشت.

پاپیروس یونانی شمارهٔ ۳۷ از کلکسیون ملك فوآد اول شامل قرارداد پیرامون تعلیم نساجی به پسر بچه‌ای است که کارش به حالت نشسته است «هنر بافتن کتان به حالت نشسته»[55].

سرژان ضمن بررسی اصول نساجی از دوران فرمانروایی تازیان عهد

52- M.Matteu i K.Liapunova. *Khudozhestvennie tkani koptskogo Egipta*, M., 1951, str. 25-82.

53- Plinius. *Naturalis historia*, VIII, 14, 2 (= VIII, 196)- G.M. Growfoot and Griffiths. *Coptic Textiles in Twofaced Weave with Pattern in Reverse*, p.47.

54- B.P. Grenfell and A.S. Hunt. *New Glassical and other Greec and Latin Papyri*. 1897. Papirus 79, 1.3.

55- P. Jouguet. *Les papyrus Fouad I*. 1939, papyrus No. 39-M.J. Rostovtzeff. *The Social and Economic History of the Hellenistic World*, t. III. p.1624.

سلطه جویی مغولان، اهمیت فراوان استان خوزستان را به عنوان مرکز بافندگی متذکر گردید. شوشتر (سوستر، توستر) از شهرت فراوان برخوردار بود و در بازرگانی میان چین و آسیای مقدم نقش عمده‌ای ایفا می کرد. اهمیت شوشتر مربوط به دوران گذشته بود. طبق نظر سرژان، پیشرفت حرفهٔ بافندگی را باید حاصل کار اسیران روم شرقی دانست. زیرا اسیران مذکور در این ناحیه به کار اشتغال داشتند. وی پیشرفت صنایع نساجی مصر را نیز حاصل نفوذ روم شرقی (بیزانس) دانسته است[۵۶]. محقق مذکور نفوذ روم شرقی را در امر پیشرفت نساجی ایران قطعی و غیرقابل تردید می شمارد.

ولی پفیستر ضمن ادامهٔ بررسیهای خود پیرامون نمونه پارچه‌های سوم و چهارم عقیدهٔ دیگری را ابراز داشته است که پذیرفتن آن دشوار می نماید.

در آنتینوئه جسد مومیایی شده‌ای کشف گردید. زیر سرجسد بالشی از پر قرار داشت که بخشی از آن برجا مانده است. رویهٔ پشمین این بالش توجه پفیستر را بخود معطوف داشت. نمونهٔ سه قطعه از این پارچه در موزه گیمه Guimet محفوظ است. گایه Gayet بر مبنای نقش، پارچه‌های مذکور را ایرانی می شمارد. پفیستر نیز بر پایهٔ استنتاجهای دیگر همین عقیده را ابراز داشته است.

نقشهای این پارچهٔ بزرگ و خشن چند بار با دقّت تکرار شده‌اند. برپایهٔ بررسیهای کروفوت و گریفیتس که پیشتر از آن یاد کردیم، هر پود این پارچه از یك سوی حاشیه تا سوی دیگر آن امتداد دارد. در ضمن نقش رویه در پشت پارچه نیز مشهود است. پارچه که از پشم سفید رنگ بافته شده است، دارای نقشهایی به صورت لوزی است. بویژه باید متذکر گردید که نقشها به صورتی دقیق مکرر گشته‌اند. نقشها نه تنها صورتی هندسی دارند، بلکه با نقشهای خاصی منقش گردیده‌اند.

در این گونه پارچه‌ها، نخها سه در میان بافته می شوند. در این موارد نخهای اول، پنجم و نهم و نیز نخهای دوم، ششم و دهم تکرار می گردند. تاب نخهای تار بسیار محکم و پیچیده است. تاب نخهای پود به شدت تاب نخهای تار

56- R.B. Serjeant, «Material for a History of Islamic Textiles up to the Mongol Conquest». *Ars Islamica*, 10, 1943, p. 71.

57- R. Pfister, Le rôle de L'Iran dans les textiles d'Antinoé. *Ars Islamica*, vv. XIII-XIV, 1948, p. 46-47 وتصویرهای 50, 51.

نیست. همهٔ نخها به راست گره خورده‌اند «Z»[۵۸]. اهمیت خاص تکرار نقش در آن است که نقشها به صورتی خودبخودی مکرر گشته‌اند. این گونه تکرار نقش را در پارچهٔ ابریشمین چینی بدست آمده از پالمیر (تدمر) نیز می توان مشاهده کرد. زمان تدارك پارچهٔ مذکور را سدهٔ دوم میلادی و حداکثر سال ۲۷۲ میلادی یا سال ویرانی شهر دانسته‌اند. پفیستر تاریخ ظهور پارچه‌های دارای نقشهای مکرر در خاور نزدیك را سدهٔ سوم میلادی دانسته است[۵۹]. پفیستر بر این عقیده است که اسیران جنگی شیوهٔ نساجی جدید را در سده‌های سوم و چهارم میلادی به ایران بردند و در آن سرزمین معمول کردند. وی معتقد است که این گونه پارچه‌ها دارای اصل چینی هستند. ولی در روزگار شاپور اول و شاپور دوم این گونه نقشها معمول گردید. تا سال ۳۰۰ میلادی در آنتیوئه چنین دستگاههای نساجی مکملی (le métier àlatire) وجود نداشت. این گونه دستگاهها در ایران بکار گرفته می شد[۶۰]. شیوهٔ بافتن دیبا (دیباج) که دارای نقشهای بغرنجی هستند، از سوی اسیران رومی به خوزستان برده نشد. نام دیبا (دیباج) خود ایرانی است. راست است که آرامیان در نساجی هنرمند بودند. ولی آنها پدیدآورندگان چنین شیوه‌ای نبودند. این نظریه با استدلال محکمی همراه نیست. حفاریهای پالمیر (تدمر) نشان داد که نساجان سوریایی در سدهٔ سوم میلادی قادر به تولید serge بودند. این نکته را از وجود پارچه‌های سوریایی کشف شده در پالمیر می توان درك کرد. در ضمن معلوم است که نساجان آن سرزمین با پارچهٔ «کیپور» نیز آشنایی داشتند. صدور پارچه‌های ساسانی به مصر از راه سوریه میسر بود. وجود دو آگهی آشفته به هنگام فرمانروایی دو شاپور در سدهٔ سوم میلادی خود مؤید آن است که آگهیها مربوط به روزگار شاپور دوم بوده‌اند. در این مورد مآخذ و مدارك سریانی مورد توجه قرار نگرفته‌اند. می دانیم که سدّ کارون در کنار شوشتر به روزگار پادشاهی شاپور یکم از سوی اسیران رومی بنا گردید. با در نظرگرفتن این نکته، بدیهی است که خبر مربوط به سکونت نساجان آرامی را نمی توان به این دوره مربوط دانست. پفیستر استدلال خود را بر پایهٔ اشیاء بدست آمده از حفاریهای پالمیر و آنتیوئه مبتنی ساخته است. می دانیم که پالمیر پیش از سدهٔ چهارم میلادی در سال ۲۷۲ میلادی ویران گردید. و امّا دربارهٔ سه بالش بدست

۵۸ـ همانجا، ص ۴۸. ۵۹ـ همانجا، ص ۴۹.
۶۰ـ همانجا، ص ۶۶، تذکر ۱۱۲.

آمده در ناحیهٔ آنتینوئه باید گفت که تاریخ فوت کسانی که بالشهای مذکور در گور آنان بدست آمد از سال ۳۰۰ میلادی تجاوز نمی کند[۶۱]. برای تدارك این گونه پارچه‌ها دستگاههای بافندگی تکامل یافته (métier à la tire) ضرور می نمود. این گونه دستگاهها نیز تنها در ایران وجود داشتند. ایران دارای ابریشمی بود که مشابه‌آن در دیگر کشورهای خاور نزدیك وجود نداشت. ایران با استفاده از موقعیت ممتاز خویش در «جادهٔ ابریشم» که با آغاز سدهٔ سوم میلادی ارتباط دارد قادر بود برای نساجان سوزیانا (شوش) شرایط مساعدی فراهم آورد و از دستگاههای مکمل چینی بهره‌مند گردد.

در ایران از پشم لطیف بز نیز استفاده می شد. این پشمهای لطیف در زمستان پدید می آیند و در بهار می ریزند. از این رو پشمهای لطیف مذکور را با شانه از تن بز خارج می کردند[۶۲]. این گونه پشم را «buzašm بوزاشم buz-pašm بوزپشم» می نامیدند. این نکته از سوی بنونیست (Benveniste) معلوم و مشخص شده است[۶۳]. پشم را با ابریشم مخلوط می کردند. این نیز کار رنگ آمیزی را سهلتر می نمود[۶۴]. نمی توان منشاء بعضی از انواع پارچه‌ها را ایرانی دانست. زیرا در مصر تنها گره به چپ «la torsion gauche» (S) معمول بود. ولی نخهای همهٔ انواع پارچه‌های بدست آمده در آنتینوئه (پوشاك، بالشها و پارچه‌های تدارك شده از پشم بز) به راست گره خورده‌اند «Z» [۶۵]. کروفوت و گریفیتس به خصایص و نحوهٔ گره نخها توجه کردند. آنها پارچه‌های بافت سوریا را دارای گرههای بغرنجتری می دانند که در مورد پارچه‌های پالمیر (تدمر) بدان اشاره شد[۶۶].

چنان که از نوشته‌های فوق مستفاد می گردد، نظر پفیستر پس از گذشت یك سال دگرگونی یافت[۶۷]. او در یکی از نوشته‌های خود به سال ۱۹۳۲ معتقد بود که تدارك serge «در سوریه و یا بین النهرین صورت می گرفت. این شیوه در مورد

۶۱ـ همانجا.

۶۲ـ همانجا، ص ۶۷ـ۶۸.

۶۳ـ همانجا، ص ۶۸.

۶۴ـ همانجا، ص ۷۲ـ۷۴.

۶۵ـ همانجا، ص ۶۷، ۶۸

66- G.M. Crowfoot and J.Griffiths. *Coptic textiles in two faced weave with pattern in reverse*, p 47

67- R. Pfister. *Textiles de Halibieh (Zenobia)*. Paris, 1951, p. 41-42.

پارچه‌های پشمی نیز بکار گرفته شد»[۶۸]. او در این زمینه به نظر اشتین تکیه کرد. اشتین معتقد بود که نخستین نمونه‌های serge که در چین بدست آمد پشمینه‌ای با «نقشهای غربی» بود اشتین منشاء این پارچه را محدودهٔ رود طارم نوشته است. توانایی بافندگان آرامی در تهیه serge سبب شد که شاهان ایران، آنان را در سرزمین سوزیانا (شوش) سکنی دهند. در سال ۱۹۴۸ پفیستر گرچه هنرمندی نساجان سوریایی را انکار نکرد. ولی چنین اظهار داشت که آنها serge را با دستگاههای ساده و ابتدایی می بافتند (un métier simple) [۶۹].

پفیستر در آخرین آثار خویش اعلام نمود که استفاده از دستگاههای بغرنج چینی در غرب تنها از طریق ایران میسر گردید و به منطقهٔ مدیترانه راه یافت. پذیرفتن این نظریه به دشواری میسر است. زیرا تهیه پارچه‌های ابریشمین تا مدتی دراز از اسرار تولیدی امپراتوری چین به شمار می‌رفت. داستانهایی حاکی از تولید پارچه‌های حریر در ختن و روم‌شرقی وجود دارند. از این داستانها می توان دریافت که چه حیله‌هایی برای فرا گرفتن شیوهٔ تولید این گونه پارچه‌ها بکار رفته است. هیچ مدرکی وجود ندارد که مؤید نظر پفیسترباشد. آگهیهای بدست آمده از حفاریهای باستانشناسان موافق این نظر نیستند.

اشتین این مسئله را به سود نواحی حوضهٔ رود طارم حل کرده و ابراز عقیده نموده است که پیش از ورود پارچه‌های ابریشمی چین، این گونه پارچه‌ها از پشم تولید می شد که نمونه‌ای از آن نیز در حفاریهای لولان بدست آمده است[۷۰] اشتین بر پایهٔ حفاریهای عمدهٔ باستانشناسی چنین نتیجه گرفت که «از سدهٔ نخست تا سدهٔ سوم و چهارم میلادی در عرض پارچه‌های ابریشمین بافت چین هیچ تغییری حاصل نشد»[۷۱] قطعات پارچه‌هایی که در فاصلهٔ راه چین به غرب و حد فاصل دون هوان Doun-Houan و حوضهٔ شمالی رود طارم کشف شدند و نیز نوشته‌ها و مهرهای بدست آمده در آن نواحی سبب اظهار چنین نظری از سوی وی گردیدند. عرض پارچه‌های ابریشمین بافت چین حدود بیست و دو گره چینی بود که معادل پنجاه

68- R. Pfister. *Les premières soies sassanides*. p. 427.

69- R. Pfister. Le rôle de L'Iran dans les textiles d'Antinoe. p. 66.

70- A. Stein. 1) *Serindia*, II. Oxford, 1921, p.907-909;2 *Innermost Asia*, I. Oxford, 1928.p. 241- N.Pigulevskaia. Vizantiia na putiakh vIndii. str. 200.

71- A. Stein. *Central-Asian Relics of China's Ancient Silk Trade* Asia major. Hirth anniversary volume, London. p. 372.

سانتیمتر است. از روزگار فرمانروایی دودمان هان تا عهد فرمانروایی سلسله چین (Chine) هیچ گونه تغییری در عرض پارچه‌های مذکور حاصل نشد[۷۲].

این مطلب از اهمیت فراوان برخوردار است. زیرا شیوهٔ جدید و کاملتر تولید پارچه با دستگاههای کاملتر در غرب، مربوط به سده‌های اول تا سوم میلادی است. این نکته را پلینیوس ارشد در نوشتهٔ خود آورده است. پارچه‌های بدست آمده در پالمیر و آنتینوئه نیز مؤید این نکته‌اند. باید توجه داشت که عرض پارچه‌های بافت منطقهٔ مدیترانه حدود هشتادوپنج سانتیمتر بود. ولی عرض پارچه‌های بافت چین از پنجاه سانتیمتر تجاوز نمی‌کرد. این خود نمودار آن است که دستگاههای نساجی چین ناقصتر بوده‌اند.

آگهیهای باستانشناسی حاکی از آن است که پارچه‌های متعلق به سده سوم میلادی که از پالمیر (تدمر) و آنتینوئه بدست آمد با دستگاههایی بافته شد که دارای پدال بودند. این دستگاههای تکامل یافته موجبات بکارگرفتن پا از سوی نساجان را در کار بافندگی فراهم می‌آورد. پارچه‌هایی که با این گونه دستگاهها بافته می‌شد از سوریه و یا ایران به مصر صادر می‌گردید. در پالمیر پارچه‌هایی بدست آمد که کار استادان سوریایی بود. زیرا رنگهایی در پارچه‌های مزبور به کار رفته بود که از پاپیروس طبیعی بدست می‌آمد. پارچه‌های مزبور نشانه‌ای از وجود دستگاههای بافندگی متکامل‌اند. با این دستگاهها تکرار نقشها بر روی پارچه، به هنگام بافتن امکان پذیر و میسر بود. چنین بنظر می‌رسد که استفاده از این گونه دستگاهها در نواحی ساحلی سوریا و بین‌النهرین رواج داشت و از آنجا به ایران راه یافت.

در شرح احوال پوسی (پوسیك) چنین آمده است که او از جملهٔ اسیرانی بود که شاپور فرزند هرمزد و بدیگر سخن شاپور دوم به ایران آورد. پوسی ابتدا در شهر به ـ شاپور پارس سکنی گزید. وی در آن شهر دارای کارگاه ویژهٔ خود بود. ولی بعدها هنگامی که شاپور شهر کرخ لدن را بنا نهاد، پوسی را به همراه فرزندان و اعضای خانواده‌اش به این شهر انتقال داد. پوسی پیشه‌وری بسیار هنرمند و ماهر بود وعمدتاً به کار نساجی و زری بافی اشتغال داشت[۷۳]. پوسی پارچه‌هایی می‌بافت که در زبانهای فارسی و تازی آن را «دیباج» می‌نامیدند. نام سریانی این کالا معادل واژهٔ

۷۲ـ همانجا، ص ۳۶۳، ۳۷۳.

73- *Acta mm.* ss.II, p.209.

پارسی «دیبا» و واژه تازی «دباج» است که «پوشاک ابریشمین رنگارنگ و یا زردوزی شده Vetis serica variis coloribus ornata و یا Vestis auro picta بود»[۷۴]. پوسی با بکارگرفتن ابریشم و metaxa «تصاویری» زرین پدید می آورد و پارچه‌ها و پوشاکی می بافت که می توان آن را Vestis auro picta نامید.

مطالب این مآخذ حاکی از آن است که در سدهٔ چهارم میلادی و روزگار پادشاهی شاپور چنان پارچه‌هایی از ابریشم تدارک می شد که گمان می رود هنرمند مشهوری چون پوسی نیز قادر نبود همانند آن را در میهن خود «سرزمین روم» با دستگاههای ابتدایی و غیر متکامل پدید آورد.

مسعودی (درگذشته به سال ۹۵۶ میلادی ـ۳۴۶ هجری) از لشکرکشی شاپور دوم به بین النهرین، آمد و دیگر استانهای تابع روم خبر داده است. شاپور اهالی این دیار را «به شوش» (توشتر-شوشتر) و دیگر شهرهای استان اهواز کوچ داد. آنها فرزندانی پدید آوردند و به این نواحی نقل مکان کردند و از همان روزگار به تدارک و بافتن دیبای شوشتری و دیگر انواع پارچه‌های ابریشمین در تستر (شوشتر)، اهواز و شوش پرداختند و به دیار نصیبین و منوته[۷۵] پرده و فرش بافتند»[۷۶]. در مفهوم کلمات «و من ذلك الوقت = از همان روزگار» جای تردید نیست. بنظر می رسد مسعودی زمان مذکور را هنگامی می دانست که تدارک پارچه‌های ابریشمین مشهور در اهواز و سوزیا (شوش) آغاز گردید. از این نوشته می توان به نقش اسیران رومی در بسط و گسترش تولیدات نساجی ایران پی برد. البته ایران نیز در این زمینه به مدارجی دست یافته بود. مسعودی این روزگار را در تاریخچهٔ صنعت مذکور واجد اهمیت تلقی کرد. در مآخذ سریانی نیز همین نظر را می توان یافت. بدین روال آغاز

74- C. Brockelmann. *Lexicon syriacum*, p. 138-K. Inostrantsev *iz istorii starinnikh tkaney. Zap. Vost. otd. Russk. Arkheol. obsh.*, T. XIII, 1901, str. 082.

۷۵ـ مؤلف در نقل قول از مسعودی بااستناد به ترجمه فرانسوی نام شهر منوته را همراه نصیبین آورده است. متأسفانه متن عربی نوشتهٔ مسعودی در دسترس مترجم نبود. ولی در ترجمه فارسی اثری از نام منوته نیست. مترجم کتاب ترجمهٔ فارسی نوشتهٔ مسعودی را که در مروج الذهب، جلد اول صفحه ۲۵۴ تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب سال ۱۳۵۶ آمده و شادروان ابوالقاسم پاینده آن را ترجمه کرده است، از نظر خوانندگان می گذراند: «پس از آن شاپور به دیار جزیره آمد و به دیگر دیار روم حمله برد و مردم بسیار از آنجا بیاورد و در شوش و شوشتر و دیگر شهرهای ولایت اهواز اقامت داد که توالد کردند و در آن دیار سکونت گرفتند و از آن هنگام به شوشتر دیبای شوشتری وانواع حریر و به شوش خز و بدیار نصیبین پرده و فرش بافتند و معمول شد که هنوز هم هست» مترجم.

۷۶ـ مسعودی، مروج الذهب، ج ۲، ص ۱۸۶.

تولید دیبا مصادف با روزگار پادشاهی شاپور دوم است.

تولید این گونه پارچه در خوزستان تا روزگار فرمانروایی تازیان نیز ادامه داشت. مقدسی در سدهٔ دهم میلادی از تخصص پیشه‌وران بعضی شهرهای این سرزمین در تولید پارچه‌های مذکور یاد کرده است. در اهواز پارچه‌های حریر لطیف و نازکی بافته می‌شد که زنان برتن می‌کردند. دیبای شوشتر از شهرت فراوان برخوردار بود. شوش با پارچه‌های ابریشمین خود شهرتی بسزا داشت. شهرهای کوچك نیز با کالاهای خود شهرت داشتند. در عسکر مکرم پارچه‌های ویژهٔ بادبان کشتی و سفره از ابریشم بافته می‌شد. در باشین Bachin پرده‌های ابریشمین تولید می‌گردید. در نهر ـ تیر[۷۷] روبندهای ابریشمین بلند بافته می‌شد[۷۸]. مورخان و جغرافی نگاران اسلامی از راههای متعدد این استان نیز یاد کرده متذکر شده‌اند که راههای مذکور استان اهواز را با دیگر شهرها مرتبط می‌سازد. در نوشته‌های مزبور از بازارهای کثیر و متعدد این استان یاد شده است.

کشفیات باستانشناسی و بررسیهای فنی پارچه‌ها موجب بروز استنتاجی می‌شوند مبنی بر این که در غرب آسیا نسبت به چین در زمینهٔ نساجی از شیوهٔ کاملتری استفاده می‌شد و پارچه‌هایی بمراتب لطیفتر از پارچه‌های چینی تولید می‌گردید. عمل آوردن ابریشم و تدارك آن به صورت پارچه‌های لطیف رنگی تنها در سایهٔ وسایل و دستگاههای کاملتر امکان پذیر بود.

چنین بنظر می‌رسد که پارچه‌های کشف شده در آنتینوئه کار استادان سوریایی بود. در سوریا بنابرمعمول نخها را به راست گره می‌زدند. پارچه‌های بدست آمده از پالمیر (تدمر) نمونهٔ این مدعا است.

مآخذ کتبی که پیشتر از آنها یاد شد برای معلوم داشتن زمان تولید پارچه در سوریا به شیوه‌هایی کاملتر ما را یاری می‌بخشند. مآخذ مزبور ما را بر آن می‌دارند چنین اظهار نظر کنیم که پیش از سدهٔ سوم میلادی در نواحی ساحلی سوریا و بین‌النهرین تولید پارچه‌های ابریشمین با شیوه‌های کاملتری انجام می‌گرفت. پارچه‌های بدست آمده از آرامگاههای پالمیر مؤید این نکته‌اند. از سدهٔ چهارم

۷۷- در متن روسی کتاب این نام Nahr-Tire است ولی در ترجمهٔ فرانسوی کتاب Mahr-Tire آمده‌است ـ مترجم.

78- G. Le Strange. *The Lands of the Eastern Caliphate*, p.246.

میلادی و هنگام انتقال اسیران از سوی شاپور دوم به ایران، تولید پارچه در ایران نیز از کیفیتهای عالیتر به مقیاسی بس وسیع برخوردار گردید.

کارگاههای شاهی در تولید پارچه‌های ایرانی نقشی مؤثر و بسزا داشتند. استفاده از دستگاههای کاملتر جدید در متصرفات شاهی امکان پذیر بود. شاهان بر پایهٔ منافع اقتصادی خویش می کوشیدند تا تولیدات کارگاههای دارای دستگاههای گرانبها را تحت نظر داشته باشند. کالاهای این کارگاهها در سراسر اراضی شاهنشاهی بسیار ارزشمند و گرانبها بودند. پوشاك بسیار زیبا و تجملی به تابعان و فرستادگان شاه اعطا می شد. همهٔ شاهان دودمان ساسانی چنین می کردند. بعدها سنت مذکور از سوی خلفای عرب بکار گرفته شد. پوشاك و پارچه‌های ابریشمین در بازرگانی ایرانیان مقامی شامخ داشت. شاهان نیز در این کار ذینفع بودند.

نقش شاه در ایجاد مراکز شهری جدید و احداث کارگاهها و نیز پیشرفت سریع و قابل ملاحظهٔ متصرفات شاهی از ویژگیهای نخستین ادوار فئودالیسم است. متصرفات مذکور در درجهٔ نخست خدمتگزار کاخ شاهی بودند. ولی بی گمان بخشی از کالاهای تولید شده به بازار عرضه می شد.

نکتهٔ مهم آن است که طی سده‌های سوم و چهارم میلادی مناسبات اجتماعی در ایران دگرگونی یافت و در پی آن تغییراتی در وضع نیروهای مولد پدید آمد.

تکامل ابزار و وسایل تولید که یکی از عوامل بسیار مهم به شمار می رود، در این مورد خاص از طریق تکامل دستگاههای بافندگی و انواع پارچه‌ها جلوه نمود. در مصر و پالمیر طی سده‌ای سوم و چهارم میلادی نوع جدیدی پارچه پدید آمد که تولید آن تنها با دستگلههای کاملتر میسر بود. شکوفایی هنر پارچه بافی نموداری از پیشرفت ابزار و وسایل تولید بود. این وضع در سوریا نیز مشهود گردید. نساجان سوریایی که به هنرمندی شهرت داشتند، به ایران انتقال یافتند. هنر بافندگی ایران با ورود نساجان اسیر سوریایی طریق کمال پیمود. اینان پارچه‌های گرانبهای ابریشمین می بافتند و قادر بودند دیباها و زریهای بسیار ارزشمند پدید آورند. این کار تنها در سایهٔ دگرگونی و تکامل ابزار و وسایل تولید میسر بود. پیشرفت مذکور که برای تقسیم آتی کار اجتماعی شرط عمده به شمار می رفت سبب ظهور مناسبات جدید اجتماعی در محدودهٔ روابط فئودالی گردید.

۳

باج و خراج در شهرها

مسئله خراج بندی در تاریخ شهرها حایز اهمیتی بسزا است. آگهیهای مربوط به خراج و طریقهٔ گردآوری آن مربوط به سدهٔ چهارم میلادی است.

بخشی از مطالب مربوط به شمعون برسابه (برصباعه) Siméon bar Sabb'e تصور بسیار ارزنده و جالبی پیرامون این نکته بدست می‌دهد و روشن می‌سازد که چه گونه میزان باج و خراج را به سهولت افزون و افزونتر می کردند.

شاهنشاه شاپور دوم سیاست خارجی فعالی در پیش گرفت. ادامهٔ این سیاست مستلزم صرف مبالغی هنگفت بود. امپراتوری روم شرقی نه تنها مقاومت ابراز نمود، بلکه طریق تعرض پیش گرفت و در این رهگذر با ویرانی روستاها و انهدام تاکستانها ضربات سهمگینی به شهرهای ایران وارد آورد. ایران برای نگاهداری ارتش و حفظ کشور نیازمند پول بود. زیرا بنا به گفتهٔ مقامات حاکم کسانی وجود داشتند که از امپراتوری روم شرقی حمایت می کردند. از عهد کنستانتین (طبق فرمان امپراتور در سال ۳۱۳ میلادی) پی‌گرد مسیحیان قطع و متوقف گردید. در پی آن آیین مسیح به عنوان دین رسمی کشور اعلام شد. پس از

این ماجرا در ایران مسیحیان را متفق و «دوست قیصر» به شمار می آوردند. اکثر مردم سوریه شهرنشین و بتقریب همگی پیرو آیین مسیح بودند. از این رو شاپور طبق بعضی ملاحظات ترجیح داد خزانهٔ دولت را از طریق باج و خراجی که از اهالی شهرها گرفته می شد، پرکند.

در شهرها پیشه‌وران نیروی بسیار مهم و با فرهنگی به شمار می آمدند. میان آنها تفاوتهای زیادی وجود داشت. بعضی از پیشه‌وران ثروتمند و بعضی دیگر بسیار فقیر و بی چیز بودند. بی چیزان لباسهای ژنده بر تن داشتند. وضع اینان به گونه‌ای بود که شمعون حاضر نمی شد برای پرداخت باج (باژ) وبدیگر سخن مالیات سرانه به شاهنشاه، پوشاك ژنده را از تنشان بیرون کند. وضع شهرها موجب بروز اختلافهای اقتصادی شدید و گاه مبارزهٔ درون شهرها گردید.

در آستانهٔ یکصدو هفدهمین سالگرد فرمانروایی شاهان پارس و سی و یکمین سال زندگی شاپور «شاهان شاه» و بدیگر سخن سال ۳۴۰ میلادی، وی فرمان داد که از مسیحیان دو برابر اتباع غیر مسیحی کشور مالیات سرانه (باج ـ باژ) دریافت شود.

تنها در یك شرح احوال از مجموع شرح احوال قدیسان پیرامون این ماجرا به تفصیل سخن رفته است. با این وصف نمی توان همهٔ جوانب امر را با دقت کافی معلوم و روشن کرد. دست کم می توان چنین اظهارنظر نمود که شاپور از این اقدام نتایج مورد نظر خویش را بدست نیاورد. نتیجه آن شد که شاپور فرمانی پیرامون ویران کردن کلیساها و بازداشت شمعون برسابه اسقف شهر سلوکیه ـ کتسفون (تیسفون) پایتخت کشور ساسانیان صادر کند. سال اعدام شمعون برسابه را سی وششمین سال پادشاهی شاپور دوم و حدود سال ۳۴۴ میلادی نوشته‌اند. طبق مآخذ از این زمان تبعید مسیحیان سی و نه سال به درازا کشید[۷۹] طی این مدت اموال بسیاری از مردم مصادره شد و گروه کثیری اعدام شدند. سوز ومنوس مورخ یونانی با استناد به مآخذ و منابع شرقی، پیرامون وضع مسیحیان ایران و پی گرد و آزار این گروه مطالبی ارائه کرده است[۸۰]

79- Aphraatus Demonstratio. XXIII: *Patrologia syriaca*, t. II, f. 1, stlb. 149-P.Peeters. *La date du martyre de st. Siméon*, str. 128.

80- Sozomenos. *Historia ecclesiastica*, I.II, ed. Hussey. Oxonii, 1860.

شمعون در خانوادهٔ پیشه‌وران شهری سرزمین سوریا پا به عرصهٔ وجود نهاد وپرورش یافت. او فرزند مردی رنگرز به نام برسابه (برصباعه) بود. والدین شمعون به کار رنگزی ابریشم اشتغال داشتند. رنگ ارغوان که همانند رنگ «خون» است، بویژه نشانه‌ای از رمز زندگی و سرنوشت او است. شمعون که به مقام اسقف ارتقاء یافته بود، ریاست مسیحیان تابع دولت ساسانی را برعهده داشت. از این رو دولت ایران از وی خواست تا مسئولیت خراج و باج (مالیات سرانه‌ای) را که برعهده اتباع مسیحی واگذار شده و میزان آن دوبرابر معمول بود، متقبل گردد.

«بالا بردن» این مقدار «باج» باید از اهالی جمع آوری و پرداخت می شد. فعل سریانی S'leq به مفهوم «بالا بردن» مالیات سرانه با اصطلاح موافق masqai maddatta به معنای «باجگزاران» و افراد موظف به پرداخت مالیات است. شمعون گفت که مسیحیان خود را موظف به پرداخت مالیات می دانند. ولی آنها قادر به پرداخت مالیات به میزان دوبرابر نیستند. «ما طلایی برای دادن به شما نداریم. نقره نیز برای پرداخت باج به شما نداریم»[۸۱]. شمعون موظف بود این مالیات دوبرابر شده را گرد آورد و از سوی «مردم خویش» بپردازد. بدین روال در دوران فرمانروایی پارسیان حالتی پدید آمد که بنابر آگاهی دقیق در عصر خلفای عرب و نیز در روزگار حاکمیت مغولان مشابه آن تکرار شد. حوادث این عهد در نوشته‌ها و مآخذ متعدد آمده است. اتباع مسیحی کشور اعم از سریانی و ایرانی تحت رهبری مجتمع کلیسایی قرار داشتند. نه تنها محاکم و تعلیمات برعهدهٔ کلیسا بود، بلکه رهبران کلیسا در امور مالیاتی نیز مسئول بودند.

شاپور دوم قصد داشت همهٔ مسیحیان ایران را مشمول قانون پرداخت مالیات به میزان دوبرابر کند. لذا از بیت ـ هوزای Beth-Huzae(بیت ـ خوزای Beth-Khouzaie) فرمانی خطاب به حاکم بیت ـ آرامای صادر کرد که چنین بود: «به محض رؤیت فرمان شاهانهٔ ما خدایگان... شمعون رئیس نصرانیان را دستگیر نمایید و تا زمانی که به خط خود تعهدنامه‌ای مبنی بر قبول دریافت باج به میزان دوبرابر از همهٔ نصرانیان ساکن اراضی ما خدایگان ننویسد و بر آن مهر ننهد و نپردازد، آزادش نکنید»[۸۲].

81- Martyrium st. *Simeonis bar Sabbae: Patrologia syriaca*, t.II, f. 1, stlb. 734.
82- *Narratio de b. Simeone bar Sabbae: Patrologia syriaca*, t.II, f. 1, stlb. 791.

از متن ارائه شده چنین برمی آید که در ایران واگذاری حق گردآوری مالیات سرانه از افراد در صورت تنظیم تعهدنامه به خط و مهر اشخاص رایج معمول بود. متعهدان موظف بودند مبلغ مندرج در تعهد نامهٔ مالیاتی را گردآورند و به خزانهٔ دولت بپردازند. البته این گونه تعهدات جنبهٔ معاملاتی نداشت. زیرا در تعهدات دارای جنبهٔ معاملاتی، شخص متعهد می توانست ضمن پرداخت مبلغ معینی به دولت و انجام تعهد، از مالیات دریافت شده از اهالی به سود خود نیز بهره جوید. شمعون برسابه مکلف بود تعهدنامهٔ موردنظر شاه را پیرامون دریافت مبلغ مالیات از مسیحیان، بنویسد و مهر کند.

این نکته نمودار آن است که در ایران سیستم واگذاری حقوق دولت به افراد رایج بود و به اشخاص معین حق داده می شد به گردآوری مالیات پردازند. مالیات گردآورده به دولت تحویل می شد. تحویل دهنده موظف به گردآوردن مالیات و تحویل مبلغ معین به دولت بود. سند مالیاتی که به فرمان شاپور دوم از شمعون برسابه با خط و امضای وی خواسته شد، حاوی تعهد مالیاتی به مبلغ معینی بود که مدتی بعد به فرمان شاپور دوبرابر گردید. سند دوبرابر شدن مالیات نه‌تنها به خط شمعون، بلکه به امضای او نیز بود و به مهرش ممهور می شد. این اقدام بدان معنا بود که شمعون «تعهد مذکور را پذیرفته است».

پرداخت مالیات به میزان دوبرابر از عهدهٔ مالیات دهندگان خارج بود. مأخذ مذکور حاکی از آن است که مسیحیان «در معرض فشار شدید قرار داشتند» و «مأموران سنگدل اخذ مالیات به منظور تسریع در کار او را تحت فشار قرار می دادند». مأموران اخذ مالیات «کشیشان را ناراحت می کردند» از مطالب مذکور می توان چنین نتیجه گرفت که کشیشان نمایندگان «مردم خود» در برابر دولت بودند. آنها وظیفه داشتند مالیاتی را که برعهدهٔ آنان محول بود گرد آورند و بپردازند. از این رو آسایش و راحت را از آنان سلب می کردند»[۸۳]. امتناع از گردآوری مالیات در حکم سرپیچی از «اطاعت شاه ایران و سورستان» بود[۸۴].

شمعون که نمی خواست تعهدنامهٔ پرداخت وام به دولت را امضا کند، کوشید تا مراتب حقانیت خود را به رؤسا اثبات نماید. وی چنین اعلام کرد: «من

83- *Patrologia syriaca*, t. II, f. 1, stlb.726.
84- Ibid.

شاهنشاه را می ستایم و با همهٔ نیرو و توان خویش فرمان او را گردن می نهم». ولی او می خواهد و انتظار دارد. «باید شما را قانع کرد که طلب باج از مردم کار من نیست». شمعون ضمن مخاطب قرار دادن «حکام، ثروتمندان و آزادان» کوشید تا سه اتهام را که متوجه او شده بود، از گردن خویش برافکند. اتهامات مذکور عبارت بودند از «مال اندوزی، بیکارگی و خصومت نسبت به شاهنشاه». از پاسخ شمعون به دو اتهام نخست چنین برمی آید که وی با تولیدکنندگان شهرها در ارتباط بود. «چه گونه ما را ثروتمند می خوانند! همه می دانند که ما فقیریم و حسب نعمت مامون Mammon در نزد ما اندك است. . . زیرا ما همه تابع نظم مالیاتی او هستیم. چه گونه می توان ما را دشمن نامید! در میان ما بسیاراند کسانی که می دانند ما دوست همهٔ مردمان بویژه شاه شاهانیم»[۸۵]. شمعون در تأیید سخن خویش مبنی بر این که اهالی شهر فقیر و در اجرای «فرامین شاه» و خدمت به وی با دشواری دست به گریبانند «همگان» را شاهد می گیرد. سخن شمعون که گفته بود «طلب پرداختن باج از مردم (یعنی مسیحیان) کار او نیست» از مطلب دیگر همین مأخذ معلوم و مستفاد می گردد. او به عنوان اسقف اعظم «از نصرانیان» مالیات می گرفت و به شاهنشاه می پرداخت.

حکام (Shallîtānē) گمارده شده از کتسفون -Ctésiphon) تیسفون) به شمعون چنین گفتند: «به بین که با سرپیچی از فرمان شاه شاهان و مهر ننهادن پای تعهدنامهٔ اخذ مالیات سرانه به میزان دوبرابر که از سوی بندگان نصرانی باید به شاهنشاه پرداخت شود، چه بر سر خود می آوری»[۸۶]. شمعون با افزایش مالیات سخت مخالفت ورزید و گردآوردن این مبلغ را ناممکن دانست. ولی فرمان چنین بود که مالیات از سوی او گرد آورده شود و به خزانهٔ شاهی پرداخت گردد.

هدف سیاسی شاپور دوم برهم زدن هرگونه رابطهٔ سیاسی موجود و ممکن میان دولت امپراتوری روم شرقی و اتباع خویش از طریق اسیران جنگی بود. شاپور سه‌بار فرمان خود را که در مآخذ سریانی به صورت sakr نوشته شده است، به کتسفون ـ تیسفون فرستاد و در فرامین شاهانه واژهٔ یونانی را به کار گرفت[۸۷]. اقامتگاه

85- Ibid. t. II, f.1, stlb. 794-795.
86- Ibid. stlb. 799.
87- *Patrologia syriaca*, t.II, f.1, stlb.818.

شاپور و درباریان او در شهر کرخ لدن[۸۸] واقع در بیت ـ هوزای (بیت‌ـخوزای Beth-Khouzaie) بود. حال آنکه سلوکیه‌ـکتسفون در بیت ـ آرامای پایتخت رسمی کشور محسوب می‌شد. گزارشها از نواحی و از سلوکیه به کرخ لدن فرستاده می‌شد. حکام همهٔ سخنان شمعون را نوشتند و «از طریق پیك برای شاپور به بیت‌ـخوزای ارسال داشتند»[۸۹]. پس از امتناع شمعون مبنی بر گردآوردن باج از تابعان به میزان دوبرابر و پرداخت آن به خزانهٔ شاهی، او و تنی چند از اساقفه و کشیشان را به فرمان شاه روانهٔ دربار کردند. پیش از دستور اعزام آنان، کلیساها را ویران کردند. هنگامی که شمعون را از «شهر خویش» کتسفون حرکت دادند، درخواست نمود تا او را از کنار کلیسای مجللی که ساخته بود، عبور ندهند. زیرا کلیسای مذکور چند روز پیش از حرکت وی «با همکاری مغان و یهودان» ویران شده بود[۹۰].

آگهی مندرج در مآخذ مکتوب از سوی باستانشناسان مورد تأیید قرار گرفت. زیرا در کتسفون ویرانهٔ دو کلیسا کشف گردید. ساختمان یکی از دو کلیسا پایان نیافته بود. باستانشناسان ساختمان کلیسای مزبور را متعلق به عهد ساسانیان دانسته‌اند. شاید این همان کلیسایی باشد که در عهد شمعون ساخته شد[۹۱].

این مطلب و دیگر آگهیهای بدست آمده از مآخذ مربوط به دورانی است که دولت ایران نسبت به مسیحیان برخوردی مثبت داشت. شاید مطالب مندرج در بعضی مآخذ درست باشد که ادعا کردند شاپور دوم در آغاز نسبت به شمعون برخوردی موافق ابراز می‌نمود و حتی «او را دوست می‌داشت»[۹۲].

این نکته در درجهٔ نخست نشان می‌دهد که به روزگار نخستین شاهان ساسانی که شهرسازی رونق فراوان داشت، تولیدکنندگان و پیشه‌وران از هر دسته و گروه سخت مورد نیاز بودند. از این رو دولتمداران در جریان انتقال آنان به شهرهای نوبنیاد توجه خاصی مبذول می‌داشتند. چون گروه کثیری از پیشه‌وران مسیحی

۸۸ـ همانجا، ستون ۷۴۲.

۸۹ـ همانجا، ستون ۸۰۶. درمتن سریانی واژهٔ «پیکها» و «نامه‌رسانها» چنین بنظر می‌رسد که از واژهٔ یونانی «Veredarii» پدید آمده باشد. در زبان پهلوی حرف «L» جانشین حرف «R» شده است.

۹۰ـ همانجا، ستون ۷۴۲.

91- P. Peeters. *La date du martyre de St. Siméon*, p. 129-130.

92- *Chronique de Seért*, 27: *Patrologia Orientalis*, t. IV, p.87 (294).

بودند، لذا مسیحیان مورد تعقیب و آزار قرار نمی گرفتند. ولی هنگامی که شمارهٔ «اسیران رومی» فزونی گرفت و اینان جمع بزرگی از اهالی شهرها را تشکیل دادند، آیین مسیح در میان سوریاییان و ایرانیان بوِیژه تولیدکنندگان شهری به مقیاسی وسیع گسترش یافت. از این رو دولت ایران تدابیری به منظور تغییر دادن وضع موجود اتخاذ کرد. مراوده با قسطنطنیه و اشتراك دینی به منزلهٔ تهدید مستقیم ایران تلقی می شد.

شاپور دوم شمعون و همهٔ مسیحیان را به دوستی و «بندگی قیصر» متهم کرد و آیین مشترك را دلیل این دوستی و بندگی دانست. شاه دربارهٔ آنان «سخنان خشونتبار» بر زبان راند که در محیط دربار این سخنان شاهانه (sakra) شهرت یافت و ورد زبان آنان گردید. پس از آن گزارشهای متعددی از مسیحیان به شاه و بزرگان درباری (raur bānawi) رسید و اتهامهای بسیار به آنان وارد آمد[۹۳]. در دربار شاپور از قول پادشاه چنین شایع بود: «شمعون سردستهٔ جادوگران است. او را به حضور آورید. زیرا پادشاهی مرا مردود دانسته و قیصر را برگزیده است. او خدای قیصر را می ستاید و خدای مرا حقیر می دارد»[۹۴]. در مأخذ مزبور چنین آمده است که مفتریان به گفته‌های تحقیرآمیز شاه تمسكْ جستند و به سعایت از شمعون پرداختند و چنین گفتند: «ای پادشاه! هرگاه تو پیامی شایستهٔ مقام و عظمت خویش همراه با هدایای گرانبهایی که در خور منزلت تو است، برای قیصر ارسال داری، مقبول واقع نخواهد شد و در دیدهٔ قیصر چنان که باید جلوه نخواهد کرد. ولی هرگاه شمعون نامه‌ای کوچك و ناچیز برای او بفرستد، قیصر از جای برمی خیزد، سر فرود می آورد و با دو دست نامه را می گیرد و همهٔ مندرجات آن را موبمو اجرا می کند»[۹۵]. آمیانوس مارسلینوس (آمین مارسلین) نیز از مکاتبهٔ شاپور با امپراتور کنستانتین آگاهی داشت. گمان بسیار می رود که در قسطنطنیه کوشش فراوان بکار می رفت تا مراوده و ارتباط با کشیشان و اساقفهٔ کلیساهای شرق که دشمن ایران بودند، همچنان حفظ گردد. شمعون برسابه در مرکز مانورهای سیاسی دو کشور ایران و روم قرار داشت. کسانی که می کوشیدند شمعون را در دیدهٔ شاه خوار و بی اعتبار کنند، می گفتند:

93- *Patrologia syriaca*, t.II, f.1, stlb. 806.

۹۴ـ همانجا، ستون ۷۳۸.
۹۵ـ همانجا، ستون ۶۳۹.

«. . . در دولت تو رازی وجود ندارد که وی آن را به قیصر ننویسد و گزارش ندهد»[۹۶].

چنین بود محیط نامساعدی که در ماجرای امتناع شمعون از گردآوری مالیات به میزان دو برابر برای «نصرانیان» پدید آمد و به شاه ایران عرضه شد.

امتناع شمعون، از سوی دولت ایران به عنوان عصیان و عملی جنایتکارانه تلقی گردید. شمعون تلاش کرد تا بی‌گناهی خویش و ناممکن بودن اخذ مالیات به میزان دو برابر از «پیروان خویش» را به اثبات رساند. بازجویی از شمعون در کرخ لدن از سوی موبدان والامقام (mōhrātā rabbā) با حضور شاه انجام گرفت.

«هنگامی که شمعون وارد شد [برابر شاه] سر فرود نیاورد و بر زمین بوسه نزد. از این رو شاه سخت به خشم آمد و به او گفت: همهٔ آن‌چه دربارهٔ تو شنیده‌ام راست می نماید. چرا در گذشته برابر من سر فرود می آوردی و اکنون نمی آوری؟ شمعون در پاسخ گفت: در گذشته سر فرود می آوردم و [بر زمین بوسه می زدم] زیرا بستهٔ غل و زنجیر نبودم و کسی مرا چون امروز به رها کردن ستایش خدای خویش دعوت نمی نمود»[۹۷]. این که شمعون سر فرود نیاورد و چنان که معمول بود برابر شاه بر زمین بوسه نزد، خود نمودار اعتراض وی علیه اتهام و بسته شدن در غل و زنجیر بود. اختلاف مذکور از خواست غیرعادلانه اخذ مالیات به میزان دو برابر آغاز شد و با امتناع از اجرای فرمان شاه شدت گرفت. این نیز در دیدهٔ دولتمداران به معنای تمرّد و عصیان تلقی گردید. موبدان زرتشتی و مغان به شاپور گفتند: «امتناع او از پرداخت مالیات در حکم تمرّد و عصیان نسبت به پادشاهی تو است. از این رو شایستهٔ زیستن نیست»[۹۸]. آنها که از مدتها پیش با نمایندگان دیگر ادیان، سخت مبارزه و دشمنی داشتند، با استفاده از فرصت حسابهای کهنهٔ خود را تصفیه کردند. به نظر آنها «هرکس که از فرمان سرپیچی کند، فردی عاصی و یاغی است که قصد تحریك مردم را دارد»[۹۹].

شمعون کوشید تا در برابر شاه بی‌گناهی خود را به اثبات رساند. وی گفت: «ای پادشاه! من بندهٔ کمترین توام. از چه رو مرا عاصی و متمرد می خوانی؟» شاه در پاسخ گفت: «سبب آن است که تو از واداشتن پیروان خویش به [پرداخت]

۹۶ـ همانجا، ستون ۸۰۶.

97- *Patrologia syriaca*, t. II, f. 1, stlb. 742.

۹۸ـ همانجا، ستون ۷۴۲.

۹۹ـ همانجا، ستون ۸۴۷.

مالیاتی که به فرمان خدایگان ما مقرر شده است، سرباز زدی»[۱۰۰].

دولت از بروز اغتشاش در شهرها بیمناک بود. زیرا نمایندهٔ یکی از بزرگترین و پرجمعیت ترین گروههای تولید کنندهٔ شهری از اجرای فرمان سرباز زد. شمعون عمل «نصرانیان» را تمام و کمال منطبق بر قانون نامید و مدعی شد که آنها از قانون سر بزنتافتند. زیرا در قانون آمده است که «افراد موظف به پرداخت مالیات سرانه (باج) و مالیات (خراج maksā) هستند. در فرمان قید نشده است که افراد موظفند دو برابر میزان مقرر مالیات سرانه بپردازند». این خواست شاپور بود. اسقف کتسفون اعلام داشت که «پرداخت مالیات سرانه به میزان دو برابر در حد توانایی نیست. زیرا ما مردمی فقیر و بی چیز هستیم»[۱۰۱]. شمعون در ادامهٔ استدلال خود مبنی بر فقر و بی چیزی پیروان خویش گفت: «ما در برابر او (شاه) قرار داریم. ما در سرزمین او سکنی گرفته‌ایم. بگذار او فرمان دهد و آنگاه مأموران همهٔ دارایی آنها را ضبط کنند»[۱۰۲]. شمعون در حضور شاه چنین گفت: «ای پادشاه! بندگان تو بسیاراند و همهٔ دارایی آنان متعلق به تو است»[۱۰۳].

ولی به رغم این گفته‌ها و دلیلهای ارائه شده از سوی شمعون، رفتار او به عنوان اعتراض نسبت به قوانین و مقررات نظام خودکامانهٔ ایران تلقی گردید و خود نموداری از بهره‌کشی سنگین اتباع کشور بود.

شمعون که خود «مردی فقیر» بود «همه روزه فقر و گردن نهادن بدان را به مردم خود می‌آموخت». او می‌گفت: «ما یاری به بی‌چیزان را آموخته‌ایم، نه اخاذی از آنان را». «ما به کسانی که عرصه بر آنها تنگ شده است، آرامش می بخشیم. ولی هرگز عرصه را بر ضعیفان و ناتوانان تنگ نمی کنیم»[۱۰۴]. او راضی نمی شود که «جامه از تن بی چیزان بدر کند و عرصه را بر کسانی که از سوی خداوند آزاد خلق شده‌اند تنگ گرداند»[۱۰۵]. او نمی خواهد «نسبت به خلق مسالمت جوی خدا، ستمگری پیشه کند»[۱۰۶].

بدین روال شمعون پیروان خود را به عصیان و سرکشی ترغیب نمی کرد.

۱۰۰ـ همانجا، ستون ۸۴۶.
۱۰۱ـ همانجا، ستون ۸۰۲.
۱۰۲ـ همانجا، ستون ۸۰۲.
۱۰۳ـ همانجا، ستون ۸۵۰.
۱۰۴ـ همانجا، ستون ۸۴۷.
۱۰۵ـ همانجا، ستون ۸۵۰.
۱۰۶ـ همانجا، ستون ۸۴۶.

بلکه با سخنان خویش نظام اخذ باج و خراج در ایران را که طبق آن پیراهن و آخرین رمق ـِی چیزان از تنشان بیرون کشیده می شد، مورد ملامت و سرزنش قرار می داد. او ضمن مخالفت با دستور پرداخت مالیات به میزان دو برابر، بطور کلی مسئلهٔ پرداخت باج و خراج را تحت علامت سئوال قرار داد و در نتیجه به عنوان «مخالف» دولت تلقی شد. دست کم او را به چنین گناهی متهم کردند. وقتی سئوال شد «چرا مالیاتی به میزان دو برابر از ما طلب می کنند؟» پاسخ دادند: «زیرا شما پیرو دین شاهنشاه نیستید»[۱۰۷].

این برهان پاسخگوی همهٔ علتها در زمینهٔ ارائهٔ خواست مبتنی بر اخذ مالیات به میزان دو برابر نبود. برای این هدف علل دیگری وجود داشت. «شاه به او چنین گفت: جنگها و درگیریهای ما بسیار است. بارسنگینی بر ما تحمیل شده است. شما در صلح و صفا از آیین خود پیروی می کنید که با آیین ما متخالف و متضاد است. تو و پیروانت فرمان مرا گردن نهید. از پیروان خود مالیات سرانه به میزان دو برابر دریافت و به خزانه تسلیم کن. پس آنگاه آزاد خواهی شد و در نهایت صلح و صفا به خانهٔ خود بازخواهی گشت»[۱۰۸]

تولید کنندگان و پیشه‌وران شهرها در جنگها شرکت مستقیم نداشتند. زمانی که شاه و سپاهیانش «همهٔ سنگینی بار جنگهای توان فرسا را بر دوش می کشیدند» آنها «در صلح و صفا» می‌زیستند. مالیات دو برابر باید به خزانهٔ شاه واریز می شد تا مسیحیان ضعیفتر شوند و انتشار آیین مسیح کاستی پذیرد. هدف از این کار آن بود که فرمانروایان قسطنطنیه نتوانند از این رهگذر و ضمن استفاده از نزدیکی مسیحیان ایران با رومیان به بازیهای سیاسی دست زنند. این وضع در دوران فرمانروایی دیگر پادشاهان ادامه نیافت. زیرا اهالی شهرها که بخشی از آنان مسیحی بودند، در اقتصاد کشور نقشهایی ایفا کردند.

شاپور دوم هفتاد سال و یازده ماه و چند روز پادشاهی کرد. پس از او برادرش اردشیر بر اریکهٔ شاهی تکیه زد. در مآخذ سریانی اردشیر به عنوان شاه ادیابنه (حدیب) و جانشین شاهنشاه شناخته شده است[۱۰۹]. او به عنوان یکی از

۱۰۷ـ همانجا، ستون ۸۴۷. ۱۰۸ـ همانجا، ستون ۸۵۰.

109- *Acta mm.* ss.II, p. 233,286,333. (رویدادنامهٔ Séertبه خطا او را ساکن نینوا دانسته است)
Patrologia Orientalis, t, V, p. 260.

کسانی که در پی گرد و آزار مسیحیان دست داشتند، شهرت یافت. ولی او با موبدان زرتشتی نیز طریق خصومت و دشمنی در پیش گرفت. پس از چهار سال سپاهیان (الجیش) او را از اریکهٔ شاهی بزیر افکندند[۱۱۱]. در نتیجه شاپور سوم فرزند شاپور دوم در سال ۳۸۳ میلادی پادشاه شد. این زمان مصادف است با پانزدهمین سال سلطنت فلاویوس والنس*[۱۱۱]. شاپور سوم در سیاست پدر و عموی خود دگرگونیهایی پدید آورد. چنین بنظر می رسید که وی در تحکیم ارتباط با شهرها تلاش کرد. «او مسیحیان را از زندان آزاد کرد و گفت: «من آنها را از زندان آزاد کردم و آنها می توانند طبق معمول خراج بپردازند، این بیش از زندانی بودن آنان به سود دولت است»[۱۱۲].

این اقدام شاه با ملاحظات اقتصادی معینی ارتباط داشت. مطلب درخور اهمیت دیگری نیز وجود دارد و آن این است که در همان زمان، شاپور سوم «با بزرگان به مخالفت برخاست» (و قصدالرؤساء) و بر آنان مالیات (الخراج) مقرر داشت[۱۱۳]. این را باید اقدام معینی از سوی شاه در زمینهٔ مخالفت با اشراف و بزرگان تلقی کرد. زیرا موقف این گروه زیاده از اندازه استحکام پذیرفته بود. شاید به همین دلیل شاه درصدد برآمد آنان را به پرداخت مالیات وادارد.

مطالب ارائه شده به ما امکان داده است که دوباره به بعضی نتیجه‌گیریهای کلی خود باز گردیم.

110- *Chronique de Séert: Patrologia Orientalis*, t.V, p.260.

* در ترجمهٔ فرانسوی کتاب این جمله حذف شده است. مترجم پس از مراجعه به مآخذ دریافت که فلاویوس والنس امپراتور بخش خاوری روم شرقی به سال ۳۷۸ میلادی، پنج سال پیش از آغاز پادشاهی شاپور سوم درگذشت. والنس به اتفاق برادرش فلاویوس والنتیانوس اول در پادشاهی بیزانس شریك بود و چنان که اشاره شد بر بخش خاوری امپراتوری روم شرقی فرمانروایی کرد. مرگ فلاویوس والنتیانوس در سال ۳۷۵ و مرگ فلاویوس والنس در سال ۳۷۸ میلادی بوده است. بنابراین، تاریخ پادشاهی شاپور سوم در سال ۳۸۳ نمی توانست مطابق پانزدهمین سال پادشاهی فلاویوس والنس باشد. بلکه پنج سال پس از کشته شدن او بوده است. پس از والنتیانوس اول پسرش والنتیانوس دوم در سال ۳۷۵ میلادی به پادشاهی رسید و عمویش فلاویوس والنس همچنان شریك پادشاهی او در بخش خاوری روم شرقی بود. وی سال ۳۷۸ میلادی در پیکار با قبایل هیونی کشته شد. بنابراین شاپور سوم با والنتیانوس دوم همزمان بود که از سال ۳۷۵ تا سال ۳۹۲ میلادی بر بیزانس فرمانروایی داشت. با این وصف جملهٔ مؤلف که سال ۳۸۳ میلادی را مطابق پانزدهمین سال سلطنت والنس یا والنتیا دانسته است مقرون به حقیقت نیست. شاید حذف جملهٔ مذکور در ترجمهٔ فرانسوی کتاب به همین سبب بوده است ـ م.

111- Th. Nöldeke. *Tabari* 435.

112- *Chronique de Séert: Patrologia Orientalis* t. V, p. 261.

۱۱۳ـ همانجا.

آگهیهای مربوط به سدهٔ چهارم که در ربع اول سدهٔ پنج صورتی رسمی یافت، به ما امکان می دهد چنین نتیجه‌گیری کنیم که پیشه‌وران و تولیدکنندگان شهرها باژ (باج) یا مالیات سرانه می پرداختند. این اصطلاح در مآخذ سریانی به صورت «نقره برای سر» (K'seph rēshē) آمده است. به موازات باج مالیات دیگری نیز وجود داشت. (maksā) که پیشه‌وران و بازرگانان موظف به پرداخت آن بودند. زیرا این بخش از اهالی «مشمول قوانین و مقررات مالیاتی» می شدند. بی گمان این گروه از اهالی «بیکاره» نبودند. بلکه به انجام «سفارشهای دولتی» اشتغال داشتند. مقصود از سفارشهای دولتی، انجام کارهای مختلفی بود که برای دولت به مفهوم وسیع کلمه صورت می گرفت. دولت و شاه از یکدیگر جدا نبودند. بلکه شاه مظهر دولت و حکومت بود. از این رو هر کاری که برای دولت انجام می گرفت، به عنوان خدمتی برای شاه تلقی می شد و آنان که کاری انجام می دادند، موظف به پرداخت مالیات بودند. در یکرشته موارد، پیشه‌وران صرفاً به مفهوم دقیق کلمه «برای شاه» کار می کردند. به عنوان نمونه می توان از پیشه‌ورانی یاد کرد که در کارگاههای شاهی کرخ لدن به کار اشتغال داشتند.

از مطالب ارائه شده نتیجهٔ دیگری نیز می توان بدست آورد. نتیجهٔ مذکور آن است که گردآوری مالیات در کلیهٔ موارد به عهدهٔ مأموران دولت محول نمی شد. بدین معنا که مأموران دولت در همهٔ موارد مستقیماً به اخذ مالیات از مالیات دهنده اشتغال نداشتند. مسیحیان و بدیگر سخن «پیروان آیین نصارا» مالیات را به کشیشان و اساقفه می پرداختند. اسقف بزرگ کتسفون پایتخت ایران مسئول اخذ و گردآوردن مالیات بود. مالیات بر پایهٔ وام نامه از مالیات دهندگان اخذ می شد. شخص مالیات دهنده وام نامه را مهر و امضا می کرد. وام نامه مؤید مسئولیت وی در مقابل پرداخت مالیات موردنظر به خزانهٔ دولت بود.

با اطمینان خاطر می توان متذکر گردید که پیشه‌وران و تولیدکنندگان شهری موظف به خدمت در سپاه نبودند. آنها «در صلح» و آرامش بسر می بردند. ولی صلح و آرامش آنان کاملاً مشروط بود. از بعضی مآخذ برمی آید که اهالی شهرها به هنگام پیکارهای دفاعی نیروهای خودی و محاصرهٔ شهر سخت در معرض رنج و عذاب قرار داشتند. هرگاه سپاهیان شاه غنایم و اسیرانی به چنگ نمی آوردند، شاهان ایران اتباع خویش از جمله پیشه‌وران و تولیدکنندگان شهری را به پرداخت

باج و خراج بسیار سنگین موظف می داشتند، تا خزانهٔ دولت پر شود. مسیحیان ساکن شهرهای ایران که اغلب از اسیران ساکن استانهای امپراتوری روم شرقی بودند، شمار کثیری از اهالی این شهرها را تشکیل می دادند و در بسیاری موارد ناآرامی و نگرانی دولت را سبب می‌شدند. سازمان کلیسایی مسیحیان که غیروابسته و مستقل از سازمان موبدان زرتشتی بود، همواره گسترده‌تر می شد و کسی نمی‌توانست آن را دست کم گیرد و به حساب نیاورد. سازمان کلیسایی مزبور از دیدگاه مصالح اطلاعاتی دولت در خور توجه بود. زیرا وظایف مربوط به گروه ممتاز را نیز انجام می داد. این پدیده در جوامع فئودالی سده‌های میانه، به مقیاسی وسیع اشتهار داشت. در جوامع مزبور مصالح و فعالیت سازمانهای کلیسایی در محیط ـ اقتصادی نیز گسترده‌تر شد. روبنا به صورتی فعال در تحکیم زیربنای خویش مؤثر افتاد.

امپراتوری روم شرقی که در خاور نزدیك رقیب ایران بود، با گسترش و تحکیم مسیحیت می کوشید تا سلاح ایدئولوژی را نیز در دست خود محکم نگاه دارد. نمایندگان مسیحیت ایران چه در کتسفون و چه در قسطنطنیه به عنوان متحدان امپراتوری روم تلقی می‌شدند. اینان در محاسبات سیاسی هر دو دولت دارای جایگاهی بودند. هنگامی که گروه کثیر مسیحیان بویژه پیشه‌وران و تولیدکنندگان شهرها در درون کشور نیرو و گسترش می یافتند، شاهنشاهان در تضعیف آنان شتاب می کردند و می کوشیدند تا با انهدام نمایندگان برجستهٔ آیین مسیح، کاری کنند که آیین مذکور از محدودهٔ معین تجاوز نکند. دولت ایران به شهرها و مردم شهرنشین نیاز مبرم داشت. ولی اینان می بایست تحت اطاعت و انقیاد کامل دولت باشند.

۴

بازرگانی و شرکتهای تجارتی

پیش از اسلام در کشورهای خاور نزدیک بازرگانی مقیاسی وسیع داشت. بسیاری از شهرها و استانها در محدودهٔ مبادلات بازرگانی قرار داشتند. روم شرقی و ایران در زمینهٔ تجارت و در دست گرفتن راههای بازرگانی بویژه راه ابریشم که از چین تا آسیای مرکزی کشیده شده بود، رقابت می کردند. بازرگانی ترانزیتی از طریق «راه ابریشم» که منافع هنگفتی برای ایران بهمراه داشت، از دیدگاه سیاست خارجی مورد توجه خاص این کشور بود. خرید ابریشم از بازرگانان ایرانی مستلزم پذیرفتن شرایط معینی از جانب دولت روم شرقی بود. از این راه کاروان رو محصولات کشاورزی ایران به چین صادر می شد. این محصولات عبارت بودند از شراب، میوه، گردو، رنگ و گیاهان مخصوص رنگرزی از قبیل حنا و غیره. در چین پارچه‌ها و محصولات فلزی ایران بازار وسیعی داشت. راه دریایی به هند و جزایر سراندیب (سیلان) که از دریای سرخ و حبشه می گذشت، عامل دیگری در بازرگانی پر جنب و جوش بین کشورهای خاور میانه و نزدیک بود. راه کاروان روی قدیمی که از سواحل سوریه تا جنوب عربستان و حضرموت امتداد داشت و «راه عطریات»

نامیده می شد یکی از راههای مورد اختلاف و مابه‌الدعوای دو دولت ایران و روم به شمار می رفت. دیپلماسی روم شرقی (بیزانس) تلاش فراوان بکار می برد تا ضمن گسترش نفوذ خویش، با قبایل تازی که بخشی از راه مذکور را در اختیار داشتند، رابطه برقرار کند. رابطهٔ ایران با شمال هندوستان ضمن آگهیهای باستانشناسی مورد تأیید قرار گرفته است. در بغرام کالاهایی از آبگینه بدست آمد که نشان می دهد منشاء آن سوریه بوده است. سوریه (حلب ـ م.) در تولید این کالا شهرت فراوان داشت.

کارگاههای شهرها به تولید کالا می پرداختند. این کالاها یا مستقیماً از سوی پیشه‌وران و یا توسط خریداران و بازرگانان برای فروش عرضه می شد. به موازات کارگاههای پیشه‌وران شهری، کارگاههای شاهی نیز وجود داشتند که از اهمیت فراوان برخوردار بودند و ما پیشتر از آن سخن داشتیم. گذشته از آن در روستاها و جماعات روستایی، اقتصاد خصلتی ساده و طبیعی داشت. در این نواحی کارگاهها نیاز روستاها را برآورده می کردند و تولید به صورتی ابتدایی و ساده انجام می گرفت. در این نواحی کار پیشه‌وران از کشاورزی جدا و منتزع نبود. آگهیهای بدست آمده از کاوشهای باستانشناسی مؤید آن است که کالا به انواع مختلف تولیدی می شد و هر یك در میان قشرهای مختلف اهالی خواستاران معینی داشت.

بخشی از محصولات کشاورزی به صورت کالا عرضه می شد. متصرفه های شاهی در درجهٔ نخست وظیفهٔ تأمین نیازمندیهای شاه، خاندان شاهی، حرم و دربار را برعهده داشتند. همین که نیازمندی شاه و خاندان شاهی برطرف می شد، بخشی از محصولات که به صورتی طبیعی تولید می شدند، جنبهٔ کالایی بخود می گرفتند. دستکرتهای اشراف که اکثراً با اقتصاد روستایی سروکار داشتند، محصولاتی را به صورت کالا عرضه می کردند. غله، روغن، شراب، گوشت، میوه و گردو برای فروش عرضه می شدند. بعضی کالاها که از ایران به خارج صادر می شدند، وسیله‌ای برای بازرگانی در آن سوی دریاها به شمار می رفتند. بازار داخلی از محصولات جماعات روستایی و املاك شخصی بهره می گرفت و از جنب و جوشی وافر برخوردار بود. در مآخذ بارها از بازارهای شهرها و حومهٔ آنها یاد شده است. بازار کاه فروشان پایتخت ایران، بازار عمومی محصولات کشاورزی شهر

«آمد» که در مآخذ سریانی سده‌های پنجم و ششم میلادی از آنها یاد شد، شهرتی بسزا داشتند[۱۱۴]. از روایات منقول ادوار متأخر می‌توان مطالب قابل ملاحظه‌ای پیرامون بازرگانی ایران ارائه کرد. در مآخذ چینی نیز مطالبی دربارهٔ کالاهایی که از سوی ایرانیان به فروش می‌رسید، ارائه شده است[۱۱۵]. مآخذ مزبور بسیار جالب توجه و درخور دقت‌اند. گرچه این مآخذ اطلاعات جالبی در اختیار ما قرار می‌دهند، با این وصف در کلیهٔ موارد، ماهیت مسئله را چنان که باید روشن نمی‌کنند.

اقتصاد ایران پیش از هجوم تازیان بطورکلی ساده و طبیعی بود. ولی بخشی از محصولات به صورت کالا عرضه می‌شدند. زندگی گروهی از مردم به جریان تولید کالا وابسته بود.

اسناد و مآخذ حقوقی امکان می‌دهند تا مسایل مربوط به سازمان بازرگانی داخلی به صورتی عمیقتر مورد مطالعه و بررسی قرار گیرند. مسایلی چون واگذاری اعتبار، وام، قرادادهای مربوط به ارسال و خرید کالا و نیز شرکتها امکان می‌دهند که مبانی اقتصادی بازرگانی را که بر پایهٔ اقتصاد خردهٔ کالایی انجام می‌گرفت، معلوم و مشخص کنیم. اقتصاد خردهٔ کالایی چه در زمینهٔ تولید محدود محصولات کشاورزی و چه در محدودهٔ تولیدات پیشه‌وران از مشخصات این عصر است. پیشه‌وران روستا نیاز روستاییان را برطرف می‌کردند. ولی پیشه‌وران شهرها در خدمت طبقات حاکم قرار داشتند.

پیشه‌وری و بازرگانی با زندگی شهری سخت مرتبط و پیوسته بود. از طریق مآخذ حقوقی می‌توان به محدودهٔ کارگاههای تخصصی و رشته‌های بازرگانی دست یافت و از آن فراتر رفت و مبانی اقتصادی آنها را معلوم و مشخص نمود.

در کتاب پنجم مجموعهٔ بختیشوع فصلهایی مربوط به امور بازرگانی وجود دارد. در فصل یازدهم کتاب از خرید (Zebnā) و فروش (Zubbânā) و زمان پس دادن کالای خریداری شده و پس گرفتن کالای فروخته شده سخن رفته است[۱۱۶]. ذکر این

۱۱۴ـ رویدادنامه سریانی نویسنده‌ای ناشناخته از عهد ساسانی، ترجمهٔ ن. پیگولوسکایا، نشریه انستیتوی خاور شناسی، جلد هفتم، لنینگراد، ۱۹۳۹ و نوشته دیگر همین مؤلف زیر عنوان بین‌النهرین در سده‌های پنجم و ششم میلادی، ص ۸۰ و ۱۲۲.

115- F. Laufer. *Sino-Iranica*. Chicago, 1919.

116- *Syrische Rechtsbücher*..., III, Išobocht, V, 11, s.127.

نکته ضرور است که مؤلف مجموعه ضمن بحث پیرامون مشکلات بازرگانی، میان تصمیمات مبتنی بر قانون و حل مسایل بر پایهٔ حقوق متعارف و معمول تفاوت قایل است. «برپایهٔ سنتی که میان بازرگانان رایج و معمول است» (wᶜayk ʻeyādē dᶜakhīdīn bēt taggārē) در درجهٔ نخست خصلت معاملات کالا به دو صورت مطمئن و نامطمئن معلوم و مشخص گردیده است. قراردادهای منعقده وابسته به هر یك از دو صورت مذکور بود. هرگاه معاملهٔ کالا نامطمئن تشخیص داده می شد، شرایط قرارداد نیز تغییر می کرد. بازرگانان نیك می دانستند که هرگاه کالایی از نوع «نامطمئن» شناخته می شد، چه مشکلات و خطراتی برای کالا پدید می آمد. مقصود از خطرات در درجهٔ نخست مربوط به بازرگانی و حمل کالا تا نواحی دوردست و آن سوی دریاها است. خطر در درجهٔ نخست مربوط به «دریا» و غرق کشتی و «آتش» و امکان بروز حریق در کشتی بود که برطرف کردن آن در شرایط آن روزگار بس دشوار می نمود. خطر بعدی به «حکام» و «دشمنان» مربوط می شد. واژهٔ سریانی shultānā مربوط است به حاکمیت شاهان، شاهزادگان و فرمانروایانی که بطور عمده «دولت اشراف» را تشکیل می دهند. همهٔ فرمانروایان می توانستند کالا و یا بخشی از آن را تصاحب کنند و بدین روال بازرگان را از تأمین مادی که قرار داد برپایهٔ آن منعقد شده بود، محروم نمایند. این گونه احساس خطر در شرایط خاصی عادلانه و بمورد خوانده می شد و آن شرایطی بود که کالاها می بایست از طریق مرز به کشورها و اراضی مختلف ارسال گردند. و اما دربارهٔ واژهٔ «دشمنان» (bᶜ eldᶜbābē) باید افزود که عملیات جنگی و نا امنی در راهها همواره یکی از آفات و مشکلات بازرگانی بود. آخرین خطرمربوط به امکان عدم موفقیت در بازرگانی به سبب بستن مالیاتهای سنگین و نامشروع بر کالا است[۱۱۷].

در مجموعهٔ بختیشوع به صورتی مستدل و متقن از فقدان قانون معاملات بازرگانی منعقده میان دریانوردان و بازرگانان سخن رفته است. دریا نه تابع قانون است و نه تابع ارادهٔ آدمیان. «از این رو نمی خواهیم مطلبی مبتنی بر قانون در این زمینه ارائه کنیم»[۱۱۸]. (wᶜal hādē ʼaph khᶜ nan lā sābēn lᶜmēmar ʻᶜlayōn meddem bᶜdīnā)

117- *Syrische Rechtsbücher*..., Išobocht, V, 8, § 1, s.164.

۱۱۸ـ همانجا، پاراگراف ۳، ص ۱۶۶.

بهتر آن است که این مشکل پیچیده برپایهٔ سنت مورد قبول بازرگانان حل و فصل گردد. آنها اغلب بین خود مشکلات بزرگ را حل می کنند. تعهد مربوط به رساندن کالا به این یا آن نقطه در ساحل و یا فلان جزیره است. در این مورد باید نسبت به لنگرگاههای سواحل دریای سرخ، جزایر یوتابا Yotaba، بنادر اقیانوس هند، جزایر سراندیب (سیلان) بنادر غربی هندوستان و لنگرگاههای خلیج فارس که دریانوردان و بازرگانان ایرانی بدان نواحی رفته‌اند، توجه لازم معطوف داشت[۱۱۹].

مسایل بغرنج مورد اختلاف پیرامون رساندن بموقع کالا و دیگر اختلافها، همیشه براساس قانون حل و فصل نمی شوند. در این گونه موارد به رهبران کلیسا رجوع می شد. سران کلیساها چند تن از عناصر شریف را که نزد بازرگانان از احترام و اعتبار فراوان برخوردار بودند، برمی گزیدند، تا رأی خود را پیرامون مسایل مورد اختلاف ابراز دارند.

بدین مناسبت مترجم سریانی مجموعهٔ بختیشوع واژه‌های حقوقی پهلوی و سریانی را بکار گرفت. واژه‌های مذکور مؤید این نکته‌اند که اختلاف در مورد معین می تواند «از طریق توافق» و به صورتی داوطلبانه حل و فصل شود. معنای این واژه‌ها در مقدمهٔ مجموعهٔ سریانی معلوم و مشخص شده است.

«آن چه را که pesend (پسند) و bihdadhstinih (بهداد هستی نه) می نامیم به مفهوم کمتر از محدودهٔ قانون و بیشتر از محدودهٔ قانون آمده است. این دو[مفهوم] در بسیاری موارد مشابه یکدیگراند. زیرا pesend به مفهوم کمتر از محدودهٔ قانون است. چون کسی به شخص دیگری مقروض و وام او با [درصد؟] همراه باشد و به سبب فقر، بیماری و یا علل دیگر نتواند از عهدهٔ پرداخت وام برآید و به وام دهنده بگوید: موافقت کن تا مبلغ اصلی وام را [بدون درصد] بپردازیم. (بهداد هستی نه) bihdadhstinih به مفهوم فراتر از محدودهٔ قانون است. چون دختر که طبق قانون نصف پسر ارث می برد، به او ارث کامل بدهند تا در خانه باقی نماند و گرفتار کمبود نشود»[۱۲۰].

مترجم واژهٔ پهلوی (بهداد هستی نه) را با حروف سریانی نوشته و معادل

119- N. Pigulevskaia. *Vizantiia na putiakh v Indiiu*, str. 162-163.
120- *Syrische Rechtsbücher*, ..., III, Išobocht, V, § 12;14, s.289.

سریانی واژه، مذکور را به صورت mettpîsānutā ارائه کرده است[۱۲۱]. واژهٔ (پسند) به صورتی مکرر در کتاب پنجم این مجموعه آمده است[۱۲۲]. حل مسئله یا مشکل بر «پایهٔ توافق» بارها به همین مفهوم در مجموعهٔ حقوقی ماتیکان هزار داتستان نیز ارائه شده است.

مطالب ارائه شده در فوق نموداری از پیشرفت و گسترش بازرگانی و حل معقول و مقبول مشکلات حقوقی است که طی قرون و اعصار پدید آمده بودند. بازرگانی در اغلب موارد به صورت وام و اعتبار انجام می‌گرفت. بازرگان پس از فروش کالا حساب خود را پاك می‌کرد. نمونه‌ای که در مجموعهٔ حقوقی به عنوان کالا از آن یاد شد، روغن است که در ظرفهای خاص از راه دریا حمل می‌گردید. در مجموعهٔ مذکور انواع ممکن قراردادها، معاملات و حل معضلات مربوط به آنها طبق شرایط متعدد از جمله شرط رسیدن کشتی به لنگرگاه، وجود کالا در کشتی و حمل آن به «دکان» و محل فروش درج گردیده است[۱۲۳]. هر یك از شرایط مذکور سبب تغییراتی در قراردادها و معاملات می‌شد که با نوع کالا و اطمینان بخش بودن محل استقرار آن در زمان معین رابطهٔ نزدیك داشت. در معاملات و قراردادها امکان فاسد شدن و آسیب دیدن کالا و مخاطراتی که ممکن بود در جریان حمل آن پدید آید منظور می‌شد و مورد توجه قرار می‌گرفت[۱۲۴].



آگهیهای بدست آمده از مجموعه‌های حقوقی به ما امکان می‌دهد که برای نخستین بار به استنتاجهای بسیار مهم پیرامون سازمان بازرگانی ایران در اوایل سده‌های میانه دست یابیم. بازرگانی به میزان قابل ملاحظه‌ای توسط سازمانهای تجاری، مجامع، اتحادها و شرکتها انجام می‌گرفت.

در اصولی که اعضای شرکتها طبق آن با یکدیگر مربوط می‌شدند، خطوط و جوانبی از سازمانهای ساده و ابتدایی جماعات می‌توان یافت. البته شرکتها hambayīh[۱۲۵] پدیدهٔ مکرری از جماعات بودند. این سازمان آزاد که بر پایهٔ دیگری بنیان گرفت، در زمینهٔ تشکل خویش نسبت به جماعات صورتی دیگر داشت ولی

۱۲۱ـ همانجا، ص ۱۶۶.
۱۲۲ـ همانجا.
۱۲۳ـ همانجا، پارگراف ۲، ص ۱۶۴، ۱۶۶.
۱۲۴ـ همانجا.
125- Ch.Bartholomae, *Zum sassanidischen Recht*, I, s. 39,44.
در این زمینه از آوانگاری بارتولمه استفاده شده است.

اصل تقسیم و خصلت مناسبات نسبت به مالکیت، تقارن و نزدیکیهایی میان شرکت و جماعت پدید می آورد.

در فصل چهارم از کتاب پنجم مجموعهٔ بختیشوع به تفصیل از وضع شرکتها سخن رفته است. در این فصل نظریات مختلف پیرامون حقوق و وظایف اعضای شرکتها که بنظر می رسد در اقتصاد ایران مقام مهمی داشتند، ارائه شده است. در زبان سریانی واژهٔ Sautafuta به مفهوم شرکت است. عضو شرکت را نیز Sautafe می نامیدند. اصول کلی شرکتها به شرح زیر آمده است:

«هرگاه کسانی شیئی را به هر تعداد خریداری کنند و به تملك خود درآورند و چنین توافق کنند که همهٔ اموال و یا شئی خریداری شده به [جمع] ما تعلق دارد، پس آنگاه همهٔ اموال و یا شئی خریداری شده به تساوی (shauyā'īt) متعلق به آنان خواهد بود»[۱۲۶].

طبق اصول و مقررات شرکتها تقسیم دارایی، درآمد و یا اموال و اشیاء به تساوی میان کلیهٔ اعضای شرکت قابل تقسیم خواهد بود.

عضویت در شرکت پذیرفتنی است. به عنوان نمونه شخص و بدیگر سخن پدرخوانده می تواند فرزند خواندهٔ خود را به عضویت شرکت درآورد. برای این کار باید مراسمی انجام گیرد. در این مورد پدرخوانده موظف به «نگارش و صحه‌گذاردن» مطالبی است. او باید پای متن را مهر کند تا فرزند خوانده «به عضویت شرکت پذیرفته شود» (Kāleb w'khātem wam qqabel leh b'shautapūtā)[۱۲۷]. حق مالکیت به وضوح در قانون ارائه و منعکس شده است: شخص «مختار است اموال خود را بفروشد، به رهن واگذارد[۱۲۸]، ببخشد و هرگونه که مایل باشد با آن عمل کند»[۱۲۹]. هرگاه یکی از اعضای شرکت (gabrā shautāpā) اسیر شود و یا به خارج از کشور سفر کند و در عین حال شرکاء کار خود را ادامه دهند و منافعی کسب کنند، در صورتی که «سهم او در شرکت تفریق و جدا نشده باشد» (wam'nātā d'hau shautaphōn lā m'parshīn) پس از بازگشت حق دارد سهم خود و منافع حاصل از آن را دریافت نماید[۱۳۰].

126- *Syrische Rechtsbücher* ..., III, Išobocht, v. 4, § 1, s.142.

۱۲۷ـ همانجا، پارگراف ۳، ص ۱۴۴.

۱۲۸ـ همانجا.

۱۲۹ـ همانجا.

۱۳۰ـ همانجا، پارگراف ۴، ص ۱۴۴.

در تجارب حقوقی نظریات متعددی پیرامون خصایص عضویت در شرکتها وجود داشت. به عنوان نمونه هرگاه یکی از اعضای شرکت غنایم جنگی بدست می آورد و یا «از شاهان و بزرگان هدایایی دریافت می کرد» لازم می آمد که غنایم و هدایای مذکور به دارایی عمومی شرکت منضم گردد. اندیشه‌ها و نظریات مختلف در این زمینه با جملهٔ « It man d'āmar ـ چنان که می گویند» مشخص گردیده است[۱۳۱]. قاطعترین و افراطی ترین نظریه پیرامون شرکتها آن است که اعضا تنها واجد یك نوع مالکیت هستند و آن مالکیت عمومی شرکتی است که بر پایهٔ تساوی از آن بهره می گیرند.

«در بعضی موارد عقیده بر آن است که هرگاه آنها [اعضای شرکت] چیزی را جدا کنند شرکت برهم خواهد خورد». (mettōl shautāpūtā 'It d''āmar d' lagmār meddem p'lag 'eshtaryal shautāpūtā)[۱۳۲] بدیگر سخن این نظریه مربوط بدان بود که هرگاه چیزی از مایملك عضوی از اعضای شرکت به عنوان اموال شخصی جدا شود و یا این که هدیه‌ای از شاه یا بزرگان دریافت دارد و یا غنیمتی در جنگ بدست آورد و الخ، ممکن است سبب نقض پایه‌های شرکتی گردد که بر پایهٔ مالکیت همگانی اعضای آن پدید آمده باشد. هرگاه در شرکت بخشی از اموال جدا گردد، موازین اصولی شرکت نقض خواهد شد و شرکت برهم خواهد خورد. ولی اصل مذکور، اصلی بی قید و شرط و مورد قبول همگان نبود. از متن چنین برمی آید که نظریات دیگری نیز پیرامون این اصل وجود داشت که هدایا و غنایم دریافتی همچنان در مالکیت خاص عضو شرکت باقی می ماند.

اصل عمده در شرکت و مهمترین عامل آن مالکیت عمومی اعضا و جمعیت آن بود. اصل تقسیم برابر و رعایت کامل آن، پایهٔ محکم و مطلقی برای شرکتها و جمعیتها به شمار می رفت. چنین بنظر می رسد که شرکتهایی صرفاً برای اجرای امور بازرگانی تأسیس می شدند. آگهیهایی وجود دارند مبنی بر این که بعضی شرکتها از راههای دیگری به کسب درآمد اشتغال داشتند. گاه چنین بود که خانه و یا مزرعه تحت مالکیت چند شخص قرار داشت که «مشترکاً» مالك آن بودند. در یکی از بندهای مجموعهٔ بختیشوع چنین آمده است که ممکن است «عضوی از

۱۳۱ـ همانجا، پارگراف ۶، ص ۱۴۶.
۱۳۲ـ همانجا.

اعضای شرکت دارای خانه و زمین باشد»[۱۳۳]. در ضمن دیده شد که بنده و یا دیگر اموال «qenyānā» مشترکاً در مالکیت «دیگر اعضای شرکت باشند» و بدیگر سخن تحت مالکیت دیگر مالکان نیز قرار گیرند. در این صورت جدا کردن سهم موجب دگرگونیهایی در حقوق دیگر اعضای شرکت در زمینهٔ مالکیت بلاشرط می شود. فروش سهم یکی از اعضا بدون جلب موافقت قبلی دیگر اعضای شرکت خود یکی از این نمونه‌ها است[۱۳۴].

پدیدهٔ دیگری نیز پیرامون ارث منظور شده است و این در حالی است که ارثیه بخشی از سهم شرکت را تشکیل دهد. به همسر و فرزندان متوفی سود یا بهره (ʿaltā) از مزرعه یا خانه تعلق می گیرد که مربوط به اجارهٔ خانه است (agrā dēbātē)[۱۳۵]. مصدر agar ʾ مفهوم معینی دارد و آن «اجاره کردن» و «به اجاره دادن» است. واژهٔ «اجاره» و «به اجاره دادن» از همین ریشه آمده است.

بدین روال شرکت رواج و گسترش فراوان داشت و در آن نه تنها بازرگانان، بلکه افراد دارای اموال غیرمنقول از جمله صاحبان مزرعه و خانه‌ای نیز که این اموال غیرمنقول را به اجاره می دادند، در شرکت متحد می شدند. درآمد حاصله از آنها نیز درآمد عمومی شرکت به شمار می رفت.

در ماتیکان هزار داتستان بندهایی وجود دارد که با فصول مجموعهٔ بختیشوع مشابه و نزدیک‌اند. این نیز مؤید گمانی است مبنی بر این که هر دو مجموعهٔ حقوقی نامبرده از مأخذ و منشاء واحدی اقتباس شده‌اند که باید مجموعهٔ حقوقی «داتستان نامگ» (دادستان نامه) باشد.

اتحاد، جمعیت و شرکت (hambayih ـ همبایه) دارای مالکیت خصوصی مشترك بودند. شرکت کننده در امور جمعی (merak) همان شریك یا رفیق (socius) است که در کلیهٔ امور مؤسسه شرکت دارد[۱۳۶]. این همان است که در متن سریانی به صورت shautāpā به مفهوم «رفیق یا شریك» آمده است و معادل پهلوی آن واژهٔ «hambay ـ همبای» است. شوهری اموال دو همسر خود را در شرکت قرار داده

۱۳۳ـ همانجا، II.V پارگراف ۶، ص ۱۷۴.

۱۳۴ـ همانجا، VI .I، پارگراف ۴، ص ۱۸۴.

۱۳۵ـ همانجا، IV .5 پارگراف ۴، ص ۱۲۰.

136- Ch. Bartholomae. *Zum sassanidischen Recht*, IV, s.5, 50-51.

است. بنا به نوشتهٔ ماتیکان این عمل با واژه hamvindišn مشخص گردیده است. مفهوم مذکور از ترکیب دو واژه پدید آمده است. واژهٔ نخست ham و به مفهوم اشتراك است. ولی واژه Vindišn چنان که درگذشته اشارت رفت موافق با مفهوم سود، بهره و حاصل کار «Arbeitsverdienst»،«Arbeitseinnommen») مطابقت دارد[۱۳۷].

طبق نظر بارتولمه امتزاج دو واژهٔ مذکور به مفهوم «ایجاد شرکت به منظور کسب سود ـ Erwerbgesellschaft» است[۱۳۸]. این واژه برای درك موازین حقوقی در حیات اقتصادی ایران از اهمیت فراوان برخوردار است.

درگذشته واژهٔ Vindišn در ارتباط با حاصل کار برده مورد بررسی قرار گرفت. بخاطر جلوگیری از نقض جهت کلی درمسیر پژوهش مربوط به برده‌داری، مفهوم دیگر این واژه و مواد استعمال آن به یك سو نهاده شد. Vindišn می تواند به مفهوم درآمد بکار گرفته شود. ولی مفهوم غالب آن «حاصل کار است»[۱۳۹]. واژه hamvindīšn به مفهوم جمع اموال تعداد معینی از اشخاص به منظور تصاحب و تملك آتی و یا حاصل کار جمعی است. در ماتیکان همانند مجموعهٔ بختیشوع چنین آمده است که وقتی دو نفر شریك اموال یکدیگر شدند، در این صورت حق داشتن اموال خصوصی خارج از تملك مشترك خود را نخواهند داشت. در یکی از بندها چنین آمده است که عضو شرکت حق امتناع از قبول (هدیه) پول را ندارد. او نباید به چنین کاری دست زند. زیرا بخشی از این هدیه و یا پول متعلق به شرکت است. در بند مزبور توصیه شده است که باید پذیرش پول به صورت قانونی درآید تا سهم هر یك از اعضای شرکت از مبلغ مذکور معلوم و مشخص گردد[۱۴۰]. امکان فزونی سهم یکی از اعضای شرکت منتفی و ممتنع است. همهٔ اعضا باید سهم برابر داشته باشند. زیرا هرگاه شرکت مقروض باشد، نمی توان وام را برعهدهٔ تنی از اعضای شرکت محول کرد تا از این رهگذر دیگر اعضا به وی وامدار و در نتیجه وابستهٔ او گردند. درستتر گفته شود قانون حافظ برابری حقوق همهٔ اعضای شرکت و تقسیم

137- ch. Bartholomae. 1) *Zum sassanidischen Recht*, III, s.6., 2 *Zum sassanidischen Recht*, I, s.46-47.

138- Ch. Bartholomae. *Zum sassanidischen Recht*, I, s.45-*Matikan*, XXXV, X+ 3, s.402-405.

139- Ch. Bartholomae. *Zum sassanidischen Recht*, I, s.46.

140- Ibid. s. 45-46- *Matikan*, XXXV, X+ 19, s. 410-411.

برابر سود و بهرهٔ میان آنها است[۱۴۱]. این نیز بدان معنا است که مبلغ وام می تواند تنها متعلق به همهٔ اعضای شرکت باشد. بارتولمه در مورد این بند توضیح روشنی پیرامون اشتراك اموال ارائه کرده است[۱۴۲]. مآخذ سریانی منظرهٔ دقیقتری ارائه کرده‌اند. از مطالب ارائه شدهٔ مندرج در مجموعهٔ بختیشوع چنین برمی آید که فورمول بندی حقوق کلی اعضای شرکتها (šautafuta) که پیشتر بدان اشاره شد، کاملاً واضح و روشن است.

بارتولمه بعضی مطالب مندرج در ماتیکان را چنین تفسیر کرده است: امکان داشت شرکت شامل عضوهایی بر پایه سود نابرابر باشد. در این گونه موارد اخذ سود تابع میزان سرمایهٔ آنها است[۱۴۳]. ولی تردید نیست که سازمانهای نخستین شرکت بر پایهٔ برابری اعضا و سهم متساوی آنان از بهره و سود بنا شده بود.

در هر دو مجموعهٔ حقوقی بندهایی وجود دارند که از این نظر حمایت می کنند و منافع شرکتهایی را که بر پایهٔ برابری کامل بنا شده‌اند، محدود می سازند.

در hamvindišn شوهر می تواند اموال دو همسر خود را جمع و مشترك گرداند. همسران مذکور نیز حق خروج از شرکت را ندارند. چنین حقی به آنها داده نشد. زیرا در خانواده، شوهر (مرد) حاکم است و زنان باید مطیع و منقاد او باشند. ولی هرگاه hamvindišn از دو مرد تشکیل شده باشد، آنها در هر لحظه حق نقض و انحلال تعهد و جدا کردن اموال و سهم خود (yut vindišn) را دارند[۱۴۴].

برپایهٔ مطالب ارائه شده می توان مدعی شد که رواج گستردهٔ شرکت و اتحاد، هدف کسب سود و درآمد را در بر داشت. این نیز از راه بازرگانی، بهره‌کشی، وام و اجاره میسر بود. در این مورد خاص درآمد و بهره یا حاصل کار vindišn میان اعضای شرکت تقسیم می شد. برابری سهم در شرکتها، یکی از مشخصات مهم و اصلی آنها است.

اصل برابری اموال با جماعات دارای رابطهٔ درونی و تکوینی است. چنان که پیشتر اشاره شد، شرکت به عنوان وسیله و عامل منافع مادی اعضای آن، یکی از

141- *Matikan*, V, 1, s. 60-61.

142- Bartholomae. *Zum sassanidischen Recht*, I, s. 44.

۱۴۳ـ همانجا.

144- Ch. Bartholomae. *Zum sassanidischen Recht, I*, s.49-50 - Matikan, XXV, X+ 3, s. 402-405.

پدیده‌های ثانوی و فرعی و خود حاصل ضرورت اقتصادی است. ولی شکلهای متعدد آن حاصل علل اقتصادی است که تا اندازه‌ای از سنتهای جماعات به عاریت گرفته شد. این شکلها تنها با گذشت زمان خصلتهای تازه‌ای کسب کردند که نمودار منافع مالی اعضای شرکتها بود. حقوق دانان بر این عقیده‌اند که با نقض اصل برابری اموال، درآمد، اتحاد و شرکت نیز خدشه‌دار شد. پدیدهٔ نو ـ نفع اقتصادی، تفاوت کمّی در سهام اعضای شرکت و اموال کلی آن ـ ناگزیر سبب شد که درآمد به نسبت سهم تقسیم گردد.

بعضی حقوق دانان معتقدند که شرکت به مفهوم آغازین آن که بر پایهٔ برابری بنیان یافته بود، «مضمحل و ویران» شد. ولی چنان که از مآخذ و منابع می توان دریافت، شرکت بر پایهٔ نابرابری سهام، همچنان به حیات خود ادامه داد.



وام، وثیقه، بخشش

تولید سادهٔ کالا که از پدیده‌های متعلق به جوامع برده‌داری و فئودالی است، بی گمان در عهد مورد بررسی ما نیز وجود داشت. در ارتباط با رشد و افزایش پول و ضرب سکه از روزگاران بسیار کهن، تصوراتی پیرامون وام و رهن یا وثیقه پدید آمد. این شیوه از عهد باستان در مصر، بابل، یونان و روم رواج و گسترش فراوان داشت. در نخستین سده‌های میلادی رباخواری در نظام برده‌داری مقیاسی وسیع بخود گرفت - این موازین حیات اقتصادی معلوم و مشخص شده‌اند.

در مجموعهٔ بختیشوع بندهایی پیرامون رهن اموال غیرمنقول و نیز اموال منقول وجود دارند. همراه بندهای مذکور مقدمه‌ای ارائه شده است. نگارندهٔ مجموعه در مقدمهٔ مذکور کوشید این نکته را توضیح دهد که مسیحیان پول به ربا می دهند. به هر تقدیر او اخذ بهره سنگین را غیرمجاز و عامل ورشکستگی و ناداری کسانی می شمارد که برای ادامهٔ زندگی ناگزیر به وام توسل می جویند و بدون دریافت وام قادر به ادامهٔ زندگی نیستند.

واژهٔ سریانی meshkānā «وثیقه» از مصدر shᵉken «گذاردن» منشاء گرفته و

در این زبان به معنای «زیستن» و «محل سکونت داشتن» نیز آمده است. وثیقه یا رهن، مشمول اموال غیرمنقول و نیز اموال منقول بود.

«هرگاه وثیقه فاقد اعتبار (mānē) نمی بود و مشمول اموالی چون مزرعه و یا خانهٔ دارای سند و مهر می بود و به مرتهن سپرده می شد، وام دهنده تا دریافت کامل وجه وثیقه را تمام و کمال دراختیار می گرفت. ولی حق نداشت آن را به مرتهن دیگری واگذارد»[۱۴۵].

ʿen meshkkānā Lau māne ʾItawi ʿelā Khelqa ʿau baitā: wʿbakʿtābā wakhʿtāmā me mashkan: ʾenhu man dʿhāi khelqā ʿau hau baita: bʿIdawi dʿmāre khaubā ʿttawi: wʿhu qadmā ʾIt ʾauzeph. la nettel lʿmauzpāna dakhʿrina.

از متن ارائه شده چنین برمی آید که اموال غیرمنقول نیز به صورت رهن واگذار می شدند. مزرعه، خانه و دیگر اموال مورد رهن در اختیار مرتهن قرار می گرفت و «در دست او بود». فورمول «هرگاه» مؤید آن است که واگذاری اموال مورد رهن به اختیار مرتهن یا «وام دهنده» قطعیت ندارد. یکی از این موارد حالتی است که شخص به چند نفر مقروض باشد. در این مورد، نخستین وام دهنده‌ای که مورد رهن را در اختیار دارد، طبق قانون تا زمانی که مبلغ وام را «تمام و کمال» دریافت نکرده است، موظف به برآوردن خواست دیگر وام دهندگان نیست.

از اینجا می توان چنین نتیجه گرفت که در بعضی موارد محتمل است ملك در اختیار وام گیرنده باقی بماند تا بتواند ضمن ادامهٔ بهره‌کشی وامهای خود را بپردازد.

گذشته از اموال غیرمنقول، اموال منقول «skarb» نیز به صورت وثیقه واگذار می شد. در متن سریانی از این واژه بیشتر ظروف و اشیاء خانگی مورد نظر است. در بعضی موارد واژهٔ مذکور به معنای پوشاك به صورت کلی آمده است و شامل بخش معینی از پوشاك نیست. در این مورد مقصود اشیاء قابل پوشیدن است. لذا بهتر است واژهٔ «skarb» به مفهوم اشیاء خانگی از جمله ظروف و البسه تلقی شود و مورد نظر قرار گیرد.

چون اموال غیرمنقول از بهای بالنسبه قابل ملاحظه‌ای برخوردارند، لذا

145- *Syrische Rechtsbücher*..., III, Isobocht, V, 7, § 2, s. 154.

واگذاری آنها به صورت رهن بنابر معمول به شکل مقاولهٔ کتبی انجام می پذیرد. پای این گونه قراردادها مهر گذارده می شد. از این رو می توان گفت که مورد رهن «طبق سند مهر شده» واگذار می گردید. گمان می رود برای واگذاری اشیاء دارای ارزش کمتر نیز چنین اسنادی تنظیم می شد. تنظیم مقاوله نامهٔ کتبی میان طرفین راهن و مرتهن غیرقابل بحث و قطعی بود. در این گونه موارد سند مهر و امضا شده نزد وام دهنده باقی می ماند. هرگاه وام پرداخت می شد، اموال مورد رهن باید به وام گیرنده بازمی گشت. «وام گیرنده حق داشت اعلام کند: تا زمانی که مورد رهن و سند آن را بازپس ندهی، وام را به تو باز نخواهم داد». سندی که امضا و مهر داشته باشد (shᵉtārā) نامیده می شود و معادل واژهٔ یونانی χειρόγραφον است. وام دهنده (mārē khaubatā) موظف بود به محض دریافت وجه، مورد رهن و سند را یکجا به وام گیرنده باز گرداند. «وام دهنده حق ندارد پس از دریافت اصل مبلغ و بهرهٔ وام بازگرداندن وثیقه و اسناد مربوط به آن را برعهدهٔ تعویق افکند»[۱۴۶]. از اینجا می توان معلوم داشت که سند کتبی مهر و امضا شده از اهمیت فراوان برخوردار بود و در دادگاه مورد توجه قرار می گرفت.

در یکی از بندهای مجموعه موردی ذکر شده است که چنین است: «هرگاه وثیقه در اختیار آنان [وام دهندگان] نباشد و خانه و مزرعه در اختیار شخص دیگری باشد و آنها خانه و مزرعه نداشته باشند، ولی سند شامل واگذاری وثیقهٔ خانه و مزرعه باشد، در این صورت نخستین وام دهنده حق خود را دریافت می دارد و مابقی را به دیگران وا می گذارد»[۱۴۷]. در اینجا حالتی مورد نظر است که گویا وثیقه در اختیار وام دهنده نباشد. در این مورد سند کتبی از اهمیت فراوان برخوردار است. از اینجا چنین معلوم می شود که «هرگاه خانه یا مزرعه در رهن شخص دیگری نیز قرار گرفته باشد، آنها سهم خود را تقسیم می کنند»[۱۴۸]. مقصود آن است که هر یك به سهم خود وام پرداخت شده را تقسیم می کنند.

چنین بنظر می رسد که فروش اموال مورد رهن، وام گرفتن از اشخاص متعدد و دیگر موارد نیز در مجموعهٔ حقوقی منظور شده است. از بندها و مواد

146- *Syrische Rechtbücher*..., III, Išobocht, V, 9, § 5, s. 168.
147- *Syrische Rechtsbücher*..., III, Išobocht, V, 7, § 3, s. 156.

۱۴۸- همانجا.

مجموعه چنین برمی آید که رهن و وثیقه رواج بسیار داشت و این گونه معاملات در کلیهٔ حالات از جمله برگرداندن وام به وام دهنده منظور گردیده است. در بعضی از بندها موضوع مرگ وام گیرنده، موضوع ارث او و تقسیم ارث میان وام دهنده و ورّاث مورد توجه قرار گرفته است. حتّی موردی وجود دارد که به وام دهنده حق می دهد پس از مدت معلوم حق فروش اموال مورد رهن را داشته باشد[۱۴۹].

پیشتر اشاره شد که بختیشوع اخذ سودهای کلان و ورشکست کننده را در برابر اعطای وام مورد تقبیح قرار داده و محکوم کرده است. وی متذکر گردید که گذشتگان «چنین مقرر داشتند که به هر یکصد زوزه (Zuzē) یك زوزه در ماه تعلق گیرد نه بیشتر»[۱۵۰].

Sām nāmōsā dʿkōl yarkhā lʿmā zuzē nesbōn wʿyatîr lā.

این اصل در انجیل نیز آمده است. طبق اصل مذکور سود سالیانهٔ دوازده درصد مجاز است و به هر یکصد زوزه در ماه یك زوزه سود تعلق می گیرد. متن مادهٔ بعدی آن چندان مطبوع نمی نماید. در این ماده سود سالیانه کمتر از ده استیرین (ʾestirîn) و بیش از بیست استیرین در یکصد استیرین نیست.

پیش از هر چیز توجه خوانندگان را به این نکته معطوف می دارد که در مادهٔ نخست واحد پول زوزه اعلام شده است. در متون بسیار کهن انجیل نیز واحد پول زوزه است. چنین بنظر می رسد که در مجموعهٔ بختیشوع نخست نام زوزه به کار گرفته شد. ولی در مادهٔ دوم واحد پول «استیرین ـ ʾestirīn» آمده است که به صورت جمع است. از این نکته چنین برمی آید که مآخذ مواد اول و دوم متفاوت بوده‌اند. بنظر می رسد که مادهٔ نخست ملهم از انجیل بوده است که در میان مسیحیان سوریایی مورد استفادهٔ وسیع قرار داشت. در این مورد بختیشوع از اطلاعاتی بهره جست که در مآخذ پهلوی ایرانی و چه بسا «داتستان نامك» گنجانده نشده بود. ولی مادهٔ دوم مجموعهٔ بختیشوع از «داتستان نامك» به عاریت گرفته شد. زیرا در آن از استیرین به عنوان واحد پول یاد شده است. استیرن جمع است. صورت مفرد این واحد پول (استیر ʾestir) است. استیر مشابه نام پهلوی «stir» و «statir» است که در خاور نزدیك رواج بسیار داشت. ارزش یك ʾestir و یا stir بتقریب معادل چهار زوزه و یا

۱۴۹ـ همانجا، پارگراف ۱۲، ص ۱۶۰ و پارگرافهای ۶ و ۸، ص ۱۵۶ و ۱۵۸.
۱۵۰ـ همانجا، ۹، پارگراف ۱، ص ۱۶۶، ۱۶۸.

چهار درهم بود[۱۵۱] .

متن مادهٔ دوم را می توان با توضیحات ارائه نشده در مادهٔ پیش از آن مربوط دانست . وجود مادهٔ نخست امکان داد که نویسندگان مادهٔ دوم سود فراوانی را که وام دهندگان از وام داران می گرفتند ، مورد توجه قرار دهند . در مادهٔ نخست که از انجیل اقتباس شده بود ، سود دوازده درصد با سود بیست درصد مندرج در مادهٔ دوم مقایسه شده است . بنظر می رسد تعیین میزان بیست درصد سود سالیانه به عنوان حداکثر ، گامی در برابر «خودسریهای بیرحمانهٔ بسیاری از وام دهندگان بود» . از این رو «رهبران دین» و بدیگر سخن اساقفه و محاکم کلیسایی در تنزل میزان سود و بهرهٔ سالیانه تلاش می کردند . آنها به منظور «بذل کمك به وامداران نیازمند» که بدون اخذ وام قادر به ادامهٔ زندگی نبودند ، میزان سود سالیانه را به «بیست استیرین تقلیل دادند» و بدیگر سخن حداکثر سود سالیانه را بیست درصد مقرر داشتند . چند سطر بعد چنین آمده است که سود سالیانه نباید کمتر از ده درصد و بیش از بیست درصد باشد[۱۵۲] . مؤلف مجموعه با در نظر گرفتن مطالب مذکور خاطرنشان نمود که تلاش در طریق مبارزه با سود بسیار نتیجه‌ای به بار نیاورد . زیرا تقلیل سود تنها صورت توصیه داشت و از قوت قانونی برخوردار نبود : «در آن چه می گوییم صورت قانونی ندارد ، بلکه به عنوان رهبران دین چنین توصیه می کنیم»[۱۵۳] .

در این نکته جای تردید نیست که سود بی‌حد و مرز مایهٔ ورشکستگی وامداران بویژه محتاجان می شد که دارایی خود را وثیقهٔ دریافت وام می کردند . هرگاه به مواد و بندهای متعدد مربوط به رهن گذاران خانه و مزرعه توجه شود ، معلوم می گردد که ورشکستگی پدیده‌ای رایج و گسترده بود . اطلاعات بدست آمده از مجموعه‌های قوانین مذکور ، مربوط به دوران پیش از اسلام است . در سده‌های چهارم ـ ششم میلادی نمونه‌های متعددی از جدایی متصرفه‌های گونه‌گون وجود داشت . متصرفه‌های مذکور از صورت متصرفات قبیله‌ای خارج می شدند . متصرفه‌های کوچك توانایی پایداری در برابر متصرفات بزرگ را نداشتند . از این رو ورشکستگی به امری رایج و معمول بدل گشته بود . در اسناد اورامان فروش ملك و

151- Ch. Bartholomae, *Zum sassanidischen Rechtm* III, s. 48- *Syrische Rechtsbücher...*, III, Anmerkungen, s. 323.

152- Ch. Bartholomae, *Zum sassanidischen Recht*, III, Išobōcht, V, 9 § 2, s.168.

۱۵۳ـ همانجا .

متصرفه سبب جدایی آن از متصرفهٔ قبیله نمی شد. در این مورد تنها یك مالك از درون قبیله جانشین مالك پیشین می شد. مالك جدید نیز همانند مالك پیشین به تعهدات خود در برابر قبیله پای بند بود. در مجموعهٔ بختیشوع هنگام بحث پیرامون به رهن سپردن خانه یا مزرعه از هیچ گونه تعهدی در برابر قبیله یاد نشد وحتی سخنی از آن به میان نیامد.

به سبب فقدان اسناد و مدارك خصوصی متعلق به این دورهٔ خاص، نتیجه‌گیری قطعی کاری است بس دشوار. ولی مآخذ و منابع حقوقی به ما امکان می دهند پیرامون گسترش قابل ملاحظهٔ مالکیت خصوصی بر زمین و جدا شدن اراضی مذکور از مالکیت قبیله‌ای، اظهار نظر و داوری کنیم. سازمان قبیله‌ای به سبب گسترش قشربندیهای اقتصادی، ازخارج وهجوم ملاکان وصاحبان اراضی، از درون ضعیف و متلاشی می شد. برده‌داران پیشین از این پس بردگان خود را بر قطعات کوچکی از زمین قرار می دادند و از کار و زحمت آنان در شرایط جدید بهره‌کشی می کردند. این زمین داران هجوم به مالکیت قبیله‌ای را نیز آغاز کردند تا آن را تابع خود کنند. اینان در جست و جوی مباشران مبتکری بودند که بتوانند متصرفه‌های متعددشان را اداره کنند.

می دانیم در روزگاران کهن به پرستشگاهها هدایای فراوان تقدیم می شد. پیش از اسلام در ایران تقدیم اموال به عنوان هدیه و فدیه به پرستشگاها و کلیساها معمول بود و به منظور حمایت از پرستشگاهها صورت می گرفت. بندهای مجموعهٔ حقوقی بختیشوع حاکی از آن است که تقدیم برده فراموش نشده بود. احساسات مذهبی سبب می شد کنیزکانی همراه فرزندانشان به صومعه‌ها تقدیم گردند. رفتار با اینان «همانند رفتار با دیگر بردگان» بود[۱۵۴].

هدایای تقدیمی به سود صومعه‌ها، زوارخانه‌ها و هدفهای مذهبی پذیرفته و به کار گرفته می شد. از این رو مبادله و فروش آنها تنها درصورتی میسر بود که به نفع دیر، صومعه و یا زوارخانه باشد. هدایا در اختیار اشخاص مورد اعتمادی قرار می گرفت که زیر نظر رهبران کلیسا به فعالیت اشتغال داشتند.

مطالب مندرج در این قانون نامه با روایاتی که از آن روزگار برجا مانده،

154- Ch. Bartholomae. *Zum sassanidischen Recht*, III, Išobocht, V, 12, § 4, s.176.

منطبق و هماهنگ است. در روستاهای متعلق به کلیسای (qᵉrîtadᵉedta) واقع در حومهٔ شهر دارا در بین النهرین، روستاییان صورت برده داشتند[۱۵۵]. این ماجرا پس از واگذاری روستاهای مذکور به خزانهٔ دولت معلوم و مشخص شد. پس از واگذاری این روستاها به دولت «کلیهٔ اهالی روستانشین آزاد شدند و اراضی و کاخ و مستحدثات آن مورد تأیید و تصویب قرار گرفتند»[۱۵۶].

(wakᵉkōl taubābā dᵉbōh kharreh wᵉzaddeq leh ʼarʻeh wᵉdārteh)

تقدیم هدیه به آکادمی مذهبی نسطوری نصیبین و مسافرخانهٔ وابسته بدان از شهرت فراوان برخوردار بود. محصلین آکادمی حق نداشتند دربارهٔ هزینهٔ نگاهداری مکاتب آن از کسی طلب یاری کنند[۱۵۷].

پرستشگاههای زرتشتی نیز از حمایت و هدایای اشراف و بزرگان کشور برخوردار بودند. شاپور یکم پس از لشکرکشیهای پیروزمندانهٔ خویش به استانهای خاوری روم شرقی (بیزانس)، هدایایی به آتشکده‌ها تقدیم نمود. در ماتیکان از آتشکده‌ای یاد شده است که توسط اتروپات Atropat فرزند مردبد Mardbub بنا گردید. پرستاری و مراقبت از آتشکده بر عهده بازماندگان اتروپات بود[۱۵۸]. در موردی دیگر پیرامون تأسیس آتشکده‌های زرتشتی بر روی زمین چنین آمده است که این کار مشترکاً توسط دو شخص به نامهای اتروپات و کاکاخ Kakakh* انجام گرفت (بولسارا Bulsara واژهٔ مشترك را به صورت ham yahavunt ارائه کرده است. هم ham به مفهوم «مشترك» است. در نگارش آرامی «hb» معادل سوم شخص جمع پهلوی untو habuent لاتینی است). بر این زمین بتخانه‌ای وجود داشت. شاهنشاه خسرو یکم فرزند کواد در آن مکان آتشکده بنا کرد. چون شاهنشاه بدون کسب اجازه از صاحبان زمین، آن را به تصرف آورد، لذا آنها شکایت بردند. از آن رو تکفل و پرستاری از این آتشکده به صاحبان زمین و فرزندانشان واگذار شد.

بختیشوع در مجموعهٔ خود از تقدیم بردگان به صومعه‌ها یاد کرده است. در

155- Zacharias. Rhetor. *Historia ecclesiactica*, ed.E.W. Brooks. Scriptores Syri, ser. 3, t. VI, s 36.

۱۵۶ـ همانجا، ص ۳۶.

157- *Gli Statuti della scuola di Nisibi*. II, 14: *Giornale Asiatica Italiana*, IV, 1890, p.192.

158- *Matikan*, XLII, 37. p.538-539.

* نام کاکاخ که در متن اصلی از آن سخن رفته در ترجمهٔ فرانسوی متن نیامده است ـ م.

ماتیکان نیز از تقدیم بردگان به پرستشگاه «آتش ورجاوند» سخن رفته است. ولی بردگان «ان شهریك» حق نزدیك‌شدن به آتش مقدس و انجام خدمت در آن محدوده را نداشتند. در متن از هر دو نوع برده یابنده «بندك مرد ـ bandak gabra» و «ان شهر یك مرد ـ hushtoik gabra» سخن رفته است. چنین بنظر می رسد که هیچ یك از این دو نوع بردگان ـ بندك و ان شهر یك حق تقرب به آتش ورجاوند و خدمت بدان را نداشتند. از این رو در مورد بندگان تنها به مردان برده اشاره شده است.

از مطالب ارائه شده چنین برمی آید که در ایران آتشکده‌های زرتشتی و کلیساها و صومعه‌های مسیحی از مالکیت خاص برخوردار و مالك زمین و برده بودند. موبدان و خادمان دین در ایران از مقام و موقف ممتازی برخوردار بودند. ثروتهای هنگفتی در دستهای این گروه متمرکز شده بود. ثروتهای مذکور شامل اموال غیرمنقول و منقول پرستشگاهها و درآمد حاصل از آنها بود. بردگان و اشراف در رأس سلسله مراتب و روحانیت زرتشتی قرار داشتند و بر امور فرهنگ، آموزش و دادرسی نظارت می کردند. محاکم عالی کشور شاهنشاهی زیر نظر روحانیان بود. لذا روحانیان از قدرت عظیمی برخوردار می شدند. عالی ترین گروه روحانیان از قشر اشراف و بزرگان برجستهٔ ایران بودند.

روحانیت مسیحی از طریق اتباع مسیحی ایران تأمین می شدند. اتباع مسیحی ایران از دیدگاه اقتصادی نیرومند بودند. گروه کثیری از اهالی شهرهای غرب ایران پیرو آیین مسیح بودند. اکثر افراد این گروه را پیشه‌وران و بازرگانان تشکیل می دادند.

سازمانهای مذهبی ایران همانند دیگر کشورهای عصر آغاز فئودالیسم از هدایای بی شمار بهره‌مند شدند و به صورت مالکان بزرگ زمین درآمدند و چندی بعد قشر روحانیت فئودال از درون آن شکل گرفت و پدید آمد.

۶

وضع «شهرهای شاهی» در اوایل سده‌های میانه

گسترش شهرها طی سده‌های سوم و چهارم میلادی، تجدید بنای شهرهای کهن، احداث شهرهای نو، کوچ دادن توده‌های مردم به شهرهای نوبنیاد، جذب پیشه‌وران دارای تخصصهای گونه‌گون به شهرها و سرانجام ایجاد بازارها و مراکز مبادله ـ همه و همه با امتیازهایی برای اهالی شهرنشین همراه بود. پیشتر اشاره شد که بخشهایی از اراضی به شهرها منضم می گشت تا خواربار و مایحتاج اهالی شهرها از این رهگذر تأمین گردد. اراضی که به شهرها منضم می شدند، وابسته به شهر بودند و حومهٔ تفکیک ناپذیر شهر به شمار می رفتند. در واقع شهر و حومهٔ آن مجموعهٔ واحدی را تشکیل می دادند. پیشه‌وران شهری رابطهٔ معین خود را با زمین همچنان حفظ می کردند. آنها می توانستند بخش کوچکی از زمین را زیرکشت قرار دهند. از سوی دیگر اراضی حومهٔ شهرها محصول کشاورزی کالایی شهرها را تدارک می کردند و موجبات مبادله را فراهم می آوردند. ولی مبادلهٔ کالا در این عصر از گسترش کافی برخوردار نبود.

درآغاز عصر مناسبات فئودالی، شهرها اغلب به صورت «شهرهای شاهی» بودند. شهرهای بزرگی که در گذشته به صورت «پولیس» یا «دولت شهر»

اداره می شدند، از حدود سدهٔ سوم میلادی، حالت پیشین خود را از دست دادند و دیگر هرگز بدان حالت باز نگشتند. نخست پایه‌های جامعهٔ برده‌داری فرو ریختن آغاز کردند و پس آنگاه شهرهای خودمختار ایران راه انهدام در پیش گرفتند. شاه به دلایل متعدد خواستار تابع کردن شهرها بود. شهرها از دیدگاه اقتصادی مراکز پیشه‌وران و بازرگانان و همچنین واحد اداری به شمار می رفتند. شهرها از دیدگاه سیاسی تکیه‌گاهی برای تحکیم موقعیت اشراف فئودال بودند و بعدها بویژه در عهد گسترش جوامع قرون وسطایی وابستهٔ آنها می شدند.

شهرها با شاه رابطه‌ای بس عمیق داشتند. شاه حتی در روزگاری که شهرها از خودمختاری برخوردار بودند، در امور داخلی آنها مداخله می کرد. نامهٔ اردوان سوم به اهالی شهر شوش نمودار روشنی ازاین نکته است.

از مآخذ ارمنی به روشنی معلوم می گردد که شهرها در اوایل سده‌های میانه از شرایط ممتازی برخوردار بودند. کاتولیکوس (جاثلیق) نرسس سوم که در محدوده پرستشگاه زوارتنوتز Zvartnotz* اقامت داشت در صدد برآمد گروهی را در سرزمین اقامتگاه خویش سکنی دهد. از این رو «خانواده‌هایی از عوام را با حقوق خاص اهالی شهر بدانجا انتقال داد و امتیازهایی به آنان واگذارد که ویژهٔ شهرنشینان بود»[۱۵۹]. امتیازات مذکور که «در آغاز برای ساکنان شهرها» منظور شده بود، مؤید آن است که نه تنها پادشاه، بلکه فئودالها نیز تسهیلاتی برای اهالی شهرهای تابع خویش فراهم می آوردند[۱۶۰].

این اظهارنظر معقول و خردپذیر می نماید که چون پیشه‌وران و بازرگانان در شهرها از امتیازهای خاصی برخوردار بودند، لذا «خانوارهای روستایی» ساکن اطراف اقامتگاه کاتولیکوس جاثلیق (جاثلیق) نیز به صنعت و تجارت پرداختند تا از امتیازهایی برخوردار گردند. روستاییانی که تنها به کشاورزی اشتغال داشتند از امتیاز شهریان برخوردار نمی شدند[۱۶۱].

* زواتنوتز پرستشگاهی است که طی سالهای ۶۴۱ تا ۶۶۱ میلادی در ارمنستان و محلی در نزدیکی پرستشگاه مشهور اچمیادزین Echmiadzin بنا گردید ـ م.

159- Sebeos. *Istoriia.* Perevod S. Malakhasiantsa. Erevan, 1939, str. 101.

160- Akad. Ia. A. Manandian. *Problema obshchestvennogo stroia doarshakidskoi Armenii,* str.4.

161- S.T.Eremian. *O rabstve i rabovladenii v drevnei Armenii,* str. 20.

داستانی که از موسی خورنی پیرامون بنای «ارشکاوان ـ Aršakavan» برجا مانده درخور توجه است. وقایع نگار گله کرده است از این که ارشك دوم پادشاه ارمنستان «به کاری دور از خرد دست زد» او در دامنهٔ جنوبی کوههای (ماسیس Masios-Masis) آرارات بر سراه بازرگانی، شهر ارشکاوان را بنا نهاد. او شهر مذکور را پناهگاه نامید. بردگان فراری، روستاییان و «رعایایی» که در گوشه‌ای از متصرفهٔ خویش پنهان شده بودند، با شتاب به این ناحیه روی آوردند. وامدارانی که وام خود را نپرداخته بودند و همهٔ کسانی که تحت تعقیب بودند، عازم این سرزمین شدند. «اندکی بعد سراسر دشت چون دریایی از مردم پر شد»[۱۶۲]. در دیگر مآخذ ارمنی نیز از این ماجرا سخن رفته است. فائوستوس بوزنطی (بیزانسی) Faustus de Byzance تأیید کرده است که ارشکاوان در آغاز به صورت دژی بود. بعدها به شهر بدل گشت. زیرا ارشك کاخ خویش را در آنجا بنا نهاد. از این پس «اهالی شهر از بزرگان ترس و بیمی نداشتند». این بدان معنا است که اهالی شهر نگران حمله به متصرفه‌های پیشین خود نمی شدند[۱۶۳]. در یکی از مآخذ آمده است که گویا ارشك خود به «جنایتکاران» اجازه داد تا در شهر سکنی گزینند[۱۶۴].

نهرارها ـ naharar (شاهزادگان و اشراف ارمنستان ـ م.) بارها «شکایت بردند» و خواستار بازگشت تابعان و افراد خود شدند. ولی تلاش آنان ثمری نداشت. ارشك اهالی شهر را از امتیازهایی برخوردار کرد و در آنجا پایگاهی برای مبارزه با سران قبایل پدید آورد. شهر مذکور به او تعلق یافت و «شهر شاهی» نام گرفت و در نتیجه از امتیازهای خاصی برخوردار گردید. شهر ضمن استفاده از حمایت پادشاه که به شکوفایی اقتصادی این مرکز تولید و بازرگانی توجه خاصی ابراز می داشت، به منبع درآمد شاه بدل گشت. ولی نهرارها که از ارشك به سبب امتناع از بازگرداندن «فراریان» و «جنایتکاران» سخت ناراضی شده بودند، دست به عصیان زدند و با سپاهیان خویش به سوی این شهر «شاهی» منفور روان شدند و همهٔ اهالی شهر را از مرد و زن کشتند و تنها کودکان شیرخوار را زنده گذاشتند[۱۶۵].

162- Moisei Khorenskii. *Istoriia Armenii*, str. 163.

163- Faustus de Byzence, traduit par J.B. Emine. In. V. Langlois. *Collection*..., t.I, p. 247- Favstos Buzand. *Istoriia Armenii*. Perevod A.M. Gevorgiana. Erevan, 1953, str. 84-85.

164- Zhitie Grigoriia i Narsesa: V. Langolis. Collection ..., t. II, str. 32.

165- Moisei Khorenskii. *Istoriia Armenii*, str. 164.

چه طی سدهٔ چهارم میلادی در ایران و چه در ارمنستان، بنای شهرها از سوی شاهان امری تصادفی نبود، بلکه پدیده‌ای کلی و خود حاصل تقسیم کار اجتماعی بود. پیشه‌وران روستاها از کار در مزارع و تاکستانها رها نمی‌شدند و همچنان در خدمت مالکان زمین قرار داشتند. ملاکان نیز حاضر نبودند آنها را به شهرها اعزام دارند. سرنوشت شهر ارشکاوان نموداری از نفرت زمین داران نسبت به شهرها است. همین نفرت سبب شد که نهرارها «با رعایای گناهکار خویش چنین بیرحمانه رفتار کنند».

وابسته کردن جماعات روستایی و جریان فئودالی شدن کشور ایران در سدهٔ پنجم میلادی با شدت و به صورتی بسیار حادّ جریان یافت. علت آن را نیز باید در انحطاط و اضمحلال سیستم استثمار برده‌داری جست و جو کرد که از مدتها پیش در سراسر خاور نزدیك جریان داشت و در ایران نیز مؤثر افتاد. بخش بزرگی از اراضی در اختیار جماعات روستایی قرار داشت. در جماعات، روستاییان تحت نظر بودند. در بخشهای دیگری از اراضی، بردگان از سوی ملاکان در مزارع به کار اشتغال داشتند. در این هر دو بخش جریان فئودالی شدن آغاز گشته بود.

در سدهٔ چهارم میلادی لشکرکشیهای متعدد موجب انتقال توده‌های کثیری اسیر جنگی به ایران گردید. اسیران مذکور برده‌وار به کارهای دشوار گمارده می‌شدند. در لشکرکشیهای شاپور دوم، نیاز کشور به نیروی کار تا اندازه‌ای مهم بنظر می‌رسید. شاپور دوم توده‌های انبوهی از مردم را به استانهای شاهنشاهی و اراضی «کشور خویش» گسیل داشت. اسیران رومی در بنای شهرهای نوبنیاد نقش مهمی برعهده داشتند. چنان که پیشتر اشاره شد، اسیران جنگی صورت برده داشتند و برده‌وار به کار می‌پرداختند. در سدهٔ پنجم حرکت این نیروی عظیم کار به سوی استانهای ایران انجام گرفت. در این عصر ایران از نیروها و منابع درونی خویش نیز برخوردار بود و پیشرفت آنی نیروهای مولدّ کشور از طریق گسترش تولید مکرر در شهرها، افزایش محصولات کشاورزی در روستاها و تشدید استثمار و بهره‌کشی از «مردم» ایران صورت می‌گرفت.

جنبش اجتماعی وسیعی که به نهضت مزدکیان شهرت یافت با نیرویی عظیم در سراسر ایران گسترده شد. این جنبش اعتراض از سوی جماعات، علیه وابسته شدن و تشدید استثمار بود. این، نهضت بردگان و مهنه علیه اربابان به شمار

می رفت. در این نهضت شهرها حکم پناهگاهی را داشتند که مردم به منظور رهایی از کار سنگین و بدور افکندن زنجیر استثمار بدان پناه می بردند. نگارندهٔ کتاب «نامهٔ تنسر» ضمن بیان این هرج و مرج نوشت: «آن که تبع ما بود، متبوعی در سر گرفت و آن که خادم بود مخدومی، عامه همچون دیو که از بند بگشایند. کارها فروگذاشتند و به شهرها به دزدی و فتنه و عیاری و شغلهای بد پراکنده شدند». یکی از انواع نسبتهای ناپسندی که دشمن طبقاتی، مهنهٔ فراری را بدان نسبت می داد «فتنه» بود. شهرها را جایگاه فتنه نامیدند. در رویدادنامهٔ سریانی شهر کرخ بیت سلوك (سلوق) و دیگر مآخذ نیز از این مقوله سخن رفته است.

یکی از مآخذی که با طبقهٔ پیشه‌وران به صورتی منفی و خصمانه برخورد کرده، کتاب **مینوی خرد** است. در **مینوی خرد** طی پاسخ به پرسش مربوط به عیوب کشاورزان و پیشه‌وران (صنعتگران و محترفه ـ م.) چنین آمده است: «عیب کشاورزان نادانی، رشگ، بدخواهی و کین توزی است. عیب صنعتگران (هوتُخش) ناباوری، ناسپاسی، داوری نابجا، ترشرویی و ناسزاگویی است»[۱۶۶]*. فهرست این «عیوب» با نظرات منفی که نویسندهٔ **نامهٔ تنسر** به پیشه‌وران نسبت داده، تکمیل شده است. نویسندهٔ این نامه، نیز جنبش مردمی را با نظری خصمانه می نگریست. معلوم می شود که شهر در این جنبش پناهگاه فراریان و ناراضیان بود. در **نامهٔ تنسر** چنین آمده است: «تا بدان رسید که بندگان بر خداوندان** دلیر شده‌اند و زنان بر شوهران فرمانفرمای»[۱۶۷]. بدین روال نهضت مزدکیان بردگان را نیز در برگرفت. این خود دلیل روشنی بر دگرگونیهای بسیار عمیق در نظام اجتماعی ایران است. شهرها محل مساعدی برای اتحاد و وحدت عمل افراد بودند. از این رو یکی از فرامین شاهنشاه «مشغول گردانیدن مردمان به کارهای خویش و بازداشتن از کارهای دیگران» بود[۱۶۸].

166- *The Book of the Mainyo-i-Khard*, ed. by E.W. West, London, 1871, § 59, p. 183.

* در ترجمه فارسی کتاب **مینوی خرد** چنین امده است: «عیب کشاورزان نادانی ورشك یا چشم و بدخواهی و کینه‌وری است. عیب صنعتگران بد اعتقادی، ناسپاسی و زشت گویی و تندی و بی ادبی است» ر. ش به **مینوی خرد** ترجمه دکتر احمد تفضلی، انتشارات بنیاد فرهنگ، ص ۷۷ ـ م.

** در هر دو نسخهٔ فارسی نامهٔ تنسر چاپ ۱۳۱۱ و ۱۳۵۴ به جای خداوندان «خداوندگاران» آمده است ـ م.

167- *Lettre de Tansar* ..., p. 217, 521.

۱۶۸ـ همانجا، ۲۱۷.

نگارندهٔ نامهٔ تنسر این ماجرا و نیز رفتار ناشایست زنان و برهم خوردن کانون خانواده را به روزگار خسرو یکم انوشیروان نسبت می دهد. در زمان همین شاه بود که دولت به سرکوب نهضت مصمم گشت.

اهالی شهرها بر پایهٔ دارایی به قشرهای گونه‌گون بخش می شدند. در میان مردم «ساده» و «عامی» افراد ثروتمند نیز وجود داشتند. در این مورد می توان از امکانات اقتصادی و ثروت پوسی ـ پوسای کروگبد یاد کرد. در جریان ورشکستگی خانواده‌های اشراف و بزرگان و تزلزل مبانی قبیله‌ای و دارایی آن، اهالی شهرها (عامهٔ مستقل)* به خرید املاک بزرگان پرداختند. از این رو بنا به نوشتهٔ **نامهٔ تنسر** مقرر شد «تا عامهٔ مستقل املاک بزرگان بخرند»[169]. این اقدام یکی از جهات و جوانب سیاسی مشخص در ربع دوم سدهٔ ششم میلادی بود. در این دوره مناسبات فئودالی شکل گرفت و شاه نمایندگان «نجبا و بزرگان» را به تابعیت خویش آورد. مطالب ارائه شده نموداری از اهمیت شهرها است و نشان می دهد که اهالی شهر مستقل و از دیدگاه اقتصادی نیرومند بودند. در مآخذ نامبرده، یکی از عیبهای عامه گرایش به «فتنه» و «سرکشی» است.

فردوسی نیز بر پایهٔ استفاده از مآخذ چنین نظری را ابراز داشته است. مآخذ مزبور سیاست «آزادی» شهر را مورد تقبیح قرار دادند. در **شاهنامه** چنین آمده است که گویا بهرام گور پس از شکار به روستایی (ده ـ deh) رفت. ولی در آنجا کسی وی را درود نگفت. حال آن که مردم برای دیدن شکوه و جلال و ملتزمین رکابش بر سر راه ایستاده بودند. شاه به خشم آمد و به موبد همراه خویش گفت می خواهد که این ده دچار ویرانی شود. زیرا از بی اعتنایی اهالی رنجیده است. پس آنگاه موبد مردم آن ده را مخاطب قرار داد و گفت که شاه بهرام مقرر می دارد که این روستا به شهر بدل گردد (بدان تا کند شهر)، از این رو همه را مهتر (کدخدای) می شمارد. زنان و

* در چاپ فارسی سال ۱۳۱۷ چنین آمده است که «حکم کردم تا عامه مستغل املاک بزرگزادگان نخرند». در چاپ سال ۱۳۵۴ نامهٔ تنسر آمده است که «حکم کردم تا عامه مستغل و املاک بزرگزادگان نخرند». معلوم نیست نظر مؤلف کتاب **شهرهای ایران** در بیان عنوان «عامهٔ مستقل» دقیق و درست باشد. در ضمن در متن فارسی املاک «بزرگزادگان» است، نه بزرگان. ر.ش. به **نامه تنسر** به سعی و تحقیق مجتبی مینوی، تهران ۱۳۱۱، ص ۱۹. و همین کتاب به کوشش مجتبی مینوی و آقای دکتر محمد اسماعیل رضوانی، تهران ۱۳۴۵، ص ۶۵ـ م.

169- *Lettre de Tansar*...p. 222-223.

کودکان نیز مهتر و همه برابراند (همه کدخدای ده‌اند)[۱۷۰]. اهالی روستا چون دانستند همه از مرد و زن و کودك و خادم و مخدوم برابر و کدخدای ده شده‌اند، از شادی خروشیدند. جوانان و برنایان ترس و بیم را به یك سو افکندند، بی باك شدند و به کشتن پیران و مهتران دست یازیدند. همهٔ آن روستا دستخوش هرج و مرج و غارت شد و در مدتی کوتاه این روستای شکوفا به ویرانه بدل گشت و مردم آنجا را ترك گفتند[۱۷۱]. یك سال بعد موبد برای تعیین میزان خرابی بدانجا بازگشت. او به پیری که روستا را ترك نگفته بود، توصیه کرد ادارهٔ روستا را برعهده گیرد. موبد به آن پیر وعده داد که از خزانهٔ دولت روستا را یاری دهد. از آن پس روستای مذکور احیا شد. کسانی که روستا را ترك گفته بودند، بدانجا بازگشتند و روستا همانند روزگار گذشته شکوفا شد.

نتیجهٔ اخلاقی این داستان معلوم و روشن است. شهر آزاد شده بود. در شهر هر کس خود را برابر، مستقل، آزاد و مهتر می دانست. مهنه با خداوندگاران برابر شدند و بیم و باك از میان رخت بر بست. زنان نیز از حقوق برابر با مردان برخوردار شدند. ولی حاصل این آزادی ورشکستگی بود. فردوسی در این داستان همان نظر منفی را نسبت به شهر و شهریان ابراز داشت و برابری را غیرمجاز شمرد و چنین ابراز عقیده کرد که این وضع رابطهٔ میان خادم و مخدوم و مهتر و کهتر را برهم می زند. حال آن که فارغ از این ارتباط، برقراری نظم در کشور میسر نیست. گرچه این داستان را به روزگار بهرام گور مربوط دانسته‌اند، با این وصف تا اندازه‌ای با نهضت مزدکیان و اندیشه‌های آن مرتبط است. گرایشهای مندرج در این داستان با نوشته‌های نامهٔ تنسر نزدیکی و مشابهت دارد.

این نکته نیز قابل توجه است که روستا طبق فرمان شاه به شهر بدل گشت. همه مهتر شدند و مالیات نیز تاحدودی لغو گردید. این آگهی با متن مندرج در رویدادنامهٔ شهر کرخ بیت سلوك (سلوق) که پیشتر از آن سخن داشتیم، تا اندازه‌ای نزدیك است.

۱۷۰- فردوسی، شاهنامه، طبع ژول مول، ص ۵۸۲.
۱۷۱- همانجا، ص ۵۸۴-۵۸۵.



نظام طبقاتی ایران و اصناف شهری

برای آگاهی از عمق و پیشرفت مناسبات اجتماعی در ایران، توجه به وضع شهرها لازم و ضروری است. بدون دگرگونیهای قابل توجه در نظام اجتماعی شهرها، تغییر شکل بندیهای اجتماعی کشور، ممکن نمی نمود. شهرهای باستانی و کهن پس از فرو ریختن نظام برده‌داری، دگرگون شدند. در اوایل سده‌های میانه نقش شهرها قابل توجه بود. در شهرها تقسیم کار اجتماعی به مقیاسی وسیع صورت پذیرفت. جدایی صنعت از کشاورزی صورتی قاطعتر یافت. دست کم در مراکز بزرگ، تقسیم کار در محدودهٔ امور صنعتی و تخصصی شدن حرفه‌های پیشه‌وران در رشته‌های جداگانهٔ تولید وسعت گرفت. صنعتگران و پیشه‌وران که در واقع تولید کنندگان آزاد به شمار می رفتند، به عمده‌ترین نیروی شهر بدل شدند. از بهره‌کشی کار بردگان دیگر اثری نمی یابیم. باید افزود که در ایران بهره‌کشی از کار بردگان، بطور کلی اندك بود.

وضع مردم شهری و بدیگر سخن پیشه‌وران و بازرگانان اصولاً با تقسیمات صنفی در ایران ارتباط داشت. در این مورد خاص اصطلاح «اصناف» صرفاً به

گونه‌ای مشروط مورد استفاده قرار گرفته است. زیرا تقسیمات اجتماعی که در مآخذ از آنها سخن رفته است، نه تنها پیرامون محدودهٔ تنگ اصناف، بلکه دربارهٔ طبقات اجتماعی نیز تصور جامعی بدست نمی دهد. این زمان جامعهٔ ایران شامل دو طبقهٔ استثمارگر و استثمارشونده بود. زمین داران، طبقهٔ استثمارگر را تشکیل می دادند. روحانیان و بزرگان ارتش از افراد این طبقه بودند. روستاییان بخش عمدهٔ استثمارشوندگان را شامل می شدند. در مآخذ می توان مطالبی پیرامون تقسیمات طبقاتی و وجود اصناف در جامعهٔ ایران مشاهده کرد. حال آن که محدودهٔ تقسیمات طبقاتی چندان قاطع و مشخص نبود. اغلب تقسیم بندیهای اجتماعی مخدوش و دچار خلل می گشت و طبقات صورت کاست و یا طبقهٔ منفصل بخود نمی گرفتند.

مطالب مندرج در مآخذ و منابع پیرامون اصناف و طبقات اجتماعی ایران که با سنتهای آتش ورجاوند زرتشتی ارتباط داشتند، بسیار شایان دقت است.

نه تنها در اوستا، بلکه در «کارنامگ» اردشیر پاپکان نیز از سه طبقهٔ موبدان، سپاهیان و کشاورزان سخن رفته است. طی سالهای گذشته مسئله طبقات از سوی ویکندر با دقتی خاص مورد مطالعه و بررسی قرار گرفت. او بر این عقیده بود که تقسیمات صنفی بر پایه روایتهای بزرگان و موبدان به ما رسیده است و این کار از روی خطا به شخصیتهای افسانه‌ای و یا اردشیر نسبت داده شده است[۱۷۲].

ویکندر ضمن بررسی فهرستهای متعدد از منابع گونه‌گون به پدیده‌ای متصف بر قانون بذل توجه کرده است. در فهرستی که جنگیان در میان اصناف مقام نخست را دارا هستند، هیربدان درمیان روحانیان حایز مقام اول و حتی تنها مقام عمده معرفی شده‌اند. ولی در فهرستی که روحانیان مقام نخست را دارا هستند، عالیترین مقام به موبدان داده شده است. در این فهرست موبدان بالاتر از هیربدان قرار دارند[۱۷۳]. طبق نظر ویکندر این اصل با منابعی از ریشه‌های مختلف در ارتباط است. موبد با آثار و منابع شمال غربی و روایات پدیدآمده از شیز مرتبط است. ولی هیربد به عنوان بزرگ روحانیان با پرستش اناهیتا در فارس ارتباط دارد. نخستین شاهان ساسانی بویژه شاپور یکم از حمایت هیربدان برخوردار بودند.

ویکندر ضمن بررسی فهرست طبقات که در فصل چهاردهم کتاب

172- S. Wikander. *Die Feuerpriester in Kleinasien und Iran*. s. 192-193.

۱۷۳ـ همانجا، ص ۱۹۵.

اردویرافنامه از آن سخن رفته است به این نکته توجه کرده است که در آیین زرتشتیان به پنج آتش ورجاوند اشاره شده است. ولی در مآخذ و روایات متعلق به جنوب غربی ایران تنها از سه آتش یاد شده است. موبدان کوشیدند تا این روایات دوگانه را با یکدیگر ممزوج کنند[۱۷۴].

به اعتقاد نگارنده اظهارنظر ویکندر ضمن اتکاء به اردویرافنامه منطبق بر واقعیت نیست. در اینجا فهرست طبقات و اصناف به گونهٔ دیگری ارائه شده است. در این نوشته، اجتماع از پنج طبقه و صنف تشکیل نشده، بلکه شمار آنها چهار است. نخستین موبدان هستند. دو بند از کتاب (۱ـ۲ و ۳ـ۶) به گروه مذکور اختصاص یافته است. متعاقب آن از جنگیان سخن رفته است. شاه نیز در این طبقه جای دارد. دو بند نیز به این گروه اختصاص یافته است. دو بند اخیر همانند دو بند پیشین با این کلمات پایان می پذیرند: «و این در دیدهٔ من بزرگ و خارق‌العاده است». زیرا این نظر را مؤلف کتاب اردویرافنامه ارائه کرده است (۷ـ۱۰ و ۱۱ـ۱۳). در این چهار بند از دو صنف یا طبقه سخن رفته است ـ موبدان و جنگیان. متعاقب آن بند دیگری است که ویژه کشاورزان ـ وستریوشان Vastrioshan است. در کتاب از این گروه به عنوان طبقهٔ سوم اجتماع سخن رفته است (۱۴ـ۱۸). سرانجام در آخرین بند (۱۹ـ۲۱) از پیشه‌وران با نام هوتخشان ـ hutukhšan یاد شده است که «درجهان» و بدیگر سخن به دوران حیات در این عالم در خدمت «سران خویش» قرار داشتند[۱۷۵]. بدین روال از چهار صنف یا طبقه بحث شده است. ولی دو بار در دو جای مختلف به صورتی بالنسبه مشروح از آنها سخن رفته است.

ویکندر در اثر دیگر خود این مسئله را در ارتباط با روایات کهن ایرانی که همراه با اساطیر یونانی نقل شده، مورد بررسی قرار داده است. کریستن سن وجود این دو روایت را به صورتی مشروط «مذهبی» و «ملی» نامید. اما ویکندر این روایات را با «دوطبقهٔ اجتماعی» عصر ساسانی ـ «موبدان» و «بزرگان» مربوط دانست[۱۷۶]. در روایات کهن ایرانی از سه طبقه سخن رفته و سه آتش ورجاوند به هر یك از این سه

174- Ibid, s. 205-(کتاب اردویرافنامه یکی از آثار متعلق به دورانی پس از روزگار ساسانیان است)
W.B. Henning. *Zoroaster Politician or Witch-Doctor*. *London*, 1951, p.32.

175- *The Book of Arda Viraf*. ed. E. W. West. Bombay, 1872, p. 36-39, 163-164.

176- S. Wikander. *Sur le fond commun indo-iranien des épopées de la Perse et de L'Inde. La nauvelle Clio*, 1950, N. 7,p. 312-313.

طبقه مربوط شده است: روحانیان (آذر فرنبغ ـ Atur Farnbag)، جنگیان (آذر گشنسپ ـ Atur Gushnasp) و «طبقهٔ سوم» (آذر برزین مهر ـ Atur Barzen Mihr). آذر نخستین، آتش روحانیان بود. ولی با قدرت یافتن پادشاه، آتش جنگیان رفته رفته اهمیت بیشتری کسب کرد. این نکته از مآخذ و منابع متعددی که ویکندر ارائه کرده، معلوم و مشخص گردیده است. امّا دربارهٔ آتش «طبقهٔ سوم» می توان گفت که این آتش از سنتهای طبقهٔ دوم و بدیگر سخن از جنگیان و بزرگان مایه گرفته است[۱۷۷].

هر دو دانشمند که پیشتر از آنها یاد کردیم به این نتیجه رسیدند که در آغاز روحانیان نیروی عمده و حاکم به شمار می رفتند. ولی بتدریج عرصه از سوی بزرگان و جنگیان بر آنها تنگ شد. با بغرنجتر شدن نظام دولتی در وظایف روحانیان و جنگیان دگرگونیهایی پدید آمد. محاکم و دادگاهها در اختیار روحانیان باقی ماندند. ولی وظیفهٔ ادارهٔ امور کشور و گردآوری مالیات به طبقهٔ جنگیان که بخشی از بزرگان کشور بودند، واگذار گردید. در روایات تنها از دو طبقهٔ نخستین مطالبی ارائه شده است. از این رو نمی توان با قاطعیت اعلام نمود که طبقهٔ سوم آتش خود را از آتشکدهٔ متعلق به طبقهٔ دوم بدست آورده و از آن جدا کرده باشد. گمان نگارندهٔ سطور در این زمینه خرد پذیرتر می نماید و آن قدمت آتش وستریوشان از روزگاران بسیار کهن است. آتش مذکور متعلق به روزگاری بود که کار کشاورزان از احترام فراوان برخوردار می گشت. این مطلب را از اساطیر یونانی و هندی می توان دریافت. وجود تنها دو روایت در این زمینه کاملاً مفهوم بنظر می رسد ـ روایت روحانیان که کریستن سن آن را «مذهبی» نامیده و روایت اشراف و بزرگان و روایت شاهی که وی نام «ملی» بر آن نهاده است. از این رو نظر ویکندر مبنی بر این که دودمان جدید ساسانی وظیفهٔ دو طبقهٔ نخستین، یعنی روحانیان و جنگیان را برابر وظایف طبقهٔ سوم قرار داده است، چندان قانع کننده نیست[۱۷۸]. ولی ساسانیان به منظور وسعت بخشیدن به پایگاه حاکمیت خویش نه تنها از حمایت بزرگان، بلکه از پشتیبانی طبقهٔ پر جمعیت کشاورزان نیز بهره‌مند شدند و لذا برای وستریوشان اهمیت بیشتری قایل گشتند. در این نکته جای تردید نیست. در روایات ایرانی که از روزگار بسیار کهن برجا مانده، کشاورزی از اهمیت خاصی برخوردار گشته است.

۱۷۷ـ همانجا، ۳۱۴ـ۳۱۵.
۱۷۸ـ همانجا، ص ۳۲۰.

وضع طبقه چهارم ـ پیشه‌وران (هوتخُش) به گونهٔ دیگری بود. این واژه سرزنده که در زبانهای ایرانی جایی برای خود گشود در فصل چهاردهم اردویرافنامه آمده است. این کتاب بر روی قطعه‌ای پاپیروس از سدهٔ هفتم میلادی بدست آمد[۱۷۹]. در ماتیکان نیز بارها از آن سخن رفته است[۱۸۰]. در روایت روحانیان تنها از سه آتش یاد شده است. حال آن که «طبقهٔ چهارمی نیز در کار بوده است». سه آتش ورجاوند از روزگار کهن مشهور و پایدار بود[۱۸۱]. در مراسم بزرگداشت این سه آتش تغییری حاصل نشد. ولی در نظام طبقاتی و صنفی ایران به موازات تغییرات اجتماعی، دگرگونیهایی پدید آمد. شهرها به همراه پیشه‌وران و بازرگانان شهری به مقیاسی وسیع از دیدگاه کمّی گسترش یافتند. شمارهٔ شهرها فزونی گرفت. بتقریب همهٔ شاهان ساسانی به احداث شهرهای نوبنیاد پرداختند. گروههای کثیری از مردم به شهرهای نوبنیاد نقل مکان کردند. شهرها رفته‌رفته از حمایت و تکفل شاه و دولت برخوردار شدند. شمارهٔ ساکنان شهرها فزونی گرفت. گروههای کثیری از مردم روستا به شهرها روی آوردند.

ولی این «طبقهٔ» جدید شهری آتش خاص خود را نداشت. روایات در واقع از سه آتش ورجاوند یاد کرده‌اند که پاسداری و پرستش آنها برای طبقات معین یاد شده واجب و ضروری بود. چنین بنظر می رسد که هوتخُشان به وستریوشان ملحق شده بودند. جز آتشهای ورجاوند اصلی در همهٔ استانها و شهرستانهای ایران، آتشهای مشابه و تابع دیگری نیز وجود داشتند که تحت سرپرستی روحانیان محلی بودند. نامهٔ تنسر از «آتشهای مقدسی» یاد کرده است که «فرمانروایان استانها»* برای خود ساخته بودند[۱۸۲]. عمده‌ترین آتشکدهٔ روحانیان در ناحیهٔ کاریان ـ Kariyan فارس (پرسیدا) میان سیراف و کرانهٔ خلیج فارس و دارابجیر Darabdzir بود. آتش جنگیان

179- Hansen, fragm. 8831, 6: *Sitzungsbericht der Preussischen Akademie der Wissenschaften*, 1937, s. 91-S. Wikander. *Feuerpriester in Kleinasien und Iran*, s.205.

180- *Matikan-i hazar datastan.*

181- S. Wikander. *Sur le fond commun indo-iranien des épopées de la Pers et de L'Inde*, p. 316.

* اصطلاح «فرمانروایان استانها» بیان دقیق مطلب از سوی نگارنده کتاب نیست. در نامهٔ تنسر مطلب بدین گونه آمده است: «چنان است که بعد از دارا ملوك طوایف هر یك برای خویش آتشگاه ساخته». معلوم می‌شود نگارنده «فرمانروایان استانها» را به جای «ملوك طوایف» آورده است. ر. ش. به نامهٔ تنسر به کوشش مرحوم مجتبی مینوی و دکتر محمد اسماعیل رضوانی، تهران ۱۳۵۴، ص ۶۸ ـ م.

182- *Lettre de Tansar*...p. 225,530.

(آذر گشنسپ) در گنزك واقع در شیز از نواحی آذربایجان قرار داشت. آتش روستاییان (آذر برزین مهر) در شمال غرب نیشابور در ناحیهٔ ریوند Revand واقع شده بود. لازار فاربی Lazare de Pharp این ناحیه را «روستای مغان» نامید[۱۸۳]. شرح منابع و مآخذ متعدد سده‌های پنجم و ششم میلادی پیرامون آتشکده‌ها جالب دقت است. گرچه واژه‌های مآخذ مذکور تا اندازه‌ای منسوخ بنظر می رسند.

در کارنامگ از سه آتش سخن رفته است: آتش روحانیان و آتش جنگیان، ارتشتاران واسپهبدان ـ «رانندگان ارابه‌های جنگی و جنگیان» که شاه خود از زمرهٔ این گروه بود. سومین آتش ورجاوند «برزین مهر ـ Burzen Mihr» نام داشت که ویژه کشاورزان ـ وستریوشان بود.* در «کتاب اردشیر» از هیچ گونـه تفاوت طبقاتی دیگری سخن نرفته است. واژهٔ وستریوشان صورتی از مصدر «ورز کردن» یا «پرداختن به کشت و زرع» است[۱۸۴].

در مآخذ دیگری که مربوط به سدهٔ ششم میلادی است دگرگونیهایی در این رسم اجتماعی کهن مشاهده می کنیم. در کار نامگ تلاش بر آن است چنین عنوان کند که گویا کتاب متعلق به عهد اردشیر است. مشابه این جهت گیری در نامهٔ تنسر که توسط کتیبه‌نگاری با نام مستعار نوشته شده، مشهود است. در کار نامگ مسئله طبقات و اصناف کشور طبق طرح کهن موبدان با سه آتش ورجاوند مشخص شده است. ولی در نامهٔ تنسر واقعیت وضع طبقات عنوان گردیده است. نامهٔ تنسر ضمن بیان عنوانهای مشاغل معلوم داشته است که هریك از گروهها به کدام طبقهٔ اجتماعی تعلق دارند.

در نامهٔ تنسر مردم به چهار طبقه «چهار اعضا» بخش شده‌اند. در رأس طبقات چهارگانه «اعضاء اربعه» پادشاه قرار دارد. شاهان نواحی و استانها وابسته و تابع او هستند. آنها موظفند هر یك به نوبهٔ خویش به حضور پادشاه باریابند و مراتب

183- A. Christensen. *L'Iran sous les Sassanides*, p. 165-167.

* در کارنامهٔ اردشیر بابکان پیرامون سه‌آتش ورجاوند چنین آمده است: «آذر فرنبغ دین دانایی مه‌مردان مغ مردان و آذر گشسب ارتشتار و سپاهبدان و آذر برزین مهر واستر یوشان و ورزکرداران». در اینجا مطلبی پیرامون «رانندگان ارابه‌های جنگی» نمی یابیم. ر. ش. به کارنامه اردشیر بابکان به کوشش دکتر بهرام فره‌وشی، تهران، ۱۳۵۴، ص ۷ـ۹ـ م.

184- *Karnamag*, ed. D.D.P. Sanjana, p. 4. Th. Nöldeke. *Geschichte des Artachšîr-i Pâpakân*. s.37, 68.

اخلاص خویش را عرضه دارند. آنها تاج شاهی خود را تنها از دست شاهنشاه دریافت می دارند. همانند گذشته مقام نخست از آن روحانیان است. مقام دوم متعلق به مردان کارزار است. دبیران «کتّاب» دارای مقام سوم هستند. اعضای این صنف عبارتند از: منشیان «کتّاب رسایل»، شمارگران «کتّابِ محاسبات»، داوران و آمارگران «کتّاب اقضیه و سجلات و شروط»، رویداد نویسان «کتّاب سیر»، پزشکان، شاعران و منجمان[۱۸۵]. طی سده‌های سوم تا هفتم میلادی در کشور تمرکز یافتهٔ ایران و ادارهٔ مملکت، قشر دیوانسالار به چنان موقعیت ممتازی دست یافت که از درون صنف موبدان قشرهای خاصی پدید آمدند.

«عضو چهارم» جامعه یا طبقهٔ زیر دست را (مهنه خوانند). طبقهٔ مذکور شامل چند گروه کشاورزان (برزگان) رعایای روستانشین (راعیان) بازرگانان (تجّار) و دیگران (سایر محترفه) بود[۱۸۶].

تقسیم طبقات در کتاب **مینوی ـ خرد** بسیار جالب دقت است. در یکی از بندهای این مأخذ که متعلق به نخستین سده‌های میلادی است از تقسیم جامعه به سه طبقه سخن رفته است. ولی در آن تکمله‌ای وجود دارد که نشان می دهد طبقهٔ چهارم اجتماع پس از گذشت مدت زمانی پدید آمده و شکل گرفته است. در بند سی و یکم از وظیفهٔ روحانیان، جنگیان و کشاورزان سخن رفته است*. وظیفهٔ کشاورزان به شرح زیر آمده است: «وظیفهٔ وستریوش (کشاورز) کشت و زرع است و[آنها باید] در حد توانایی جهان را آباد و از لحاظ آذوقه تأمین کنند»[۱۸۷]**. بندسی و دوم*** به وظایف هوتخش (پیشه‌ور) اختصاص یافته است. از مینوی خرد سئوال شد که وظیفهٔ پیشه‌ور چیست؟ مینوی خرد پاسخ داد: «وظیفهٔ پیشه‌وران این است که نادانسته به کاری دست نزنند و کاری را که می دانند بخوبی و با دقت انجام دهند و مزد عادلانه

185- *Letr de Tansar*..., p. 518.

۱۸۶ـ همانجا، ص ۲۱۳، ۵۱۲، ۵۱۳.

* ـ در ترجمهٔ فارسی کتاب مینوی خرد این مطلب در بند ۳۰ آمده است نه ۳۱ ر. ش. به مینوی خرد، ترجمه آقای دکتر احمد تفضلی، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۵۴، ص ۴۸ـ م

187- *The Book of the Mainyo-i-khard*, p. 161.

** درترجمه فارسی کتاب مینوی خرد که بدان اشاره شد چنین آمده است: «وظیفهٔ کشاورزان کشاورزی و آبادانی و تا حد امکان جهان را راحتی بخشیدن و آباد داشتن است» ـ م.

*** در ترجمه فارسی کتاب مینوی خردوظایف پیشه‌وران و بدیگر سخن صنعتگران در بند سی و یکم آمده است. ر. ش. مینوی خردترجمهٔ آقای احمد تفضلی انتشار ت بیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۵، ص ۴۸ ـ م.

بخواهند. چه هرگاه نادانسته به کاری دست زنند، آن کار ضایع و تباه می گردد»[۱۸۸]*.

بدین روال از پی طبقات سه‌گانه، طبقهٔ چهارمی پدید امد که جهت مشخصهٔ آن انجام کارهایی است که مستلزم داشتن دانش، تخصص و تجربه است. آنها به کاری دست می زنند که آموخته‌اند، نیك می شناسند و از عهدهٔ آن برمی آیند. این نکته مؤید آن است که نیروهای مولد ایران همچنان رو به گسترش و پیشرفت داشتند. در کارگاهها آلات و ابزار مختلف، تخصص و تجربه به صورتی منظم از نسلی به نسل دیگر انتقال می یافت. به آموزش حرفه و فن توجه فراوان می شد.

دگرگونیهای پدید آمده در نظام صنفی ایران همچنین مؤید اهمیت مقام و موقف تولید کنندگان شهری در اقتصاد عمومی کشور بود. در طبقهٔ استثمار شوندگان دگرگونی پدید آمد. پیشه‌وران شهری و بازرگانان به چنان مقام مهمی دست یافتند که در مآخذ و منابع از آنان به عنوان چهارمین صنف و چهارمین عضو جامعه یاد شده است. در روایات دینی رابطهٔ آنها ملحوظ نگردید. طبقهٔ چهارم در این مورد خاص به طبقهٔ سوم پیوند داده شد و پیشه‌وران و بازرگانان به عنوان بخشی از (وستریوشان) شناخته شدند. آتش ورجاوند طبقهٔ مذکور دیگر از اهمیت پیشین برخوردار نشد. ایجاد آتش ورجاوند دیگری برای آنان امکان پذیر نبود. از این رو چهارمین صنف جامعه که از طبقهٔ کشاورزان برخاسته بودند، با اینان در داشتن آتشگاه ورجاوند، شریك و انباز شدند.

188- The book of the Mainyo-i-khard, p. 161.

* در ترجمهٔ فارسی کتاب مینوی خرد که بدان اشاره شد چنین آمده است: «پرسید دانا از مینوی خرد که وظیفهٔ صنعتگران و مزدوران (= پیشکاران) چیست؟ مینوی خرد پاسخ داد که وظیفهٔ مزدوران این است که آن کاری را که ندانند دست بدان نبرند و آنچه دانند خوب و با دقت انجام دهند و مزد عادلانه خواهند. چه کسی که کاری را نداند و به انجام آن دست زند، ممکن است آن کار تباه شود یا ناکرده برجای ماند و حتی اگر آن مردی را که کار از آن اوست (= صاحب کار) بسیار خشنود کند، با این همه گناه بر ذمهٔ او باشد» ـ م.

بخش ششم

نهضت مزدکیان

۱

نهضت مزدکیان

نهضت مزدکیان حاصل پدیده‌های اجتماعی عمیق و برهم خوردن قانون پیشرفت متناسب نیروهای مولد و مناسبات تولیدی بود. نهضت مذکور توده‌های قابل ملاحظه‌ای از مردم را فرا گرفت. این نکته بویژه در نهضتهای تاریخی روزگار باستان و سده‌های میانه صادق است. در این نهضتها طبقات گونه‌گون جامعه شرکت داشتند. ولی نیروی عمدهٔ این نهضتها روستاییان بودند. بررسی نیروی محرکِ اجتماعی شرکت کننده در جنبش مزدکیان، تنها از طریق بررسی دقیق حوادثی که در مآخذ و منابع بدانها اشاره شد، امکان پذیر و میسر است. نخست باید از برخورد خصمانهٔ مآخذ و منابع موجود نسبت به آیین مزدك (مزدکیسم) یاد کرد. مزدکیسم تا اندازه‌ای در نظر محققان و پژوهندگان مؤثر افتاده است. پژوهندگان در بعضی موارد تعصب و غرض ابراز داشتند و به ویژگیها و جهت گیریهای مندرج در مآخذ برخورد نقّادانه ابراز ننمودند.

چنان که پیشتر اشاره شد طی سدهٔ پنجم میلادی در ایران کوچ و انتقال جمعی اهالی به شهرهای کشور به گونه‌ای گسترده همچنان ادامه یافت و شمارهٔ

شهرها فزونی گرفت. ظهور شهرهای نوبنیاد، احیای مراکز کهن و قوت یافتن شهرها را باید با جریانهای کلی تقسیم کار اجتماعی مربوط دانست. شکلهای تازهٔ مناسبات اجتماعی فئودالی جدید، انحطاط و انهدام بخشهایی از جماعات روستایی، خصوصیات اجرای شکلهای بهره‌وری از مزارع و کشتزارهای کوچك و سرانجام ظهور مالکیت فئودالی بر زمین ـ همه و همه موجب بروز تمایل به تجدید بنا و دگرگونیهای عمیق گردید. در این تجدید بنا و دگرگونی، شهرها از مقام و موقف خاصی برخوردار بودند و با اعصار گذشته تا سدهٔ سوم میلادی تفاوت بسیار داشتند.

جنبش مزدکیان که با دگرگونی در ریر بنا مرتبط بود، انگیزه‌هایی ایدئولوژیك داشت که بعضی از انگیزه‌های آن در مآخذ و منابع محفوظ مانده است. ریشه‌های تعالیم مزدك با آیین مانی مرتبط و در واقع به منزلهٔ تکامل جهات و جوانب افراطی آن بود. آیین مانی را بدبینانه دانسته‌اند. زیرا اساس و پایهٔ آن بر وجود شر و ظلمت در جهان مبتنی بود.

در آیین مزدك انگیزهٔ مبارزه با شر و بدی کمال فراوان یافت و بر پایهٔ امکان پیروزی نیکی بر بدی بنیان گرفت.

انواع روبناهای گونه‌گون از جمله روبناهای ایدئولوژیك با پدیده‌های اجتماعی متعدد ارتباط داشتند و موجب بروز تغییرات عمده‌ای در خانواده‌ها و جماعات شدند.

۲

مسایل تاریخ شناسی و مأخذ شناسی در نهضت مزدکیان

نهضت مزدکیان بارها توجه پژوهندگان را بخود معطوف داشت. در کلیهٔ تواریخ عمومی مربوط به ایران به جنبش مذکور اشاره شده است. بعضی آثار پژوهشی نیز به این نهضت اختصاص یافته‌اند.

سدهٔ گذشته اشپیگل آیین مزدك را اصلاحاتی در آیین زرتشت نامید. جنبهٔ مذهبی آیین مزدك سبب شد که در این مقطع مورد بررسی و مطالعه قرار گیرد. رابطهٔ مزدك با آیین زرتشت و نیز با آیین مانی که طی سدهٔ سوم میلادی در ایران گسترش فراوان یافته بود، بسیار قابل ملاحظه و اصولی است. اشپیگل به جنبهٔ اجتماعی آیین مزدك نیز توجه نمود و خاطرنشان کرد که پیروان آیین مزدك «فقیران» و «بی چیزان» بودند و در واقع نیروی عمدهٔ جنبش را تشکیل می دادند. از این رو نهضت مذکور سخت مورد نفرت ثروتمندان و بزرگان بود[1].

نولدکه در ترجمه عالمانهٔ خود از تاریخ طبری در فصلهای مربوطه نظریاتی بسیار ارزشمند ارائه کرد. او در ملاحظات خاص خویش خطوط و جوانب اصلی

1- F. Spiegel, *Eranische Altertunskunde*, T. III, Leipzig, 1878, s. 391.

آیین مزدك را به شرح آورد و به روایات گونه‌گون مندرج در متن ارائه شده از سوی طبری اشاره کرد و بخش قابل توجهی را به جهات و جوانب اجتماعی جنبش مزدکیان اختصاص داد[۲]. بویژه این نکته جالب دقت است که به رابطهٔ نهضت مزدکیان با اصلاحات خسرو انوشیروان بذل توجه شده است[۳].

آرتور کریستن سن بزرگترین محقق تاریخ ایران در روزگار ساسانیان بارها تاریخ نهضت مزدکیان را مورد بررسی قرار داد و در آثار خود بدان اشاره کرد. کاملترین و شاید جامعترین اطلاعات از مآخذ، بررسی کامل روایات گونه‌گون و تنظیم مبانی رویدادهایی که با نام مزدك ارتباط دارند، حاصل کوششهای این محقق دانشمند است. خدمت عمدهٔ کریستن سن مقایسهٔ خطوط اصلی موضوع، برابر نهادن رویدادهای ارائه شده در مآخذ گونه‌گون و طبقه‌بندی متون است. ولی او به بررسی ماهیت روایات نپرداخت. کریستن سن به جنبه‌های مثبت و یا منفی روایات ارائه شده در مآخذ مختلف پیرامون جنبش مزدکیان، عنایتی مبذول نداشت. حال آن که نظر مورخان پیشین و محیطی که مآخذ از درون آنها تدارك شده‌اند تا اندازهٔ قابل ملاحظه‌ای بیانگر نقطهٔ نظرهای ارائه شده پیرامون نهضت مزدکیان است. پر بها دادن به موضوع متن و کم بها دادن به انگیزه‌های اجتماعی مندرج در مآخذ و منابع مانع از آن شد که مسئلهٔ مربوط به ماهیت نهضت مزدکیان با دقت و وسعت کامل مورد بررسی قرار گیرد.

کریستن سن در اثر کوچك خود زیر عنوان **پادشاهی کواد (قباد) یکم و کمونیسم مزدکی** کاملتر از دیگران به مسأله مآخذ شناسی توجه نمود[۴]. او در مقاله‌ای



تصویر ۱۲ . سکه بلاش (۴۸۴-۴۸۸) .

2- Th. Nöldeke. *Geschichte der Perser und Araber*... s. 135.

3- N. Pigulevskaia. *K voprosu o podatnoy reforme Khosrova I. VDI*, No. 1, 1937.

4- A. Christensen. *Le règne du roi Kawadh I et le communisme mazdakite.* Det Kongelige Danske Videnskabernes Selskabs historisk-filologiske Meddelelser, IX, 6, 1925.

که پس از انتشار کتاب نامبرده منتشر گردید، به ویژگیهای دو روایت پیرامون مزدك تکیه کرد. یکی از آنها روایت مندرج در فارسنامه بود[۵]. روایت دوم مربوط به گروهی از نوشته‌ها است که مطالب مشابهی ابراز داشته‌اند و این مطالب در آثار پارسی محفوظ مانده‌اند[۶]. بنا به نظر کریستن سن هر دو گروه روایات امکان می دهند که مطالب گم شده از کتاب «مزدك نامه» که به زبان پهلوی بود، معلوم و مشخص گردند[۷].

کریستن سن اندیشهٔ اقتباس آموزش مزدك از تعالیم مانی را که در مآخذ و منابع از آن یاد شده است گسترش و کمال بخشید. کریستن سن تا اندازهٔ قابل ملاحظه‌ای تصورات پیرامون آیین مزدك را که از سوی آلتهایم Altheim و اشتیلStiehl ارائه شده بود، معلوم و روشن کرد[۸]. التهایم و اشتیل اندیشه‌های مزدکیان را با نظریات فرفوریوس نمایندهٔ مکتب فلسفهٔ التقاطی یونان مربوط دانستند. هر دو مؤلف نظر مشترکی ابراز داشتند مبنی بر این که مکتب نوافلاطونی، اندیشهٔ طبیعت واحد (مونوفیزیت) و پدیده‌های مربوط به آن را در خاور نزدیك ارائه کرد. حال آن که این زمان در ایران ثنویت زرتشتی و مانوی رواج داشت. دو مؤلف مذکور که اصول تعالیم مزدك را به اندازهٔ کافی روشن نمی دانستند، می کوشیدند خلاصه‌ای از تعالیم مذکور را به صورتی روشن در مآخذ و منابع جست و جو کنند. آنها تلاش می کردند اصول آموزش مزدك را از طریق پایه‌گزاری این آیین و یا شاگردان نزدیك وی مورد بررسی قرار دهند. آنها معتقد بودند که نوشتهٔ شهرستانی ازاین گونه است. زیرا از محمدبن هارون ملقب به ابوعیسی وراق نقل شده است[۹]. همهٔ محققان پیشین نیز به این متن توجه فراوان مبذول داشتند و آن را به عنوان مأخذی دارای درجهٔ نخست اهمیت مورد ارزشیابی قرار دادند. کریستن سن متن ارائه شده از سوی شهرستانی پیرامون مزدك و آیین اورا تمام وکمال به زبان فرانسوی ترجمه کرد و به صورتی بارز معلوم داشت که نویسندهٔ کتاب مشهور «الملل والنحل» برای نگارش این بخش کتاب خویش از چه منابع متعددی بهره جست. کریستن سن

5- A.Christensen, *Two Versions of the History of Mazdak*. Dr. Modi memorial volume. Bombay, 1930,p. 327.

۶ـ همانجا، ص ۳۲۲.

۷ـ همانجا، ص ۳۲۶.

8- F. Altheim und R. Steihl. *Mazdak und Porphyrius. La nouvelle Clio,* 1953, 5, No. 7-10.

۹ـ همانجا، ص ۳۶۰.

بویژه خاطرنشان ساخت که برای شرح آیین مزدك مأخذ دیگری نیز بکار گرفته شد که سومین اثر در این زمینه بود. نویسنده اثر چنین ادعا داشت که مطالب ارائه شده عین سخنان مزدك بوده است[۱۰].

مآخذ متعدد بسیاری دربارهٔ نهضت مزدکیان خبر داده‌اند. ولی ارزش مطالب مندرج در مآخذ مذکور به یك اندازه نیست. بعضی از مآخذ مذکور حاوی شهادت کسانی است که همزمان با رویداد می‌زیستند و نسبت به جنبش مزدکیان نظری منفی و سخت مخالف داشتند. یکی از این مآخذ، رویدادنامهٔ سریانی یشوع (یشوعا) ستون نشینJoshuale Stylite است که پیش از سال ۵۱۸ میلادی نگاشته شد. اخبار دیگر از پروکوپیوس قیصری Procope deCésarée و آگاثیاشAgathias مؤلفان یونانی سدهٔ ششم میلادی است. رویدادنامهٔ دیگری نیز وجود دارد که به نام یوآن (یوهان ـ یوحنا) ما لالا (مالالاس)Jean Malalas مشهور است. زمان این مآخذ به رویداد نزدیك است. نویسندگان مآخذ اخبار رسیده از ایران را به رشتهٔ تحریر کشیدند که تاکنون برجا مانده است. ولی ناقلان اخبار ایرانی نبودند. یشوعا، کواد (قباد) را نیك می شناخت. او شاهد جنگهای ایرانیان در آغاز سدهٔ ششم میلادی و ناظر تهدید شهر ادس ـ ادسا (الرها) بویژه محاصرهٔ سنگین شهر آمد ـ آمید بود. لحن رویدادنامهٔ سریانی رزمی و حماسی است و در آن ضمن اظهار نظر پیرامون کواد باریك بینی خاصی مشاهده نمی شود. با این وصف نگارنده متذکر شده است که «او ارتداد و الحاد نفرت انگیز زرتشتکان را تازه کرد».

پروکوپیوس قیصری از سال ۵۲۷ میلادی منشی بلیزاریوس Bélisaire بود و همراه این سردار مشهور بیزانسی در لشکرکشیها و جنگهای او با ایران طی آخرین سالهای پادشاهی کواد شرکت کرد. می‌دانیم کواد (قباد) سال ۵۳۱ میلادی درگذشت. نوشته‌های پروکوپیوس بسیار جالب دقت است. ولی بی‌گمان در آن خطاهایی را می‌توان یافت. آگاثیاس که به سال ۵۸۲ میلادی درگذشت، در کتاب چهارم تاریخ خود اطلاعاتی پیرامون ایران ارائه کرد. وی اطلاعات مذکور را از مترجمی به نام سرگیوس Serge دریافت نمود. شخص اخیرالذکر در گفتگوها و ارتباطات میان ایران و روم شرقی (بیزانس) سمت مترجم داشت. او به بایگانی

10- A. Christense. *Le règne du roi Kawadh I...*, p. 79-82, 80 (تذکر ۳).

شاهی راه داشت و آگاثیاس را با اسناد و مدارك موجود در بایگانی و نیز وصایای شاهان ایران آشنا کرد و ترجمه‌ای از آنها به زبان یونانی ارائه نمود.

مالالا اسنادی ارائه کرد که از لحاظ اهمیت بی نظیر است. او تعالیم مزدك را با اندیشه‌های بوندس مربوط دانست و آن را تکاملی از اندیشه‌های بوندس نامید. بوندس Bundos در سدهٔ سوم میلادی می زیست. منشاء اطلاعات مالالا يك ایرانی بستگار bastagar به نام تیموتی Timothée بود. گرچه نوشتهٔ مالالا کوتاه است، ولی با نوشته‌های مورخان عرب و ایرانی متأخر پیرامون تعالیم مزدك انطباق و مشابهت دارد.

در متن سریانی «تاریخچه شهر کرخ بیت سلوك» از هیجاناتی سخن رفته است که حاصل جنبش مزدکیان بود. این تاریخچه همانند بسیاری نوشته‌ها طرفداران مزدك را مانوی نامیده است. «تاریخچه» مذکور در سدهٔ ششم میلادی تدوین گردید و اخبار آن باید مبتنی بر اطلاعات واصله از کسانی باشد که همزمان با رویدادها می زیستند.

از تئوفانس Théophane وقایع نگار سدهٔ هشتم میلادی مطالبی برجا مانده که متعلق به گذشته و مربوط به سازمان مانویان ـ مزدکیان است. نوشته‌های تئوفانس از اهمیت فراوان برخوردار است.

یکی از ویژگیهای مآخذ سریانی و یونانی آن است که تعالیم مزدك را گونه‌ای «الحاد و ارتداد» نامیده‌اند. اقدام مزدکیان عصیانی نفرت انگیز نام گرفته است که داراییها را به غارت می برند و جریان عادی زندگی را برهم می زنند. در این مآخذ اباحهٔ مزدکیان به شدت مورد تقبیح و سرزنش قرار گرفته است.

در مآخذ پهلوی تنها اشارات اندکی به مزدك و پیروان او شده است. اشارات مذکور نیز سخت منفی و آمیخته با مخالفت است[۱۱].

روایات عربی ـ پارسی همگون نیستند. ولی مشخص کردن جهات و جوانب روایات مذکور تنها بر پایهٔ تفاوت موجود در متون آنها کاری است نادرست. در بعضی روایات توجه خاصی نسبت به جنبش مزدکیان مبذول نشده، بلکه تاریخ پادشاهی کواد (قباد) و جنبه‌های داستانی و مخاطره‌آمیز آن مورد توجه قرار گرفته

۱۱ـ همانجا، ص ۲۰ـ۲۱.

است. در بعضی روایات نیز با جنبش مزدکیان مخالفت شدیدی ابراز شده که حاصل نفرت و هراس طبقهٔ حاکم است. در هر دو نوع روایات پارسی ـ تازی وابستگی به مآخذ اصلی مشهود است. اوضاع و احوال اجتماعی در آثار مؤلفان مؤثر افتاده بود.

روایات پارسی ـ تازی به رویداد نامه‌های پهلوی تکیه دارند. این رویدادنامه‌ها تا روزگار ما برجا نماندند. در کاخ شاهان ساسانی مراکز بایگانی وجود داشت. اسناد و مدارك رسمی و نیز شرح رویدادهای عمدهٔ کشور در این بایگانی ها ثبت و ضبط می شد. خودای نامگ «خداینامه ـ نامهٔ شاهان» یکی از رویدادنامه‌های رسمی روزگار ساسانیان بود. بارها این کتاب به عربی ترجمه شد. ابن مقفع ایرانی زرتشتی بود که اسلام آورد. این شخص یکی از مترجمان چیره دست نوشته‌های پهلوی به پارسی بود (ابن مقفع حدود سال ۱۳۶ هجری ـ ۷۶۰ میلادی درگذشت). او ترجمهٔ خودای نامگ‌را در سدهٔ هشتم میلادی به انجام رسانید. ولی ترجمهٔ مذکور برجا نمانده است. گذشته از ترجمه‌های ابن مقفع آثار دیگری نیز وجود داشتند. یکی از آثار مذکور کتاب سنی ملوك الارض والانبیاء است که سال ۳۵۰ هجری ـ ۹۶۱ میلادی از سوی حمزهٔ اصفهانی تدوین یافت[۱۲]. حمزه یادآور شد که همهٔ نسخه‌های خطی مربوط به شاهان ایران را بدست آورده و به مقابله و تلفیق آنها پرداخته است. او در این نوشته نامهای مترجمان را یاد کرد. نخستین کس از مترجمان که حمزه نام برد، ابن مقفع بود. پس آنگاه از محمد بن جهم برمکی و دیگران یاد کرد. در همهٔ موارد مؤلف واژهٔ «من نقل» را ارائه کرده که قصد او نقل از ترجمهٔ شخصیتهای یاد شده در کتاب است. به قول حمزه نوشتهٔ هر دو مؤلف با نام واحد «کتاب سیر ملوك الفرس»[۱۳] است. حمزه ازکتابی به نام «کتاب تاریخ ملوك الفرس» یاد کرد و نوشت که این کتاب «از گنجینهٔ مأمون» بدست آمد. متعاقب آن باز نام کتابهای دیگر مترجمان به صورت «کتاب سیر ملوك الفرس» ارائه شده است. پنجمین و ششمین نسخهٔ خطی که حمزه بدانها اشاره کرد در زمرهٔ ترجمه‌هایی است که به نقل از دیگران «من نقل او جمع» آمده است و نام آنان در همین کتاب

12- V.R. Rozen. K voprosu ob arabskikh perevodakh Khuday-name. Otd. ottisk, 1895, str 173.

13- Hmza Ispahanensus. Annales, ed. J. Gottwaldt, t. I. Textus arabicus, Lipsiae, 1844, p.1-9., t.II. Translatio latina, Lipsiae, 1848, p.6-7.

مذکور افتاده است*. نسخه‌های خطی ششم و هفتم نام دیگری دارند. هر دو نسخه با نام «کتاب تاریخ ملوك بنی ساسان» شهرت یافته‌اند[۱۴]. و.ر. روزن Rozen نخستین کس بود که این مطلب را متذکر گردید. وی خاطرنشان ساخت که چند ترجمه از خودای نامگ وجود داشت. ولی مطالب متن آنها یکسان نبود. در نامهای آنها نیز همگونی وجود نداشت. وجود ترجمه‌های مختلف مؤید این نظر است. در ضمن دو ترجمه از این مجموعه باقی مانده است. روزن با هوشمندی چنین اندیشه‌ای را ارائه کرد که محتمل است هشتمین نسخهٔ مورد استفاده کتاب الکسر وی باشد که حمزه در فصل بعد از آن یاد کرده است**. شاید نام این شخص را کاتب نسخهٔ خطی کتاب حمزهٔ اصفهانی از قلم انداخته باشد. حمزه متذکر شد که درگاه شماری مربوط به دوران سلطنت پادشاهان ایران خطاها و ناهمگونیهای بسیاری روی داد. لذا او ضمن مقابلهٔ نسخه‌های خطی کوشید تا «مطالب مندرج در این فصل» را چنان که باید معلوم و روشن گرداند[۱۵]. حمزه در آغاز فصل دوم کتاب به گونه‌ای روشن از (خدای نامه) یاد کرد که در ترجمهٔ عربی به صورت «کتاب تاریخ ملوك الفرس» نوشته شده است[۱۶]. بدین روال در مورد کتابهایی که حمزه از آنها پیرامون زمان پادشاهی شاهان ساسانی بهره گرفت و با وسواس و دقتی وافر به مقابله و اصلاح آنها پرداخت جای تردید نیست.

به نظر کریستن سن اختلاف میان مآخذ پارسی ـ تازی مربوط به همان

* نوشته نگارندهٔ پیرامون نسخه‌های خطی بویژه نسخهٔ ششم با آشفتگی همراه است. از این رو مترجم توجه خوانندگان را به متن نوشتهٔ حمزهٔ اصفهانی معطوف می دارد: «هشت کتاب در این مورد بدست آوردم که عبارتند از: کتاب سیرملوك الفرس ترجمهٔ ابن مقفع، کتاب سیرملوك الفرس ترجمهٔ محمدبن جهم برمکی، کتاب تاریخ ملوك الفرس مستخرج از گنجینهٔ مامون، کتاب سیر ملوك الفرس ترجمه زادویه بن شاهویه اصفهانی، کتاب سیر ملوك الفرس ترجمه یا تألیف محمدبن بهرام بن مطیار اصفهانی، کتاب تاریخ ملوك بنی ساسان ترجمه یا تألیف هشام بن قاسم اصفهانی و سرانجام کتاب تاریخ ملوك بنی ساسان اصلاح بهرام بن مردانشاه موبد ولایت شاپور از بلادفارس». ر.ش. به؛ حمزهٔ اصفهانی، تاریخ پیامبران و شاهان (سنی ملوك الارض والانبیاء)، ترجمه دکتر جعفر شعار، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۶، ص ۷. ـ م.

14- A. Christensen. *Two Versions of the History of Mazdak*, p.322.

** به گمان مترجم در اینجا موسی بن عیسی کسروی مورد نظراست. ابن ندیم نیز اشاره‌ای به او دارد و کسروی را مؤلف کتاب «حب الاوطان» می شمارد. ر.ش. به الفهرست للندیم، متن عربی، تهران، ۱۳۵۰، ص ۱۴۲ ـ م.

۱۵ـ حمزه اصفهانی، تاریخ سنی ملوك الارض والانبیاء، ص ۹؛

V.R. Rozen. K voprosu obarabskukh perevodakh khuday-name, str.174.

۱۶ـ حمزه اصفهانی، تاریخ سنی ملوك الارض والانبیاء، ص ۱۶.

خودای نامگ است[۱۷] . در نوشته های پهلوی مطالب مختلفی پیرامون جنبش مزدکیان و نقشهای مزدك و کواد (قباد) ارائه شده است. ولی با مقالهٔ روایات متعدد نمی توان مطابقت و همگونی کامل و کلمه به کلمهٔ نوشته های مذکور را در بعضی موارد از دیده دور داشت و امری تصادفی نامید. در مفهوم و مضامین نوشته‌ها نیز می توان نزدیکیهایی را مشاهده کرد.

مطالب **خودای نامگ** ملهم از منابع و مآخذی بود که آگاثیاس در بایگانی شاهان ایران بدانها دسترسی داشت. **خودای نامگ** از سوی فردوسی نیز در تدارك کتاب مشهور **شاهنامه** مورد استفاده قرار گرفت. سراینده این منظومهٔ بزرگ از ترجمهٔ کتاب مذکور که اصل آن به زبان پهلوی نگاشته شده بود، بهره یافت. دیگر مآخذ و منابعی که سایر مؤلفان اسلامی از آن آگاهی داشتند نیز مورد استفاده فردوسی بود. شرح رویدادهای روزگار شاهان ساسانی بعدها با داستانهای عامیانه و ادبیات منثور پهلوی درآمیخت و گسترش فراوان یافت. داستان کواد، داستان مزدك، مزدك نامه، شرح افسانه‌ها و داستانهای ادبی نویسندگان متأخر و دیگر آثاری از این قبیل، ملهم از نوشته‌های پهلوی بوده‌اند.

ضمن بررسی مآخذ با اطمینان فراوان می توان آن بخش از مطالبی را که در رویدادنامه ها درج شده بود و بعدها در **خودای نامگ** مورد استفاده قرار گرفت و معلوم و مشخص کرد. البته مطالبی که از سوی مزدکیان گفته و نوشته شده‌اند، جالبتر بنظر می رسند. ولی این گونه مطالب بسیار اندکند. نوشته‌های شهرستانی را می توان از جملهٔ این گفته ها دانست[۱۸]. شهرستانی (۵۴۹ـ۴۷۹ هجری - ۱۱۵۳ـ۱۰۸۵ میلادی) که خود از مردان ایرانی تبار بود، کتاب خود را به عربی نوشت و عقاید دینی و مکاتب فلسفی را به شرح آورد. تعالیم مزدك نیز در این مجموعه بخشی را احراز کرده است.

رسالهٔ فلسفی زیر عنوان **نهایة الاقدام فی علم الکلام** تکمله‌ای بر کتاب **الملل والنحل** شهرستانی پیرامون الحاد و ارتداد است. در این رساله نظریات دینی و فلسفی شهرستانی مورد بحث و بررسی قرار گرفته است[۱۹] . کتاب مربوط به الحاد و

17- A. Christensen. *Two Version of the History of Mazdak*, p. 322.

18- A. Christensen. *Le règne du roi Kawadh I, p. 79-82.*

19- The summa philosophiae of al-Shahristani Kitab nehayatu'l-Jqdam fi'Ilmi'l-Kalam, edited with a translation by A. Guillaum. Oxford, 1934.

ارتداد نخستین بار از سوی کورتون Cureton انتشار یافت و با ترجمهٔ هاربروکر Haarbrücker در تاریخ فلسفهٔ اسلامی مقام عمده‌ای را احراز نمود[۲۰]. در یکی از فصلهای بخش دوم از کتاب دوم این اثر به شرح پیرامون عقاید فلسفی ثنویان پرداخته شد که نور و ظلمت را آغازین و ابدی می شمارند. در نخستین بند فصل دوم از مانویان و در بند دیگر فصل مذکور از مزدکیان سخن رفته است. مضمون بند اخیر چنین است: مزدك بنیادگزار این آیین بود. مزدك در زمان کواد پدر انوشیروان می زیست و او را به دین خود جلب کرد. خسرو انوشیروان که به سخنان دروغ مزدك پی برده بود، او را گرفت و کشت. در شهادت الوراق تعالیم مزدکیان در بسیاری موارد به تعالیم مانویان پیرامون دو اصل و دو آغاز نزدیك است. تنها تفاوت میان دو آیین مزبور آن است که مزدك به آغاز خیر و نیکی گرایش بسیار داشت و اعمال خیر را حساب شده و بر مبنای اختیار می دانست. به اعتقاد مزدك ظلمت حساب نشده، تصادفی، دور از خرد، کور و جاهلانه است. حال آن که اثر نور آگاهانه است. امتزاج این دو تصادفی، حساب نشده و فارغ از آزادی و اختیار بود. از این رو جدایی نور از ظلمت نیز تصادفی و فارغ از اختیار خواهد بود. مزدك مردم را از جنگ، نفرت و نزاع بر حذر می داشت. زیرا زن و خواسته را در بسیاری موارد عامل جنگ و نفرت و نزاع می دانست. وی از این رو زنان را آزاد کرد. مزدك مالکیت اجتماعی را بر اموال مقرر داشت و آدمیان را در بهره‌برداری از آب، آتش و چراگاهها برابر نامید*.

20- Muhammad al-Shahrastani. *Book of religious and philosophical sects.* by W Cureton London. 1842. Th. Haarbrücker. *Asch-Shahrastani's Religionspartheien und philosophen-Schulen.* Halle. 1850.

* چون میان مطلب ارائه شده با نوشتهٔ شهرستانی اندك تفاوتی وجود دارد، لذا مترجم بهتر آن دانست که عین نوشتهٔ شهرستانی را از نظر خوانندگان بگذراند. در ضمن یادآور می شود که مترجم به سبب حفظ جانب امانت به ترجمهٔ مطلب ارائه شده از سوی نگارندهٔ کتاب پرداخت تا از دیدهٔ اهل تحقیق پنهان نماند. ر. ش. به شهرستانی، **الملل والنحل**، ترجمهٔ مصطفی خالقداد هاشمی، جلد اول، تهران، ۱۳۶۲؛ ص ۴۲۰-۴۲۷. «و از آن جمله مزدکیه اند اصحاب آن مزدك که در ایام قباد، و [الذ] انوشیروان ظاهر شد و قباد را به مذهب خود دعوت نمود [و او مذهب مزدك را پذیرفت] و انوشیروان بر رسوایی و افترای او واقف گشت؛ [پس او را بخواست و پیدا کرد] و به تیغ سیاست سرش از تن جدا کرد. وراق می گوید که قول «مزدکیه» موافق قول اکثر «مانویه» است: در «کونین» و «اصلین». الا آن که مزدك گوید که افعال نور به قصد و اختیار است و افعال ظلمت به خبط و اتفاق و نور دانای صاحب حس است و ظلمت جاهل نابینا است و مزاج بر خبط و اتفاق است، نه به قصد و اختیار و «خلاص» نور از ظلمت هم به خبط و اتفاق است نه به اختیار و مزدك مردم را از دشمنی و کارزار کردن و نزاع کردن با هم منع می کرد و چون بیشتر نزاع مردم به سبب مال و زنان بود، زنان را حلال گردانید و اموال را مباح کرد و تمام مردم را در مالها و زنان شریك ساخت چنان که در آب و آتش و علف شریك می باشند» م.

مطلب به اینجا ختم می شود. چنین بنظر می رسد که شهرستانی این مطلب را از شخصی به نام محمدبن هارون معروف به ابوعیسی الوراق که زرتشتی بود و اسلام آورد، اقتباس کرده بود*.

شهرستانی هنگامی که خواست مطالب مورد استفاده از مأخذ تازه‌ای را ارائه کند، نوشت «چنین گفته اند» که مزدك «کشتن نفس» را توصیه می کرد تا شخص بتواند روح خود را از اسارت ظلمت و تیرگی برهاند**. او سه عنصر آب، خاك و آتش را اصل می شمرد و معتقد بود که خیر و شرع از امتزاج این سه عنصر پدید آمده‌اند.

شهرستانی پس آنگاه از مأخذ دیگری بهره جست. وی از این مأخذ نام نبرد و مطلب را با جملهٔ «چنین گفته‌اند» ادامه داد. مزدك مظهر ستایش را در عالم علوی بر تخت نشسته تصویر کرده است. او مظهر ستایش را همانند شاه ایران عرضه نمود که در جهان دانی یا اسفل بر تخت نشسته است. در برابر مظهر ستایش مزدك چهار نیرو ایستاده‌اند. این نیروها عبارتند از تمیز، خرد، حافظه و شادی. چنان که در برابر شاهنشاه موبدان موبد، هیربد بزرگ، سپاه‌بد ورامشگر ایستاده‌اند. چهار نیروی تمیز، خرد، حافظه و شادی به یاری هفت وزیر جهان را اداره می کنند. وزیران مذکور همواره گرد دوازده موجود یا اصل روحانی و معنوی گردش می کنند. در هر انسان مجموعه‌ای از این چهار نیرو نهفته است. و امّا هفت وزیر و دوازده اصل روحانی بر جهان نازل فرمان می رانند و تعهد از گردن آنها ساقط است. «فرمانروای

* ابن النديم در کتاب الفهرست ابوعیسی الوراق را از زمرهٔ سران متکلمین می شمارد که به اسلام گرویده‌اند: «و من رؤسائهم المتکلمین الذین یظهرون الاسلام و یبطنون الزندقه» وی در همین کتاب پیرامون ابوعیسی چنین آورده است: «و هو ابوعیسی محمد بن هارون بن المحمد الوراق. من المتکلمین النظارین. و کان معتزلياً، ثم خلّط و انتهی به التخليط الی آن صاریری بمذهب اصحاب الاثنین. و عنه‌اخذ ابن الراوندی. و له من الکتب، کتاب المقالات، کتاب الحدث. کتاب الامامة الکبیر. کتاب الامامةالصغیر. کتاب الغریب المشرقی فی النوح علی الحیوان. کتاب اقتصاص مذاهب اصحاب الاثنین والرّد علیهم. کتاب الردعلی النصاری الکبیر. کتاب الرد علی النصاری الاوسط. کتاب الرد علی النصاری الاصغر، کتاب الردعلی المجوس. کتاب الرّد علی الیهود». ر. ش. به الفهرست للندیم، تهران، ۱۹۷۳، ص ۲۱۶ و ۴۰۱ ـ م.

** در اینجا میان اظهار نظر نگارندهٔ کتاب با ترجمهٔ فارسی کتاب ملل و نحل پیرامون «کشتن نفس» اختلافی ناروشن وجود دارد. در ترجمهٔ فارسی کتاب چنین امده است: «و از وی حکایت کنند که امر کرد به قتل بعض نفوس [بقتل نفسها] تا از شر و مزاج ظلمت رهایی یابند و مذهب او در اصول و ارکان آن است که اصول سه است: آب و زمین و آتش و چون با هم مخلوط شوند پیدا شود از اختلاط اینها مدّبر خیر و مدّبر شر». ر. ش به شهرستانی، **الملل والنحل**، ترجمهٔ مصطفی خالقداد هاشمی، جلد اول، تهران، ۱۳۶۲، ص ۴۲۷ ـ م.

عالم علوی» به سبب وقوف و آگاهی بر حروفی که نمایانگر «اسم اعظم» است جهان را اداره می کند. کسانی که بتوانند تصوری پیرامون این حروف داشته باشند، اسرار بزرگ جهان بر آنان معلوم و مشخص خواهد شد. کسانی که به چنین قدرتی دست نیافته‌اند، در کوری، نادانی، فراموشی، بلاهت و اندوه در برابر این چهار نیروی روحانی و معنوی باقی خواهند ماند[21].

شهرستانی در پایان از چهار فرقهٔ مشهور مزدکی نام برد: «کودسکیه Kudsakya» در اهواز، فارس و شهرزور و پیروان دیگر فرقه‌های مزدکی را ساکنان سغد، سمرقند، شاش (چاچ ـ تاشکند) و ایلاق نامید*.

می توان چنین نتیجه گرفت که شهرستانی دست کم سه مأخذ پیرامون مزدکیان در اختیار داشت. مأخذ نخست حاوی مطالبی واقعی دربارهٔ مزدك و تعالیم وی بود. مأخذ دوم و سوم حاوی خلاصه‌ای از فلسفه و آیین مزدك بودند که گونه‌ای سازش و التقاط میان مبادی ناهمگون به شمار می رفتند و در آنها عناصری از آیین گنوستیك، مانویت و اجزاء آشفته‌ای از عقاید و آراء فیثاغورثی دیده می شد. تعالیم مربوط به نور و ظلمت، چهار، هفت و دوازده ورجاوند و نیز گفته‌های مربوط به اسم اعظم و اسرار کبیر مؤید این نکته است. مأخذ سوم همچنین حاوی مطالبی پیرامون گسترش و اشاعهٔ آیین مزدك در داستانهای جنوب غربی ایران و آسیای میانه است. در کتاب شهرستانی به خلاف دیگر نوشته‌ها، آیین مزدك مورد لعن و تحقیر قرار

21- Th. Haarbrücker. *Asch-Schaharastani's Religionspartheien und philosophen-Schulen.* S.291-293- A. Christensen. *Le règne du roi Kawadh* I, p. 79-82.

* چون باز هم میان متن ارائه شده از سوی نگارندهٔ کتاب با متن فارسی کتاب **الملل والنحل** شهرستانی تفاوتهایی وجود دارد، لذا عین آن را از ص ۴۲۷ـ۴۲۸ کتابی که پیشتر مشخصات آن از سوی مترجم ارائه شد از نظر خوانندگان می گذرد: «و از او مروی است که معبود او بر کرسی نشسته و در عالم اعلی بر آن هیئت که پادشاهی بر تخت ملك نشسته در عالم اسفل و در محضر او چهار قوت حاضر است: قوت تمیز و حفظ و فهم و سرور، چنان که کار پادشاه را مدار بر چهار کس است: موبد موبدان و هیربذ اکبر و اصبهبذ و رامشگر. و این چهار شخص تدبیر عالم می کنند با هفت شخص دیگر که فروترند، سالار و پیشکار و بالون و پروان کاردان و دستور و کودك. و این هفت بر دوازده روحانی دایر است: دهنده، ستاننده، برنده، خورنده، رونده، چرنده، کشنده، رمنده، آینده، شونده و پاینده. و هرکس که در روی این چهار قوت و این هفت و آن دوازده جمع شود ـ او در عالم سفلا به مرتبهٔ رب باشد و تکلیف از وی برخیزد. و گوید که پادشاه عالم اعلی تدبیر به حروف می کند که مجموع آن اسم اعظم است. و کسی که چیزی از این حروف بر وی ظاهر و روشن شود، بر او سرّ اکبر گشاده و ظاهر گردد. و هر که محروم ماند از این در جهل و فراموشی و کند طبعی و غم بماند و در مقابل چهار قوت روحانیه چهار فرقه هست: کوذیه و ابومسلمیه و ماهانیه و اسپیدجامکیه [و] کوذیه در نواحی اهواز و فارس و شهروز بودند. و دیگر طوایف در سغد سمرقند و شاش و ایلاق». م.

نگرفته است. شهرستانی با لحنی آمیخته به مهر و محبت و دور از خشم، آیین مزدك را به شرح آورد. دلایلی برای این تصور وجود دارد که در نوشتهٔ شهرستانی روایاتی از مزدکیان عهد فرمانروایی تازیان نقل شده است. پس از درهم شکستن مقاومت مزدکیان، همه نوشته‌های متعلق به گروه مذکور نابود و منهدم گردید. گمان می رود تنها اندکی از نوشته‌های مزدکیان به صورتی بسیار پنهانی نزد پیروان آیین مزبور باقی مانده باشد[۲۲].

سومین مأخذ مورد بهره‌گیری شهرستانی که تعالیم مزدك درآن ارائه شده بود، توجه خاص پژوهندگانی را که پیشتر از آنها یاد کردیم بخود معطوف داشت. آنها کوشیدند اثبات کنند که تعالیم مزبور از بنیادگزار نهضت و خلاصه‌ای از گفته‌های او است. گفته شد خدای مزدك که بر تخت نشسته، دارای نام نیست. این بدان معنا است که نام او را تنها کسی می دانست که به «راز بزرگ ـ سرالاکبر» دست یافته بود[۲۳]. «نیروها» از هر سو گرد خداوند مورد نظر مزدك حلقه زده‌اند و همانند بزرگان و نامدارانی که ایران را اداره می کنند، به اداره کردن جهان اشتغال دارند. متعاقب آن در تعالیم مزدك مبادی و نیروهای گونه‌گون جزء به جزء به شرح آمده است. متن شهرستانی حاوی ترجمهٔ تازه‌ای است. در ترجمه به چگونگی و حالاتی اشاره شده است که همهٔ نیروهای مزبور (القوا) در وجود انسان جمع می شوند. ترجمه کریستن سن در این مورد روشن بنظر نمی رسد[۲۴]. التهایم پیشنهاد می کند موضوع به گونهٔ دیگری برگردانده شود. و آن چنین است: «هرگاه همه نیروهایی که بشر ـ همه مردم ـ را جدا و متمایز می سازند» در وجود یك انسان جمع و متحد گردند، آن شخص به پایگاه خداوندی ارتقاء می یابد[۲۵]. نیروهایی که در متن از آنها سخن رفته (قوة) و نیروهای معنوی (القوة روحانیة) نامیده شده‌اند.

آلتهایم و اشتیل بر این عقیده بودند که در کتاب شهرستانی روایاتی ارائه گشته که مستقیماً از مزدك نقل شده است. ولی آنها در بیان این عقیده با دشواریهایی مواجه گردیدند. خداوندی که بر تخت نشسته، دارای نام نیست. ولی شاهی که همانند او بر زمین فرمان می راند، خسرو نام دارد. محققان مذکور برای توضیح نظر

22- A. Christensen. *Le règne du roi Kawadh I*, p. 82.
23- F. Altheim und R. Stiehl. *Mazdak und Porphirus*. s.361, 365.
24- A. Chistensen. *Le règne du roi Kawadh I*, p. 81-82.
25- F. Altheim und R. Stiehl. *Mazdak und Porphirus*, p. 365.

خویش به نوشتۀ ابن خردادبه تکیه کردند که اصطلاح «خسرو خوارزم» را ارائه نمود و چنان که می دانیم خسرو به معنای «شاه» و «فرمانروا» است[۲۶] و این نام اسطوره‌ای با نام کیخسرو مرتبط است[۲۷]. کاملاً واضح است که خسرو در دوران مزدك نقشی منفی برعهده داشت و به انهدام مزدکیان پرداخت. از این رو تکیه کردن به عنوان خسرو مستبعد می نماید. این نکته درست است که چهار نیرو نشانه‌ای از وجود اسپهبدان است. زیرا خسرو یکم ضمن اصلاحات کشور چهار اسپهبد بر چهار بخش ایران گمارد[۲۸]. امّا نمی توان با نظر دو محقق نامبرده که بی ارائۀ دلیل و مدرکی مزدك را از مردم خوارزم دانسته‌اند، موافقت کرد. آنها در این مورد متن نوشتۀ طبری را از دیده دور داشتند و در مورد متن نوشتۀ پهلوی مرتکب خطا شدند. هیچ ضرورتی برای این کار وجود نداشت. زیرا در بعضی مآخذ منشاء مزدك را از نسا، نیشابور و شمال خراسان نوشته‌اند. ولی هرگاه مزدك از اهالی شمال خراسان بوده باشد، باز منسوب داشتن عنوان «شاه-خسرو» به مزدك، تصنعی و ساختگی بنظر می رسد. نمی توان نظر محققان مذکور پیرامون جهات و جوانب افتراق میان تعالیم مزدك و مانی را پذیرفت. به نظر آنها مانی مبداء نور را مخالف مبداء ظلمت دانسته است. ولی مزدك چنین نظری را ابراز نداشته است. خدای مانی فعال و در حال پیکار تصویر شده است. ولی خدای مزدك آرام است و تنها نیروهای پیرامون او به فعالیت اشتغال دارند[۲۹]. ولی این نظر درست مخالف متن کهن ارائه شده از سوی یوآن مالالا دربارۀ بوندوس Bondos است که می نویسد بوندوس به تعالیم مانی «بی اعتنا» بود و احکام خاص خود را ارائه کرد و «چنین آموخت که خدای مهربان با شر و بدی پیکار می کند و بر او چیره می شود و پیروزی شرف و افتخار محض است»[۳۰]. محققان نامبرده بر این عقیده‌اند که بوندوس تنها سلف مزدك بود و در تعالیم مزدك اثری از مبداء شر وجود ندارد. با نظر مؤلفان مذکور نمی توان موافقت کرد. هرگاه در احکام مزدکیان، همه‌چیز مثبت بودند و تنها خدای نور و روشنایی بر سراسر جهان فرمانروایی داشت و مظهر «شرف» محسوب می شد، دیگر جایی برای مبارزه میان

۲۶ـ ابن خردادبه. کتاب المسالك والممالك، لیدن، ۱۸۸۹. ص ۴۰.

27- F. Altheim und R. Stiehl. *Mazdak und Porphirius*, s.367, 368.

۲۸ـ همانجا، ص ۳۶۷.

۲۹ـ همانجا، ص ۳۶۸-۳۶۹ (برپایۀ نوشته‌های ثعلبی، بیرونی و طبری).

30- Johannes Malalas. *Chronographia*, Bonn, 1931, s. 309.

خیر و شر باقی نمی‌ماند. نظر مؤلفان مذکور مبنی بر این که تعالیم مزدك عالی، معنوی، خردگرایانه و تسلیم طلبانه بود و از همین رو با همهٔ عوامل موجود به مقابله برمی‌خاست، درست بنظر نمی‌رسد[۳۱]. این نظر مغایر با آیین مزدك و فعالیت اجتماعی آن است. باید افزود که آیین مزدك بمراتب نیرومندتر و فعالتر از آیین مانی بود. در آیین مانی از نفی مبارزهٔ دو مبداء و دو سرآغاز، سخنی در میان نیست. متن نوشتهٔ مالالا مؤید این نکته است. در متن چنین آمده است که بوندوس اندیشهٔ خود را در ایران گسترش داد. زیرا بوندوس از روم «بیرون شد» و «در فارس به آموزش تعالیم خود پرداخت». ولی در متن شهرستانی تعالیم مزدك و مانی به صورتی غیرمستقیم با یکدیگر پیوند داشتند. مبداء خیر و نیکی فعال است. در ضمن فعالیت این سرآغاز آگاهانه، حساب شده، آزادانه و مختار است[۳۲]. آلتهایم و اشتیل ضمن تلاش بخاطر نزدیك کردن آیین مزدك با عقاید نوافلاطونیان بویژه فلسفهٔ پورفیریوس (فورفیریوس) ادعا کردند که بوندوس در روم با پیروان عقاید مذکور آشنا شد و این عقاید را به ایران برد. عقاید مذکور حدود دو قرن در ایران به حیات خود ادامه داد و پس آنگاه از سوی مزدك بکار گرفته شد و گسترده گشت. مزدك به گونه‌ای مغایر با مانی به تفسیر و تعبیر احکام پرداخت و در شمال خراسان با اندیشهٔ بوندوس که از پورفیریوس به عاریت گرفته بود، آشنا شد[۳۳]. سرانجام مؤلفان مذکور اعلام داشتند حروفی که فرمانروای عالم بر آن تسلط دارد، با الفبای یونانی منطبق و شامل بیست و چهار حرف است و لذا با الفبای آرامی که شامل بیست و دو حرف است مطابقتی ندارد. خودداری انسان از امتزاج با شر و ظلمت، در حکم امتناع از موجودیت خویش است و با کشتن نفس فردی پیوند دارد[۳۴].

با مجموع این پندارها نمی‌توان موافقت کرد. رواج و گسترش اندیشه نوافلاطونیان و آشنایی با آثار پورفیریوس در ایران مسبوق به سابقه بود. نه تنها اندیشه‌های مذکور در بعضی نواحی نفوذ کردند، بلکه ترجمه‌هایی از زبان یونانی به سریانی که زبان ادب و فرهنگ خاور نزدیك به شمار می‌رفت وجود داشت. شاید

31- F. Altheim und R. Stiehl. *Mazdak und Porphirus*, s. 371-372.

32- Th. Haarbrücker. *Asch-Schahrastani's Religionsparthein und philoso-phenschulen*, s. 291-A. Christensen. Le reègne de roi Kawadh I, p. 80.

33- Altheim und R. Stiehl. *Mazdak und Porphirus*, s.272-274.

۳۴ـ همانجا، ص ۲۷۵ـ۲۷۶.

جذب و تلقی التقاطی در اندیشهٔ مانویان و پس آنگاه مزدکیان از جهات و جوانب بسیار، مؤثر افتاده بود. با این وصف می توان عناصر و مطالبی از فلسفه و تعالیم اصحاب معرفت (گنوستیکها) و نوافلاطونیان را در اندیشه‌های مذکور یافت. این تعالیم، آیین مزدك را با اندیشه‌های امپراتور یولیانوس (ژولین) یا فلسفهٔ پورفیریوس مربوط ساختند. در ضمن تعالیم مانی و یا مزدك دارای جهات و جوانب عمیقی از التقاط و واجد مشابهتهایی هستند. اندیشه‌های آیین مانی از محدودهٔ ویژه و جالب نظریات فلسفی و دینی میان رودان (بین النهرین) سربرآورد. از این رو سرآغاز آیین مذکور را باید در میان رودان جست و جو کرد. تلاش در اثبات این نظر که ترك نفس و موجودیت فردی عامل پیروزی بر شر و بدی است، خود پدیده‌ای نو و جاذب بود. در مآخذ مربوط به آیین مزدك از این مقوله اثر و خبری نیست. نمی توان با نظر محققان نامبرده که کوشیدند آیین مزدك را جدا از آیین مانی وانمود کنند، موافقت ابراز داشت. مؤلف رویدادنامهٔ سریانی کرخ بیت سلوك که همزمان با این نهضت می زیست، وجود چنین رابطه‌ای را انکار نکرد.

محققان مذکور توجه خود را به جزئیات فاقد اهمیت تعالیم مزدك معطوف کردند و ماهیت اجتماعی و (سرآغاز پر تحرك آن را) از دیده دور داشتند. از این رو نتوانستند به حل این مشکل دست یابند.

برپایهٔ دیگر مآخذ و منابع می توان گفت که تعالیم و آیین مورد تبلیغ مزدك پیش از او در جامعه ریشه داشت. گفته شد که بنیادگزار این آیین شخصی به نام زردشت یا زراتوستر بود. نولد که چنین اظهار عقیده کرد که دلیلی وجود ندارد تا بنیادگزار این آیین را موجودی پنداری به شمار آوریم و یا او را با زرتشت پیامبر بنیادگزار آیین زرتشتی یکی بشماریم. در مآخذ شخصیت تاریخی مذکور با نام زردشت فرزند خرگان از مردم پسا (فسا) شناخته شده است. یکی از این مآخذ کتاب طبری است. وی نوشت که زردشت بنیادگزار اندیشه و بنیاد آیین مزدکیان به شمار می رفت و مزدك تنها مبلغ اندیشه و آیین او بود[۳۵]. مآخذ و رویدادنامه‌های نزدیك به روزگار نهضت مزدکیان، این نظر را تأیید کرده‌اند. رویدادنامهٔ سریانی یشوعا (یوشع) ستون نشین که پیش از سال ۵۱۸ میلادی به رشتهٔ تحریر کشیده شد از «طبایع ناپسند» کواد (قباد) و از «احیای» آیین الحادی و نفرت انگیز «مزدکیان»

35- Th. Nöldeke. *Gescnichte der Perser und Araber...*, s.154.

مطالبی ارائه کرد و آیین مذکور را «زردشتگان ـ زردشتکان» نامید.[۳۶]. مطالب مندرج در رویدادنامه‌های شهر کرخ بیت سلوك داستان ایرانی بیت گرمای Beth-Garmaîe که متعلق به سدهٔ ششم میلادی بوده‌اند، مشابه نوشتهٔ یشوعا استیلیت است. مردی سوریایی به نام اکبالاها Akbalahah که از اعتماد شاه برخوردار بود و در دربار ساسانیان نقش عمده‌ای ایفا می کرد، در سایهٔ نفوذ خویش توانست از گسترش تعالیم «دو دشمن، مانی و زردشت که در روزگار این شخصیت بزرگ می زیستند» جلوگیری کند[۳۷]. در رویدادنامه چنین آمده است که مانی و زردشت در یك زمان می زیستند. رویدادنامهٔ مذکور به ما امکان می دهد زمان حیات این دورا که در سدهٔ سوم میلادی می زیستند، معلوم و مشخص کنیم. طبق مأخذ مزبور مانی به سال ۲۷۶ میلادی در زندان درگذشت. همان رویدادنامه آیینهای مانی و مزدك و همچنین دو آیین مذکور را با تعالیم زردشت پسرخرگان نزدیك می داند و می نویسد که «آیین مذکور روزگاری به صورت آشکار و زمانی به گونه‌ای پنهانی همراه با ریشه‌های تلخ مانی تا عهد خسرو باقی بود»[۳۸]. یکرشته پدیدهٔ اجتماعی موجب گردید که اواخر سدهٔ پنجم میلادی تعالیم زردشت «احیا گردد» و به مقیاسی وسیع گسترش یابد. بنابه نوشتهٔ این رویدادنامه پیروان آیین مزبور همزمان با پیروان آیین مانی در سدهٔ سوم میلادی تحت پی گرد قرار گرفتند. چه در ایران و چه در روم شرقی (بیزانس) پی گرد مانویان مقیاسی وسیع داشت. این مطلب در مآخذ متعدد مورد تأیید قرار گرفته است. مانویان به سبب این پی گردها به سرزمینهای اطراف دریای خزر و آسیای میانه کوچ کردند.

مورخان روم شرقی نیز رابطهٔ نزدیك آیینهای مزدك و مانی را مورد تأیید قرار دادند. در کتاب وقایع تئوفانس **Chronographie de Théophane** مربوط به سال ۶۰۱۶ خبر مشروحی پیرامون سرکوب خونین نهضت مزدکیان و انهدام سران این نهضت ارائه شده است. وقایع نگار مذکور با اصرار بسیار مزدکیان را مانوی نامید و چنین نوشت: «کواد پسر پیروز، شاه ایران در یکروز هزاران تن از مانویان را به همراه ایندانسر Indansar پیشوای (اسقف) آنان و نیز سناتورهای ایرانی که با مانویان

36- *The Chronicle of Joshoa the Stylite*, ed. by W.Wright. Cambridge, 1882, § 20-N. Pigulevskaia. *Mesopotamiia na rubezh*, V i VI vv., str 135.

37- *Acta mm.* ss.II, str. 517.

38- *Acta mm.* ss.II, str. 517.

همفکر و همداستان بودند از میان برداشت»[39]. از مآخذ و منابع ارائه شده و نیز از نوشتهٔ شهرستانی چنین برمی آید که آیینهای مانی و مزدك نزدیك بودند و تفاوت نام مانع از این نزدیکی نبود. در ضمن معلوم شد که زردشت خرگان با مانی همزمان و فلسفه و سیستم فکری آنان نیز مشابه و همگون بود. تعالیم عرفان گرایانه (گنوستیك) و کوشش آنان جهت تجدید نظر در آیین زرتشت و ایجاد آیینی جهان گرا (اونیورسال) مبانی عمدهٔ آیین مانی را تشکیل می داد. این مبانی در جهان نگری مزدکیان نیز مؤثر افتاد. در آیین مزدکیان نمونه‌هایی از تعالیم عرفان گرایانه می توان یافت که گونه‌ای اصلاح شده از آیین مانویان است.

آگهیهای یوهان مالالا وقایع نگار سدهٔ ششم میلادی جالب دقّت است. در نوشتهٔ او مزدکیان با نام و عنوان مانویان شهرت دارند. وی نوشت که تعالیم آنان در روم رواج داشت. وقایع نگار مذکور از تعالیم شخصی به نام بوندوس مانوی خبر داده است که در روم ظاهر شد و در آنجا فرقهٔ خود را بنیاد نهاد. افراد این فرقه به داریسفن ها darisphénes شهرت داشتند. وی پس آنگاه عازم ایران شد. مالالا زمان فعالیت او را در روزگار پادشاهی امپراتور دیوکلسین Dioclétien (سالهای ۳۰۸-۲۸۴ میلادی) نوشته است. این شرح وقایع با نوشتهٔ مندرج در رویدادنامهٔ کرخ بیت سلوك که پیشتر از آن یاد شد منطبق است. رویدادنامهٔ کرخ بیت سلوك، بنیانگزار آیین مزدك را شخصی به نام زرادشت دانسته که با مانی همزمان بود و در سدهٔ سوم میلادی می زیست.

یوهان مالالا می نویسد: «در عهد این امپراتور [کلسین] شخصی مانوی به نام بوندوس در روم ظاهر شد که نسبت به احکام مانی بی اعتنا بود و احکام تازه‌ای از خود عرضه کرد و چنین آموخت که رضایت خداوند در پیکار با شر و بدی و پیروزی بر آن است و پیروزی شرط لازم برای کسب شرف و افتخار است. او رفت و در ایران به تبلیغ پرداخت. در ایران احکام مانوی [با تعالیم] داریسفن ارائه می شود و راهنمای خیر و نیکی است»[40]. بوندوس به معنای «محترم» و «معزز» است. کریستن سن معتقد بود که این شخص مورد نظر همان زرادشت یا زرادوست است. بنا به نوشتهٔ مالالا در زبان پهلوی اعضای فرقهٔ داریسفن ها یا پیروان بوندوس ـ زرادشت را

39- Theophanes, *Chronographia*, ed. De Boor, I, Lipsiae, 1883, p. 169-171.
40- Johannes Malalas, *Chronographia*, p. 309-310.

درست دینان derist-denan می نامیدند که به معنای «پیروان آیین واقعی و درست» بود[۴۱]. بدین روال در نیمهٔ دوم سدهٔ پنجم میلادی مزدك به صورت یکی از پیروان و مبلغان پرشور تعالیم زرادشت درآمد. تعالیم مذکور با آیین مانویان «فرقهٔ مانوی» قرابت و خویشاوندی داشت. آموزش فلسفی مزدکیان سرشار از اعتقاد به پیروزی نهایی خیر و نیکی بود. این آموزش فلسفی پایه و اساسی برای استنتاجهای آتی شد مبنی بر این که ایجاد دگرگونی در جهان، متحقق ساختن بعضی سرآغازهای مثبت و تأمین پیروزی خیر و نیکی مقدور و میسر است. بعضی نتیجه‌گیریهای اجتماعی محققان پیرامون تعالیم مزبور و مرتبط دانستن تعالیم سدهٔ پنجم میلادی با نام مزدك بامدادان (پسر بامداد) از همین جا ناشی شده است. مزدك بامدادان به عنوان «مبلّغ مردم ساده و عوام» نظریات اجتماعی را عرضه نمود که مظهر آرزوها و امیدهای توده‌های مردم ستمدیده و رنج کشیدهٔ ایران بود[۴۲]. این یکی از جهات متفاوت آیین مزدك با آیین مانی است که نه تنها ازجنبهٔ فلسفی برخوردار بود، بلکه جنبهٔ علمی و تجربی داشت. او می کوشید تا آرمان خود را تحقق بخشد.

در مآخذ و منابع متعدد پیرامون اظهار نظر دربارهٔ شخصیت کواد (قباد) تفاوتهایی دیده می شود. حتی در صفحات متعدد یك رویدادنامه نیز پیرامون رفتار کواد نسبت به مزدکیان تفاوتهایی وجود دارد. ولی تفاوتهای مذکور چندان مهم نیستند. در این زمینه به عنوان نمونه می توان از داستان کشتار مزدکیان یاد کرد. داستان مذکور از نوشته‌های پهلوی و چه بسا از مزدکنامه اقتباس شده است. برای تحقیق پیرامون این مطلب جانب دیگری نیز که در روایات مذکور اتفاق افتاده، قابل توجه است و آن شرح نوشته‌ها دربارهٔ شخصیت مزدك است. می توان گفت که در این زمینه اتفاق نظر وجود دارد. همه متفق القولند که فقیرترین قشرهای اهالی و مردم گرسنه و رنج کشیده‌ای که خواستار بهبود وضع زندگی خویش بودند، طریق پیروی از مزدك را در پیش گرفتند. نهضت اعتراض و جنبش مزدکیان، بویژه در آن اوضاع و احوال بالا گرفت. نظریات ارائه شده پیرامون فلسفه و آیین مزدك و استنتاجهای مؤلفان درزمینهٔ اجرای برابری و توزیع اموال از سوی مزدکیان نیزمشابه وهمانند است.

41- A. Christensen, *Le règne du roi Kawadh* I, p. 99,97.

42- *Siasset-Namèh*, traité de gouvernement, composé par le visir Nizam al-Mulk, traduit par C. Schefer, Paris, 1893, p. 245. *Siasat-name. Kniga o pravlenii* viziria XI stoletiia Nizam al-Mulka. Perevod B.N. Zakhodera, M., 1949, str. 190. سیاستنامه خواجه‌نظام الملك طوسی

اختلاف روایات مربوط به حوادث تاریخی ایران در پایان سدهٔ پنجم و آغاز سدهٔ ششم میلادی است که اغلب از داستانها و آثار ادبی منثور در زبان پهلوی اقتباس شده‌اند. فریبندگی این آثار تا اندازهٔ قابل ملاحظه‌ای حقایق تاریخی را در محاق ابهام و تیرگی قرار داده است.

۳

پایگاههای اجتماعی نهضت مزدکیان و سیاست کواد (قباد)

گسترش نهضت مزدکیان در سدهٔ پنجم میلادی با نام مزدك پسر بامداد (مزدك بامدادان ـ م.) مرتبط است. مزدك همزمان با شاهنشاه کواد یکم (۴۸۸ـ۵۳۱ میلادی) می‌زیست. «این خطیب که تبلیغ عوام را برعهده داشت» از قشر روحانیان و گروه مغان بود. در روایات فارسی از جمله سیاستنامهٔ خواجه نظام‌الملك، مزدك را موبدان موبد نوشته‌اند که می‌کوشید در آیین زرتشت اصلاحاتی پدید آورد[۴۳]. در شاهنامهٔ فردوسی نیز مزدك به عنوان شخصیتی روحانی معرفی گردید. روایات مربوط به مزدك تا اندازهٔ قابل ملاحظه‌ای اطلاعات ادبی پیرامون این شخصیت را مستور و پوشیده داشت. اطلاعات مزبور در کتابهای داستانی «قبادنامه» و «مزدك نامه» درج شده بود. در این آثار مطالب پندار بافانه‌ای پیرامون شرح پادشاهی کواد، پیروی او از مزدك و نزدیکی وی با مزدکیان ارائه شده است. از این رو متمایز کردن مطالب اصولی تاریخ جنبش مزدکیان از داستانهای

43- *Siasset-Naméh*, str. 245-*Siaset-Name*, perevod B. N. Zakhodera. M., 1949, str. 190.
سیاستنامه، ترجمه فرانسه و روسی.

تخیلی که مؤلفان متأخر ارائه نمودند، کاری است دشوار. ضمن بررسی روایات مختلف طبری، ثعالبی و سیاستنامهٔ خواجه نظام الملک می‌توان متوجه این نکته شد. کریستن سن طی تألیفات و پژوهشهای خویش در زمینهٔ مآخذ شناسی، به صورتی مشروح این مطلب را مورد بررسی قرار داد. چنان که پیشتر اشاره شد اوضاع ایران در پایان سدهٔ پنجم میلادی سخت بغرنج و همراه با مشکلات عدیده



تصویر ۱۳. سکه کواد (قباد) اول (۴۸۸-۵۳۱).

بود. سیاست خارجی توسعه طلبانهٔ شاهنشاه پیروز مستلزم صرف مبالغی هنگفت بود. جنگ با «هونها» در مرزهای آسیای میانه و قفقاز خزانهٔ دولت را تهی کرد. کواد فرزند پیروز نزد هفتالیان به صورت گروگان باقی مانده بود. پدر برای آزاد کردن و باز خرید فرزند، ناگزیر میزان مالیات سرانه (باج) از اهالی را افزود. پیروز چند بار با هونها به پیکار دست زد و «در دست دشمنان خویش اسیر شد. سپاه وی منهزم و منهدم گردید و خود زنده به چنگ دشمن افتاد. پیروز تعهد کرد بخاطر نجات جان خویش چهل مول (کیسه ـ م.) زوزه (واحد پول ـ م.) بپردازد. در سرزمین تحت فرمانروایی او توانستند با زحمت بسیار تنها بیست مول پول گرد آورند. زیرا خزانهٔ دولت از سوی شاهان پیشین به سبب جنگهای پی در پی تهی شده بود. او در برابر ده کیسه از پول باقی مانده فرزند خود قباد را به گروگان سپرد و برای دومین بار پیمان بست که دیگر با آنان طریق پیکار در پیش نگیرد». پیروز پس از ارسال مبلغ مورد تعهد فرزند خویش را از چنگ دشمن آزاد کرد. ولی «باز طریق پیکار در پیش گرفت». در این پیکار همهٔ سپاه وی دچار شکست شدند و پیروز خود در جنگ کشته شد و اثری از او برجای نماند[۴۴]. در سالهای پادشاهی او فلاکتهای طبیعی متعددی گریبانگیر مردم کشور شد. کمبود محصول، قحطی و گرسنگی، توده‌های مردم را

44- N. Pigulevskaia, *Mesopotamiia na rubezhe* V i VI vv., str.132, 86-87.

دچار فقر و مسکنت کرد. اخباری در دست است مبنی بر این که پیروز کوشید تا تسهیلاتی در زندگی مردم پدید آورد. وی از میزان مالیات سرانه کاست و از خزانهٔ دولت اتباع کشور را یاری کرد[۴۵]. اخبار دیگر حاکی از آن است که پیروز از ثروتمندان خواست تا به یاری بی چیزان بشتابند. وی در این زمینه از بذل کوشش دریغ نورزید[۴۶]. معاصران متذکر شدند که دوران پادشاهی او با فلاکت و بدبختی فراوان همراه بود و مردم کشور در آستانه تاجگذاری بلاش در فقر و مسکنت بسر می بردند. در این مورد همهٔ مآخذ شرقی و منابع یونانی نظر مشابهی ابراز داشته‌اند. وضع موجود زمینهٔ مساعدی برای جنبش اجتماعی و گسترش سریع آن فراهم آورد. پس از سال ۴۸۴ که سال تاجگزاری بلاش برادر پیروز* بود هیچ گونه بهبودی در وضع کشور حاصل نشد. پول در خزانه سخت کاستی پذیرفت. گردآوری مالیات از اهالی دشوار می نمود. روستاییان ورشکسته از شدت فقر و مسکنت کشتزارهای خود را ترک می گفتند.

فریاد عدم رضایت و اعتراض سراسر کشور را فرا گرفته بود. در این اوضاع و احوال بلاش می بایست به اقداماتی در جهت مصالح روستاییان دست می زد. یادداشتهای جداگانه‌ای وجود دارد مبنی بر این که بلاش آن گروه از ملاکان و زمین دارانی را که روستاییانشان به سبب فقر و ورشکستگی خانه و کشتزارهای خود را رها کرده بودند، به مؤاخذه کشانید و مجازات آنان را آغاز کرد[۴۷]. به دشواری می توان نوشتهٔ طبری را که به گونه‌ای که ارائه شده است پذیرفت. ولی این که تلاشهایی از سوی دولت در طریق ایجاد تسهیلات انجام گرفته بود، تا اندازه‌ای قابل پذیرش و درست می نماید[۴۸]. دلیل این مدعا نیز نفرت و انزجار اشراف و بزرگان نسبت به

45- Th. Nöldeke, *Tabari*, s.119.

۴۶- همانجا، ص ۱۲۱-۱۲۲.

* نظر محققان دربارهٔ بلاش متفاوت است. مؤلف کتاب حاضر و نیز استاد آرتور کریستن سن، بلاش را برادر پیروز دانسته‌اند. (ر.ش. به کتاب ایران در زمان ساسانیان‌نوشته آرتور کریستن سن، چاپ سوم، تهران، ۱۳۵۴، ص ۳۱۸).

ولی طبری بلاش را پسر و برادر کواذ نوشته است (ر.ش. به تاریخ طبری ترجمهٔ شادروان ابوالقاسم پاینده، جلد دوم، تهران، ۱۳۵۲، ص ۶۳۷ و تاریخ ایرانیان و عربها در زمان ساسانیان نوشتهٔ تئودورنولدکه ترجمهٔ آقای دکتر زریاب خویی، تهران، ص ۲۱۰) - م.

47- Th. Nöldeke, *Tabari*, s. 134-Tabari, *Annales*, t. II, p. 883. N. Pigulevskaia, *Mesopotamiia na rubezh* V i VI vv. str. 87.

48- A. Christensen, *L'Iran sous les Sassanides*, p. 269.

بلاش (نیك نفس و آشتی جو) بود. کوشش دولت ایران در طریق روابط دوستانه با دولت روم شرقی (بیزانس) وجست وجوی تکیه‌گاه در میان اهالی نسطوری به سبب تزلزل موقف دولت ایران مطبوع و مقبول نیفتاد. شاه از حمایت سپاهیان نیز برخوردار نبود. زیرا «زر و سیمی برای نگاهداری سپاه در اختیار نداشت». از این رو «در دیدگان سپاهیان ناچیز می نمود». اشراف و بزرگان با ارائه خواستهای خویش او را تحت فشار قرار دادند. موبدان و روحانیان که نیروی عمده‌ای در کشور به شمار می رفتند، با شاه به مخالفت و دشمنی برخاستند. «مغان نیز به سبب عدم توجه شاه به قوانین مذهبی از او نفرت داشتند. زیرا شاه می خواست در شهرها برای نظافت و شست و شو گرمابه احداث کند»[۴۹]. عدم رضایت روحانیان و اشراف، روی برتافتن سپاهیان از بلاش که نمی توانست حقوق و دستمزد کافی به آنان بپردازد، زمینه را برای برخوردها و تصادمات فراهم آورد. بلاش را سرنگون و کور کردند. سال ۴۸۸ کواد پسر پیروز بر تخت شاهی نشست. در دوران پادشاهی او نهضت مزدکیان به اوج اعتلای خود رسید.

می توان از طریق بررسی مآخذ به جزئیات تاریخ نهضت مزدکیان پی برد. تنها می توان از رویدادها اجزایی را جدا کرد که اغلب پیرامون انهدام جنبش مطالبی ارائه کرده‌اند. تاریخ زندگی مزدك و تاریخ حیات شاهنشاه کواد یکم با جنبه‌های هنری ممزوج گردید. در زبان پهلوی داستانهایی به نام کوادنامه و مزدك نامه وجود داشت. وجود این آثار ادبی بعدها از سوی محققان متأخر ایرانی و اسلامی معلوم و مشخص گردید. در واقع رویدادهای قابل ملاحظه‌ای در این مآخذ گنجانده شده بود، زیرا در آثار مذکور رویدادها به مقیاسی وسیع ارائه نشدند.

کواد بی گمان سیاستمداری خردمند و تیز بین بود و بسرعت خود را با محیط سازگار می کرد. او جنگاوری دلیر و سیاستمداری چیره‌دست و لایق به شمار می رفت. کواد دوبار بر اریکهٔ شاهنشاهان تکیه زد. بار دوم که بر تخت شاهنشاهی جلوس کرد، روزگاری بس دشوار بود. کواد توانست موقف خود را استحکام بخشد و ایران را دوباره به صورت کشوری نیرومند و جهانی درآورد. فرزندش خسرو انوشیروان نیز توانست از عهدهٔ این مهم برآید. با گذشت زمان هوشمندی و تیزبینی

49- N. Pigulevskaia. *Mesopotamiia na rubezhe* V i VI vv. str. 88.

سیاسی کواد افزون و افزونتر شد. ولی او در روزگار جوانی نمی‌توانست همهٔ پی‌آمدهای رابطهٔ خود با مزدکیان را پیش بینی کند. حال آن که در این زمینه محاسبات سیاسی از اهمیت فراوان برخوردار بودند. کواد با وسعت بخشیدن به نهضت مردمی، گمان داشت خواهد توانست موبدان را لگام زند و مدعیات اشراف و بزرگان را محدود کند. شرکت کنندگان اصلی این نهضت «مردم ساده» و «عوام الناس» بودند که به تعالیم مزدك «گرایش» داشتند و تبلیغات مزدك متوجه اینان بود. پیشرفت موقت نهضت نیز مرهون حمایت عوام بود. ولی آزادان «آزاتان» که قشر متوسط زمین داران را تشکیل می‌دادند و موظف به خدمات نظامی بودند و نیز دهقانان «دیهیگان» در روزگار خسرو از امتیازهای بسیاری برخوردار شدند. اینان که گروه بزرگی از سپاهیان بودند، با صراحت مراتب عدم رضایت خود را نسبت به بلاش اعلام داشتند و پس از سرکوبی جنبش مزدکیان از حمایت مالی قابل ملاحظه‌ای برخوردار شدند و نیرو یافتند. حال آن که بزرگان و روحانیان به خلاف این گروه رو به ضعف نهادند.

آیین مزدك بویژه در سالهای قحطی و گرسنگی از توفیق فراوان برخوردار گردید. مزدك آن زمان به کواد توصیه کرد که درب انبارهای غله را بروی قحطی زدگان بگشاید. فردوسی گفتگوی مزدك و قباد را به گونه‌ای شاعرانه به شرح آورد. مزدك نمونه‌ای از وضع دشوار گرسنگان را به شاه ارائه نمود. دولت ایران در ادوار مشابه گذشته نیز به چنین اقدامی دست زده بود. مردم گرسنه انبارهای غلهٔ دولت را به تصرف درآوردند[۵۰]. جنبش مردم که مزدکیان در رأس آن قرار داشتند، مقیاسی وسیع و رعب انگیز بخود گرفت، نهضت مذکور در سایهٔ حمایت و دست کم اغماض شاهنشاه که حاصل رابطهٔ او با مزدك بود، گسترش یافت.

مزدکیان کوشیدند «از اغنیا باز ستانند» و به بی چیزان و محتاجان دهند. مردم پیرامون مزدك و یارانش گرد آمدند و به حمایت از وی برخاستند. بنا به نوشته‌های مخالف مزدکیان، گروه مذکور چنان قوت یافتند که در ضبط کاخها، خانه‌ها، خواسته و زن دیگران جرأت و جسارت یافتند و کسی مانع آنان نمی شد[۵۱]. در رویدادنامهٔ سریانی شهر کرخ بیت سلوك اطلاعاتی پیرامون اعمال مزدکیان به

۵۰ـ فردوسی، شاهنامه‌ج ۶، ۱۷۲ـ۱۷۵
۵۱ـ طبری، تاریخ، ۸۸۶؛ نولد که، طبری، ۱۴۲.

هنگام فرمانروایی اینان موجود است. فرمانروا تومزدگرد Tomezdgerd به «بت پرستان و مانویان» فرمان داد (pᵉqad) که اموال منقول و غیرمنقول ساکنان سلوك را غارت کنند[۵۲]. بی‌گمان اعمال مزدکیان زیانهای عمده‌ای بر اشراف و بزرگان وارد آورد. سیاست خسرو یکم در طریق جبران خسارات و تحکیم مواقف نااستوار و لرزان این گروه بود. گله‌مندی نامهٔ تنسر از این که «قومی پدید آمدند نه متحلی به شرف هنر و عمل، و نه ضیاع موروث، و نه غم حسب و نسب، و نه حرفت و صنعت، فارغ از همه اندیشه، خالی از هر پیشه، مستعد برای غمازی و شریری و انهاء تکاذیب و افتراء و از آن تعیش ساخته، و به جمال حال رسیده و مال یافته»[۵۳] اشاره‌ای است به جنبش مزدکیان. اصل برابری در آیین مزدك بر تقسیم اموال و هرگونه خواسته مبتنی بود.



تصویر ۱۴ . سکه‌های خسرو اول انوشیروان (۵۳۱-۵۷۸).

تعالیم اجتماعی مزدك رنگ مذهبی بخود گرفت. نوشته‌های طبری و ثعالبی پیرامون احکام مزدك که از خداینامگ اقتباس شده‌اند، در این مورد درست مشابه یکدیگراند.

خداوند مال و خواسته را به مردم بخشید تا به صورتی برابر میان خود بخش کنند و مشترکاً از آن بهره جویند و کسی از آنان نتواند بیش از دیگری داشته باشد (حتی لایکون لاحدهم فضل فیها علی الاخر)[۵۴]. ولی مردم جانب عدالت فرو گذاردند و به مبارزه برخاستند. نیرومندان بر ناتوانان چیره گشتند و همهٔ نعمتها و خواسته‌ها را به چنگ آوردند. از این رو باید از اغنیا گرفت و به بی چیزان داد تا سهم همگان برابر گردد. باید آن چه را که حق بی چیزان است با گرفتن از اغنیا به آنان

52- *Khroniku Karkı de bet Selokh* (متن سریانی) : *Acta mm.ss. II, p. 521.*

53- *Lettre de Tansar*..., p. 215, 519- A. Christensen. *L'Iran sous les Sassanides*, p. 357-358.

۵۴- ثعالبی، ص ۶۰۰؛ نولد که، طبری ص ۱۵۴.

بازپس داد. آنان که پول و خواستهٔ فراوان و همسران بسیار دارند، نسبت به محرومان از حق بیشتری در این موارد برخوردار نیستند[۵۵].

بدین روال در آیین مزدك دگرگونی در جریان تاریخ بر این گونه ارائه شده است. مردم از تعالیم اولیه مبنی بر برابری نعمتهای مادی میان همگان عدول ورزیدند. در جریان مبارزه، آنان که نیرومندتر بودند پیروز شدند و خواستهٔ بیشتری به چنگ آوردند. ولی این به معنای بازداشتن و چشم پوشی محرومان از حق خویش نبود. مزدکیان با گرفتن خواسته از ثروتمندان و تقسیم آن میان بی‌چیزان درصدد برآمدند تا نظم بسیار کهن را احیا کنند. زیرا معتقد بودند که ثروتمندان را به داشتن مال و خواستهٔ فراوان حقّی نیست. این نکته جالب دقت است که مزدکیان خواستار «سهم برابر» بودند که خود در جامعهٔ انسانی ریشه‌ای بس عمیق داشت. «باید از اغنیا به سود کم چیزان گرفته شود تا همه در مال و خواسته برابر گردند» (والواجب المفروض ان یؤخذ للمقلین من المکثرین حتی یتساوا فی الاملاك)[۵۶].

ثعالبی با کلمات مذکور آیین مزدك را به شرح آورد. این کلمات کاملاً مشابه روایت ارائه شده از سوی طبری است. در آیین مزدك تکیهٔ اساسی بر توزیع برابر اموال میان همگان بود. مزدکیان خواستار سهم برابر در استفاده از نعم مادی بودند و می کوشیدند همگان را در مالکیت «برابر» گردانند. کوشش مزدکیان در ایجاد برابری از آن ناشی می شد که معتقد بودند در آغاز کلیهٔ نعم مادی جهان به صورتی برابر در اختیار مردم قرار داشت. همان گونه که «آب، آتش و چراگاهها» در تملك همگان بود، دیگر ثروتها و داراییها نیز بر این گونه باید در اختیار و تملك همهٔ مردم باشد. این نیرومندترین بخش از تعالیم مزدك به شمار می رفت.

تقسیم برابر دارایی از روزگاران کهن در درون مناسبات قبیله‌ای ریشه‌ای تجربی و بسیار عمیق داشت. متون قانون نامه‌های کهن ایرانی پیرامون شرکتها نموداری از وجود این اصل است. سود کسب شده از سوی شرکت (همبایه ـ hambayih) به تساوی میان اعضا بخش می شد. در سنتهای قبیله‌ای نیز این گونه توزیع معمول بود. گرچه باید افزود که شرکت پدیده‌ای نو و ثانوی به شمار می رفت. این، گونهٔ ساده‌ای از اصلاحات اجتماعی و در حکم بازگشت به شیوهٔ ابتدایی توزیع

۵۵ـ نولد که، طبری، ص ۱۴۱
۵۶ـ ثعالبی، ص ۶۰۰

و تقسیم بود که در جماعات روستایی مصداق داشت. جماعات روستایی نمونه‌ای روشن در این زمینه به شمار می رفتند. شهرستانی به روشنی خاصی به شرح این مطلب پرداخت. در نوشتهٔ شهرستانی «آب، آتش و چراگاه» به عنوان ملك همگانی ارائه شده است. چراگاه ملك غیرقابل تقسیم جماعات روستایی محسوب می شد. چراگاه به همهٔ اعضای جماعات روستایی تعلق داشت و به همراه آب و آتش در زمرهٔ هدایای متعلق به همگان بود. این نکته قابل توجه است که در هیچ یك از روایات نزدیك به روزگار نهضت مزدکیان از خواست مبتنی بر تقسیم اراضی سخنی به میان نیامده است. چنین بنظر می رسد که زمین به صورتی غالب در اختیار کشاورزان قرار داشت. جماعات روستایی تحت سلطهٔ فئودالها درآمدند. فئودالها می کوشیدند تا جماعات را تمام و کمال به تصرف و زیر فرمان خود آورند و آنها را به منابع درآمد خویش بدل نمایند. ولی زمین هنوز در اختیار کشاورزان تولید کننده قرار داشت. در جریان تملك فئودالی، هجوم به جماعات روستایی و اراضی متعلق به آنها آغاز شد. تشدید استثمار و تبعیت جماعات روستایی از فئودالها، اعتراض توده‌های مردم را سبب گردید.

جنبش مزدکیان و مسایل بغرنج تاریخی که با جنبش مذکور پیوند داشتند از سوی و. و. بارتولد طی یکی از مقاله‌های وی مورد بررسی قرار گرفت. بارتولد ضمن اشاره به این نکته که مزدك تعالیم دینی خود را از مانی اقتباس کرده بود، منکر «تبلیغ خودسری» در آیین مزدك شد. حال آن که جنبش مزدکیان بنا به نوشتهٔ طبری در عمل نهضت «طبقات فرو دست علیه طبقات فرادست» بود[۵۷]. رابطهٔ کواد با مزدکیان نخست دوستانه بود. ولی بعدها به خصومت گرایید. و. و. بارتولد به انگیزه‌های دینی توجهی معطوف نداشت. وی به درستی یادآور شد که در جنبش مزدکیان «اعتبار تاج و تخت به حساب ضعیفتر شدن اشرافیت بزرگ و حفظ اشرافیت کوچك دیهیگان (دهقانان) بر اراضی و ادارهٔ امور محلی بویژه گردآوری مالیات و حاکمیت کامل بر مردم روستا انجام پذیرفت»[۵۸]. از این نوشتهٔ و. و. بارتولد چنین برمی آید که او گمان داشت کواد به حمایت از مزدکیان برخاست و کوشید در اجرای مقاصد سیاسی خویش ضمن اتکاء به «نجبای» زمین دار ـ دیهیگان، اشراف

57- V.V. Bartold. *K istorii krestianskikh dvizhenii v Persii*, str. 56.

۵۸ـ همانجا، ص ۵۶ ـ ۵۷.

و بزرگان قبایل را ضعیف کند. دیهیگان به صورتی مستقیم کشاورزان را مورد استثمار قرار می‌دادند و در مقیاسی وسیع به گردآوردن مالیات می‌پرداختند. مناسبات جدید فئودالی سبب شد که در سایهٔ آن «نجبا» و اشراف ضعیف شوند و به شاه وابستگی بیشتری حاصل کنند. این نیز بویژه پس از بحران جنبش مزدکیان موجبات هجوم شدید آنان را برجماعات روستایی فراهم آورد. جماعات روستایی در طریق دفاع از خودمختاری با شدت به مبارزه برخاستند. جنبش مزدکیان خود نموداری از بحران و مبارزهٔ مذکور بود.

نهضت مزدکیان بنابر ماهیت خویش جنبشی روستایی بود. زیرا جنبش مذکور نشانه‌ای از اعتراض آن گروه از توده‌های مردم محسوب می‌شد که اموال اشراف و بزرگان را مصادره، تصاحب و میان خود تقسیم کردند. مآخذ و منابع، مطالب کافی جهت داوری پیرامون چگونگی این مبارزه بدست نمی‌دهند. ولی «جای تردید نیست که بحران مذکور سبب شد تا دست کم در ایران قشر دیهیگان به حساب ضعیفتر شدن طبقات اشراف و بزرگان فرادست تقویت شوند»[۵۹].



تصویر ۱۵. کاخ خسرو اول انوشیروان (طاق کسری).

۵۹ـ همانجا، ص ۵۶.

از مجموع بدگوییهای دشمنان طبقاتی درسترین نکته مربوط به تجزیهٔ خاندانهای اشراف و بزرگان و برهم خوردن این خاندانها از سوی جنبش و ورشکستگی بخشی از قشر اعیان و اشراف است. این ماجرا تا اندازه‌ای موافق طبع و به سود شاهنشاه بود. زیرا تا اندازهٔ قابل ملاحظه‌ای موجب از دست رفتن استقلال اشراف گردید. اشراف و بزرگان تا آن زمان از قدرت بی حد و حصر و نفوذ فراوان در امور دولت و کشور برخوردار بودند. اشراف بزرگ از طریق موروثی نیروی سیاسی عمده‌ای را تشکیل می دادند و اغلب حاکمیت فردی شاهنشاه از سوی این گروه تهدید می شد. از این پس محافل وسیعتری به تکیه‌گاه حاکمیت کشور بدل گشتند. آزاتان (آزادان) دیهیگان (دهقان) نسبت به توزیع اضافه محصول سخت معترض بودند. زیرا در توزیع موجود، سهم عمده نصیب گروه محدود اشراف و بزرگان کشور می شد.

اعتراض کشاورزان نسبت به امر وابستگی به زمین و مخالفت آنان با هجوم تازه به جماعات روستایی در کوشش برای همگانی شدن اموال و دارایی متجلی گردید و آیین مزدک خود جلوه‌ای از آن به شمار می رفت. پیروزی این جنبش از سوی نیروهای فعال موجود تأمین گردید. نهضت مزبور مورد حمایت گروهی از طبقهٔ حاکم قرار گرفت. شاهنشاه نیز که خواستار «سقوط اشراف و بزرگان» بود، بدان متمایل گشت[۶۰]. کریستن سن توجهی به این نکته معطوف نداشت که کواد در نخستین ادوار پادشاهی خویش قوانینی وضع کرد که موجب دگرگونی قابل ملاحظه‌ای در وضع خاندانهای اشراف و بزرگان کشور شد. در دوران زاماسپ ـ زاماشپ (Zamasp-Zamašp) که پس از عزل کواد جای او را گرفته بود، مآخذ و منابع از هیچ دگرگونی و بازگشت به روزگار پیشین خبری ندادند. ولی کریستن سن چنین اظهار عقیده کرد که مالیاتهای خاصی وضع شد تا تسهیلی در وضع مستمندان پدید آید[۶۱].

از مطالب مندرج در مآخذ شرقی چنین برمی آید که کواد نسبت به اعمال و رفتار مزدکیان اغماض روا می داشت و نسبت به شکایاتی که در این زمینه صورت می گرفت ترتیب اثر نمی داد. این نکته را از نوشتهٔ طبری می توان دریافت[۶۲]. در

60- Th. Nöldeke. *Tabari*, s. 142 (تعلیقات ۳) -143.
61- A. Christensen. *L'Iran sous les Sassanides*, p.345,347.
62- Th. Nöldeke. *Tabari*, S.154.

مأخذ سریانی رویدادنامهٔ کرخ بیت سلوك از «غارتگریهایی» که به فرمان تومزدگرد Tomezdgerd فرماندار آن ناحیه صورت گرفته بود، سخن رفته است. به هر تقدیر در این زمینه فعالیتهایی روی داده بود. مآخذ متعدد صراحتاً مزدك را متهم کردند به این که مردم ساده را علیه اشراف و بزرگان تحریك می کرد[۶۳]. مردم استثمار شده دست به حمله زدند. در اعمال و رفتار این گروه تمایل به برابری موجود در آیین مزدك مشهود بود. پیروان مزدك «مردمی عامی» بودند. طبری هنگام بحث پیرامون «طبقهٔ فرودست» جامعه آنان را (السفلة) نامید و متذکر شد که سفلگان در این ماجرا «به فعالیت پرداختند» و از امکان مبارزه علیه طبقهٔ فرادست بهره جستند و از همین رو طریق پیروزی از مزدك را درپیش گرفتند[۶۴].

در سیاستنامه از قول خسرو انوشیروان که دشمن سرسخت مزدکیان بود، این سخن آمده است: «این سگ مال مردمان به زیان می برد وستر از حرم برداشت و عامه را مستولی کرد»[۶۵]. در این مآخذ متأخر اصول عمدهٔ فعالیت مزدك و پیروانش بر همان گونه است که در مآخذ متقدم از آن یاد شده بود. بنابه نوشتهٔ سیاستنامه، کواد قانونی پیرامون همگانی شدن مال و زن ارائه نکرد. ولی در برابر این «بدعت جدید» مزدکیان که با اعمال زور همراه بود، ممانعتی نکرد. خواجه نظام الملك با تکرار مآخذ پیشین نوشت که «مردمان از جهت اباحت مال و زن به مذهب او[مزدك] بیشتر رغبت کردند، خاصه مردم عام»[۶۶]. تردید نیست که «سفلگان» و «مردم عام» در درجهٔ نخست عبارت بودند از کشاورزان که بخش اعظم توده‌های اهالی را تشکیل می دادند. همین توده‌ها مایهٔ قوت و قدرت نهضت بودند. حاصل شرکت مردم در جنبش آن بود که کواد تدارك لازم را برای اصلاحات مالیاتی فراهم آورد. اصلاحات مذکور از سوی خسرو یکم انوشیروان به مرحلهٔ اجرا گذارده شد. با توجه به این نکته که دولت کشاورزان میانه‌حال را مورد حمایت قرار می داد، محتمل است که اینان همان قشر از فرمانروایان و همان گروهی بودند که در برخوردها و تصادمات سده‌های ششم و هفتم میلادی پیروزی یافتند و به تکیه‌گاه اصلی حکومت و دولت ایران

۶۳ـ همانجا، ص ۱۴۲.

64- Tabari. *Annales*, p.886; Th. Nöldeke *Tabari*, s 141.

65- Siaset-name, perevod B.N. Zakhodera, str.192.

۶۶ـ همانجا، ۱۴۲.

بدل شدند[۶۷]. کواد به سبب حمایت از مزدکیان تاج و تخت شاهی را از دست داد. موبدان و بزرگان او را برکنار و ساقط کردند. بتقریب همهٔ مآخذ در این باره مطالبی ارائه کرده‌اند که صحت آنها مورد تأیید است. پروکوپیوس قیصریه‌ای به نقل از ایرانیان مطالبی ارائه کرد که منطبق بر نوشته‌های **خودای نامگ** است. نوشته‌های خودای نامگ نیز در مآخذ و منابع متأخر عربی و پارسی برجای مانده است.

نهضت مزدکیان در وضع خاندانهای اشراف و بزرگان نیز مؤثر افتاد و موجبات تجزیه و تفرقهٔ این خاندانها و از هم فروریختن محدودیتها و «نزهت» آنها را فراهم آورد. طبری می نویسد که به هنگام اعتلا و تفوق مزدکیان طبقات «فرودست» (السفلة) با بزرگان درآمیختند و به زنانی از دودمان اشراف و بزرگان دست یافتند «که هرگز در آنان طمع نمی توانستند بست»[۶۸]. راه و رسم خانواده برهم خورد و «فرزند پدر خویش ندانست»[۶۹]. در این مورد نمی توان با نظر محققانی که منکر وضع قانون از سوی کواد (قباد) بودند، موافقت ابراز نمود، این نکته جالب توجه است که یشوعا استیلیت و پروکوپیوس قیصریه‌ای هر دو نزدیك به زمان این رویداد می زیستند و بدون ارتباط با یکدیگر از «همگانی بودن» زنان مطالبی ارائه کرده‌اند.

متن پروکوپیوس شایان دقت نظر بیشتری است. او نوشت «کواد با استفاده از قدرت و حاکمیت در کشور بدعتهای تازه‌ای پدید آورد و پیرامون همگانی بودن زنان ایرانیان قانونی نوشت که موافق طبع بسیاری از مردم نبود»[۷۰]

بدین روال طبق اطلاعات و نظریاتی که پروکوپیوس ارائه کرد، کواد در ادارهٔ امور کشور بدعتهای نو پدید آورد. کریستن سن پیرامون «قانون مربوط به همگانی بودن زنان» بدرستی خاطرنشان نمود که قانونی دربارهٔ انهدام خانواده وجود نداشت. زیرا اجرای این مقصود کاری بس دشوار بود. وی متذکر گردید که در نوشته یشوعا استیلیت که همزمان با رویداد می زیست، مطلبی پیرامون چنین قانونی ارائه نشده است[۷۱]. ولی با این وصف گمان می رود خاندانهای اشراف از محدودیت

67- N. Pigulevskaia. *K voprosu o podatnoy reforme Khosrova Anushervana, str. 143-144.*
68- Th. Nöldeke. Tabari, str. 154.

۶۹ـ همانجا، ص ۱۴۲.

70- Procopius Caesrensis. De Bello Persico I, 5. Opera omnia. ed. J. Haury. I. Lipsiae, 1905, p. 20.

71- A. Christensen. *L'Iran sous les Sassanides*, p. 344.

پیشین بدرآمدند، فروریختند و گرفتار تجزیه و تفرقه شدند.

ناخرسندی «بسیاری از مردمان» به تصادم و سقوط کواد از تخت شاهی انجامید. از مطالب بعدی معلوم می شود که این «مردمان بسیار» چه کسانی بودند. زیرا اینان بلاش برادر کواد را به جای او بر تخت نشاندند. «بلاش تاج بر سر نهاد و بزرگان ایران را فرا خواند»[۷۲]. با این وصف بزرگان جسارت نیافتند شاهنشاه را به مرگ محکوم کنند. از اینجا می توان دریافت که در میان بزرگان کسانی طرفدار کواد بودند. پیشنهاد قتل کواد از سوی شخصی به نام گوسناستاد Gousanastad ارائه شد: «. . . چنین است که یکی از ایرانیان به نام گوسناستاد که او را کنارنگ Kanarang می نامیدند و در پارسی به مفهوم سردار بود، بر سرزمینی دوردست از ایران در همسایگی هفتالیان فرمان می راند»[۷۳]. از روزگار شاه پیروز مقام کنارنگ در میان فرمانروایان ابرشهر abharshahr موروثی بود. ابرشهر در محل نیشابور و یا توس (مشهد) قرار داشت. گمان می رود این فرمانروایی «پیش از روزگار ساسانیان» در میان بزرگان و دودمان فرمانروای سرزمین مذکور موروثی و معمول بود. فرمانروایان این ناحیه یا داوطلبانه و یا به اجبار تابعیت اردشیر را گردن نهادند[۷۴].

παρελθὼν δὲ τῶν τις ἐν Πέρσαις λογίμων ὄνομα μὲν Γουσαναστάδης, χανάράγγης δὲ τὸ ἀξίωμά (εἴη δ'ἂν ἐν Πέρσαις στρατηγὸς τοῦτό γε) πρὸς αὐταῖς που ταῖς ἐσχατιαῖς τῆς Περσῶν γῆς τὴν ἀρχὴν ἔχων ἐν χώρα ἣ τοῖς Ἐφθαλίταις ὅμορός ἐστι. . .

گوسناستاد از کواد بیم داشت و نگران بود از این که مورد حمایت و پشتیبانی کواد قرار نگیرد. سخنان وی مفهوم می نماید. او در آن زمان گفت کافی است اکنون تنها کواد از میان برداشته شود. ولی هرگاه روزگار سپری گردد و فرصت از دست برود «بیست هزار مرد نیز قادر به انجام این کار نخواهند بود». او گمان داشت که شاه درآینده از حمایت و پشتیبانی کسان بسیاری برخوردار خواهد شد. احتمال پشتیبانی از سوی کسانی می رفت که «بدعت تازهٔ» کواد را به سود خود می دانستند. از این اشاره به سهولت می توان دریافت که اشراف و بزرگان نیك

72- Procopius Caesaresis, *De Bello persico*, I, 5-I, p. 21.

۷۳ـ همانجا.

74- J. Marquart, *Eranšahr*, S.74-75.

می دانستند سیاست کواد دارای طرفداران بسیاری است. اینان توده‌های وسیع مردم بودند. هدف گوینده از ارائه رقم «بیست هزار» آن بود که بگوید (حتی سپاهی بزرگ) نیز قادر به جلوگیری از اعمال کواد نخواهد بود. زیرا بسیاری پشتیبان او هستند. بدین روال شاه کشته نشد، بلکه ساقط گشت.

پروکوپیوس قیصریه‌ای پس آنگاه یکی از روایات افسانه‌آمیز را پیرامون فرار کواد به شرح آورد. یشوعا استیلیت در نوشتهٔ خود از عزل کواد شرحی ارائه نکرد. وی تنها پیرامون فرار کواد به سرزمین هفتالیان خبر داد. ضمن تکیه به نوشتهٔ پیشین خویش که در آن اخبار ارائه شده از سوی یشوعا استیلیت مورد بررسی قرار گرفت و به زبان روسی ترجمه شد، تنها به جهات و جوانب عمده‌ای که با موضوع مورد بحث ما رابطهٔ مستقیم دارد اشاره می کنم[۷۵].

دگرگونیهای ارائه شده در آیین مزدك جنبهٔ ایدئولوژیك و دینی داشتند و بنا بر خصلت خویش نمی توانستند توجه موبدان زرتشتی را به خود معطوف ندارند. این نکته حایز اهمیت است که در رابطهٔ روحانیت با شاه و نیز در ارتباط شاه با روحانیت، بحرانی پدیدار گشت. طبق روایات پارسی مزدك از «مغان» بود و به گروه روحانیان تعلق داشت. خواجه نظام الملك او را موبدان موبد نامید و به تلاش مزدك پیرامون اصلاحاتی در آیین زرتشت اشاره کرد[۷۶]. مزدك در همهٔ مباحثات خویش به تعالیم زرتشت و زند ـ اوستا تکیه داشت.

مزدك گفت: «مرا فرستاده‌اند تا دین زردشت تازه گردانم که خلق معنی زند و استا فراموش کرده‌اند و فرمانهای یزدان نه چنان می گذارند که زردشت آورده است». وی گفت: «بدان آمده‌ام که دین زردشت را خلاف بسیار است و در وی شبهه بسیار ظاهر گشته من همی به صلاح باز آرم و معانی زند واستا نه آن است که بکار می دارند»[۷۷]. بنا به نوشتهٔ خواجه نظام الملك الحاد مزدك آن بود که «مال و زن را مباح کرد»[۷۸].

75- N. Pigulevskaia. *Mecopotamiia na rubezhe* V i VI vv. str. 134-135, 88-89- *The Chronicale of Joshua the Stylite*, ed. by W. Wright. Cambridge, 1882. & 16-N. Pigulevskaia. Mazdakitskoe dvizhenie str. 171-181.

76- *Siasset-Namèh*....p. 245.

77- *Siaset-name*, Perevod B.N. Zakhodera, str. 190,193.

۷۸ـ همانجا، ص ۱۹۶.

در این مأخذ متعلق به سدهٔ یازدهم میلادی همان مطالب مندرج در مآخذ متعلق به روزگار جنبش مزدکیان مکرر گشته و از رابطهٔ تعالیم مزدک با ایدئولوژی حاکم سخن رفته است. آیین زرتشت دیگر پاسخگوی مرحلهٔ جدید رشد اجتماعی نبود. هماهنگی روبنا با پدیده‌های تازهٔ زندگی اجتماعی نمی توانست با سهولت و بی درد و رنج صورت پذیرد. این نکته در عهد بلاش مصداق داشت. بلاش «از مغان بیزار بود. وی کوشید تا رسم مغان براندازد و در شهرها گرمابه‌هایی برای استحمام پدید آورد»[۷۹]. بدیگر سخن در روزگار پادشاهی بلاش برخورد میان شاه و موبدان مسجّل گشته بود و شاه راه و رسم مغان را «قطع کرد» و «برانداخت». یکی از سنت شکنیهای بلاش احداث گرمابه در شهرها بود که از رسمها و سنتهای رایج و معمول در شهرهای یونانی به شمار می رفت. بنای گرمابه در حکم گذشت نسبت به شهرنشینان بود. بخش بزرگی از مردم شهرها پیرو آیین زرتشت نبودند. برای این گروه از مردمان گرمابه، سنتی رایج و معمول به شمار می رفت و بخشی از زندگی شهری را تشکیل می داد. در شهرهای روم شرقی که در همسایگی ایران قرار داشتند، گرمابه پدیده‌ای رایج بود و شهرت بسیار داشت.

یشوعا ستون نشین از کواد به عنوان «احیاکنندهٔ ارتداد منفور مغان زرادشتگان» یاد کرد. این رویدادنویس، کواد را به احیای «رسمهای زشت» محکوم شمرد و مدعی شد که گویا رفتار کواد موجب قطع ارتباط امپراتور آناستاس Anastase با وی گردید. به نظر یشوعا استیلیت ماهیت «ارتداد مغان» آن بود که «می آموختند زن متعلق به همگان است و هر کس می تواند با زن دلخواه خویش بسر برد»[۸۰].

هرگاه مزدک مبلّغ «الحاد و ارتداد مغان» بود، در آن صورت باید گفت که تعالیم وی در آیین زرتشت نیز دروغ و الحاد به شمار می رفت و حمایت از آیین مزدک در حکم دشمنی با روحانیت زرتشتی محسوب می شد. مشهور است که بخش عمده‌ای از بزرگان و گروهی از اعضای خاندان شاهی به آیین مزدک روی آوردند. کواد با تکیه بر این گروه توانست بار دیگر به تخت شاهی بنشیند. بنابه نوشتهٔ پروکوپیوس قیصریه‌ای شخصی از دودمان بزرگ ایران به نام سیاوش بویژه عامل

79- N. Pigulevskaia. *Mesopotamiia na rubezhe V i VI vv. str. 134.*

۸۰ـ همانجا، ص ۱۳۵.

رهایی و بازگشت کواد بود[۸۱]. در دیدهٔ شاهنشاه و بخشی از اشراف و بزرگان ایران حمایت از آیین مزدك به عنوان عامل مبارزه با روحانیت زرتشتی و تضعیف آنان به شمار می رفت. جنبش مزدکیان عامل مبارزهٔ گروهی از بزرگان با اشراف مذهبی بود. زیرا نیروی اقتصادی و نفوذ این گروه در دستگاه دولت مقیاسی بزرگ داشت.

آگهیهای یوهان مالالا رویدادنامه نویس یونانی حاکی از آن است که مزدکیان به صورت سازمان دینی گرد آمدند ـ «زیرا مانویان اسقفی به بنام ایندرازار Indarasar را به عنوان رهبر خویش برگزیدند»[۸۲].

(ἦσαν γὰρ ποιήσαντες οἱ ἀυτοι Μανιχαῖοι καὶ ἐπίσκοπον, ὀνόματι Ἰνδαράςαρ)

بیشتر اشاره شد که مانویان و مزدکیان مختلط بودند. در این مورد خاص از اعدام و انهدام مزدکیان در پایان پادشاهی کواد سخن رفته است.

در واقع «اسقف» یا «پیشرو» مزدکیان ایندرازار نبود، بلکه (اندرزگر) بود که به معنای «پندآموز» و «معلم» است[۸۳]. (اندرزگر) به خلاف تصور رویدادنامه‌نویس یونانی اسم خاص و نام شخص نیست، بلکه عنوان است. ایدئولوژی و سازمان مزدکیان، اینان را به رقبای پیروان دیگر ادیان ایرانی بدل کرد. پیشوای مزدکیان در دربار شاه از نفوذ و اعتبار فراوان برخوردار بود و همانند «مغان بزرگ ـ archimages» از سوی کواد برای «شرکت و حضور در جلسه» دعوت می شد[۸۴]. تئوفانس رویدادنامه نویس یونانی، روحانی بزرگ و موبدان موبد زرتشتی را به نام گلوناز ـ Glonaz نامید. به هنگام اعدام مزدکیان (مانویان) موبدان موبد گلوناز و نیز اسقف مسیحی بازان که به عنوان پزشکی چیره‌دست در دیدهٔ کواد معزز و محترم بود، حضور داشتند[۸۵]. مالالا این مطلب را از قول «بستگاری ایرانی ـ bastagar» ارائه کرد. این شخص بعدها آیین مسیح را پذیرا شد و نام تیموثی ـ Timothée بر خود نهاد[۸۶]. مالالا در نوشته‌های خود مانویان و مزدکیان را یکی دانسته و چنین آورده است که گویا اینان پرستشگاه ویژه‌ای داشتند و کواد فرمان داد که

81- *Procopius Caesarenis. De Bello persico*, I, 6; I,11-1, p. 29-30), 53-55.
82- Joannes Malalas. *Chronographia*, p.444.
83- Th. Nöldeke. *Tabari*, s. 462 (تعلیقات ۳)
84- Joannes Malalas. *Chronographia*, p.444.
85- Theophanes. *Chronographia*, I, p.170.
86- Joannes Malalas . *Chronographia*, p. 444.

پرستشگاه این گروه به مسیحیان واگذار شود. ولی این نظر بحق از سوی تئوفانس مردود خوانده شد. تئوفانس همانند مالالا از فرمان شاه پیرامون انهدام کلیهٔ مانویان در ایرن و به آتش کشیدن کتابهای آنان[۸۷] خبر داده است که بی گمان مربوط به همان مانویان بود.

آیین مزدك به عنوان «الحاد» و دشمنی خطرناك با آیین زرتشت تلقی گردید. موبدان و اساقفهٔ نسطوری مزدکیان را رقیبانی خطرناك می دانستند. جهات وجوانب روشن تعالیم اجتماعی مزدك و نفس جنبش مزدکیان تهدیدی برای اشراف وبزرگان بود. تعالیم دینی مزدك و اشکال سازمانی آن محافل روحانی و موبدان را به هراس افکند. برهم زدن مقام و موقف روحانیان که در دستگاه دولت بسیار شامخ و در حد رهبری کشور بود با منافع و مصالح شاه مطابقت داشت. قشر وسیعتری از طبقهٔ حاکم به تکیه‌گاه شاهی بدل گشت و روبنای ایدئولوژیك می بایست برپایهٔ پدیده‌های جدید اجتماعی ـ اقتصادی و زیر بنای نظام جامعه دگرگونی می یافت. تلاش در جهت تضعیف مواقف روحانیت زرتشتی می توانست موجباتی در طریق حسن نظر بخشی از طبقهٔ حاکم کشور نسبت به آیین مزدك فراهم آورد. حمایت شاهنشاه از مزدکیان موجب مخالفت و مقاومت شدید سران قبایل بویژه اشراف مذهبی گردید. زیرا این گروه در امور دولت و کشور از نیروی فراوان وبی حد و حصر برخوردار بودند. در مأخذ نزدیك به رویداد نهضت مزدکیان، خصومت روحانیان، مغان واضح و روشن است. نوشته‌های مالالا، یشوعا استیلیت و پروکوپیوس قیصریه‌ای را در این مورد نمی توان تصادفی پنداشت.

ظاهر مذهبی آیین مزدك یکی از پدیده‌های معمول و رایج در تعالیم اجتماعی بود. این صورت ظاهر در کلیهٔ جنبشهای الحادی شرق و غرب طی سده‌های میانه واضح و مشهود است. هدف «الحاد مزدکی» که به صورت تعالیم دینی عرضه شده بوده از دیدهٔ خواجه نظام الملك تازه گردانیدن آیین زرتشت و قرار دادن آیین مزدك به جای آیین زرتشت، دین یهود و مسیحیت بود. خواجه نظام الملك می افزاید که از موبدان هیچ کس در مذهب مزدك نشد» و «مردمان از دور و نزدیك دعوت او قبول کردند»[۸۸].

87- Theophanes, *Chronographia*, I, p. 170-Joannes Malalas, *Chronographia*, p.444.
88- *Siasset-Namèh*..., p. 248.

موبدان موبد پس از شاه مقام نخست را در کشور برعهده داشت. گرچه خسرو یکم فرزند ارشد کواد پادشاهی خویش را مرهون نفوذ روحانیان و حمایت موبدان بود، با این همه در روزگار وی پرستشگاههای زرتشتی به میزان قابل ملاحظه‌ای دچارتنزل و انحطاط شدند. تعالیم مزدك که به مثابهٔ نیروی قابل ملاحظه‌ای علیه آیین زرتشت تلقی می شد، در سیاست کواد مؤثر افتاد و مورد توجه قرار گرفت. برتری و تفوق روحانیت دستخوش تهدید گشت و اشراف و بزرگان خواستار تضعیف موقف موبدان و مغان شدند. «موبدان» و «مغان» با شدت هرچه تمامتر با مزدکیان برخاستند. زیرا اینان را رقیب و دشمن خود می دانستند.

در «جدول مراتب» ایران تا سدهٔ ششم میلادی، موبدان موبد مقام نخست را دارا بود. پس از اصلاحات کواد و خسرو انوشیروان، موبدان موبد در مرتبتی نازلتر از بعضی مراتب اشرافی قرار گرفت[۸۹]. روحانیت زرتشتی بر اثر جنبش مزدکیان دچار تزلزل شد. اشراف، بزرگان و دودمان شاهی در این کار ذینفع بودند. یکی از انگیزه‌های آنان در حمایت از جنبش مزدکیان، مبارزه با روحانیت بود.

کواد در نخستین سالهای پادشاهی خویش به گروههایی تکیه داشت که از مزدکیان حمایت می کردند. این نیز موجب قوت یافتن جنبش مزدکیان شد که از پشتیبانی توده‌های مردم برخوردار بود. ولی دولت کواد به همهٔ پی آمدهای سیاست خویش توجه کافی مبذول نداشت. گذشت نسبت به مزدکیان و نادیده گرفتن اعمال خصمانهٔ این گروه علیه اشراف و بزرگان، انفجارهایی را موجب گردید. اشراف و موبدان کواد را از تخت شاهی بزیر افکندند و برادرش زاماشپ* را به جای او بر تخت نشاندند.

شرح برکناری کواد در مآخذ متعدد آمده است. گمان بسیار می رود که او نزد شاه هفتالیان رفت. زیرا کواد از سوی پدرش پیروز، مدتی به عنوان گروگان در دربار شاه هفتالیان می زیست[۹۰]. در روایات سریانی همزمان با رویداد که یکی از مآخذ مورد استفادهٔ طبری بود، این مطلب آمده است. طبری از داستان فرار کواد به

89- E.Stein. *Ein Kapitel vom persischen und vom byzantinischen Staate.* Byzantinisch-neugriechische Jahrbücher, 1920, s. 54-55.

* در متن فرانسوی کتاب نام این شخص Zamashna آمده است ـ م.

90- Joshua Stylite. *The Chronicle*, § 23-N. Pigulevskaia. *Mesopotamiia na rubezhe* V i VI vv. str. 88, 136.

سوی شاه هفتالیان مطالبی ارائه کرده است که از دیدگاه زمانی و اوضاع و احوال تا اندازه‌ای متفاوت بنظر می‌رسند[۹۱]. اواسط سدهٔ ششم میلادی بی گمان روایت دیگری وجود داشت. این روایت که از کتاب «کوادنامگ ـ قبادنامه» است، دیگر مآخذ را در سایه قرار داد. روایت مذکور را پروکوپیوس قیصریه‌ای به یونانی آورده است. همهٔ مؤلفاتی که پیرو او بودند به این مطلب اشاره کرده‌اند. در مآخذ پارسی و تازی به تفصیل از این ماجرا سخن رفته است. برکناری کواد و فرار او با افسانه‌هایی درهم آمیخت که از آن جمله است داستان رفتن همسرش به زندان و پیچیدن شاه در قالی و خارج کردن وی از زندان و غیره[۹۲]. جد و جهد و ابتکار کواد سبب شد که به سرزمین هفتالیان بگریزد و از حمایت آنان برخوردار گردد.

بدین روال کواد در سال ۴۹۶ میلادی از تاج و تخت شاهنشاهی محروم شد. ولی سال ۴۹۹ به کشور خود بازگشت. کواد با فرار خویش توانست زنده بماند و امید بازگشت به ایران را از دست ندهد. در کشور نیروهایی وجود داشتند که وی می توانست بدانها تکیه کند. اینان گروهی از بزرگان و زمین‌داران میانه حال بودند. بی جهت نیست که آزادی کواد با نام سیاوش مربوط شده است. کواد پس از فرار به سرزمین هفتالیان در جست‌وجوی کمك نظامی برآمد و بدان دست یافت. او با دختر فرمانروای هفتالیان ازدواج کرد و با آنان خویشاوند شد. این دختر حاصل ازدواج شاه هفتالیان با خواهر کواد بود که در جریان پیکار پدرش پیروز در مرزهای شمال شرق ایران به اسارت هفتالیان درآمد. خواهر کواد موجبات ازدواج دختر خود را با خالویش فراهم آورد. «او پس از این خویشاوندی با شاه جرأت یافت و همه روزه با ناله و اشك از او می خواست که سپاه در اختیارش قرار دهد و او را یاری کند تا بتواند اشراف و بزرگان را سرکوب نماید و بر تخت شاهی تکیه زند»[۹۳].

در نوشتهٔ طبری مطالبی از واقعیتهای تاریخی برجا مانده است. این واقعیتها در مآخذ سریانی مورد استفادهٔ طبری به شرح آمده‌اند. طبری ضمن شرح دشمنی و مبارزهٔ بلاش (این نام خطا است و به جای زاماشپ آمده است) با کواد

91- Th. Nöldeke. *Tabari*, s. 135, 137.

92- Procopius Caesarensis. *De Bello persico*, I, 5; I, 6-I p.20-21, 27-30- Theophanes. *Chronographia*, p. 123-124.

93- Joshua Stylite. *The Chronile*, § 23; N. Pigulevskaia. Mesopotamiia na rubezhe V i VI vv. str.136.

چنین می نویسد که کواد به سوی «خاقان فرمانروای ترکان» گریخت تا از او یاری و سپاه طلب کند. طبری بار دیگر به این ماجرا باز می گردد و داستان فرار کواد را تکرار می کند[۹۴]. در دیگر مآخذ نیز گاه هفتالیان راهون و گاه ترك و ابدال نامیده‌اند[۹۵]. تردید نیست که کواد به سوی هفتالیان گریخت. زیرا از زمانی که در حالت گروگان بسر می برد، نزد آنان زیست و «آنجا پرورش یافت». اصرار و خواهش کواد و در درجهٔ نخست اشتیاق به حفظ روابط دوستانه با ایران سبب شد که هفتالیان از کواد در کوشش به خاطر کسب تاج و تخت شاهی حمایت کنند. شاه هفتالیان «بنا بر خواهش وی سپاهی در اختیارش گذارد. هنگامی که او به سرزمین ایران رسید، برادرش از ماجرا آگاه شد و گریخت. کواد به آرزوی خود دست یافت و گروهی از بزرگان را کشت»[۹۶]. مطالب مندرج در رویدادنامه هایی که به روزگار خسرو انوشیروان تدوین یافته بودند، قابل اعتماد بنظر می رسند. کواد پس از بازگشت و تکیه زدن بر تخت شاهی با آن گروه از اشراف و بزرگان که با وی مخالفت و در برابرش ایستادگی کرده بودند، به تصفیه حساب پرداخت. بخشی از بزرگان و آزادان نیز کواد را مورد حمایت و پشتیبانی قرار دادند. کواد در بازگشت به ایران به این گروه مستظهر بود.

مآخذ ایرانی از شخصی به نام زرمهر فرزند سوخرا یاد کردند که کواد را در احیای تاج و تخت از دست رفته یاری نمود[۹۷]. یکی از بزرگان ایران به نام سیاوش نیز چنین راهی را در پیش گرفت و کواد را مورد حمایت قرار داد و در ماجرای فرار و بازگشت کواد نقشی بسزا ایفا کرد. سیاوش در آغاز به مقام ارتشتاران سالار Arteshtaransalar دست یافت و با احراز این مقام به سرفرماندهی و عالیترین مرتبت در ارتش منصوب گردید[۹۸]

Σεόσην ἀδρασταδάραν σαλάνην εὐθὺς
ἀνεῖπε. δύναται δὲ τοῦτο τὸν ἐπὶ ἀρχαῖς τε ὁμοῦ καὶ στρατιώταις ἅπασιν ἐφεστῶτα.

ولی بعدها به سبب قدرت بزرگی که به چنگ آورده بود، جان خود را از دست داد و مقام و مرتبت او نیز ملغی شد.

بازگشت کواد و تصرف تخت شاهی از سوی وی به چند عامل بسته بود.

94- Th. Nöldeke *Tabari*, s. 133-135

95- Theophylactus Simocatta. *Historia*, ed. De Boor. Lipsiae. 1887. p.257, 161.

96- Joshua Stylite § 24: N. Pigulevskaia. *Mecopotamiia na rubezhe* V i VI vv, Str. 92.

97- Bury. *History of the Later Roman Empire*, t. II, London, 1923, p. g.

98- Procopius Caesarensis. *De Bello persico*, I, 6-I, p. 29-30.

حدود سال ۵۰۰ـ۴۹۹ میلادی قحطی و گرسنگی دهشتباری پدید آمد که حاصل خشکسالی و هجوم ملخ به کشتزارهای استانهای غربی ایران و میان رودان (بین النهرین) بود. گرسنگی و فلاکت عمومی موجب فعالیت محدود توده‌های مردم شد. رهبران نهضت مزدکیان از فزونی گرفتن جنبش مردم بهره گرفتند. کواد نیز با استفاده از همکاری این گروه توانست به ایران باز گردد. وی دوباره بر تخت شاهی نشست. این زمان مزدکیان از حمایت توده‌های ناراضی برخوردار بودند و از عدم رضایت «عوام» به منظور دستیابی به مقاصد سیاسی خویش بهره جستند. در سالهای قحطی و گرسنگی که کواد از موقعیت دشواری برخوردار نبود، به آنها تا اندازه‌ای آزادی عمل داد. ولی از سال ۵۰۲ میلادی درصدد تحکیم موقعیت خویش برآمد و کوشید تا ضمن پیکار با روم شرقی به ثروتهایی دست یابد.

نهضت مزدکیان برای بزرگان روحانیت ایران زیانهای بسیار به همراه آورد. گروهی از اشراف در این میانه جان خود را از دست دادند. زیرا کواد پس از بازگشت حساب خویش را با دشمنان تصفیه کرد. کواد ضمن اتکاء به نیروی نظامی هفتالیان، تدابیری در جهت احیای توازن و تعادل در امور مملکت اتخاذ نمود. پیش از هر کار تابع کردن قبایل و اقوامی که طی سالهای آشوب از تابعیت ایران خارج شده بودند، ضرور می نمود. خزانهٔ مملکت پیش از فرار کواد تهی گشته بود. در روزگار پادشاهی زاماشپ نیز بهبودی در این زمینه پدید نیامد. پولی برای دستمزد خدمتگزاران وجود نداشت، ولی کواد ضمن تهدید، قبایل تیموری Les Timourites و کودیشی Les Koudishites را تابع کرد. این قبایل که خود را مستقل می دانستند، مردم ایران را با غارتگریهای خویش نگران کرده بودند.

کواد ضمن لشکرکشی به ارمنستان ایران، این سرزمین را تابع و ضمیمه دولت خود کرد. ارمنیان به سوی کواد روی آوردند. حال آن که یکی از رویدادنویسان چنین ادعا کرد که گویا ارمنیان «از شدت هراس و به خلاف میل خویش» تابعیت کواد را گردن نهادند. تازیان داوطلبانه تابعیت شاهنشاه را «پذیرا شدند». زیرا هدفشان شرکت در پیکارهای ایران علیه رومیان (بیزانس) بود.

سپاه هفتالیان که به فرمان داماد کواد در خدمت او قرار گرفتند، خواستار جایزه و بخشش بودند. تنها حفاظت و نگاهداری در نظر این گروه کافی نمی نمود. اینان قصد ثروتمند شدن داشتند. کواد با پدید آوردن نیرویی متحد علیه امپراتوری

روم‌شرقی، توجه همهٔ متحدان خویش را به منابع ثروتی که از پیکار حاصل می شد جلب نمود. غنایمی که از پیکار با رومیان به دست می‌آمد می‌توانست موجب پر شدن خزانهٔ دولت و اختصاص سهم قابل ملاحظه‌ای برای سپاهیان گردد. غنایم جنگی عاملی واقعی برای ثروتمند شدن طبقهٔ حاکم کشور بود. افراد عادی سپاه نیز از غنایم جنگی سهمی داشتند. ولی بدست آوردن غنیمت مستلزم خطر کردن و ابراز فداکاری بود. همگان در پیکار به خاطر تصرف اراضی، غارت کردن و اسیر کردن افراد ذینفع بودند. از همین رو قبایل و مردم سرزمین ساسانیان به اتحاد در پیکار با رومیان تن دردادند.

حمله به روم شرقی (بیزانس) که ایران «آشوب زده» آن را آغاز کرده بود، موجب حل چند مسئله شد. اعتبار پیشین ایران در زمینهٔ سیاست خارجی احیا گردید. امکاناتی برای پر کردن خزانهٔ مملکت که جنبهٔ فوری و ضروری داشت، فراهم آمد. این نیز شرط لازم برای رهایی از توفان اجتماعی بود که نهضت مزدکیان آن را پدید آورد. در این زمینه عطف توجه همگان به مسایل سیاست خارجی و فعالیت در جنگ ضرور می نمود.

حملهٔ سپاه ایران به استانهای روم شرقی با کسب غنایم همراه شد. شاه و سپاه از این رهگذر به ثروتهای هنگفتی دست یافتند. محاصره شهرها سبب می شد که اهالی برای نجات خویش مبالغ هنگفتی بپردازند. هرگاه اهالی از این کار امتناع می ورزیدند، سپاهیان مهاجم پس از تصرف شهر به غارت بزرگی دست می زدند. از این غارتها سهم عمده نصیب شاه، پس آنگاه فرماندهان نظامی و سردارانی می شد که از طبقهٔ اشراف و بزرگان کشور بودند. باقی مانده غنایم به سپاهیان می رسید. لشکرکشی کواد در اوایل سدهٔ ششم میلادی موجب پر شدن خزانهٔ دولت و ثروتمند شدن اشراف و بزرگان کشور گردید. این گروه در دوران مبارزات طبقاتی متحمل خسارت شده بودند. سیاست خارجی فعال موجب کاستی پذیرفتن مبارزهٔ طبقاتی گردید. سپاه نیز که هستهٔ اصلی آن را دیهیگان (دهقانان) و زمین‌داران متوسط تشکیل می دادند از این تلاشها سود بردند. بنا بر این سیاست خارجی فعال دولت با خواست آنان هماهنگ بود. دورهٔ جدید فعالیت سیاسی در طریق تضعیف مزدکیان و تصفیه حساب خونین با این گروه جریان داشت. تصفیهٔ مذکور از سوی خسرو انوشیروان فرزند کواد در روزگاری صورت گرفت که هنوز پدر زنده بود.

بخشی از نوشتهٔ مؤلفان یونانی پیرامون کشتار مزدکیان (مانویان) پیشتر از

نظر خوانندگان گذشت. مالالا و تئوفاس در این زمینه مطالبی ارائه کردند. پروکوپیوس قیصریه‌ای پیرامون جانشین پادشاه ایران و وصیت کواد که با وجود دیگر فرزندان، خسرو را ولیعهد خویش خوانده بود، به تفصیل مطالبی ارائه نمود. کاوس فرزند ارشد کواد هوادار مزدکیان بود. از این رو نشستن وی بر تخت شاهی مطلوب نمی نمود[۹۹]. زم Zam دومین فرزند کواد از یك چشم نابینا بود و لذا حق دست یافتن به مقام شاهی را نداشت[۱۰۰]. خسرو فرزند سوگلی کواد بود و پدر آرزو داشت وی را به جانشینی خود برگمارد. تأیید و تصدیق وصایای کواد در مجمعی با حضور اشراف و بزرگان صورت پذیرفت و اجرای آن برعهدهٔ یکی از موبدان محول گردید. کواد پیش از مرگ نیّت خویش را با او درمیان گذارد و بنابر توصیهٔ موبد وصیتنامهٔ خود را به صورت مکتوب عرضه کرد.

چنین بنظر می رسد که شخص مذکور موبدان موبد و دارندهٔ بزرگترین مقام روحانی کشور بود. وی همانند شاه خسرو را که دشمن سرسخت مزدکیان وپشتیبان آیین زرتشت بود مورد حمایت قرار داد. کاوس از متن وصیتنامهٔ کواد آگاهی نداشت. از این رو تصمیم شورای بزرگان و موبدان در نظرش نامنتظر بود[۱۰۱].

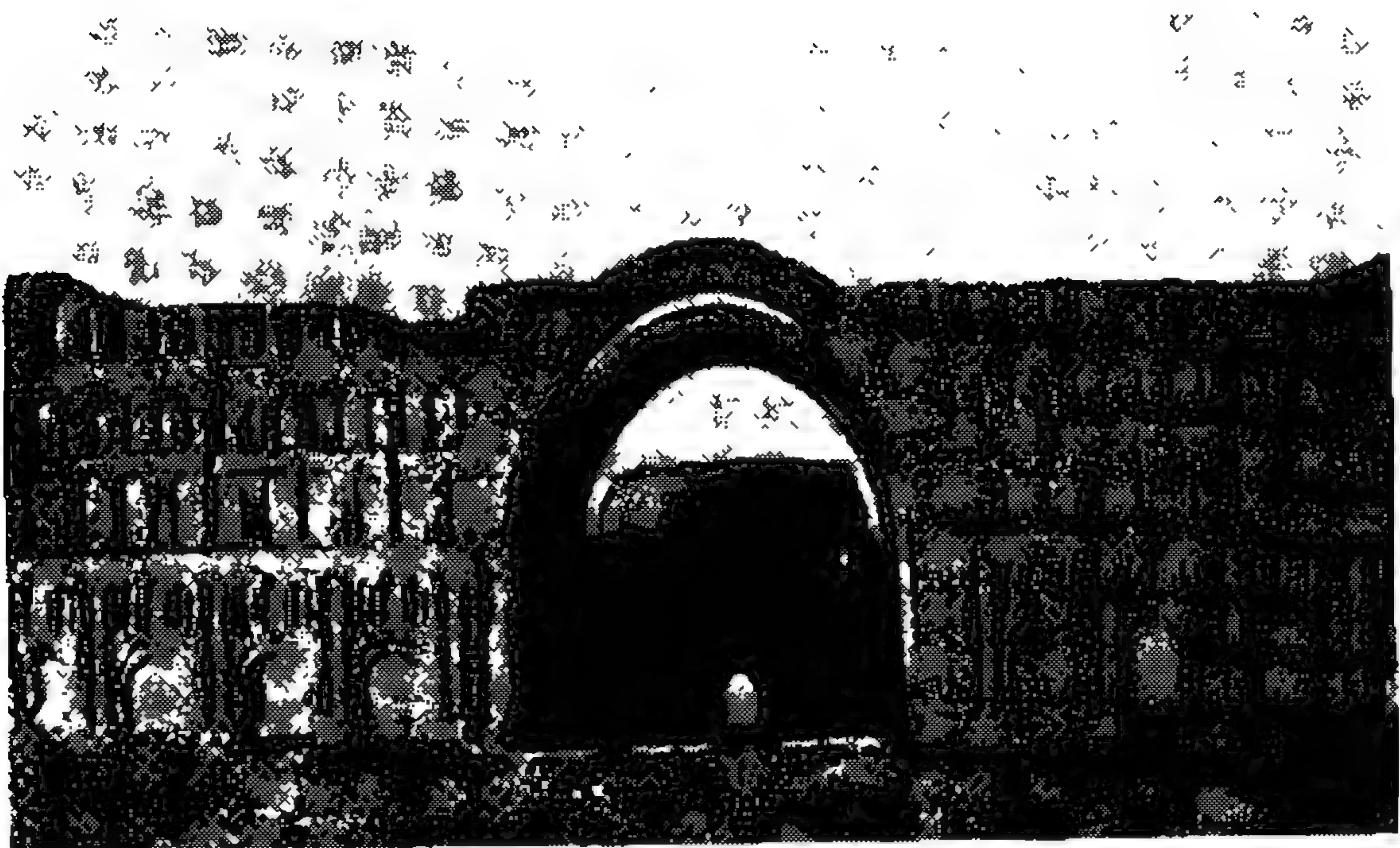
بنا بر شهادت مالالا وتئوفانس کشتار مزدکیان در روزگاری صورت گرفت که کواد زنده بود. در این ماجرا موبدان موبد و اسقف مسیحیان حضور داشتند. آگاثیاس در ارائه این روایت از نوشتهٔ پروکوپیوس بهره جست. ولی او از اخبار ارائه شده توسط مترجمی به نام سرگی Serge نیز بهره گرفت. سرگی اخبار مذکور را «از کتابهای ایرانیان» کسب کرده بود. آگاثیاس از این رهگذر توانست فهرست شاهان ایران و رویدادهای روزگارشان را تدارك کند و به شرح آورد[۱۰۲]. ولی آگاثیاس آگهیهای تازه‌ای پیرامون نهضت مزدکیان ارائه نکرد.

فردوسی شرح اندوهبار و مؤثری پیرامون کشتار سران جنبش مزدکیان و اعدام مزدك ارائه کرد. فردوسی در نگارش این ماجرا از خودای نامگ بهره جست که کشتار مزدکیان را با روزگار پادشاهی خسرو انوشیروان مربوط دانسته است[۱۰۳]. گویا

99- A. Christensen. *L'Iran sous les Sassanides*, p. 361.
100- Procopius Caesarensis. *De Bello persico*, I,11-I, p.49.
۱۰۱ـ همانجا، I، ۲۱ـ، ص ۱۱۳ ـ ۱۱۲.
102- Agathias. *Historiarum libri quinque*, IV, 30, Bonnae, 1828, p. 273.
103- A Christensen. *L'Iran sous les Sassanides*, p. 360, توضیح شماره ۱

انوشیروان دلیل و بهانه‌ای برای ابراز نفرت از مزدك داشت. زیرا مزدك به مادر انوشیروان اهانت کرده بود. در نوشتهٔ طبری نیز مضمون این ماجرا به شرح آمده است[۱۰۴].

سال ۵۲۸ و یا اوایل سال ۵۲۹ میلادی مجلس مباحثه‌ای میان مزدکیان و زرتشتیان ترتیب داده شد. در این مباحثه برجسته‌ترین نمایندگان دو آیین شرکت داشتند. در دربار شاهنشاهان ساسانی بارها این‌گونه مباحثات برگزار شده بود. در این مباحثه گلوناز Glonazés-Glonaz موبدان موبد و بازان اسقف مسیحیان که پیشتر از آنان یاد کردیم حضور داشتند. مزدکیان در جریان مباحثه مغلوب شدند. این زمان سپاهیانی که به نگهبانی مشغول بودند، بر آنان از جمله بر اندرزگر که گمان بسیار می‌رود مزدك باشد حمله بردند[۱۰۵]. فردوسی مرگ مزدك را به صورتی مشروح و اندوهبار به شرح آورد. مزدکیان که پیشوایان خود را کشته دیدند، ناگزیر پراکنده شدند.



تصویر ۱۶. کاخ خسرو اول انوشیروان از روبرو (طاق کسری).

داستانی که از ماجرای سیاوش ـ سئوس Siavoush-Seos برجا مانده است نشان می‌دهد دولت کواد در آخرین سالهای فرمانروایی این پادشاه، دیگر به مزدکیان

104- Th. Nöldeke. *Tabari, s. 155.*
105- A. Christensen. L'Iran sous les Sassanides, p. 360.

تکیه نداشت. سیاوش سئوس قانون زندگی ایرانیان را نقض کرد. او به نوآوری پرداخت و حتی همسر خود را به هنگام تدفین در گورستان به درون خاك سپرد. این کار نیز مغایر با رسم دیرین ایرانیان بود. کواد گرچه «زندگی و پادشاهی» خویش را مدیون سیاوش سئوس بود، با این همه کوششی برای نجات جان وی نکرد. سیاوش محکوم و اعدام شد[۱۰۶].

خسرو انوشیروان به عنوان دشمن سرسخت مزدکیان در روزگار حیات پدر نیز نقش عمده‌ای بر عهده داشت. انهدام خونین مزدکیان، کشتار سران نهضت مذکور و اعدام مزدك، همه به ابتکار او بود.

106- Procopius Caesarensis. *De Bello persico,* I, 11-I, p. 54-55.

۴

نهضت مزدکیان در محیط غیر زرتشتی

نهضت مزدکیان که جنبش اجتماعی عصر آغاز مناسبات فئودالی در ایران به شمار می‌رفت، صبغهٔ دینی داشت. آیین مزدکیان عمدتاً در محیط ایرانیان زرتشتی رواج یافت. ولی آیین مزدك به عنوان پدیده‌ای اجتماعی نمی‌توانست با دیگر اقوام تابع شاهنشاهی ایران نیز عاری از ارتباط باشد. اخبار مربوط به بروز آشوب و نزاع در میان ساکنان شهرهای مسیحی نسطوری را مربوط به آخرین دههٔ سدهٔ پنجم میلادی دانسته‌اند. نمی‌توان این پدیده را مستقیماً با نهضت مزدکیان مرتبط دانست. ولی ضعف کلی رژیم و محیط ناآرام در بروز آشوب و نزاع میان گروههای مسیحی نسطوری خالی از تأثیر نبود.

اسقف برسوما که از زمره افراد ناآرام و فعال بود، در انتقال «مکاتب ایرانیان» از ادس (ادسا ـ الرها) به نصیبین شرکت ورزید. آکادمی مشهور نصیبین بار دیگر شکوفا گشت. این توفیق تا اندازهٔ قابل ملاحظه‌ای با کوششهای وسیع ماربرسوما* در ایران و استفادهٔ موفقیت آمیز وی از اوضاع و احوال مرتبط بود. برسوما

* مار به معنای بزرگ و سرور و خداوندگار عنوانی است که سوریاییان به آغاز نام قدیسان، بطارقه و شخصیتهای ←

با اکاك ـ اکاس Acace اختلاف شدید حاصل کرد. اکاس در میان اساقفهٔ نسطوری مقام نخست را حایز بود و در رأس کلیسای نسطوری شهر کتسفون (تیسفون) قرار داشت. در نامهٔ اعمال کلیسای مار بابهای mar Babhaî که به سال ۴۹۷ میلادی تدوین یافته بود چنین آمده است که اختلاف میان اکاك ـ اکاس و برسوما در فاصلهٔ چهارمین سال پادشاهی کواد و دومین سال پادشاهی زاماشپ روی داد[۱۰۷].

در روزگار ماربابهای از سرگرفتن اختلاف سخت منع گردید. زیرا اختلاف مذکور پایان یافته تلقی شده بود. در نخستین و دومین نامهٔ برسوما به اکاك ـ اکاس در سال ۴۸۴ میلادی از گرسنگی و قحطی که بر همه جا حکمفرما بود سخن رفته است: «در این ساعت که گرسنگی و قحطی همه جا را فرا گرفته است»[۱۰۸]. این زمان روزگار گرسنگی دهشتبار و دوان شورش و آشوب بود که بعضی مآخذ و منابع آن را مربوط به عصر فرمانروایی پیروز و بلاش دانسته‌اند.

در سومین نامهٔ برسوما از آشفتگیهای شهر مرزی نصیبین که حاصل جنگ میان ایران و روم شرقی (بیزانس) بود، سخن رفته است. اهالی نصیبین که اکثرشان سوریایی بودند، به جانبداری از روم شرقی گرایش داشتند. برسوما نیز با این گروه همداستان بود. ولی اندکی بعد در گرایشهای او دگرگونی پدید آمد و گله کرد از این که گروهی مسیحی با مرزبان فرمانروای نصیبین رابطه‌ای صوری برقرار کردند و در ضمن راز خود را از او پنهان داشتند. برسوما نخواست مرزبان را از نیّات واقعی اهالی نصیبین آگاه کند. زیرا نگران بود از این که مرزبان شاهنشاه را از ماجرا مطلع گرداند. ممکن بود شاهنشاه به محض آگاهی از گرایش اهالی نصیبین نسبت به رومیان، فرامینی علیه «کلیهٔ مسیحیان» صادر کند[۱۰۹]. ماجرای گرایش اهالی نصیبین نسبت به «رومیان» از بخشهای پیشین این متن معلوم و مشخص است. برسوما در این بخشها متذکر شد که نصیبین می تواند در خارج از تابعیت دولت ایران قرار

مسیحی می افزودند. در میان آشوریان نیز این عنوان رایج است. در تاریخ مشروطه ایران به یکی از اساقفهٔ آشوری به نام مارشیمون «مارشمعون» برمی خوریم ـ م.

107- *Synodicon Orientale*, p.312 توضیح 4.5

تاریخ این زمان در فاصله ۲۲ ژوئیه سال ۴۹۱ تا ۲۰ ژوئن ۴۹۷ میلادی است که مصادف با دومین سال پادشاهی زاماشپ است.

108- *Synodicon Orientale*, p. 527.

۱۰۹ـ همانجا، ص ۵۲۹.

گیرد»[۱۱۰]. این نکته یکی از رازهای پنهان مردم نصیبین بود که از مرزبان ایرانی پوشیده می داشتند.

آشوب ایران نمی توانست در اهالی نصیبین خالی از تأثیر باشد. آشوب مذکور جنبهٔ سیاسی حاصل کرد و گرایش الحاق شهر مذکور به روم شرقی را در اهالی قوت بخشید.

خبر مآخذ سریانی پیرامون رفتار «شرم آور» آبراهام بر- ائودمهر Abraham bar-Audmihr از بیت لپت Beth-Lapat (گنده شاپور- جندی شاپور) که در کلیسای نسطوری مراتب ندامت و پشیمانی خود را ابراز داشته بود، مربوط به سال ۵۴۴ میلادی است. چهار رفتار «ناشایست» از این اسقف مذکور افتاد که وی را تا اندازه‌ای با اندیشه‌های مزدکیان پیوند داد. او را گناهکار دانستند در این که ظرفهای مقدس متعلق به مراسم عشای ربّانی را «بخشید و فروخت» و پول آن را به مردم فاسد و درون تهی هدیه کرد و مورد حمایت کسانی قرار گرفت که کوششی برای درك حقیقت نداشتند[۱۱۱]. آبراهام در روزگار خسرو یکم به سال ۵۴۴ میلادی، هنگام بازگشت از بیت آرامای به بیت لپت (گنده شاپور) که صومعه و کلیسایی بزرگ داشت، نامهٔ خود را که حاکی از ابراز پشیمانی بود، نادیده گرفت و زیر پا نهاد و از تعهدات خویش مبنی بر اطاعت و پیروی از مطران پاول Paul روی برتافت. «او بنا بر طبایع خویش طریق نیرنگ و ریا در پیش گرفت. افراد پوچ و فاسد را به همراه یهودان و راهزنان گردآورد و به یاری اینان مستظهر گشت و به کسانی پناه برد که دستهای ناپاك خود را به سوی او دراز کردند»[۱۱۲].

سرانجام مجمع اساقفه که گویا آبراهام تابعیت و احکام آن را گردن ننهاد، حمایت خود را از وی باز گرفت. در نتیجه آبراهام از سوی اشراف و بزرگان محکوم شد. در میان آن گروه از نمایندگان دولت که او را محاکمه و محکوم کردند، کسانی دارای مقام و مرتبت حقوقی و غیر نظامی وجود داشتند. داوران او را به زنجیر شدن دست و پا و شکنجه در این حالت محکوم کردند. پیروان او نیز به همین گونه مجازات محکوم شدند[۱۱۳]. آبراهام گریخت. ولی پیروانش بهای بسیار سنگینی پرداختند و متحمل مشقّات فراوان شدند.

۱۱۰- همانجا، ص ۵۲۸.
۱۱۱- همانجا، ص ۷۳.
۱۱۲- همانجا، ص ۷۷.
۱۱۳- همانجا، ص ۷۷ و ۳۲۹، توضیح ۵.

نکتهٔ ارائه شده به عنوان پدیده‌ای مرتبط با نهضت همگانی ایران شایان دقّت است. از جهات و جوانب اجتماعیِ اعمال آبراهام و پی آمدهای آن می توان دریافت که وی «با راهزنان» ارتباط داشت و ظرفهای مقدس ویژهٔ مراسم عشای ربّانی را به آنها می داد و از حمایت این گروه برخوردار بود. از نام پدرش آئودمهر چنین بر می آید که ایرانی بود. ولی در عین مسیحی بودن با «یهودان» ارتباط نزدیك داشت. اعمال آبراهام از دیدگاه دولت «خطرناك» تلقی شد و بزرگان دولت را بر آن داشت که مداخله کنند و نه تنها آبراهام، بلکه نزدیکان او را نیز تحت محاکمه قرار دهند و تهدیدهای خود را به مرحلهٔ اجرا درآورند[۱۱۴].

اعمال تفرقه جویانهٔ آبراهام تنها جنبهٔ کلیسایی داشت و به صومعه‌ها محدود نمی شد این نکته را از کیفرخواستی که به امضای کسان بسیار رسیده بود می توان دریافت. تنها کلیساییان کیفرخواست را امضا نکردند، بلکه اشراف و بزرگان بلندپایه و صاحب جاه مسیحی نیز در این کار شرکت داشتند. کیفرخواست را به شهرها می بردند تا افراد آن را امضا کنند. امضاها از سوی مقامات کلیسایی مورد تأیید قرار می گرفت واعلام می شد که آبراهام و پیروانش از حمایت کلیسا برخوردار نیستند. بخش عمدهٔ امضاها متعلق به اهالی شهر بیت ـ لپت بود. در میان گروه امضاکنندگان نام بازرگانان ارشد (رؤسای تجار) و رؤسای گروه پیشه‌وران و استادان نقره‌کار، قلع کار و زرگر دیده می شد[۱۱۵]. مطالب ارائه شده ما را بر آن می دارد که اوضاع اجتماعی سرشار از عدم موافقت میان مسیحیان شهرنشین ایران در سدهٔ ششم میلادی را مورد توجه قرار دهیم. چه بسا این عدم موافقت با جنبش اجتماعی همگانی در سراسر ایران مرتبط بود.

گ. گرتز G. Graetz در کتاب **تاریخ یهود** قطعه کوچکی از رویدادنامه‌ای را ارائه کرد که حاوی مطالبی پیرامون شورش زوترا Zutra فرمانده یهودیان تبعیدی بود. وی در رأس گروهی شامل چهارصد تن قرار داشت و تا اندازه‌ای از استقلال و عدم وابستگی برخوردار بود. حال آن که شرح مفصل این داستان با افسانه درآمیخته است و نمی توان آن را واجد ارزش تاریخی دانست.

114- Pigulevskaia, *Vosstanie v Khuzistane pri Khosrove I. Kratk. Soobsh.* Inst. *Vostokovedeniia*, T. IV, M., 1952, str.6.

115- *Synodicon Orientale*, p. 79-80.

گرتز و هرکاوی Harkavi هر دو چنین عقیده‌ای را ابراز داشتند. هرکاوی ضمن یادداشتهای خود پیرامون ترجمهٔ اثر مذکور نظریاتی انتقادی عرضه نمود. وی خاطر نشان ساخت که شرح مربوط به هفت سال مقاومت گروه توطئه‌گرانی که شمارهٔ آنان تا بدین پایه اندك بود، درست و خردپذیر نمی‌نماید. محل شورش را در نزدیکی ماهوزه Mahoze دانسته‌اند. این نام منطبق با نام پایتخت ساسانیان برپایهٔ آثار برجا مانده از یهودان در این عصر است[۱۱۶]. زمان اعدام زوترا و جدّش Hanina هانینا را به گمان بسیار می توان سال ۵۲۰ میلادی دانست[۱۱۷]. هرگاه این داستان را از جوانب افسانه‌آمیز و اخبار دروغ پاك و پیراسته کنیم، پس آنگاه می توان با این نظر موافقت کرد که در میان اهالی یهودی نیز هیجان و آشوب پدید آمده بود. از دیدگاه زمانی، آشوبهای مذکور منطبق با روزگار جنبش مزدکیان است.

نمونه‌های دیگری از شورش و آشوب در میان یهودان ساکن ایران می توان یافت. رویدادنامه‌نویس ناشناختهٔ سوریایی از شورش یهودان در نیمهٔ دوم سدهٔ ششم میلادی یاد کرده است. پیشه‌وران گونه‌گون از جمله قالی بافان، نساجان، رنگرزان و گازران در اطراف مردی که از روستای پاللوگتا Pallugta واقع در بیت ـ آرامای بود، گرد آمدند[۱۱۸]. این جنبش اجتماعی صبغهٔ دینی داشت. زیرا پیشوای این گروه ادعا می کرد که «مسیح آمده است». سرکوبی این جنبش تنها از طریق توسل به نیروی جنگی میسر گشت. برای سرکوب شورشیان «سپاهیانی از اکولا Akola احضار شدند.

مطالب ارائه شده حاکی از آن است که نهضت مزدکیان به سبب داشتن جنبهٔ اجتماعی با اهالی غیر زرتشتی ایران مرتبط بود. شورش و آشوب در روزگار نهضت مزدکیان بر این‌گونه بود که اهالی برای ابراز عدم رضایت و اعتراض از امکانات وسیعی برخوردار بودند. فعالیت توده‌های مردم فارغ از تعلیمات قومی و تفاوتهای مذهبی فزونی یافت. دگرگونیهای اجتماعی همهٔ طبقات جامعهٔ ساسانی را صرفنظر از تعلقات دینی و زبانی فرا گرفت.

116- O. Klima. *Mazdak und die Juden. Archiv Orientálni*, t. 24, 1956, f.3, s. 429-430.
117- G.Graetz. *Istoriia evreev*. SPb., 1883, str. 7-31, 325-327.
118- Anonimnaia siriiskaia khronika vremeni Sasanidov, perevod N. Pigulevskoy, str. 74.



شورش خوزستان در زمان خسرو انوشیروان

به روزگار پادشاهی خسرو یکم در خوزستان شورشی روی داد که با نام پسرش انوشگزاد Anoshaghzadh مربوط است. تولدکه نخستین کس بود که به این جنبش توجه نمود[۱۱۹]. حتی در کتاب کریستن سن به دشواری چند سطری به قیام انوشگزاد اختصاص یافته است[۱۲۰]. با این همه تاریخ شورش مذکور امکان می دهد تا پیرامون پدیدهٔ جالب زندگی داخلی ایران در روزگار ساسانیان از زاویه‌ای تازه داوری کنیم.

گزارش ساده و مختصر دینوری مورخ اسلامی و روایت داستانی سرشار از رویدادهای نمایشی فردوسی دربارهٔ این شورش به اصل پهلوی مفقود باز می گردند. گزارش دینوری که اثرش را حداکثر در سال ۹۲۰ میلادی (۳۸۰ هجری) به پایان رسانید و روایت فردوسی که به سال ۱۰۲۱ـ۱۰۲۰ میلادی (۴۱۱ هجری) وفات یافت، هم در خطوط اصلی و هم در جزئیات و تفصیلهایی چند با یکدیگر مطابقت

119- Noeldeke, *Geschichte der Perser und Araber*..., p. 467.
120- Christensen, *L'Iran*...pp. 378, 421.

دارند. پروکوپیوس قیصریه‌ای که نیك در جریان امور داخلی ایران بود، همچنین مؤلف زندگینامهٔ مارآبا mār Aba بطریق (Patriarche) نسطوری ایران که هر دو در دوران این شورش می‌زیستند نیز از آن سخن گفته‌اند.

رهبر این شورش انوشگزاد یا انوشزاد پسر خسرو یکم بود (فردوسی بنا بر ضرورت شعری او را نوشزاد نامید)[121]. این شورش در دههٔ ششم سدهٔ ششم میلادی روی داد. طبق مندرجات زندگینامهٔ آبا *Vita Abae* آمده است که خسرو انوشیروان مارآبا را مأمور آرام ساختن شورشیان خوزستان کرد. از آنجا که مارآبا در ماه فوریه سال ۵۵۲ میلادی درگذشت[122]، می توان گفت که شورش پیش از آن تاریخ روی داد. قول پروکوپیوس نیز مؤید این نکته است. بنا به نوشتهٔ پروکوپیوس اسارت انوشگزاد زمانی اتفاق افتاد که یوستینیانوس (ژوستی نین) امپراتور روم شرقی (بیزانس) بطریقی به نام پطرس را نزد خسرو انوشیروان فرستاد[123]. اعزام این سفیر در سال ۵۵۰ میلادی و پنج سال پس از عقد پیمان متارکه میان ایرانیان و رومیان (سال ۵۴۵ میلادی) صورت گرفت. از این رو قیام در سال ۵۵۱ـ۵۵۰ میلادی روی داد و چنان که کریستن سن فرض کرده است، در آخرین سالهای پادشاهی خسرو نبود[124].

این سند حایز اهمیت است. زیرا به ما اجازه می دهد شورش مذکور را که بازتابی از جنبش مزدکیان بود مربوط و مقرون سازیم. این زمان جنبش مزدکیان هنوز فرو ننشسته بود. پیوند میان نهضت و شورش انوشگزاد تفاوتهای صوری در خور توجه و عمیق میان این دو جنبش را نفی نمی کند. ویژگی نهضت مزدکیان را می توان با شرکت ایرانیان زرتشتی مذهب و اتکاء بر آیینی اصیل توجیه کرد. این جنبش در واقع صورت اعتراض جماعات روستایی مستقل بود. زیرا تلاشهایی صورت می گرفت تا جماعات (کمونهای) روستایی مستقل در اختیار زمین‌داران بزرگ قرار گیرند. ولی بخلاف، شورشیان اصلی در قیام انوشگزاد جمعیت مسیحی سریانی زبان شهرها بودند. چنان که اشارت رفت نهضت پرتوان مزدکیان نه تنها جمعیت فارسی زبان و بطور عمده کشاورزان را در برگرفته بود، بلکه جمعیت شهری را که بخش بزرگ آن سریانی زبان بودند، شامل گردید. بی گمان نهضت مزدکیان و قیام

121- Noeldeke, *op. cit.*, p. 467.
122- *Vita Abae*, p. 270.
123- Procope, *De bello persico*, t. II, p. 534.
124- Christensen, *op. cit.*, p. 378.

انوشگزاد هر دو معلول علل اجتماعی و اقتصادی مشترکی بودند.

دینوری و فردوسی پیرامون اصل و نسب انوشگزاد مطالب مشابهی ارائه کرده‌اند. «گویند انوشیروان پسری انوشزاد نام داشت که مادرش از پیروان مسیح و به جمال و زیبایی ممتاز بود»[۱۲۵]. کوششهای شاه برای درآوردن او به دین «مغان» بی ثمر ماند و «پسر این زن یعنی انوشگزاد» تعصب مادر را به ارث برد. وی در کیش با پدر مخالفت می ورزید. انوشیروان براو خشم گرفت و دستور داد وی را در شهر گنده شاپور (جندی شاپور) زندانی کنند»[۱۲۶]. این گزارشها در شاهنامه تکرار می شود که برحسب آن همسر زیبای خسرو «دین مسیح» داشت و پسرش همان را پذیرفت[۱۲۷].

پروکوپیوس یکی از آخرین نمایندگان آیین شرک در بیزانس چنین می نویسد: «بزرگترین فرزند او (خسرو انوشیروان) موسوم به انوشگزاد که در زبان پارسی به معنای «جاویدان» است، خشم پدر را برانگیخت». پروکوپیوس سبب خشم پدر را زندگی فسادآلود انوشگزاد دانسته است[۱۲۸]. خسرو که از پسرش ناخرسند بود، وی را به خوزستان، یعنی ناحیه بیت خوزای Beth - Huzaïe در گنده شاپور که سوریاییان بیت ـ لپت می نامیدند، تبعید کرد. پروکوپیوس آن را بلاپازوی Βηλαπατῶν می نامد که به «فاصلهٔ هفت روز راه از کتسفون ـ تیسفون بود»[۱۲۹]. آیا انوشگزاد به هنگام تبعید در زندان بسر می برد که می توانست از آن بدر آید؟[۱۳۰] یا در کاخی می زیست و با پایتخت در غرب تماسی نداشت. زیرا درهای تالار بار عام بسته بود؟[۱۳۱] مؤلفان در این باره اختلاف دارند.

بیت ـ لپت (گنده شاپور) یکی از بزرگترین و ثروتمندترین شهرهای ایران به شمار می رفت. صنعت و بازرگانی این شهر عمدتاً در دست مسیحیان و پر رونق بود. شهر مزبور مرکز یکی از کهنسالترین اسقف نشینهای شرق به شمار می رفت.

شایعهٔ بیماری وخیم خسرو که آن زمان به جنگ رفته بود، بهانهٔ قیام انوشگزاد گردید. پروکوپیوس در گزارش خود پیرامون جنگ با لاذها Lazes و عملیات گوباز Gubaz فرمانده سپاه، خسرو را به گونه‌ای وصف می کند که پزشکان

۱۲۵ـ دینوری، طبع Guirgass، ص ۷۱. ۱۲۶ـ همانجا

۱۲۷ـ فردوسی، شاهنامه ج ۶، ص ۲۲۲ ـ ۲۲۳.

128- Procope, *De bello persico*, t. II, p. 532

۱۲۹ـ همانجا.

۱۳۰ـ دینوری، ص ۷۰. ۱۳۱ـ فردوسی، همانجا.

گرد او را فرا گرفته بودند. تریبونوس Tribunos از اهالی فلسطین[۱۳۲] که پایگاهی بلند داشت، از جملهٔ این پزشکان بود. روایت دینوری مبنی بر این که خسرو در جنگ با ترکان بیمار شد و چند روز در حمص بستری گردید، موثق به نظر نمی رسد[۱۳۳]. به گزارش فردوسی خسرو در بازگشت از جنگ با «رومیان»[۱۳۴] بیمار شد*. قول پروکوپیوس را که خود در زمان این رویداد می زیست باید مرجح شمرد.

انوشگزاد چون دانست پدرش سخت رنجور است، خواست تا بر تخت نشیند. «وی زندانیان را به شورش برانگیخت و پیکهایی به سوی مسیحیان گنده شاپور و ناحیهٔ اهواز گسیل داشت. درب زندان خود را بشکست و از آن بیرون آمد. همهٔ مسیحیان شهر به گرد او فراهم آمدند. وی کارگزاران[۱۳۵] پدر را از اهواز براند و خراجهایی را که ستانده بودند، تصاحب کرد. فرمود تا بر بامها ندا در دهند که پدرش مرده است. وی آغاز جنگ با عراق ** را بسیجید»[۱۳۶].

گزارش دیگری پیرامون ماجرای انوشگزاد در تاریخ ابن اثیر که پیش از سال ۱۲۳۴ میلادی (۶۳۱ هجری) یعنی سال درگذشت او به موصل[۱۳۷] نوشته شده در دست است که با روایت دینوری*** چندان تفاوتی ندارد. نکته خاصی که به

132- Procope, *De bello persico*, t. II, p. 533.

۱۳۳ـ دینوری، ص ۷۱

۱۳۴ـ فردوسی، شاهنامه ج ۶، ص ۲۱۶ ـ ۲۱۷.

* مترجم نمی داند مؤلف چه‌گونه از قول دینوری چنین مطلبی را ارائه کرده است. دینوری بیماری انوشیروان را در بازگشت از شام نوشته است. او کمترین اشاره‌ای به بیماری خسرو پس از پیکار با ترکان نکرده است. شام کجا و سرزمین ترکان در آسیای مرکزی کجا؟! در این مورد اختلافی میان نوشته دینوری و فردوسی نیست. اینك ترجمهٔ فارسی این بخش ازکتاب اخبارالطوال دینوری ترجمهٔ آقای صادق نشأت، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۶ ص ۷۳ ـ ۷۴ از نظر خوانندگان می گذرد: «انوشیروان در اثناء بازگشت از شام دچار بیماری سختی گردید و عنان را سوی شهر «حمص» معطوف ساخت و تا بهبودی در آنجا اقامت گزید. . . انوش زاد از بیماری انوشیروان در شام و توقف او در حمص مطلع شد» ـ م.

135- Percepteurs des impôts.

** مقصود از عراق مقر حکومت مرکزی ایران است. زیرا تیسفون پایتخت شاهنشاهی ساسانی در عراق کنونی نزدیك بغداد بود ـ م.

۱۳۶ـ دینوری، ص ۷۱.

137- *The Encyclopaedia of Islam*, t. II, p. 365.

*** در نوشتهٔ ابن اثیر بخلاف ادعای نگارنده پیرامون نوشتهٔ دینوری کمتر اشاره‌ای به جنگ انوشیروان با ترکان در این زمان نشده است. ابن اثیر نیز همانند دینوری و فردوسی از پیکار خسرو با رومیان یاد کرده چنین نوشته است: «کسری انوشیروان فرزندی رشید داشت که نام او انوشزاد بود. کسری شنید که این پسر پیرو زندیقان است، پسر را به جندی

←

چشم می خورد آن است که ابن اثیر، انوشگزاد را زندیق خواند که به معنای مزدکی است. ابن اثیر انوشگزاد (انوشزاد) را به زندقه متهم می کند و می افزاید که آیین مزدکی او نارضایی خسرو را برانگیخت و تبعید انوشگزاد را سبب گشت[۱۳۸].

همین روایت با شرح و تفصیلی چند در شاهنامه نیز آمده است. انوشگزاد زندانیان را آزاد کرد. همهٔ ترسایان گنده شاپور از جاثلیقان و اساقفه و دیگران بر او گرد آمدند. مادر، وی را خواسته داد و او همهٔ شهرهای پیرامون را به تصرف آورد و از اهواز و شوشتر باژوساو ستاند[۱۳۹]. بدین سان مسیحیان ایران که بخشی در خور توجه از جمعیت شهری را تشکیل می دادند، از انوشگزاد پشتیبانی کردند. ماخذ سریانی که طبق آن خسرو از جاثلیق مارآبا خواست تا مسیحیان شورشی در خوزستان (بویژه شهرنشینان) را آرام سازد[۱۴۰] مؤید این نکته است. اگر قیام انوشگزاد که دین مسیح داشت با پیروزی همراه می شد، این پیروزی برای همکیشان او از اهمیت فراوان برخوردار می گشت و چه بسا پی گرد و آزار مسیحیان را پایان می بخشید و موافقت اینان را استوار می ساخت.

شورشیان بر دسته‌های لشکری متکی بودند. انوشگزاد «سواران» یا مردانی سنگین اسلحه در اختیار داشت و برای عملیات جنگی به بسیجی فعالانه دست یازید[۱۴۱]. او چون از سپاهیان موظف و دایمی بی بهره بود، نمی توانست با میان رودان درآویزد و کتسفون (تیسفون) را تسخیر کند. ولی چون خواسته‌ای داشت که از باژوساو اهواز و شوشتر به چنگ آورده یا از مادرش ستده بود، می توانست مزد جنگیان مزدور را بپردازد. در این نکته جای تردید نیست که بخشی از بزرگان چون از سیاست خسرو ناراضی بودند[۱۴۲] به انوشگزاد دست یاری دادند و

→

شاپور فرستاد و مربیانی را که گمان داشت دارای ایمان صحیح و قوی هستند برگماشت تا او را هدایت نمایند و تربیت کنند. در همین احوال که انوشیروان در جنگ با رومیها بود، خبر بیماری او به فرزند رسید و آن پسر همهٔ کسانی را که مربی و موکل او بودند بکشت و زندانیان را آزاد کرد و آنان به کمك او آمدند و عدهٔ کثیری از اسرا با او همدست شدند». ر. ش. **اخبار ایران از الکامل ابن اثیر**، ترجمهٔ محمد ابراهیم باستانی پاریزی، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۹، ص ۸۹ ـ م.

۱۳۸ـ ابن اثیر، ج ۱، ص ۳۱۶.

۱۳۹ـ فردوسی، **شاهنامه** ج ۶، ص ۲۲۴ـ۲۲۵، ۲۲۶ـ۲۲۷.

140- Vita Abae, p. 266.

141- Procope, De bello persico, t. II, p. 533.

۱۴۲ـ برای آگاهی از اصلاحات خسرو انوشیروان ر. ش. به:
N. Pigulevskaia, art. cit., dans *Vestnik drevnei istorii* (1937).

همین اشراف جنگی ، یعنی سواران (الاساوره) بودند که خسرو پس از فرو نشاندن شورش به گوشمالی سخت انان فرمان داد[۱۴۳]. این موافق سیاست ساسانیان بود که هرگونه مقاومت و سرکشی بزرگان را ددمنشانه کیفر می دادند. طبقهٔ بزرگان هر چند بر اثر جنبش مزدکیان به ضعف گراییده بود، با این همه سپر نمی افکند و تسلیم نمی شد. اوجگیریهای مجدد این مبارزه هرمزد را از تخت بزیر افکند و نگذاشت تا خسرو دوم (پرویز ـ ابرویژ) قدرت خویش را استوار سازد. این بود که ناگزیر به روم گریخت. قیام بهرام چوبینه و پس آنگاه سرکشی وندوی (بندوی ـ بندویه) و ویستام (گستهم ـ بسطام) تخت شاهنشاهان را به لرزه افکند. این شورشها همواره نمودار دشمنی و کینهٔ بخشی از بزرگان کشور با ساسانیان بود.

میان دیگر عناصر جمعیت که در قیام شرکت داشتند، سریانیان و ایرانیان سریانی زبان، یعنی مسیحیانی که مردم ستمدیدهٔ شهرها را تشکیل می دادند و به صنعت و بازرگانی اشتغال داشتند، دارای مهمترین جایگاه بودند. با این وصف شهرنشینان مسیحی افراد مرفه و با نفوذی شمرده می شدند که در زندگی شهرها و حتی دربار نقشی داشتند. از این امر شاهدی در دست است و آن امضاهای پای اسناد شوراهای کلیسایی نسطوریان در اواسط سدهٔ ششم میلادی است که صرفنظر از نمایندگان روحانیت، فرمانده گارد جمازه سواران شاهنشاهی و رؤسای اصناف و بازرگانان را در بر می گرفت[۱۴۴]. اینان گرچه مسیحی بودند، با این وصف مقامی نسبتاً بلند داشتند. در جمع شورشیان، «فرودستان»، چاکران را با عنوان «سافل الناس و اوقادهم» یاد کرده‌اند[۱۴۵]. چون مآخذ از اصل قومی و وابستگی دینی آنان مطلبی ارائه نکرده‌اند، لذا نمی توان تصور کرد که «سافل الناس» ایرانیان و نیز سریانیان و زرتشتیان و مسیحیان و بدیگر سخن همهٔ کسانی را در بر می گرفت که اشتراك در نارضایی آنان را متحد کرده بود. شرکت طبقات استثمارشونده در قیام، گواه هیجان مردم و آشوبهایی است که از تبدّلات زندگی اقتصادی و اجتماعی و ظهور مناسبات فئودالی به بار می آمد و آیین مزدکی پایه و شالودهٔ آن را تشکیل می داد. هیجان و غلیان مردم پیش از قیام گسترش یافته بود. بنابر روایت دینوری

۱۴۳ـ دینوری، ص ۷۱.

144- Synodicon orientale, pp. 79-80.

145- Guirgass, Slovar, p. 890; Kazimirski, *Dictionaire*, , t. II, p.1571; Lane, *Lexicon*, I, 8, p. 2954: «a low or ignoble, or weak person.»

کسانی از انوشگزاد و مادرش بد می گفتند و خسرو را نیز دشنام می دادند. شاه فرمان داد تا همهٔ کسانی را که فرزند و همسرش را دشنام می گفتند، سخت کیفر دهند[۱۴۶].

خبر قیام انوشگزاد به پایتخت رسید که در غیاب شاه «سر وزیر» جانشین و خلیفه او (Khalîfatuhu) بود. سپاهیانی که این سر وزیر گسیل داشت، شورشیان را در هم شکستند و انوشگزاد را اسیر کردند. در همان حال این سر وزیر آشوبهای خوزستان و اقدامات پسر خسرو را به او خبر داده بود. پاسخ شاهنشاه همراه فرمانهای مشروح وی در مآخذ و منابع عربی آمده است. امّا فردوسی تحریری شاعرانه و پر تفنن از آن بدست داده است. پروکوپیوس به فرمانهای خسرو اشارهٔ مستقیم دارد. روایت اساسی مربوط به پاسخ خسرو به اصل پهلوی آن باز می گردد و اگر شرح و تفصیلهای افسانه‌ای آن را نادیده بگیریم، باز مسلّم است که در این پاسخ دستور کیفرهای سختی داده نشده بود «و هرگاه انوشزاد و همراهان او تسلیم شوند، آنها را که زندانی بوده‌اند به جای خود بازگردان»، لیکن کیفرشان نباید زیاده سخت باشد که از خوراك و پوشاك بی بهره بمانند. در ضمن خسرو میان سران سپاه اسواران (الاساوره) و فرودستان و چاکران (سافل الناس و اوقادهم) فرق آشکار می نهاد. وی در پاسخ نوشت: «اگر در جمع آنان (آشوبگران) سران و سلحشوران باشند، ایشان را گردن بزن و بر آنان رحم مکن. و اگر در میان آنان کسانی از فرودستان و چاکران باشند، ایشان را رها کن و باز مدار»[۱۴۷].

در شاهنامهٔ فردوسی نیز همین تفاوت میان سرداران سپاه و «دیگر مردمان» مشهود است:

«وزین مرزبانان ایرانیان»
«هر آن کس که بستند با او میان»
«چو پیروز گردی میپچان سخن»
«میانشان به خنجر به دونیم کن»[۱۴۸]

از فرودستانی که به شورش پیوسته بودند با عنوان «پراکندگان»، «بدآموز»، «بدخواه» و «بندگان» بدسرشت و حادثه‌جو یاد شده است:

۱۴۶ـ دینوری، ص ۷۲.
۱۴۷ـ همانجا.
۱۴۸ـ فردوسی، شاهنامه ج ۶، ص ۲۳۲-۲۳۳.

«از ایشان یکی برتری رای نیست»
«دم باد با رای ایشان یکی است»[۱۴۹]

داوری فردوسی نسبت به طبقهٔ استثمارشونده که نماینده گروه اجتماعی مخالف شاهنشاه به شمار است، سخت و جدی است. وی از مسیحیان نیز که به نظر او بی اهمیت‌اند، از تهدید می هراسند و به دین خود وفادار نیستند و خصم چلیپا می شوند[۱۵۰] با تحقیر سخن می گوید. علی الاعم به نظر فردوسی کیش قیصر آدمی را سست و ضعیف می سازد و از تخت شاهی سر بر می تاباند. نولدکه خطوط ویژهٔ جدال زرتشتی مآبانه (ونه اسلامی) خاص دینوری و فردوسی را با مذهب اهل تسنن نمودار می سازد. شایسته است که آن را نتیجهٔ تأثیر اصل پهلوی[۱۵۱] که مأخذ هر دو مصنف بوده است بشماریم.

با توجه به این که متون از شرکت فعال کافران (زرتشتیان) در قیام حکایت دارند، «سافل الناس» (سفلگان) و «اوقاد» یا چاکران که در آنها یاد شده ظاهراً باید عناصر گونه‌گون ایرانیان را در بر گرفته باشد. این معنی خصلت قیام خوزستان را یکسره دگرگون می سازد و می رساند که آن منحصراً کارمسیحیان نبوده است. این قیام یك کودتای عادی نبوده که هدف آن نشاندن یك عضو خاندان شاهی به جای عضوی دیگر باشد، بلکه جنبشی بوده است که خصلت اجتماعی پیچیدهٔ آن کاملاً مسلم است. این امر که ابن اثیر انوشگزاد را «زندیق» می خواند که نوعاً در منابع عربی مزدکیان را چنین نامیده‌اند، باید مورد توجه قرار گیرد. نزدیك دانستن قیام انوشگزاد با آیین مزدك از آن جهت بیشتر معنی دار است که همهٔ متون مربوط به ماجرای انوشگزاد، از جمله مورخان همزمان او پروکوپیوس قیصریه‌ای شکی به جای نمی گذارند که انوشگزاد به مسیحیت دلبستگی داشت[۱۵۲].

در حقیقت می توان میان آیین مزدکی و قیام انوشگزاد نزدیکی و قرابتی تصور کرد. بخشی از بزرگان هوادار قباد مزدکی بودند. از این رو شرکت سران سپاه «اساوره» در قیام انوشگزاد کاملاً پذیرفتنی است. خسرو می خواست این گروه را به

۱۴۹ـ همانجا.
۱۵۰ـ همانجا.
151- Th. Noeldeke, *Tabari*, p. 469.
152- W.R. Rozen, *Deux mots sur le sens du mot «zendik»*, pp 330-336.

سخت‌ترین وجه کیفر دهد. این نکته قابل درك است. چه ایشان در طبقه‌ای بودند که خسرو می خواست آن را به صورت فئودالی مطیع و منقاد خود سازد و از پشتیبانی و حمایتشان نسبت به خویش مطمئن گردد. شرکت این گروه در شورش و آشوب طبعاً برای خسرو خطرناك می نمود. ممکن است انوشگزاد درصدد تماس گرفتن با روم شرقی (بیزانس) برآمده باشد. در هر حال فردوسی اشاره می کند که وی به «قیصر» نامه نوشت که:

«بر جندشاپور مهتر تویی»
«هم آواز و هم کیش قیصر تویی»[۱۵۳]

و امّا دربارهٔ نویسندهٔ زندگینامهٔ مارآبا باید گفت چه بسا این نامه را مسکوت گذارده باشد. زیرا این نامه موجب می شد که مسیحیان مورد حمله و تعرض قرار گیرند. اگر چند دهه بعد کمك نظامی وسیعی از کنستانتینوپولیس (قسطنطنیه) به خسرو دوم (پرویز ـ ابرویژ) رسید و خسرو دوم به یاری سپاه رومی قدرت شاهی را قوت بخشید، یوستینیانوس اول (ژوستی نین) چه بسا می خواست هم کیش خود را بر اریکهٔ شاهی نشسته بیند. خسرو انوشیروان نامهٔ پسرش را به قسطنطنیه خفت‌آور شمرد و از این رو وی را ملامت کرد. در واقع هیچ گونه حمایت نظامی از روم شرقی (بیزانس) به انوشگزاد نرسید. در شاهنامهٔ فردوسی تعبیرهایی وجود دارد که مترجمان به گمان خود این استنباط را از آنها جایز شمرده‌اند که در میان سپاه انوشگزاد واحدهای بیزانسی نیز بوده‌اند. ولی چنان که از شاهنامه خواهیم دید، این تعابیر را معانی دیگری است.

ولی پیش از آن باید به بررسی نقش مارآبا بطریق نسطوری ایرانی در آشوب پرداخت. بدیهی است که «جاثلیق سراسر ایران» مسئول شرکت فعال پیروان مسیحی خود در این شورش بود. موبدان زرتشتی شاهنشاه را متقاعد کردند که «جاثلیق پا در میان نهد آشوبها فرو خواهد نشست»[۱۵۴]. مارآبا را مأموران دست و پا بسته به پایتخت فرستادند. کسی شك نداشت که او را شکنجه خواهند کرد. خسرو او را به دشمنی و تشویق و ترغیب عنان گسیختگی و شورش مسیحیان متهم ساخت.

۱۵۳ـ فردوسی، شاهنامه، ج ۶، ص ۲۶۶ـ۲۲۷.

154- *Vita Abae*, p. 264.

نویسندهٔ زندگینامهٔ ماآبا که هوادار تعصب همکیشان خویش بوده، نقل کرده است که در چند شهر و ناحیه اهالی مسیحی در قیام شرکت ورزیدند و به روحانیت زرتشتی دولتمند، و اشرافی حمله بردند. چه بسا مارآبا نه تنها در جریان آشوب قرار داشت، بلکه با «سافل الناس» در تماس و مسئول فعالیتهای آنان بود. روایت پهلوی احتمالاً به شرکت مارآبا در آشوب اشارتی داشته است. به هر تقدیر در روایت مذکور نام مارآبا آمده بود. لیکن این معلومات به صورتی آمیخته به خطا مورد تعبیر قرار گرفت و سرایندهٔ شاهنامه نیز همین تعبیر نادرست را تکرار کرد.

بنا به نوشتهٔ شاهنامه در میان سپاه انوشگزاد جاثلیقان رومی حضور داشتند. مترجمان شاهنامه مراد از آن را لشکریان روم شرقی (بیزانس) گرفته‌اند. در جای دیگر فردوسی از حضور «جاثلیقان و بطریقهای رومی» در سپاه انوشگزاد یاد کرده است:

«همه جاثلیقان و بطریق روم»
«که بود اندرآن مرز آباد بوم»[۱۵۵]

این مفهوم را نباید «جاثلیقان و بطریقهای رومی» ترجمه کرد. این شعر که چندان مفهوم نیست، بدین سان معنای دیگری می یابد. بطریق Patrice به نظر ما باید همان (پدر) یعنی ترجمهٔ یونانی یا پهلوی اسم خاص سریانی «آبا» باشد. در این صورت جاثلیقان باید به صورت مفرد عنوان شود، یعنی «جاثلیق پدر ـ Catholicos Patrice» و این دال بر آن است که در اصل پهلوی پیرامون شورش خوزستان از مارآبای بطریق Patrice با عنوان (پاتریارك Patriarche) بطریق نسطوری ایران یاد شده است. فردوسی چون با این نام آشنا نبود، طبعاً هر آنچه بدان مربوط می شد به نظرش آشفته و مبهم می آمد. این تعبیر با فرضهای نولدکه سازگار است. نولدکه بر آن بود که اسم خاص فرمانده نظامی شورشیان شمّاس Shammâs همان اسم عام سریانی شمشا (شمّاس انجیلی) است[۱۵۶]. بدین سان ابیات شاهنامه به هیچ روی مربوط به لشکریان بیزانسی در قیام انوشگزاد نیست.

پروکوپیوس قیصریه‌ای و منابع متأخر پس از او از نبردی که میان لشکریان

۱۵۵ـ فردوسی، شاهنامه ج ۶، ص ۲۳۴ـ۲۳۶.

156- Th. Noeldeke, *Tabari*, p. 470.

انوشگزاد و سپاهیان خسرو روی داده است یاد می کنند. به روایت پروکوپیوس، خسرو سپاهی به فرماندهی فابریکوس Fabricos گسیل داشت که بر انوشگزاد غالب آمد و او را اسیر کرد. ولی به پیروی از فرمان خسرو انوشگزاد را چندان آزار نداد[۱۵۷]. هنگامی که شاهنشاه به پایتخت رسید، پسرش مغلوب شده بود[۱۵۸]. پادشاه به نابینا کردن فرزند فرمان نداد. بلکه فرمود تا مژه‌هایش را با میل گداخته بسوزانند «و این طبق رسم و سنت ایرانیان» او را از حق نشستن برجای پدر محروم می کرد[۱۵۹].

اما فردوسی رویدادها را با فرجامی دردناك به پایان می رساند. انوشگزاد طی پیکار مجروح و دستگیر شد و پیش از مرگ وفاداری خویش را به آیین مسیح تصریح کرد و گفت که ایمان به آیین مذکور او را به جنگ با پدر روا داشت. وی را به آیین مسیحیان به خاك سپردند[۱۶۰].

گرچه مقاومت نظامی شورشیان درهم شکسته شد و انوشگزاد ناتوان گشت، با این وصف قیام تمام و کمال سرکوب نگردید. جاثلیق مارآبا هنوز در بند بود و شاه آمادهٔ آن که برای برقراری نظم از نفوذ وی بهره جوید. معتمد شاهنشاه Sharira که عنوان میرآخور (dzidzigu) داشت به مارآبا گفت که شاهنشاه قصد دارد او را کور کند و به گودالی افکند تا جان بسپارد[۱۶۱]. زندانبان پاسخ مارآبا را که از بند و زنجیر و تلاش پنهانی موبدان برای کشتنش ناله و شکوه داشت، گزارش کرد. چنین می نماید که سخنان او منحصر به این نبود، چه خسرو ناگهان تغییر رأی داد و مارآبا را مأمور کرد تا به آشوبهایی که در میان اهالی مسیحی (احتمالاً شهرنشین) خوزستان بیداد می کرد و در آن زرتشتیان نیز شرکت داشتند، پایان دهد. شاهنشاه «با زبانی نرم و آرام» وی را فرمود تا «پیامهایی خطاب به مسیحیان آن ناحیه» انشاء کند و آنان را به آرامش فرا خواند. پس آنگاه تهدید کرد که «اگر شورشیان به هوای خود آرام ننشینند، با شمشیر و تیر و کمان با آنان نبرد خواهیم کرد» و همهٔ شورشیان محو و نابود خواهند شد[۱۶۲].

157- Procope, *De bello persico, t. II, p. 534.*

۱۵۸ـ دینوری، ص ۷۲.

159- Procope, loc. cit.

۱۶۰ـ فردوسی، شاهنامه ج ۶، ۲۳۸ـ۲۴۱.

۱۶۱ـ عنوان «معتمد» Sharira در زبان سریانی دارای مفهوم دیگری نیز هست. ر.ش. به (Hoffman, Syrische Auszüge, s.10, note 39). واژه dzidzigu در زبان باستان ارمنی به معنای «اسب» و «سوار» است که با مفهوم تازی و بوزنطی آن نیز پیوند دارد.

162- Vita Abae, p. 266.

چه بسا انوشگزاد در آن زمان هنوز آزاد بود. شاید مارآبا مأموریت یافت تا همکیشان خود را از گروه هواداران انوشگزاد جدا سازد. جنبش رفته به خاموشی گرایید. در ماخذ سریانی چنین آمده است که «خونی ریخته نشده»، آرامش باز آمد، ولی این آرامش ناپایدار بود. شورشیان مقاومت مسلحانه ابراز نداشتند. در پایان سال ۵۵۱ میلادی خسرو مأموریت دیگری به مارآبا واگذار کرد. این جاثلیق به فرمان شاهنشاه رهسپار بیت هوزای (بیت خوزای ـ خوزستان) شد تا شخصاً اهالی آن ناحیه را آرام کند. در این هنگام بود که نظم عمومی از نو برقرار شد. این سفر پس از شکست و دستگیری انوشگزاد اتفاق افتاد. انوشگزاد در سال ۵۵۱ـ۵۵۰ میلادی دستگیر شد. پروکوپیوس تاریخ این دستگیری را پنج سال پس از انعقاد متارکهٔ ایران و روم دانسته است[۱۶۳]. چون مارآبا در ماه فوریه سال ۵۵۲ میلادی درگذشت، از این رو سفر وی می بایست طی آخرین ماههای سال ۵۵۱ میلادی صورت گرفته باشد.



بررسی شورش خوزستان، نتیجه‌گیریهای کلی چندی را امکان‌پذیر می‌سازد. قیام انوشگزاد شورشی عادی به سود یکی از فرزندان شاه نبود. این قیام در حیات اجتماعی شاهنشاهی ساسانی ریشه‌ای عمیق داشت. «اساوره» که بخشی از بزرگان را تشکیل می دادند، در قیام ذینفع بودند. سپاهیان مزدور نیز در آن شرکت داشتند. حضور بازرگانان و پیشه‌وران و همچنین نمایندگان طبقات استثمارشوندهٔ شهرها در قیام، گواه روشنی بر خصلت اجتماعی آن است. منابع مخالف شورش، شورشیان را «بدکار»، سفله و فردوست «سافل الناس» نامیدند. برای شهرنشینان، یعنی سریانیان و ایرانیان مسیحی، بیش از آنچه معمول بوده است باید در این قیام قدر و اهمیت قایل شد. شورش خوزستان به عنوان جنبش با نهضت مزدکیان پیوندی عمیق داشت و این نکته خصلت اجتماعی جنبشهای مذکور را برجسته و هویدا می سازد. این هر دو نهضت، آشکارا به روند فئودالی شدن ایران در سدهٔ ششم میلادی باز بسته اند.

163- Procope, *De bello persico*, t. II, p. 534.

۶

پی‌آمدهای نهضت مزدکیان

نهضت مزدکیان موجب پیروزی قشر زمین‌داران میانه حال و گروهی از اشراف و بزرگان کشور شد. پس از کشتار گروه پیشوایان و سران مزدکی، جنبش مذکور رو به ضعف نهاد و خاموش شد. سال ۵۳۱ میلادی کواد درگذشت. خسرو انوشیروان اصلاحات آغاز شده از سوی پدر را ادامه داد و در جریان اصلاحات از نهضت اخیر بهره جست.

در روزگار کواد جهت اصلاح نظام مالیاتی کشور تدارکی صورت گرفت که با تنظیم فهرست مالیاتی و غیره همراه بود. بطور عمده سیستم مالیاتی جدید و چگونگی اخذ مالیات در نواحی غربی ایران با سیستم مالیاتی روم شرقی (بیزانس) شباهت بسیار داشت. تنظیم فهرست مالیاتی در زمینهٔ اخذ مالیاتهای ارضی و سرانه در استانهای آسیایی روم شرقی (بیزانس) و مجموعهٔ سیستم مذکور در تنها اثری که از آن روزگار برجا مانده معلوم و مشخص است. اثر مذکور مجموعهٔ قوانین سوریایی سدهٔ پنجم میلادی است، معلوم است که گروهی از سوریاییان در دربار کواد و خسرو انوشیروان از مقام و مرتبتی والا برخوردار بودند. اینان طبق دستور شاهنشاه

به ترجمهٔ نوشته‌های یونانی و سریانی اشتغال داشتند[۱۶۴].

از اینجا بر می‌آید که نظام مالیاتی و شیوهٔ اخذ آن در ایران شناخته بود. اصلاحات مالیاتی جدید به سود زمین‌داران میانه حال ـ دیهیگان وضع گردید. اصلاحات مذکور با سیاست خسرو انوشیروان هماهنگی داشت. این اصلاحات مالیاتی دردی را از پیشه‌وران و تولیدکنندگان دوا نمی‌کرد[۱۶۵]. اصلاحات مزبور حاصل دشواریهای پیشین و عدم رضایت مردم از نظام مالیاتی گذشته بود. در مآخذ و منابع متعدد ضمن بحث پیرامون دوران پادشاهی کواد به این نکته اشاره شده است.

جا دارد اصلاحات نظامی خسرو انوشیروان نیز ضمن ارتباط با عصر آشوبهای اجتماعی گذشته مورد مطالعه و بررسی قرار گیرد. مقام ایران سپاه بد که فرماندهٔ کل نیروهای نظامی ایران بود، لغو شد و بجای آن چهار سپاه بد فرماندهی سپاه در نواحی مختلف ایران را عهده‌دار شدند. یکی از اینان سپاه بد شرق (خراسان و استانهای وابسته بدان)، دیگری سپاه بد غرب، سوم سپاه بد جنوب (که یمن را نیز شامل می‌شد و چهارم سپاه بد آذربایگان بود[۱۶۶]. حاکمیت سپاه بدان از این رهگذر تا اندازهٔ زیادی تضعیف شد. سپاه بدان به میزان قابل ملاحظه‌ای وابستهٔ شاهنشاه بودند. گذشته از آن در روزگار خسرو انوشیروان کوشش فراوانی در طریق تأمین ارتش از لحاظ اسلحه و مرکب صورت گرفت. این اقدامات موجب تقویت نیروی نظامی کشور و وابستگی آن به دولت مرکزی و شاهنشاه گردید.

تدابیری که به منظور تحکیم موقعیت اقتصادی قشرهای معیّن کشور و وابستگی بیشتر آنها به دولت صورت گرفت، مربوط به همین دوره است. در مآخذ چنین آمده است که «فهرستی» از کودکان اشراف زاده‌ای که پدران خود را از دست داده‌اند تنظیم گردد. هدف از اقدام مزبور ابراز کمك به بزرگزادگان بود. اصطلاح عربی بیوتات الاشراف به معنای خانواده‌های اشراف و بزرگان است که طبقهٔ ممتاز کشور محسوب می‌شدند. الاشراف همان آزادان azadhan است که طبقهٔ اصلی و

164- N. Pigulevskaia. *Siriiskaia kultura srednikh vekov i ee istori-Cheskoe znachenie*. Sov nauka, N.2, 1941, 29.

165- N. Pigulevskaia. *K voprosu o podatnoi reforme khosrova Anushurvana*, str. 143-153.

166- Th. Nöldeke. *Tabari*, s. 155.

عمدهٔ زمین‌داران ایران به شمار می‌رفتند[۱۶۷]. شاهنشاه دختران بزرگان را به همپایگانشان شوهر داد و جهیزیهٔ آنان را از خزانهٔ مملکت پرداخت. جوانان آن خاندانها را داماد کرد و از خزانهٔ دولت آنان را یاری نمود[۱۶۸].

تدابیر خسرو چندان در جهت احیای گذشته و تا اندازه‌ای استقبال اشراف و بزرگان از شاه نبود، بلکه بخلاف شرایط تازه‌ای برای آزادان ـ زمین‌داران بزرگ و وابستگی مستقیم آنان به شاهنشاه فراهم آورد. کمکهای مالی خسرو مشروط به شرایط خاصی بود. ضمن تأمین موقف آزادان از آنها خواسته می شد «خدمتگزار دربار» باشند. به آنان مقام و مرتبتی در اجرای وظایف دولتی و انجام خدمت واگذار شد. خسرو با این اقدام وضع دولت و دربار خود را تحکیم بخشید و از اشراف زمین‌دار خواست در دربار بمانند تا از ایشان در مناصب و کارهای دولتی بهره گیرد[۱۶۹]. زمین‌داران متوسط از تدابیر مذکور به میزان فراوان بهره‌مند شدند و در نتیجه به تکیه‌گاه عمدهٔ دولت ایران بدل گشتند. تدابیر مذکور البته به سود اشراف و بزرگان بود. در نتیجهٔ اقدامات مذکور اینان به صورت وابسته درآمدند. زیرا حمایت از این گروه مشروط به انجام خدمات دولتی بود.

اقدامات و تدابیر هرمزد فرزند خسرو انوشیروان نیز در جهت حمایت از زمین‌داران متوسط صورت گرفت. کوشش بسیاری در طریق رهایی «دیهیگان»، «خداوندان روستا» از ورشکستگی که حاصل تجاوز سپاهیان بود، انجام گرفت[۱۷۰]. مآخذ این شاه را مخالف اشراف نامیده‌اند و برآنند که هرمزد نسبت به اشراف و بزرگان سختگیر بود و می کوشید تا از مهر و محبت «مردم» برخوردار گردد.

نهضت مزدکیان در دگرگونیهای اجتماعی آیندهٔ ایران مؤثر افتاد. موبدان و بزرگان تا اندازه‌ای رو به ضعف نهادند. مالکیت فئودالی بر زمین که مشروط به انجام خدمات نظامی و کشوری بود، ضمن اتخاذ تدابیری از سوی دولت قوام پذیرفت. طبقهٔ ملاکان زمین‌دار به مقیاسی وسیعتر مرکز اتکاء دولت و حکومت ساسانیان را تشکیل دادند. بخشی از بزرگان، بویژه اشراف کهن و سران قبایل

167- Tabari. *Annales*, p. 898,-A. christensen. *Le règne du roi Kawadh* I, p. 33.
168- Th. Nöldeke. *Tabari*, s. 163-164.

۱۶۹ـ همانجا، ص ۱۶۴.
۱۷۰ـ همانجا، ص ۲۶۲.

ضعیفتر شدند. ولی ملاکان متوسط مواقف خود را استحکام بخشیدند و به طبقهٔ اصلی حاکم بدل گشتند. استثمار تولیدکنندگان و زحمتکشان مستقیماً از سوی این گروه انجام می گرفت. آزادان هستهٔ اصلی ارتش و سوارنظام ساسانیان را تشکیل دادند. از مآخذ پایان سدهٔ ششم میلادی چنین بر می آید که واگذاری مشروط اراضی و استفاده از آن به صورت مالکیت فئودالی در ایران از موقعیت مستحکمی برخوردار گردید. تحکیم موقف آزادان نتیجه و حاصل نهضت مزدکیان بود.

پایان سخن

بررسی تاریخ شهرهای خاور نزدیك حدود بیست سال قبل با پژوهشی دربارهٔ شهر ادس (ادسا ـ الرها) از سوی نگارنده آغاز شد. استفاده از منابع کلاسیك یونانی و لاتین و نیز بهره‌گیری از مآخذ موجود در زبانهای شرقی، موجب شد که نگارنده پیرامون تاریخ استانهای حوضهٔ رود دجله و مسیر آن به تحقیق پردازد. نه تنها «شهرهای ایران» چون شوش Suse، اوپیس Opis ـ سلوکیه، کرکوك ـ کرخ بیت سلوك، بلکه شهرهایی چون بابل ونصیبین نیز بخشی از کشور بزرگ و نیرومند ساسانی بودند. پژوهش پیرامون تاریخ شهرها در عصر هلنیسم، پارتیان و ایران ساسانی موجب نتیجه‌گیریهای تازه‌ای شد.

ظهور مناسبات فئودالی در خاورنزدیك دارای ویژگیهای معینی است. پیشرفت صنعت و تجارت در شهرها، باقی ماندن مناسبات کالا ـ پول جهت دیگری داشتند که خاص «فئودالیسم شرق» بود. «فئودالیسم شرق» در مراحل آغازین نیز از «فئودالیسم غرب» متمایز بود. وضع شهر در مرحلهٔ برده‌داری بهمراه تغییر نظام اقتصادی و ظهور مناسبات اجتماعی جدید دگرگونی یافت.

پژوهش نسبی اساسنامهٔ شهرها در عهد هلنیسم چه به صورت سازمان دولت شهر (پولیس) و چه غیر دولت شهر و نیز بررسی وضع شهرهای آغاز فئودالیسم

در سرزمین ساسانیان نشان می دهد که شهرها خودمختاری پیشین خود را از دست دادند. حال آن که نوع خاصی از سازمان پیشه‌وران و اصناف که دارای نمایندگان خاص خود بودند، همچنان باقی ماندند و کمال پذیرفتند. «شهرهای شاهی» که از سوی شاهان احداث گردیدند و تحت حمایت آنان قرار داشتند حالتی نو یافتند و از اهمیت فراوان برخوردار شدند. این شهرها چه از نظر اقتصادی و چه از دیدگاه سیاسی مورد توجه خاص قرار داشتند.

پدیدهٔ فئودالی شدن ایران از جهات و جوانب گونه‌گون در این اثر مورد بررسی قرار گرفته است. مآخذ و منابع موجود امکان دادند تا دگرگونیهای مناسبات برده‌داری و تا حدودی مسئله آزادی بردگان، منع فروش بردگان وابسته به زمین جدا از کشتزار و فروش کشتزار جدا از برده معلوم و مشخص گردد. این شیوهٔ برده‌داری به نحوهٔ استثمار دوران سرواژ تا اندازه‌ای نزدیک است. ضعف و انحطاط نظام قبیله‌ای از آنجا معلوم می شود که به کشاورزان عضو جماعات (کمونهای) روستایی اجازه داده می شد قطعه زمین خود را بفروشند. مطالب مندرج در مآخذ مؤید اهمیت خاص ظهور مالکیت فئودالی بر زمین در سدهٔ پنجم میلادی است.

کوشش زمین‌داران در جهت تابع کردن جماعات روستایی به گونهٔ فئودالی با مقاومت مواجه گردید. نهضت مزدکیان که در پایان سدهٔ پنجم میلادی ایران را به لرزه افکنده بود، مظهر اعتراض روستاییان علیه فشارهای فئودالی طبقهٔ حاکم بود. اصلاحات خسرو انوشیروان موجبات تحکیم نظام فئودالی جدید در ایران را فراهم آورد.

وجود کارگاههای پیشرفتهٔ پیشه‌وران، بازرگانی محلی و ترانزیتی، مناسبات کالا ـ پول و حفاظت شهرها از اهمیت خاصی برخوردار بودند و شرط لازم برای مناسبات فئودالی نوبنیاد به شمار می رفتند.

نقش شهرها در جامعهٔ فئودالی طی مراحل آغازین ظهور آن و نیز ارتباط عمیق شهرها با کلیهٔ فرایندهای تاریخی و پیشرفتهای اجتماعی ـ اقتصادی ایران از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. پژوهش پیرامون وضع شهرها طی مراحل اولیهٔ فئودالیسم در ایران امکان داده است تا کلیهٔ مسایل مربوط به ظهور فئودالیسم و نحوهٔ پیشرفت خاص آن در خاور نزدیک مورد ارزیابی قرار گیرند.

ضمایم و ملحقات

پیرامون تاریخ آیینهای دینی در ایران

۱

نهضت دینی سدهٔ سوم میلادی

دگرگونی وضع اقتصادی جامعه با سرعت در یکرشته از پدیده‌های روبنایی مؤثر افتاد. بسیاری از این پدیده‌ها شایسته و نیازمند پژوهشها و بررسیهای خاص و عمیقی پیرامون ویژگیهای حکومت و دولت، دگرگونی در قوانین و مقررات حقوقی، بروز شکلهای مذهبی تازه و انتشار تعالیم ایدئولوژیك جدید اند.

در استانهای مختلف ایران تعالیم و سنتهای مذهبی شکل گرفتند که دارای ریشه‌هایی بسیار کهن از روزگار باستان بودند. بررسی کهنترین آثار متعلق به آیین زرتشت مدتها است که به صورت دانشی ویژه درآمده است. در این زمینه پژوهندگان هنوز به نظر واحدی دست نیافته‌اند. مسئله مربوط به اوستا و تدوین و تفسیرهای اولیهٔ آن و شرایط تدوین و مشخصات الفبایی و نیز ناحیهٔ ظهور و بروز آن، هنوز مورد توجه بسیاری از محققان است. «نخستین جایگاه آیین زرتشت»، زمان ارائه آیین مزبور، مقررات و مراسم و محل گسترش آن مسایلی هستند که با یکدیگر پیوندی عمیق دارند و معلوم داشتن آنها بدون در نظر گرفتن این پیوند میسّر نیست. این مسایل بسیار بغرنج در محدودهٔ این تحقیق مختصر نمی گنجد. ولی نمی توان

اهمیت این مسایل را از دیده دور داشت و متذکر نگردید. این مسایل از سوی هرتسفلد مورد تحقیق و بررسی قرار گرفتند[1]. نوشته‌های هرتسفلد موجب اظهارنظرهای متعدد در اتحاد شوروی و دیگر کشورها گردید. کافی است به نظریات بسیار جالب آکادمیسین و. و. استرووه[2] و مقاله آکادمیسین یوگنی برتلس توجه شود. اینان بعضی نظریات هرتسفلد را نپذیرفتند[3]. نظریهٔ استاد هنینگ در این زمینه شایان دقت و توجه خاصی است. هنینگ زرتشت را شخصیتی تاریخی می‌دانست که سدهٔ ششم پیش‌از میلاد در سرزمینهای شرقی دولت هخامنشی می‌زیست[4].

هنگام کنار نهادن این مسایل نمی‌توان پدیده‌های دیگری را که مربوط به ایدئولوژی جامعهٔ ایرانی در دوران مورد نظر است، نادیده گرفت. پدیده‌های مذکور منعکس‌کنندهٔ دگرگونیهای داخلی و بیانگر فرایندهای بغرنج و عمیق در این دوره هستند که در واقع می‌توان آن را دورهٔ گذر نامید.

پیش‌از هر چیز باید به این نکته توجه داشت که ابتدا در استانهای متعدد ایران معبودهای مورد ستایش و معتقدات جداگانه و مختلفی وجود داشتند. پژوهندگان بارها از دشواریهایی یاد کردند که ضمن رابطه میان ستایش اهورامزدا و میترا، تکریم خورشید و آتش و ستایش ایزد اناهیتا بدان گرفتار آمدند. دین ایرانی در سدهٔ سوم میلادی انعکاسی از همهٔ مظاهر سازش و التقاط عمیقی بود که بسیاری از معتقدات را در یك آیین جمع داشت. این رابطه در جریان ازدواج و نسبت فرزندخواندگی میان خدایان، الحاق و متعاقب آن استحالهٔ خدایان در یکدیگر انعکاس یافت.

به موازات پرستش آتش در ایران، رسم و سنت همزادگرایی animisme، جان‌گرایی animatisme و پرستش ارواح نیز رواج بسیار داشت. سنت مقدس پنداشتن درخت و یا بیشه نیز معمول بود. مراسم جشن سال نو و یا جشن تیرگان نیز از سابقهٔ ممتد و کهنی برخوردار بود.

1- E. Herzfeld. *Zoroaster and his World*. I-II. Princeton, 1947.

2- V.V. Struve. *Vosstanie V Margiane nri Darii I*. Mater. Iuzh-noturkm. arkheolog. Kompleksn. ekspeditsii, vip. 1, Ashkhabad, 1949, str. 14-15, 20-21.

3- E.E. Bertels. *Novie raboty po izucheniiu Avesty*. Uch. zap. Inct. vostokovedeniia, T.III. M. 1951, str. 257-271.

4- W. Henning. *Zoroaster, Politician or Witch-Doctor*, str. 38, 41.

توجه محققان به تفاوت میان هیربدان و موبدان نیز شایان دقت و در خور اهمیت است. این نظر معقول می نماید که در سدهٔ پنجم میلادی مقام هیربدکاستی پذیرفت و جای خود را به موبد واگذارد[5]. این نظر درست بعدها از طریق مآخذ و منابع مورد تأیید قرار گرفت و موجب چنین استنتاجی گردید که هیربد خدمتگزار آتش بود و در ضمن حفاظت از کتب مقدس را برعهده داشت. باید افزود که هیربد (هیرپت ـ herpat) مقام معلم را عهده‌دار بود و شاگردانی (havisht) داشت که متون مقدس را بهمراه او از بر تکرار و زمزمه می کردند. واژهٔ زمزم یا زمزمه در روایات عربی آمده است[6]. کاملاً مشخص است که از برزمزمه‌کردن متن، خود نموداری از وجود متنهای شفاهی است که تکرار می شدند و در حافظه جای می گرفتند. در این مورد اشاره‌ای به خواندن متن نوشته شده نیست. از اینجا می توان چنین نتیجه گرفت که طی روزگاران دراز متن نوشته‌ای از اوستا وجود نداشت و تنها به صورت محفوظ سینه به سینه نقل می شد.

هیربد با سنتها و روایات جنوب غرب ایران از استخر و نیز با ستایش ایزد اناهیتا مرتبط است. اناهیتا در استانهای آرامی با نام تانای شهرت دارد. پرستشگاهی که کتیبهٔ شاپور اول بر دیوار آن نقر شده است با نام ایزد اناهیتا مرتبط است. خرابه‌های این بنا که به صورت مکعب است و اکنون آن را «کعبهٔ زرتشت» می نامند در نزدیکی نقش رستم و کنار آرامگاه شاهان هخامنشی نهاده شده است. معروف است که ستایش اناهیتا با پرستش آتش که گستردگی بسیار داشت، مرتبط بود. ستایش این ایزد راه درازی را طی کرد و با گذر از میان رودان (بین النهرین) و سوریا به آسیای صغیر و پس آنگاه از طریق دریای مدیترانه به روم راه یافت. نام آفرودیت ـ ونوس با اناهیتا مرتبط بود. ستایش اناهیتا در غرب با ستایش بزرگ مادر همهٔ خدایان ممزوج گردید. چهره ایزدان با تصویر اناهیتا مرتبط شد. اناهیتا چهره خاص شرقی خود را همچنان حفظ کرد.

ویکندر که مسایل مربوط به آیین زرتشت را مورد بررسی قرار داده یادآور شده است که در متن پهلوی اردویراف‌نامه می توان تفاوت میان دو گروه مذهبی هیربدان و موبدان را به روشنی مشاهده کرد که در آن مقام نخست را هیربدان دارا

5- E. Stein. *Ein Kapitel vom persischen und byzantinischen Staate*, s. 51,54.
6- S. Wikander. *Feuerpriester in Kleinasien und Iran*, s. 27-28, 30.

بودند[۷]. ولی جایگاه اینان در جنوب غرب نزدیك استخر آمده است که زادگاه ساسانیان بود. این مطلب از سوی محققان مورد تأیید قرار گرفت. اردویراف‌نامه اثری است سرشار از حسن نظر نسبت به هیربدان. ولی نویسندگان متأخر کوشیدند در آثار خود هیربدان را با مرکز دینی جدید در شیز آذربایگان ارتباط دهند. آن گروه از شاهان ساسانی که در سده‌های سوم و چهارم میلادی بر اریکه سلطنت تکیه داشتند، هوادار هیربدان و ستایشگر ایزد اناهیتا بودند. فارس مرکز دینی این شاهان بود و اغلب کتیبه‌های خود را بر صخره‌های این سرزمین می‌نگاشتند. بنای «کعبهٔ زرتشت» در ناحیهٔ تخت جمشید که پیشتر از آن یاد کردیم، ویژه اناهیتا بود. در این بنا کتیبه شاپور یکم در سال ۲۶۲ و نیز کتیبهٔ موبد کرتیر موجود است[۸]. و امّا در روایات شمال غربی که شیز را مرکز دینی می شمردند از موبدان سخن رفته است. این عنوان بویژه از استانهای شمال غرب به مآخذ و منابع ارمنی و از آنجا به مآخذ سریانی راه یافت. مبارزه میان هیربدان و موبدان که به امری ناگزیر بدل گشته بود، در سدهٔ پنجم میلادی و شاید اندکی پیش از آن شدت گرفت. این ماجرا به حدود سال ۳۸۷ میلادی و زمان انعقاد صلح میان ایران و روم مربوط می شود و چه بسا با الحاق شیز و آتروپاتن Atropaten (اثورپاتکان) همراه بوده است. در ضمن باید این نکته را پذیرفت که ستایش اناهیتا و پرستش آتش ابتدا در شیز رواج داشت. در روزگار پارتیان ستایش اناهیتا از این سرزمین به ارمنستان راه یافت. ولی با گذشت زمان این مرکز با موبدان و سنتهای اوستایی مرتبط گردید[۹].

کنون را به تشریح نظریات ارائه شده از سوی ویکندر می پردازیم. پیش از هر چیز ذکر این نکته ضرور است که یکرشته از نظریات او را نمی توان تأیید شده پنداشت. زیرا بسیاری از آنها با یکدیگر متناقض و متضاداند. به عنوان نمونه ویکندر به منظور مستدل ساختن نظر خود مبنی بر متأخر بودن ظهور اصطلاح «موبد» به تذکراتی توسل می جوید تا از این رهگذر تصادفی بودن اصطلاح مذکور و بعضی اصطلاحات دیگر را در مآخذ و منابع به اثبات رساند. حال آن که اگر مسایل مربوط به ادیان ایرانی و نمایندگان این ادیان را ضمن ارتباط با رویدادهای تاریخی مورد

7- S. Wikandr. *Feuerpriester in Kleinasien und Iran*, s. 44-45.

۸ـ همانجا، ص ۵۳، ۵۵، ۶۵ـ۶۶.

9- S. Wikander. *Feuerpriester in Kleinasien und Iran*, s. 180,181.

بررسی قرار دهیم، به نتایج دیگری دست می یابیم. محقق نامبرده نتوانست دریابد که چرا نمایندگان معتقدات دینی سرزمینهای شمال غرب ایران و بدیگر سخن موبدان نوشته‌های خود را با لهجهٔ جنوب غربی پارسی میانه تدوین کرده‌اند. حال آن که نمایندگان معتقدات دینی نواحی جنوب غرب و شاهان کتیبه‌های خود را به لهجهٔ شمال غرب و بدیگر سخن پارتی ارائه نمودند. در بررسی دیگر نظریات ویکندز پرسشهای متعددی از این گونه پدید می آیند.

برای درك این نکته که روحانیت در عصر پادشاهی جدید ایران در سدهٔ سوم میلادی بتدریج کسب اهمیت کرد، لازم است به مطالبی که پیشتر بدان اشاره داشتیم توجه شود. اردشیر اول و شاپور یکم از حمایت روحانیان و اشراف محلی زادگاه دودمان ساسانی برخوردار شدند. در ارتباط این روحانیان ـ هیربدان ـ با آیین ستایش اناهیتا و پرستش آتش جای هیچ گونه شك و تردیدی نیست. در ضمن باید افزود که آیین مذکور در آن روزگار صرفاً جنبهٔ محلی نداشت. بلکه با یکرشته خصوصیات و ویژگیهای محلی رنگ آمیزی شده بود. قداست آتش و پرستش آن در همهٔ استانهای ایران معمول و رایج بود. ولی در نواحی مختلف بر پایه اوضاع و احوال و سنتهای محلی، رنگ و صبغهٔ خود را داشت. ویکندر خود نمونه‌ای پیرامون این مطلب ارائه کرد و آن آشنایی ارمنیان با آیین زرتشت در روزگار فرمانروایی پارتیان بود. ولی مؤلف بی ذکر دلیل کافی برای بکار گرفتن عناوین «هیربد» و «موبد» اهمیت فراوان قایل شد. ویکندر در این مورد دست کم به مآخذ سریانی و ارمنی آن زمان و دیگر مآخذ تاریخی نزدیك به عصر مذکور توجه کافی مبذول نداشت. ولی مآخذ و منابع عربی و پارسی نیازمند بررسیهایی همراه با تذکرات و اصلاحات هستند. زیرا چنان که باید پی گیری ظهور عناوین هیربد و موبد در آنها دقیقاً ملحوظ نشده است. در واقع باید افزود که طی زمانهای معین از سدهٔ سوم میلادی رسم ستایش اناهیتا و پرستش آتش با هیربدان ارتباط داشت. امّا همان مؤلف منکر رابطهٔ موبدان با پرستش آتش شده است. در روزگار نخستین شاهان ساسانی و دگرگونیهای اجتماعی پیش از آن، پدیده‌های روبنایی تازه‌ای حادث شدند. بویژه در سازمان دولتی تغییرات عمده‌ای پدید آمد. یکی از مشخصات دودمان جدید ساسانی آن بود که از حمایت وسیع بزرگان و روحانیان برخوردار شدند. محافل روحانی بویژه هیربدان استخر به ساسانیان بسیار نزدیك بودند. ولی روحانیان دیگر

استانهای ایران و پیروان دیگر ایزدان نیز امکان یافتند تا از امتیازهای عمده‌ای بهره‌مند شوند. از همین رو موبدان به عنوان روحانیان ایران مورد قبول واقع شدند. در رأس هرم موبدان، شخصیتی به نام موبدان موبد قرار داشت.

شاهان دودمان ساسانی خود را در کتیبه‌ها «مزدیسن بغ» = «مزدایسن بغ»، «ستایشگر بغ مزدا» نامیده‌اند. این نکته را در کتیبه‌های شاپور یکم و اردشیر اول می توان مشاهده کرد. در متن کتیبهٔ نرسه و شاپور دوم و نیز در کتیبهٔ شاپور سکانشاه (شاه سکستان) نیز چنین مطلبی عنوان شده است[10]. بدین روال از کتیبه‌های شاهان به سهولت می توان به آیین آنها که ستایندهٔ مزدا بودند، پی برد. این نامی است کوتاه شده از نام باستانی اهورامزدا. پرستش آتش نیز از همین کتیبه‌ها بویژه کتیبهٔ بزرگ شاپور اول در نقش رستم و پرستشگاه مشهور به «کعبهٔ زرتشت» معلوم و مشخص است. در کتیبهٔ مذکور از آتشهایی سخن‌رفته است که شاه به عنوان سپاس به خاطر پیروزی پدید آورد[11]. در این کتیبه ارتباط با ایزد اناهیتا با نام همسر شاه، اتورناهید (آذر ناهید) پیوند دارد[12].

در کتیبهٔ نرسه (سطر دهم) در کنار نام هورمیزد (اهورمیزد ـ اهورمزد) و «همهٔ ایزدان» از «اناهیت بانوك» ـ «اناهیت بانو» یاد شده است. بدین روال در ستایش اناهیتا جای تردید نیست[13].

ذکر این نکته ضرور است که در همان کتیبه‌ها عناوین «موبد» و «هیربد» را می یابیم. در سطر بیست‌وهشتم کتیبهٔ موبد کرتیر در نقش رجب، وی از انتصاب خود به مقام موبد هیربد به فرمان شاپور یاد کرده است: (magupat ut éhrpat nam[14] Kirte). تاکنون به این نکته توجهی معطوف نشده است. این کتیبه کرتیر مربوط به دوران پادشاهی و رهران (بهرام دوم) پسر ورهران (بهرام اول) ۲۹۳-۲۷۶ میلادی است. باید افزود که اواخر سدهٔ سوم میلادی هر دو عنوان وجود داشتند و حتی در مورد شخص واحدی که میان روحانیان مقام نخست داشت بکار می رفتند. ذکر این

10- E. Herzfeld. *Paikuli*. I. s.85.

کتیبه اردشیر، سطر اول؛ ص ۸۶ ـ نوشتهٔ شاپور یکم، سطر ۱ ـ ۳؛ ص ۸۷ ـ کتیبه شاپور یکم سطر ۱ ـ ۳؛ ص ۹۵ـ کتیبهٔ نرسه سطرهای ۱ و ۲؛ ص ۱۲۱ ـ کتیبهٔ شاپور سکانشاه، سطر ا و ۳؛ ص ۱۲۳ ـ کتیبهٔ شاپور دوم، سطر ۲.

11- E. Honigmann et A.Maricq. *Recherches sur Les Res Gestae divi Saporis*. p.16. 43-52.

۱۲ـ همانجا، ص ۱۶، سطر ۴۷.

13- E. Herzfeld. *Paikuli*. I. s. 99.

۱۴ـ همانجا.

نکته ضرور است که بهرام اول و بهرام دوم که در کتیبهٔ مذکور از آنان سخن رفته است، کرتیر اهورامزدا را تنها به عنوان موبد (magupat) تأیید کردند. در اینجا از عنوان «هیربد» سخنی در میان نیست*.

از این عنوانها بر می آید که سازش و التقاطی در آیین و ایزدان مورد ستایش صورت پذیرفته است. توضیح این نکته دشوار نیست. زیرا التقاط مذکور در همهٔ جهات و جوانب سیاست ساسانیان مشهود است. هدف آنان از سازش و التقاط، وحدت ایران و متحد گردانیدن شاهان و شاهکان و استانهای کشور در یك مجموعهٔ واحد بود. جهات و جوانب ویژهٔ بعضی از معتقدات و ستایش ایزدان در یك مجموعهٔ واحد پیوند یافتند و در نتیجه آیین زرتشت به دین مرکزی و عمدهٔ کشور بدل گشت. از دو عنوان روحانی هیربد و موبد، سرانجام موبد برتری یافت و روحانی بزرگ کشور موبدان ـ موبد نامیده شد. بنا به نظر ویکندر در نوشته‌ها شبهه و تردید پیرامون این دو عنوان مشهود است. می توان پذیرفت که رسم و سنت استخر در مآخذ و منابعی چون **کارنامگ** (**کارنامهٔ اردشیر پاپکان**) ارداویراف نامه (اردای ویرافنامك)، **نامهٔ تنسر** و نوشته‌های طبری، ثعالبی و **فارسنامه** (ابن بلخی) آمده است. ولی سنتهای شیز شامل رسمهای اوستایی و آیین گرایانهٔ زرتشتی است که نمونه‌های آن را در دینکرت و آثار مسعودی و شاهنامهٔ فردوسی می توان یافت[۱۵].

می توان پذیرفت که مآخذ نخستین مربوط به سنتهای عمومی و رایج بوده که اردشیر را در مقام والا و بسیار عمده‌ای جای داده است. بنا به نظر ویکندر با توجه به اهمیتی که این مآخذ برای فارس به عنوان مرکز دینی قایل شده‌اند، می توان انتظار داشت که از هیربد به عنوان مقام روحانی سخن رفته باشد. ولی در **کارنامگ** و **نامهٔ تنسر** از موبد بزرگ یاد شده است. بنا به عقیدهٔ ویکندر این عنوان با سنت شیز مرتبط است[۱۶]. با تکیه به اطلاعات مذکور نظریهٔ مبتنی بر تفاوت عمده میان معتقدات مذهبی جنوب و شمال غرب ایران و قشرهای روحانی استانهای گونه‌گون کشور را

* نگارندهٔ کتاب نام کرتیر را به صورت «کرتیراهورمزد» ارائه کرده است. مترجم گمان دارد که نگارنده در خواندن متن دچار تشویش شده باشد. کرتیر در کتیبه خود را چنین نامیده است: «کرتیر نگهبان روان بهرام و موبد اهورامزدا». ر.ش. به: ولادیمیر لوکونین، تمدن ایران ساسانی، ترجمهٔ عنایت الله رضا، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۰، ص ۱۴۰ـ۱۴۱.

15- S. Wikander. *Feuerpriester in Kleinasien and Iran*, s. 132-133.

۱۶ـ همانجا، ص ۱۶۵.

نمی توان درست پنداشت. زیرا آنها بسرعت میان خود زبان مشترك حاصل کردند. در ضمن نمی توان این نکته را پذیرفت که اوستای مکتوب در روزگاران متأخر پدید آمده باشد. زیرا در مأخذی چون نامهٔ تنسر و کارنامگ از اوستای مکتوب سخن رفته است[۱۷]. در این زمینه می توان نظریات نیبرگ Nyberg و هنینگ را متذکر گردید. اینان معتقد بودند که در روزگار هخامنشیان اوستا به صورت مکتوب وجود نداشت و تنها در روزگار ساسانیان مطالب شفاهی گردآوری و تدوین شد. در ضمن آنها الفبای اوستایی را متعلق به جنوب ایران می شمارند. مشابه این نظر از سوی بیلی Bailey نیز عنوان گردید. بیلی ظهور الفبای اوستایی را به سدهٔ ششم میلادی مربوط می دانست[۱۸]. حال آن که ماجرای خطاهای موجود در قرائت دست نوشته‌های اوستا حکایت از آن دارد که اصلاح متن با تکیه به الفبای آرامی که فاقد حروف صدادار بود صورت پذیرفت.

آکادمیسین یوگنی برتلس بر این عقیده است که نظر محققان نامبرده با مندرجات مآخذ از جمله رساله‌های مانوی متناقض و متضاد است. بنا بر گفتهٔ مانی تعالیم زرتشت از سوی شاگردان او «در کتابهایی» نوشته شد. این مطلب در مأخذ معتبر دیگری که از آثار پائوسانیاس Pausanias نویسندهٔ یونانی است، مورد تأیید قرار گرفته است. او نوشت که روحانی زرتشتی «سرودها و نوشته‌ها را از روی کتاب می خواند و زمزمه می کرد»[۱۹].

بدین روال بی پایگی نظریهٔ متخالف قرار دادن روایات شفاهی هیربدان فارس با روایات کتبی موبدان شیز معلوم و مشخص می گردد. این نظر که «اپستاك- اوستا» روایتی شفاهی و مرتبط با سرودها و دعاهایی بوده که تاکنون به ما نرسیده است، قابل پذیرش نیست[۲۰]. مسئله مربوط به رابطهٔ روایات مکتوب «nipek» با شیز را نمی توان فارغ از ارتباط با مآخذ مربوطه مطرح نمود. متن نوشتهٔ اوستا در بسیاری از روایات آمده است. گرچه هریك از مؤلفان متن را به گونه‌ای ارائه کرده‌اند، ولی در همهٔ موارد ماهیت آنها یکی است. در این زمینه نوشتهٔ بیرونی شایان توجه است. بیرونی زرتشت را از اتورپاتکان نوشته و روایتی ارائه کرده است که طبق آن متن

17- E. Bertels. *Novie raboti po izucheniiu Avesti*, str. 267-268.
18- H. Bailey. *Zoroastrian Problems in the Ninth Century Books*. Oxford. 1943. p. 169, 172.
19- E. Bertels. *Novie raboti op izucheniiu Avesti*, str. 267-268.
20- S. Wikander. *Feuerprieter in Kleinasien und Iran*. s. 160.

اوستای ورجاوند که بر دوازده پوست گاو به زر نوشته شده بود، از سوی اسکندر مقدونی به آتش کشیده شد و نیز هم او هیربدان را بکشت (وقتل الهرابذه)[۲۱]. روایت دیگر حاکی از این نکته است که در سمرقند الواح زرینی وجود داشتند که متن اوستا بر آنها با آب زر نوشته شده بود. این الواح نیز به فرمان اسکندر سوخته شد[۲۲]. گرچه این روایتها آشفته‌اند، با این وصف وجود متن اوستا به صورت مکتوب را مورد تأیید قرار داده‌اند.

اتورپاتکان از روزگاران دراز مرکز دینی بود. در عهد پارتیان ستایش آناهیتا و پرستش آتش در ارمنستان رایج و معمول بود. پیش از هجوم تازیان به ایران، شیز در سراسر کشور از اهمیت فراوان برخوردار بود. در این سرزمین، بویژه ناحیهٔ گنزك و کنار آتشکدهٔ مشهور آتورگشنسپ (آذر گشنسپ) «مدرسه‌ای برای تعلیم و تربیت مغان» وجود داشت. اینجا «پرورشگاه همهٔ مغان بود و سروش (Sirosh) مغان» نام داشت. این جایی بود که «مغان از سراسر کشور ایران در آن گرد می آمدند تا دعاهای زرتشت فرزنـــد اسفید تهامان Sfidtahaman* را بیاموزند[۲۳]. در شیز همچنین فهرستی از متون متعدد اوستا که بر پوستهای گاو نوشته شده بود، وجود داشت. طبق همان روایت متن دیگری از اوستا در استخر تخت‌جمشید نگاهداری می شد[۲۴] که باید محل استقرار آن همان «کعبهٔ زرتشت» یا ستایشگاه ایزد اناهیتا باشد. این آگهی ناقض حدس و گمانی است مبنی بر این که سدهٔ ششم میلادی در جنوب غرب ایران تنها روایات شفاهی و در شمال غرب ایران متن کتبی اوستا وجود داشته است.

اوضاع سیاسی ایران طی سده‌های سوم و چهارم میلادی نمودار بروز تزلزلهایی در زمینهٔ ایدئولوژی است. گرچه در آغاز پادشاهی ساسانیان طی سدهٔ سوم میلادی، استخر و استانهای جنوب غرب ایران نخستین پایگاه دودمان مذکور به شمار می رفت، با این وصف تحکیم ارتباط با استانهای شمالی کشور وظیفهٔ عمده‌ای محسوب می شد. پیوند استانهای شمالی از اهمیت فراوان برخوردار بود و

21- Takizadeh. *A new contribution to the materials concerning the life Zoroaster.* Bull. of the school of Oriental studies, 1937, v.8, p. 948,954.

22- *Shahristanha-i Eran: A catalogue*...by J. Marquart. ed. by G. Messina. p. 8-9.

* نام مذکور باید همان سپیتامان یا اسپیتامان باشد ـ م.

23- N. Pigulevskaia. *Mar Aba I*, str. 79-*Vita mar Abae*, ed.P. BEdjan, Paris, 1895.

24- *Shahristanha-i Eran: A catalogue*...by Marquart, ed. by G.Messina, p. 28-29.

شاه ناگزیر از میان بزرگان و روحانیان محلی حامیانی جست‌وجو می کرد. درضمن جز از آیین زرتشت، دیگر آیینها نیز در ایران رواج و گسترش فراوان داشتند که آیین مانی یکی از آنها بود. مراکز زرتشتی همهٔ نیروی خود را بکار گرفتند تا در برابر خطری که از سوی آیین مسیح پدید آمده بود به پیکار برخیزند و آن را سرکوب کنند. آن زمان آیین مسیح بخش وسیعی از ارمنستان را فرا گرفته بود. گروه کثیری ازمردم سوریا و اعراب ساکن میان رودان (بین النهرین) و بخشی از ایران آیین مسیح را پذیرا شدند. سدهٔ چهارم میلادی آیین مسیح در امپراتوری روم شرقی (بیزانس) و ارمنستان، آیین رسمی اعلام شد. این نیز دولت ایران را با دشواریهایی مواجه کرد. زیرا آیین مسیح از تکیه‌گاه نیرومندی برخوردار گردید. بنای شهرهای ایران و تمرکز پیشه‌وران و بازرگانان در مراکز شهری، جوانب روبنایی خاص خود را بویژه درزمینهٔ ایدئولوژی طبقات مذکور پدید آورد.

شاهنشاهان ساسانی نه تنها از سوی سران قبایل، بلکه از جانب بزرگان و روحانیان ایران نیز مورد حمایت و پشتیبانی قرار گرفتند. آیین مانی پدیده‌ای نو در زمینهٔ ایدئولوژی بود. تعالیم التقاطی آیین مانی که تأثیرهای متفاوتی برجا نهاده بود، خصلتهایی ویژهٔ خود داشت.

آگهیهای مربوط به زندگی مانی که از سوی مؤلفان متأخر ارائه شد تا اندازهٔ زیادی آمیخته با افسانه است. ولی آثار شاگردان مانی که در مصر به زبان قبطی کشف گردید، ملهم از گفته‌های او است. بخشهایی از کتاب مشهور مانی زیرعنوان «شاپورگان» برجا مانده است که به شاپور اول اهدا شده بود. از یك رسالهٔ تاریخی نیز بخشهایی برجا مانده است. این رساله شایان دقت فراوان است. زیرا توسط گروهی از نزدیکترین شاگردان و پیروان مانی به رشتهٔ تحریر کشیده شد. برمبنای این آثار که از کشف آنها زمان درازی نمی گذرد، می توان دریافت که مطالب الفهرست پیرامون نخستین سخنرانی مانی در روز تاجگزاری شاپور اول مقرون به حقیقت نیست.

مانی در سال ۲۱۶ میلادی تولد یافت[۲۵]. وی نخستین بار در سن بیست و سه و یا بیست و چهار سالگی به تبلیغ اندیشه‌های خود پرداخت. این زمان مصادف

25- H.C. Puech. *Le manichéisme, son fondateur, sa doctrine.* Paris, 1949, p. 32.

بود با آخرین سال پادشاهی اردشیر اول (۲۴۱ـ۲۲۴ میلادی). با بکار گرفتن اول شخص مفرد چنین بنظر می رسد که بیان مطلب از مانی باشد. مانی آن زمان با کشتی عازم «هند» توران و مکران شد و یك چند از عمر خویش را در آن سرزمینها گذراند[۲۶]. وی در آنجا با مجامع مسیحی که پیش از آن توسط سوریاییان بنیاد یافته بود، آشنا شد. تردید نیست که مانی با سفرنامه مشکوك و نامعتبر حواری توماس به هندوستان آشنایی داشت[۲۷]. در تعالیم مانی جهات و جوانبی از فلسفه و اندیشه‌های دینی هندوان از جمله تناسخ و انتقال روح مشهود است. چنین بنظر می رسد که اندیشه‌های مذکور سوغاتی بود که مانی از سفر دور و دراز خویش به ارمغان آورد. مانی به روزگار پادشاهی شاپور، از سرزمین هندوان به ناحیهٔ «پرسیدا» بازگشت و از آنجا به بابل و میشان و «سرزمین خوزستان» و استانهای جنوب غربی ایران رفت. شاهنشاه شاپور مانی را «با اعزاز بسیار» به حضور پذیرفت و اجازه داد به تبلیغ اندیشه‌های خویش در ایران بپردازد. این نکته واقعیتی تاریخی است[۲۸]. پس آنگاه نام استانهایی که مانی برای تبلیغ بدان سرزمینها سفر کرده بود مذکور افتاده است. در اینجا از استانهای شمال غرب یاد شده و جز از نام پرسیدا «سرزمین پارتیان از دیگر نواحی تا سرزمین ادیابن ـ ادیابنه سخن رفته است (این نام صورت دگرگونی یافته‌ای از نام سریانی حدایاب Hedayab است) که در نواحی هم مرز با امپراتوری رومیان قرار داشت»[۲۹]. گمان می رود مانی در لشکرکشیهای شاپور وی را همراهی می کرد و در سال اسارت والریانوس امپراتور روم نیز همراه شاپور بود. بدین روال مانی در دوران معینی از فعالیت خویش نه تنها با مقاومتی از سوی دولتمداران مواجه نگردید، بلکه در کنف حمایت شاپور اول قرار داشت.

چنین بنظر می رسد که آن زمان ضرورتهایی در زمینهٔ ایدئولوژی و حمایت از پدیده‌های جدید فرهنگی احساس می شد و در آغاز آیین مانی با خصایل تازهٔ حاکمیت شاه مباینت و مخالفتی نداشت.

26- Schmidt-Polotsky. *Ein Mani-Fund in Ägypten*. Sitzungsberichte der Preuss. Akad. d. Wissensch., 1933, s.48-H. Puech. *Le manichéism*... p. 44-45.

27- H.H. Schaeder. Schmidt und Polotsky. *Ein Mani-Fund in Ägypten*. *Gnomon*, 1933, Bd. 9, H.7, S. 349.

28- Schmidt-Polotsky. *Ein Mani-Fund in Ägypten*, s.51-H.C.Puech. Le manichéisme...p.46. مؤلف این رویداد را با سال ۲۴۲ (یا ۲۴۳ میلادی) مربوط دانسته است

29- Schmidt-Polotsky. *Ein Mani-Fund in Ägypten*, s.48.

تعالیم مانی سخت التقاطی بود. در آیین وی عناصری از ادیان و مکاتب فلسفی گونه‌گون دیده می‌شد. معرفت‌گرایی (گنوستیسیزم) که در محیط زرتشتیگری تشکل و قوام یافته بود، در آیین مانی اثری عمیق برجا نهاد. مبانی آیین مانی بر ثنویت استوار بود. کیهان‌شناسی مانی بنا بر ماهیت خویش صبغهٔ عرفانی (گنوستیك) داشت. این زمان تعالیم عرفانی فیثاغورس در آیین مسیح نفوذ بسیار یافت. در آیین مانی تعالیم هندوان پیرامون تناسخ و انتقال روح مقبول افتاده بود. آراء و عقاید فلسفی بدبینانهٔ مانی در تعالیم ثنوی او پیرامون سرآغاز خیر و شر در جهان انعکاس یافت و موجب شد که مانی وجود «نیکی» در عالم احساس را مورد انکار قرار دهد. حکمت اخلاقی مانویان که مبتنی بر زهد و ورع و نفی ازدواج بود، از همین اصل ناشی می‌شد. در آیین مانی، بویژه در روزگار نزدیك به ظهور آیین مذکور گرایشی جهان شمول پدید آمد و آن تلاش در جهت متحد گردانیدن همهٔ ادیان در آیینی واحد بود. چه بسا این گرایش، شاهان را به سوی آیین مانی جلب کرد. بدبینی در آیین مانی انعکاسی از عدم رضایت توده‌های وسیع مردم ایران در عصر بحران مناسبات برده‌داری بود. خصلت مقاومت منفی و غیر فعال مانویان خشم و کینه نسبت به آنان را برانگیخت.

با وجود شمارهٔ کثیری اسیران جنگی که از سرزمین امپراتوری روم به ایران آمده بودند، آیین مسیح در این کشور رواج بسیار یافت. شرایط مناسبی که برای آیین مانی پدید آمده بود دوامی چندان نکرد. اواخر دوران پادشاهی شاپور نشانه‌هایی از تبعید پیروان مانی مشهود گردید. در روزگار پادشاهی بهرام یکم تبعید پیروان مانی با شدت هرچه تمامتر به مرحلهٔ اجرا درآمد.

مانی مدتی دراز در گنده شاپور (جندی شاپور ـ بیت لَپَت) زندانی بود و مورد شکنجه‌های بیرحمانه قرار گرفت. وی در تاریخ ۲۷ فوریهٔ سال ۲۷۷ میلادی بر اثر شکنجه درگذشت[۳۰]. داستانهای افسانه آمیزی پیرامون مرگ او برجا مانده است که نمی‌توان درست پنداشت. اخبار مذکور در کتابهای مانویان درج شده است. این کتابها را پیروان مانی نگاشته‌اند. طبری چنین روایت کرده است که مانی کوشید تا بهرام را به آیین خود آورد. ولی بهرام فرمان تحقیق در این زمینه را داد. چون

30- H.C. Puech, *Le manichéisme*..., p. 53.

اهریمنی بودن آیین مانی بر شاه مسلّم شد، فرمود تا وی را در گنده شاپور بقتل رسانند. در پی آن کشتار پیروان مانی آغاز شد. روایات مورخان متأخر پارسی - تازی با افسانه‌هایی درآمیخت. آنها در این روایات به کشتار مزدکیان نیز اشاراتی دارند. یکی از دروازه‌های گنده شاپور «دروازهٔ مانی» نام گرفت که در مآخذ عربی به صورت (باب المانی) آمده است. گویا دلیل نام گذاری مذکور آن بود که مانی کنار این دروازه به دار آویخته شد[۳۱]. این روایات درست نیست و چه بسا با شهادت پیروان مانی انطباق ندارد.

در روزگار بهرام دوم (۲۹۳-۲۷۶ میلادی) پی‌گرد مانویان ادامه یافت وپیشوای آنان که سی سین Sisine نام داشت، مصلوب و اعدام شد[۳۲]. این زمان مانویان تلاش می کردند تا خود را به صورت پیروان آیین مسیح وا نمود کنند. زیرا مسیحیان فعالیتی آشکار داشتند. مانویان به گونهٔ مسیحیان لباس می پوشیدند وخود را مسیحی می‌خواندند. از این‌رو کسان بسیاری «گمراه می شدند» و اینان را مسیحی می پنداشتند. نتیجه آن شد که به روزگار بهرام دوم فرزند بهرام در جریان پی‌گرد و آزار مانویان کلیساهای مسیحیان نیز دستخوش ویرانی گردید. ولی در دوران فرمانروایی کوتاه مدت بهرام سوم در سال ۲۹۳ میلادی دستور احیای کلیساهای ویران شده صادر گردید[۳۳]. مانویان دشمنی مغان را عامل پی‌گرد و آزار خویش می دانستند. مغان خواستار قطع و منع تبلیغ آیین مانی بودند. زیرا آیین مانی در طریق مخالفت با قوانین مغان بود. توفیق مانویان مایهٔ نگرانی و اضطراب روحانیان زرتشتی گردید. روحانیان زرتشتی مانویان را دشمن رسم و آیین خویش در پرستش آتش می‌دانستند. مغان از امتیازهای فراوان برخوردار بودند. مغان جایگاه والا و پایگاه اقتصادی استواری داشتند. ولی آیین جدید، تهدید و خطری جدی برای مقام و موقف اینان به شمار می رفت. اصول آیین مانی با زرتشتیگری مطابقت نداشت. زیرا مانی در مبانی فلسفی آیین خویش سیستم بغرنج معرفتی (گنوستیسیزم) و دیگر عناصر فلسفهٔ هلنیستی را گنجانده بود[۳۴]. آخرین پژوهشها

31- Tabari. *Annales* s.834.

32- Schmidt-Polotsky. *Ein Mani-Fund i Agypten*, S.29-H.H. Schaeder, Gnomon, Bd. 9, H.7. s.349.

33- Chronique de Seert: *Patrologia Orientalis*, t.4, p. 27(237).

34- A. Christensen. *L'Iran sous Les Sassanides*, p. 183-190.

مؤید ارتباط آیین مانی با ادیان کهن سرزمین میان رودان (بین النهرین) است. با این وصف آیین مانی دارای جنبه‌های آموزشی و چنان گسترشی بود که شاه نرسه (۲۹۳-۳۰۲ میلادی) توانست از آن بهره گیرد. آیین مانی بویژه در استانهای شمالی ایران رواج داشت. در یکی از رساله‌های تاریخی مانویان از ادوربادگان (آذربایجان) به عنوان استانی یاد شده است که در آن آیین مانی رواج و گسترش یافت[۳۵]. در همین مأخذ تاریخی از شیخی عرب به نام Amaro (عمرو) به عنوان پشتیبان و حامی مانویان یاد شده است. این شیخ عرب همان عمروبن عدی مشهور است که به هنگام جلوس نرسه بر اریکه شاهی (سپتامبر سال ۲۹۳ میلادی) وی را درود و تهنیت گفت. در کتیبهٔ نرسه از این مقوله سخن رفته است. در سطر ۴۵ (۴۲) کتیبهٔ نرسه از شیخ مذکور با نام amru apgar(i)nan - عمرو ابگارینان Amr Abgarinan (ابقر؟ ـ م) یاد شده است. در ترجمهٔ متن از سوی هرتسفلد شیخ مذکور به عنوان شخصی از «بازماندگان ابگاران» معرفی شد. ولی در فهرست اعلام نام وی عمروبن عدی آمده است که از سال ۲۷۲ تا ۳۰۰ میلادی بر مسند حکمروایی قرار داشت[۳۶].

مانویان از شاه نرسه خواستند تا دربرابر پی گرد آزار از آنان حمایت کند. این کار از طریق شیخ عرب عمروبن عدی صورت گرفت. شیخ طی نامه‌ای حمایت نرسه را خواستار گردید. یکی از شاگردان مانی به نام اینای Innay که پس از اعدام سی سین به عنوان پیشوای مانویان شناخته شده بود، امکان یافت تا با شاه گفتگو کند. این نکته شایان توجه بسیار است که جنبش مانویان طی نخستین ده سال با قیامهایی مرتبط بوده است.

سال ۲۹۶ میلادی شورشی روی داد که آن را به اعراب مانوی نسبت دادند[۳۷]. در ایران نیز مانویت به عنوان سلاحی علیه رومیان در پشت جبههٔ آنان مورد استفاده قرار گرفت. رومیان از گسترش آیین مانی سخت در هراس بودند[۳۸]. در مأخذی چون نامهٔ تنسر از آرزوی دیرین شاهان ساسانی و نزدیکانشان مبنی بر احیای

35- Schmidt-Polotsky. *Ein Mani-Fund in Ägypten*, s.28.

36- E.Herzfeld. *Paikuli*, I. p. 118-119, 137.

37- W.Seston. *Achilleus et la révolte de l'Egypte sous Dioclétian d'après les papyrus et l'Histoire Auguste*. Mélanges d'Ecole francaise de Rome. 1938.

38- W.Seston. *Le roi sassanide Narses, Les arabes et le manichéisme*. *Mélanges syriens*, I. Paris. 1939, p. 233-234.

قدرت و حاکمیت پیشین بر مصر (قبط) و سوریه و خراج ستاندن از این نواحی سخن رفته است[۳۹]. اواخر سدهٔ سوم میلادی نیز ایرانیان در این طریق تلاش کردند و کوشیدند تا موافقت امپراتوری روم را در سرزمین مصر (قبط) متزلزل کنند. ایرانیان در انجام این مقصود به محافل مانوی که از سوی تازیان بدان سرزمین راه یافته بودند، تکیه داشتند.

هرمز دوم (۳۰۹-۳۰۲ میلادی) به خلاف پدرش نرسه نسبت به خواست روحانیان زرتشتی موافقت ابراز نمود و پی‌گرد مانویان را ادامه داد. مانویان که بیشتر در استانهای شمالی ایران سکنی داشتند به شرق روی آوردند و بخشی بزرگ از این گروه به آسیای مرکزی عزیمت کردند. بقایای آثار مانویان که به زبانهای گونه‌گون است به ما امکان می‌دهد تا بخشهایی از این آیین بغرنج را معلوم و احیا کنیم. در آیین مانی عرفانی (گنوستیك) و آیینهای محلی میان رودان (بین النهرین) با اخترماری یا احکام نجوم و عناصری از مسیحیت و آیین زرتشت در هم آمیختند و به صورت مجموعهٔ واحدی در آمدند. ثنویت مانوی همهٔ آن چه را که در جهان صورت می‌پذیرد حاصل شر و بدی می‌داند. برخورد منفی به جهان احساس و عالم ماده سبب شد که مانویان طریق زهد و ورع در پیش گیرند. مانویان منکر ازدواج و مخالف فرزندزایی بودند[۴۰]. آیین مانی با ماهیت بدبینانهٔ خویش انعکاسی از وضع دشوار و بحرانی در سدهٔ سوم میلادی بود و از این رو با توفیق همراه شد. آیین مذکور در غرب تا درون روم و در شرق تا واحهٔ تورفان گسترش یافت. اوگوستین مقدس (سنت اوگوستین) در روزگار جوانی تحت تأثیر آیین مانی قرار گرفت. در آسیای مرکزی تا سدهٔ یازدهم میلادی پیرامون نسخ خطی و مینیاتورهای عالی و زیبای مانوی مطالبی نوشته میشد.

در آیین مانی جهات و جوانبی وجود داشت که برای دولت قابل پذیرش نبود. روحانیان زرتشتی، دشمنی آشکار خود را با آیین مانی اعلام می‌داشتند و در تبعید وی اصرار می‌ورزیدند. آیین مانی اعتراض مسیحیان را نیز سبب گردید. یکی از رویدادنامه‌نویسان مسیحی سدهٔ ششم میلادی نوشت که مانی در «ظرف و لگن شر و بدی صفرا و زرداب خشم و قهر شیطانی استفراغ می‌کند»[۴۱]. او مانویان را

39- *Lettre de Tansar*..., p. 548.

40- *Chronique de Seert: Patrologia Orientalis*, t.4, p. 27(237).

41- *Khronika Karki de bet Selokh:Acta mm*. ss.II, p. 517.

به عملیات شریرانه علیه مسیحیان متهم نمود.

مماشات شاپور اول و نرسه نسبت به مانویان را می توان چنین توجیه کرد که در ایران آیینهای گونه‌گونی وجود داشتند و شاه می کوشید همهٔ آیینها را متحد گرداند. مانی خواستار آیین جهان شمول یگانه‌ای بود که شاید بتواند در نیمهٔ دوم سدهٔ سوم میلادی جانشین همهٔ آیینهای موجود گردد. دولت ایران نیز به این نکته توجه داشت. معرفت‌گرایی و بدبینی موجود در تعالیم مانی با سنتهای کهن زرتشتیگری سازگار نبود. حال آن که رسم و آیین کهن زرتشتی می توانست تکیه‌گاه عمده‌ای برای تحکیم قدرت و حکومت شاه باشد.

می‌توان گفت که در سیاست مذهبی عصر نخستین شاهان ساسانی تا اندازه‌ای تردید و تزلزل وجود داشت. در روزگار شاپور اول اشراف روحانی استخر یا هیربدان مورد حمایت قرار داشتند. آن زمان پرستش آتش و ستایش ایزد اناهیتا اهمیت فراوان داشت. پرستشگاه اناهیتا در نقش رستم از احترام شایان برخوردار بود. در همان زمان آتشکدهٔ تازه‌ای برپا شد که بعدها به مرکز آیین زرتشت بدل گردید. بنابر مندرجات کتیبهٔ کرتیر در نقش رجب، شاپور اول هر دو عنوان موبد (مگوپت) و هیربد (ارهپت ـ erhpat) را به وی عطا کرد. عنوان «موبد»، «مغ»، «مگوشا» و غیره بسیار رایج و معمول بود. روایات ارمنی، یونانی و سریانی همه از این نکته حکایت دارند. اینها عناوین خاص روحانیت زرتشتی است. شیز (گنزك، اتروپاتن ـ اتورپاتکان) که مرکز دینی بزرگ استانهای شمالی کشور بود با استواری بیشتری به فعالیت پرداخت و با اتحاد مغان زندگی تازه‌ای را آغاز کرد.

مجاز شمردن آیین مانویان خود نمودار آن است که در سدهٔ سوم میلادی نفوذ روحانیان زرتشتی چندان نیرومند نبود و به پایهٔ ادوار متأخر نمی‌رسید. شاهنشاهانی چون شاپور اول و نرسه تا اندازه‌ای به آیین مانی گرایش نشان دادند و فعالیت مانویان را مجاز شمردند. ولی اینان نیز ستایشگر مزدا (اهورامزدا) و پرستنده آتش بودند. ویژگیهای آیین مانی از جمله بدبینی، زهد و ورع و سازمان منتزع و گوشه‌گیر آن با مصالح دولت ایران تعارضی نداشت. در آیین مانی روحانیان نسبت به دیگران از شرایط زندگی ممتاز و مقام برتر برخوردار نبودند. حال آن که روحانیان زرتشتی از طبقهٔ ممتاز اشراف و بزرگان کشور بودند. گذشته از امور دینی، کارهای حقوقی، دعاوی و آموزش و پرورش در اختیار این گروه قرار داشت. مقام و موقف

عالی روحانیت زرتشتی از تحکیم قانونی برخوردار بود. موبدان ـ موبد که عالیترین مقام روحانی کشور به شمار می رفت، اهمیت و نفوذ فراوان داشت. موبدان ـ موبد در امور دولتی نیز صاحب نفوذ فراوان بود. نه تنها بزرگان وابسته به خاندان شاهی، بلکه دیگر اشراف کشور که روحانیان زرتشتی از درون اینان برخاسته بودند، موقعیت ممتازی داشتند. گسترش مبانی قدرت و حاکمیت در محدودهٔ همین طبقه، موجب ظهور و بروز روبناهای دولتی تازه‌ای شد که بظاهر تا اندزه‌ای متفاوت می نمود. وظیفهٔ این طبقه، وحدت، یکپارچگی و مرکزیت ایران بود. این وظیفه از سوی دودمان ساسانی به مرحلهٔ اجرا درآمد.

آیین زرتشت مدتی بعد، پس از دگرگونیها و تجدید سازمانهایی سرانجام به تکیه‌گاه اصلی تاج و تخت و پرستاران و خدمتگزاران آتش بدل شد. شاهنشاهان ایران نیز مظاهر این آیین به شمار می رفتند. بر روی سکه‌ها تصاویر شاهان همراه با تصاویر آتشگاهها ضرب می گردید.

۲

جشن شهر بگمود Shahrabgmud ـ تیرگان

در رویدادنامهٔ سریانی ادیابنه (ادیابن) که نگارندهٔ آن اسقف مشیحازها Meshiha Zeha بود، داستانی پیرامون بزرگداشت یکی از اعیاد ذکر شده است. در رویدادنامهٔ مذکور این عید «شهر بگمود» نامیده شده است. مشیحازها در گزارش خود پیرامون عید نامبرده از مأخذی کتبی که تاریخچه‌ای به قلم معلمی به نام آبل Abel بود، بهره جست. این معلم اوایل سدهٔ پنجم میلادی می زیست. تاریخی را که آبل به رشتهٔ تحریر کشید برجا نمانده است. ولی نگارندهٔ مذکور در کلیسای مسیحی ادیابنه به عنوان شخصیتی تاریخی شهرت داشت. داستان ارائه شده از سوی آبل متعلق به حدود سدهٔ سوم میلادی است. در داستان چنین آمده است که شخصی به نام مزرا Mazra که اسقف بیت ـ زبدای (بیت زابدای ـ زبدیس) بود «با گروهی از کاروانیان» از بیت زبدای به ادیابنه (سرزمین حدایاب ـ حدیب) رفت[۴۲]. او بنابر تقاضای اهالی شخصی به نام شمشون (سامسون) را به مقام اسقف ادیابنه منصوب نمود. شخص اخیرالذکر در میان اهالی پیرامون این ناحیه به تبلیغ و ترویج

42- Mšiha-zkha. *Chronique*- A. Mingana. Sources syriaques, I, p.4.

آیین مسیح پرداخت. «ساکنان حومه ادیابنه آتش پرست بودند و در جشن بزرگ خود که آن را شهر بگمود می نامیدند فرزندان خود را به درون آتش می افکندند»[۴۳]. شرح برگزاری این جشن در ادیابنه طی سدهٔ دوم میلادی که در نوشته‌های معلم آبل از آن یاد شده بود برجا مانده و دارای جهات و جوانب بسیار مهجوری است.

آبل پیرامون جشن مذکور چنین آورده است که این جشن در ماه اَیار Iyar برگزار می شد و گروه کثیری مردم از اطراف و اکناف ادیابنه کنار چشمه و آبگیر بزرگ آن گرد می‌آمدند. آنها نخست درون آبگیر خود را می‌شستند، پس آنگاه می‌نشستند و به تدارك [خوراك] می‌پرداختند و آن خوراك را به بردگان خود می‌دادند. ولی تا زمانی که یکی از فرزندان خردسال خود را به درون آتش نمی افکندند، خود از آن خوراك نمی خوردند[۴۴]. آنها جگر و قلوه‌های قربانی خود را برمی داشتند و به نشانهٔ جشن از شاخه درختی می آویختند. بعد تیرهای بسیاری از کمانهای خویش به نشانهٔ شادی و سرور به سوی آسمان رها می کردند و پس آنگاه به خانه‌های خود باز می گشتند»[۴۵].

مسینا ماجرای این جشن را با نوشتهٔ ابوریحان بیرونی پیرامون جشن تیرگان که در سیزدهمین روز تیرماه برگزار می شد مقایسه کرده است[۴۶]. ولی بیرونی شرح و توضیح مشابهی دربارهٔ این جشن ارائه نکرد. مقایسه مآخذ متعدد از نظر بررسی آداب و سنن مردم ساکن سرزمین ایران حایز اهمیتی بسزا است. در ضمن جهان دانش مرهون این دانشمند بزرگ است. بنابه نوشتهٔ بیرونی جشن تیرگان طی دوروز در سیزدهم و چهاردهم تیرماه هر سال برگزار می شد. روز نخست را تیرگان کوچك و روز دوم را تیرگان بزرگ می نامیدند. این جشن با دو اسطوره مرتبط بود که نخستین آن چنین است:

افراسیاب چون به ایرانشهر لشکر کشید و سپاه منوچهر را به طبرستان درهم شکست، خواستهای خویش را عنوان کرد. منوچهر با خواستهای افراسیاب موافقت نمود مشروط بر این که بخشی از سرزمین ایران را که حدّ آن از محدودهٔ

43- همانجا F. Justi. *Iranisches Namenbuch*. Marburg.1895. s. 276. (Shahrab = «درخشش کشور»).

44- [illegible] «پسر یا دختر کوچکتر از پنج سال» و «کودکان»

45- Mšiha-zkha, p.4.

46- P.G. Messina. *La celebrazione de Tiragan in Adiabene. Atti de XIX congresso Internationale*. Roma, 1938, p. 241.

پرتاب تیری بیشتر نباشد، بدو واگذارد. فرشته اسفندار مذ که در آنجا حضور داشت فرمان داد تا تیر و کمانی حاضر آورند. پس آنگاه مردی خردمند و با تدبیر به نام آرش را فرا خواند. آرش بر آن شد که تیر را از کمان رها کند. او می دانست که رها شدن تیر از کمان با حیات و زندگانیش پیوند دارد. ولی آماده شد «جان خود را فدا کند»[۴۷]. آرش با همهٔ توانی که در بدن داشت تیر را از کمان رها کرد. ولی در حال بر زمین افتاد، جان داد و قطعه‌قطعه شد. باد تیر او را با خود برد و در سرزمینی میان فرغانه و طبرستان بر تناور درخت گردویی «که در جهان مانند نداشت» فرود آورد. پیمانی میان افراسیاب و منوچهر بسته شد و مردم این روز را جشن گرفتند. به هنگام جنگ مردم ایرانشهر سخت نیازمند و گرفتار مشقت بودند، زیرا گندم و میوه‌ها هنوز خام بودند. مردم ناگزیر همان گندم و میوه‌های خام را مصرف می کردند. لذا عادت بر آن شد که در این روز گندم و میوه‌ها را می پختند و می خوردند.

ابوریحان بیرونی از رسم و عادت دیگری یاد کرده است، مبنی بر این که در روز مذکور مردم ظرفهای آشپزخانهٔ خود را می‌شکستند و به درون آتش می افکندند. آنها با این عمل چنان وانمود می کردند که از اسارت افراسیاب رها گشته اند و هر کس می تواند «به کار خویش پردازد».

داستان دیگری نیز وجود دارد که با افراسیاب مرتبط است. در این روز مردم به شستشوی خود می پرداختند. این یادآور روزی است که کیخسرو به تنهایی از کوه بالا رفت و کنار چشمه‌ای فرود آمد. فرشته‌ای بر او نمایان شد. کیخسرو از شدت هراس مدهوش گشت. با کمك آب چشمه که بر روی وی پاشیده شد به هوش آمد. کیخسرو پس از هوشیاری فرمان داد در آنجا شهری بنا کنند. وی آن شهر را ماندیش Mandish (مؤلف این واژه را به صورت Mandishn آورده است ـ م) نامید که شکل مخفف و دگرگونهٔ آن اندیش Andish (مؤلف این واژه را به صورت Andishn آورده است ـ م). ایرانیان به پاس رویداد مذکور در این روز به رودخانه‌ها، جویبارها و چشمه‌سارها می روند و خود را شست و شو می دهند[۴۸].

بیرونی داستان دیگری نیز در ارتباط با جشن تیرگان نقل کرد و آن را عاملی

۴۷ـ بیرونی، آثارالباقیه طبع زاخائو، لایپتیسگ، ۱۸۷۸، ص ۲۲۰؛ وترجمه انگلیسی، لندن ۱۸۷۴، ص ۲۰۵ـ۲۰۶.

۴۸ـ بیرونی، الآثارالباقیة ص ۲۲۰؛ ترجمه انگلیسی، ص ۲۰۵ـ۲۰۶.

در برگزاری مراسم جشن مذکور نامید. مجموع فرهنگ و تمدن بر «دهوفذیة ـ dahoufasia» (دهبدی ـ دیه‌بدی ـ م.) امر حفاظت و نگاهداری جهان، و بر «دهقنة ـ dahkana (دیهیگان ـ دهقانان ـ م.) امر زراعت، کشت اراضی و تقسیم ثمرهٔ آن مبتنی و استوار است. این دو پدیده به یکدیگر نزدیکند. «کتّابة» (دبیران ـ م.) متعاقب این دو و نزدیك بدانها است. «دهوفذیة» را هوشنگ بنیان نهاد و «دهقنه» را برادرش ویگرد Veghard در روز تیر یا عطارد بنیاد کرد. تیر ستاره «کتابّ» دبیران است. هوشنگ برادر را آفرین گفت و «دهقنة» را به او سپرد که همپایهٔ «کتّابة» است. این روز را فرخنده داشتند. مردم به پاس گرامی داشت این روز پوشاك دبیران و دهقانان برتن می کردند». شاهان، دهقنة، موبدان و دیگران پوشیدن این لباسها را همچنان ادامه می دادند «تا روزگار گشتاسپ که ویژهٔ بزرگداشت کار دبیری و احترام به دهقنة بود»[۴۹].

چنین بود خبر ارائه شده از سوی بیرونی.

مراسم جشن تیرگان را می توان با مراسم جشن شهر بگمود که ماه ایار در استان ادیابنه برگزار می شد مرتبط دانست. مراسم شست و شو در آبگیر شاید با ماجرای کیخسرو در چشمه‌سار و عادت شست و شویی که بیرونی از آن سخن داشت نزدیك و مرتبط باشد.

پرتاب تیر به هوا «که به نشانهٔ سرور و شادی صورت می گرفت» شاید با پرتاب تیر از سوی آرش رابطه‌ای داشته باشد. جشن تیرگان بزرگ که روز چهاردهم تیر برگزار می شد، به پاس روزی بود که معلوم شد تیر آرش در کجا فرود آمده است. کتیبهٔ شاپور اول در حاجی آباد را که به گویشهای پهلوی جنوب غربی و شمال غربی است، می توان با رسم و سنت مذکور مرتبط شمرد[۵۰]. هنوز ترجمه وتفسیر دقیقی از این سنگنبشته ارائه نشده است. ولی موضوع کتیبه شامل داستان افکندن تیری است که از سوی شاهنشاه برابر دیدگان گروه کثیری از اشراف و بزرگان صورت گرفت. این واقعه از آن جهت حائز اهمیت است که نشان می دهد اقدام آرش مقامی سنتی و مفهومی دینی کسب کرد و در برگزاری جشن شهر بگمود از سوی مردم ادیابنه مؤثر افتاد.

۴۹ـ همانجا، ص ۲۲۱؛ ص ۲۰۶.

50- E. Herzfeld. *Paikuli*, I, s. 87-89.

بیرونی از رسم شکستن ظرفها در جشن تیرگان خبر داد. ولی هیچ گونه توضیحی پیرامون این رسم و سنت ارائه نکرد. مقایسه این رسم و سنت با مطالب مندرج در رویدادنامه‌های سریانی بسیار گویا بنظر می‌رسند. پس از آماده کردن خوراکی غیرعادی، ظرفهای آشپزخانه را می‌شکستند. در ادیابنه کودك قربانی را به درون آتش می‌افکندند. این نکته مفهوم است که چرا پس از این عمل، وسایلی را همراه کودك بر روی آتش قرار می‌دادند، درهم می‌شکستند و نابود می‌کردند. بیرونی تنها از رسم نابود کردن ظرفهای آشپزخانه آگاهی داشت. چنین بنظر می‌رسد که وی علت این کار را نمی‌دانست. هرگاه به این نکته توجه شود که در ادیابنه طی مراسم مذکور نخست کودك را به درون آتش می‌افکندند و پس آنگاه به صرف غذا می‌پرداختند، موضوع چگونگی انهدام کلیهٔ وسایل آشپزخانه معلوم و مشخص می‌گردد. زیرا این اشیاء و وسایل با قربانی کردن انسان ارتباط داشتند. کنون را می‌توان به نکته‌ای موازی با این رویداد اشاره کرد. آرش پس از رها کردن تیر بر زمین افتاد و قطعه‌قطعه شد. کودك را به درون آتش می‌افکندند، جگر و قلوه‌های او را بیرون می‌کشیدند و «به نشانهٔ این مراسم از شاخهٔ درخت می‌آویختند. آرش جان خود را فدا کرد. کودکان را نیز قربانی می‌کردند و جگر و قلوه‌های آنان را از شاخهٔ درخت می‌آویختند. محل سقوط تیر آرش درختی بسیار عظیم و تناور بود. چنین بنظر می‌رسد رابطه‌ای درونی میان این ماجرا و پرستش درختان کهن از روزگار باستان وجود داشت.

ابوریحان بیرونی از رسم پختن گندم و میوه در جشن تیرگان آگاه بود و می‌دانست که این رسم با دیگر سنتها رابطه داشت. این خاطره‌ای از دردها و مشقتهای منوچهر و مردم به سبب خام بودن گندم و میوه به هنگام پیکار با افراسیاب بود. پیرامون این رسم و سنت توضیح دیگری نیز می‌توان ارائه کرد. «هدف دوم در برگزاری این جشن و مراسم» پاك گردانیدن جهان و آباد کردن زمین بود. وظیفهٔ دوم به «دهقنة» و کشاورزان سپرده شده بود. بدین مناسبت پوشاك آنان را بر تن می‌کردند. در این روز محصول به صورتی ابتدایی از جمله گندم و میوهٔ پخته مصرف می‌شد.

در داستان ارائه شده از سوی معلم آبل نکته‌ای ناروشن است. نکتهٔ مزبور آن است که اهالی ادیابنه کنار آبگیر گرد می‌آمدند، به شست و شو و تهیهٔ خوراك

می‌پرداختند و به بردگان می‌دادند. آنها خود تنها پس از افکندن کودک به درون آتش غذا می‌خوردند. بدیگر سخن خوراك بردگان مقدس نبود و همانند خوراك آزادان با رسم و سنت قربانی رابطه‌ای نداشت. قربانی خود از مراسم دینی قبیله به شمار می‌رفت و مایهٔ بستگی و ارتباط اعضای قبیله بود. از این رو بردگان با مراسم مذکور هیچ گونه رابطه‌ای نداشتند. گرچه این بردگان از زمرهٔ اسیران جنگی به شمار نمی‌آمدند، با این وصف، «از قبایل دیگری» محسوب می‌شدند و به قبیله قربانی دهندگان تعلق نداشتند. واژهٔ ایرانی «ان شهریك» ماهیت این نکته را روشن می‌سازد. بردگان به قبیلهٔ مالك تعلق نداشتند. از این رو نمی‌توانستند در مراسم مذهبی افراد قبیله شریك و همگام باشند. این نکته که آزادان خود غذا آماده می‌کردند و به بردگان می‌دادند، نموداری از وظیفهٔ توزیع محصول در زمین و حاکی از نقش «دهقنه ـ دیهگانان» بود.

معلوم می‌شود روایات مربوط به این جشن تا زمان بیرونی باقی و بعضی مراسم در نظر افراد نامفهوم و ناروشن بود.

رویدادنامهٔ سریانی که حاوی مطالبی از سدهٔ دوم میلادی است تصوری از پدیده‌های بسیار کهن و منسوخ چون قربانی کردن کودکان، پرستش درختان و تغذیهٔ خاص بردگان بدست می‌دهد. رابطهٔ مطالب رویدادنامه با نوشتهٔ بیرونی تا اندازه‌ای مشهود است.

۳

اکادمی نصیبین (مکتب سریانی)

سدهٔ سوم میلادی با ظهور دولت ساسانی، در مراکز شهری جنب و جوشهایی پدید آمد و شهرهای تازه‌ای بنیان گرفتند. شهرسازی در ایران از مقام و موقف عمده‌ای برخوردار گردید. با تقویت شهرها وضع اهالی شهرنشین مسیحی تحکیم یافت.

آکادمی نصیبین همانند دیگر مکاتب مسیحی سوریایی از پایگاه مادی استواری برخوردار گردید. بازرگانان و پیشه‌وران، این مؤسسه را مورد حمایت و پشتیبانی قرار دادند. زیرا کسب علم و دانش برای ادامهٔ فعالیت آنان ضرور می‌نمود. گرچه آکادمی نصیبین مکتبی دینی و روحانی بود، ولی بهر تقدیر اطلاعات و معلوماتی در اختیار طلاب قرار می‌داد. پیرامون خصیصهٔ دینی مکتب مذکور باید متذکر گردید که فرهنگ سده‌های میانه چه در شرق و چه در غرب از این خصیصه برخوردار بود.

در آکادمی نصیبین روحانیت خصیصهٔ دیگری نیز داشت. تعالیم مذهب نسطوری که در این مکتب رشد و کمال یافته بود، با مسیحیت بیزانس متفاوت

می نمود. ایران که دشمن روم شرقی بود، در صورتی حاضر به تحمل فعالیت اهالی مسیحی شهرها می شد که با بیزانس رابطهٔ مستقیم حاصل نکنند. پیروان مسیحیت نسطوری که از محدودهٔ امپراتوری روم شرقی رانده شده بودند، در ایران از حمایت و پشتیبانی دولت برخوردار گشتند. سبب نیز دشمنی این گروه با مسیحیت ارتدکس حاکم بر امپراتوری روم شرقی بود. از این رو در ایران آیین مسیحیت ارتدکس به سبب پیوندی که با امپراتوری بیزانس داشت به خاموشی گرایید.

تعداد شخصیتهای اجتماعی سوریایی و ایرانی که مکتب نصیبین را به پایان رسانیدند، اندك نبود. زبان ادبی این شخصیتها سریانی بود. شاگردان این مکتب که یکی از نخستین دانشگاههای سده‌های میانه به شمار می رفت، جز از نگارش رسالات مذهبی و ادعیه، آثاری در زمینهٔ فلسفه، فلسفهٔ طبیعت، منطق، کیهان نگاری cosmographie و تاریخ به رشتهٔ تحریر کشیدند.

آثار تاریخی، رویدادنامه‌ها، وقایع نگاری، یادداشتهای کوتاه، تاریخها، زندگینامه‌ها و اشعار سادهٔ این نگارندگان اطلاعاتی بدست می دهند که در دیگر مآخذ نمی توان یافت. همهٔ این آثار که نمایانگر فرهنگ وسیع و رشد یافتهٔ اهالی سریانی زبان میان رودان (بین‌النهرین) و ایران است، امکان می دهد تا به ماهیت یکرشته از مسایل و ارزش اجتماعی آنها و نیز تاریخ فرهنگ عصر ساسانی و دوران خلافت پی بریم.

وجود چنین مکتب پیشرفته‌ای تا حدّ زیاد مرهون فعالیتها و تلاشهای مذهبی رسولانهٔ (میسیونری) سوریاییان بود. در این زمینه مطالب مندرج در مآخذ کهن ارمنی بسیار جالب دقّت و توجه است. مآخذ مزبور پیرامون آغاز نفوذ و رسوخ مسیحیت در ارمنستان مطالبی ارائه کرده‌اند. سوریاییان مسیحی تعلیم یافته ناقل خط و کتابت، آموزش منظم و حامل کتابهایی به سرزمین ارمنستان بودند. کتابهای حاوی احکام و شرایع مسیحی شامل آگاهیهای معینی برای مردم در سده‌های میانه بود و در واقع گونه‌ای دایرةالمعارف محسوب می شد. سفر سوریاییان به سرزمینهای شرقی و مبادلات بازرگانی از سوی این گروه موجب جذب دیگر اقوام و تیره‌ها گردید. زیرا فعالیتها و رسالتهای مذهبی تنها در سایهٔ آموزش مداوم و بدیگر سخن وجود مکتب معین میسر بود.

آیین نامهٔ آکادمی نصیبین برای شناسایی و بررسی تاریخ مکتب سریانی

بویژه آکادمی نامبرده واجد اهمیتی بسزا است. آیین نامهٔ مذکور مربوط به امور داخلی این مکتب است. این در واقع قدیمترین آیین نامهٔ دانشگاهی است که صورتی خاص دارد و سند بسیار مهمی در زمینهٔ فرهنگ شرق طی سده‌های میانه به شمار می رود.

یکی از منابع مربوط به تاریخ مکتب سریانی سندی است که بنابر معمول «اصول و قوانین مکتب نصیبین» نامیده می شود. این اساسنامه برای نخستین بار در سال ۱۸۹۰ میلادی انتشار یافت[۵۱]. سند مذکور موجب شناسایی وضع داخلی مکتب نامبرده، دوره و مواد مورد تدریس مندرج در برنامهٔ آن و نیز رابطهٔ میان استادان و طلاب گردید[۵۲].

در رسالهٔ برحدبیشابا عربایا[۵۳] Barhadbeshabba Arabaya به تفصیل از رسوم و مقررات آکادمی نصیبین سخن رفته است. در دفنه Daphnè واقع در پیرامون انطاکیه و کنار اورونت Oronte مکتبی وجود داشت. این، مکتبی مشهور بود که شخصیتهای برجستهٔ مسیحیت طی پنج سدهٔ نخست میلادی در آنجا تحصیل و تدریس می کردند. نویسندهٔ رساله تاریخ تأسیس این مکتب را سدهٔ نخست میلادی نوشته است. شعبه‌ای از این مکتب انطاکیه‌ای در شهر ادس (ادسا ـ الرها) تأسیس گردید. از زندگینامه یفرم سوریایی (در نوشتهٔ سریانی نام این شخص مار آفرما mar Afrema آمده است) چنین برمی آید که مکتب مذکور پیش از زمان تدریس وی (سدهٔ چهارم میلادی) دایر بود.

در روزگار یفرم سوریایی مکتب ادس از شهرت فراوان برخوردار بود. سدهٔ پنجم میلادی هنگامی که ایوا Iva (در نوشتهٔ سریانی این نام به صورت Hiba آمده است) یکی از سه شخصیت عمدهٔ مکتب مزبور به تدریس اشتغال داشت، جهت اصلی مکتب معلوم و مشخص گردید. در سال ۴۸۹ میلادی مکتب ادس به فرمان زنون Zénon امپراتور بیزانس به عنوان مکتب ارتداد و مرکز تعالیم نسطوری بسته

51- I.Guidi. «Gil statuti della scoula di Nisibi», *Giornale della societa asiatica italiana*. 1890, v.4, p. 165-195. (متعاقب آن بنابر معمول نقل قول می شود) Th. Nestle. «Die Statuten von Nisibis aus den Jahren 496 und 590.» *Zeitschrift fur Kirchengeschichte*, 1897, Bd. 18, s. 211-229.

52- J.B. Chabot. 1) «L'ecole de Nisibie». *Journal asiatique*, IX série, t. VIII, 1896, p. 43-93; 2) «Narsai docteur et les origines de l'école de Nisibie». *Journal asiatique*, X série, t. VI, 1905-«Fuchs. Die höheren Schulen von Konstantinopel». *Byzant. Archiv*, 1926, Heft 8.

53- «Barhadbešabba Arabaya. Cause de la fondation des écoles». *Patrologia Oriantalis*, t. IV.

شد. ولی مدرسان و طلاب عمدهٔ مکتب ادس در نصیبین جایگاهی برای خود یافتند. شهر نصیبین بطور عمده شهری سوریایی و زبان اکثر اهالی آن سریانی بود. این شهر که زیر فرمان شاهنشاه قرار داشت به مدارج عالی ترقی و شکوفایی بیمانندی دست یافت.

در روزگار اسقف برسوما (برصوما) اساسنامه‌ای تدوین گردید و مقرر شد مکتبی بر پایهٔ اساسنامهٔ مذکور پدید آید. هدف برسوما از تدارك اساسنامهٔ یاد شده آن بود که زمینه‌ای مساعد برای ادارهٔ مکتب و قواعد و مقرراتی جهت رفتار طلاب پدید آید. همه معلمان و کارکنان این مدرسه با اساسنامه موافق بودند و بر آن صحه نهادند. ولی پس از مرگ برسوما اساسنامهٔ مذکور نادیده انگاشته شد و عناصر مغرض آن را زیرپا گذاردند. در نتیجه نظم و انضباط این مکتب یا مدرسه طریق انحطاط پیمود. اما بعدها در دوران ریاست نرسه بار دیگر اساسنامهٔ مزبور احیا گردید. یك نسخه از اساسنامهٔ تدوین شده توسط برسوما بدست آمد و با بعضی دگرگونیها احیا شد. این حادثه در «نهمین سال پادشاهی کواد (قباد) شاهنشاه ایران، اول ماه تشری Tishri از سال ۸۰۸ یونانی روی داد»، تاریخ یاد شده معادل ماه اکتبر سال ۴۹۶ میلادی است.

مادهٔ بیست و دوم اساسنامه با مقدمه‌ای مشروح آغاز شده است که بیشتر دارای جنبهٔ اخلاقی و متضمن احکام معینی است. به انتهای آخرین مادهٔ اساسنامهٔ مزبور شرحی افزوده شده است. این شرح مربوط به پادشاهی «شاهنشاه خسرو خطاپوش مهربان فرمانروای نیکو خصال و دادگر» است[۵۴].

اسقف پاول و آبراهام مدیر مدرسه بنابر رسم موجود در دیگر مکاتب و مدارس موافقت خود را با اساسنامه‌ای که به روزگار اوسی Osie و نرسه تدوین یافته بود، اعلام نمودند.

این نوشته مربوط به روزگار خسرو انوشیروان (۵۷۸-۵۳۱ میلادی) و محتملاً متعلق به اواسط سدهٔ ششم میلادی است.

نخستین مصوبات با آیین نامه‌هایی که بدانها افزوده شد در سال دوازدهم «پیروزی شاهنشاه بخشندهٔ مهربان هرمزد نیکو خصال» مکمل گردید. این آیین نامه از سوی همهٔ مسئولان مدرسه که اسقف شمعون رهبری و حنانه Henana مدیریت آن

54- *Pravila*(آیین‌نامه یا اساسنامه), str. 188

را برعهده داشتند مورد تصویب قرار گرفت. سری دوم آیین نامه مشتمل بر بیست و یك ماده است. تدوین این آیین نامه مربوط به روزگار پادشاهی هرمزد چهارم (۵۷۸-۵۹۰ میلادی) و دقیقتر گفته شود از ماه فوریه تا ژوئن سال ۵۹۰ میلادی و دوازدهمین سال سلطنت این پادشاه است. زیرا بنابر رسم ایرانیان، نخستین سال پادشاهی در هر ماه که صورت گرفته باشد به عنوان سال جلوس بر تخت شاهی تلقی می گردد.

مصوبه‌ای نیز در سال سیزدهم شاهنشاه خسرو دوم به دومین سری آیین نامه افزوده شد که در آن موافقت مسئولان و مدرسان با مصوبه قید گردید. همه ساله متن آیین نامه در مجمع مسئولان و مدرسان با حضور همگان قرائت می شد[55].

بدین روال آیین نامه و مصوبات مکتب یا مدرسهٔ نصیبین (که آن را آکادمی و یا دانشگاه سوریاییان می نامیدند) مشتمل بر دو سری بود. سری اول به سال ۴۹۶ و سری دوم به سال ۵۹۰ میلادی تعلق داشت. گذشته از آن تأییدیه‌ای وجود دارد مبنی بر این که آیین نامه نه تنها از سوی معلمان و مدرسان، بلکه از سوی طلاب نیز در جلسات سالیانه مورد تصویب و تأیید قرار می گرفت. در آگاهیهای موجود تاریخها نیز قید شده‌اند. همهٔ اینها و نیز نسخه‌های خطی موجود، مدارك معتبر و بسیار ارزشمندی به شمار می روند.

مقدمه‌های مشروحی در صفحات ۱۸۱-۱۶۹ سری اول مندرج است و تنها مأخذ این سری از سوی گوئیدی Guidi انتشار یافت. مقررات سری اول در صفحات ۱۹۴-۱۹۵ آمده است.

«آیین نامهٔ مکتب نصیبین» دارای جنبهٔ حقوقی نیز هست و به صورتی مرجح نمایانگر جنبه‌های منفی زندگی است. ولی در عین حال منظره‌ای روشن از جوانب اخلاقی بدست می‌دهد که بدست آوردن آن از مآخذ کهن امری است دشوار.

جنبه‌های عینی و اخلاقی این مأخذ و نیز تاریخهای دقیق موجود، آن را به یکی از مآخذ بسیار مهم و ارزشمند بدل کرده است.

55- *Pravila* , str. 194-195.

۴

آموزش و زندگی در آکادمی نصیبین

اوایل سده‌های میانه مدارس عالی خاورنزدیك تنها مراکز ویژهٔ آموزشی به شمار نمی‌رفتند، بلکه نقش فرهنگی وسیعی را برعهده داشتند. مدارس عالی خاورنزدیك در حیات عقلی و معنوی جامعه نقش مهمی ایفا می کردند. طلاب نیز طبق مقررات و رسوم معمول در این مدارس به تحصیل مشغول بودند. مشابه این وضع در مکاتب فلسفی روزگار باستان وجود داشت و یکی از پدیده‌های رایج در مکاتب و مدارس بیزانس از جمله شهرهای مشهور اسکندریه، انطاکیه و ادس (ادسا) به شمار می رفت. در مکاتب سریانی واقع در سرزمین ایران نیز وضع بر این گونه بود. ولی چنان که از مآخذ بر می آید، رسمها و سنتهای مکاتب بیزانسی در ایران نیز معمول گردید. افزایش و گسترش شهرها در ایران، زمینهٔ مساعدی برای شکوفایی مکاتب و مدارس فراهم آورد. برتری اقتصادی که حاصل استحکام وضع شهرها بود، موجب گردید که دولت ایران، سوریاییان را با وجود مسیحی بودن در کنف حمایت خود قرار دهد.

با وجود خصومت موبدان زرتشتی، سوریاییان توانستند مکاتب و مدارس

خود را پدید آورند. این مکاتب و مدارس نه تنها در زندگی سوریاییان، بلکه در بخشی از اهالی ایرانی تابع کشور ایران نیز نقشی بسزا ایفا کردند.

مآخذ موجود منظرهٔ روشنی از وضع این مدارس و شرایط زندگی، آموزش و پرورش در آنها ارائه می‌کنند. «اساسنامهٔ مدرسهٔ نصیبین» در این زمینه حاوی مطالب بسیار جالب و ارزنده‌ای است. اساسنامهٔ مذکور از اهمیت خاصی برخوردار بود و نه تنها طلبه‌ها، بلکه معلمان، استادان، مدیر و رهبران مدرسه موظف به رعایت و اجرای آن بودند.

متن «اساسنامه» با دقتی وافر در آکادمی حفظ و در جلسات عمومی سالانهٔ مدرسه با حضور همگان قرائت می‌شد. احتمال بسیار می‌رود قرائت اساسنامه و آیین‌نامه طی جلسهٔ عمومی منعقده در آغاز سال تحصیلی انجام می‌گرفت.

چنین بنظر می‌رسد که در یکی از جلسات مذکور متن گزارش برحدبیشا با‌ـ عربایا نیز قرائت شده باشد. این متن تا زمان حاضر برجا مانده است. این‌گونه گزارشهای ویژه آغاز سال تحصیلی از سوی معلمان و یا مدیر مدرسه قرائت می‌شد.

ابتکار تدوین آیین‌نامه را به برسوما نسبت داده‌اند. او محصلین و استادان «مدرسهٔ ایرانی» شهر ادس را که در سال ۴۸۹ میلادی تعطیل شده بود، به نصیبین دعوت نمود. نه تنها سوریاییان و ایرانیان ساکن شهر و حوالی آن، بلکه ساکنان نواحی دوردست نیز برای تحصیل به اینجا می‌آمدند. زیرا نصیبین شهری بزرگ بود و در ناحیهٔ مرزی قرار داشت و کسان بسیاری از همه جا به این شهر روی می‌آوردند». مآخذ از افزایش تعداد مدارس و مکاتب سریانی در ایران یاد کرده‌اند[۵۶]. برحدبیشابا عربایا در پایان گزارش خود از انتقال نرسه به مکتب خویش خبر داد و یادآور شد که «ادس رو به انحطاط نهاده، ولی نصیبین طریق شکوفایی در پیش گرفته است».

برسوما نه تنها «دستور داد کلیهٔ عوامل مفید برای مدرسه مورد استفاده قرار گیرند»، بلکه خواستار نظم و انضباط گردید. دستورهای او در سری اول آیین‌نامه مندرج است[۵۷]. حنانه ادیابنی پنجمین مدیر مدرسهٔ نصیبین دستورات تازه‌ای را به

56- Barhadbešabba Arabaya. *Cause de la fondation des écoles*, p. 386.

۵۷ـ نقل قول از سری اول آیین نامه با ارقام رومی و سری دوم که به دنبال سری اول ارائه شده با ارقام عربی است. شمارهٔ بندها و پاراگرافهای هر سری با ارقام ارائه شده مشخص گردیده‌اند.

سری دوم آیین‌نامه افزود.

از مآخذ متأخر می‌توان چنین استنباط کرد که دورهٔ تحصیل در این مدرسه سه سال بود[۵۸]. هر سال تحصیلی به دو نیمسال بخش می‌شد و در فواصل دو نیمسال مدرسه تعطیل بود. طلبه‌ها در ایام تعطیل مدرسه اجازه داشتند به کار اشتغال ورزند ودرآمدی کسب کنند. «مقرر چنین بود که تحصیلات در دو دورهٔ تابستانی و زمستانی صورت پذیرد. این امر تصادفی نبود. زیرا انسان دارای جسم و جان است و جسم و جان از یکدیگر جدا نیستند. بدین جهت پدران مقدس اعلام داشتند همان‌گونه که غذای روح ضروری است، به طلاب باید فرصت داده شود تا برای غذای جسم خود نیز کار و کوشش کنند»[۵۹].

البته طلاب حق دست زدن به هر نوع کاری را نداشتند. به عنوان نمونه رباخواری ممنوع بود. ولی طلبه می‌توانست پول خود را برای مبادله به جریان بیاندازد. اما حق نداشت بیش از یك درصد بهره دریافت کند[۶۰]. طلاب حق نداشتند شغل بازرگانی را به عنوان پیشهٔ دایمی خود برگزینند. «در دیگر استانها جز از نصیبین» به آنان حق خرید و فروش داده شده بود. آنها در تعطیلات سالیانه از ماه آب ab (اوت) تا ماه تشری tishri (اول اکتبر) حق اشتغال به تجارت را داشتند. طی این مدت به آنان اجازه داده می‌شد پیشه‌های دیگری را برگزینند مشروط بر این که پیشه‌های مذکور مایه شرمساری نباشند[۶۱]. به سبب رابطهٔ خاصی که میان مدرسه و شهر وجود داشت، طلاب مجاز بودند به کار تجارت بپردازند و برای خود پیشه‌هایی برگزینند. باید افزود که مدرسه در شهر از استقلال خاصی برخوردار بود.

کشاورزی از زمرهٔ کارهای کاملاً مجاز شمرده می‌شد، زیرا با شرایط زندگی و اوضاع و احوال آن روزگار موافق بود. گذشته از آن مقرر بود در اوقات فراغت طلاب در مزارع و باغها بپردازند. «برای ما دو دورهٔ تعطیلات برای دو [نوع] کار معین شده بود. پیش از تابستان درو کردن محصول و پس از آن ـ اجلاسیهٔ مبلّغان. پیش از آغاز دورهٔ تابستان جمع آوری انجیر و زیتون و پس آنگاه اجلاسیهٔ

58- Ebedjesu. *Collectio canonum synodicorum*. Edid. Aloysius Assemanus. Scriptorum veterum nova collectio, t.X, Roma, 1838, p.274.

59- Barhadbešabba Arabaya. *Cause de la fondation des écoles*, p. 393.

60- *Pravila*, I, 6, str. 184.

61- *Pravila*, I, 6, str. 184.

زمستانی»[۶۲]. بدین روال گروهی از طلاب بی آن که باغها و مزارع خود را ترك گویند به تحصیل اشتغال داشتند. زیرا در ایران کشاورزی عمده‌ترین کار و پایه و اساس زندگی به شمار می رفت.

میان طلاب افرادی کاملاً بی چیز وجود داشتند. اینان به همان کاری می پرداختند که دانشجویان همهٔ سرزمینها طی ازمنهٔ مختلف انجام می دادند و آن تدریس بود. در مدرسهٔ نصیبین به این دانشجویان اجازه داده شده بود که به تدریس اشتغال ورزند. مشروط بر آن که تعداد شاگردانشان از دو و یا سه نفر بیشتر نباشد. به آنان اجازهٔ تأسیس کلاس و گردآوردن گروهی بزرگ از شاگردان داده نمی شد[۶۳].

رهبری امور تحصیلی و فعالیتهای علمی را کسانی برعهده داشتند که طبق معمول به تدریس دروس پر مسئولیتی چون مسایل انظباطی می پرداختند. این درس بسیار مهم در مدرسهٔ دینی نصیبین همانند دیگر مدارس دینی با تعبیر و تفسیر همراه بود. سوریاییان از تعابیر و تفاسیر کشیشان یونانی نیك آگاهی داشتند. آثار یفرم سوریایی رواج بسیار داشت. در ضمن آثار تئودور موپسواست Théodor Mopsuest از جمله «تفسیر کائنات» او از زبان یونانی به زبان سریانی ترجمه شده بود. این شخص یکی از برجسته‌ترین شخصیتهای آیین نسطوری به شمار می رفت. در ضمن روایات و تفاسیر خاصی نیز وجود داشتند: این روایات و تفسیرها از نسلی به نسل دیگر دهان به دهان (سینه به سینه ـ م) منتقل می شد. و چنان که در یکی از مآخذ آمده است «از دهان به گوش» انتقال می یافت و تاکنون برجا مانده است[۶۴].

مپاشکانا mepashkana ـ «مفسر» بنابر معمول مقام ریاست مدرسه دینی نصیبین را عهده‌دار می شد. ماکریانا makreyana (قاری ـ از ریشه «خواندن») طرز قرائت خاص با زیر و بمهای معین و تکیه‌های لازم به اصوات با در نظر گرفتن کلیهٔ علایم و مکثها را به طلاب می آموخت. سَفَرَ safra شیوهٔ نگارش و خوشنویسی را به آنان یاد می داد. در مدرسهٔ عالی نصیبین همانند دیگر دانشگاههای قرون وسطایی، فلسفه و بیان از مقام ویژه‌ای برخوردار بود. چنان که معلوم است بسیاری از آثار ارسطو و نیز کتاب ایساغوجی Eisagôgè نوشته پرفیریوس Porphyrios

62- Barhadbešabba *Arabaya. Cause de la fondation des écoles*, p. 393.
63- *Pravila*, II, 12, str. 191.
64- Barhadbešabba Arabaya. *Caus de la fondation des écoles*, p. 382.

(فرفوریوس)، جدول تقسیم مفاهیم و بسیاری دیگر به زبان سریانی موجود بود. در ضمن آثار مؤلفان سوریایی در زمینهٔ فلسفه و طبیعیات نیز وجود داشت.

بادوکا Badouka استاد اصول فلسفه بود. در تدریس اصول مذکور منطق مقام والایی داشت. هنر معانی بیان و شیوهٔ سخنوری rhétorique از اهمیت فراوان برخوردار بود. مهاگیانا Mehagiana این رشته را تدریس می کرد[۶۵].

استادان در کار تدریس تابع مدیر مدرسه بودند و او را بنا بر معمول «معلم ما» (ربان ـ rabban) خطاب می کردند. استادان در صورت بیماری و یا صرفاً با اجازهٔ مدیر می توانستند در کلاس درس حاضر نشوند. مدیر حق داشت به سبب غیبت و حضور نیافتن در کلاس درس استادان را ملامت و توبیخ کند. ولی کسی در جلسات همگانی و در حضور طلاب حق سرزنش اساتید را نداشت. «هرگاه استاد قرائت و معانی بیان بدون عذر موجه و یا بدون اجازهٔ مدیر مدرسه در کلاس درس حاضر نمی شد، مورد سرزنش قرار می گرفت و از دریافت حقوق مقرر محروم می شد». معلمان موظف به حضور در جلسه و «شنیدن ملامت و سرزنش در مجمع همگانی نبودند»[۶۶].

نزدیکترین دستیار مدیر، مسئولیت امور اقتصادی و مالی مدرسه را برعهده داشت و «ارشد یا بزرگ خانه» محسوب می شد. واژهٔ سریانی rabbaita (از دو کلمهٔ «رب ـ rab» به معنای ارشد و بزرگ و کلمه «بیت ـ baita» به معنای خانه ترکیب یافته است). این درست معادل عنوان لاتینی «majordome» است. همهٔ اموال و اثاثیهٔ مدرسه که اندك نبودند در اختیار این شخص قرار داشتند. همانند صومعه‌ها، زمین، پول و دیگر هدایا در اختیار مدارس قرار می گرفت. درنتیجه مدارس امکان خرید اموال غیر منقول را داشتند. این اموال جزء املاك مدرسه محسوب می شد. از مآخذ چنین بر می آید که یکی از مسئولان امور اقتصادی و مالی مدرسه، از پول مدرسه طویله‌ای خریداری کردو با تجدید ساختمان، محل مذکور را به صورت یکی از زیستگاههای دانشجویان درآورد. درجای دیگر آمده است که مسئول امور اقتصادی و مالی مدرسه، گرمابه‌ای عمومی بنا کرد و درآمد آن را به مدرسه اختصاص داد. مدیر امور مالی نه تنها به این گونه امور اقتصادی می پرداخت بلکه به تأسیس کتابخانه

۶۵ـ همانجا، ص ۳۹۹.

66- *Pravila*, I, 20, str. 187.

دست می‌زد تا مورد استفادهٔ دانشجویان قرار گیرد.

شخصی با عنوان مهماندار xénodarque دستیار و همکار مسئول امور اقتصادی و مالی مدرسه بود. مسئولیت توجه به احوال بیماران را این شخص برعهده داشت. درمان و تغذیه بیماران از وظایف این شخص بود.

مسئول یا مدیر امور اقتصادی و مالی مراقبت از رفتار طلاب مدرسهٔ دینی و حفظ نظم آن را برعهده داشت. احراز این مقام از طریق انتخابات در مدرسه انجام می‌گرفت. دربارهٔ نامزدهای این مقام مباحثاتی برپا می‌شد. توافق مدیر مدرسه با نامزد موردنظر لازم بود. انتخابات در زمان معینی از سال «بنا بر رسم معمول . . . طبق توصیهٔ مدیر، استاد تفسیر exégéte و اعضای هیأت علمی مدرسه . . . برگزار می‌شد. اینها شخصیتهای صدیق و مناسبی جهت ادارهٔ جلسه [مدرسه] به شمار می‌رفتند».

مفسر یا استاد تفسیر exégéte پس‌از مدیر مهمترین شخصیت در میان استادان مدرسه بود. اغلب استاد تفسیر مقام مدیریت را نیز برعهده می‌گرفت و ضمن تدریس، مدرسه را اداره می‌کرد. بدیهی است توافق با این امر مستلزم حصول نامزدی و اخذ رأی برای مقام مسئولیت امور اقتصادی و مالی مدرسه بود. جریان انتخابات با شور و هیجان فراوان انجام می‌گرفت. زیرا در آیین‌نامهٔ مدرسه ماده‌ای وجود داشت که مانع مخالفت افراد بود. مادهٔ مذکور چنین است: «کسی حق مخالفت، دسته‌بندی، قهر و ابراز نفرت نسبت به کاری را که درست و شرافتمندانه انجام گرفته است ندارد. هرگاه کسی به این گونه اعمال مبادرت ورزد و به مخالفت با حقیقت برخیزد و قهر پیشه کند، مستوجب مجازات است. چنین شخصیتی از مدرسه اخراج و از حق اقامت در شهر محروم خواهد شد»[۶۷]. چنان که معلوم است مجازات چنین اقدامی سنگین بود و به اخراج منتهی می‌شد. از مطالب ارائه شده معلوم می‌گردد که مقام مسئول امور اقتصادی و مالی تا چه پایه مهم و نفوذ وی تا چه اندازه بود. همه در انتخابات مسئول امور مالی ذینفع بودند. از این‌رو دسته‌بندیها پدید می‌آمد، اختلافها روی می‌داد و چه بسا موجب خدشه‌دار شدن انتخابات می‌گشت. هرگاه انتخابات «به درستی» صورت می‌گرفت. ایجاد بی‌نظمی و اختلاف، ممنوع اعلام می‌شد. معلوم می‌شود در انتخابات مدرسه

67- *Pravila*, I, 1, str.181.

نمونه‌هایی از اختلاف وجود داشت و در صورت نادرست برگزار شدن انتخابات، اعتراض جایز بود.

طلبه‌ها و کارکنان مدرسه که از نواحی مختلف در آنجا گرد آمده بودند، رسماً در مدرسه پذیرفته می شدند و موظف بودند تابع مقررات آن باشند. آنها به محض ورود به مسئولان مدرسه و «برادران» [Kenušia] که در مآخذ «جلسه» و یا سازمان مدرسه نیز نامیده می شد، معرفی شوند. مدرسهٔ نصیبین مشابهت زیادی به مدارس علوم دینی داشت که طی دهها سده در کشورهای پیرو آیین مسیح نقشی بس مهم ایفا نمودند. برنامهٔ تدریس و تحصیل این مدرسه با دانشگاههای سدهٔ میانه مشابهت فراوان داشت. بویژه آن که فلسفه «خادم خداشناسی» محسوب می شد.

طلبه‌های جدید می بایست خود را عضو این سازمان بدانند. «برادرانی [Kenušia] که نخستین بار به این مجمع گام می نهادند تا زمانی که مسئول امور مالی و دیگر برادران موافقت خود را اعلام نمی کردند و تا زمانی که راه و رسم ادامهٔ زندگی در این مدرسه را نمی آموختند، به عنوان عضو پذیرفته نمی شدند»[۶۸]. تنها پس از آن بود که طلبهٔ جدید را نزد دیگر طلاب جا می دادند. در جمع طلاب یکنفر مقام ارشد داشت. او مراقب نظم و مسئول اعمال طلبه‌های تابع خود بود[۶۹]. نظارت بر اعمال طلاب از این طریق صورت می گرفت. از این رو مقامات مدرسه موافق وجود مسکن مستقل برای طلبه‌ها در خارج از شهر بودند. «طلبه‌های پذیرفته شده در محدودهٔ مدرسه آزادیهایی دارند. ولی آنها حق سکونت نزد اهالی نصیبین (ساکنان شهر) را ندارند. هرکس نزد اهالی شهر سکنی گزیند، از پذیرفته‌شدن در مدرسه محروم خواهد شد»[۷۰]. الزام طلاب به زندگی در محیط مدرسه، نشانه‌ای از تلاش بخاطر ایجاد وحدت و حفظ سازمانی متشکل و منسجم بود. طلبه‌ها مشترکاً زندگی می کردند واطراف میز غذا می نشستند. «هرگاه یکی از طلبه‌ها بیمار می شد، دیگران موظف بودند از وی پرستاری کنند»[۷۱]. بدیگر سخن کسانی که با طلبهٔ بیمار در یك مکان می‌زیستند، وظیفهٔ پرستاری از او را برعهده داشتند. این نیز مایه نزدیکی و ارتباط و تعهدات متقابل میان طلبه‌ها می شد. بعضی از طلاب که از زندگی مشترك خرسند بودند، تلاش می کردند تا مجزا و آزادتر زندگی کنند. آنها

68- *Pravila*, I, 7, str. 184.
69- *Pravila*, II, 5, str. 190.
70- *Pravila*, II, 2, str. 189.
71- *Pravila*, I, 11, str. 185.

برای انجام این مقصود بهانه‌هایی می تراشیدند. «هیچ کس مجاز نیست ولو بحق مسکنی را که همراه برادران [در آن سکنی دارد] ترك گوید و برای خود در محدودهٔ شهر و یا خارج از آن مسکنی اختیار کند. او موظف است به زندگی در مسکن ثانوی خود ادامه دهد»[۷۲]. بدین روال مدرسه دارای خوابگاه بود و همهٔ طلبه‌ها موظف به زندگی در این خوابگاههای عمومی بودند.

طلاب مدرسه موظف بودند ظاهری مشابه و یکسان داشته باشند. چنین بنظر می رسد که پوشاك «سادهٔ» خاصی داشتند و موظف بودند موی سر خود را بتراشند و کوتاه نگاه دارند. بدین ترتیب آنها می بایست با وقاری که شایستهٔ مقام طلاب مدرسه باشد راه بروند. در آیین نامه تصریح شده است که طلاب ضمن ادامهٔ تحصیل باید به سر و وضع و پوشاك خود توجه معطوف دارند. آنها نباید ریش خود را از ته بتراشند و موی سر خود را همانند مردم عادی دراز کنند. آنها موظف‌اند با آرایش و پوشاك بسیار ساده‌ای که مایهٔ شرمساری نباشد در محدودهٔ مدرسه و خیابانهای شهر راه بروند تا دیگران با مشاهدهٔ این دو نشانه (پوشاك و آرایش) آنها را از خود و در عین حال غیر از خود (بیگانه) بدانند»[۷۳].

طلاب هنگام ورود به مدرسه تعهد می کردند که موقّر و متین باشند. از این‌رو به آنان توصیه می‌شد با زنان از جمله زنان روحانی مصاحبه و معاشرت نکنند[۷۴]. هرگاه طلبه‌ای به تمسخر و بدگویی می پرداخت، از مدرسه اخراج و موظف به ترك شهر می‌شد[۷۵]. «مجمع» و بدیگر سخن سازمان مدرسه اعضای خود را به رفتار خاصی که درست نامیده می شد، . ملزم می نمود.

آیین‌نامه به عنوان مدرك رفتاری از جوانب منفی زندگی طلاب پرده بر می دارد. مادهٔ هشتم آیین نامه مربوط به تنبلی است که «منشاء همهٔ زشتیها» نام گرفته و از همگان خواسته شده است که با پی گیری تمام تنبلی را از خود دور کنند و با کاهلی به مبارزه برخیزند. «کسانی که دارای عنوان طلبه هستند، حق ندارند نوشتن، خواندن، بررسی کردن و مطالعهٔ جمعی را به یك سو نهند، مگر آن که امری فوری و وقفه ناپذیر در کار باشد»[۷۶]. بعضی به بهانه‌های گونه گون از جمله امور

72- *Pravila*, II, 4, str. 190.
73- *Pravila*, II, 5, str. 193.
74- *Pravila*, II, 18, str. 193.
75- *Pravila*, I, 3, str. 182.
76- *Pravila*, I, 8, str. 184.

خیر، کمك به رفقا و چیزهایی از این قبیل، شانه خالی می کردند و راه کاهلی در پیش می‌گرفتند. در آیین‌نامه این‌گونه فریبکاری و نیرنگ فاش و محکوم شده است: «حتی در صورت تمسك به امر خیر کسی حق ندارد از درس روی برتابد و به شهر برود»[۷۷].

گاه در میان طلاب مدرسه افراد بیمار و ضعیف وجود داشتند. مسئولان مدرسه در این‌گونه موارد به یاری آنان می‌شتافتند. مسئولان مدرسه راضی نمی‌شدند که این افراد در سایهٔ لطف و عنایت دیگران بسر برند. مسئولان مدرسه مخالفت با این امر را ضرور می‌شمردند. زیرا بعضی از طلاب ضمن درخواست مساعدت نام مدیر و مسئول امور اقتصادی و مالی را به میان می کشیدند. هرگاه طلبه‌ای «به سبب ضعف یا بیماری قادر به کار کردن نباشد، باید مراتب نیازمندی خود را به اطلاع مسئول امور اقتصادی و مالی مدرسه برساند. مسئول مزبور در حد امکان به او کمك خواهد کرد. طلبه حق تقاضا از مؤمنین و کوفتن درب خانهٔ ثروتمندان و دراز کردن دست سئوال نزد زنان را به هیچ دلیل و بهانه‌ای ندارد. طلبه حق ندارد چنین وانمود کند که گویا فرستادهٔ مدیر و یا مسئول امور اقتصادی و مالی و دیگر برادران شناخته شدهٔ مدرسه است»[۷۸].

گاه میان طلاب افراد ناتندرست و بیمار وجود داشتند. مسئولان می کوشیدند تا اینان را یاری کنند. ولی با ادامه زندگی بیماران و افراد ضعیف از طریق یاری و مساعدت عمومی سخت مخالف بودند. این کار ضرورت داشت. زیرا کسانی ضمن تقاضای کمك از نام مدیر و مسئول امور اقتصادی و مالی بهره می‌جستند. هرگاه طلاب «به سبب ضعف و یا بیماری قادر به کار نباشند، در این صورت باید مراتب نیازمندی خود را به مسئول امور اقتصادی و مالی مدرسه اطلاع دهند. مسئول مزبور در صورت امکان به آنان یاری خواهد نمود. ولی طلاب حق ندارند از مومنان، ثروتمندان و زنان تقاضای کمك کنند و چنین وانمایند که گویا با موافقت مدیر، مسئول امور اقتصادی و یا دیگر برادران شناخته شده درخواست یاری کرده‌اند»[۷۹].

گرچه امروز پذیرفتن کتاب گناه شمرده نمی‌شود، ولی مسئولان مدرسهٔ

77- *Pravila*, II, 3, str. 189.
78- *Pravila*, II, 14, str. 192.
79- *Pravila*, II, 14, str. 192.

نصیبین این کار را جرم می دانستند. دیگر از جرمها پاك کردن نام شخصی متوفی بود که کتابی به مدرسه هدیه کرده بود. حذف نام مردگان و نگارش نام خویش بر کتاب گناه محسوب می شد[۸۰]. گاه کسانی از فراموشکاری مسئول امور اقتصادی و مالی سودجویی می کردند ـ «هرگاه کسی از مسئول امور اقتصادی و مالی مدرسه کتابی را برای مطالعه و رونویسی به امانت گیرد و در صورت فراموشی، او را آگاه نکند، مجازات و از شهر اخراج خواهد شد»[۸۱]. آن زمان کتابها خطی و گرانبها بودند. نسخه‌ای خطی از قانون نامهٔ سریانی تا روزگار ما برجا مانده است. این قانون نامه که با خطی بسیار زیبا و خوانا بر روی پارشمینه و پوست نگاشته شده متعلق به سده‌های پنجم و ششم میلادی است. این گونه کتابها بسیار ارزشمند بودند و البته سرقت آنها مجازاتهای شدیدی درپی داشت.

برداشتن کتاب و کتمان آن جرم بسیار بزرگی محسوب می شد. «هرگاه کسی شئ گم شده‌ای را می یافت، موظف بود ماجرا را به اطلاع مسئول امور اقتصادی و مالی برساند و جریان یافتن شئ گمشده را در جلسه اعلام کند تا صاحب شئ شناخته شود و شئ گمشده به وی بازگردد. [هرگاه] او به چنین کاری دست نزند مجازات و از شهر اخراج خواهد شد»[۸۲].

بدگویان بشدت مجازات می شدند. چنین کسانی را به سبب دست زدن به افترا، دروغ، ایراد گرفتن و یاوه گفتن که مخل آسایش افراد ساکن زیستگاه و ادامهٔ زندگی عادی در مدرسه بود، مجازات می کردند[۸۳]. این نکته جالب است که در آیین نامه با بقایای شیوهٔ زندگی بت پرستانه مبارزات شدیدی منظور شده است. زیرا این کار را حرفه جادوان می نامیدند.

طلاب سوریا همانند برادران طلبهٔ اروپایی خویش در سده‌های میانه، دوستدار باده‌گساری و شکم بارگی بودند. صرف غذا در مهمانخانه‌ها و ضیافتهایی که در باغهای خارج شهر برگزار می شد، ممنوع بود. «برادرانی که در مدرسه زندگی می کنند، حق ندارند در رستورانها، مهمانخانه‌ها، سالنهای غذاخوری، پیك ـ نیکها، مهمانیهای درون باغها و پارکها غذا صرف کنند»[۸۴]. جیبه جالی از یك سو

80- *Pravila*, II, 8, str. 191.
81- *Pravila*, I, 14, str. 186.
82- *Pravila*, I, 14, str. 186.
83- *Pravila*, I, 3, str. 182.
84- *Pravila*, II, 16, str. 192.

شوق باده نوشی و شرکت در ضیافتها از سوی دیگر سبب گردید که در آیین نامه «از کسانی که دوست داشتند در خانه‌ها به میهمانی بروند با حقارت یاد شود»[۸۵].

در مدرسه ناسزا گفتن و گلاویز شدن امری عادی محسوب می شد. هرگاه نویسندگان سوریایی به هنگام بروز اختلاف شرم نداشتند از این که مخالفان خود را «سگ هار» و یا «جذامی» بنامند، بی گمان در میان جوانان سخنان بمراتب زشتتری رایج و معمول بود. در صورت گلاویز شدن، فرد گناهکار را تنبیه بدنی می کردند. «هرگاه کسی از برادران به هر علت که باشد به سوی رفیق خود دست دراز کند و ناسزا بگوید و طریق پرده دری در پیش گیرد، در جلسه با حضور همگان مجازات [بدنی] خواهد شد»[۸۶]. مجازات بدنی در برابر همگان تدبیری انضباطی جهت اصلاح و تربیت شخص گناهکار محسوب می شد. «هرگاه کسی از برادران در حضور دیگر اعضای مدرسه سه بار تنبیه بدنی شود و اصلاح نگردد و به گناهی مشابه گناهان گذشته دست زند، باید مجازات شود، جمع [مدرسه] را ترک گوید و از شهر اخراج گردد»[۸۷].

بدین روال مجازات در برابر عموم تنها سه بار صورت می گرفت و بار چهارم در صورت دست زدن به اعمال ناشایست، شخص گناهکار مستوجب اخراج از مدرسه و ملزم به ترک شهر بود. مطالب اخیر مؤید استقلال، عدم وابستگی و قدرت حاکمهٔ مدرسهٔ نصیبین در شهر نامبرده است و نشان می دهد که مسئولان مدرسه قدرت داشتند افراد ناباب را نه تنها از مدرسه، بلکه از شهر بیرون کنند.

85- *Pravila*, I, 3, str. 183.
86- *Pravila*, I, 18, str. 186.
87- *Pravila*, I, 19, str. 187.

فهرست مآخذ

ABBELOOS (J. B., éd.), *Acta Sancti Maris aramaice et latine*, dans *Analecta Bollandiana*, t. IV (1885).

Acta Sanctorum (Bollandiana), 67 vol. parus 1643-1940.

Acta Martyrum et Sanctorum, voir Bedjan.

Acta Sancti Maris, voir Abbeloos.

AGATHIAS, *Historiarum libri quinque*, Bonn 1828.

ALTHEIM (F.), *Weltgeschichte Asiens im griechischen Zeitalter*, Halle, 2 vols, 1947-1948.

— et STIEHL (R.), *Mazdak und Porphirus*, dans *La Nouvelle Clio*, t. V, fasc. 7-10 (1953).

AMIET (P.), *L'aigle dans l'art et la religion de la Mésopotamie antique*, Paris, 1950.

— *L'homme-oiseau dans l'art mésopotamien*, dans *Orientalia*, t. XXI (1952).

AMMIEN MARCELLIN, *Ammiani Marcellini rerum gestarum libri qui supersunt*, Teubner, Leipzig, 1874-1875.

ANTONINI PLACENTINI, *Itinerarium seculo sexto exeunte scriptum*... éd. J. Pomjalovskij, dans *Pravoslavnij Palestinskij Sbornik*, fasc. 39, Saint-Pétersbourg, 1895.

ARRIEN, *Parthica*.

ASSEMANI (éd.), *Acta martyrum orientalium et occidentalium*, Rome, 1748.

— (éd.), *Scriptorum veterum nova collectio*, t. X, Rome, 1838.

BAILEY (H. W.), *Zoroastrian problems in the ninth-century books*, Oxford, 1943.

BARBIER DE MEYNARD (C.), *Dictionnaire géographique, historique et littéraire de la Perse*, Paris, 1861.

BARTHOLOMAE (Ch.), *Altiranisches Wörterbuch*, Strasbourg, 1904. — *Ueber ein sassanidisches Rechtsbuch*, dans *Sitzungsberichte der Heidelberger Akademie der Wissenschaften, phil-hist. Klasse, 11. Abhandlung*, année 1910.

— *Zum sassanidischen Recht:* I., dans *Sitzungsberichte der Heidelberger Akademie der Wissenschaften, phil.-hist. Klasse, 5. Abhandlung*, année 1918 ; II., dans *ibid., 14. Abhandlung*, 1918 ; III., dans *ibidem, 18. Abhandlung*, 1920 ; IV., dans *ibid., 5. Abhandlung*, 1922 ; V., dans *ibid., 9. Abhandlung*, 1923.

BARTOLD (V. V.), *K istorii krestjanskikh dviženij Persii* (« Sur l'histoire des soulèvements paysans en Perse »), dans *Sbornik v čest pjatidesjatiletija naučnoj žizni N. I. Kareeva* (Recueil publié pour le 50e anniversaire des activités scientifiques de N. I. Kareev), Petrograd 1923.

BAUMSTARK (A.), *Geschichte der syrischen Literatur*, Bonn 1922.

BAUR (P. V. C.), BELLINGER (A. R.) et ROSTOVTZEFF (M. J.), *The Excavations at Dura-Europos*, New Haven, Yale University Press, 9 vol., 1926-1949.

BEDJAN (P.), *Acta Martyrum et Sanctorum*, 7 vols., Paris 1890-1897. éd. *Vita Mar Abae: Histoire de Mar Habalaha et de trois autres patriarches*, texte syriaque, Paris 1905.

BELADZORI/BALADHURI, *Liber Expugnationis Regionum*, éd. M. J. de Goeje, Leyde 1886 ; trad. Margotten, New York 1924.

BENVENISTE (E.), Études sur quelques textes sogdiens chrétiens, *Journal asiatique*, t. 243, 1955, pp. 297-337 ; t. 247, 1959, pp. 115-136.

BERTELS (J. E.), *Novye raboty po izučeniju Avesty* (« Études nouvelles sur l'Avesta), dans *Učenye Zapiski Instituta Vostokovedenija*, III (1951).

BEVAN (E. R.), *The House of Seleucus*, 2 vols. Londres 1902.

BIKERMANN (E.), *Institutions des Séleucides*, Paris 1938.

al-BIRUNI, *Chronologie Orientalischer Völker*, éd. Sachau, Leipzig 1878.

— *The Chronology of Ancient Nations*, trad. E. Sachau, Londres 1879.

BLOCHET, *Liste géographique des villes de l'Iran*, dans *Recueil de travaux relatifs à la philologie et à l'archéologie égyptiennes et assyriennes*, t. XVII (Paris, 1895).

BOLOTOV (V. V.), *Iz istorii cerkvi siro-persidskoj (« Sur l'histoire de l'église syro-perse »)*, Saint-Pétersbourg, 1901.

BOUCHÉ-LECLERC (A.), *Histoire des Séleucides (323-64 avant J.-C.)*, Paris, 1913-1914, 2 vols.

BOUCHIER (E. E.), *Syria as a Roman Province*, Oxford, 1916.

BOYCE (M.), *The Manichean Hymn Cycles in Parthian*, Oxford, 1954.

BRITISH MUSEUM, *Catalogue of Greek Coins of Seleucian Kings*, Londres, 1900.

BROCKELMANN (C.), *Lexicon syriacum*, Halle, 1928.

BRUNNOW (E.) et DOMASZEWSKI (A.), *Die Provincia Arabia*, Strasbourg, 1904-1909, 3 vols.

BRUNS et SACHAU (E.), *Syrisch-Römisches Rechtsbuch aus dem V. Jahrhundert*,

Leipzig, 1880.
BULSARA (S. J., éd.), *Mâtikân-i hazar da dastan*, Bombay, 1937.
— *The Laws of the Ancient Persians*, Bombay, 1937.
BURY, *History of the later Roman Empire*, 2 vol., Londres, 1923.
CAMBRIDGE ANCIENT HISTORY, t. VI, *Macedon* (Londres, 1927) ; t. VII, *The hellenistic monarchies and the rise of Rome* (Londres, 1927) ; t. IX, *The Roman republic* (Londres, 1932) ; t. XI, *The imperial peace 70-192* (Londres, 1936) ; t. XII, *The imperial crisis and recovery* (Londres, 1939).
Catalogue of Greek coins of Seleucian Kings, voir British Museum.
CHABOT (J. B.), *L'école de Nisibe*, dans *Journal asiatique*, 9e série, t. VIII (1896).
— *Littérature syriaque*, Paris, 1934.
— *Narsai le docteur et les origines de l'école de Nisibe*, dans *Journal asiatique*, 10e série, t. VI (1905).
CHABOT *Synodicon orientale*, dans *Notices et extraits des manuscrits de la Bibliothèque nationale*, t. XXXVII, Paris, 1902.
CHAUMONT (M. L.), *Le culte d'Anahit à Stakhr et les premiers Sassanides*, dans *Revue d'histoire des religions*, t. CLIII (1958), fasc. 2.
— *Papak, roi de Star, et sa cour*, dans *Journal asiatique*, t. CCXLVII (1959), fasc. 2.
— *Recherches sur le clergé zoroastrien : le herbad*, dans *Revue de l'histoire des religions*, t. CCLVIII (1960), fasc. 1.
CHRISTENSEN (A.), *Le règne du roi Kawadh Ier*, Copenhague 1925.
— *L'Iran sous les premiers Sassanides*, 2e éd., Copenhague, 1944.
— *Two versions of the history of Mazdak*, dans *Dr. Modi Memorial Volume*, Bombay, 1930.
Corpus inscriptionum Graecarum, Berlin, 1877 sqq.
Corpus inscriptionum Iranicarum, 2 vol., Londres, 1955-1960.
CROWFOOT (G. M.) et GRIFFITH (J.), *Coptic textiles in two-faces weave with pattern in reverse*, dans *Journal of Egyptian Archeology*, t. XXV (1939), fasc. 1.
CUMONT (Frantz), *Les fouilles de Doura-Europos (1922-1923)*, Paris, 1926, 2 vols.
— *Une lettre du roi Artaban III*, dans *Comptes-rendus de l'Académie des inscriptions et belles-lettres* (Paris, 1932).
CURETON (W.), *Ancient syriac documents*, Londres, 1864.
DARMESTETER (M.), *Lettre de Tansar à Jasnasf, roi de Tabaristan*, dans *Journal asiatique*, 9e série, t. III (1894).
DEBEVOISE (N. C.), *A Political History of Parthia*, Chicago, 1938.
DIODORE DE SICILE, *Bibliothèque historique*, éd. C. T. FISCHER, Leipzig, Teubner, 1888-1906.
al-DINAWERI (Abn Hanifa), *Kitab al-Akhbār al-tiwal*, éd. Guirgass, Leyde, 1888.
DION CASSIUS, *Historiarum quae supersunt*, éd. Boissevain, Berlin, 1895.
DITTENBERGER (W.), *Orientis Graeci inscriptiones selectae*, Leipzig, 1903.
DJAKONOV (J. M. et M. M.), LIVŠIC (V. A.) et MASSON (M. E.), *Nalogovye parfjanskie dokumenty II v. do n. e. iz Nisy* (« *Les documents parthes*

du II^e siècle apr. J.-C., relatifs à la perception des impôts, trouvés à Nisa »), Moscou-Léningrad, 1951.

DJAKONOV (J. M. et M. M.) et LIVŠIC (V. A.), *Dokumenty iz drevnej Nisy (« Les documents de l'ancienne Nisa »)*, Léningrad, 1951.

DOBIAS, *Histoire de la province romaine de Syrie*, Prague, 1924.

DROYSEN (J. G.), *Geschichte des Hellenismus*, Gotha, 1843, 3 vols.

DUSSAUD (R.), *Topographie historique de la Syrie antique et médiévale*, Paris, 1927.

DUVAL (R.), *Histoire d'Édesse*, dans *Journal asiatique*, 8^e série (1891-1892).

— *The Encyclopaedia of Islam*, t. II, Leyde, 1927.

ENGELS (F.), *L'origine de la famille, de la propriété privée et de l'État* (en russe), Moscou, 1937.

ENSZLIN (W.), *Zu den Kriegen des Sassaniden Shapur I.*, dans *Sitzungsberichte der Bayerischen Akademie der Wissenschaften, phil.-hist. Klasse*, année 1947, fasc. 5 (Munich, 1949).

EPHRAEM SYRUS, *Opera omnia*, 2 vol., Rome, 1740.

EREMIAN (C. T.), *O rabstve y rabovladenii v drevnej Armenii (« L'esclavage et la propriété des esclaves dans l'Arménie ancienne »)*, dans *Vestnik drevnej istorii*, I (1950).

ÉTIENNE DE BYZANCE, *Ethnicorum quae supersunt*, éd. A. Meinecke, Berlin, 1849.

The Excavations at Dura-Europos, voir P. V. C. BAUR.

FAUSTUS DE BYZANCE, *Histoire de l'Arménie*, trad. russe A. M. Gevorgian, Erevan, 1953.

Fihrist, éd. G. Flügel, Leipzig 1871.

FIRDOÛSI, *Le livre des rois*, éd. J. Mohl, Paris, 1868.

FRANK (Tenney), *An economic survey of ancient Rome*, Baltimore, 1933-1938, 4 vols.

FRYE (R. N.), *Notes on the early Sassanian State and Church*, dans *Studi orientalistici in onore di Giorgio Levi Della Vida*, t. I, Rome, 1956.

— *Remarks on the Paikuli and Sar Mashad inscriptions*, dans *Harvard Journal of Asiatic Studies*, t. X (1957), fasc. 3-4.

FUCHS, *Die Höheren Schulen von Konstantinopel*, Byzantinisches Archiv, VIII/1926.

GAJDUKEVIČ (V. T.), *Bosforskoje carstvo (« Le royaume du Bosphore »)*, Moscou-Léningrad, 1949.

GEIGER (B.), *Mittelpersische Wörter und Sachen*, dans *Wiener Zeitschrift für die Kunde des Morgenlands*, t. XLII (1935), fasc. 1-2.

GERSHEVITCH (I.), *The Avestan Hymn to Mithra*, Cambridge, 1959.

GHIRSHMAN (R.), *Un bas-relief d'Artaban V avec inscription en pehlevi arsacide*, dans *Monuments et mémoires de la Fondation Piot*, t. XLIV (Paris, 1950).

— *Un village achéménide*, Paris, 1953.

GOBL (Robert), Inwestitur im Sasanidischen Iran und ihre numismatische Bedeutung. Zugleich ein Beitrag zur Ikonographie der Göttin Anahit. *Wiener Zeitschrift für die Kunde des Morgenlands*, Bd. 56, 1960,

pp. 36-51.

GRENFELL (B.), et HUNT (A. S.), *New classical and other Greek and Latin Papyri*, Oxford, 1897.

GRAETZ (H.), *Geschichte der Juden*, Leipzig, 1866-1875, traduction russe, Saint-Pétersbourg, 1883.

GUIDI (I.), *Gli statuti della scuola di Nisibi*, dans *Giornale della Società Asiatica Italiana*, t. IV (Rome, 1890).

GUIRGASS (GIRGAS), *Slovar' k arabskoj khrestomatii (« Dictionnaire pour la chrestomathie arabe »)*, Kazan, 1881.

GUETERBOCK, *Byzanz und Persien in ihren diplomatisch-völkerrechtlichen Beziehungen im Zeitalter Justinians*, Berlin, 1906.

GUTSCHMID (A. von), *Geschichte Irans und seiner Nachbarländer von Alexander dem Grossen bis zum Untergang der Arsakiden*, Tubingue, 1888.

HAARBRUECKER (Th.), *Asch-Shahrastani's Religionspartheien und Philosophenschulen*, Halle, 1850.

HAASE (F.), *Altchristliche Kirchengeschichte nach orientalischen Quellen*, Leipzig, 1910.

HAMZA ISFAHANI, *Annales*, éd. J. Gottwaldt, Leipzig, 1844-1848, 2 vols.

HAUSSOULLIER (B.), *Les Séleucides et le temple d'Apollon Didyméen*, dans *Revue de philologie*, t. XXV (1901).

HEICHELHEIM, *Wirtschaftsgeschichte im Altertum*, Leyde, 1938, 2 vols.

HENNING (W. B.), *The great inscription of Sapur I*, dans *Bulletin of the School of Oriental Studies, University of London*, t. IX (1949), fasc. 4.

— *Zoroaster, politician or witch-doctor*, Oxford, 1951.

HERZFELD (E.), *Altpersische Inschriften*, Berlin, 1938.

— *Am Tor von Asien, Felsdenkmale aus Irans Heldenzeit*, Berlin, 1920.

— *Die Malereien von Samarra*, Berlin, 1907.

— *Paikuli*, 2 vols, Berlin 1924.

— *Zoroastre and his World*, Princeton, 1947. 2 vols.

HIGGINS (M. J.), *Aphraates dates for Persian persecution*, dans *Byzantinische Zeitschrift*, t. XLIV (1951), fasc. 1-2.

HOFFMANN (G.), *Auszüge aus Syrischen Akten Persischer Märtyrer*, *Exkurse*, Leipzig, 1880.

HONIGMANN (E.) et MARICQ (A.), *Recherches sur les Res Gestae divi Saporis*, Bruxelles, 1953.

HUART (M. Cl.), *Les zindiks en droit musulman*, dans Actes du XI[e] Congrès Intern. des Orientalistes, 1897.

HUMBACH (H.), *Die Gatas des Zarathustra*, Heidelberg, 1959, 2 vols.

— Ahura Mazda und die Daevas. *Wiener Zeitschrift für die Kunde Süd und Ostasiens*, 1, 1957, pp. 1-94.

— Die awestische Landerliste. *Wiener Zeitschrift für die Kunde Süd und Ostasiens*, 4, 1960, pp. 36-46.

IBN EL ATHIR, *Chronicon quod perfectissimum inscribitur*, t. I, éd. C. J. Tornberg, Leyde, 1867.

IBN HURDÂDBEH, *Kitab al-mazalik wal-mamalik*, éd. De Goeje, Leyde, 1889.

INOSTRANCEV (K. A.), *Sassanidskie etjudy (« Études sassanides »)*, Saint-Pétersbourg, 1909.

Jean Lydus, *De magistralibus*, Bonn, 1837.
Jones (A. H. M.), *The Cities of the Eastern Roman Provinces*, Oxford, 1937.
Josephe Flavius, *Antiquités judaïques*, éd. G. Dindorf, Paris, 1845.
Joshua le Stylite, *The Chronicle*, éd. W. Wright, Cambridge, 1882.
Justi, *Iranisches Namenbuch*, Marbourg, 1895.
Justin, *Trogi Pompei historiarum Philippicarum epitoma*, Leipzig, 1876.
Kahrstedt (U.), *Syrische Territorien in hellenistischer Zeit*, dans *Abhandlungen der Göttingischen Gesellschaft, phil.-hist. Klasse*, nouv. série, t. XIX/2 (Berlin, 1926).
Kârnâme-i Artakshir, voir Sanjana.
Kazimirski (A. de Biberstein), Dictionnaire arabe-français, 2 vols., Paris, 1846.
Klima (O.), *Iranische Miscellen*, dans *Archiv Orientalni*, t. XXVI (1958), fasc. 4.
— *Mazdak*, Prague, 1957.
— *Mazdak und die Juden*, dans *Archiv Orientalni*, t. XXIV (1956), fasc. 3.
— *Ueber das Datum von Mazdaks Tod*, dans *Festschrift Rypka*, Prague, 1956.
— Baat the Manichee. *Archiv Orientalni*, Prague, 26, 1958, pp. 342-346.
Kmosko, voir *Patrologie Syriaque*.
Kohler et Ungnad, *Hundert ausgewählte Rechts-Urkunden aus der Spätzeit Babylonischen Schrifttums von Xerxes bis Mithridates II. (485-93)*, Leipzig, 1911.
Kudrjavcev (O. V.), *Rimskaja politika v Armenii i Parfii v pervoj polovine pravlenija Nerona (« La politique de Rome en Arménie et en Parthie pendant la première moitié du règne de Néron »)*, dans *Vestnik drevnej istorii*, 1948, nº 3 et 1949, nº 3.
Labourt (J.), *Le christianisme dans l'empire perse*, Paris, 1904.
Lane (F.), *An arabic-english lexicon*, 8 vols. 1863-1893.
Langlois (Victor), *Collection des historiens anciens et modernes de l'Arménie*, t. I et II, Paris, 1869.
Laufer (F.), *Sino-iranica*, Chicago, 1919.
Lehmann (C. F.), *Der erste Syrische Krieg und die Weltlage um 275-272 v. Chr.*, 1903 (*Klio*, t. III).
Lepper (F. A.), *Trajan's Parthian war*, Oxford, 1948.
Le Strange (G.), *The Lands of the Eastern Caliphate*, Cambridge, 1930.
H. Lewy, *La chronologie d'Ardashir*, dans *Orientalia* X, 1941, p. 45 sq.
Lommel (H.), *Anahita-Sarasvati*, dans *Festschrift F. Weller*, Leipzig, 1954.
Lukonin (V. G.), *Iran v epokhu pervykh Sasanidov* (l'Iran à l'époque des premiers Sassanides) Léningrad, 1961.
Maçoudi, *Les Prairies d'or*, éd. C. Barbier de Meynard et Pavet de Courteille, Paris, 1863.
Malalas (Jean), *Chronographie*, Bonn, 1931.
Manandian (J. A.), *O torgovle i gorodakh Armenii v svjazi s mirovoj torgovlej drevnikh vremen (« Du commerce et des villes d'Arménie ; leur place dans le commerce mondial de l'Antiquité »)*, 2e éd., Erevan, 1954.

— *Problema obščestvennogo stroja doaršakidskoj Armenii* (« *La structure sociale de l'Arménie préarsacide* »), dans *Mémoires historiques*, t. XV (1945).

— *Tigran vtoroj i Rim* (« *Tigrane II et Rome* »), Erevan, 1943.

MARQUART (J.), *A Catalogue of the Provincial Capitals of Eranshar*, éd. G. Messina, Rome, 1931.

— *Südarmenien und die Tigrisquellen*, Vienne, 1930.

— *Die Genealogie der Bagratiden Caucasica*, Leipzig, 1930.

MASSON (M. E.), *Materialy Južnoturkmenskoj Arkheologičeskoj kompleksnoj ekspedicii* (« *Matériaux de l'expédition archéologique au Turkménistan méridional* »), Achkhabad, 1949.

Materialy po istorii Turkmen i Turkmenii (« *Sources relatives à l'histoire des Turkmènes et du Turkménistan* »), t. I, Léningrad, 1939.

MATIEU (Mme) et LJAPUNOVA (K.), *Khudožestvennye tkani koptskovo Egipta*, Moscou, 1951.

Mâtikân, voir BULSARA.

MAZAHÉRI A.), *La famille iranienne aux temps anté-islamiques*, Paris, 1938.

Mc DOWELL (R. H.), *Coins from Seleucia*, Ann Arbor, 1935.

— *Stamped and inscribed objects from Seleucia on the Tigris*, Ann Arbor, 1935.

MENASCE (J. L. de), *Inscriptions pehlevies en écriture cursive*, dans *Journal Asiatique*, t. 244 1956, 4.

— *Le nom d'Arta Viraf*, ibid. 279/1949, 1.

— *Le témoignage de Jayhānī sur le Mazdéisme*, Orientalia Suecana III 2/4, Upsal 1954.

— *Autour d'un texte syriaque inédit sur la religion des mages*, dans *Bull.. of the School of Oriental Studies*, IX/3, Londres, 1938.

MESSINA (P. G.), *La celebrazione de Tiragan in Adiabene*, dans *Congresso internazionale degli orientalisti* (Rome, 1938).

MINGANA (A.), *Sources syriaques*, t. I, Mossoul, 1907.

MINNS (E. H.), *Parchments of Parthian Period from Avroman in Kurdistan*, dans *Journal of Hellenic Studies*, t. XXXV (1915).

MODI (J. J.), *Mâdigân-i hazâr dâdistân, a photozincographed Facsimile*, Bombay, 1901.

MOESINGER (A.), *Monumenta syriaca*, Innsbrück 1878.

MOISE DE CHORENE, *Histoire de l'Arménie*, trad. russe par N. C. Emin, Moscou, 1893.

MOLÉ (M.), Daona, le pont Cinvat et l'initiation dans le Mazdéisme. *Revue d'histoire des Religions*, 158, 1960, t. 2, pp. 155-185.

MUKADDASĪ, d'après LE STRANGE *(supra)*.

MÜLLER (C.), *Geographi Graeci minores*, Paris, 1855-1861.

MUSS-ARNOLT (W.), *Assyrisch-englisch-deutsches Wörterbuch*, Berlin 1905.

NESTLE (Th.), *Die Statuten von Nisibis aus den Jahren 496 und 590*, dans *Zeitschrift für Kirchengeschichte*, t. XVIII (1897).

NIZAM AL-MULK, *Siassel Nâmeh, traité de gouvernement composé par le vizir Nizam al-Mulk*, trad. franç. C. Schefer, Paris, 1893.

— *Siassel-Nâmeh, le livre sur le gouvernement du vizir du* XIe *siècle Nizam*

al-Moulk, trad. russe B. N. Zahoder, Moscou, 1949.

NOELDEKE (Th.), *Geschichte des Artachšîr-i Pâpâkân*, dans *Beitrag zu der Kunde der indogermanischen Sprachen*, t. IV (Goettingue, 1878).

— *Geschichte der Perser und Araber zur Zeit der Sassaniden aus der arabischen Chronik des Tabari*, Leyde, 1879.

NOVOSADSKIJ (N. S.), *Poslednie gody bor'by Mitridata s Rimom* (« *Les dernières années de la lutte de Mithridate contre Rome* »), dans *Tsaranion*, t. IV.

NYBERG (H. S.), *The Pahlavi documents from Avroman*, dans *Le Monde oriental*, t. XVII (1923).

PAGLIARO (A.), *L'anticresi nel diritto sasanidico*, dans *Rivista degli studi orientali*, t. XV (1935).

PARKER (K. A.) et DUBBESTEIN (W. H.), *Babylonian Chronology*, Chicago, 1942.

Patrologia orientalis, éd R. Graffin et F. Nau, Paris, 1903 sq.

Patrologia syriaca, éd. R. Graffin, 2 vols. Paris 1897 [Cité ici pour Kmosko, préface au vol. II].

PAULY-WISSOWA, *Realencyclopädie für Altertumswissenschaft*, Stuttgart, 1895 *seq.*

PAYNE - SMITH, *Thesaurus syriacus*, Oxford, 1901.

PEETERS (P.), *La date du martyre de saint Syméon, archevêque de Seleucie-Ctésiphon*, dans *Analecta Bollandiana*, t. LVI (1938), fasc. 1-2.

— *Le « passionnaire d'Adiabène »*, dans *Analecta Bollandiana*, t. XLIII (1925), fasc. 1-2.

— *Recherches d'histoire et de philologie orientales*, 2 vols., Bruxelles, 1951.

PERIKHANJAN (A.), *Rabovladenie i zemlevladenie v Parfii (« L'esclavage et la propriété foncière en Iran à l'époque parthe »)*, dans *Vestnik drevnej istorii*, n° 4 (1952).

PFISTER (R.), *Textiles de Palmyre*, Paris, 1933.

— *Nouveaux textiles de Palmyre*, Paris, 1937.

— *Textiles de Halibieh (Zenobia)*, Paris, 1951.

— *Le rôle de l'Iran dans les textiles d'Antinoé*, dans *Ars islamica*, t. XIII-XIV (1948).

— *Les premières soies sassanides*, dans *Études d'orientalisme publiées par le Musée Guimet à la mémoire de Raymonde Linossier*, t. II, Paris, 1932.

PHILIPS (G.), *The Doctrine of Addai*, Londres, 1876.

PIGULEVSKAJA (N.) « *Chronique syrienne anonyme* », trad. par..., dans *Zapiski instituta vostokovedenija*, t. VII (Léningrad, 1939).

— « *La culture syrienne au Moyen Age et sa portée historique* » (en russe), dans *Sovetskaja Nauka*, 2 (1941).

PIGULEVSKAJA (N.) « *L'insurrection du Kouzistan à l'époque de Chosroès Ier* » (en russe), dans *Kratkie soobščenija instituta vostokovedenija*, t. IV (Moscou, 1952).

— *K voprosy o podatnoj reforme Khosrova Anuširvana (« La réforme fiscale de Chosroès I Anouchirvan »)*, dans *Vestnik drevnej istorii*, t. I (1937).

— *Mar Aba I*, dans *Sovetskoje Vostokovedenie*, t. V (1948).

— *Mazdakidskoe dviženie (« Le mouvement mazdakite »)*, dans *Izvestia AN SSSR*, ser. istorii i filosofii, 4 (1944).

— *Mesopotamija na rubeže V i VI vekov n. e.; Sirijskaja khronika Jesu Stilita kak istoričeskij istočnik («La Mésopotamie du* V^e^ *au* VI^e^ *siècle apr. J. Chr.: la chronique syriaque de Joshua le Stylite comme source historique»)*, Moscou-Léningrad, 1940.

— *Oborona gorodov Mesopotamii V-VI v. («La défense des villes en Mésopotamie aux* v^e^ *et* vi^e^ *siècles»)*, dans *Učenye Zapiski Leningrad U.*, série historique, fasc. 12 (Léningrad, 1941).

— *Ugasajuščij Vavilon («Babylone à son déclin»)*, dans *Učenye Zapiski Léningrad. U.*, série historique, fasc. 9 (1941).

— *Sirijskij Zakonnik, istorija pamjatnika («Le code syrien, histoire du monument»)*, dans *Učenye Zapiski Leningrad. U., istorjia i filologija stran vostoka* (Léningrad, 1952).

— *Vizantija na putjakh v Indiju («Byzance sur les routes de l'Inde»)*, Moscou-Léningrad, 1951.

— *Vizantija i Iran na rubeže VI i VII vekov («Byzance et l'Iran entre le* VI^e^ *et le* VII^e^ *siècle»)*, Moscou-Léningrad, 1946.

PLINE L'ANCIEN, *Histoire naturelle.*

PLUTARQUE, *Vitae parallelae*, t. I, Leipzig, 1914.

POIDEBARD (A.), *La trace de Rome dans les déserts de Syrie. Recherches aériennes*, Paris, 1934.

POLYBE, t. I, Paris, 1839.

PROCOPE DE CÉSARÉE, *Historia arcana*, éd. J. Haury, Berlin, 1904.

— *Opera omnia*, éd. J. Haury, Leipzig, 1905.

PUECH (H. C.), *Le manichéisme, son fondateur, sa doctrine*, Paris, 1949.

RAABE (R.) ,*Die Geschichte des Dominus Mâri*, Leipzig, 1893.

RANOVITCH (A. B.), *L'hellénisme et son rôle historique, Ellenizm i ego istoričeskaja rol*, Moscou 1950.

ROSTOVTZEFF (ROSTOVCEV) (M. J.), *Caravan cities*, Oxford, 1932.

— *A Parchment of loan from Dura-Europos;* dans *Yale classical studies*, t. II (New Haven, 1931).

— *Res Gestae divi Saporis and Dura*, dans *Berytus*, t. VIII (1943).

— *The Social and Economic History of the Hellenistic World*, Oxford, 1941, 3 vols.

ROZEN (V. R.), *Dva slova o značenii «zindik» («Deux mots sur le sens du mot «zindik»)*, dans *Zapiski vostočnago otdelenija Imperatorskago Russkago Arkheologičeskago Obščestva*, t. VI (1891).

— *K voprosu ob arabskikh perevodakh Khudajname («Les traductions arabes du Khuday-namé»)*, tiré à part (1895).

ROZENFELD (A. Z.), *Kala, tip ukreplennogo iranskogo poselenija («Kala, type d'agglomération fortifiée en Iran»)*, dans *Sovetskaja Etnografija*, 1 (1951).

RUTTEN (M.), *Contrats de l'époque séleucide conservés au Musée du Louvre*, Paris, 1935.

SACHAU (E.), *Die Chronik von Arbela*, dans *Abhandlungen der Preussischen Akademie der Wissenschaften*, 6 (1915).

— *Syrische Rechtsbücher*, t. III, Berlin, 1914.

SANFORD (E. M.), *The Mediterranean World in ancient times*, New York, 1938.

SANJANA (D. D. P., éd.), *The Kârnâmê-î Artakshir Pâpâkân*, Bombay, 1895.

SARKISJAN (G. Kh.), *O gorodskoj zemle v Selevkidskoj Vavilonii («La terre appartenant aux villes en Babylonie sous les Séleucides»)* dans *Vestnik drevnej istorii*, 1 (1953).

SARRE (F.), *Die Kunst des alten Persiens*, Berlin, 1924.

— et HERZFELD (E.), *Archäologische Reise ins Euphrat- und Tigrisgebiet.*

SCHAEDER (H. H.), *Schmidt und Polotsky, Ein Mani-Fund in Aegypten*, dans *Gnomon*, t. IX (1933), fasc. 1.

SCHLUMBERGER (D.), *Descendants non-méditerranéens de l'art grec, II: Palmyrène, Mésopotamie, Susiane*, dans *Syria*, t. XXXVII (1960), fasc. 3-4.

SCHMIDT et POLOTSKY, *Ein Mani-Fund in Aegypten*, dans *Sitzungsberichte der Preussischen Akademie der Wissenschaften*, Philol. histor. Klasse, 1933.

SCHROEDER (C.), *Keilschrifttexte aus Assur historischen Inhalts*, Leipzig, 1922. 2 vols.

SCHUBERT (R.), *Die Quellen zur Geschichte der Diadochenzeit*, Leipzig, 1914.

SEBEOS, *Histoire*, trad. russe par S. Malhasiantz, Erevan, 1939.

SERJEANT (R. B.), *Material for a history of Islamic textiles up to the Mongol conquest*, dans *Ars Islamica*, t. X (1943).

SESTON (W.), *Achilleus et la révolte de l'Égypte sous Dioclétien d'après les papyrus et l'Histoire Auguste*, dans *Mélanges de l'École française de Rome* (1938).

— *Le roi sassanide Narsès, les Arabes et le manichéisme*, dans *Mélanges syriens*, t. I (Paris, 1939).

Al-SHAHRASTANI (Muhammad), *The book of religions and philosophical sects*, éd. W. Cureton, Londres 1842, trad. Haarbunder 1900.

— *The Summa philosophica*, éd. trad. A. Guillaume, Oxford 1934.

SMITH (S.), *Babilonian Historical Texts*, Londres, 1924.

SOZOMÈNE, *Historia ecclesiastica*, éd. Hussey, Oxford, 1860.

SPIEGEL (F.), *Iranische Altertumskunde*, t. III, Leipzig, 1778.

SPRENGLING (M.), *A new pahlavi inscription*, dans *American Journal of semitic languages and literatures*, t. LIII (1937).

— *Shapur and the Kaaba of Zoroaster*, ibid. LVII/1940;

— *Pahlavi Notes*, ibid. LVIII/1941.

— *Zur Parsik-Inschrift an der «Kaaba des Zoroaster»*, dans *Zeitschrift der deutschen Morgenländischen Gesellschaft*, t. XCI (1937).

STEIN (Aurel), *Central-Asian relics of China's ancien silk-trade*, dans *Asia major, Hirth anniversary volume*, Leipzig, 1923.

— *Innermost Asia*, t. I, Oxford, 1928.

— *Serindia*, t. II, Oxford, 1921.

STEIN (E.), *Ein Kapitel vom persischen und vom byzantinischen Staate*, dans *Byzantinisch-neugriechische Jahrbücher* (1920).

STRECK, *Seleucia und Ktesiphon*, dans *Der Alte Orient*, t. XVI (Leipzig, 1917), fasc. 3-4.

STRUVE (V. V.), *Vostanie v Margiane pri Darii I («Le soulèvement de la Mar-*

giane sous Darius Ier »), dans MASSON, *Materialy južnoturkmenskoj arkheologičeskoj ekspedicii*, t. I (Achkhabad, 1949).

Synodicon Orientale, voir CHABOT.

TABARI, Voir NOELDEKE.

TACITE, *Annales*.

Tansar (Lettre de), voir DARMESTETER.

TAQIZADEH, (S. H.), *A new contribution to the materials concerning the life of Zoroaster*, dans *Bulletin of the School of Oriental Studies*, t. VIII (1937)

— et HENNING (W. B.), *The dates of Mani's life*, dans *Asia major*, nouv. série, t. VI (1957), fasc. 1.

TARN (W.), *Seleucid-Parthian Studies*, dans *Proceedings British Academy* (1930).

— *Hellenic Civilisation*, London 1927, d'après la trad. russe, Moscou 1949.

— *The Greeks in Bactria and India*, Londres, 1939.

Al-THAALIBI, *Histoire des Rois de Perse*, éd. H. Zotenberg, Paris 1900.

THÉOPHANE, *Chronographia*, éd. de Boor, Leipzig, 1883.

THEOPHYLACTE SIMOCATTA, *Historia*, éd. De Boor, Leipzig, 1887.

TREVER (K. L.), *Očerki po istorii kultury drevnej Armenii (« Essais sur l'histoire de la civilisation de l'Arménie ancienne »)*, Moscou-Léningrad, 1953.

TSCHERIKOWER (V.), *Die hellenistischen Städtegründungen von Alexander dem Grossen bis auf die Römerzeit*, Leipzig, 1927.

TZERETELI (G. V.), *Armazskaja bilingva (« La bilingue d'Armase »)*, Tbilisi, 1941.

VINNIKOV (I.), *O jazyke pamjatnikov Nisy (« La langue des monuments de Nissa »)*, dans *Vestnik drevnej istorii*, 2 (1954).

VULLERS (I. A.), *Lexicon persico-latinum*, Bonn, 1864.

WELLES (C. B.), *Royal Correspondance in the Hellenistic Period*, New Haven, 1934.

WEST (E. W.), *The Book of Arda Viraf*, Bombay, 1872.

— *The Book of the Mainyo-i-khard*, Londres, 1871.

— et HAUG (M.), *Glossary and Index of the Pahlavi texts of the Book of Arda-Viraf*, Bombay-Londres, 1874.

WESTE, *Grundriss der Iranischen Philologie*, Strasbourg, 1896-1904. 2 vols.

WIDENGREN (Geo), Recherches sur le féodalisme iranien. *Orientalia Suecana*, 5, (1956) Uppsala 1957, pp. 79-182.

— Mesopotamian elements in Manicheism. *Studies in Manichaean Mandean and Syriac-gnostic religion*. Uppsala, 1946, pp. 198-99.

WIKANDER (S.), *Sur le fond commun indo-iranien des épopées de la Perse et de l'Inde*, dans *La Nouvelle Clio*, 7 (1950).

— *Die Feuerpriester in Kleinasien und Iran*, Lund, 1946.

— Mithra en vieux-perse. *Orientalia Suecana*. Uppsala, 1952, v. 1 fasc. 1/2.

ZAKHODER (B. N.), *Horasan i obrazovanie gosudarstva seldžukidov (« Le Khorassân et la formation de l'État des Seldjucides »)*, dans *Voprosy istorii*, 5-6 (1945).

ZOSIME, *Historia nova*, éd. Mendels, Leipzig, 1887.

فهرست اعلام

۱

نامهای کسان

الف

ب

پ

ل

م

ن

۲

نامهای جغرافیایی و دیگر نامها

ش

ص

ط

ع

غ

ف

ق

ك

Printed at S.I.I.F. Printing House
Tihrān, Irān

Н. ПИГУЛЕВСКАЯ

ГОРОДА ИРАНА В РАННЕМ СРЕДНЕВЕКОВЬЕ

Translated by

'Ināyat ullāh Riḍā

Scientific & Cultural Publications Company

192

مجموعهٔ ایران شناسی

کتاب شهرهای ایران در روزگار پارتیان و ساسانیان یکی از برجسته‌ترین آثاری است که محقق دانشمند شوروی بانو پیگولوسکایا پیرامون شهرهای غرب ایران بویژه بین‌النهرین به‌رشتهٔ تحریر کشیده است.

کتاب حاوی مطالب ارزنده‌ای پیرامون تقسیمات ارضی و دولتی ایران، کشاورزی، وضع دستکرتها، صنعت، بازرگانی و چگونگی معاملات و مبادلات در ایران عهد ساسانی و ظهور شهرهای نوبنیاد در این دوره از تاریخ کشور ما است.

کتاب پیرامون جنبش مزدکیان، نهضت مانویان، وضع مسیحیان ساکن ایرانشهر، جنبشهای مذهبی سدهٔ سوم میلادی و اعیاد دینی ایرانیان مطالبی درخور تعمق ارائه داده است.

بها: ۳۵۰ تومان